



یادنامه
ابن کبیر

به اهتمام وحید رافعی

يادنامهٔ ابن ابهر

يادنامهٔ ابن ابهر

به اهتمام
وحيد رأفتی

مؤسسهٔ مطبوعات بهائی آلمان

یادنامهٔ ابن ابهر

به اهتمام دکتر وحید رأفتی

ناشر: مؤسسهٔ مطبوعات بهائی آلمان

لجنةٔ ملی نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی

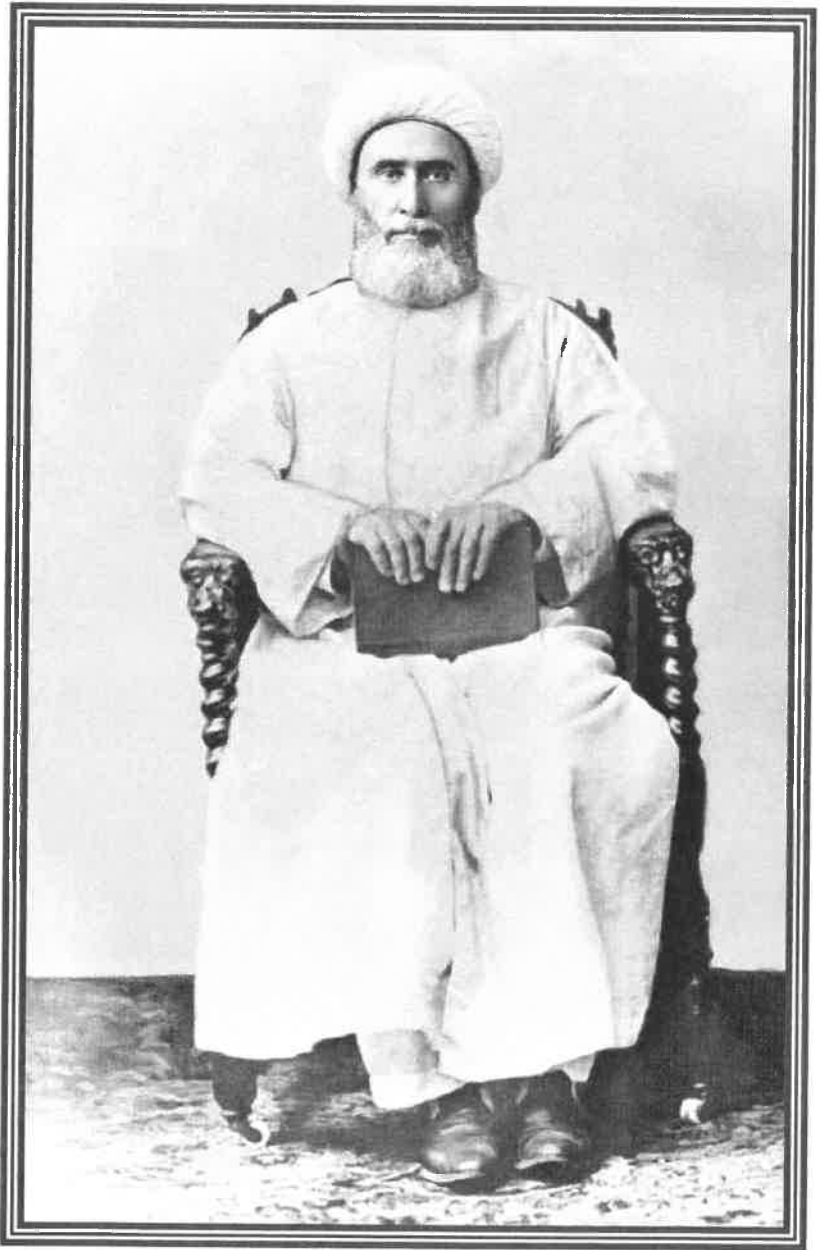
چاپ نخست

۱۷۳ بدیع - ۲۰۱۶ میلادی

هوفهایم - آلمان

شماره استاندارد بین المللی کتاب: 2-888-87037-3-978

شمارهٔ سفارش: RA5-006-H-FA



جناب ابن ابهر

فهرست مندرجات

۱۱	مقدمه
۱۷	فصل اوّل: الواح حضرت بهاء الله
۲۱	بخش اوّل: الواح حضرت بهاء الله خطاب به جناب ابن ابهر
۱۸۶	بخش دوّم: الواح حضرت بهاء الله درباره جناب ابن ابهر
۲۰۵	بخش سوّم: الواح حضرت بهاء الله خطاب به اعضای عائله جناب ابن ابهر
۲۱۶	فصل دوّم: مکاتیب حضرت عبدالبهاء
۲۱۹	بخش اوّل: مکاتیب حضرت عبدالبهاء خطاب به جناب ابن ابهر
۳۷۸	بخش دوّم: مکاتیب حضرت عبدالبهاء درباره جناب ابن ابهر
۳۹۴	بخش سوّم: مکاتیب حضرت عبدالبهاء خطاب به اعضای عائله جناب ابن ابهر

فصل سوّم: شرح احوال و خدمات جناب ابن ابهر ۴۲۵

فصل چهارم: جناب ابن ابهر در آثار مؤلفین بهائی ۴۷۱

بخش اوّل: مستخرجاتی از کتاب ظهورالحقّ جلد ششم ۴۷۳

بخش دوّم: مستخرجاتی از کتاب تاریخ امری یزد ۴۸۵

بخش سوّم: مستخرجاتی از کتاب خاطرات المیری ۴۹۰

بخش چهارم: مستخرجاتی از رساله نوید جاوید ۴۹۳

بخش پنجم: مستخرجاتی از آثار جناب علاقه‌بند ۴۹۶

قسمت اوّل: مستخرجاتی از کتاب تحفة الاحباء ۴۹۸

قسمت دوّم: مستخرجاتی از کتاب مدافن الاجساد ۵۱۱

فصل پنجم: آثار قلمی جناب ابن ابهر ۵۲۰

بخش اوّل: مکتوب جناب ابن ابهر خطاب

به جناب آقا سید محمد تقی منشادی

بخش دوّم: مکتوب جناب ابن ابهر خطاب

به جناب حاجی آقا محمد علاقه‌بند یزدی

بخش سوّم: رساله جناب ابن ابهر در تثبیت

عهد و میثاق الهی

فصل تصاویر ۵۸۷

کتاب شناسی ۵۹۵

فهرست اعلام و اهمّ مطالب ۶۰۵

مقدمه

کتابی که به پاس خدمات عظیمه و مساعی جمیله ایادی معزز امر الهی جناب میرزا محمدتقی ابهری معروف و مشتهر به «ابن ابهر» تهیه و تنظیم گردیده و تحت عنوان «یادنامه ابن ابهر» به دست طبع و انتشار سپرده می شود در فصل اول شامل الواحی است که از قلم حضرت بهاءالله عزّ نزول یافته و در سه بخش عرضه گردیده است. بخش اول شامل الواحی است که مستقیماً خطاب به جناب ابن ابهر نازل شده - بخش دوم شامل فقراتی از الواح مبارکه است که خطاب به تعدادی از بهائیان عزّ نزول یافته و شامل مطالبی درباره حیات و خدمات جناب ابن ابهر است و بخش سوم شامل الواحی از جمال اقدس ابهی است که خطاب به اعضای عائله جناب ابن ابهر نازل شده است.

مطالب فصل دوم اختصاص به مکاتیب حضرت عبدالبهاء پیدا نموده و مندرجات این فصل نیز نظیر مندرجات فصل اول و مطابق آن به سه بخش تقسیم گردیده است. نکته ای که در این مقام باید معروض افتد آن است که جناب ابن ابهر واسطه ارسال آثار مبارکه عیدیه ای بوده اند که از اقلام طلعات مقدسه بهائی خطاب به بهائیان ایران مرقوم گردیده است. این قبیل آثار در این یادنامه مندرج نگشته زیرا آنچه در این کتاب مذکور شده محدود به آثار مبارکه ای است که مستقیماً با جناب ابن ابهر و اعضای عائله ایشان ارتباط داشته است. آنچه درباره آثار مبارکه مندرج در این کتاب باید گفته شود آن است که تعداد بسیاری از الواح جمال اقدس ابهی و مکاتیب حضرت عبدالبهاء که در این یادنامه مندرج گشته به لطف و مرحمت معهد اعلی در اختیار جناب دکتر شاپور راسخ قرار گرفته و سپس

به عنایت آن نفس جلیل برای طبع در دسترس این عبد گذاشته شده است. جای مسرت و شادمانی واقعی است که بسیاری از این آثار مقدسه متعالیه برای اولین بار در این کتاب به حلیه طبع آراسته می گردد.

مطلب دیگری که درباره آثار مبارکه صادره به اعزاز جناب ابن ابهر باید مد نظر قرار گیرد آن است که تعداد دقیق همه این آثار بر حقیر معلوم نیست اما در حین مطالعه مجلّات خطی و چاپی آثار مقدسه بهائی هر جا لوحی خطاب به ایشان و اعضای عائله ایشان و یا درباره آنان ملاحظه گشته تسوید و در این کتاب عرضه گردیده تا یادنامه ای که به نام نامی ایشان انتشار می یابد با درج این آثار ثمینة مبارکه عزت و شرافت موفور یابد و آنچه فعلاً از این الواح و مکاتیب مبارکه فراهم گشته در یک مجلد در اختیار علاقمندان به آثار بهائی گذاشته شود. بدیهی است که در اثر تحقیقات وسیع تر آیندگان ممکن است آثار و الواح دیگری که از اقلام طلعات مقدسه بهائی خطاب به جناب ابن ابهر و اعضای عائله ایشان عزّ صدور یافته به تدریج به دست آید و بر غنای این کتاب در آینده ایام افزوده گردد.

فصل سوّم این یادنامه شرح احوال و خدمات جناب ابن ابهر را تشکیل می دهد. شجره نامه عائله جناب ابن ابهر در صدر کتاب و بخش تصاویر و فهرست اعلام و مواضع و کتاب شناسی در بخش های انتهای کتاب مندرج گردیده است. چون در ابتدای فصول و بخش های مختلفه این کتاب توضیحات لازمه درباره مندرجات هر قسمت عرضه گردیده در این مقام به همین مقدار اکتفا نموده و خوانندگان گرامی را به مطالعه توضیحات مندرج در ابتدای هر قسمت دعوت می نماید.

حال که درباره عمده مندرجات این کتاب مطالب لازمه معروض افتاد اظهار تشکر و امتنان قلبی از زحمات خانم ژنا گهرریز (زینی) که مطالب مندرج در این یادنامه را به صورت کامپیوتری آماده نموده اند از وظائف این عبد است. هم چنین از همه دوستان عزیز می که به نحوی از انحاء در طبع و انتشار این اثر نقشی داشته اند قلباً تشکر و سپاسگزاری می نماید. از جمله این نفوس نفیسه جناب سروش هادی کرمانشاهی، سرکار خانم پروین نجمی و خانم Rebecca Nicole Reid هستند

که نقاشی ها، خوش نویسی ها و طرح روی جلد کتاب را با حسن سلیقه تهیه فرموده‌اند. زحمات لجنه مجلّه ملی نشر آثار امری در آلمان نیز که مباشر طبع و انتشار این کتاب بوده‌اند مایه امتنان و سپاسگزاری قلبی است.

مطلب دیگر آن که تصاویر جناب ابن ابهر که در این یادنامه طبع شده با ابراز تشکر و امتنان و فیر به لطف اداره امور سمعی و بصری در مرکز جهانی بهائی تهیه گشته و حقوق طبع و انتشار آنها به مرکز جهانی بهائی تعلق دارد.

امید این عبد ناتوان آن که انتشار این یادنامه باعث مسرت و شادمانی روح پر فتوح جناب ابن ابهر در عوالم اخروی گردد و آشنائی عمیق تر اهل بهاء را با خدمات - مصائب و مساعی آن یادی معزز امر الهی میسر سازد، رجل برجسته و ممتحنی که خدمات مستمره خستگی ناپذیرش به امر عظیم الهی تاریخ جاودانی دو عهد جمال قدم و حضرت عبدالبهاء را مطرز و مزین ساخته است.

و نیز امید و طید آن که انتشار این کتاب سبب حصول بهجت و نشاط روحانی نسل حاضر گردد و آنان را با شمه ای از مساعی جمیله و همم باهره اسلاف گرانقدر و ستم دیده خود آشنا نماید تا آن را ارج نهند و بر اثر اقدام گذشتگان منقطع و ایثارگر خود قدم بردارند.

با توجه به آنچه مرقوم گردید مندرجات این یادنامه را به خوانندگان گرامی تقدیم می‌دارد و صمیمانه امیدوار است که نشر این اثر خدمتی ولو ناچیز به ترویج و تحکیم معارف امر بهائی باشد و قدمی در سبیل غنای هر چه بیشتر آن محسوب گردد.

مطالب این مقدمه را به درج بیانی از حضرت عبدالبهاء زینت می‌دهد که در یکی از مکاتیب خود خطاب به همسر جناب ابن ابهر درباره آن نفس نفیس چنین می‌فرماید:

هو الله

به واسطه حضرت ابن ابهر

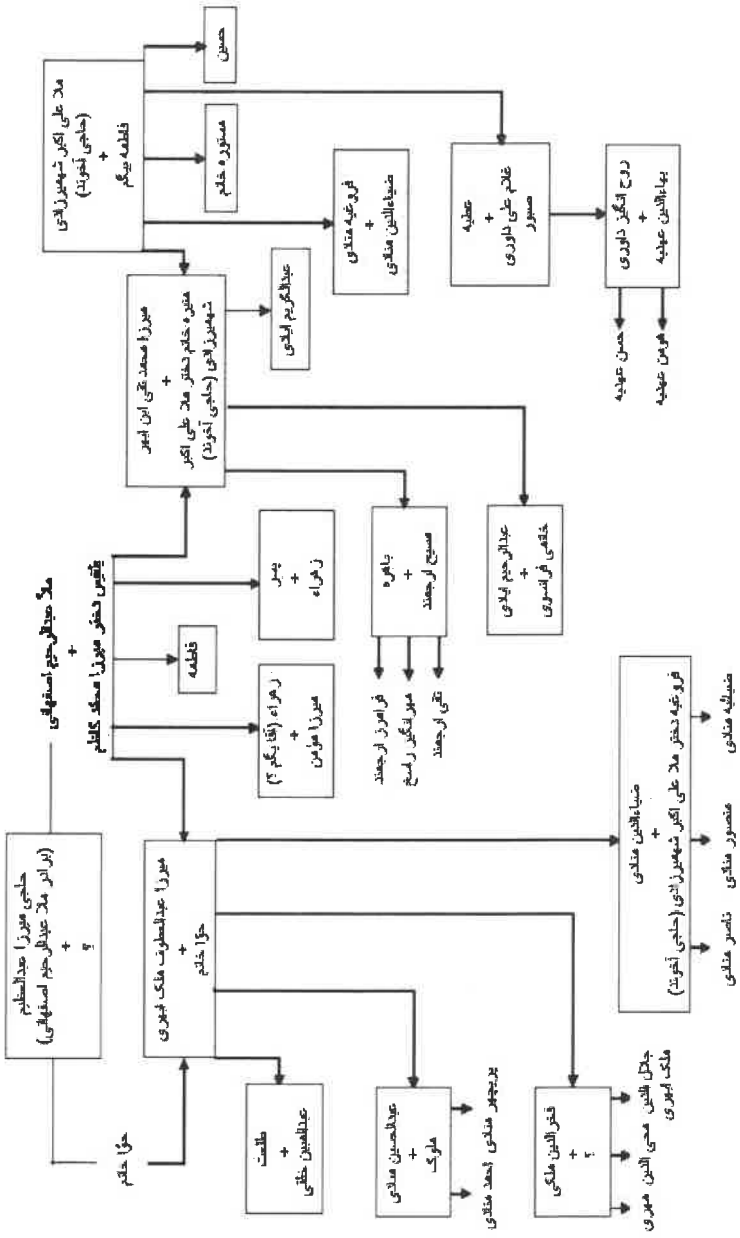
ورقه منجذبه ضجیع محترمة ایشان علیهما بهاء الله الأبھی

هو الله

ای آیت محبت الله، حضرت قرین مدّنی بود سرگشته کوه و صحرا و گمگشته دشت و دریا بود، هیچ صبحی آسایشی نداشت و هیچ شامی آرایشی نخواست، هر روز در رهگذری و هر شب در خطّه و کشوری آواره سبیل الهی بود و افتاده تیر عشق آن دلبر سبحانی، آرزویی جز عبودیت حقّ نداشت و مقصودی جز رضای او نخواست، نهایت مشقتّ تحمل نمود و به درگاه احدیت تبّتل کرد تا موفق به عبادت و عبودیت شد. سعی بی پایان نمود، خدمتی نمایان کرد و موفق و مؤید برگشت. باید شب و روز به رکوع و سجود در آئی و شکرانه الطاف خداوند یگانه نمائی که قرینی مقبول داری و انیسی محبوب. امیدوارم که هر دو در نهایت انقطاع از دنیا و انجذاب به نفحات ملاً اعلی و توجه به خدا و تضرّع به حضرت کبریا ایام حیات را بگذرانید...

نکته اخیر آن که دست رجا به درگاه قدس الهی بلند نموده و به زبان جان مناجات جمال قدم را وارد زبان می سازد که: «... ای ربّ قدر لنا من بدائع فضلک ما یقرّبنا الیک ثم اکتب لنا خیر الآخرة و الاولی. انک انت مولی الوری و ربّ العرش العظیم...».

وحید رافتی - حیف، بهار سنه ۲۰۱۵ میلادی



شجره فاطمه مختصر عائله جناب ابن ابهر



حضرت بجا آورده میخواند

یا ایزد بهر بندگم مظلوم و مظلومان کفر نایب
سخن منهای کفر دی هم عرف بجای سر و زان از سخن ز کفر هم ...
یا ایزد آن آخری از ظهر آفتاب منبج و در اجاب مولود قائل
آفتاب در شب غمخیز و احوالات دالیز

فصل اوّل

الواح حضرت بهاءالله

توضیحات

آنچه در این فصل از کتاب یادنامه ابن ابهر مورد مطالعه خوانندگان گرامی قرار خواهد گرفت مجموعه ای از الواح مبارکه حضرت بهاءالله است که در سه بخش عرضه گردیده است:

بخش اوّل شامل الواحی از آن حضرت است که مستقیماً خطاب به جناب ابن ابهر عزّ نزول یافته است.

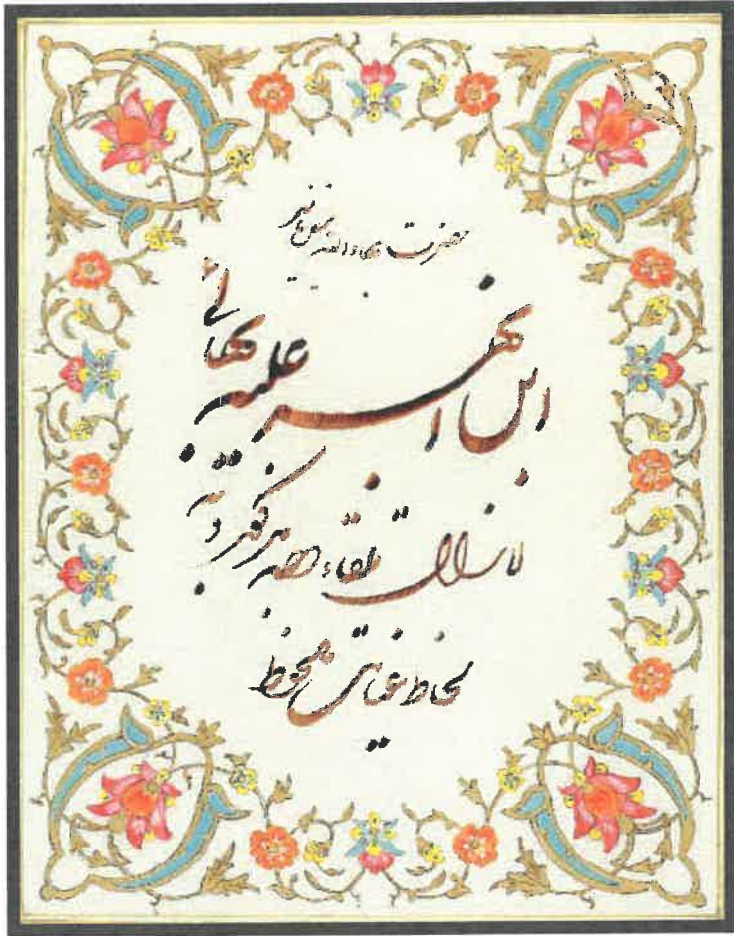
بخش دوّم محتوی الواحی از حضرت بهاءالله است که به اعزاز تعدادی از بهائیان ایران مرقوم شده اما شامل فقراتی درباره حیات و خدمات جناب ابن ابهر و بعضی از اعضای عائله ایشان است. مجموعه ای از این فقرات از الواح مزبور استخراج و در بخش دوّم به طبع رسیده است.

بخش سوّم شامل الواحی از جمال قدم است که خطاب به اعضای عائله جناب ابن ابهر عزّ نزول یافته است.

چنان که خوانندگان گرامی ملاحظه خواهند فرمود بسیاری از الواح مبارکه جمال قدم که در بخش های سه گانه این فصل مندرج گشته حاوی اشارات عدیده‌ای به ده ها مطلب و موضوع متنوّع است که شرح و بسط مفصّل آنها در این یادنامه امکان پذیر نیست، اما در حدّ لازم نکاتی از مندرجات این الواح در ذیل «یادداشت ها» شرح و بسط یافته است. لازم به یادآوری است که تعیین هویت

بسیاری از نفوسی که در این الواح مذکور شده اند و شرح بسیاری از اشارات جمال قدم به آن نفوس و مطالب و وقایع گوناگون دیگری که در این الواح مندرج گشته محتاج به تحقیقات وسیع تر آیندگان است.

همان طور که به نظر خوانندگان عزیز خواهد رسید بسیاری از الواح این فصل از قلم جمال قدم صادر گردیده و بعضی دیگر از الواح آن حضرت از لسان میرزا آقا جان خادم الله عزّ صدور یافته است. ترتیب عرضه الواح مبارکه بر حسب حروف الفبای مطالع آنها است. نکته دیگر آن که جناب ابن ابهر در آثار مبارکه حضرت بهاءالله غالباً با اسامی «محمد قبل تقی» - «ابن ابهر» - و «نبیل قبل تقی» مورد خطاب قرار گرفته اند و لفظ «محمد» از نظر ارزش ابجدی برابر با کلمه «نبیل» است. با توجه به آنچه مذکور شد الواح مربوط به بخش اوّل از فصل اوّل این یادنامه را ذیلاً مندرج می سازد:



حضرت محمد و آلِهِ

این کتاب را
تألیف کرده است
کتابخانه

فصل اوّل

بخش اوّل

الواح حضرت بهاءالله خطاب به جناب ابن ابهر

توضیحات

همان طور که در توضیحات کلیّی مربوط به مندرجات فصل اوّل در صفحات قبل مذکور گردید در این بخش از یادنامه ابن ابهر الواح مبارکه ای مندرج گشته که حضرت بهاءالله آنها را مستقیماً خطاب به جناب میرزا محمد تقی ابن ابهر مرقوم فرموده‌اند. این الواح به ترتیب حروف الفبای مطالع آنها در این بخش عرضه گردیده و تعلیقات مختصر مربوط به اهمّ نکات و مواضع مطروحه در الواح مزبور در ذیل هر یک از آن الواح ارائه گردیده است.

در این مقام امکان آن نیست که به تفصیل نظری به مندرجات و محتویات این الواح افکنده شود و حتّی به اختصار از اهمّیت - عظمت - خلاّقیت و وسعت مطالب مطروحه در آنها سخنی به میان آید. اما به اشاره می‌توان گفت که از جمله مطالبی که در حین مطالعه الواح مندرج در این فصل جلب توجّه خوانندگان گرامی را خواهد نمود از یک طرف کثرت آثاری است که از قلم جمال قدم به اعزاز جناب ابن ابهر عزّ نزول یافته و از طرف دیگر عمق معانی - لطافت بیان و تنوّع شگرف مطالب و مواضعی است که در حین مطالعه این الواح خواننده را به شگفتی و تأمل وامیدارد. تفکر در مندرجات این آثار ثمینۀ طیّبه مبارکه گویای این حقیقت

و واقعیت است که زیربنای بسیاری از این آثار عبارت از خلق هویت جدید در مخاطب لوح - بل در همه اهل ایمان است تا فطرت و هویت جدید خود را بشناسند - نقش خود را دریابند و با منویات و مقاصد مظهر امر الهی مألوف و مأنوس گردند. سپس در اثر این معرفت به شرایط نقشی که به عهده گرفته اند قیام نمایند و در ایفای آن روزمره بکوشند و ممارست نمایند. از طرف دیگر نتیجه وصول به چنین معرفتی آن است که به ابراز شکر و سپاس پردازند - موهبت عرفان مظهر امر الهی و ایمان به امر جدید او را اجر نهند و در اثر کسب هویت تازه ای که بدان رسیده اند تعلقات جدید جویند - ارتباطات جدید بنا نهند - مقاصد و اهداف جدید طلبند و مقتضیات هویت جدید را در اعمال و رفتار خود منعکس سازند.

با توجه به این مضامین، عنصر اساسی کثیری از آثار جمال قدم خطاب به جناب ابن ابهر خلق و تصویر معانی و مفاهیمی جدید در زندگی فرد بهائی است تا شخصیت خود را درک کند. طپش عناصر فکری - اخلاقی - اجتماعی و مذهبی جدید را در خود احساس نماید و ضربان آنها را به حدی از تحرک در آورد که جالب افکار و انظار دیگران گردد.

درک ابعاد و سطوح وسیع کنوزی از معارف جدید امر الهی که در این آثار گهربار به ودیعه گذاشته شده است مستلزم تأمل و تفکر عمیق در محتوای غنی هر یک از آنهاست.

با عطف توجه به این حقایق متعالیه است که الواح بخش اول از فصل اول این یادنامه را با توضیحاتی مختصر در صفحات بعد به نظر خوانندگان گرامی می‌رساند.

جناب میرزا محمد تقی علیه بهاء الله

بسم ربنا الأقدس الأعظم العلیّ الأبهی

الحمد لله آفتاب حکمت الهی در تربیت اهل عالم مشغول و دریای علم لدنی به فیض کلی ظاهر و مشهود قائد جیش حقّ الیوم عقل کلی ربّانی و جیش اعمال و اخلاق طیبیه حضرت انسانی، سلاح این جند احد از سیوف و سنان، بی نزاع و جدال فتح مدائن قلوب نمایند، تعالی من جعل الأمر فی قبضته و النّفوذ بارادته. نفوذ کلمه الهیه لایحصى بوده و هست. این نفوذ از خلوص ظاهر، کلمه ای که از معدن تقوی و خلوص لله ظاهر شود او مهیمن و محیط است اگر القاء شود فی الحقیقه بر حزبی یا بر جندی به شأنی مجذوب شوند که شئون عالم و ما عند الأمم ایشان را از صراط مستقیم و نبأ عظیم منع نمایند، ایشانند نفوسی که حضرت رحمن در فرقان می فرماید: «رجال لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله».

عیش این نفوس ذکر حقّ تعالی شأنه بوده و خواهد بود، فرح و سرور عالم ایشان را از فرح حقیقی مشغول نماید به یاد دوست از صهبای روحانی که از قلم عنایت جاری است بیاشامند و در ظلّ سدره توکل بیاسایند. در جمیع احیان همشان بر ارتفاع امر و ارتقای عباد بوده و خواهد بود. طوبی از برای نفوسی که رایات امر الهی را به جنود مشورت حفظ نمایند و احکامش را به حکمت انتشار دهند و طوبی از برای رجالی که به عساکر نصایح و مواعظ و علم و بیان سلطان اتحاد را بر عرش نشانند تا به نور اتفاق عالم و امم منور و مستریح مشاهده گردند. حبدا نفسی که به این مقام خدمت نماید و او را از شیاطین اختلاف حفظ فرماید. سبب و علت تأخیر و تعویق و ضعف و فقر و سستی اختلاف بوده و هست. این خادم فانی از حقّ سائل و آمل که از نور حکمت و بیان عبادی خلق فرماید و ظاهر سازد تا حراست مقام سلطان بی جند نمایند، الأمر بیده هو الأمر الحاکم المقتدر القویّ الحکیم.

و بعد دست خط آن حبیب روحانی هیکل فانی را به طراز ذکر و ثنای محبوب باقی مزین فرمود. ان شاء الله این کأس ممنوع نشود و این قدح از زلال محبت بی نصیب نماند. و بعد از اطلاع قصد مقام او ادنی نموده بعد از اذن تلقاء وجه مولی

الوری عرض شد، هذا ما نطق به لسان العظمة، قوله جلّ جلاله:

بسمی المهیمن علی من فی الأرض و السماء

در جمیع احیان قلم رحمن من فی الامکان را به بحر اتفاق که سبب حیات عالم است و همچنین به شجره اتحاد که علت ارتفاع احزاب است امر فرمود. از مشرق قلم سبحانی در سنین معدودات شمس اوامر و احکام در این مقام اشراق و تجلی فرمود و لکن محلی که قابل قبول این تجلی واقع شود کمیاب. امروز باید دوستان حق مابین خلق به مثابه ثلوث باشند بین حصاة و در لیالی و ایام در صدد ظهور این مقام امنع اعلی که فی الحقیقه سبب اطمینان و راحت عالم است بر آیند و به کمال سعی و جهد در ما اراده الله قیام نمایند. یا محمد ذکر الناس فی ایام الله بما یحفظهم عن کل ما لا ینبغی لنسبتهم الی ربک العلیم الحکیم. انا نوصی کلک بما یرتفع به امر الله فی ما سواه و یقرّبهم الیه انه لهو المشفق الرحیم. لهم ان یتکلموا بما تلین به الصخرة الصماء و یعملوا بما ینبغی به تقدیس امره العزیز البدیع. قم علی خدمتی لعل ینظر منک ما اراده الله رب العالمین انه اراد اتفاق احبائه و اتحادهم یشهد بذلک زبر الله و کتبه و صحف الله و لوحی الحفیظ. قم بتمامک علی ظهور هذا المقام المنیع.

امروز باید هر نفسی از ما عنده به ما عند الله توجه نماید یعنی عمر را در خدمت نفس خود و ما یطلب صرف ننماید بلکه در ما یرتفع به امر الله المهیمن القیوم. اگر نفسی به این مقام فائز شد او از اعلی الخلق مذکور و یرفعه الله بالحق بین عباد الله علی کلتیء قدیر. دوستان الهی را تکبیر برسان ان شاء الله کل فائز شوند به آنچه که سبب علو و سمو مقام انسان است. بگو چند یومی به اراده حق حرکت نمائید و للحق به اصلاح خلق قیام کنید. لعمر الله اذاً ترون شمس الطاف ربکم الکریم. هر نفسی الیوم به اصلاح خود مشغول شد علی ما امره الله فی الکتاب او فی الحقیقه به اصلاح عالم قائم است، فاعتبروا یا اولی الالباب، فاعتبروا یا اولی الأبصار. یا ایها المسطور فی کتابی و المذکور فی ساحة عرشی کن للعباد ناصحاً امیناً ثم اقرء لهم ما انزل الله فی الکتاب شاید عالم احزان و کدورات و اختلافات را بگذارند و به قلوب منیره و وجوه ناضره و آذان واعیه و ابصار حدیده بما امر به الله متمسک و متوجه شوند. لعمر الله اذاً یرون انفسهم علی مقام کریم. البهاء علیک و علیهم و علی من قام علی

عمل تصوّع به عرف رضائی و نطق به العندلیب علی الغصن قد فاز المخلصون بما اراده الله ربّ ما كان و ما یكون. انتهى

این عبد فانی مقرر و معترف است بر آنچه آن جناب بفرمایند. خجالت به مقامی رسیده که ذکر آن هم سبب خجالت آخر است و حزن آخر. حقّ منیع شاهد و گواه است که این عبد در جمیع احوال رضای اولیای الهی را ملاحظه داشته و دارد و لکن کثرت اشغال او را از اظهار ما هو علیه و همچنین از امورات لازمه منع نموده. احباء و اولیاء خود شاهد و گواهند که اگر لازم ترک شده نظر به ظهور الزم بوده و آن حبیب روحانی از تنزیل آیات و تحریر آن در حضور مطلع بوده و هستند. لذا این عذر در خدمت آن جناب مقبول بل محبوب است. حقّ شاهد که در جمیع احوال استمداد از حقّ و اولیای او می طلبم که این عبد فانی را موفق فرماید بر خدمتی که به او محوّل است آنّه قریب مجیب.

این که مرقوم فرموده بودید که عرایض و مراسلات عدیده ارسال شده آنچه به این فانی رسید جواب عرض و ارسال شد و از شطر عرش من غیر عریضه هم اظهار عنایت کبری فرموده اند. هنگامی که جناب درویش غلامحسین علیه بهاء الله مراجعت نمودند یک لوح امنع اقدس مخصوص آن جناب نازل و با ایشان ارسال شد از خود لوح نفحات عنایت مقصود عالمیان ظاهر و باهر و متصوّع. آنچه به این عبد رسیده تلقاء وجه عرض شده و می شود و جواب واحداً بعد واحد داده شده به شأنی که حرفی از آن ترک نگشته. اگر وقتی از اوقات امری ظاهر شود که مانع و حایل گردد این راجع به قضاهاى مثبتة الهی است کلّ به آن راضی بل شاکریم فی قبضته زمام الامور یفعل و یحکم و هو الامر العلیم.

و این که مرقوم فرمودید که از روی صدق و رضا تعهّد رفت که قبل از صدور اوامر و الواح از شطر سجن جسارت بر ارسال عریضه نمایند، این فقره بعد از عرض در ساحت امنع اقدس مقبول نیفتاد. هذا ما نطق به لسان العظمة. انتم تحت لحاظ عنایتی، طوبی لک و لأبیك الذی وجد منه الملاء الأعلى عرف رحمتی و عنایتی و لأمک الّتی ذکرناها علی شأن ذکرها المخلصون. کن علی خدمة امری ثابتاً راسخاً عازماً علی شأن لا یمنعک شیء عن ذکر الله المهیمن القیوم. در هر حال باید آن

جناب به افق اعلیٰ ناظر باشند و عرایض ارسال نمایند ولو بدوام الملک و الملکوت جواب نشوند و لکن قلمی الأعلیٰ یشهد بأنّ ذکرناک و اباک قبل ذکرکم و اقبلنا الیکم قبل توجّهکم و عرفانکم و خضوعکم و خشوعکم و اقبالکم و بعدها ان اشکر ربّک بهذا الفضل الأعظم و قل لک العطاء یا مالک الأسماء و منک الجود و الکرّم یا سلطان الوجود. انتهى

ذکر جناب رضا قلی خان علیه بهاء الله نمودند. چندی قبل محبوب فؤاد حضرت علی قبل اکبر علیه بهاء الله مالک القدر ذکر ایشان را نموده و شمس عنایت نسبت به ایشان مشرق و لائح از جانب این فانی خدمت ایشان تکبیر و سلام برسانید، اسئله تعالیٰ بأن یوفقه علی ما یبقی بدوام اسمائه و صفاته.

و این که ذکر جناب آقا محمّد کاظم نمودید عرض شد، قوله تبارک و تعالیٰ: کبر من قبلی علی وجهه و ذکره بما ینبغی لأیّامی و بشره بفضلی و عنایتی له ان یکون راضیاً بما قدر له من لدی الله مالک الوری و ناظرأ الی افقی الأعلیٰ البهاء علیه. انتهى

و این که دربارهٔ جناب آقا حیدر علی و استاد محمّد قلی خیاط و ما عملاً فی الله ربّ العالمین مرقوم داشتید، الحمد لله عملشان به طراز قبول فائز و به آیات الهی مفتخر و حسب الخواش این فانی عمل آورد آنچه را که مقصود بود و هذا عمل لا یعادلہ ما فی العالم هنیئاً لهما و مرئئاً لهما.

این که دربارهٔ جناب آقا میرزا علی علیه بهاء الله ابن حضرت محبوبی جناب میرزا ح قبل سین علیه بهاء الله و عنایتہ ذکر فرمودند تلقاء وجه مالک قدر عرض شد، هذا ما نطق به لسان الرّحمن فی ملکوت البیان، قوله جلّ و عزّ:

بسمی المشفق الکریم

یا علی قد كنت مذکوراً لدى العرش و فائزاً بعناية الله ربّ العالمین. قد كنت تحت لحاظ الفضل و متوجّهاً الیک طرف الله من هذا المقام الکریم. کن ثابتاً علی امری لعمر الله سوف تظهر مکافات الأعمال علی شأن ینطق کلّ لسان تبارک الله المجزی المعطى المشفق الحکیم. انا نوصیک بحفظ هذا المقام و ما یرتفع به مقامک فی هذا الأمر العظیم. کبر من قبلی علی ابيک و اخیک و علی من معه سوف ینزل له

لوح يشهد أنه لا اله الا انا الغفور الرحيم. انتهى

این فانی هم خدمت سرکار حبیب روحانی جناب میرزا و من معه تکبیر و سلام معروض می‌دارد. حقّ شاهد و گواه است که ذکرشان در قلب و لسان بوده هست. این که دربارهٔ جناب آقا میرزا غلامعلی علیه ۶۶۹ [بهاء الله] ابن حضرت مرفوع مبرور ذبیح علیه بهاء الله و عنایته مرقوم داشتید مخصوص ایشان و اخوی ایشان جناب آقا محمّد رضا دو لوح امانع اقدس از سماء مشیّت نازل و مدّت‌ها نظر به انقلابات این اراضی ارسال آن در عهدهٔ تعویق ماند تا در این ایّام که رایحهٔ امن و امان مرور نمود ارسال شد، ان شاء الله به آن فائز گردند.

و این که ذکر نمودید بعضی بر اهل حضرت ذبیح مرفوع علیه بهاء الله ضررّ وارد آورده‌اند عرض شد، قوله تبارک و تعالی: البتّه این فقره لدی الوجه مقبول نبوده و نیست بر جمیع لازم که طرف ایشان را منظور دارند و به کمال معروف دربارهٔ ایشان متمسک شوند، رعایت ایشان بر حقّ لازم. انّه یکفیهم بالحقّ لو یكوننّ من الموقنین الثّابتین الرّاسخین.

و اما دربارهٔ شخص مذکور، حقّ اعلم است از کلّ. یا بن من احبّنی ان استمع نداء المظلوم انّ النّاس فی ربّ مبین لا یعزب عن علم ربّک من شیء یشهد و یری و هو السّميع العلیم. در اوّل ایّام که محمّد رضا به افق اعلیٰ توجّه نمود به نار حبّی مشتعل که جمیع اشیاء بر آن شهادت دادند و حدّثت الأرض بما کان علیه و عن ورائها علم ربّک الخبیر. بعضی از لیالی مع بغض و عناد والد اعتنا ننمود و به ذکر حقّ در سرّ سرّ ذاکر یا بن من فدی نفسه لأمری و شهد بما نطق به لسانی و صدّق کَلِّما ظهر منّی اگر مراتب شوق و انجذاب او در آن ایّام ذکر شود جمیع تصدیق نمایند به آنچه که ظاهر شده. انا نستر اکثر الأمور فضلاً من عندنا و انا الفضال الکریم.

الیوم به یوم الله معروف و عرف عنایت از جمیع جهات در هبوب و خیمهٔ فضل بر اعلیٰ الأعلام مرتفع و رایات انّی انا الله در جمیع اقطار ظاهر بحر جود مواج و آفتاب رأفت مشرق و عین الله بمن توجّه ناظر و اذن الله بمن شهد له متوجّه. مقصود آن که امروز هر نفسی به انوار ایمان و استقامت فائز و منور از مطلع امر نسبت به او اظهار عنایت شده و می‌شود مادامی که این مقام موجود این وصف ثابت و الاّ الأمر

بیده نظر به ظهور اعظم و ظهورات فضل و کرم نازل شده آنچه که مدلل است بر عظمت یوم الهی. معذلتک اگر نفسی نسبت به ذبیح مرفوع علیه بهائی یا به منتسبین او ظلم نماید البتّه لدى الله معاقب بوده و هست. قل انّ اعلاکم اسبقکم همان قسم که ذکر و اقبال و طاعت نزد حقّ مقبول و مذکور و ممدوح همان قسم اعمال نالایقه مردود و غیر مقبول. چه بسیار از امور که واقع شده و حقّ آن را ستر فرموده و البتّه این ستر را کشفی از پی و جزائی از عقب، طوبی للعارفین طوبی للبالغین.

نفس یک مؤمن که شئون خود را در شئون حقّ معدوم نموده عندالله از همهٔ روی زمین بهتر و پسندیده تر است لعمر من ینطق بالحقّ فی السّجن الأعظم. اگر اقلّ از سمّ ابره از مقامات تقدیس و تنزیه بر اهل عالم تجلّی نماید کلّ از جمیع ما عندهم فارغ و آزاد گردند و به ما عند الله و ما حکم به متمسک و عامل شوند. شمس حجت و دلیل و برهان از جمیع اطراف مشرق و لائح و لکن ناس غافل و محتجب. قد اخذهم سکر الهوی و منعهم عن الله مولی الوری کذلک نطق مولی العالم اذ کان فی هذا السّجن العظیم. قل یا ملاء الأرض دعوا ما عندکم ثمّ اقبلوا الی افق منه اشرقت شمس عنایة ربکم العلیم الحکیم. انتهى

و این که دربارهٔ جناب میرزا حبیب الله ابن دیگر حضرت ذبیح علیه بهاءالله الابهی نوشته بودید، در ساحت امنع اقدس عرض شد این لوح مبارک مخصوص ایشان از سماء عنایت نازل، قوله جلّ جلاله:

بسمی الشاهد السّمع

یا ابن ذبیح انتم تحت لحاظ عنایة ربکم العلیم الخیر. ان اعرفوا مقام هذا المقام العزیز المنیع. یا حبیب در ذبیح علیه بهائی و آنچه از او ظاهر شده تفکر نما بعد از اصغای ندا اقلّ من آن توقّف ننمود و به شطر احدیه متوجّه و این در ایامی واقع که اهل بیان از اصل امر غافل و محجوب چه که حکمت الهی اقتضای ستر نمود. ان شاءالله به کمال تقدیس و تنزیه به ذکر حقّ جلّ جلاله مشغول باشید و به افق اراده اش ناظر. جناب ذبیح و منتسبین او را در صحیفهٔ مکتونهٔ مخزونه که در مقامی به صحیفهٔ حمراء مذکور ذکر نمودیم در اوّل امر حقّ جلّ جلاله ناظر به اقبال و حده بوده چه که قبل از نزول اوامر و احکام اظهار نمود و القای کلمه فرمود هر نفسی من

غیر توقّف قبول نمود او به کلّ خیر فائز و بعد از ارتفاع سماء حکم الهی و اشراق شمس امر بر کلّ لازم و واجب که به آن تمسّک نمایند و به آن عامل شوند، الأمر بیده یفعل و یحکم کیف یشاء و کیف یرید و هو الأمر المالك العزیز الحمید. البهاء علیک و علی الذی فاز باللقاء فی السّجن الأعظم و علی الذین شهدوا بما شهد الله انه لا اله الاّ انا العلیم الخیر. انتهى

الحمد لله نظر عنایت الهی به حضرت مرفوع ذبیح علیه بهاء الله و عنایته و بستگان ایشان علیهم بهاء الله بوده و هست و جناب محمّد رضا علیه ۶۶۹ [بهاء الله] خدمت حضرت مرفوع کمال خلوص در اوایل داشته اند حال هم باید مابین عرف اتّحاد و محبّت متضوّع گردد رضای حقّ در آن که منتسبین حضرت مرفوع از او راضی باشند شأن اولیای حقّ لازال ملحوظ بوده و خواهد بود. قد فضّل الله بعضهم علی بعض انه لهو المقتدر علی ما یشاء و فی قبضته ملکوت الأمر لا اله الاّ هو القویّ الغالب القدیر.

و این که مرقوم فرموده بودند که بعضی از لوحی که مخصوص جناب آقا محمّد رضا نازل شد قدری مکدّر شدند این فقره جایز نبوده و نیست چه که احدی بر حقیقت امور مطّلع نه چه اگر مطّلع شوند شهادت می دهند که آنچه ظاهر شده و بشود حقّ لا ریب فیّه. نقطه اولی روح ما سواه فداه می فرماید در ذکر این ظهور اعظم که اگر بر سماء حکم ارض جاری فرماید و بر ارض حکم سماء و نفسی خطور نماید در قلب او لم او بم او از اقبال و تصدیق عاری است چه اگر نفسی فی الحقیقه عارف شود او به مقام حقّ الیقین واقف و به یقین مبین می داند آنچه از ساحت اقدس ظاهر شود و از مصدر امر صادر گردد حقّ است و از شکّ و شبهه و ریب مقدّس و منزّه و مبرّا.

و این که ذکر ضلع حضرت ذبیح علیهما بهاء الله فرمودند حقّ شاهد و گواه است که این عبد در اوقات مخصوصه ذکر او و منتسبین حضرت مرفوع را در ساحت اقدس نموده حال چون آثار عنایت در ملک بر حسب ظاهر ظاهر نه این است که انوار آفتاب فضل از نظرها مستور مانده اگر اثمار و آثار یک کلمه که از قلم اعلی دربارۀ احبّاء نازل در عالم تجلّی نماید و جلوه کند جمیع به کلمه مبارکه

ان هذا الا من لدى الله العلي العظيم ناطق شوند. استدعا آن که از قبل خادم تکبیر به آن مخدّره علیها بهاءالله بفرستید ان شاءالله بما ینبغی لها و لایام ربّها ذاکر و ناطق و عامل باشند.

و این که دربارهٔ جناب آقا محمّد کریم عطار علیّه بهاءالله مرقوم داشتند عمل ایشان لدى الله مذکور و به طراز قبول فائز، طوبی له ثمّ طوبی له. زود است نفوسی که به خدمت امر الیوم مشغولند قدرشان و مقامشان مابین اهل عالم به مثابه آفتاب روشن و ظاهر و باهر گردد. الیوم اکثری از ناس غافلند، نمی دانند چه امری در عالم ظاهر شده و چه خبر است به اوهام و ظنون خود مشغولند تا هنگامی که خود را در مقام دیگر مشاهده نمایند و به کلمهٔ هل لنا من رجوع متشبّث و یا به کلمهٔ یا لیتنی کنت تراباً ناطق. و مخصوص در این ایام این عبد مکتوبی به ایشان ارسال نمود و آن مکتوب مزین است به اشراقات انوار آفتاب عنایت ربّنا وربکم و مقصودنا و مقصودکم و مقصود من فی السموات و الأرض. ان شاءالله برسد و به عنایت ظاهرهٔ مشرقة حقّ تعالی شأنه فائز گردند. این خادم فانی در جمیع احوال از حقّ حفظ ایشان و منتسبین را بر صراط الهی می طلبد. یا حیب فؤادی ان الامر عظیم عظیم. جناب محمّد قبل کریم علیه ۶۶۹ [بهاءالله] الحمدلله موفق شدند بر خدمت حقّ طوبی له و طوبی لمن فاز بالوکالة فی تبلیغ امرالله ربّ العالمین. و ایشان اوّل کسی هستند که به این امر فائز شدند و مابین لدى الله به این خدمت مذکور ان شاءالله در جمیع احوال به حقّ ناظر باشند و بما اراد عامل.

بشارت دیگر آن که مکرّر تمثال آن جناب در ساحت امنع اقدس حاضر و همچنین تمثال اکثری از دوستان الهی و این عمل جناب جهانگیر مقبول افتاد. یومی از ایام این کلمهٔ مبارکه از لسان احدیه ظاهر، قوله تبارک و تعالی: یا عبد حاضر جهانگیر فائز شد به خدمت امر و این خدمت او نزد مظلوم مقبول افتاد، له ان یشکرالله فی اللیالی و الاّیام. اگر آگاه شود بر اثمار سدرهٔ خدمتش به شأنی فرح و سرور او را اخذ نماید که از احصایش غیر حقّ عاجز نیماً له و لمن شوقه و اقامه علی ما ظهر منه. انتهى

نقطة اولی روح ما سواه فده می فرماید مخاطباً لحرف الحیّ قوله عزّ و جلّ:

فوالذی فلق الحبة و برئ النسمة لو ایقنت بأنک یوم ظهوره لا تؤمن به لأرفعت عنک حکم الایمان فی ذلک الظهور لأنک ما خلقت الا له ولو علمت ان احداً من النصارى يؤمن به لجعلته قرّة عینای و احکمت علیه فی ذلک الظهور بالایمان من دون ان اشهد علیه من شیء، الی آخر بیانه جلّ و عزّ.

حال مشاهده نمائید و تفکر فرمائید که عظمت امر به چه مقام است. حقّ خبیر عالم که در بیان آن حضرت بحور عظمت جاری جمیع خیر عالم از برای نفسی است که تفکر نماید و بر عظمت یوم ظهور الهی آگاه شود و بر خدمت امر قیام نماید. اگر جمیع اهل بیان در این یک فقره تفکر نمایند بر دریاهاى غفلت خود آگاه شوند فی الحقیقه از جمیع احزاب عالم پست تر مشاهده شدند. انّ الخادم یسئل الله ربّه و یتشبّث بأذیال ردائه بأن یوفّق الكلّ علی ما یحبّ و یرضی أنّه هو مالک العرش و الثرى و الظاهر من الأفق الأعلى. در این کلمه علیا که از قلم نقطه اولی روح ما سواه فداه نازل شده تفکر فرمایند به حرف حیّ که در وصف و ثنای ایشان می فرماید که اعلى الخلق و اقدمهم و ارفعهم و اعظمهم عندالله بوده و هستند معذلک به حرف حیّ که به این اوصاف متّصف می فرماید اگر بدانم که تو در آن ظهور محتجب می شوی امروز حکم نفی درباره تو اجرا می نمایم و این مخصوص به این ظهور ابداع امنع بوده و هست. صد هزار طوبی از برای نفسی که در بحور معانی سیر نماید و متغمّس شود تا به یقین مبین بیاید آنچه را که الیوم کلّ از او محتجب و محرومند، الا من شاء الله ربّنا و ربکم و ربّ آبائنا الأولین.

و این که درباره جناب کربلائی مطلب من اهل ز علیه بهاء الله مرقوم داشتید تلقاء وجه قدم عرض شد، هذا ما نزل له من سماء القوة و الغلبة و الاقتدار، قوله عزّ اجلاله:

بسمی العلیم

یا محمّد قبل تقی علیک بهائی ان استمع ندائی من شطر السّجن و بشرّ احبائى الذّین تزوّع منهم عرف الخلوص لله الحقّ. ثمّ اذکر من سمّی بمطلّب و بشره بفضلی المبین. انا ذکرناه و انزلنا له آیاتاً تنطق بها السنّ الأمم فی العالم ان ربک لهو الغفور الرّحیم. ان اذکر اذ قامت الجهلاء فی ارض الرّاء و اعترضوا علی اولیاء الله مالک

الأسماء منهم من أفتى عليهم و منهم من امر بنهبهم و منهم من نطق بما نأح به اهل الفردوس، ان ربك لهو الشاهد العليم الخبير. قد ارتكبوا ما لا ارتكب احد قبلهم يشهد بذلك كتاب الله رب العالمين. انا ذكرنا كل عبد حمل الرزايا في سبيل الله و كل ظالم كفر بالله مالک يوم الدين. يا ايها الناظر الى شطري، نعاق ظالمين و نالة مظلومين از شطر زا مرتفع زود است که اعلام مشرکين و منافقين يعنى علمای آن ارض معدوم شود و رايات امر الهی به اسم اولياء و اصفياء مرتفع گردد. تفکر در علمای انجیل و علمای اصنام نمائید و همچنین در علمای يهود. به مشارق و حى الهی وارد آوردند آنچه را که هر صاحب چشمی گریست و هر صاحب قلبی ناله نمود. اعدای حق در هر ظهور علمای ارض بوده‌اند الا من شاء الله. ان اذکر احبائى فى ارض الزاء و بشرهم باقبالى اليهم و توجهى و عنایتى و رأفتى و رحمتى ان ربك لهو الفضال الكريم. البهاء عليك و عليهم من لدن مقتدر قدیر. انتهى

و این که درباره حضرت امّ علیها بهاء الله مرقوم داشتید آنها من اللائى شهد لهنّ القلم الأعلى باقبالهنّ و توجهنّ و اعترافهنّ بما نطق به لسان العظمة انه لا اله الا هو الفرد الواحد العليم الحكيم.

حقّ جلّ جلاله نصرت می فرماید امر خود را به رجالی که و جوهشان از نور ایقان منور و هیاکلشان به طراز حکمت مزین و قلوبشان به نار محبت مشتعل و رؤشان به اکلیل توکل مطرز. عنقریب ابواب فیوضات ظاهره بر و جوه اولیاء باز شود. در اول اسلام تفکر نمائید که اصحاب به نواة گذران می نمودند و بر حصاة می خفتند بالأخره امراء و اغنیاء و رؤساء به ایشان متوجه و از ایشان مستمد الامر بیدالله يفعل ما یشاء و یحکم ما یرید. جمیع باید به کمال همّت در اول به جبل اتحاد تمسک نمایند و به مشورت تمام طلعت این مقام را از خلف حجیات بر آرند و بعد از استقرار این طلعت یعنی طلعت اتحاد بر مقام خود در ترویج امر مشورت نمایند و عمل کنند به آنچه که اولیای حقّ جلّ جلاله امضاء فرمایند. الحمدلله آن جناب بر خدمت امر قائم و به تبلیغ مشغول، یسئل الخادم ربّه بأن یؤید جنابکم فى کلّ الأحوال و یظهر منکم ما ینبغى انه ولىّ المحسنين و مجيب السائلین.

و آنچه در فقره امورات و معاملات مرقوم داشتید حقّ لاریب فیه، یومی از ایام

که پنج ساعت و پانزده دقیقه از روز گذشته در قصری که در ارض بهجی واقع است به حضور مالک و جود فائز، فرمودند: یا عبد حاضر شجرة ارض زا به اسم حقّ ظاهر و به عنایتش مرتفع و در حیات ظاهره قدر و مقامش مستور، طوبی له و لمن عرفه و لمن تفکر فی ما انزله الله له. ان شاء الله ثمر آن شجر به فیوضات حضرت فیاض فائز شود و بما قدر له مرزوق گردد. انتهى

و همچنین بیاناتی از لسان عظمت استماع شد که مدلّ و مشعر بر فضل و عنایت است نسبت به آن جناب سوف یظهر و هو المتکلم العظیم الخبیر. آنچه در این مراتب مرقوم داشتند فی الحقیقه لله بوده و به طراز صدق مزین چه که مقصود عالم خود شاهد و گواهند، هیچ امری از امور مستور نه و لکنّ القوم فی نوم عجیب.

این که تفصیل امور جناب آفاسیدنصرالله علیه بهاءالله و ارتفاع ضلع ایشان علیها ۶۶۹ [بهاءالله] را مرقوم داشتید جواب ایشان را این عبد نوشته ارسال داشت و تکلیف ایشان در آن مکتوب حسب الأمر معلوم و واضح. ان شاء الله موفق شوند بر عمل به ما اراده الله. و یک لوح امنع اقدس هم مخصوص ایشان از سماء فضل نازل با این مکتوب ارسال می شود آن جناب برسانند ان شاء الله از دریای رحمت که در او موج است قسمت برند و به او امر آن عمل نمایند. جمیع دوستان آن ارض را از قبل این فانی تکبیر برسانند ان شاء الله کلّ بر خدمت قیام نمایند و به حبل حکمت متمسک. انه یؤید من نطق بذکره و قام علی خدمة امره انه علی کلشیء قدیر.

و این که در فقره مبارکه ای که در آخر لوح جناب سلمان علیه ۶۶۹ [بهاءالله] نازل سؤال فرمودند، هذا ما نطق به لسان الله: یا بن ابهر علیک بهائی و عنایتی نظر به احتجاب من علی الأرض و بعد عباد بسیاری از امور مستور مانده و بیان رحمن در خزائن علم محبوس چنانچه مشاهده می نمائی خود او در این ارض محبوس قد ورد علینا من قبل و من بعد ما لا اطلع به احد الا من نطق و ینطق بالحقّ و لکن نظر به ضعف ناس در ظاهر حقّ جلّ جلاله رغماً للظالمین ارض سجن را به جنّت علیا تبدیل فرمود و این در ظاهر ظاهر و لکن در سرّ سرّ شئونات و علامات سجن ظاهر و معلوم. هو الذی اظهر ما انزل فی اللوح من قبل و یظهر مابقی كما اظهر فی سنة القبل انه علی کلشیء قدیر و بکلشیء محیط.

عریضهٔ ضلع جناب آقا محمد مهاجر علیه بهاء الله حاضر و در ساحت اقدس عرض شد، هذا ما انزله الله فی الجواب، قوله عزّ کبریا: ای امة الله مظلوم آفاق عباد و اماء خود را لازال ذکر نموده و می نماید و کلّ را امر فرموده به اعمالی که سبب حفظ و اعلاء و نجات ایشان است در جمیع عوالم الهی. طوبی از برای نفسی که از بحر بیان رحمن آشامید و شیرینی او را یافت لعمری اثر آن از کام او بیرون نرود، به دوام ملکی و بقاء اسمی. بشنو ندای مظلوم را و جمیع امور را به او تفویض نما و بر او توکل کن هر نفسی الیوم به کلمه ای از نزد او فائز شد او به کلّ خیر فائز است و لکن در صورتی که بر حفظ آن مؤید شود. در کلمهٔ عبدالله انصاری که از اولیای حقّ است تفکر نما، می گوید: الهی اگر یک بار گوئی بندهٔ من از عرش بگذرد خندهٔ من. چه بسیار از اولیاء که در حسرت این مقام جان ایثار نمودند و حال اماء مقبلات یک یک از لسان قدم ظاهراً باطناً یا امتی شنیده اند و یا ورقتی اصغاء نموده اند و معلوم نیست ملتفتند یا نه. هل يعرف عبادی من ینطقهم و هل تعرف امائی من یتکلم معهنّ. اگر اماء ارض به این یک فقره ملتفت شوند و عزّ این مقام را ببندد از ذلّت و احزان عالم خود را فارغ مشاهده نمایند، قد غفر الله للذین ارادوا الغفران من بحر فضله و قلزم جوده و عَمَان کرمه، ان اشکری ربّک بهذا الفضل العظیم.

انا نذکر عبدی محمد و نبّره برحمتی و انا المبشّر العظیم. و نذکر من کان مذکوراً لدى العرش من عبادی و امائی و انا الذّاکر الحکیم. یا محمد تمسّک بحبل عنایة ربّک و تشبّث بما یبقی به ذکرک بدوام اسمائی الحسنی و انا النّاصح المشفق الکریم. البهاء علیک و علی ضلعک و علی من تمسّک بهذا الأمر المحکم المتین. و فی آخر اللّوح نذکر امتی مرّة اخری و نذکر ما اظهر الله منها من الذّکور و الاناث و نبّّرهم برحمتی الّتی سبقت الوجود، الحمد لله مالک الغیب الشهود. انتهى منادی فضل در این کلمات تامّات که از مشرق فضل سلطان اسماء و صفات اشراق نموده ندا می نماید و جمیع را به فضل و رحمت و عنایتش بشارت می دهد، طوبی للسامعین و القائمین و ویل للغافلین و النّائمین.

و عریضهٔ جناب آقا سیّد عبدالهادی علیه بهاء الله در ساحت امنع اقدس اعلیٰ عرض شد، هذا ما نطق به لسان العظمة، قوله جلّت عظمته:

بسمی الشاهد الخیر

یا هادی علیک بهائی نفوس مستقیمه ثابتة که به افق اعلی ناظرند و از ما سوی الله فارغ باید به بصر حدید در اشیاء ملاحظه نمایند. آیات الهی را نزد داهیه ارسال نمودی لک ان تستغفر الله ربک ورب العرش العظیم. این بسی واضح و معلوم که آن نفوس از محبت الهی محرومند و از شجر فضل ممنوع امانت الهی را به دست سارق داده‌ای و به خائن سپرده‌ای صدق بحت را نزد کذب بات و دیعه گذاشتی لعمری این امر عظیم است متوجه باش دوست را از دشمن بشناس از نفوسی که با آن نفوس معاشرند پرهیز تا چه رسد به خاسره کبری و داهیه عظمی. در چند مقام این کلمات از قلم اعلی جاری، لآلی علم الهی را به هر خائنی منما و اسرار حکمت ربانی را به سارقین مسپار. تو مؤمنی قلم اعلی به ایمانت شهادت داده و مؤمنینظر بنورالله بوده و هست چه واقع شد که به این خطا مبتلا شدی؟ در امور مشاوره نما آیا حکم کتاب را نشیدی کلّ الیوم به مشورت مأمورند تشبث بما امرت به فی کتابی المبین و به جمیع القاء نما تا کلّ آگاه باشند. جنود شیطان به کمال خدعه و تزویر ظاهر حال بعضی از اماء در ظاهر مراوده می نمایند و نفوس مشرکه هم کمال رعایت را منظور می دارند مقصودشان اطلاع بر امور است تا بر امری آگاه شوند و انتشار دهند.

یا احبائى اتقوا الله ثم استروا امرالله عن الذين كفروا به و عن اللائى شهدت الذرات بنفاقهنّ و بغضهنّ و اعراضهنّ كذلك يعظ قلمى الأعلی اذ یمشی جمال القدم فی هذا المقام الرفیع. یا هادی تب الی الله الذی خلقک و ایدک و عرفک و انزل لک ما لا یعادله ما یدکر فی الأرض و وقع علیه اسم من الأسماء ان ربک لهو العظیم الخیر. تمسک بالتقوی الخالص فی امر ربک و تجنب عن کلّ غافل مریب. انا امرنا کلّ بالأعمال و الأخلاق و بحفظ ما یأتیهم من لدی الله رب العالمین.

حقّ جلّ جلاله در این ظهور کلّ را از آنچه که سبب و علت اقلّ کدورتی شود به آیات بدیعه صریحه منع فرموده و جمیع را به اعمال مرضیه و اخلاق مرضیه امر نموده هر منصفی شهادت داده و می دهد که این امر اقدس اعزّ اعلی مقدّس

از شئون نفس و هوی بوده و هست. اگر آیات الله را منصفین و عقلاء ملاحظه نمایند ادراک می‌نمایند که آنچه در او ذکر شده سبب و علت اتحاد و راحت و اصلاح عالم است و لکن اگر به دست مبغضین آید بعضی کلمات بر آن ضم نمایند و مابین عباد بیچاره انتشار دهند و یا بعضی را به اسم خود ذکر نمایند چنانچه در این اطراف واقع شده. جمیع دوستان باید در این فقره به ستر و کتمان تمسک نمایند و بما اراده الله عامل گردند کشف محبوب است از برای اهلش و ستر احب از برای نااهل به افق عدل ناظر باشید و آن اعطاء کلّ ذی حقّ حقّه بوده. نمرود را بیانات خلیل نفع نبخشید و یهود را نصیح حضرت روح اثر ننمود. تمسکوا بنصح الله و اثر قلمه و لا تکونوا من الغافلین. داهیه کبری به زینت ظاهره دنیا مغرور و به کمال مکر و حيله در تجسس امور مشغول ان ربک یشهد و یری و هو السميع البصیر، لا اله الا هو الحاکم الامر العالم الفرد الواحد الخیر. انتهى

باید جمیع دوستان الهی ارسال الواح و ارسال مراسلات را از اکثری از نفوس از داخل و خارج ستر نمایند هر نفسی که با انفس غافله مکاره معاشر است البتّه در معاشرت و ملاقات بعض امور کشف شود. الواح الهی و کتب صمدانی باید در محلّ محکم بسیار مضبوط محفوظ باشد و در حین لزوم از برای انفس ثابته موقنه مستقیمه واضحه تلاوت شود و بعد از تلاوت حفظ نمایند در بعض از بیوت هر هنگام که مشرکین وارد شده‌اند اول نوشتجات به دست آمده گویا ابدأ در حفظ آن ملاحظه نموده‌اند و حال آن که این امر لازم بل الزم بوده. باری، جناب اسم ها علیه بهاء الله به کمال حکمت رفتار نمایند و بالمرّه امورات را از آن نفوس غافله مستور دارند چه که با داهیه معاشرند و جمیع آن حیل و فساد از داهیه ظاهر اعاذنا الله و ایاکم من شرّها و نارها.

حسب الامر آن جناب آنچه متعلّق به جناب آقا سید عبدالهادی است از برای او تلاوت نمائید و لکن صورت کلمات را به او ندهید چه که ایشان بسیار صادقند و داهیه بسیار مکار به هر قسم ممکن شود به دستیاری منتسبین ایشان مقصود خود را به عمل می‌آورد لها المکر فی کلّ الأحوال و له الصداقة و الامتثال و الله ربنا محیط فی المبدأ و المال.

ذکر جناب آقا مؤمن اشتها ردی علیه بهاء الله در عریضه جناب آقا سید عبدالهادی علیه بهاء الله شده بود در ساحت امنع اقدس عرض شد این کلمات عالیات از مشرق اراده ظاهر، قوله تعالی شأنه:

هو الحجّة و البرهان

یا مؤمن، ان شاء الله تو و دوستان الهی از ارض الف و شین به انوار وجه منور باشید و بر خدمت امر قائم. هر عملی را دیده و می بیند و هر ندائی را شنیده و می شنود او رقیبی است قریب و قریبی است غریب. حمد کن مقصود عالم را که در ساحتش مذکور آمدی و به ذکرش فائز گشتی. ان احمد و قل:

لك الحمد يا من ذكرتنى فى سجنك و ايدتنى على عرفانك اذ كنت غافلاً و اشهدتنى انوار فضلک اذ كنت عمياً اسئلك بأعلام هدايتك و رايات نصرتك بأن توفّقنى و احبّانك على الاستقامة على امرک و الصّبر فى ايامك، انک انت المقتدر على ما تشاء و انک انت العليم الحكيم. انتهى

و همچنین ذکر جناب ملا محمد سلمانی و ضلع ایشان علیهما بهاء الله در عریضه بود، هذا ما نزل له من سماء عناية ربنا الكريم: يا محمد قد فزت بذكرى من قبل يشهد بذلك علمى المحيط و نذكرک فضلاً من عندنا بذكرى الجميل. ان اعرف مقام ذكرى اياك و توجهى اليك من شطر سجنى المتين. اياك ان يحزنك الشّونات عن منزل الآيات. ان اشكر ربك و كن على فرح ميين. البهاء عليك و على ضلعك من لدى الله رب العالمين. انتهى

و همچنین ذکر جناب حیدر علی بیگ در عریضه ایشان مذکور، هذا ما نزل له من لسان ربنا العلیّ العظيم، قوله جلّ و عزّ:

هو الحاضر الناظر العليم الحكيم

شهد الله انه لا اله الا هو و الذين اقبلوا الى الأفق الأعلى اولئك رجال لا تلهيهم زخارف الدنيا عن الله مولى الورى و لا تخوفهم شوكة العلماء و ضوضائهم فى هذا النبأ العظيم. اولئك عباد قاموا و قالوا الله ربنا و ربّ من فى الأرض و السماء و نشهد بما شهد الله انه لا اله الا هو الفرد الواحد العزيز الحميد. يا حيدر قبل على انا توجهنا اليك و ذكرناك فضلاً من عندنا لتفرح و تكون من الشّاكرين. امروز روزی است

که باید جمیع دوستان الهی به افق اتحاد ناظر باشند و بما ینبغی لأمر الله تکلم نمایند و عمل نمایند آنچه را سبب عزت امر است. طوبی لنفس و جدت عرف بیان ربها الرحمن و ویل لكل غافل بعید. علمای ارض در لیالی و ایام به ذکر مالک انام مشغول چنانچه مشاهده می شود در مساجد و منابر به ذکرش ناطقند و بر عظمت و ظهورش مقرر و معترف و چون یوم الله ظاهر و انوار وجه از افق اراده مشرق کل محتجب، الا من شاء الله. حمد کن مقصود عالمیان را که تو را مؤید فرمود بر این امر عظیم و در جمیع احیان از او بخواه تا تو را حفظ نماید و مستقیم دارد بر این صراطی که زلت منه الأقدام. به کمال روح و ریحان به ذکر محبوب مشغول باش و به افقش ناظر و قل:

یا مقصود العالم و محبوب الأمم قد نبذت کلماتی امام و جهک راجیاً ما عندک. اسئلک ان لا تخینی بجدک و فضلک و تکتب لی من قلمک الأعلى ما ینفعنی فی کل عالم من عوالمک. ای رب و فقی و ضلعی و بنتی علی ما تحب و ترضی انک مالک الآخرة و الأولى و مولی العرش و الثری لا اله الا انت العلیم الحکیم. انتهى

و اما در ارتفاع ورقه علیها بهاء الله ذکرشان از لسان حق جل جلاله چندی قبل استماع شد بلکه مکرر این فانی در بعضی از الواح الهی ذکر او را مشاهده نموده، ان شاء الله جناب آقا سید عبدالهادی هم به مشاهده آن فائز شده و می شوند ان ربنا الرحمن لهو المشفق المعطى الغفور الرحیم. این فانی خدمت ایشان تکبیر و سلام می رساند ان شاء الله از بعد در حفظ امور سعی بلیغ مبذول دارند، لئلا یظهر ما یرجع ضره الی السدرة از حق جل جلاله از برای ایشان و سایرین توفیق و تأیید می طلبیم. و این که آن حبیب روحانی ذکر جناب حاجی فرج الله علیه بهاء الله و عریضه ایشان را نمودند عریضه امام و وجه محبوب عالم عرض شد و همچنین عریضه ضلع ایشان علیها بهاء الله، هذا ما جرى من فرات رحمة ربنا المبین الکریم، قوله جل و عز:

بسمی المهیمن علی العالم

طوبی لوجه توجه الی وجه الله و لمناد نادى بین العباد بهذا الأسم الذى به انکسر ظهر الفجار و انارت وجوه الأبرار الذین نبذوا ما عند الناس مقبلین الی الله المهیمن القیوم. یا فرج الله تالله یدکرک مالک الوری من الأفق الأعلى و یوصیک بما ینفکک فی

الآخرة و الأولى ان ربك لهو العزيز الودود. تمسك بتقوى الله و ما انزل في الكتاب امراً من عنده و هو الحق علام الغيوب. قل ان الأمانة هي شمس سماء اوامرى و الصدق قمرها و الأخلاق انجمها ولكن القوم اكثرهم لا يفقهون. تمسك بكتاب الله و ما نزل فيه، انه لمصباح لأهل الوفاء و آية القدم بين الأمم طوبى لمن عرف و فاز انه من اهل البهاء في لوح مسطور. انا ذكرناك و في هذا الحين لتشكر ربك مالک الوجود. و نذكر امتى التى اقبلت الى اقفى و فازت بآيامى و اقرت بما نطق به لسانى. طوبى لها و لامائى اللاتى آمن بالله رب الغيب و الشهود. قد حضر كتابك و سمعنا ندائك اجبتناك بهذا اللوح المحفوظ الذى كان مكنوناً فى علم الله و ظاهرأ فى مقامه المحمود. كذلك نطق لسان العظمة و هدرت حمامة البيان على الأغصان انه لا اله الا هو المهيمن على ما كان و ما يكون. انتهى

ان شاء الله نفوس مذكوره مقام ذكر الهى را بدانند و در حفظش سعى بليغ مبذول دارند. اين فانى لازال از رب باقى مسثلت مى نمايد كه دوستان خود را مؤيد فرمايد بر آنچه كه سبب نجات كل و علت رستگارى كل است، انه على كلشئ قدير. سبحانك يا الهى و المذكور فى فؤادى اسئلك بخباء مجدك الذى احاط العالم و باسمك الذى به سخرت الأمم و ببحر فضلک و فرات كرمك و شمس جودك و سماء عطائك بأن تنزل على احبتك ما يحفظهم من طغاة خلقك و يقربهم اليك على شأن لا تمنعهم اسياف الأشرار عن التوجه اليك و لا سهام الفجار عن الاقبال الى اققك. اى رب هذا يومك الذى نزل ذكره فى زبرك و كتبك و صحفك و الواحك و اخبرت به السن سفرائك و اصفيائك و انبيائك. اسئلك بأن تنزل فيه على عبادك ما ينبغى لنفسك. اى رب هذا يوم تعطرت فيه الكائنات من عرف قميصك و انجذبت الممكّنات من حلاوة ندائك و بيانك. اسئلك بسفائن بحور اوامرك و لآلى قلم علمك بأن تنزل من سماء قدرتك و سحاب قوتك ما يرتفع به امر اوليائك و احبائك على شأن تخضع لهم اعناق المتكبرين من خلقك. انك انت الذى لا يعجزك شئ و لا يمنعك امر تفعل ما تشاء بسلطانك و تحكم ما تريد بأمرك و انك انت القوى المقدر القدير.

و عريضه از جناب كربلائى مهدى عليه بهاء الله بوده و در آن جناب آقا

سید عبدالهادی علیه ۶۶۹ [بهاءالله] از بعضی ذکر نموده، این مراتب در ساحت اقدس عرض شد و هذا ما نطق به المقصود، قوله جلّ جلاله:

انا الشّاهد و انا المشهود

یا مهدی عریضهات در ساحت اقدس عرض شد و جواب آن از سماء مشیت الهی نازل طوبی لک بما اعترفت و اردت بحر غفران ربّک الغفور الرّحیم. در هر حال انسان باید به حقّ ناظر باشد و به آنچه سزاوار است عمل نماید. الحمدلله آن جناب به فیوضات فیاض فائز شد و از ریحیّ محبّت الهی آشامید آنّه غفر خطایاک و انزل لک ما یجد منه المخلصون عرف عناية الله ربّ ما کان و ما یكون. تمسّک بحبل فضله و قل:

اسئلك بأن تؤیّدنی علی خدمتک و توفّقنی علی ما تحبّ و ترضی، انک انت ارحم الرّاحمین و مجیب السّائلین، لا اله الا انت الغفور الکریم. انتهى

و همچنین ذکر جناب آقا شیرعلی و امّ و ضلع جناب کربلائی مهدی و بنت و چند امه دیگر نموده بودند. جمیع اسامی در مقرّ عرش عرض شد و جمیع بعنایه الله فائز گشتند و مخصوص هر یک آیات بدیعه منیعه از افق فضل الهی اشراق نمود به شأنی که عالم غیب و شهاده از آن منور گشت. طوبی لأذن سمعت و لعین رأّت و ویل لكلّ غافل محتجب مریب. البهاء المشرق من افق سماء عناية ربّنا الکریم علی جنابکم و علی من معکم و علی الذّین شهدوا بما شهد الله قبل خلق السّموات و الأرضین و الحمدلله ربّ العالمین.

در این حین حسب الأمر به افق اعلیّ توجّه شد و بعد از قیام در حضور لسان عظمت به این کلمه علیا ناطق: یا عبد حاضر امروز امر اتحاد و اتّفاق بسیار عظیم است و فی الحقیقه سبب ارتقاء و ارتفاع امر، اوست واسطه وحیده از برای استواء کلمه مبارکه بر کرسی ظهور حقّ جلّ جلاله مبعوث فرماید نفوسی را تا بر این خدمت قیام نمایند، آنّه علی کلّشیء قدیر.

و همچنین فرمودند علی پاشا خان علیه بهاءالله را ذکر نما و از قبل حقّ تکبیر برسان لیفرح و یكون من الشّاکرین. قل یا علی لا تحزن من شیء انّ فی کلّ ما یظهر من عنده حکمة لا یعلمها الا هو. سلّم نفسک الی الله لتقلّبک اریاح مشیته کیف تشاء

و تحرّکک کیف ترید. الحمد لله لدى الحقّ مذکورى زود است که مقام مؤمنین و فائزین در ارض ظاهر شود باید کلّ مقام خود را باسمه تعالی حفظ نمایند، البهاء عليك و على من معك من الذین شربوا ریحی المختوم باسمی القيوم. انتهى

این عبد خدمتشان سلام و تکبیر می‌رساند. چندی قبل مکتوبی هم خدمت ایشان ارسال شد امید است که در کلّ احوال به افق اعلی ناظر باشند و بما اراده الله عامل، انه ولیّ العالمین و المحسنین. خدمت محبوب فؤاد جناب میرزا خ ی علیه بهاء الله مالک الأسماء تکبیر عرض می‌شود و بعد مراسلات عدیده از اطراف رسیده و تفصیل ایشان را به ساحت اقدس عرض نموده‌اند و جواب از سماء عنایت نازل و ارسال شد و از ارض ش ا ه مکتوبی از جناب آقا میرزا احمد علیه بهاء الله رسید اسامی جمعی در او مذکور، مخصوص هر یک لوح ابداع امنع نازل و ارسال شد. بحر العنایة موج و شمس الفضل مشرقة طوبی للفائزین و للفائزات. از ارض خضراء هم مکرر عرایض رسید و به ذکر جناب میرزا مزین لله الحمد و المنة که مابین بعضی عرف محبّت متضوّع ان شاء الله در جمیع جهات این عرف سیاحت نماید و سایر شود تا در هر بلدی از بلدان رایحه طیبه اش متضوّع و ساطع گردد، انه علی کلّ شیء قدیر و بکلّ شیء حکیم، لا اله الا هو السميع المجیب.

بعد از اتمام جواب دستخطّ قبل آن جناب دستخطّ دیگر که به تاریخ نوزدهم محرّم الحرام بود به مثابه دهن سراج محبّت را روشنی داد و ممدّ شد. ان شاء الله لازال از کوثر عنایت و لحاظ مکرمت مزین و مطرّز و تازه و مسرور باشید آقای معظم حضرت اسم الله م ه علیه من کلّ بهاء ابهات ذکر آن جناب را مرقوم داشته‌اند و به کمال محبّت و صدق و راستی تکلم فرموده‌اند حتّی از دیون آن جناب و همچنین بیع ملک و جواب حسب الأمر به حضرت ایشان نوشته ارسال شد آنچه مصلحت دیده‌اند مقبول افتاد ان شاء الله مکافات کلّ با خود حقّ جلّ جلاله بوده و هست، انه ولینا و ولیکم فی الآخرة و الأولى و هو السميع المجیب.

این که ذکر جناب زین من اهل ک علیه بهاء الله نموده بودند عرض شد. هذا ما نطق به لسان الوهاب فی الجواب، قوله عزّ اجلاله:

بسمی السَّار العظیم

یا زین انک فزت بما سطر من القلم الأعلى و حضرت مقاماً جعله الله مطاف المقربین. تمسک بما وصیناک من قبل و بما انزلناه فی الكتاب انه یقرّبک الیه و یؤیدک فی کلّ عالم من عوالمه ان ربّک لهو العظیم الخیر. کن ساهراً فی الأمر و صامتاً بالاقضاء و ناطقاً بهذا الاسم الذی اذا ظهر نطق لسان الکبریا، الملک لله ربّ العالمین. یا زین نوصیک بالاتّحاد و بما ینبغی لهذا النبأ العظیم. کمال جهد را در اتّحاد احباب مبدول دارید. هذا يوم لا ینبغی لأحد ان ینظر الی نفسه او فیما ینفعه بل الی ما یرتفع به امرالله هذا امری علیک و علی الذین اقبلوا الی افقی و تمسکوا بکتابی المبین. آنچه الله ظاهر شود لعمری ضایع نشده و نخواهد شد.

قل یا احبائى ضعوا ما عندکم من الاختلاف و تمسکوا بحبل الأمر امرأ من لدن ربکم المقتدر القدير ان اقتصر امورک علی ما امرناک به انه ینفک و نفسی المهيمنة علی من فی السموات و الأرضین. ان شاء الله در جمیع احوال به این فقره ناظر باشید و متمسک چه که به نور اتّفاق آفاق بل جمیع جهات عالم منور مشاهده شود. ان اذکر ایام لقائى اذ كنت حاضراً لدى المظلوم و سمعت بأذنک ما نطق به مکلم الطور فی سجنه المحکم المتین. انا نکبر من هذا المقام علیک و علی احبائى الذین تمسکوا بالعدل و الأنصاف و توجّهوا الی صراطى المستقیم. انتهى

فی الحقیقه این خدمت اعظم خدمت‌ها بوده چه که در اختلاف اموراتی حادث شود که لازال حقّ جلّ جلاله از آن نهی فرموده، اختلاف سبب تشّت و تزلزل و سقوط رتبه و مقام بوده و هست. از حقّ جلّ جلاله سائل و آمل که تأیید فرماید نفوس موقنه را بر توجّه به این مقام. این خادم فانی شهادت می‌دهد هر نفسی به این خدمت قیام نماید او از اعلى العباد و اقدمهم و اقومهم و اعزّمهم لدى الحقّ مذکور و در کتاب الهی مسطور، طوبی لمن فاز بهذا المقام العظیم.

این که درباره جناب شیخ یحیی علیه بهاء الله مرقوم فرمودند حضرت اسم الله جمال علیه من کلّ بهاء ابهه مکرر ذکر ایشان را نموده‌اند، به عنایت حقّ جلّ جلاله فائزند. لوح امنع اقدس هم مخصوص ایشان ان شاء الله عنایت می‌شود. خدمت جناب میرزای مذکور و جناب شیخ علیهما ۶۶۹ [بهاء الله] تکبیر عرض می‌شود و از حقّ

تعالی شأنه از برای ایشان توفیق و تأیید می‌طلبد.

و این که ذکر جناب آقا میرزا بزرگ علیه بهاء الله را نموده بودند الحمد لله ایشان از قبل و بعد به ذکر حقّ جلّ جلاله و الواح بدیعه منیعه فائز گشته‌اند و عریضه ایشان در شبی از شب‌ها در ساحت امنع اقدس عرض شد. هذا ما نزل له من ملکوت مشیة ربنا و ربّ الأرض و السّماء، قوله جلّ جلاله:

بسمی السّامع المجیب

ذکر من لدى المظلوم الى اللّذی صعدت زفراته فی حبّ الله ربّ العالمین و شهد القلم الأعلى باقباله الى الذّروة العلیا اذ كان النّاس فی ریب مبین. طویبی لک بما شربت رحیق الایقان من ایادی العطاء و توجّهت الى الوجه اذ اعرض عنه کلّ عالم بعید. ان اشکر الله بما اقبل الیک من شطر السّجن و قبل ما ورد علیک فی سبیلہ المستقیم. فانظر ثمّ اذکر ما ورد علی رسل الله و سفرائه من قبل بما اکتسبت ایدی الظّالمین. ویل لکلّ راع خان فی اغنام الله و طویبی لأمة سمعت و اقبلت و اجابت مولیها القدیم. قل ویل لکم یا معشر الجهلاء قد غفلتم عن اللّذی تدعونہ و اعرضتم عن وجه اقبل الیه المقربون فی ازل الآزال و طاف حوله کلّ عارف بصیر. قل الى متی تتبعون الهوی ضعوا ما عندکم من الظّنون و الأوهام و خذوا ما اوتیتم من لدن ربکم الغفور الکریم. البهاء علیک و علی الذّین فازوا بأمر الله فی یومه البدیع. لا تحزن عمّا ورد علیک لعمری قد قدر لک من لدى الله ما تقرّ به عیون المخلصین، الحمد لله ربّ العالمین. انتهى

و این که ذکر جناب کربلائی مطلب علیه بهاء الله نموده بودند بعد از عرض این کلمه علیا مخصوص ایشان از قلم اعلی جاری و نازل، قوله عزّ ذکره و ثنائه:

بسمی المظلوم الغریب

یا مطلب ذکررت از قلم یکی از دوستان الهی که به ذکرش ناطق و بر خدمت امرش قائم است جاری لذا آفتاب عنایت از افق فضل مرّة أخرى اشراق نمود و تو را به ابداع اذکار ذکر فرمود اگر بر بحر ذکر الهی ملتفت شوی در لیلالی و ایام به لک الحمد یا اله العالمین ناطق گردی. جهد نما تا ظاهر شود از تو آنچه که عرف خلود از او استشمام گردد. این ایام اگر نفسی دارای یک کلمه از نزد مالک احدیّه شود او از

مخلصین در کتاب مبین مذکور. کلمه الهی را آب محو ننماید و حوادث زمان او را تغییر ندهد به اراده حق ظاهر و به اسم حق معروف و به طراز بقاء مزین. طوبی لنفس فازت بها و حفظها باسم ربها المقتدر المهیم العلیم الخیر. ان افرح بذکری ایاک ثم اشکر ربک الکریم طوبی للذین سمعوا و اقبلوا ویل للمعرضین. انتهى

ذکر جناب کربلانی مطلب چون در دو دستخط آن جناب بوده لذا از سماء مشیت حق دو کره ذکرشان نازل لنا ان ننظر و نتفکر فی بحر فضل ربنا و رب من فی السموات و الأرض. لعمر المقصود یعجز عن احصائه کل کاتب و کل محاسب و کل ناطق و کل عالم و کل عارف بصیر. نعمت الهی به شأنی رسیده که نعوذ بالله بیم آن است که از کثرت قدر و مقامش مستور ماند. از بدایع فضل و عنایتش سائل و راجی که عباد خود را آگاه فرماید و تأیید نماید تا به لذت بیان رحمن فائز شوند، من وجد ینفق روحه لحرف من آیاته، یشهد بذلك کل منصف علیم.

یادداشت‌ها

- * عبارت «رجال لا تلهیهم...» آیه ۳۷ در سوره نور - ۲۴ در قرآن مجید است.
- * «مقام او ادنی» اشاره به آیه ۹ سوره نجم - ۵۳ در قرآن است که می فرماید: «فکان قاب قوسین او ادنی».
- * ذکر سجایای پدر و مادر جناب ابن ابهر در سایر الواح جمال قدم نیز آمده است، از جمله ذکر صعود و زیارت نامه پدر جناب ابن ابهر در لوح مصدر به عبارت «جمیع عباد لعرفان الله خلق شده اند...» در صفحات بعد مندرج است.
- * دربارهٔ عائله «ذبیح» می توان به یادنامه مصباح منیر (ص ۱۴۹ - ۱۵۰) مراجعه نمود. یکی از الواح جناب «غلام ابن ذبیح» در مجموعه آثار قلم اعلی، شماره ۲۸، ص ۲۴۸ - ۲۵۰ به طبع رسیده است.
- * توقيع حضرت رب اعلی خطاب به ملا محمد باقر حرف حی در ظهور الحق (ج ۳، ص ۱۹ - ۲۱) به طبع رسیده است.
- * کلام عبدالله انصاری که در لوح مبارک نقل شده در رساله واردات اوست که می گوید: «الهی اگر یک بار گوئی بنده من از عرش بگذرد خنده من» (رسائل

جامع، ص ۳۶). برای ملاحظه شرح احوال خواجه عبدالله انصاری به دایرةالمعارف تشیع (ج ۷، ص ۲۹۴ - ۲۹۵) رجوع فرمائید.

* درباره «داهیه» که ذکر آمال و اعمال او در لوح مبارک آمده در اسرارالآثار (ج ۳، ص ۲۳۵) چنین آمده است که «... مراد از داهیه حرم منقطعة باب اعظم است که نسبت به جمال ابهی مخالف و معاند بود و شرح حالش در ظهورالحق مبین و مفصل گردید...».

* ذکری از «آقا سید عبدالهادی» به عنوان یکی از اعظم بابیه قزوین در ظهورالحق (ج ۳، ص ۳۰۲ - ۳۰۳) مذکور است.

هو الله تعالى شأنه العظمة و الاقتدار

الحمد لله الذي فتق بين ماء الفرقان و البيان باسمه الذي اذ ظهر خضعت الأديان و هو نفسه و أنه ظهر بالبرهان الذي به تزعزعت بنيان الأركان و هو المقتدر العزيز المنان. و بعد در اين فجر روحاني قصد سماء معاني نموده بعد از فوز حضور توجه الي وجه القدم و نزل هذه الكلمات العاليات من لدى مطلع القوة و الاقتدار، قوله جل جلاله و عز كبريائه و عز بيانه: يا ابن ابهر عليك بهاء الله مالك القدر ول وجهك شطر المظلوم منقطعاً عما على الأرض كذلك امرناك من قبل و في هذا الحين. نسأل الله ان يوفقك على الحضور و يفتح على وجهك باب اللقاء و يحفظك فضلاً من عنده و هو الفضال الكريم. انتهى

عرض اين بنده آن كه چندی قبل هم از مصدر اذن در ایامی كه دستخط حضرت اسم الله عليه من كل بهاء ابهه رسید امر صادر به توجه آن جناب به شطر مقصود حال مجدداً اين امر امنع اقدس از سماء مشيت نازل هنيئاً لجنابكم و للذين فازوا بهذه النعمة العظمى و الموهبة الكبرى و مائدة السماء. نسأله تعالى ان يجمع بيننا و يجعلنا من الفائزين، الحمد لله رب العالمين. آقايان آن ارض را تكبير و سلام عرض می نمايم. البهاء المشرق من افق عناية ربنا على جنابكم و على من تشبث بذيل ربنا الكريم.

* * * * *

اب [ابهر]

نبيل قبل تقى

هو المقتدر المتعالى المقدس العلى الأبهى

الحمد لله الذي نور العالم من النور الذي اشرق من افق اسمه الأعظم اذا اضطربت الأمم، منهم من مات و رجع الى الفناء و منهم من انصعق على الأرض الغبراء و منهم من اجتذبه النور الى الأفق الأعلى البقعة المباركة التي تنطق فيها السدرة المنتهى أنه لا اله الا رب الآخرة و الأولى. و الحمد لله الذي زين الأشياء بطراز النقطة الطاهرة تحت الباء و ركبها بالبهاء اذا هدرت الورقاء و دلع ديك السناء و غرّدت حمامة البيان

على غضن البقاء انه لا اله الا هو و انه لهو الكنز المخزون و الاسم المكنون الذى به زيتت الزبر و الألواح و انه لنار الله لمن اعرض و طغى و نورالله لمن اقبل و هدى و به فضل الله بين الأخيار و الأشرار و به ادارت ايدى العطاء كوثر البقاء. طوبى لمن نبت الهوى و شرب منه باسم ربّه الأبهى و ويل لمن انكر و كفر بالله مالک الأسماء و فاطر الأرض و السماء.

و بعد قد بلغ الخادم كتابكم الذى كان مزيّناً بذكر الله و ثنائه و معطراً بالعرف الذى كان متضوعاً من قميص خلوصكم لسلطانه و حضرته نسأل الله بأن يقربكم اليه فى كل الأحيان و ينطقكم بما يجتذب به اهل الأديان انه لهو المقتدر المتعالى العزيز المستعان.

مکتوب آن جناب واصل الحمد لله عرف محبت محبوب عالميان از آن ساطع و آنچه از اقبال و اتفاق و اتحاد احباء ذکر نموده بودند کمال فرح روى داد چه که اليوم کلّ مخصوص عرفان الله و اتحاد و اتفاق در امرش خلق شده اند طوبى لهم انّ لهم حسن مآب. و آنچه از بلايای وارده مرقوم داشتند اگرچه به ظاهر سبب حزن و اندوه شد و لکن چون لوجه الله وارد شده نور على نور بوده و خواهد بود. دنيا فانی است چنانچه مشاهده می شود در کلّ دقائق در تغییر و تبدیل است و همین تغییر لوحی است که در او فنای آن از قلم قدرت ثبت شده، یا طوبى للمتبصرين. عنقرب بساط ظلم پیچیده شود چنانچه از قبل شده و بساط نتایج اعمال مخلصین گسترده گردد. اگر این مقام تفصیل داده شود لعمر الله جمیع قلوب اهل عالم طائف حول احبای حول حقّ گردند. نسأل الله ان يفتح الأبصار و يقرّها بالنظر الى ما طلع و اشرق و لمع و ابرق من الأفق الذى كان سلطان الآفاق لمن فى الأبداع.

ای برادر روحانی ناس را غفلت و نادانی از ملکوت باقی الهی منع نموده، باید حدّاق اطبای معنوی به تدابیر حکمت و بیان ایشان را تربیت نمایند و به کمال محبت و شفقت کوثر معانی را بنوشانند و این کوثر در هر مقامی به ظهوری ظاهر، در مقامی خمر لذّة للشاربين و در مقامی لبن لم يتغير طعمه و در مقامی ماء غير آسن و در مقامی عسل مصفى و این مقامات اربعه از قبل نازل و لکن از قلم ربّنا الأبهى به عدد اسم اعظم نازل گشته، یا بشرى للشاربين و یا طوبى للشاربين و هنيئاً للشاربين.

و این که مرقوم فرموده بودند به ارض زاء توجه نمودند و با احبای آن ارض مجالست فرمودند و بعضی از نفوس قابله را به شطر احدیّه دعوت نمودند این فقره بسیار محبوب بوده و هست. طوبی لقلبک بما قصد خدمة الله و لرجلك بما سرع الی ارض الزاء لتبلیغ امر الله و للسانک بما نطق بذكر الله و لوجهک بما توجه الی الاحباء خالصاً لوجه الله. و طوبی از برای نفوسی که از کوثر محبت و عرفان آشامیده‌اند و به افق رحمن توجه نمودند بعضی که من دون الله از برای خود اله اخذ نموده‌اند بر اصل امر مطلع نبوده و نیستند و به توهمات نفوس غافله در وادی ضلالت مبتلا و حیران مانده‌اند اگر بر تفصیل امورات نفسی که او را معبود دانسته‌اند مطلع شوند قسم به آفتاب افق تقدیس که صدهزار فرسنگ فرار نمایند و به ندای یا لیتنا ما اتخذت فلاناً خلیلاً ناطق گردند و صیحه زنند. از حق بطلیبید ان شاء الله جمیع مردگان را از کوثر حیوان معارف و بیان در این یوم که سید ایام است زنده فرماید. طوبی از برای نفوسی که به ذکر آن جناب صنم و هم را به عضد یقین شکستند و به مالک یوم الدین پیوستند، علیه بهاء الله و رحمته. ان شاء الله ثابت و مستقیم بمانند چه که اکثری از ناس به مثل اوراق رقیقه یابسه مشاهده می‌شوند و به هر ریخی حرکت می‌نمایند، این القلوب الصافیة و این الأذان الواعیة و این الأبصار الحدیدة؟ چه اگر نفسی الیوم در آنچه از مشرق امر الهی ظاهر شده تفکر نماید جمیع عالم را معدوم مشاهده کند و به عروه و تقی تمسک نماید به شانی که جمیع قادر بر فصل نباشند.

و این که نوشته بودید که بعضی از دوستان فتنه حادثه در آن ارض را سبب و علت ذهاب آن جناب دانسته‌اند ابداً وجود آن جناب سبب آن فتنه نبوده بلکه سبب امری دیگر بوده قد شهد بذلک ربنا المقتدر المبین العلیم الخیر. باید جمیع اهل آن ارض از احبای الهی مسرور باشند به عمل آن جناب و اسامی نفوس مقبله و اماء مقبلات که در مکتوب آن جناب بود به ساحت اقدس معروض شد طوبی لهم و لهنّ بما ذکرت اسمائهم و اسمائهنّ فی المقام الذی جعله الله مقرّ عرشه و مشرق و حیه و مطلع ظهوره و سلطانه بین العالمین کلّ به عنایات الهی فائز شدند چه که هیچ امری اعظم از آن نیست که ذکر نفسی تلقاء عرش مذکور آید اگر به عظمت این مقام و شرافت آن مطلع شوند هر آینه از بهجت و سرور هلاک گردند و لوحی

از سماء مشیت الهیّه مخصوص جمیع احبّای آن ارض نازل و به عنایتی مظلومین آن ارض در آن لوح مفتخر گشته‌اند که تالله لا یعادلها ما فی الامکان انا نشکر ربّنا الرّحمن بالموهبة الّتی ظهرت و لاحت من افق فضله المهیمن العزیز البدیع.

و این که از حین ارتفاع امرالله سؤال نموده بودید انّ له وقت مخصوص فی کتاب الله ولکن این ایّام افضل بوده و هست چه که ظلم ظالمین و انکار علماء و اعراض و اعتراض جهلا به منزله مصفّی است آنچه خالص است وارد می‌شود و اجرام از دخول ممنوع. قدر این ایّام را باید بدانیم محبّت و الفت و عرفان این ایّام را لذّت دیگر و روح دیگر است. در ایّام ارتفاع امر و غلبه ظاهره هر نفس مردوده‌ای ادّعی ایمان می‌نماید چنانچه مشاهده می‌شود در این ایّام که فی الجمله رایحه عزّ در بعض بلدان مرور نموده بعضی از ماکرین و خادعین ادّعی محبّت و ایمان نموده و به هواهای نفسانیّه عامل و ناطقند چنانچه اوامر الهیّه را لعب صبیان انگاشته‌اند و به غیر ما اذن الله تکلم نموده‌اند نسأل الله بأن یؤیّد الکّل علی ما یحبّ و یرضی. آنچه در الواح الهیّه نازل باید کلّ به آن ناظر باشند و به آن عامل هر نفسی به غیر آن تکلم نماید از حقّ نبوده و نیست انه بریء من الدّین یفسدون فی الأرض و یا کلون اموال النّاس و یرتکبون ما نهوا عنه فی الزّبر و الألواح ولکن آن جناب محزون نباشند از ذلّت وارده این ایّام همین ذلّت نفس عزّت خواهد شد، زود است که امرالله مهیمن بر کلّ ظاهر شود لا رادّ لأمره و لا مانع لحکمه یفعل بسلطانته ما یشاء و یحکم بقدرته ما یرید. اگر نفسی الیوم درست مشاهده نماید شمس امر را در قطب زوال ملاحظه کند مع آن که جمیع امراء مخالف و جمیع علماء معرض و جمیع ملوک بر حسب ظاهر متحد و جمیع اخبار برّاً و بحرأ متّصل و جمیع صفوف منتظم. حقّ جلّ جلاله در سجن اعظم مع وحدته به شأنی ظاهر که فوق آن ممکن نه. تعالی تعالی سلطانه، تعالی تعالی اقتداره، تعالی تعالی کبریائه. و اگر دوستان حقّ به آنچه مأمور بودند عمل می‌نمودند حال مشاهده می‌نمودید که اکثر بلدان به اعلام ایمان و عرفان مزین بودند. از حقّ می‌طلبیم که دوستان را تأیید فرماید بر آنچه به آن مأمورند.

و این که مرقوم داشته بودید که در محبّت الله انفاق جان محبوب‌تر است یا ذکر حقّ به حکمت و بیان. لعمرالله انّ الثّانی لخیر چه که بعد از شهادت جناب بدیع

علیه من کلّ بهاء ابهاه کلّ را به حکمت امر فرمودند. باید امثال آن جناب به کمال حکمت به تبلیغ امر مشغول باشند که شاید گمراهان سیبیل حقیقی الهی را بیابند و به مقام قدس قرب که مرجع من فی السموات و الأرض است فائز گردند. شهادت در سیبیل محبوب از افضل الأعمال محسوب فی الحقیقه شبه و ندی نداشته و نخواهد داشت و لکن اگر خود واقع شود محبوب است. جمیع امور معلق به قبول حق است و حقّ کلّ را به حکمت امر فرموده اگر نفسی به آن ناظر و عامل گردد و از او فساد و اعمال شنیعه که سبب تزییع امرالله است ظاهر نشود و بعد به حدوث فتنه‌ای شربت شهادت بیاشامد این مقام اعلی‌المقام بوده و هست و فی الحقیقه این مقام سلطان مقام هاست، لا یقدر البیان ان یصفه و لا القلم ان یتکبه عجب است از بعض نفوس که در چنین احوال مضطرب و متزلزل می‌شوند اصل این است که انسان به ما امرالله عامل گردد، بعد از فوز به این مقام آنچه واقع شود محبوب بوده و خواهد بود. باید آن جناب و جمیع احباب در کلّ احوال به حبل حکمت متمسک باشند چه که اکثری ضعیفند به مجرد ارتفاع ضوضا مضطرب و خائف و محتجب مشاهده می‌شوند. قد سبقت رحمة ربنا العالمین.

و این که در اشعار شیخ بهائی مرقوم داشته بودید این عبد شهادت می‌دهد که اسراری که الیوم در وسط آسمان و زمین کشف شده و آن جناب بر آن مطلع گشته صد هزار مثل شیخ مرحوم و فوق فوق آن به آن عارف نبوده و مطلع نگشته چنانچه مشاهده نموده‌اید که علمای اعلام چه اوهاماتی در ظهور قائم مجسم نموده‌اند و چه مقدار از اوراق لطیفه ممرده را به ذکر ظنونات لایسمنه لایغنیه سیاه نموده‌اند. کتب متعدده در این مقام نوشته‌اند و کلمه‌ای از آن را ادراک ننموده‌اند. عجب در این است که بعضی از اهل بیان مثل‌های هاویه که در ارض قاف ساکن است به اوهامات اذکار قبل هنوز محتجب و در قیر جهل و نادانی ساکن است. باید به کمال روح و ریحان و حکمت و بیان مشغول به تبلیغ امر باشند چنانچه الحمدلله بوده‌اند. این قدر بدانید توجه شما به ارض زاء و ذکر شما در آن ارض لدی العرش مقبول افتاده هذا یکفیک و ربّ العالمین. جهد نمائید تا احبای الهی به اخلاق مرضیه و اعمال حسنه و کلمات طیبه عامل و ناطق گردند. از حقّ جلّ کبریائه می‌طلبم که آن جناب را

در کل احوال تأیید فرماید. شما از نفوسی محسوسید که لدى العرش مذکور بوده و هستید و لوحی از سماء عنایت مخصوص آن جناب و همچنین لوحی مخصوص مخدّره امّ علیها بهاء الله نازل و ارسال شد، ان شاء الله به زیارت آن فائز شوند.

و این که از عسر احبّای الهی مرقوم داشته بودند، بلی جمیع عالم مخصوص حقّ و احبّای حقّ خلق شده و این امری است که کلّ رسل و جمیع کتب بر آن گواهند معذلک خلق جاهل غافل نفس حقّ را به ظلم مبین در این حصن متین حبس نموده اند و البتّه در این حبس و ظهور عسر و شدائد حکمت های بالغه الهیه مستور است. جمیع عنایات الهیه و قوّات صمدانیه و عنای ربّانیه متوجّه احبّای الهی است نظر به عدم اسباب ظاهر نشده عنقریب ظاهر خواهد شد و در الواح مبارکه منیعه که از سماء مشیّت ربّانیه نازل شده علّت و سبب ضیق و تنگی احباب در آن مذکور دیگر احتیاج به عرض این بنده نیست و لکن این قدر عرض می کنم که خیر کلّ در این فقر و عسر است اگر احبّاء بر آنچه مخصوص ایشان مقدرّ شده مطلع شوند تا الله لا یلتفتون الی الدنیا و عسرها و شدتها و مکارها انّها ظلّ زائل سیطوی بساطها و یبقی ما قدرّ لهم من لدی الله العلیم الحکیم. و این عسر ظاهره هم ان شاء الله به یسر مبدل خواهد شد و شدّت به رخا و اضطراب به اطمینان، انّه لهو المقدرّ العلیم.

جمیع احبّای الهی را از جانب این خادم فانی تکبیر برسانید و بگوئید الیوم یومی است که باید به کمال سرور و ابتهاج رغماً لأنف العالم از کؤوس محبّت مالک قدم پی در پی بیاشامید و به ذکر الله مشغول باشید. قدر این ایام را بدانید و چون عنادل بستان معانی به کمال شوق و اشتیاق در این ربیع الهی بسرائید و در هر مجلس و مجمع که کوثر ذکر الهی به دور آید این خادم فانی را فراموش ننمائید، انما البهاء علیک و علی احبّاء الله فی هناک.

یادداشت ها

* مقصود از «النقطة الظاهرة تحت الباء و رکبها بالهاء» کلمه «بهاء» است. حضرت عبدالبهاء در لوح جناب ابن ابهر که در بخش اول فصل دوم این کتاب به طبع رسیده چنین می فرماید: «... بیان مبارک در اثبات حقیقت هاء بین الاثنین، این هاء هاء

هویت است که بین الباء و الالف واقع...».

* اشارات جمال قدم به «خمر» و «لبن» و «ماء» و «عسل» ناظر به آیه شماره ۱۵ در سوره محمد - ۴۷ است که می‌فرماید: «مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى وَلَهُمْ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَمَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ وَسُقُوا مَاءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَائِهِمْ».

جمال قدم خمر و لبن و ماء و عسل را چهار شأن نزول آیات قرآنی دانسته و نزول آیات را در این ظهور «به عدد اسم اعظم»، یعنی رقم نه (۹) که معادل عدد اسم اعظم، یعنی کلمه «بهاء» است بیان فرموده‌اند. در این باره در سوره هیکل چنین مذکور است: «... أَنَا نَزَّلْنَا الْآيَاتِ عَلَى تِسْعَةِ سَثُونَ كُلِّ شَأْنٍ مِنْهَا يَدُلُّ عَلَى سُلْطَنَةِ اللَّهِ الْمُهَيْمِنِ الْقَيُّومِ...».

* لوحی از جمال قدم خطاب به احبای زنجان به شرح ذیل است:

بنام گوینده پاینده

ای اهل زاء قلم اعلی شهادت می‌دهد از برای نفوسی که در آن ارض به شهادت کبری فائز شدند قسم به آفتاب بیان که عرف قمیص محبت رحمن از آن ارض متضوع بوده و هست. طوبی از برای نفوسی که به زیارت شهدای آن ارض فائز شدند و به خدمتشان تقرب جستند. بشنوید ندای مظلوم را و مقامات خود را بدانید و به اسمش حفظ نمائید البهاء علیکم.

از قلم حضرت عبدالبهاء نیز لوحی به اعزاز احبای زنجان عزّ صدور یافته که مطلع آن چنین است: «ای دوستان الهی زنجان را خمسه گویند، این عدد مبارک باب است یعنی پرتو هدایت مبشر آفاق بر آن دیار اشراق نمود...».

* مقصود از «شیخ بهائی»، شیخ بهاءالدین محمد عاملی مشهور به شیخ بهائی است که کلیات آثارش به کوشش غلامحسین جواهری به وسیله کتاب فروشی محمودی در طهران انتشار یافته و شرح حال شیخ به تفصیل در ابتدای آن به طبع رسیده است. شرح احوال شیخ بهائی در دایرة المعارف تشیع (ج ۱۰، ص ۱۶۱ - ۱۶۴) نیز آمده است. از جمله ابیات شیخ بهائی است (کلیات شیخ بهائی - ص ۷) که می‌گوید:

اسم اعظم چون که کس شناسدش سروری بر کلّ اسماء باشدش

بِسْمِ الشَّاهِدِ السَّمِيعِ

الحمد لله در جمیع احوال به عنایات مخصوصه غنی متعال فائز بوده و ان شاء الله خواهید بود. در سبیل حق وارد شد بر شما آنچه که در صحیفه حمراء از قلم اعلیٰ مذکور. در محبتش حمل بأساء و ضراء نمودید و شماتت مشرکین و لوم لائمین را استماع کردید. ان شاء الله این مقام اعظم اعلیٰ به اسم حق جل جلاله محفوظ ماند. امروز روزی است که ذرات ممکنات از جمیع جهات به لک الحمد یا اله العالمین ناطق و لکن همج رعاع ارض غافل و محجوب.

یا ایها الطائر فی هوائی و الناظر الی وجهی، از برای تبلیغ امر الهی خلق شده‌ای به قلب فارغ و نور ساطع و توکل خالص و استقامت کبری به مدن و قری توجه نما و به حکمت و بیان امراض نفوس غافله را شفا عطا کن. بگو ای عباد وقت را از دست مدهید چه که بسیار عزیز است، قسم به لآلی بحر علم الهی که شبه و نظیر از برایش دیده نمی‌شود به وجوه منیره و قلوب پاکیزه بر خدمت امر قیام نمائید که شاید مردگان وادی حیرت و ضلالت از رحیق هدایت زنده شوند و بما ینبغی لأیام الله قیام نمایند. امروز روز خدمت و طاعت و پرهیزکاری و بردباری است، جهد نمائید تا از بحر آگاهی بیاشامید و به آنچه سبب و علت آسایش عالم و نجات امم است فائز گردید.

یا محمد علیک عنایتی و عنایتی و رحمتی الّتی سبقت العالمین. انا ذکرناک فی سنین معدودات لتشکر ربّک و تكون من القائمین علی خدمة امر ربّک الذی به اضطربت افئدة العلماء و اشتعلت بنار الضغينة و البغضاء ان ربّک یقصر لک ما ظهر فی آیامه انه لهو الذاکر العظیم. ضع العالم و خذ ما امرت به من لدن مالک القدم سوف تری ما قدر لک من القلم الأعلیٰ فی لوح عظیم و انزلنا لکل اسم کان فی کتابک ما قررت به عیون الملائ الأعلیٰ و انجذبت به افئدة المقبلین کلما سمعنا ندائک اجبناک ان ربّک لهو الفضال الکریم. قد کنت معک حین البأساء و الضراء انه لهو الرقیب القریب لک ان تسقى العالم رحیق بیان مالک القدم کذلک امرناک من قبل و من بعد و فی هذا الحین.

انا نذكر امك التي آمنت برّبها و فازت بعنایتی و فضلی العزیز المنیع. بشرها من
 قبلی و کبر علی و جهها من لدن ربّک و ربّ من فی السموات و الأرضین. سوف
 یرفع الله ذکرها و یرظهر علی العباد و الاماء ما قدر لها انه لهو المقتدر القدير.
 یا تقی قد ورد علیکم فی سبیل الله ما نأح به الأشياء، یشهد بذلك من ینطق فی
 هذا اللیل فی هذا المقام الرفیع. طوبی لکم و لمن احبکم لوجه الله و لمن تقرّب الیکم
 و یسمع قولکم فی هذا النبأ الذی به ارتفع هذا البناء العظیم. و نذكر اختک الأولی و
 اختک الأخری و اللائی ذکرک اسمائهنّ فی کتابک ان ربّک لهو المشفق الرحیم.
 ان اذکرهنّ من قبلی و بشرهنّ بما نزل لهنّ من سماء مشیتی ما عجز عن عرفانه علماء
 الأرض الا من شاء الله ربّ العالمین. البهآء المشرق من افق ملکوتی و جبروتی
 علیک و علی الذین ذکرناهم فی لوح آخر و علی اللائی اقبلن الی الأفق الأعلى و
 آمنّ بالله الفرد الواحد العزیز الحکیم.

یادداشتها

* این لوح در لثالی الحکمة (ج ۱، ص ۱۵۰ - ۱۵۲) نیز به طبع رسیده است.

میرزا محمد قیل تقی

الأقدس الأعظم الأبهى

انّ المذكور يقول يا ملاً الامكان قد خلقتم لذكري لو انتم تعلمون قوموا على البيان في ذكر ربكم الرحمن هذا ما ينفعكم ان انتم تفقهون. ان اتبعوا من اتاكم بالحق من لدى الله المهيمن القيوم انه خير لكم عمّا خلق في الأرض، طوبى لقوم يعرفون. كونوا سرج الهداية بين البرية هذا ما امرتم به من لدى الله العزيز المحبوب. ان الذي سكت اليوم عن ذكر ربه انه ترك في بيداء الضلال و كان من الذينهم ميتون. قد اخذت الأحزان نفس الرحمن و الناس هم في فرح و سرور. طوبى لمن اوتى بصر الحديد و توجه بقلبه الى هذا الأفق المحمود. يا ايها المقبل الى الله قم على ذكر مولاك، قل: يا ملاً الامكان هذا يوم العطاء اذ اتى فاطر السماء بملكوت الأسماء اياكم ان تمنعكم اهوائكم عن هذا الفضل الذي احاط الغيب و الشهود. ان اسرعوا بالقلوب الى شطر المحبوب و لا تتمسكوا بما تمسك به المعتدون. ان انصروا امر مولاكم باستقامة تتحير بها الأرواح و العقول كذلك زيننا اللوح بطراز الالهام طوبى لقوم يقرؤون.

یادداشت‌ها

* این لوح در مجموعه آثار قلم اعلى (شماره ۳۳، ص ۱۵۹) نیز به طبع رسیده است.

جناب ابن ابهر علیه بهاء الله

بِسْمِ النَّاطِقِ الظَّاهِرِ العَلِيمِ الحَكِيمِ

اَنَا نَحْبُ ان نَذَكَر و نَقْرَأ ما انزلناه على مُحَمَّد رسول الله: «أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا ان تَخْشَع قُلُوبُهُمْ لَذَكَر الله»، سبحان الله در لیالی و ایام آیات الهی و بیّنات صمدانی به مثابه غیث هاطل از سماء اراده نازل معذکک کلّ غافل الاّ من اخذته يد الاقتدار و انقذته عن طین الأوهام. امروز ظاهر شده آنچه که در جمیع کتب قبل و بعد قلم الله کلّ را به آن بشارت داده و ذکر نموده آیا چه شده که آذان عباد از اصغاء ممنوع و ابصار از مشاهده محروم يد عطای ربّانی در این ایام نورانی رَحِیق بیان و کوثر عرفان را مبذول داشته هیچ مقبلی از این فیض اعظم و عنایت کبری بی نصیب نماند. یا حزب الله یوم یوم انبساط و نشاط است، در یکی از الواح این کلمات عالیات از قلم اعلی نازل، قلنا: روز روز نشاط و انبساط است، نشاط از چه؟ از صهای محبت الهی در این فجر روحانی. طوبی از برای نفسی که خود را از کوثر بیان مقصود عالمیان مقدّس نمود و به استقامت تمام بر امر مالک انام قیام فرمود قیامی که عزّت اعداء و ثروت اشقیاء آن را حرکت ندهد و از استقامت حقیقی باز ندارد. بگو یا حزب الله یوم یوم الله است دعوا ما عند القوم و عزّهم و ثروتهم و قدرتهم و فنونهم و علومهم و غنائهم و روائکم متمسکین بما اشرق و لاح و سطع و فاح من افق سماء ارادة الله ربّ العالمین. براستی می گویم اگر نفسی فی الحقیقه لوجه الله بر تبلیغ امر قیام نماید البتّه در جمیع اشیاء بیانش نافذ و ذکرش متصرّف و ندایش محیط، اَنَّهُ هُو المَقْتَدِر المَهیمَن العزیز الوهاب.

یا ابن ابهر علیک بهاء الله و نوره جناب اسد علیه بهائی حاضر و مکرّر شما را ذکر نموده و از قیاض حقیقی طلب عنایت کرده و نامه های آن جناب را به ساحت اقدس ارسال داشته هر کلمه آن گواهی داده بر توجّه و استقامت و خدمت آن جناب. اصلاح بعضی امورات را ذکر نمودی به طراز قبول و عزّ رضا فائز و مزین، نسأل الله تبارک و تعالی ان یؤیدک علی اعلاء کلمته بین الغافلین من عباده اَنَّهُ علی کَلَشیء قدیر. این ایام من غیر ستر و حجاب و تعویق و تأخیر سفینه بیان بر بحر

معانی متحرک و جاری. بگو یا حزب الله توجه نمایند، یوم یوم نصرت است خود را محروم منمائید. سبحان الله بعضی از نفوس معرضه غافله از اصغاء ندای الهی و مشاهده جواهر و لآلی خزائن قلم اعلی محروم و ممنوعند آیا به چه حجت و برهان به حضرت مبشر ایمان آورده‌اند و از مرسل و منزل او غافل و محجوبند. امروز جمیع مرسلین از فردوس اعلی و جنت علیا ندا می نمایند و می فرمایند یا ملأ الأرض خود را از وساوس نفس و هوی مطهر نمائید و قصد افق اعلی کنید، امروز مکلم طور بر عرش ظهور مستوی و ندایش از جمیع جهات مرتفع.

یا ابن ابهر بشنو ندای مظلوم را، کمر خدمت را محکم کن و به ذکر و ثنای حضرت مقصود مشغول باش شاید نفوس بعیده قصد قرب نمایند و گمراهان سبیل الهی را بیابند. ظاهر شده آنچه که از اول ظهور ابوالبشر الی حین شبه و مثل نداشته، طوبی لأذن سمعت نداء الله المهیمن القیوم و لبصر رأی منظره العزیز المحبوب. کتاب الله ینطق امام الوجوه یمشی و یشیر العباد الی افق لاح منه نیر عنایة ربهم الغفور. قل یا ملأ المعرضین ذروا ما عندکم تالله قد اتی الموعد بسلطان مشهود به ماج بحر البیان و حاج عرف العرفان و ظهرت اسرار ما کان و ما یکون انظروا انظروا قد جرى من بیانه فرات البرهان و ظهر کنز الله العزیز المکنون. لعمری لا تمنعه شبهات الذین اعرضوا عن الوجه و لا اشارات کل غافل محجوب.

اذکر من قبلی اولیائی و بشرهم بعنایتی و رحمتی الّتی سبقت الوجود من الغیب و الشهود. قل أ فی الله شک ام فیما نزل من سحاب الارادة ام فی سلطانه الّذی احاط الجنود و الصّفوف؟ قل انه ما اراد الا اظهار امر الله المهیمن القیوم و ارتفاع مقاماتکم، یشهد بذلک من عنده علم کلشیء فی کتابه العزیز المخزون. قل یا اولیاء الله و احبائه افرحوا بما جرت اسمائکم من لسان العظمة و اذکارکم فی لوحه المبارک العزیز المحتوم. کذلک اشرق شمس البیان من افق سماء البرهان فضلاً من عند الله منزل هذا الرّق المنشور. البهاء المشرق من افق سماء عنایتی علی اولیائی و احبائی و علی کلّ ثابت راسخ متمسک بحبل الله العزیز الودود.

ذکر بعضی که من غیر شعور نطق می نمایند نمودی، باید در جواب گفته شود الحمد لله که مثل آن نفس غافله ظالمه مفتریه مابین اهل حق نبوده و نیست این مقام

شکر است نه شکایت بقای او از اوّل الی حین دلیل است بر نفاق و تزویر و کذبش چه اگر به صدق تکلم می نمود به مثابهٔ نورین نیرین و اصفیای قبل و بعد عروج نموده بود. لعمر الله بر منبر ارض صاد و حضور ابن شیخ باقر تکلم نموده به آنچه که اکباد مقرّبین و مخلصین محترق. حال در شهادت و انفاق و تسلیم و رضای نفوس مطمئنّه مقدّسه تفکر نمائید و همچنین در نفوس مفتربه کاذبه هر یوم مشاهده می نمائید که به چه دسائس متمسکند نزد معرض معرض و نزد مقبل مدعی ایمان. لعمر الله عالم صدق و صفا را آلوده نموده هر یوم به تدبیری وجود مضطرب خود را حفظ می نماید.

بگو ای دوستان امروز آفتاب حقیقت از افق سماء سجن عکّا ظاهر و باهر و ناطق ما منعه ظلم الجابرة و لا سطوة الفراعنة و لا شبهات اللّٰذین کفروا بیوم الدّین. لله الحمد در آنی خود را ستر ننمودیم من غیر ستر و کتمان امرالله را تبلیغ نمودیم، من شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر انّ الله هو الغنی الحمید.

این ایام فکر جدیدی به خاطر آن نفوس مجعولهٔ خائنه رسیده، اراده کرده اند کتاب الله را سرقت نمایند و محو کنند. قل ویل لکم یا اعداء الله و ظهوره و امره اتّقوا و لا تکنونوا من الظّالمین. بیان پارسی کتابی است عظیم چه که مشعر و مدلّ به ظهور حقّ جلّ جلاله است فی الحقیقه انسان متحیر است نسأل الله ان یأخذهم بقهره و یمنعهم بسلطانه.

یا ایّها النّاظر الی الوجه بعینه کلمات قبل ظاهر شده به مثابهٔ حزب موهوم با یکی از اصحاب مکالمه نموده اند انّ الموقن تمسک بالبیان طرف مقابل ذکر نمود بیان شما صحیح نیست گفت آن بیانی که خدمت شماست فأت به. گفت آن هم صحیح نیست. گفت بیان صحیح کجاست؟ گفت در جزیره است، مقصود معلوم. حال ملاحظه کنید چه عرف مکروهی از آن کلمه منتشر است. نسأل الله ان یؤیّدهم علی الرّجوع و الصّدق و یوقّهم علی الانابة لدی باب فضله انه هو الجواد الکریم.

ذکر بعضی را طلب نمودی ان شاء الله کرةٔ اخرى ارسال می شود اطمننّ بفضل مولاک و کن من الفرحین.

یادداشت‌ها

* آیه «الم یأن...» که در صدر لوح مبارک نقل شده فقره‌ای از آیه شماره ۱۶ در سوره حدید - ۵۷ در قرآن است که می‌فرماید: «الم یأن للذین امنوا ان تخشع قلوبهم لذكر الله و ما نزل من الحقّ و لایکونوا کالذین اوتوا الكتاب من قبل فطال علیهم الامد فقست قلوبهم و کثیر منهم فاسقون».

ترجمه فارسی آیه مبارکه آن که: آیا مؤمنان را وقت آن نرسیده است که دل‌هایشان در برابر یاد خدا و آن سخن حقّ که نازل شده است، خاشع شود؟ همانند آن مردمی نباشند که پیش از این کتابشان دادیم و چون مدّتی برآمد دل‌هایشان سخت شد و بسیاری نافرمان شدند.

* لوح مبارک مصدرّ به عبارت «روز روز نشاط و انبساط است...» که به نزول آن از قلم اعلی اشاره فرموده‌اند به شرح ذیل است:
جناب غلامحسین الذی هاجر و فاز

بسمی المهیمن علی الأسماء

روز روز نشاط و انبساط است نشاط از چه، از صهبای محبّت الهی در این صبح نورانی و انبساط از چه، از بسط نعمت لایتناهی ربّانی. یا غلام قبل حسین ورقه مرسله به حضور فائز و به لحاظ عنایت مشرفّ نعیماً لک بما اقبلت الی الأفق الأعلى و فزت بما کان مخزوناً فی کنز العصمة و مرقوماً من القلم الأبهی فی کتب المرسلین قد فازت الأسماء بذکر مالکها فضلاً علیک و علیهم من لدی الله ربّ العالمین انک اذا فزت بلقاء اولیائی بشرهم بعنایتی و رحمتی الّتی سبقت من فی السّموات و الأرض و فضلی الذی احاط الوجود من الغیب و الشّهود یا غلام اشکر الله ثمّ احمده بما یدک و احضرتک و سمعت ندائه الأحلی من افقه الأبهی و انزل لک و لأولیائه ما لا تعادله خزائن الدّنیاء یشهد بذلك مولی الوری فی سجنه العظیم البهاء المشرق من افق سماء رحمتی علیک و علی اصفیائی الذین شربوا ریحق الاستقامه من ایادی عطاء ربّهم الکریم لا اله الا هو المقتدر الباقی العزیز الحکیم.

* قضایای مربوط به «نورین نیرین» و «منبر ارض صاد» راجع به اعراض حاجی میرزا هادی دولت آبادی از نقطه اولی در محضر شیخ محمدتقی (ابن ذئب) ابن شیخ

محمد باقر (ذئب) نجفی است که به تلویح و اشاره چنین می‌فرمایند که حاجی میرزا هادی اعراض نمود و سلطان الشهداء و محبوب الشهداء (نورین نیرین) به شهادت رسیدند. برای مطالعه شرح مفصل این مطالب به کتاب نورین نیرین و لثالی درخشان (ص ۱۴۵-۱۶۸) و ظهور الحق (ج ۸، ص ۵۰۵-۵۰۷) و یادنامه مصباح منیر (ص ۱۶ و ۳۷) مراجعه فرمائید.

حضرت بهاء الله در یکی از الواح (لثالی الحکمة، ج ۳، ص ۲۳۱-۲۳۲) چنین می‌فرمایند: «... در ارض صاد حضرت اشرف جان را در سبیل مقصود عالمیان فدا نمود و به کمال استقامت و تسلیم و رضا قصد مشهد وفا کرد، و بعد از شهادت آن مظلوم هادی دولت آبادی خوف و اضطراب اخذش نمود، آن بی‌انصاف بر منبر ارتقاء جست و به مبدأ و منتهی باسمه و رسمه لعن نمود و تبری جست به شأنی که ابن ذئب در مجمع بر ایمانش گواهی داد، از برای دو روز ایام فانیه عمل کرد آنچه را که اکباد مقرّبین محترق و عبرات مخلصین نازل، حیات این دلیل بر نفاق و شهادت آن گواه بر وفاق و اتفاق معذلک بعضی متنبّه نشده و نخواهند شد، آیا چه شده که در شهدای این امر عباد تفکر نمی‌نمایند، نورین نیرین مع عزّت و ثروت و رفعت به استقامتی جان فدا نمودند که ملاّ اعلی متحیر و همچنین قبل از ایشان کاظم و من معه علیهم بهاء الله و رحمته و عنایته...».

و نیز نگاه کنید به مائده آسمانی (ج ۴، ص ۹۱-۹۲).

شرح احوال میرزاهادی دولت آبادی در تاریخ رجال ایران (ج ۶، ص ۲۸۹)

مندرج است.

جناب محمد قبل تقی

هو المعلم الحكيم

انا نذكر من سمى بمحمد قبل تقی ليفرح بهذا الذكر الذى به نطقت الأشياء الملك لله المهيمن القيوم. ان المظلوم يذكر عباد الله فى الأرض و يدعوهم الى الله مالک الوجود طوبى لبصير عرف مولاه و لسميع اذا سمع النداء عن وراء قلزم الكبرياء قال لبيك لبيك يا اله الغيب و الشهود. قل ان المظلوم ما نطق عن الهوى يشهد بذلك مالک العرش و الثرى ولكن القوم اكثرهم لا يفقهون. هذا يوم انزله الرحمن فى الفرقان الملك يومئذ لله ولكن القوم اكثرهم لا يشعرون. قد نبذوا كتاب الله عن ورائهم و اتبعوا كل عالم مردود. قل هذا يوم الظهور لو انتم تعلمون و هذا يوم البيان و انتم صامتون. قوموا عن رقد الهوى ثم اقبلوا الى الأفق الأعلى الذى انار بهذا الاسم الذى به فتح باب السماء و نزلت قبائل الروح. البهاء على اهل البهاء الذين سمعوا و اجابوا اذ اتى الحق علام الغيوب.

يادداشتها

* اين لوح در مجموعه آثار قلم اعلى (شماره ۲۲، ص ۲۷۳ - ۲۷۴) نیز به طبع رسیده است.

جناب ابن ابهر علیه بهاء الله

بسمی المنادی بین الأرض و السماء

تبارک الّذی انزل الآیات و جعلها آیهً من عنده و حجّةً من لدنه و برهاناً من جانبه
 أنّه هو المقتدر علی ما یشاء، یعطى و یمنع و هو الفرد الواحد العزیز المختار. تبارک
 الّذی اظهر ما کان مکنوناً فی العلم و بعث من نطق بالحقّ امام و جوه العباد. هو الّذی
 انطق عبده فی السّجن بذکره و ثنائه بحیث ما خوفه ظلم ظالم و لا نفاق کلّ ناعق انکر
 حقّ الله فی المبدأ و المآب.

یا ابن ابهر قد حضر لدى المظلوم ما ارسلته الی من قام علی خدمة امرالله ربّ
 الأرباب. طویبى لنفس حملت البلایا فی سبیل الله مالک یوم التّناد طویبى للسانک بما
 نطق بالحقّ و لوجهک بما توجّه الی الله منزل الآیات. هذا یوم فیہ ظهر کلّ مستور
 و برز کلّ مکنون و نطق کلّ صامت رغماً للذّین کفروا بالله و انکروا حجّته الّتی
 احاطت من فی الأرضین و السّموات.

یا ایّها النّاطق باسمی و القائم علی خدمة امری، اسمع ندائی من شطر سجنی
 أنّه یقرّبک و یتهدیک الی التّبّ الأعظم الّذی به انصعق الوجود و اندکّت الجبال و
 انفطرت سماء الأدیان. اشکر الله بما وفّقک فی السّجن علی ذکره و ثنائه و اظهر
 ما کان مستوراً عن الأبصار. یا ابن ابهر صدّهزار حمد مقصود عالم را که به اسم
 اعظم ابواب افتدۀ امم را گشود به اسمش خوف را به اطمینان و بعد را به قرب و
 ظلمت را به نور تبدیل فرمود. اوست آمری که ضوضای معتدین منعش ننماید و
 شبّهات مرییین او را از مشیّتش باز ندارد. لعمر الله این عبد و اولیایش خود را در بحر
 سرور مشاهده می نمایند چه که در ضوضای این ایّام از هر حزبی حزنی بر حضرت
 سلطان وارد جز این حزب که پاس حرمت و ادب را از دست ندادند. فی الحقیقه
 از برای ادب نزد ربّ مقامی است عظیم، طویبى از برای نفسی که به آن فائز گشت
 و محروم نماند. این مظلوم در لیالی و ایّام متحیر و متفکر آیا چه شده که علمای
 انام و فقهای ایّام و حکمای عصر عمل نمودند آنچه را که سبب حزن موحدین و
 منقطعین گشت.

یا ابن ابهر مقام ظهور شکر و بروز حمد این ایام است که این حزب بعد از فضل الهی و عنایت ربّانی و رحمت مسبوقة رحمانی ترک ادبی از ایشان ظاهر نه مع آن که مدعی‌ها در شب و روز به دسیسه و خدعه مشغول. قل لک الحمد یا الهی بما حفظت حزبک بقدرتک و سلطانتک. مع اعدا و ظهور اشقیاء از ایشان بر وجود مبارک سلطان چیزی وارد نه اگر در این ایام این فقره انکار شود بعد البتّه آثارش و ظهوراتش عالم را احاطه نماید و کلّ اقرار نمایند به ظهور فضل و رحمت الهی، آنّه لا یضیع اجور العالمین. آن جناب و سایر اولیاء مجدّد عباد را به صبر و اصطبار دعوت نمایند و از اعمال بعضی مکدّر نشوند به افق امر ناظر باشند نه به اقوال و اعمال عباد. بر حضرت سلطان و امیر الأمرآء اصل امر و حسن نیت این حزب مستور نه، اگر نظر به حکمت از حضرت امری ظاهر شود باید به حبل صبر تمسّک جست.

این مظلوم از حقّ می‌طلبد این حزب را محفوظ دارد و حراست فرماید که مباد امری ظاهر شود که اعمال و اصطبار چهل ساله را بر باد دهد هیچ نعمتی و هیچ مائده‌ای لذّتش بر لذّت صبر غلبه ننماید. از این حزب آنچه ظاهر شود لوجه الله است و لحاظ کلّ به شطر عنایت او متوجّه اوست موقی اجور سائین لا اله الا هو العلیم الحکیم. از حقّ بطلبید از برای حضرت سلطان و حضرت امیر الأمرآء کشف فرماید تا بر نیت این مظلوم و آمالش آگاه شوند، تالله اذاً یجدان انفسهما ساکتان علی فلک لا تحرکها الأریاح و لا تضربها الأمواج کذلک نطق المظلوم فضلاً من عنده علیک آنّه لهو الفضال المشفق الکریم. لازال مذکور بوده و هستی، خذ العروة الوثقی باسم مولی الوری و قل:

الهی الهی اسألك بمطلع آیاتک و مشرق بیّناتک ان تکشف لعبادک ما کشف لنا بقدرتک و سلطانتک انک انت الذی باسمک نصبت رایة الاختیار امام وجوه الأبرار و الأشرار، لا اله الا انت المقتدر علی ما تشاء بأمرک المبرم الحکیم.

بنام بیننده دانا

جميع عباد لعرفان الله خلق شده‌اند و نفوسی که اليوم به شطر اقدس و اسم اعظم توجه نموده‌اند به تبليغ امر الهی مأمورند و از شرایط تبليغ در کتاب الله حکمت بوده لذا باید هر نفسی را به قدر مقام او با او تکلم نمود تا به ایادی تربیت اطبای حقیقی به مقام بلوغ فائز شود. طوبی لک بما فزت بتبليغ امر ربک العليم الخبير ثم طوبی لک بما نطقت بثناء مولیک و حملت الشدائد فی سبيل ربک المتعالی العزیز الحمید. انا کنا معک اذ کنت ناطقاً بهذا المقام الکریم ان اطمئن بفضل الله انه یکفیک بالحق انه ولی الذاکرین.

انا نذکر اباک نشهد انه صعد الی الله المهيمین القيوم و حين صعوده استقبله الملائ الأعلی و اهل مدائن الأسماء، یا حبذا هذا المقام العزیز المرفوع طوبی لمن یتقرب الیه و یزوره بعده و یقول:

البهاء علیک یا من بک انار افق الايمان و توجه المقربون الی الله رب ما کان و ما یکون. اشهد انک شربت رحيق الحيوان فی ایام ربک الرحمن و بلغت امره و نطقت بثنائه العزیز المحبوب. انت الذی ما منعتک اوهام العلماء و لا سطوة الأمراء و لا ضوضاء الذین اعرضوا عن هذا المقام المحمود.

انک انت تقرّب الی قبره و کن اول زائر له ثم اتل ما نزل فی هذا اللوح الممنوع. انا ذکرناه فی الواح شتی ان ربک لهو المؤید المعطی العزیز الودود.

جميع دوستان آن ارض را از قبل این مظلوم تکبیر برسان تا کلّ به نفعات عنایات مشرق آیات مسرور شوند. بگو اليوم بر کلّ لازم است که به افق امر و ما یظهر من عنده ناظر باشند و به تهذیب نفس خود مشغول گردند تا جميع به طراز امانت و دیانت و صدق و صفا و اعمال حسنه طیبه و ما انزله الله فی الکتاب مزین و فائز گردند. بعضی از نفوس غافله خود را به حق نسبت داده‌اند و سبب تضييع امرالله شده‌اند و از معروف گذشته ناس را به منکر دعوت نموده‌اند. بگو ای دوستان اليوم کلمه طیبه و اعمال خالصه محبوب است چه که غیر آن به سماء قبول صعود نماید و مردود بوده و خواهد بود. قل یا احبباء الله ان اجتنبوا عن الذین یدعون الايمان و

ينسبون انفسهم الى الله و يرتكبون ما ينوح به الاشياء و يرتعد به فرائص الأسماء انّ ربك لهو العليم الخبير. در كلّ احوال آن جناب مراقب امر الله باشند تا ساده دلان به فریب بعضی از سیل مستقیم دور نمانند. طوی لمن فاز بر حیق الاستقامة انه من اعلى الخلق لدى الحقّ يشهد بذلك قلمی الأعلى فی هذا اللّوح المبین. و البهاء عليك و على احبائى فی هناك الذين استقاموا على هذا الأمر البديع.

یادداشت‌ها

* این لوح در مجموعه آثار قلم اعلى (شماره ۳۵، ص ۱۵۱-۱۵۲) نیز به طبع رسیده است.

ط

جناب ابن ابهر علیه ۶۶۹ [بهاء الله]

فی ۹ رمضان المبارک سنه ۱۳۰۰ [۱۸۸۳ م]

بِسْمِ رَبِّنَا الْأَقْدَسِ الْأَعْظَمِ الْعَلِيِّ الْأَبْهِيِّ

جوهر حمد و ساذج آن مالکی را لایق و سزاست که ملوک عالم به مملو کیش
فخر نموده و می نمایند. نظم عالم و راحت امم در اطاعت او امر و نواهی او بوده و
هست. هر که علم طغیان برافراخت سر بینداخت و هر که به طاعت و انقیاد تمسک
نمود گوی سبقت بر بود. در ملوک نظر فرمائید بعضی از ایشان و اهالی به جبل نفس
و هوی تمسک نمودند و اسمش را قانون و سیاست و حریت گذاردند تا آن که رفته
رفته اس احکام الهی مابینشان مترعزع و این سبب هرج و مرج شد چنانچه شنیده اید.
حزب های مختلفه ظاهر و هر حزبی به هوائی طائر تا آن که فرق از میان برخاست
و آفاق از نار اختلاف و نفاق بسوخت، سوختنی که امید را به یأس مبدل ساخت
اطمینان سفر نمود و اضطراب وطن گزید. اول امری که از مشورت این احزاب
ظاهر شد قتل ملوک بود.

باری، دولت و ملت پریشان بعد مشاهده نمودند این امور از عدم توجه عباد به
مذهب احداث شده چه که امانت و دیانت و عفت و اخلاق و اعمال از خشیه الله
ظاهر. این چهره اگر ستر شود انقلاب در جمیع امور راه یابد و اطمینان به اضطراب
مبدل گردد لذا ملوک ارض فی الجمله سبب و علت را ادراک نمودند و به جبل
مذهب تمسک جستند اگرچه فی الحقیقه بعضی در مذهب ثابت و راسخ بوده و
هستند حال این قدر شده که کل راجع و تائب گشته اند. هر امری از حد تجاوز
نماید حسنش مستور ماند. وقتی از اوقات این کلمه علیا از لسان مالک اسماء شنیده
شد، قوله عز کبریائه: تمدن و امثال آن اگر از حد اعتدال تجاوز نماید سبب و علت
خسارت کلیه شود. ان الخادم یسئل الله ربّه بأن یتهدیهم الی صراطه المستقیم لیکون
الدین کله لله وحده.

سبحانک یا من باسمک سرت نسائم الغفران علی الامکان و جری کوثر

الحيوان بين الاديان. استلكت بحفيف سدرتك و خريبر ماء رحمتك الذي به احببت من في السموات و الأرض بأن تنور الأرض كلها بنور معرفتك و اجذبهم بنفحات ايامك انك انت الذي لا يمنعك صفوف العالم قد اظهرت في كل الأعصار ما اردته بقدرتك و سلطانك انك انت المقتدر العليم الخبير. اي رب ترى اوليائك و اصفيائك في السجن بما اكتسبت ايدى اعدائك الذين يدعون العلم من دون بيّنة من عندك. اي رب خذ كل جاهل ارفع اسمه بالعلم ليظهر آثارك في ملكك و انوار وجهك في بلادك انك انت المقتدر القدير.

و بعد يا محبوب فوادى قد مرّ نسيم بيانكم و فعل بى ما فعل نسائم الربيع بالأشجار. علم الله قد سرّنى على شأن اخذت الكتاب فى الحين و قصدت المقصد الأعلى الدرّوة العليا الى ان حضرت و عرضت اذا نطق لسان العظمة بما لا يقدر احد ان يذكره. لعمر محبوبى و محبوبكم قد ماج بحر العرفان و ظهر نور البيان على شأن اشرفت به الأرض و السماء. ان الخادم وجد نفسه متحيّرة عن امواج بحور البيان فى ملكوت البرهان ولو اتى لا اقدر ان اذكر ما سمعت من لسان العظمة ولكنّ القى عليك ما حكّت عن شمس البيان مرآة قلبى، قال جلّت عظمته و احاطت آياته:

بسمى المظلوم الغريب

يا ابن ابهر يذكرك مالك القدر من شطر منظره الأكبر و يشهد لك بما شهد قبل خلق السموات و الأرض انه لا اله الا انا المهيمن القيوم. قل يا ملا الأرض هل يريدون ان يمنعوا الله عن سلطانه؟ هل تقدر القطرة ان تقوم على البحر او الدرّة ان تجادل مع الشمس، ما لكم يا معشر الظالمين؟ خافوا الله و لا تتبعوا اهوائكم اتبعوا من هداكم الى سبيله الأعلى و دعاكم الى افقه المنير. آيا خود را قادر يافته ايد بر اطفاء نور، آيا مستطيعيد بر اخماد نار سدره؟ لا و عمرى لم يزل علمای جاهل سبب اعراض خلق بوده و هستند ولكن الله اخذهم بقدرة من عنده و هو المقتدر القدير. در اين ظهور اعظم حقّ جلّ جلاله ظالمين را مهلت نداده و نخواهد داد، طوبى لمن تفكّر و كان من الموقنين. يا ايها الناظر الى افقى نفس مظلوميّت در عالم مؤثر بوده و هست جميع اولياء و اصفياء به صبر و سكون و محبّت و شفقت مأمورند حقّ بذاته قائم بر امر ظالمين را جزا مى دهد و مكافات موقنين را از دست نمى دهد، انه لا يضيع اجر

المحسنین. یا محمد لک ان نزع اثواب الجهل والغفلة عن هیاکل عبادی. اثواب خلقه عتیقه نادانی را به ردهای علم و حکمت ربّانی تبدیل نما تا خلق از شئونات نفس و هوی مقدّس شوند و به افق اعلیٰ توجّه نمایند.

یا تقی اشکرالله بما فتح علی وجهک باب العرفان و نورک بأنوار البیان و انطقک بثنائه. وصّ العباد من قبلی بالتقوی الخالص قل افرحوا و لا تحزنوا عمّا ورد علی اسمی و اولیائی علیهم بهائی انّ الجاهل اشعل ناراً بما اتبع نفسه الخبیثه و لكن الله اطفأها بقدرته اطمئنّ و کن من الشّاکرین. باید به کمال حکمت و بیان ناس را آگاه نمود و به مدینه دانائی هدایت فرمود و با اهل ارض در اوّل ملاقات به کلماتی که رائحه محبّت از آن در هبوب است تکلم کرد. اگر در آن ارض خیری مستور به این آب بیان اثرش ظاهر شود و اگر نوری مکنون نضره بهاء از وجهش باهر گردد در این صورت اللقاء کلمه علیا جایز و این هم بعد از تأکید زیاد و اخذ عهد که لآلی عرفان الهی را از خائنین و سارقین مستور دارد و امام هر مدّعی کاذبی عرضه ننماید.

اگر اولیاء فی الجملة تفرّس نمایند مشرک را از موحد بیابند و تمیز دهند اولئک ينظرون بنور الله بوده اند ایشانند آن نفوسی که می فرماید اوتوا بصائر من الله. مبلغین را شرایطی لازم چنانچه در الواح از قبل و بعد نازل گشته باید کمال جهد را در حفظ الواح الله مبذول داشت. مکرّر این کلمه علیا از افق بیان مالک الوری ظاهر و لکن تا حال عامل مستقیم مشاهده نشد هر که را از قبل و بعد اخذ نمودند با آثار بوده الا من شاء الله. دوستان آن ارض را از قبل حقّ تکبیر برسان یعنی نفوسی که صاحب وجه واحدند. قل ایاکم ان یخوفکم شئونات القدرة و السطوة او تحزنکم اعمال الجاهلین. قسم به آفتاب افق علم الهی که آن اخذ و سجن ریح اعظم بود از برای اولیاء و خسران مبین بود از برای غافلین. خوف از چه و اضطراب از که، از ضغینه و بغضاء و ظلم و فساد مقدّس و منزّه باشید و به کمال اطمینان بر مقررّ خود ساکن و مستریح. عین الهی را نوم اخذ نمی نماید و قدرتش را سطوت فراغه منع نمی کند. لعمری مظلومیّت اصفیای حقّ در آن ارض از صد هزار کنز عندالله محبوب تر است و آثارش ظاهر شده چنانچه دیده اید و ظاهر خواهد شد. اوست سمیع و بصیر و

اوست عالم و دانا و اوست قادر و توانا.

عنقریب این هیاکل تریبیه که هر روز به لعنی مشغولند فانی مشاهده شوند و امر الهی به مثابه آفتاب از افق اراده ظاهر و هویدا گردد. آنه علی کلشیء قدیر. انظر ثم اذکر اذ اتی الرسول و من قبله الروح و من قبله الکلیم کلما جاء نبی اعرض عنه العلماء اول مرة ثم الذين اتبعوهم من دون بینة و لا کتاب من الله رب العالمین.

یا ایها المذکور لدى الوجه و القائم لدى الباب کن ساهراً یقطاً فی امر ربک ثم اجعل العزم عن یمینک و الحزم عن یسارک و التوکل فوق رأسک و الحکمة امام وجهک كذلك یعلمک من ماج باسمه بحر العلم افرح ببیان ربک الرحمن و قل: لك الحمد یا من بظهورک ظهر ما كان مسطوراً فی الکتب و الزبر و الصحف و الألواح، الحمد لك یا فالق الأصباح و مرسل الأریاح. انتهى

یا محبوبی آیا آذان از برای چه خلق شده و از برای چه روزی خوب است؟ در صدر وجود لسان قدرت الهی به کلمه مبارکه انظر ترانی ناطق و از السن حقایق اشیاء ندای قد اتی مالک الاسماء مرتفع. جذب ظهور جمیع را اخذ نموده بعضی شاعر و بعضی غافل و لکن غفلت پاینده نیست اشراقات نیر شعور به امر مالک ظهور او را اخذ نماید و به سیل مستقیم هدایت فرماید. باری، اگر به قدر خردلی در کینونت امکان قوه اقبال باشد البتّه ظاهر فرماید. این است معنی آیه مبارکه آنه ان تک مثقال حبه من خردل فیکن فی صحرة او فی السموات او فی الأرض یأت بهاء الله. لایحصی بر اذیت اولیاء و اصفیاء قیام نموده اند و من غیر جرم و خطا وارد آورده اند آنچه را که سبب حزن و نوحه ملأ اعلی گشت و جز اعلاء امر الهی ثمری ندیدند و حاصلی نبردند مع ذلك متبّه نشده و نمی شوند. حضرت اسم الله علیه من کل بهاء ابهه نسبت به جمیع اهل عالم به کمال محبت و شفقت و در لیلی و ایام از مالک انام مسثلت می نمودند که خلق را به طراز امانت و دیانت و عفت و ما ینتفع به انفسهم مزین فرماید مع ذلك بر او وارد شد آنچه که غبار حزنش به ذیل مطهر مالک قدر رسید. و حضرت علی قبل اکبر علیه بهاء الله الأبهی به کمال صدق نطق فرمودند به شأنی که هر پلیدی صدق آن را ادراک می نمود، مع ذلك ورد علیه ما ورد و كذلك نفوس مذکوره با ایشان و اولیاء دیگر علیهم بهاء الله جمیع من غیر جرم اخذ

شدند و ثقل این اعمال بر کواحل علمای ارض است چه که ایشان اول علتند. از این اخذ و شتم و اذیت چه حاصل شده و می شود؟ لعمر محبوبی و محبوبکم سوف یرونهم المخلصون فی عزّ مبین. این نفوس مظاهر رحمت و شفقت و عنایت حقّ جلّ جلاله اند آنّه فضلهم و رفعهم هل یقدر احد ان یمح ما رقم من القلم الأعلى؟ لا و نفسه المهیمنة علی الغیب و الشهود. در اول فتنه این کلمه مبارکه از لسان مالک احدیّه مشرق قوله جلّ و عزّ:

یا عبد حاضر نار فتنه مشتعل ولكن ید قدرت خاموشش نماید. به لسان عربی و فارسی مکرّر این بیان از مطلع آیات و مشرق بیّنات ظاهر طوبی للفائزین و نفوسی که به خدمت اسرا و محبوسین مشغولند فی الحقیقه سزاوار صد هزار عنایت بوده و هستند. از حقّ جلّ جلاله استدعا می نمایم خدمت ایشان را به طراز قبول فائز فرماید و از ملکوت بیان از برای ایشان نازل نماید آنچه را که به طراز لقاء مزین است. اماء اللّهی که به این خدمت قیام نموده اند از قلم اعلیٰ به ذکری مذکورند که کنوز ارض به آن معادله ننماید. این خادم از حقّ سائل که جمیع عباد و احبّاء آن ارض را چه از ذکور و چه از اناث مؤید فرماید بر خدمت آن نفوس. باید هر یک از احبّای الهی که در دیار متفرّقند آن نفوس مقدّسه را اعانت نمایند و مقصود از اعانت آن که در فیوضات شریک باشند و آثار اتّحاد از ایشان ظاهر شود، والاّ آنّه معین من لا معین له و ناصر من لا ناصر له و هو المقتدر علی ما یشاء و هو القویّ القدير.

این که درباره عدم جواب دستخطّهای عالی مرقوم داشتید حقّ شاهد و گواه است که این فانی لیلاً و نهراً تلقاء وجه به تحریر آیات مشغول. هر نفس منصفی گواه بوده و هست و گواهی می دهد و هر قدر هم که فرصت یافت شد این فانی در جواب نامه های اولیای حقّ جلّ جلاله اهمال ننموده، در هر امری صبر و سکون و اضطبار ملاحظه شده مگر در امثال این مقامات مخصوص دستخطّهای آن جناب که آنچه رسید لیدی العرش عرض شد و فقره به فقره جواب ارسال گشت مگر در فتنه آخری مدّتی جواب نامه های اولیاء در عهده تأخیر ماند و این هم نظر به حکمت بوده، کذلک امرنی مولی العالم و مقصود الأمم آنچه هم به حضرت محبوبی جناب اسم جود علیه بهاء الله الأبھی رسید به این عبد داده اند و کلّ به شرف اصغای مالک

اسماء فائز. از حقّ جلّ جلاله سائل و آمل که این فانی را تأیید فرماید بر خدمت اولیای خود. حضرت اسم الله علیه من کلّ ۹ [بهاء] ابهائ ذکر آن محبوب را مکرّر نموده‌اند و بسیار اظهار رضایت فرموده‌اند. ان شاء الله به خیر دنیا و آخرت مرزوقند اگر ایّامی تعطیل شده و یا بشود باسی نیست چه که این خشکی را ربیع رحمت از عقب است و نیشان مکرمت از پی سحاب رحمت آنچه به آن مأمور است عمل نماید و اظهار کند یا لیت القوم یعلمون و یعرفون.

و این که مرقوم داشته‌اید که حضرت اسم الله فرموده‌اند که هر شهر به ساحت اقدس عریضه ارسال دارید و عرایض را من بعد به نمره مرتسم نمائید یشهد الخادم بانه نطق بالحقّ و بما تضرّع منه عرف حبّ حضرته ایّاکم، معلوم کدام مقام از این اعظم تر که ذکر آن محبوب مرّه بعد مرّه در ساحت اقدس مذکور آید و به اصغاء فائز گردد و لکن این کلمه آن محبوب هم ملیح و شیرین است که مذکور فرموده‌اید اگر به دوام ملک و ملکوت عریضه ارسال دارم و به جواب فائز نشوم از امر حضرت اسم الله المسجون تجاوز نخواهد شد چه که موقن است که آنچه فرموده‌اند از الهامات غیبیه الهیه است. بعد از عرض این کلمه در ساحت امنع اقدس اعلی ملکوت بیان به این کلمه علیا ناطق قوله جلّ جلاله و عمّ نواله: یا عبد حاضر انّ الحقّ شهید له بانه نطق بالحقّ فاسئل الله بأنّ یجعله قائداً لعباد باسمی و هادیهم بذکری الحکیم بشره بکلمتی و عنایتی و رحمتی ثمّ اجذبه بیانی الاحلی لیطیر بقوادم الاشتیاق فی هذا الهواء و انا الفضال. یا محمد قبل تقی ابواب عنایت هرگز بر وجه تو مسدود نشده بابه مفتوح للواردین و بینه مشهود للطائفین و امره معروف للمتمسکین و ذیله وسیع طویل للمتشبّثین قد کنت مذکوراً لدى المظلوم فی یوم ما حضر کتابک لدى العرش و ما فاز ندائک بالاصغاء قد سبقک رحمتنا و فضلنا و تؤیدک امرأ من عندنا و انا المؤید الحکیم.

یا ابن من طاف حول امری، این فتنه اخیره مهمّ نبوده و نیست خوف بعضی من غیر جهت بوده و لکن فتنه اموری است که در غیر رضای الهی ظاهر شود سوف ینعب الغراب ضرّی که لازال بر سدره وارد شده از نفوس غافله بوده که خود را به حقّ نسبت داده‌اند و عمل نموده‌اند آنچه را که سبب تزییع امر بوده مابین عباد.

فاسئل الله ربك بأن يحفظ اوليائه من شر هولاء أنا ندعو لاحتبائي في الطاء و من حولها ان ربك لهو الغفور الكريم. انتهى

عرض این فانی آن که حق جلّ جلاله جمیع عباد و اماء را قبل از عرض اجابت فرموده و قبل از اظهار عنایتش شامل کلّ همان کلمه اولیّه که لسان عظمت به آن ناطق شد محیط است بر کلّ هذا کتاب من لدی الرحمن الی من فی البلدان. و همچنین قوله جلّ جلاله: یا احتبائی فی البلدان این فقره کلّ را احاطه نموده فارس رجا در جولان و قنوط مع جنودش منهزم اذاً ارتفعت رأیة الأمل و نکس علم الیأس قنوط و یأس را امروز مقامی نه و محلی نه چه که لازال امطار رحمت جاری و ابهر رجا مواج، سالها جزوی از فرقان دست ناس بوده و جمیع به آن متمسک حال نزد بعضی احتمال می رود چند مقابل فرقان کتب موجود باشد لعمر محبوبکم و محبوبنا فضلی ظاهر شده که شبه و مثل نداشته و ندارد صد هزار ارض و آفاق و سماء می خواهد که از ذره ای از تجلیات شمس عنایتش حکایت نماید والا آنچه موجود لایق این مقام نه. از حق سائل که به خدمت آن محبوب از قلوب ظاهر فرماید آنچه که مقدّس است از قنوط و یأس و امثال آن انه علی کلشیء قدیر.

این که درباره مخدّره ضلع حضرت مرفوع آقا سید ابوطالب علیه بهاء الله و رحمته و عنایته مرقوم داشتید، مکرّر ذکر حضرت مرفوع از لسان مبارک جاری و همچنین از ورقه ضلع مکرّر عریضه به ساحت اقدس فائز و جواب ارسال شد از ارض طا و حدبا به توسط حضرت اسم الله زین المقربین علیه من کلّ بهاء ابهاه و سایر دوستان عرایض ایشان رسید و جواب ارسال شد و هذا ما نزل لها فی هذا الحین من ملکوت الله رب العالمین:

یا امتی انا ذکرناک من قبل بما قرّت به العیون و الأبصار و انزلنا لمن صعد ما ظهرت به کنوز العلم و المعانی و خزائن البیان فی الامکان ان ربک هو المقتدر العزیز العلام. لعمر الله قد کنتا عنده اذ صعد الی الرفیق الأعلى و وجد منه اهل الفردوس عرف قمیصی هذا ما شهد به لسان العظمة فی اعلى المقام انا عزّزناه و زینناه و انزلنا له ما یذکره المقربون فی القرون و الأعصار. یا امة الله افرحی بفضل ربک قد نزل من ملکوت الفضل ما کان روح الحیوان للهیاکل و الأبدان اشکری ربک الرحمن انه

معکم و هو الرقیب المختار. تمسکی بالمعروف و بما امرت به فی الكتاب من لدی الله ربک العزیز الوهاب. طوبی لأمة تمسکت بأوامری و لعبد تشبث بذیل الاحکام انا نوصی کل عبد اقبل الی الأفق الأعلى و لكل امة سمعت حقیف سدرة المنتهی و تمسک بما ارتفع به امرالله بین الأنام. البهاء المشرق من افق سماء رحمتی علی الذین سمعوا و اجابوا و تمسکوا بما امروا به فی الزبر و الألواح.

و این که درباره پریشانی آن مخدّر مرقوم داشتید ان شاء الله عنایت حقّ شامل حال ایشان می شود. اهل ارض مع آن که بعضی حقوق الله را غصب نموده اند و بعضی خزینه کرده اند و غفلت اغنیاء به مقامی رسیده که از فقرا احتراز دارند مع ذلك تعرض می نمایند و در هر سنه به اشتعال نار ظلم مشغولند این نفوس در کمال رأفت و شفقت و آن نفوس به کمال ظلم و غرور و سطوت، و لکن آنچه نسبتش به حقّ نیست زائل و فانی بوده و خواهد بود. آیا چند یوم از این دنیا نصیب برده و می برند؟ این آبائهم و کبرائهم و وزرائهم من قبل الذین قاموا علی الاعراض و جادلوا بآیات الله رب العالمین؟ و این کنائزهم و خزائهم و این نفوذهم و اقتدارهم؟ لهم ان ينظروا فی القبور لعل يتوبوا و يرجعوا الی الله العزیز الحمید. و لکن اعمال غیر طیّیه راه های تنبّه و آگاهی را مسدود کرده به اعمال خود مبتلا هستند تا به مقرّ خود راجع شوند، الأمر بیده یفعل و یحکم و هو الأمر الحکیم.

و درباره ملک مشورت نمایند اگر آن مجلس مزین به اولیای حقّ جلّ جلاله باشد البتّه انور و احسن و المع است و آنچه از آن مجلس ظاهر شود به آن عمل نمایند، هذا ما حکم به مقصودنا و مقصود من فی السموات و الأرض.

و این که درباره توجّه آن ورقه به خدمات آن محبوب و جناب اسم ها علیه بهاء الله مرقوم داشتید این فقره در ساحت امنع اقدس اعلی روح من فی ملکوت الأمر و الخلق فداء عرض شد بسیار اظهار عنایت فرمودند، قوله جلّت عظمته: طوبی لها و للآئی فزن بخدمة اولیائی انهنّ من اوراق سدره فردوسی الاعلی سوف یجزیهنّ الله احسن الجزاء كذلك قضی الأمر من لدی الله ربّ الأرباب. طوبی از برای نفوسی که در ایام افتتان به قدر مقدور بر خدمت قیام نموده اند فی الحقیقه آن خدمت لأمرالله و لمحبة الله بوده، حقّ جلّ جلاله بنفسه بشارت می دهد اوراق و اماء خود را

به مکافات. مخصوص امائی که ملاحظه احوال اسم الله و من معه را نموده‌اند لازال تحت لحاظ عنایت بوده و هستند. یا ابن من صعد الی افقی الأبھی بعضی از نساء در آن ارض صاحب و جهین مشاهده می‌شوند حق ستر نموده و می‌نماید دعا کنید که ایشان را به طراز استقامت مزین نماید و به مقام بلند قل الله ثم ذرهم فی خوضهم یلعبون فائز فرماید. ضلع مؤمن علیهما بهائی و رحمتی لدى المظلوم مذکور، آنها فازت باللقاء اذ كان النور مشرقاً من افق الزوراء انا ذکرناها و نذکرها فضلاً من لدنا و انا الذاکر الحکیم. طوبی از برای اوراق و امائی که الیوم به خدمت امر مشغولند و به اعانت اولیای الهی متحرکند. انا زینارؤوسهن باکلیل البیان من لدى الرحمن و سوف انزل لهن ما تجد منه المخلصون عرف عنایتی و انا الرحمن الرحیم. انتهى

این که ذکر حبیب مکرم جناب ابن ع ط علیهما بهاء الله و عنایته را نمودند، الحمد لله ایشان در اول ایام به عرفان محبوب عالمیان فائز و لازال در ساحت اقدس مذکور بوده و هستند. این فانی آنچه آن جناب در ذکر ایشان و جناب حاجی محمد رحیم علیه ۶۶۹ [بهاء الله] مذکور داشتند وقت مخصوص در ساحت امنع عرض شد هذا ما نزل لهما من سماء عنایة ربنا الکریم قوله تبارک و تعالی:

یا عین قبل ط عبد حاضر مکتوبی را که به اسم او ارسال نمودی در ساحت اقدس عرض نمود و به شرف اصغاء فائز لله الحمد از اول ایام به ذکر حق جل جلاله مزین بوده‌اید انه یحب من احبه و ذکر من ذکره و توجه الی من توجه الیه فضلاً من عنده و هو الغفور الرحیم.

و نذکر الرحیم الذی هاجر حباً لله الی ان ورد البقعة التوراء و سمع النداء من مطلع الکبریاء انه لا اله الا انا العزیز الکریم. انظر ثم اذکر اذ کنت قائماً لدى الوجه و سامعاً نداء الله العلیم الخبیر. انا ذکرناک بما لا تعادله شیء فی الأرض یشهد بذلك من عنده کتاب مبین و نذکر اخاک الذی کان معک و فاز بما کان موعوداً بألسن النبیین و المرسلین و نذکر امکم الّتی فازت بعرفان الله المهیمن القیوم. انها هی الّتی تحرک علی ذکرها قلمی الاعلی یشهد بذلك مالک الاسماء فی مقامه الرفیع و نذکر امائی اللّاتی یجد منهن المخلصون عرف الاستقامة علی هذا الأمر الذی زلت اقدام العلماء و کل جاهل محجوب. و نذکر بنت اسمی المظلوم الذی سمی باصدق

فی لوحی العظیم آنه نبد العالم عن وراثه مقبلاً الی مالک القدم و سلطان الأمم الی ان حضر تلقاء الوجه و سمع نداء الله مالک هذا اليوم البديع. یا آیتها الورقة انا نريد ان نراک مستقیمه علی الأمر علی شأن لا تززعک ضوضاء من علی الأرض و لا یحجبک اشارات الذین کفروا بיום الدین. ان اخاک فاز بخدمة الأمر انا ایدناه و رفعناه امرأ من عندنا اعرفی مقامه ان ربک هو المبین العليم. انه قام علی خدمة امری و نطق بثنائی و دارالبلاد لاسمی و طار فی هوائی و هدی الناس الی صراطی و حمل الشدائد لأمری العزيز المتین. البهاء علیکم یا احبائى اشکروا ربکم الرحمن بهذا الفضل المبین. انتهى

یا حییبی و المذکور عند ربی، از آیات بدیعه منیعه نسبت به ایشان عنایت حقّ تعالی شأنه واضح و معلوم است. ان شاء الله موفق باشند بر عمل به معروف و از حوادث ایام مضطرب نشوند. و این که خدمت حضرت اسم الله جمال علیه من کلّ بهاء ابهه نوشته بودند به وسائط چند از حبس نجات یافتیم، این کلمه بعد از فوز به اصغای حقّ جلّ جلاله فرمودند واسطه ای که اخذ نمودند آنه یمشی خارجاً من الصّراط. بعد فرمودند اخوان و نفوسی که از اهل آن بیت مستقیمند کلّ در حفظ و حراست حقّ جلّ جلاله بوده و هستند. انتهى

و هنگامی که جناب حاجی علیه ۶۶۹ [بهاء الله] اراده مراجعت نمودند حین وداع به حضور فائز بعد از مرخصی کلمه حفظ درباره ایشان و اخوان ایشان از لسان مالک اسماء شنیده شد، هذا فضل یکفیه و نفسه المهيمنة علی من فی السموات و الأرضین.

این امورات سجن و اخذ اهمیتی نداشته و ندارد چه که الحمدلله دوستان الهی با صدور مطهره و قلوب منیره و وجوه بیضا بوده و هستند و امثال این نفوس لعمرالمحبوب منصورند. طوبی از برای امّ چه که به خدمت امر و اولیای حقّ قائم و مشغول است هر عمل خیری که از ایشان ظاهر شد لدی العرش مذکور و به طراز قبول مزین، البتّه حقّ جلّ جلاله آن بیت را مرتفع نماید چه که محلّ اولیاء و اصفیاء بوده، از حقّ جلّ جلاله سائل و آمل که از بعضی اریاح آن بیت را حفظ فرماید و به تمامه مقدّس نماید از آنچه سزاوار نیست تا جمیع نفوس ساکنه در آن بیت به

حقّ و حده منسوب باشند و به اسمش مذکور، این لعب‌های مردم که گاهی اخذ می‌نمایند و گاهی به سجن می‌فرستند کلّ عنقریب به فنا راجع. قسم به آفتاب افق برهان که از مشرق سجن اعظم طالع است که آنچه را الیوم دارا هستند و به آن مغرور و مفتخرند قابل ذکر نبوده و نیست، جمیع فانی و معدوم مشاهده می‌شود. از حقّ جلّ جلاله می‌طلبیم اهل آن بیت را چنانچه از اوّل ذکر نمود الی آخر لا آخر له به این طراز امنع اقدس ابهی مزین دارد آنّه علی کلّشیء قدیر. این فانی خدمت هر یک از علیا مخدّره امّ علیها بهاء الله و حضرات اخوان و ورقه بنت حضرت اسم الله الأصدق علیه من کلّ بهاء ابهه و همچنین امائی که در آن بیت به ذیل حقّ جلّ جلاله متمسکند سلام و تکبیر می‌رساند و از برای هر یک تأیید می‌طلبد، انّ ربّنا الرّحمن لهو المقتدر علی ما یشاء بقوله کن فیکون.

این که ذکر جناب طهماسب نام از حدود دارالمرز نمودید که بعد از دو یوم ورود به ارض طا به حظائر قدس اعلیٰ عروج فرمود این فقره در ساحت اقدس عرض شد، قوله تبارک و تعالیٰ: قد ورد علی احبّائی هناک ما ناح به روح القدس و اهل حظائر الأنس طویبی لکلّ مقبل مسّته البأساء فی سبیل الله مالک الأسماء و ویل لکلّ ظالم ظلم و اسری لنفسه عذاب عظیم. لعمر الله آنّه خسر فی الدنیا و فی الآخرة یری نفسه مع الأخرین.

یا محمد قبل تقی علیک بهائی و رحمتی و عنایتی انظر ثمّ اذکر اذ قام المشرکون فی ارض المیم علی اولیائی و اصفیائی قد اخذوهم و شتموهم و ضربوهم و نهبوهم. قل یا ملأ المشرکین قد عملتم ما تکدّر به الأفق الأعلیٰ و صاح اهل الجنة العلیا قد رفع الله القلم عن الأطفال و ورد علیهم من ظلمکم ما صاح به هیکل العدل فی مقامه الرّفیع. قد اکتسبت لهبکم لأنفسکم ما لا یمرّ علیه عرف الغفران بدوام اسماء ربکم الرّحمن یشهد بذلک من ینطق فی هذا المقام ویل لمن ظلم اولیاء الله و اصفیائه و للذین اتبعوهم من دون بیّنة و لا کتاب من الله ربّ العالمین. انا نذکر کلّ واحد منهم کما ذکرناه من قبل و انا الشاهد السّميع و کنا معهم اذ زحف الظالمون علیهم و سمعنا ندائهم و نقص من قلمی الأعلیٰ ما ورد علیهم فی هذا السبیل المستقیم.

قل یا اولیائی هناک اذکروا ما ورد من الظالمین علی سفراء الله و اصفیائه من

قبل و ما ورد علی محمد رسول الله و من قبله علی الروح و من قبله علی الکلیم قد ورد علیکم ما ورد علیهم شهد بذلك لسان العظمة اذ كان مستویاً علی عرشه العظیم. طوبی لکم و لمن احبکم و لمن اعانکم و یعینکم و لمن یذکر مصائبکم فی هذا النبأ الذی به نسفت الجبال و تزعزت ارکان کل عالم بعید.

یا ابن من اقبل الی افقی الأعلى از این ظلم عالم حامله شد و زود است که آثار آن ظاهر شود غفلت عباد به مقامی است که اگر جمیع را حق اخذ نماید و معدودی را واگذارد آن محدود مجدد به نفاق قیام نمایند الا من شاء الله. چه مقدار از نفوس خبیثه ظالمه که بعداً علی الله به کمال ظلم و اعتساف بر نفس حق قیام نمودند و کل را ید قهر اخذ نمود و بأسفل السافلین راجع کرد مع ذلك بقية قوم ابداً متبّه نشدند و از کوثر آگاهی نیاشامیدند. ابصار را سبحات جلال از مشاهده انوار جمال منع نموده و آذان را قطن غفلت از اصغاء کلمه علیا محروم داشته صد هزار طوبی از برای نفوسی که در را و شین و ارض میم به بلایای عظیمه در سبیل مالک احدیه مبتلا شدند یصلین علیهم اهل ملکوت الأسماء و الملائة العلی و الجنة العلیا و عن ورائهم لسان الله الملك العدل العلیم الحکیم. قسم به آفتاب افق ملکوت که هر نفسی از ایشان صعود نمود ملاً عالیین و کرویین و ملائکه مقریین کل به استقبال روح مطهرش نازل و با او صعود نمودند، ان الحق بلسانه ذکر من سعد و یذکر من یصعد و یذکر فی هذا المقام عبده النصیر الذی سعد الی الله فی سجن الرء و الشین.

یا نصیر استمع ما یذکرک المظلوم من شطر السجن و بهننک بعنایات الله و الطافه و بما قدر لک فی کتاب مبین. اشهد انک سمعت النداء و احبت الله مالک الأسماء و جعلت غایتک القصوی حبه و رضائه و العمل بما انزله فی کتابه العظیم. لعمری لو علم الناس مقامک و رأوا فضل الله فیک لأنفقوا ارواحهم و ما عندهم فی سبیلک یشهد بذلك کل الذرات و عن ورائها من ینطق انه لا اله الا انا الغفور الکریم. یا نصیر قد تحیر اهل الملکوت من استقامتک و ثبوتک و رسوخک فی هذا الأمر العظیم. قد ورد علیک و علی جسدک الشریف ما انصعقت الحوریات عند استماعهن ثم الذین طافوا حول کرسی رفیع. قل یا ظالم قد عملت ما لا عمله الفرعون و لا التمرود و لا الذی بظلمه ذابت اکباد اهل الفردوس و احترقت قلوب المقریین. اذکروا ما ورد

على الحسين و اصحابه من الذين انكروا حق الله و سلطانه و جادلوا بآياته و كفروا به اذ اتى من مطلع البيان بأمر مبین تالله تنوح السدرة و اوراقها و اثمارها و اغصانها كنوح الفاقدين. قد سمعتم ندائى الذى ارتفع بالحزن لكم ان تسمعوا ندائى الأحدى مرة اخرى فى ذكركم و ثنائكم و نبشركم بالفرح الأعظم الذى ورد لكم من لدى الله مقصود العارفين. يا قلمى الأعلى انا اسمعناك ما ورد على اوليائى فى ارض الميم ثم الرء و الشين هل تريد ان تسمع حنين الأولياء من مدينة اخرى يقول يا مالک الأسماء و فاطر السماء قد ذاب قلبى و اشتعل صدرى و تزلزلت اركانى و اضطربت اجزائى بما اسمعتنى من لسانك الأحدى ما ورد على الأصفياء اى رب كاد ان ينصعق الوجود و يرجع الى العدم استلك بأنوار وجهك و ظهورات عدلك و امواج بحر كرمك و اشراقات شمس جودك بأن ترحم على عبادك انت الذى خضعت امواج بحر البيان عند بيانك و سجدت ارادات العالم عند ظهورات اراداتك لا اله الا انت القوى الغالب القدير.

ان يا قلم لا تضطرب عما سمعت لعمرى ما ذكرت لك من بحر البلاء قطرة و من ظلم الأشرار الأحرافاً و ما قصصت لك ما غنّ العنديل على غصن السجّن فى ارض الرء و الشين و الحمامة فى ارض الألف و الباء انا نراك يا قلمى ساكتاً صامتاً متحيراً لم تدر ما فعل المشركون بكتاب الله و اهله لو نقص لك لتنصعق و رب العالمين انا سترنا عنك ما ورد على الذين جعلهم الله من احرف كتابه و من آيات امره تمسك بحبل الاضطبار الى ان يأتى الله بحكمه و يظهر ما اراد انه لهو المقدر العليم.

يا عنديل انا سمعنا كتابك و حضر لدى المظلوم ما انشأته و ارسلته و انشده العبد الحاضر تلقاء وجه ربك المظلوم الغريب طوبى لك و نعيماً لك و للذين فازوا بالسجّن فى سبيل الله ربّ العرش و الثرى و ربّ هذا المقام الرفيع. طوبى لك يا ارض الألف و الباء بما زينك الله بأنوار وجوه اوليائه الذى انار بأسمائهم افق الاستقامة و بأذكارهم نطقت الأشياء الملك لله العزيز العظيم كذلك نطق لسان العظمة امرأ من عنده فى هذا المقام الذى بنى باسمه العزيز البديع انا سمعنا نحيب البكاء من اهل الأرض و السماء لذا امسكنا القلم و اخترنا الصمت و انا المقدر العليم. انتهى

يا محبوب فؤادى اين نامه در شش سنة قبل تحرير شد و به اين مقام رسيد و بعد

نظر به سجن اولیاء در آن ایام و احزان وارده لسان صامت و قلم ساکت الی ان انتهت
الایام و اللیالی الی هذا الحین الذی حان فیہ وقت الذکر و البیان لوجه الله ربنا و ربکم
و رب العرش العظیم. فی الحقیقه دستخطهای آن محبوب پی در پی وارد و جبل
محبت و وفا را به حرکت آورد لذا در این وقت که یک ساعت و نه دقیقه از شب
پنجشنبه ۲۴ شهر شعبان المعظم سنه ۱۳۰۶ گذشته تلقاء وجه مقصود عالمیان حاضر
و نامه مفصل آن محبوب که در این ایام وارد بعد از اذن عرض شد و به عز اصغاء
فائز گشت قوله جل جلاله و عز بیانه:

هو الشاهد الخیر

یا ابن من اقبل الی ملکوتی و فاز بعنایتی و قبولی و طاری فی هواء محبتی اسمع ندائی
فی هذا اللیل الذی احاطتني الأحزان من کل الجهات بما اکتسبت ایادی الذناب فی
ارض الصّاد لعمر الله ناح بظلمهم سکان ملکوتی و اهل جبروتی ثم الذین طافوا عرش
الله ربّ البیت المعمور و المقام المحمود. قل یا ملأ الأرض انصفوا فی امر المظلوم و
لا تتبعوا اهوائکم اتبعوا من نطق فی کل شأن اتنی انا الله المهیمن القیوم. یا ایها الناظر
الی الوجه و نفسی الحق حزنی من اعمال احبائی ازید عمّا ورد علی من اعدائی یشهد
لک قلبی و قلمی الذی به نفخ فی الصّور و انصعق من فی السّموات و الأرض الا من
شاء الله مولى العالم و مالک الوجود قد اتی الیوم و القوم لا یشعرون و ارتفع النداء
بین الأرض و السّماء و هم لا یسمعون نبدوا ما جعله الله شفاء لأمرضهم و اخذوا ما
یضرّهم الا انهم لا یفقهون. طوبی لعبد ترک ما فی العالم آخذاً ما اوتی من لدى الله
الملك المهیمن العزیز الودود. یا ابن ابهر علیک بهاء الله مالک هذا المنظر قد ظهر فی
المدينة الکبيرة ما صاح به الأمانة و الدیانة و الصّدق و الوفاء لعمر الله ان العدل ینوح و
الانصاف تبکی و المظلوم یقول انصفوا یا قوم و لا تتبعوا اهوائکم اتبعوا الذی اتی من
سما العطاء ببرهان مبین ما تحرک قلمی الأعلى الأعلى ما یرتفع به مقام الانسان فی
الامکان و لکنّ القوم اعرضوا عمّا ینبغی لهم و اقبلوا الی کلّ جاهل بعید، قل:
الهی الھی تعلم و ترى ما ورد علی امرک من الذین نسوا انفسهم الیک قد ارتکبوا ما
ارتفع به ضجیح اهل مدائن العدل و الانصاف فی ایامک و اضطربت افئدة اولیائک و
اصفیائک و اخذت الأحزان سکان ملکک و ملکوتک و جبروتک یعترفون باللسان

بما نزل من عندك ولكن تكذبهم افعالهم ثم الذين طافوا حول عرش عظمتك و تمسكوا بجبل فضلك. ای رب ایدهم عل الرجوع اليك و الاقرار على ما ارتكبوا امام عينك اسئلك يا مولی العالم بأن تكتب لهم ما يقربهم اليك و یقدسهم عن شئون النفس و الهوی انك مولی الوری و رب العرش و الثری لا اله الا انت العليم الحكيم.

ندای مظلوم را به لسان پارسی بشنو: در مدینه کبیره واقع شد آنچه که لطمه دلت بر عزالله وارد و حزن عظیم ملاً مقرّبین را احاطه نمود. حضرات افنان علیهم بهائی و عنایتی اراده نمودند در آن مدینه بایی از برای تجارت مفتوح شود اذن عطا شد و مقصود این مظلوم آن که شاید عرف امانت و دیانت و صدق و صفا متضوع گردد و اعمال و اخلاق اولیاء سبب هدایت مظاهر اسماء شود و لکن نفس و هوی غلبه نمود و هیكل الظلم سلّ سیف الجفا علی هیكل التقوی و الخیانة علی الأمانة و الكذب علی الصدق. ظاهر شد آنچه که ذکرش سبب احزان باقیه دائمه است چه که سیف اعتساف از بی انصافی بر رأس انصاف وارد مع آن که ضرری از جهتی بر آن شخص وارد نشد کمال رعایت و محبت درباره اش به عمل آمد و لکن نار حرص و طمع را مشتعل نمود به شأنی که در لیالی و ایام با سهام ضعیفه و استه بغضا به محاربه با برادرش برخاست که شاید تجارت آن ارض منحصر به او گردد. باری با دشمن ساخت و بر دوست تاخت و غافل از آن که امورش در پیشگاه حضور ظاهر و مشهود است فضل و شفقت ستار را به گمان خود تأویل می نمود و غافل از آن که یوم یومی است که ذکرش از قبل نازل، قوله تبارک و تعالی: انّها ان تک مثقال حبة من خردل فتکن فی صحرة او فی السموات او فی الأرض یأت بها الله. نسل الله تبارک و تعالی ان ینظر عباده بلحاظ عنایت و فضله و یوفق المعرضین علی الاقبال و المنکرین علی الاقرار و المشرکین علی التوحید و الظالمین علی العدل، انه هو الغفور الکریم و هو الفضال الرّحیم. انتهى

مبارک رشحی که از بحر عنایت بر اولیاء و احباء افاضه شده فی الحقیقه اگر بصر انصاف مفتوح شود و آذان عدل متوجه از جمیع اشیاء بشارت ایام الله را اصغاء نماید. امروز ذرات ممکنات به مدح و ثنا ناطق و لکن عباد ارض اکثری غافل.

حیرت در آن است الی حین بر مقصود سلطان وجود و مالک غیب و شهود آگاه نگشته‌اند به گمان آن که این ظهور اعظم سبب ضرر عالم و امم است مع آن که آثار رحمت نامتناهی الهی و ظهورات فضل و عنایت تیر کرم ربّانی کلّ را اخذ نموده و از اعمال طیّبه طاهره و اخلاق مرضیه لائحه مقصود واضح و لائح و هویدا است. این فانی از حقّ باقی سائل و آمل که کلّ را فائز فرماید به آنچه که سبب علوّ و سموّ است و همچنین الهام نماید آنچه را که مقصود حضرت اوست تا کلّ به اطمینان تمام بر آنچه سزاوار است قیام نمایند و جمیع ارض مع اختلاف جهات و بقاع و اماکن یک قطعه و یک بقعه و یک وطن و یک مقام مشاهده، این است فضل اعظم و اراده مالک قدم امید آن که اراده احاطه فرماید و ظاهر نماید آنچه را که حال مستور است، آنّه علی کلّشیء قدیر.

این که در ذکر اموری که سبب راحت و علّت وسعت و ثروت و اشتغال احباب است مرقوم داشتید، این فقرات به تفصیل در ساحت امنع اقدس به شرف اصغاء فائز گشت، قوله جلّ جلاله و عزّ بیانه:

یا ابن ابهر در امور باید عواقب آن را ملاحظه نمود. هر امری که امروز سبب اعلاء کلمه الله و اقبال قلوب و انجذاب نفوس و ارتقاء مقام و ارتفاع شأن و انتفاع وجود است باید به آن تمسّک نمود. امر اوّل که در این مقامات از قلم اعلی نازل حکم مشورت بوده باید آن جناب و معدودی که از ایادی امر لدی الله مذکور و محسوبند و همچنین نفوس مطمئنّه که لوجه الله عامل و ناطقند مجلسی آراسته نمایند و در آن مجلس مذاکره کنند و بر هر چه آراء نفوس تعلق گرفت متوکلاً علی الله به آن تمسّک جویند البتّه در این صورت ملهم شوند به آنچه که سبب و علّت فلاح و نجات است. انّ الله بالغ امره قد جعل الله لكلّ شیء قدرأ. اولیاء را از قبل مظلوم تکبیر برسان و به آنچه نازل شده متذکّر دار از حقّ می طلیم کلّ را بر مقام این امر اعظم و فضیلت این ایام و مکافات آن و اجر آن و ظهورات آثار و ثمرات آن در قرون و اعصار آگاه فرماید چه اگر آگاه شوند به جان و دل بر خدمت قیام نمایند.

در هر شأنی از شئون و هر مقامی از مقامات نازل شده آنچه که از احصاء آن کلّ عاجز و قاصرند و لکن اهل بهاء که در کتب و الواح به حزب الله نامیده شده‌اند

اگر همت بر اصلاح عالم و امم گمارند البته موفق شوند و مؤید گردند. ان الله هو القوی الغالب القدير لا يعجزه امر ولا يضعفه قوة ولا يمنعه اعراض المعرضين و ظلم الظالمين ولا يعزب عن علمه من شيء يسمع و يرى و هو الفرد الواحد العليم الحكيم. و از حق می طلبیم یکی از اولیاء را مؤید فرماید بر جمع آنچه از قلم اعلی در مقامات شتی در عدم نزاع و جدال و فساد و همچنین نصایح و حکم بالغه و اتحاد و اتفاق عباد نازل شده، انه هو المؤید المقتدر العزيز العظيم. و همچنین ذکر نفوسی که در این ظهور اعظم به کمال جذب و انجذاب و شوق و اشتیاق قصد مقام فدا و انفاق نموده‌اند و جان در سبیل محبت محبوب عالمیان نثار کرده‌اند این امور عندالله مقبول و مشکور. انتهى

اگر به عنایت مقصود عالمیان اتحاد و اتفاق محقق شود ابواب عزت و رحمت و راحت و ثروت بر وجوه کل مفتوح گردد. باید این خادم فانی و آن محبوب و سایر اولیاء از حق جل جلاله بطلبیم کل را به این مقام اعلی و رتبهٔ علیا فائز فرماید.

و این که دربارهٔ دو نفس مرقوم داشتید و همچنین قیامشان را بر محبت و مودت و خدمت بعد از عرض در ساحت اقدس این کلمهٔ علیا از لسان عظمت نازل قوله جل جلاله: نَسئَلُ الله تبارک و تعالی ان یؤیدهما ثم الذین ارادوا المعروف فی هذا السبیل الأعرز الأنور الأبهی علی ما یحب و یرضی و یقدر لهم ما قدره للذین طافوا حول الارادة فی المبدأ و المآب. نیتشان قبل از عمل به ذکر مظلوم فائز گشت، هنیئاً لهما در هر حال آنچه از قبل ذکر شد باید به آن تمسک نمود، انه هو الناصح العليم و المؤید المقتدر الحكيم. انتهى

و این که ذکر جناب آقا محمد حسین و ضلع ایشان علیهما بهاء الله را نمودند لله الحمد به ذکر مقصود عالمیان فائز گشتند و تجلیات انوار نیر فضل دربارهٔ اولیاء من غیر تعطیل و تعویق مشرق و لائح قلم هرگز از عهدهٔ تحریر این مقام بر نیاید و همچنین لسان از ذکرش. یسئل الخادم ربّه بأن یؤید الكل علی التقرب الی اولیائه و خدمة اصفیائه انه هو مجیب السائلین و ارحم الراحمین.

ذکر کتاب ایقان و طبع و نشر آن را نمودید این امری است عظیم و نعمتی است بزرگ و خیری است کامل، از حق سائل و آمل که کل را مؤید فرماید بر آنچه

اليوم سزاوار است. بعد از عرض این مراتب امام کرسی ربّ لسان عظمت به این کلمات عالیات ناطق، قوله تبارک و تعالی:

یا ابن ابهر نسئل الله ان یزین رأسک باکلیل الانقطاع و قلبک بطراز الصبر و الاضطبار و هیکلک بلاکی الحکمة و البیان و یجری من لسانک ما یجذب العباد الی مالک الأیجاد. بگو یا حزب الله نفوذ تقوی و قناعت از جنود آسمان و زمین اقوی و انفذ است. طوبی لمن تمسک بهما و فاز بهما. تقوی سید اعمال و اخلاق است و مقتدر است بر تقلیب عباد. سرداری است مبارک ذیلش وسیع است و امرش عجیب جنودش هم مبارک و میمون است و آن اعمال شایسته و اخلاق نورانیّه است. ذکر کتب نمودی من یقدر ان یحصیها اگر ناس به یک قطره از بحر انصاف مرزوق شوند و به یک لوح فائز کلّ منقطعاً عمّا علی الأرض به افق سماء ظهور توجه نمایند، کذلک نطق الحقّ علامّ الغیوب لا اله الا هو العزیز المحبوب.

یا محبوبی نار ظلم و بی انصافی و جهل و نادانی انسان را می گذارد. لعمر الله ربّنا و ربکم در لیالی و ایام از سماء مشیت مالک انام آیات به مثابه امطار بل ازید نازل فی الحقیقه از جمع و حفظ آن کلّ عاجز و قاصر به شأنی منتشر گشته که غیر حقّ جلّ جلاله از اخذ و جمع آن به تمامه مأیوس است، الا من ائده الله بقوّة من عنده و قدرة من لدنه، انه هو الفضال الکریم و هو العزیز العلیم.

و ما ذکر جنابکم فی جناب مشهدی محمد علی علیه بهاء الله و قیامه علی خدمة الامر و ایادیه و سلوک فی مرضاة الله جلّ جلاله بعد العرض فی ساحة الأمانع الأقدس نطق لسان العظمة بما انجذبت به حقائق الأشياء، قوله عزّ بیهانه و جلّ برهانه:

بسمی الکریم

کتاب نزل من لدی العلیم الی من آمن بالله العزیز الحکیم لیشرّب من کلمات الرّحمن ریح العرفان و یشکره بلسان الظاهر و الباطن انه هو الفرد الواحد المؤید العلیم الخیر. یا محمد قبل علی سبیل هدایت به مثابه آفتاب واضح و لائح و سدره منتهی به اثمار جنیّه لطیفه امام و جوه عالم مزین و مشهود، طوبی لعبد فاز و ویل للغافلین. اشکر الله ربّک بما ذکرک من شطر السّجن و انزل لک ما قرّت به عین العرفان فی الامکان، تبارک الرّحمن مظهر ما اراد بفضله العمیم. اذا فزت بفواکه العرفان من لدی

الرَّحْمَن، قَل:

الهي الهى اشهد أنك موجدى و خالقى و رازقى و معينى قد اقمتنى بين الأموات و زينتنى بطراز الحيات و سقيتنى كوثر العرفان و ايدتنى على الاستقامة بين البرية و رصعتنى بلاكى التّفويض و التّوكل و الاقبال. لم ادر يا الهى بأىّ نعمة من نعمائك اذكرك و اشكرك و احمدك. قد ايقظتنى برحمتك الكبرى اذ كنت نائماً و ذكرتنى اذ كنت صامتاً و قرّبتنى اذ كنت بعيداً و انعمت علىّ اذ كنت متوقفاً. قد احاطتنى يا الهى نعمة الذّكر و التّقرب و العناية و الألفاف اسئلك يا مبدل الأمور و المستوى على عرش الظهور بقوّتك الّتى خضعت لها قوّة العالم و بقدرتك الّتى احاطت الأمم بأن تجعلنى متمسكاً بك و منقطعاً عن دونك. اى ربّ انا عبدك و ابن عبدك اسئلك بأن تجعلنى من الّذين ما يحركوا الأّ من ارياح مشيتك و ارادتك. اى ربّ ترى الغريب قصد الوطن الأعلى و العاشق التّقرب الى مقام القرب و اللّقاء قدّر له ما يجعله مذكوراً بين عبادك و موصوفاً بما ينبغى لظهورك و سلطنتك و ايامك. اى ربّ اغفر لى و لمن معى ثمّ اقبل منى ما عملته فى حبّك و صراطك انك انت المقتدر العزيز المّان. اى ربّ ترى ضلعى امتك مقبلة الى افحك الأعلى و راجية من بحر عطائك ما تجعلها متمسكة بك و باياتك. اى ربّ ايدها على ذكرك و ثنائك بين الاماء لتجذبهنّ الى ساحة القرب و القدس و البقاء انك انت مولى العباد و النّاطق فى يوم المعاد.

و هذا ما نزلّ لجناب مشهدى آقا فضلاً من لدن ربّنا مالک ملکوت الأسماء، قوله عزّ شأنه و عزّ مقامه و عزّ بيانه:

هو العليم

يا مشهدى آقا امروز عالم به انوار وجه مالک قدم منور و نير بيان از افق سماء امّ الكتاب ساطع و لائح، بحر علم مّواج و سماء حكمت مرتفع هل من ذى بصر لينظر و هل من ذى علم ليفقه و هل من ذى اذن لسمع ما ينطق به مالک القدر فى منظره الأكبر؟ و هل من ذى انصاف ينصف فى هذا الأمر الأعظم و النّبأ العظيم الّذى به اضطرب فؤاد كلّ حكيم و زلّ قدم كلّ عالم و اسودّ وجه كلّ معرض؟ لا و نفسى الحقّ الأّ من نبذ الهوى قاصداً سبيل الهدى انه من اهل البهاء فى الصّحيفة الحمراء

يشهد بذلك لسان العظمة في هذا المقام الرفيع. اشكر ربك انه ذكرك بما يبقى به ذكرك بدوام ملكوته العزيز البديع.

و نذكر في هذا الحين من سمي برحيم ليشرب رحيق البيان من يد عطاء ربه الرحمن ويكون من الراسخين. امروز استقامت بعد از معرفة الله افضل اعمال است. يا رحيم تمسك بها و قل لك الحمد يا مقصود العالم و محبوب الأمم بما ذكرتنى فى سجنك الأعظم اذ كنت بين ايدى الغافلين لا اله الا انت العليم الحكيم. انتهى

آيا کدام بیان و کدام ذکر از عهده این عنایت کبری که شامل حال دوستان شده بر آید؟ لا والله هر لسانی کلیل و هر نفسی عاجز و هر بیانی قاصر بوده و هست در این صورت باید به کمال عجز و ابتهال عرض نمود: الهی الهی انصر احبائک بفضلک ثم اقبل منهم ما ارادوا ان يعملوه فى ايامک. ای رب لا يقدر احد ان يقوم على خدمتك و ذكرك و ثنائك الا ان تمدّه جنود رحمتك و الطافك و صفوف عزك و جودك. فانزل يا الهى لأحبائك من سماء الفضل رحمة من عندك و بركة من لدنك ای رب عزّزهم بعزّك و قربهم بجودك ثم اكتب لهم ما يعرفهم كرمك و الطافك. انك انت المقتدر القدير و بالاجابة جدير.

ذکر جناب آقا محمد ابراهيم عليه بهاء الله و اخت ضلع عليهما بهاء الله را نموده اند، قد اشرق باسمهم نير البيان باسراق تتورت به آفاق اهل المدائن الحكمة و العرفان، قوله تبارك و تعالى:

هو السّامع المجيب

يا ابراهيم قد ذكرك ابن من شرب الرّحيق المختوم من اسمى القيوم و اخذه سكر كوثر بياني على شأن اخذ عنه زمام الاختيار و جعله طائراً فى هواء عنائتي و متمسكاً بجبل حبي و متغمساً فى بحر رحمتي ذكرناك فضلاً من عندى و انا الفضال. اسمع النداء من الأفق الأعلى انه يجذبك اليه و يقربك الى مقام جعله الله مطاف الفردوس الأعلى و الجنة العليا انه هو المقتدر على ما يشاء و هو الغنى المتعال. اذا سمعت النداء قل بكمال العجز و الابتهال: لك الحمد يا الهى و لك الثناء يا مقصودى و لك البهاء يا من بظهورك ظهرت الزلازل و مرّت الجبال. طوبى لك بما وجدت عرف نسمة الله اذ سرت بالفضل و اقبلت الى افق الظهور فى يوم فيه منع اكثر الرّجال عن

الاقبال و نذکر ضلعک الّتی کسرت ظهر الأوهام باسم ربّها مالک المبدأ و المآل و نبشّرها بعنایتی و رحمتی الّتی سبقت الآجال. طوبی لک یا امتی بما اقبلت الی الله اذ کان النَّاس اکثرهم فی مریة و ضلال و نذکر اختک الّتی ایدها الله علی ذکره و ثنائه و انطقها علی ما اهتزّت به افئدة الأبطال. یا ورقتی اسمعی ندائی من شطر سجنی أنّه یؤیدک علی ما یقرّبک الیه رغماً لكلّ عالم منع و امة منعت أنّ ربّک یاخذ من یشاء امرأ من عنده أنّه شدیدالمحال. قولی:

الهی الهی لک العزّ و البهاء و لک الجود و العطاء اسئلک بعمّان فضلک و انجم سماء جودک و کرمک بأن تغفر لی و لأختی بعنایتک الّتی سبقت الممكنات و بالطاقک الّتی احاطت الکائنات و وفّقنا علی ذکرک و ثنائک فی کلّ الأحوال. البهاء من لدنّنا علیک یا ابراهیم و علی من معک و علی الذّین ما منعهم شیء من الأشیاء عن الله مالک ملکوت الأسماء و نطقوا بثناء ربّهم فی العشیّ و الاشراق و الغدوّ و الآصال. انتهى

تجلیات آفتاب عنایت و اشراقات نیر مرحمت عالم را احاطه نموده دیگر خادم فانی چه عرض نماید هر حرفی از حروفات و هر کلمه‌ای از کلمات به کمال فصاحت و بلاغت عباد را به فردوس اعلی دعوت می‌نماید و بحر حیوان بر اهل امکان مبذول می‌دارد آیا از ارض انبات نماید آنچه را که ودیعه گذاشته فی الحقیقه این فقره مشکل به نظر می‌آید الاّ به اعانت ایادی اقتدارش یداه مبسوطان و فی یده مقالید السّموات و الأرض و کلّ امر حکیم.

و هذا ما نزلّ لجناب استاد ابراهیم علیه بهاء الله

هو المبین الحکیم

یا حزب الله سدرهٔ محبّت ربّانی به اثمار حکمت و بیان و علم و عرفان مزین و ظاهر لعمرا لله امام و جوه حاضر و لکن خلق بی انصاف غافل بل کافر، امروز یدالله کوثر بقا عنایت می‌فرماید ای تشنگان بشتابید و ای غافلان آگاه شوید. یا ابراهیم فضل عظیم ظاهر و جمال علیم مشهود، بگو ای اهل عالم اسم اعظم سبحات را خرق نموده و مانع را به ید قدرت از میان برداشته و به مثابهٔ آفتاب ظاهر و هویدا خود را محروم مسازید و به گفته‌های این و آن از طلعت رحمن منع مکنید. سوف یفنی ما اشتغلتم به

و منعتم به عن الوصال و التقرّب الى الغنى المتعال و نذكر اختك التي شربت رحيق
التحقيق و فازت بعرفان الله في يومه العزيز البديع. يا ورقتي قد ذكرك من احبني
ذكرناك، قولي:

الهي الهى ايد اوراقك على ما اردت لهنّ لتحركهنّ ارياح مشيتك و نسماوات اردتك.
اي ربّ ترى امة من امانك فازت بأيامك و ارادت من بحر عطائك لآلى عرفانك
اسلكك بأيدى امرك و تجليات انوار نير عدلك بأن تجعلني مستقيمة على حبك
انك انت الفضال المقتدر القدير. انتهى
و هذا ما نزلّ لجناب محمّد قبل على ابن محمّد هاشم مشكى باف عليهما بهاء الله،
قوله تبارك و تعالى:

هو السامع و هو الناطق

اشكر ربك بما ايدك على الاقبال اليه و عرفك صراطه و هداك بفضله و نور
قلبك بنور معرفته و اخرجك من الظلمات الى النور انه هو المقتدر العطوف الغفور.
يا محمّد قبل على نوصيك بما يرتفع به مقامك بين العباد و نسل الله تبارك و تعالى
ان يكتب لك الاستقامة الكبرى على هذا الامر الذي به زلت اقدام الورى الا من
شاء الله مالک الأسماء و فاطر السماء. البهاء من لدنا عليك و على امك و على امائى
القائتات اللائى زين انفسهنّ بطراز العصمة و الوفاء و عملن ما امرت به فى كتاب الله
الامر الحكيم. انتهى

لسان الانصاف يقول هل من احد فى العالم ليحصى امواج بحر عطاء ربنا و رب
الأرض و السماء لا و نفسه الحق انا كل عاجزون.

و ما ذكرتم فى جناب استاد على محمّد ابن استاد مهدى بنا عليهما بهاء الله، بعد
العرض امام كرسيّ الربّ جلّ جلاله اين آيات باهرات از ملكوت فضل نازل، قوله
جلّ بيانه و عزّ برهانه:

بسمى المقدّس عن الأسماء

حمد حضرت مقصودى را لايق و سزا كه افنده اوليا را مخازن لآلى حبش فرمود
به شأنى كه فراغت عالم و جبابرة امم از تصرف و تقليب آن عاجز و قاصرند. غذای
نفوس مشتعله مائده سمائيه بوده و هست از كوثر بيان مى آشامند و به نعمت عرفان

متعمند.

یا علی قبل محمّد قد فاز اسمک باصغائی و قلبک بنور معرفتی نسئل الله تعالی ان یسقیک من کأس فضله سلسبیل عطائه أنّه هو المعطی الکریم لا اله الا هو العزیز العظیم. و نذکر فی هذا المقام ابنک الذی سمی بعد الرّحیم و نبشّره برحمة ربّه الّتی سبقت الوجود من الغیب و الشّهود. یا عبدالرّحیم کن مستقیماً علی حبّ مولاک و ناطقاً بذکره بالحکمة و البیان و متمسکاً به و متوکلاً علیه و مفوضاً امورك الیه أنّه هو الفیاض الغفور الرّحیم. و نذکر فی هذا الحین اخاک قاسم الذی صعد الی الله قد غفره الله رحمة من عنده و فضلاً من لدنه و نسئله بأن یدخله فی الفردوس، أنّه هو السّامع المجیب. طوبی له نشهد أنّه فاز بذکر قلمی الأعلى فی سجنی العظیم.

و هذا ما نزل لابن جناب الدّبیح علیهما بهاء الله و رحمته و عنایته:

هو المشفق الکریم

یا غلام علیک بهائی و عنایتی چندی قبل نامه شما به ساحت اقدس فائز و جواب نازل ولکن در ارسال توقّف شد، لو شاء الله و اراد این کرّه ارسال می شود. لازال مذکور بوده و هستی نسئل الله تبارک و تعالی ان یؤیّدک و یوفّقک و یشرفک بمشاهدة آثاره أنّه هو المؤیّد الحکیم. منتسبین را از قبل مظلوم ذکر نما و به آیات الله متذکّر دار أنّه هو السّميع البصیر. قد غفر الله الذی اردت غفرانه محمّد رضا أنّه ولیّ من والاه و مجیب السّائلین. انتهى

لوح آن جناب در زمان حضور محبوب فؤاد حضرت علی قبل اکبر علیه بهاء الله الأبهی نازل یسئل الخادم ربّه بأن یشرفک به و یرزقک لقائه ان ربّنا هو الجواد الکریم لازال ذکر آن حیب روحانی در قلب مذکور، ربّ غفور آگاه و هم او گواه.

ذکر امة الله ساره خاتون منتسب جناب قره عین آقا میرزا مصطفی علیهما بهاء الله الأبهی را نمودید بعد از عرض در افق اعلى لسان عظمت به این کلمات مبارکات ناطق قوله جلّ جلاله:

یا ورقتی علیک بهائی و عنایتی مصیبت های دنیا هر قدر شدید و عظیم باشد فانی شود و به انتهای رسد ولکن مصیبت های که سبب مصیبت لانتناهی می گردد آن اعراض از حقّ است که عالم فرح را به حزن تبدیل نماید و جان را بگدازد. الحمد لله

آن ورقه به صبر تمسک جست و به ذیل اصطبار تشبث، صبر جمیل از عنایات بزرگ الهی است، در حقّ اماء الله دعاکن از حقّ می طلبیم کلّ را مطلع تقدیس و مشارق تنزیه فرماید و سبب و علت نجات و نجات اهل ارض گرداند، انّه علی کلّ شیء قدیر. انتهی

امید است از فضل مقصود عالمیان اماء آن ارض و دیار آخری که به حقّ منسوبند و به کلمه مبارکه یا امتی فائز مطلع خیرات مابین نساء گردند، انّ ربّنا هو المقدر القدیر و هو السّامع المجیب.

ذکر جناب آقا محمّد ابراهیم و جناب آقا میرزا عبدالوهاب علیهما بهاء الله را نمودید بعد از اطلاع قصد مقام اعلی نموده به شرف اصغاء فائز گشت، قوله عزّ بیانه و جلّ ثنائه:

هو المبین العلیم

یا ابراهیم انّ الخلیل فی التّار ینادی ربّه الجلیل و الحیب بین الأعداء ینطق و یقول یا اله الأسماء و فاطر السّماء تری المظلوم بین ایادی اعادی نفسک و تری ما ورد علیه فی سیلک قد ورد علیه ما لا ورد علی احد من قبل. انّ الذّئب افترس غنمه و الظّالم اغرق سفینته و التّعبان افغر فاه و بلغ احد اولیائه. اسئلك باسمک الذی به نورّت العالم بأنّ تؤید اولیائک علی الاستقامة علی امرک. ای ربّ تری عبدک الذی سمی بابراهیم اقبل الی سماء جودک و بحر عطائک نورّه بأنوار معرفتک ثمّ ارزقه مائدة سمائک ثمّ اکتب له و لصلعه ما یقرّبهما الیک فی کلّ الأحوال انک انت الغنی المتعال.

و هذا ما نزلّ لجناب آقا محمّد حسین ابن مظلوم مرفوع:

هوالمهیمن علی الأسماء

یا محمّد قبل حسین اسمع نداء المظلوم انّه یدعوک من افق سماء الفضل بما یقرّبک الی الله ربّ العالمین. نسئل الله ان یرجع کلّ مقبل منادیاً باسمه و ناطقاً بثنائه بین عبادہ و منوراً بأخلاقه بین خلقه و عاملاً بما یجذب العباد الیه انّه هو الفضّال الکریم. قل یا ملأ الأرض انظروا ثمّ انصفوا فیما ظهر بالحقّ من لدن مقدر قدیر. تالله قد فتح باب الکنز بید الاقتدار و ظهرت لآلی العلم و الحکمة من لدن علیم حکیم. دعوا

ما عندكم وخذوا ما ترتفع به مقاماتكم في الأرض أنه هو النَّاصِح الخبير. قد حملنا الشَّدائد و البلايا لتقربكم الى الله العزيز الجميل. كذلك نطق لسان القدم اذ كان في سجنه العظيم. نسل الله تبارك و تعالى بجوده الذي احاط الوجود و بكرمه الذي احاط العالم بأن يغفر كل من توجه اليه بخضوع ميين. البهاء من لدنا عليك و على من معك. كبر على وجوههم من قبلي و ذكرهم بما نزل من سماء عطائي و بشرهم برحمتي التي سبقت من في السموات و الارضين. انتهى

ذكر جناب بابا خان عليه بهاء الرحمن كه مسمي به فتحعلي خان است فرموديد اين يوم كه يكي از ايام شهر شعبان المعظم است دو ساعت به غروب مانده قصد افق اعلى و ذروة عليا نموده امام حضور عرض شد و به شرف اصغاء فائز گشت و اين لوح اقدس مخصوص ايشان از سماء مشيت رحمن نازل ليجذبه الآيات الى مقام لا تمنعه شيء من الأشياء عن التقرب اليه ان ربنا الرحمن هو الكريم الفضال. هذا ما نطق به لسان العظمة، قل عز برهانه و جل سلطانه:

بسمه المنادى في السدرة و المجلى على الطور

انا اردنا ان نرسل اليك من البحر الأعظم لآلي الحكمة و البيان و من نخل العرفان رطب البرهان و من سدرة المنتهى ثمرة من اثمارها لتجذبك الى مقام القدس و القرب و البقاء و يؤيدك على خدمة الأمر بحيث لا تمنعك شيء من الأشياء و لا اسم من الأسماء و لا ذكر من الأذكار ان ربك هو المقتدر المختار. قد ارتفع نداء السدرة بين الأديان و خريبر كوثر البيان في الامكان و تغردت عنادل العرفان على اعلى الأغصان. طوبى لنفس توجهت و لعين رأت آثار قلم الله الأعلى و ويل لكل غافل مرتاب. انا سمعنا ندائك و حضر لدى المظلوم اسمك انزلنا لك ما لا تعادله الأذكار.

قل يا ملأ البيان انصفوا في الأمر و لا تتبعوا مظاهر الظنون و الأوهام ثم ول وجهك الى ملأ الفرقان و قل تعالوا تعالوا تالله قد اتى الرحمن بقدره و سلطان ضعوا ما عندكم و خذوا ما امرتم به من لدى الله مالك الرقاب. لا تنفعكم اليوم القصص الأولى طهروا آذانكم لتسمعوا نداء الله من اعلى المقام و قل يا ملأ الروح خافوا الله و لا تدحضوا الحق بما عندكم قد اتى من كان مذكوراً من القلم الأعلى و موعوداً

فی الكتب و الصّحف و الألواح. کسّروا الأصنام باسم ربکم مالک الأنام هذا يوم فيه ظهرت الأسرار و برزت الأثمار و حدّثت الأرض اخبارها لدى الغنى المتعال و قل يا ملأ التّوراة افتحوا ابصارکم قد اتى منزل الآيات و به ماج البحر و هاج العرف و نطق اللّسان فى ملکوت البیان الملك لله ربّ الأرباب. ايم الله لا ینفعکم همزات علمائکم و لا تهوّد رؤسائکم ضعوا و خذوا ما عندکم و ما عند الله مالک يوم المآب. قل اتّقوا الله انه اتى بنور غلب الشّمس و اشراقها و بأمر لا یقوم معه من فى الأرضین و السّموات لو تنکرون هذا الظّهور و ما ظهر من عنده بأى حجة یثبت ما عندکم انصفوا و لا تكونوا من الذّین نبذوا کتاب الله ورائهم متمسّکین بما عندهم من الأوہام. هذا هو الذّی قام امام وجوه العالم و اظهر ما اراد من عنده و هوالمقتدر العزیز الوہاب. ما منعتہ سطوة فراعنة الأرض و ما خوفته الجنود و الأحزاب ما ستر نفسه فى اقلّ من آن قد اظهر ما ارتعدت به فرائص الذّین کفروا بالله مالک يوم القیام. نسئل الله تبارک و تعالی ان یؤیّدک على خدمة الأمر و یقرّبک الیه فى کلّ الأحوال اذا هرّتک نسمات الوحی و اخذک کوثر البیان من ید عناية ربّک الرّحمن، قل:

الهی الہی لک الحمد بما هدیتنی و عرفتنی صراطک الأعظم و سقیتنی ریحی بیانک من ید عطائک. ای ربّ کنت نائماً ایقظنی ندائک الأحلی و کنت غافلاً تبّهتني تجلیات انوار فجر ظهورک و کنت بعيداً قربتني ایدى فضلک و جودک اسئلک بالکلمة الّتی بها سرع المخلصون الی مقرّ الفداء و الموحدون الی الأفق الأعلى بأن تجعلنی ثابتاً راسخاً مستقیماً على حبّک و امرک انک انت المقتدر المهیمن العزیز العلام. انتهى

له الفضل و الجود و له الکرّم و الرّحمة و العطاء. به صد هزار حجّت و برهان فضلش ثابت و هم عدم احصایش امطار رحمت را الی حین احدى احصاء نموده و کلّ بر عجز و قصور معترفند مع آن که این امطار به عنایت حضرت مختار از سحاب هاطل و نازل احصاء این مقام که محال شد احصاء امطار رحمتی که از سحاب علم و حکمت حقّ در کلّ حین نازل است چگونہ می شود، السبیل الی الاحصاء ممنوع و الطریق الی التّحدید مسدود. این خادم فانی از حقّ باقی می طلبد حضرت خان را تأیید فرماید بر آنچه که ذکرش مابین اذکار باقی و دائم مانند الأمر بیده یفعل ما یشاء

و یحکم ما یرید و هو المقتدر القدر.

ذکر جناب آقا میرزا اسدالله علیه بهاء الله را فرمودید. امید این فانی آن که احبائی که در این کرّه به کوثر بیان مقصود عالمیان فائز گشتند و رحیق عرفان را از ید عطاء آشامیدند به استقامت کبری تمسک جویند به قسمی که من علی الأرض از منع خود را عاجز مشاهده نمایند و به مثابه نار موقده و شمس مشرقه از افق اراده الهی طالع شوند و به اصلاح و تزکیه عالم و امم توجّه نمایند. طوبی لمن سمع و عمل انه من اهل هذا المقام الکریم. باری بعد از ذکر اسم جناب اسد و تمنای ایشان غفران خیاط الذی صعّد فی السّجن را بعد از عرض این مراتب امام وجه مولی الوری این آیات کبری از سماء عنایت عظمی نازل، قوله جلّ بیانه و عزّ برهانه:

هو النّاطق بالحقّ

یا اسدالله امروز بحر توحید امام وجه مولی و عبید ظاهر و هر موجی از امواجش به لسان فصیح به کلمه مبارکه قد اتی الله بسلطان عظیم ناطق اهل برّ به نور وصال بر اهل بحر افتخار می نمایند و به لقای مقصود عالمیان به کمال انبساط و نشاط به ذکر و ثنا مشغولند. در بیوت افئدة مقرّبین و مخلصین از عاشقان یمن جانان نغمه ها و آوازه است، خطیب مدینه عشق را جذب و وله عظیم اخذ نموده تاحقّ جلّ جلاله چه اراده فرماید و چه ظاهر نماید، قل:

الهی الهی اشهد انّ الیوم یومک و الأمر امرک ترانی یا جذب افئدة المقرّبین و یا وله قلوب المشتاقین، اسئلك بنورک المبین و امرک المحکم المتین بأن تجعلنی من الذّین اخذهم جذب النّداء من الأفق الأعلى. ای ربّ انا الذّی قصدت مقامک و الحضور امام وجهک و القیام لدى بابک اسئلك بالأرواح الّتی طارت فی هواء قریبک و بالنّفوس الّتی سفکت دمائهم فی ایامک بأن تؤیّدنی و من آمن بک و بآیاتک علی ما یرتفع به امرک بین عبادک. ای ربّ ترى الذّئب افترس غنمک و ارتفع قباع الخنازیر فی دیارک اسئلك بأن تسخر مدائنک بجنود البیان انک انت العزیز المنان.

و نذکر اباک و امک و نسئل الله تبارک و تعالی ان تغفرهما ثمّ الذّی اردت غفرانه برحمته الّتی سبقت الکائنات و فضله الذّی احاط بالممکنات لا اله الا هو العزیز

المختار. ای ربّ لا تمنع عبادك عن بحر عطائك قدر لهم ما يقربهم اليك انك انت الفضل الكريم. انتهى

الله الحمد مقصود حاصل و استجابت نازل قد غفر الله لكم و لمن هاجر معه ان ربنا الرحمن هو الغفور الكريم، انه لا يضيع اجر المحسنين الحمد له اذ هو مقصود العارفين.

این که درباره جناب آقا محمد هاشم ابن حاجی ملا محمد امین ذکر نمودید بعد از اطلاع بر احوالشان قصد مالک ابداع نموده امام وجه عرض و به شرف اصغاء فائز قوله تبارک و تعالی:

هو المشرق من افق سماء البيان

یا محمد قبل هاشم در علت اعراض و اعتراض و ضغینه و بغضا و بغی و فحشا و خسران حزب قبل تفکر نما چه اگر نفسی به سبب و علت آن آگاه شود از صراط مستقیم نلغزد و از نبأ عظیم غافل نشود. باری بعضی قصص و اسماء آن نفوس را از افق اعلی محروم نمود و به شقاوت کبری مبتلا کرد. به راستی می گویم امروز روزی است بزرگ و فضلش بی منتهی هر نفسی قصد ورود در لجة بحر احدیه نماید باید قلب را از قصص اولی و القاب کبری مطهر سازد. لفظ وصایت عالم و هم رازینت داد و مدن ظنون را تعمیر نمود. یا حزب الله قدر یوم را بدانید، در نادانی شیعه تفکر کنید قائمی که به حق ظاهر شد و لأجل احقاق حق کشف غطا نمود و در قرون و اعصار مطاف قلوب و افنده بود علمای آن حزب بعد از ظهور فرصت ندادند که ذکری فرماید و یا راهی نماید، به سیف ضغینه و سنان بغضا و سهم جفا و منکر آن مظهر مالک قدر و مظهر قضا و قدر را از میان برداشتند به ظلمی که قلم از ذکرش خجل و لوح از حملش عاجز. حال در اهل سنه و جماعت تفکر نمائید که شخصی در سودان دعوی مهدویت نمود اکثر اهل بلدان اجابت نمودند و بر خدمتش قیام کردند قیامی که سبب ارتعاد فرائض جنود گشت. لعمر الله اگر آنچه در آثار سبعه از الواح نازل بر آن حزب می بارید کل اقبال می نمودند و به طواف مطاف مشارق آیات الهی و مهابط علوم ربّانی مشغول می گشتند. حال ملاحظه نما امر در چه مقام بود و شیعه در چه مقام، به اسم وصایت بر عالم افتخار می نمودند و حال آن که همان

افتخار و غرور سدّی شد حایل مابین حقّ و باطل و ایشان را از تقرّب الی الله محروم ساخت. امید آن که از بعد به این اذکار از حقّ محروم نمانند و از شاطئ بحر عرفان الهی بی نصیب نشوند، اِنَّهُ هُوَ الْغَفَّارُ وَ هُوَ الْفَيَّاضُ فِي الْمَبْدَأِ وَ الْمَأْبِ.

نَسْتَلُ اللهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى اِنْ يُؤَيِّدَكَ عَلَيَّ ذَكَرَهُ وَ يَمُدُّكَ عَلَيَّ الْاِسْتِقَامَةَ عَلَيَّ حَبَّهِ وَ يَسْمَعُكَ اَيَاتِهِ وَ يَرِيكَ اَثَارَ قَلَمِهِ اِنَّهُ هُوَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ وَ اَكْرَمُ الْاَكْرَمِينَ. جناب عطار عليه بهاءالمختار این ایام مکرّر به ذکر مولی الأذکار فائز گشته‌اند. فی الحقیقه از اوّل ایام الی حین مشغولند به آنچه که هر موجودی از برای این مقام اعلیٰ به خلعت وجود فائز گشت، هنیئاً له. انتهى

بیاناتی که در توجّه نفوس مطمئنّه مقبله نمودند و همچنین ذکر مقاصد و آمالشان را به ساحت اقدس و طلب اذن، این مراتب امام عرش عرض شد و این جواب از افق اراده مولی البریه ظاهر، قوله تبارک و تعالی:

یا ابن ابهر علیک بهائی و عنایتی حزب الله را در آن ارض از قبل مظلوم ذکر نما قل طوبی لکم به فضل ایام فائز شدید و به نور معرفت منور حفظ این مقام بلند و رتبه ارجمند لازم چه که قاطعان طریق مترصد بوده و هستند نسل الله تبارک و تعالی ان یحفظکم من شرّ اعدائه و اعراض الدّین کفروا بیوم الدّین، لعمرالله شاربان کأس بیان لازال مذکور بوده و هستند.

و این که درباره ایشان اذن حضور طلب نمودید این ایام اموراتی احداث شده که سبب حزن اکبر و فرع اعظم است. اگر این مظلوم آنچه بر او وارد شده ذکر نماید اضطراب قبائل ارض را اخذ کند لذا اگر نفوس مذکوره مصارف طریق را قسمت نمایند و نصف آن را نظر به عدم حضور امین به جناب علی حیدر تسلیم کنند این مظلوم ذکر توجّه و اقبال و حضور امام وجه را از قلم اعلیٰ نازل و ارسال می‌دارد، الأمر بیده یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و بعد به جناب مذکور امر می‌شود آنچه را که اراده بر آن تعلق گرفته. انتهى

این که درباره اولیاء حیاً و میثاً دوست داشته‌اند در پیشگاه حضور مذکور آید تا به عنایت فائز شوند و همچنین به طراز غفران مزین گردند این مسئلت نزد مذکور، مذکور و این کلمات عالیات در جواب از سماء رحمت نازل، قوله تبارک

و تعالی:

یا ابن ابهر علیک بهائی و عنایتی انا سمعنا ندائک و ذکرک و ثنائک و طلبک و ما اردته لوجه الله ربک اجنابک لتشکر من یدک علی الاقبال و الذکر انه هو المؤید العظیم. نعم ما عملت فی ذکر الذین ارادوا من عمّان فضل ربک لآلی العفو و الغفران انه غفرهم فضلاً من عنده لعمری حین عرض ذکرهم امام الوجه اشرق نیر عنایة الله انه ماج بحر العطاء و هاج عرف الوفاء و احاطتهم انوار رحمته الّتی سبقت الوجود من الغیب و الشّهود.

یا اسدالله افرح بما توجّه الیک المظلوم و ذکرک بما هطلت به امطار الفضل و العطاء علیک و علی الذین صعّدوا الی الرّقیق الأعلى فضلاً من لدی الله ربّ العرش العظیم. علیک بهاء الله و رحمته و عنایته و بهاء الملائة الاعلی و بهاء الذین انفقوا ارواحهم و اجسادهم و ما عندهم فی سبیل الله المقتدر العظیم الحکیم.

و نذکر من هذا المنظر الأكبر من سمی بجعفر الّذی آمن بالله و کان متمسکاً بحبله المتین. یا جعفر انّ السماء ارادتک و الشّمس اقبلت الیک و النور اشرق امام وجهک بما توجّه الیک و جه القدم من هذا الأفق المبین. اشکر الله ربک بما جعلک فی هذا الحین معاشراً مع النّیین و المرسلین فی جنّة ما حدّدت جهاتها و لم تسقط ثمراتها و لم تسکن اوراقها تحرّکها ارواح مشیة و الارادة من لدن مقتدر قدیر.

یا غلامحسین قد حضر اسمک فی المنظر الأكبر و ذکرک مولی العالم بذكر انجذبت به افئدة الذین ارادوا الحضور امام وجه ربهم العزیز العظیم. نستل الله ان ینزل علیک فی کلّ الاّحیان امطار الرّحمة و الغفران انه هو العزیز المنان. انتهى

و اما جناب مرفوع کربلائی مهدی علیه بهاء الله و عنایته دو یوم قبل دربارة او نازل شد آنچه که سبب ظهور عنایت ابدی و فضل سرمدی است. حضرت اسم الله م ه علیه بهاء الله الّابهی ذکرش را نمودند و به ذکر مقصود عالمیان فائز گشتند. هینتاً له و همچنین مرحومه مرفوعة حاجیه علیها بهاء الله دربارة آن مخدره لوح امنع اقدس نازل ان شاء الله آن محبوب به آن فائز می شوند، ان ربنا الرّحمن هو الغفور الرّحیم.

و ذکر منتسبین را نموده بودند الحمدلله از قبل و بعد در ذکر ایشان نازل شد آنچه که در کتب ندا می نماید، طوبی للسامعین و نعیماً للمتوجّهین و این فقره در افاق

اعلی به اصغاء مالک اسماء فائز، قوله تبارک و تعالی:

شموس عنایت و الطاف مخصوص منتسبین به شأنی اشراق نمود که اقلام عالم و السن امم از ذکر و ثنایش عاجز است، نشهد انهم شربوا رحيق العرفان من ایدی عطاء ربهم الرحمن و فازوا بما لا فاز به القوم الا من شاء الله رب العالمین. علیهم بهائی و بهاء من فی ملکوتی و جبروتی و بهاء هذا المقام الأعلى و بهاء مدائن العدل و الانصاف فی کل بکور و اصیل. انتهى

له الشکر و البهاء و العزّ و الثناء جمیع اسامی مذکوره هر یک از نیر بیان مقصود عالمیان قسمت برد و نصیب برداشت هیناً لکل عبد فاز و لکل امة فازت و همچنین نفوسی که صعود و عروج نموده اند کل به امواج بحر غفران حضرت رحمن فائز گشتند. این عبد لازال گفته و می گوید که وقت موت این ایام است چه که به لآلی ذکر و ثنای مالک انام فائز می گردد اگر به تأثیرات اذکار آگاه گردند کل این مقام را طلب نمایند و مستلث کنند.

و این که ذکر اولیای ارض را علیهم بهاء الله را نمودید بعد از عرض در ساحت امع اقدس اعلی این آیات باهرات مخصوص کل نازل ان شاء الله به آن فائز شوند، قوله تبارک و تعالی:

بسمی الناطق العلیم

یا اولیائی فی الزّاء اسمعوا نداء الباء انه ارتفع من شطر السّجن و دعا الأصحاب الی ربّ الأرباب الذّین شربوا رحيق العرفان من كأس عطائی رغماً لکلّ عالم کفر بالله فی المآب. یا اولیائی اسمعوا ندائی انه یقرّبکم الی الفردوس الأعلى المقام الذّی فیہ ینطق الأشياء الملکک لله مالک الرّقاب. قد فرتم بذکری من قبل و من بعد الذّی عند نزوله خضعت الآیات. طوبی لعبد ما منعتہ الکتب عن امّ الکتاب و لا الصّحف و الزّبر عن امّ الألواح خذوا کتاب الله بقدره من عنده اذا ترتعد فرائص کلّ منکر کفّار. هل تقوم مع ذکره ذکر او مع آیاته آیات او لدی ظهوره ظهور؟ تالله اذا ظهر نادى الطّور بافصح اللّیان یا ملأ الامکان قد اتى المنادى بقدره و المجلى بقوة و سلطان ضعوا کتب القوم الذّین اعرضوا عن الله العزیز العلام.

قل یا معشر الايران اتقوا الرحمن انّ البرهان ظهر علی هیکل الانسان و ینادى

امام وجوه الأديان اسمعوا و سارعوا الى رحمة الله و عفوه و لا تتبعوا مطالع الظنون و الأوهام. قد اظهرت الأرض كنوزها و السماء شمسها و البحر امواجه و النور اشراقه خافوا الله و لا تكونوا من الذين كفروا بالحجة و البرهان. قل تالله لا ينفعكم ما عندكم و لا يغنيكم اموالكم و لا ينجيكم اوهامكم ضعوا ما عندكم و خذوا ما امرتم به من لدى الله مالک العرش و المقام قد نزلت من سماء الفضل مائدة العرفان و من سحاب الكرم النعمة التي قدسها الله عن الزوال [...] كنز الله لآلى الحكمة و البيان طوبى لمن رأى و ويل لكل مشرك كفر بالله اذ اتى من سماء الجود برايات الآيات، البهاء من لدنا عليكم و على الذين ما منعهم من فجر الظهور حجبات اهل الضلال.

يا حزب الله و عباده اهل ارض اكثرى به اوهام متمسكند مخصوص اهل ايران كه به ظنون و اوهام تربيت شده اند. كتاب الله امام وجه ظاهر و آفتاب حقيقت در قطب سماء مشرق و نور امر ساطع و لامع ولكن كل غافل و محجوب الا من تمسك بهذا الجبل المتين. يا حزب الله ندای مظلوم را بشنوید و سمع و بصر را از قصص اولی و ما عند القوم مطهر سازید شاید به آثار الله و اصغاء بيان فائز شوید. چه بسیار از نفوس قرائت می نمایند و لكن عند الله غير مقبول چه اگر نفسی فی الحقیقه به اصغاء فائز شود خود را بر عرش استقامت مستوی مشاهده نماید. معرضین بیان و ناعقین در کمین بوده و هستند و این خبری است كه قلم اعلى از زوراء اخبار نموده. طوبى لعبد نبذ الأوهام ورائه مقبلاً الى الله الفرد الخبير. عالم را تغيير و فنا اخذ نماید خذوا ما يكون باقياً ببقاء الملك و الملكوت انه هو الناصح العليم.

اماء آن ارض را ذكر می نمائیم و به استقامت و عفت و ذكر و ثنا وصیت می فرمائیم. یا اماء الله هناك، طوبى لكن، فائز شدید به آنچه كه علمای ايران به آن فائز نشدند خود را اربح می دانستند اخسر مشاهده گشتند و اعلى می شمردند اسفل مشاهده شدند. امروز يهود بر آن نفوس افتخار می نماید چه كه آن قوم بی وفا مقصود عالم را شهید نمودند. معرضین بیان از آن قوم اخسر مشاهده می شوند يشهد بذلك امّ الألواح فى هذا المقام الرفيع. امّ و اخت عليهما بهائى و عنایتی در فردوس اعلى مذکور بوده و هستند. البهاء المشرق من افق سماء رحمتی عليكم يا اهل الزاء و على الذين ما منعهم جنود الأسماء عن التوجه الى البحر الأعظم الذى كل قطرة من

قطراته تقول الملك لله ربّ العرش العظيم و الكرسيّ الرّفيع. انتهى

امید آن که حزب الله در آن ارض جمیع اوقات را صرف اموری نمایند که سبب و علت ارتفاع امر است. در جمیع احوال به حکمت و بیان تمسک نمائید و لوجه الله به نجات خلق مشغول گردید عنقریب دنیا و آنچه در اوست به فنا راجع. طوبی از برای نفسی که فائز شود به آنچه که تغییر نیابد و فنا آن را اخذ نکند، ان ربّنا هو المقتدر القدیر و هو المشفق الکریم.

عرض این فانی آن که اولیای ارض طا تکبیر برسانید و هر یک در ساحت اقدس مذکور بوده و هست. از حقّ می طلبم اولیاء را متحد فرماید و به نور اتّفاق منور دارد چه که سبب اعظم است از برای نظم عالم. از برای کلّ توفیق می طلبم توفیقی که بر تقوی و استقامت و عصمت و انقطاع بیفزاید، انه هو السّامع المجیب. درباره طبع کتاب مجدّد لسان عظمت به این کلمات عالیات ناطق قوله تبارک و تعالی: از قبل به مشورت معلّق نمودیم ولیکن این ایام طبع کتاب در آن مدینه جایز نه چه که مفتّین موجود فوراً اخبار می نمایند و به مبالغه اظهار می دارند و این سبب ضوضای جهلا می گردد. الی حین معلوم نشد که قصد این مظلوم چیست و اراده چه به گمان متکلمند و به اجنحة ظنون طائر، ذرهم فی خوضهم. چندی قبل به حبّ الله اذن داده شد ولیکن مقصود معدودی بوده به جناب علی قبل اکبر تفصیلی در این مقام ذکر شده ان شاء الله به قرائت آن هم فائز می شوند و بر اراده مطلع. نسل الله تبارک و تعالی ان یعزّ اهل العالم بعزّه و یعرفهم صراطه و امره و يؤیّدهم علی عرفان ما اراد لا اله الا هو الفرد الواحد العلیم الخیر. انتهى

اليوم آن محبوب و سایر اولیاء محزون نباشند از آنچه از معشر غافلین ظاهر شده و می شود، لعمر محبوبنا و محبوب من فی السموات و الارض سوف يظهر امر الله بأمر من عنده و يستضيء الآفاق بنور عدله انه هو المقتدر العزيز العلام. اگرچه از اعمال وارده در مدینه کبیره قلوب محزون است ولیکن وقتی از اوقات این کلمه علیا از مشرق بیان مقصود عالمیان مشرق و لائح، قوله جلّ جلاله:

یا عبد حاضر حال چون ایام ظهور است عفو و رحمت و فضل غالب و امام وجه مشهود چون نیر عدل طلوع نماید ظهورش سبب اعتدال اعمال اصحاب می گردد

چه که اوست سبب ظهور اتفاق و اتحاد. لذا از شئون این ایام و حوادث آن نباید محزون شد. در ایامی که حزب الله در سجن ارض طا محبوس چه مقدار از نفوس بر خدمت قیام نمودند و از هر جهت اظهار محبت و موذت کردند عباد از یک سمت و اماء از جهت دیگر به محبت تمام مشغول پرستاری و خدمت بودند حق بنفسه شاهد و گواه است و خدمات آن ایام از نظر نرفته و نمی رود و در صحیفه حمرا از قلم اعلی اسم هر یک مسطور و مرقوم، اجر احدی ضایع نشده و نمی شود. از حق می طلیم آن نفوس را به طرازی ظاهر فرماید که عالم اعمال از آن روشن و منور گردد. انتهی

از جمله این اوراق مرسله هم گواهی می دهد بر خدمت کل و رحمت و عنایت حق جل جلاله و قبول اعمال، طوبی للخادمین و الحاملین فی ایام الله رب الارض و السماء. البهاء و الذکر و الثناء علی جنابکم و علی کل مقبل و کل موقن و کل ثابت و کل منقطع و کل قائم و کل مستقیم قام علی خدمة امرالله و انقطع عما سواه.

یادداشت‌ها

* درباره تمدن و تجاوز آن از حد اعتدال به لوح مقصود (مجموعه‌ای از الواح، ص ۹۵-۱۱۱) مراجعه فرمائید.

* آیه "ان تک مثقال..." فقره‌ای از آیه شماره ۱۶ در سوره لقمان - ۳۱ است که می فرماید:

«یا بنی انّها ان تک مثقال حبه من خردل فتکن فی صخره او فی السموات او فی الارض یأت بها الله ان الله لطیف خبیر».

ترجمه آیه مبارکه آن که: ای پسرک من، اگر عمل به قدر یک دانه خردل در درون صخره‌ای یا در آسمان‌ها یا در زمین باشد، خدا به حسابش می آورد، که او ریزین و آگاه است.

* مطالب مربوط به "حضرت اسم الله" و "حضرت علی قبل اکبر" راجع به مسجونیت آنان در سجن طهران به سال ۱۳۰۰ ه ق/ ۱۸۸۲-۱۸۸۳ م است.

اماء الهی که به خدمت مسجونین پرداخته‌اند احتمالاً "... خانم‌های محترمه‌ای چون

فائزه خانم و آقا بیگم و نیره خانم ابرار و سوسن باجی... "بوده‌اند که در (اختران تابان، ص ۳۹۲) مذکورند.

* هر چند تاریخ آغاز تنزیل این لوح ۹ رمضان سنه ۱۳۰۰ هـ ق/ ۱۸۸۳ م می‌باشد اما متن مندرجات آن حاکی از آن است که تکمیل و تسوید و ارسال آن سال‌ها بعد به وقوع پیوسته و چنانچه در مندرجات لوح مبارک تصریح شده اکمال و اتمام این اثر در تاریخ ۲۴ شعبان سنه ۱۳۰۶ هـ ق [۲۵ اپریل ۱۸۸۹ م] بوده است.

* عبارت "قل الله ثم ذرهم..." فقره‌ای از آیه شماره ۹۱ در سوره انعام - ۶ در قرآن است که می‌فرماید: «و ما قدروا الله حق قدره اذ قالوا ما انزل الله علی بشر من شیء قل من انزل الكتاب الّذی جاء به موسیٰ نورا و هدی للنّاس تجعلونه قراطیس تبدونها و تخفون کثیراً و علمتم ما لم تعلموا انتم و لا آباؤکم قل الله ثم ذرهم فی خوضهم یلعبون».

ترجمه کلام الهی آن که: وقتی که می‌گویند که خدا بر هیچ انسانی چیزی نازل نکرده است، خدا را آن چنان که در خور اوست نشناخته‌اند. بگو: کتابی را که موسی برای روشنائی و هدایت مردم آورد، چه کسی بر او نازل کرده بود؟ آن را بر کاغذها نوشتید، پاره‌ای از آن را آشکار می‌سازید ولی بیشترین را پنهان می‌دارید. به شما چیزها آموختند که از این پیش نه شما می‌دانستید و نه پدرانتان می‌دانستند. بگو: آن الله است. آنگاه رهایشان ساز تا همچنان به انکار خویش دلخوش باشند.

* برای ملاحظه شرحی دربارهٔ عائله‌های عطار (ع ط - عین قبل طا) و اسم الله الاصدق که در این لوح مذکورند می‌توان به کتاب پیک راستان مراجعه نمود.
* دربارهٔ مسجونین "را و شین" (رشت) و صعود جناب حاجی نصیر در آن مدینه به لثالی درخشان (ص ۱۴۱-۱۴۵) مراجعه فرمائید.

* حضرت بهاء الله دربارهٔ جناب نصیر در لوحی (مجموعه الواح خط عندلیب، ص ۲۱۰) چنین می‌فرماید: «... جناب نصیر علیه بهاء الله لله به حبس رفت و فی سبیل الله صعود نمود او لدی المظلوم از شهدا مذکور قسم به نیر مشرق از افق سجن به او عطاء شد آنچه که من علی الأرض از احصای آن عاجزند. طوبی له، او از نفوسی است که شبهات علماء و سطوت امرا و وضوهای جهلاء او را از مالک اسماء منع

نمود فنا را گذاشت و به بقا تمسک جست الوان مختلفه فائیه او را از مطلع نور احدیه باز نداشت باید جمیع بر قدم او مشی نمائید...».

* درباره وقایع اسلامبول که جمال قدم از آن با عبارت "قد ظهر فی المدینة الکبیرة ما صحاح به الامانة..." یاد فرموده‌اند و در مواضع دیگر این لوح نیز به آن وقایع اشاره نموده‌اند به "تاریخ متصاعد الی الله آقا میرزا عبدالحسین سمندرزاده" که در کتاب تاریخ سمندر (ص ۳۷۱-۴۴۵) طبع شده مراجعه نمائید.

* درباره بیان جمال قدم راجع به "کتاب ایقان و طبع و نشر" آن می‌توان به نصوص مبارکه مندرجه در مقدمه کتاب ایقان که در سال ۱۹۹۸ در آلمان به طبع رسیده است مراجعه نمود.

* اشاره جمال قدم درباره طبع کتب و لوحی که خطاب به جناب علی قبل اکبر عزّ نزول یافته ناظر به لوح مبارک ذیل است:

جناب علیّ قبل اکبر علیه بهاء الله الأبھی

هوالمبین العلیم الحکیم

نامه‌های آن جناب هر یک به لحاظ مظلوم فائز و عرف توّجه و خلوص و استقامت از هر حرفی از آن متضوع. این که در طبع کتاب ذکر نمودید این فقره معلق و منوط به مشورت است این ایام از مقتضیات حکمت عدم طبع بوده و هست چه اگر کتب منزله مبارکه در آن مدینه زیاد شود البتّه سبب ضوضای جهلای ارض گردد اگرچه از برای صاحبان بصر حقیقی و سمع معنوی خوب است و لکن امثال این نفوس در هر شهری معدودی یافت می‌شود و اکثر من غیر تفکر و مشاهده عاقبت امور به و اشریعتا قیام نمایند. از قبل حبّ الله علیه بهائی اراده نمود چند جلد معدود طبع نماید و اذن عنایت شد و لکن این در صورتی است که تجاوز از حدّ نماید و ابواب غوغا مفتوح نگردد. قریب عشرين سنه می‌شود کتاب ایقان من غیر مطابقه طبع شد مع ذلك الی سنه قبل در ارسال آن به اطراف توقّف رفت چه که معرضین و منکرین منتظرند به سببی از اسباب تمسک نمایند و نارفته برافروزند. در جمیع احوال باید به حکمت ناظر بود.

آن جناب دو کرّه به ساحت اقدس فائز و مدّتی متوقّف سلوک و اطوار را از

هر جهت ملاحظه کرده‌اند اگر نفسی در آداب و سلوک حق تفکر نماید به کلمه مبارکه انک انت العليم الحکيم ناطق شود. در ایامی که نور حقیقت از افق عراق ساطع الی حین زمام امور در قبضه اقتدار حق بوده و به مقتضیات حکمت اوامر و احکام جاری و به این جهت مدن ایران ساکن و اهل فساد ممنوع، اگر فی الجمله در آنچه ظاهر شد توقّف می‌رفت نار فساد از هر دیار ظاهر و هویدا نستل الله تبارک و تعالی ان یحفظک و اولیائه من شرّ اعدائه و یؤیدک و ایّاهم علی حکمة جعلها الله حصناً لأولیائه و درعاً لحزبه انه هوالمقتدرالقدير...».

تمام این لوح منبع در مجموعه آثار قلم اعلی (شماره ۱۵، ص ۴۲۳-۴۲۷) به طبع رسیده است.

محبوب فؤاد جناب ابن ابهر علیهما بهاء الله الأبهی ملاحظه فرماید

بسم ربنا الأقدس الأعظم العلی الأبهی

حمد حضرت موجودی را لایق و سزااست که به انوار ملکوت عالم ناسوت را از برای القاء کلمه حکمت و بیان مؤید نمود و مستعد فرمود و بعد از القاء کلمه خلقی موجود و به کلمه اخری تغییر حاصل، جمعی به شطر احدیه توجّه نمودند چه که نفحه دوست را ادراک کردند و برخی به تفحص مشغول و شردمه ای بر اعراض و اعتراض قائم و ناطق و لکن الله ربنا و مقصودنا اظهر ما اراد رغماً لهم انه هو المقتدر المختار. و التکبير و البهاء و السلام و العطاء على اولياء الله و اصفیائه الذين انفقوا ارواحهم في سبيله اولئك عباد ذکرهم في کتبه و امرهم باصلاح العالم و تهذيب نفوس الأمم و انهاهم عن الخيانة و الضغينة و الفساد تعالى الله ربنا و رب العرش العظيم و مقصودنا و مقصود من في السموات و الارضين.

یا محبوب فؤادی در این حین به حضور فائز و درید مبارک عربیة آن محبوب که به حضور اطهر آقائی و مولائی حضرت غصن الله الأكبر روحی و ذاتی لتراب قدومه الفداء ارسال داشته بودند و بعد از فوز به لحاظ اقدس اعلی این کلمات عالیات از منزل آیات ظاهر و نازل، قوله تبارک و تعالی:

هو السامع و هو المجیب

یا بن ابهر مالک قدر از منظر اکبر به آن شطر توجّه نمود و ترا ذکر می نماید، هل تقدر ان تسمع هذا النداء الذي ارتفع من هذا المقام الأعلى باصغاء تظهر من التراب آذان واعية و ابصار حديدة و افئدة منيرة للمشاهدة و الاصغاء؟ قل لا ونبأك العظيم الأ بفضلک و جودک و عنایتک و عطائک. و ان ترید ان تذکرني لک ان تذکر بذکر تنطق به السن العالم بذکر ربک الذي به ظهرت الأسرار و جرت الأنهار و نطقت الأشجار الملك لله رب العالمين. أنا ذکرناک من قبل بآيات احاطت شرق الأرض و غربها أنسيت ام تقول زدني بياناً يا مولی العارفين. أنا نحب ان نراک قائماً في الجمع و ناطقاً بذکری الجميل و نحب ان نراک غافلاً عن دونی و منادياً باسمی و متمسكاً بعروة عنایتی و متشبثاً بذیلی المنير. أنا خلقناک و القيناک ما يقربک الى الله

و ينطقك بما تتجذب به افئدة المقبلين. ضع ما سوائي و خذ ما امرت به في كتابي الممين.

هذا يوم فيه انصعق الطوريون اذ ارتفع النداء بين الأرض و السماء و نادى المناد الملك لله ربّ العرش العظيم. هذا يوم فيه تنطق البحار بأمواجها و الكتاب بآياته و الشمس بأنوارها و السماء بأنجمها و الأشجار بأثمارها و الأرض بآلائها ولكنّ القوم اكثرهم لا يسمعون يرون و ينكرون الا أنّهم لا يشعرون. أنا نراهم من عبدة الظنون و الأوهام يشهد بذلك عباد مكرمون نبدوا البحر الأعظم ورائهم مسرعين الى النهر الا أنّهم لا يعلمون. يا بن ابهر اسمع النداء بأذن قلبك أنّه يجذبك و يقربك الى مقام لا يعتره التغير و الزوال كذلك نطق لسان العظمة أنّه هو الحقّ علام الغيوب. أنا زينا رأسك باكليل الاقبال و هيكلك بطراز العرفان لتبليغ امر ربّك بالحكمة و البيان أنّه هو المشفق العطوف. أنّك قمت لدى باب عظمتي و سمعت ندائي و رأيت امواج بحر بياني و شمس سموات حكمتي بشرّ بما اريناك و اسمعناك في هذا المقام الأقدس الأمتع العزيز المرفوع كذلك هطلت امطار رحمتي و اشرق نير فضلي من افق سماء عطائي، قل:

الهي الهى لك الحمد بما نورّت افق رجائي و سقيت ظمأ فؤادي و بدّلت همّي و غمّي. اسألك يا مالك القدم بأنوار عرشك الأعظم ان تؤيّدني في كلّ الأحوال لظهورك و أيامك و بروزك و اقتدارك. اي ربّ تراني منادياً باسمك بين عبادك و ناطقاً بذكرك في بلادك و اعترفت في أول الأيام بوحدانيتك و فردانيتك و صرت منجذباً بآياتك و طائراً في هوائك و قائماً على خدمتك. ارحمني يا الهى برحمتك الكبرى ثمّ انطقني بذكرك الأحلى. انا الذي يا الهى ندايتك حيرني و اخذ زمام الاختيار عن كفي ادعوك يا الهى باسمك الكريم و اناديك باسمك الرحيم و اقسمك باسمك العليم ان تقدّر لأوليائك ما يقربهم الى بساط عزّ احديتك و ساحة قدس فردانيتك ثمّ افتح بهم ابواب قلوب عبادك و انر بهم يا الهى افئدة خلقك ثمّ اكتب لي و لهم اجر من فاز بلقائك و شرب حريق الوصال من يد عطائك أنّك انت الذي لا يمنعك شيء و لا يعجزك امر تفعل ما تشاء بسلطانك و تحكم ما تريد بقدرتك.

ثمّ أسألك يا اله الأسماء و فاطر السّماء بالآلئ بحر حكمتك و تجلّيات انوار
نير فضلک ان تقدّر لأمتك التي صعّدت اليك اجر لقائك ثمّ ادخلها يا الهى فى
جوار رحمتك و اسمعها نغمات حمامات احديتك على اغصان سدره عرفانك ثمّ
اشربها يا مقصودى كوثر بيانك من يد عطائك ثمّ انزل عليها من سحاب رحمتك
امطار جودك و كرمك. اشهد يا الهى أنّها سمعت ندائك و اجابت خطابك و
امرک و تمسّكت بحبلک بحيث ما منعها شبهات المرييين و لا اشارات النّاعقين و
لا سطوة المشركين و لا ظلم الظّالمين و اخذها جذب ندائك على شأن اشتعل قلبها
بنار محبّتك و حقيقتها بحرارة مودّتك قد ورد عليها فى سبيلك ما انت اعلم به من
دونك اغفر يا الهى لها و لمن احبّها و ذكر ايامها و زار رمسها و ما نزل من قلمك
الأعلى أنّك انت المقتدر على ما تشاء بأمرک ماج بحر الغفران و هاج عرف عنايتك
يا من فى قبضتك زمام الامكان لا اله الا انت العزيز المنان.

انا اردنا ان نذكر فى هذا الحين امتنا التي صعّدت الى الرفيق الأعلى بما جرى
عليها حكم القدر و القضاء من لدى الله مالک ملکوت الأسماء و فاطر السّماء. يا امتى
و يا ورقتى نشهد أنّك اخذت كأس البيان من يد عطاء ربّك الرّحمن و شربت منها
رغماً للاماء اللانىّ منعهنّ الأوهام و الظّنون عن الله المهيمن القيوم. يا ايّها المذكورة
لدى المظلوم انت فى الفردوس الأعلى و مقصودك فى سجن عكاء اشكرى ربّك
بهذا الفضل الذى اذ اشرق نوره خضعت له الأسماء و الصّفات نشهد أنّك سمعت
النّداء و اقبلت و قلت بلسان سرّك بلى بلى يا مولى الورى، ليبيك لبيك يا من فى
قبضتك زمام الأشياء انت التي خرقت حجابات الضّلال و سبحات الجلال و فزت
بعرفان ربّك فى ايام فيها انكره الرّجال و الاناث الا من انقذته يد عناية الله ربّ
العالمين. طوبى لك بما اعترفت بوحدانية الله و فردانيته و ما انزله فى كتابه و بما نطق
به لسانه كم من ايام فيها صعّدت زفراتك و نزلت عبراتك فى حبّك لله ربّك ربّ
العرش و الثرى و مالک الآخرة و الأولى انت التي احرقتك نار الفراق و اضعفتك
سطوة الهجر فى ايام ربّك منور الآفاق و اخذتك الأحزان و بها ذاب كبدك و
اضطرب قلبك و تزلزلت اركانك و انفطر وجودك و لو لا حفظ ربّك لتشتت
اعضائك و جوارحك و تنفرّق عروقك و اساريرك. طوبى لك يا ايّها الورقة

المتمسّكة بسدرة المنتهى و یا ايتها المذكورة عند اهل البهاء في ناسوت الانشاء بحزنك احاطت الأحزان اهل مدائن العرفان و بمصیبتك ناح سکان حدیقة البیان. نسأل الله تبارك و تعالی ان ينزل عليك في كلّ الأحيان ما ينبغى لسماء جوده و بحر كرمه و شمس عطائه أنه هو المقتدر العزيز المختار. السّلام و البهاء و الذّكر و الثّناء عليك و على أوّلک و آخرک و ظاهرک و باطنک و رحمة الله و برکاته و عزّه و نعمته و آلائه انّ العناية في قبضته و الفضل في يمينه يفعل ما يشاء و يحکم ما يريد و هو المقتدر المهيمن العزيز الوهّاب. انتهى

لله الحمد از برای آن ورقه طیبیه از سحاب رحمت الهی نازل شد آنچه که ذکرش باقی و عرفش باقی و نورش باقی صد هزار شکر که در ایّام الله صعود نمود ایّامی که جمیع انبیاء و اصفیاء به آن بشارت داده اند و از برای خود خواسته اند که حاضر باشند و فائز باشند. یا محبوب فؤادی قدرت يفعل ما يشاء را اشیاء ارض و سماء منع نماید هر قسم اراده فرماید ثابت و محتوم الأمر لله ربّنا المهيمن القيوم. باری فضلش احاطه کرد و رحمتش سبقت گرفت و آن زفراستها که در لیالی و ایّام در فراق مالک انام از ایشان ظاهر اثرش را ظاهر نمود آنه لا یضیع اجر المحسنین و اجر المحسنات تا آن که در این ایّام مبارکه ظاهر شد آنچه که شبه نداشته و ندارد، الحمد له فی کلّ الأحوال.

ذکر جناب آقا سیّد ابوتراب علیه بهاء الله را نموده بودند و خدمت و توجه و محبّت ایشان را بعد از عرض در ساحت امنع اقدس لسان عظمت به این آیات ناطق، قوله تبارك و تعالی: یا الف و الباء یذکرک فی هذا الحین من احاطته اشرار العباد من کلّ الجهات منهم من انکره و منهم من اعرض عنه و منهم من اعترض علیه و منهم من تمسّک بالظلم و الاعتساف و مفتریات ناح بها سکان الملکوت و الجیروت و الملائة الاعلی و العجّنة العلیا کذلک قضی الأمر و نحن فی فرح مبین. نسأل الله ان یؤیّدک علی ما یرتفع به مقام الانسان و یمدّک بأسباب الأرض و السّماء و یقدّر لک من سماء عطائه و سحاب رحمته ما تفتح به ابواب القلوب أنه هو المقتدر العزيز المحبوب. خذ کوب البقاء باسمی الأبهی أنه یجذبک الی مقام تسمع نداء الأشياء فی ذکر هذا النّبأ الأعظم الذی به اضطربت ارکان الأمم الا من شاء الله ربّ العرش

العظیم. انا ذکرناک من قبل و فی هذا الحین لتفرح و تكون من الشاکرین. نسأل الله ان يجعل اجورک فی احبائه کنوزاً عنده انه هو المقتدر الحافظ الأمين. انتهى
و همچنین ذکر جناب مشهدی رحیم (ص) و جناب آقا محمد رحیم (ع ط) و آقا محمد علیهم بهاء الله را نمودند بعد از عرض این اسامی در ساحت امنع اقدس اعلی این کلمات عالیات از سماء منزل آیات نازل قوله جلّ جلاله:

یا مشهدی رحیم قد اتی الوعد و الأمر لله المهیمن القیوم انه ظهر و اظهر امره و انجز وعده و نطق بما یقرّب الناس الی الله مالک الوجود. یا اولیائی انا سمعنا ندائکم و رأینا حبکم اقبلنا الیکم من هذا الشطر الممنوع و انزلنا لکم ما فاح به عرف عناية الله مالک الوجود. یا محمد قبل رحیم اشکر ربک بما ذکرک فی السجن بآیات لا یقطع عرفها و لا تتغیر بدوام الملک و الملوک، قل:

لک العزة یا الهی و لک العظمة یا سیدی و لک الفضل یا محبوی بما عرفتتی مشرق آیاتک و مطلع بیناتک اسألك بأن تجعلنی فی ایامک نهراً جاریاً باسمک و جبلاً راسخاً فی حبک، انک انت المقتدر علی ما تشاء و فی قبضتک زمام الغیب و الشهود.

انا سمعنا نظمک و ما انشأته فی ذکر هذا الأمر الذی اذ ظهر انفطرت السماء و انشقت الأرض و اضطرب قلب کل غافل محجوب. افرح بما اقبلنا الیک من هذا المقام و انزلنا لک ما انجذبت به حقائق الأشياء و افئدة عباد مقبلون. البهاء علیک و علی الذین تمسکوا بهذا الجبل الممدود. یا محمد طوبی لک بما ذكرت لدى الوجه و اقبلت الی من اعرض عنه العباد الا من شاء الله مالک هذا المقام المحمود. انا نوصیک و الذین آمنوا بالأمانة و العفة و الوفاء طوبی لمن نبذ ما عند القوم و اخذ ما عند الله ربّ الملائكة و الرّوح. انتهى

این که ذکر جناب آقا میرزا رضا (من ارض کاف و راء) علیه بهاء الله را نمودند و همچنین ذکر اشتعال و علو ادراک و سمو عرفانشان را مرقوم داشتند بعد از عرض این فقرات امام کرسی ربنا منزل آیات این بیان از سماء مشیت مقصود عالمیان نازل، قوله عزّ بیانه و جلّ برهانه:

هو الميّن العليم

قد انزلنا كتاباً حين نزوله خضعت له كتب العالم يشهد بذلك الاسم الأعظم الذي به ارتعدت فرائص الأمم إلا من شاء الله رب العالمين. قد جرت انهار المعاني والبيان في حديقة العرفان طوبى لمن سمع خريرها و حفيف اشجارها و ويل لكل غافل مريب. يا ميرزا رضا اسمع النداء الذي ارتفع في سجن عكاء عن يمين البقعة النوراء من السدرة المباركة الحمراء الله لا اله الا هو الفرد الواحد المقتدر العليم الحكيم. قل: يا ملأ البيان اتقوا الرحمن ثم انصفوا فيما ظهر بالحق ولا تكونوا من الذين انكروا ظهور الله و سلطانه و نقضوا عهده و جاحدوا ما ظهر من عنده الا أنهم من المعرضين في كتاب الله العزيز العظيم. يا رضا هل تقدر ان تدع ما عند القوم ورائك و هل تقدر ان تنادى بين العباد بهذا الاسم المهيمن على من في السموات و الأرضين؟ نسأل الله تبارك و تعالى ان يؤيدك على اعلاء كلمته و اظهار امره باستقامة لا تزلفها جنود الأوهام و لا ظنون المعرضين و يجعلك قائد عباده و يرفعك باسمه المهيمن على كل صغير و كبير. قل: يا قوم هذا يوم فيه ينادى المناد من كل الأقطار و يدعو الكل الى صراط الله المستقيم. انك اذا اخذك جذب آياتي و شربت رحيق البيان من كأس عطائي، قل:

لك الحمد يا الهى و لك الفضل يا مقصودى بما هديتنى الى افق ظهورك و اسمعتنى النداء الذي ارتفع بين عبادك و اريتنى آثارك. اى رب انا عبدك و ابن عبدك متمسكاً بحبل جودك و متشبثاً بذيل فضلك أسألك ان لا تجعلنى محروماً عن امواج بحر بيانك و لا ممنوعاً عن النظر الى تجليات انوار شمس عطائك. اى رب ترى السائل قائماً لدى باب عظمتك و خباء مجدك أسألك ان لا تخييه عما قدرته للمخلصين من عبادك و المقرّبين من خلقك. اى رب انر قلبى بأنوار ملكوتك و وققنى على اعمال يتضوع منها عرف قبولك و رضائك انك انت المقتدر على ما تشاء لا اله الا انت القوى الغالب القدير. انتهى

من يقدر ان يحصى ما ظهر من ملكوت بيان الله ربنا و رب العرش العظيم. هل يقدر احد ان يحصى قطرات البحار او رمول العراء او اوراق الأشجار لا ونفسه الا

بحوله و قوته قد نزلت آيات الله على شأن عجز القلم عن تحريرها و اللسان عن ذكرها و القوة المدركة عن احصائها. يسأل الخادم ربه ان يزيّن عباده بخلع العدل و الصدق انه هو اقدر الأقدرين لا اله الا هو مالك يوم الدين.

ذكر بعضى از نفوس مقبله موقته مطمئنه عليهم بهاء الله و تأييده را نمودند بعد از عرض در ساحت امنع اقدس اين آيات محكمات از مشرق عنایت الله مالك الجهات نازل، قوله عزّ بيانه و جلّ برهانه: يا ايها الطائر في هوائي قد حضر لدى المظلوم اسماء الذين ذكرتهم اردنا ان نذكرهم بما يبقى به ذكرهم بين الأذكار ان ربك هو العزيز المختار.

بسمى السامع المجيب

يا لسانی کن منادياً فى ملکوت بیانی لعلّ یجذب النداء من فى ناسوت الانشاء و یقرّبهم الى الأفق الأعلى المقام الذى جعله الله مطاف الجنة العليا و الفردوس الأبهى ان ربك هو الأمر العليم الحكيم. يا اولياء الله و احبائه عليكم بهائه و رحمته قد حضرت اسمائکم لدى المظلوم ذکرناکم بذکر جرى من کلّ حرف من حروفاته نهر الحيوان لحيوة العالم ان ربکم الرحمن هو المقتدر على ما یشاء و فى قبضته زمام من فى السموات و الأرضين. خذوا کتاب الله بقوة من عنده و قدرة من لدنه بحيث لا تمنعکم ضوضاء الجهلاء الذين يدعون العلم من دون بيّنة من الله العليم الحكيم اولئک عباد انکروا حجج الله من قبل و من بعد یشهد بذلك کتابه المبین.

اقرؤوا ما انزله الرحمن فى الفرقان لتطلعوا على ما ورد على مشارق آياته و مطالع ظهوراته و مهابط و حيه و مصادر امره المحکم المتین. بهم ناح الرسول و صاحبة التول و بکی الروح بما ورد عليهم من هؤلاء الظالمين باسمهم غضبوا مقامهم الا أنهم من الأخسرین فى کتاب الله العزيز الحمید. یذکرون الله بالسنهم و یفتنون على سفک دماء اصفیائه و لا یشعرون. یتصرّفون فى اموال الناس بالباطل و لا یفقهون. قولوا موتوا بغیظکم انه اتى من افق الاقتدار برايات الآيات لاصلاح العالم و تقرّب الأمم یشهد بذلك امّ الکتاب فى هذا المقام المرفوع. لعمر الله ما منعتنا حوادث الأيام و ظلم الأنام و لا سجن ارض الطاء و لا العکاء قننا امام الوجوه و دعونا کلّ الى الله المهيمن القيوم. قد نبذوا امر الله ورائهم متمسکين بما عندهم الا أنهم لا یعلمون. ستفنى الدنيا

اذاً یرون جزاء اعمالهم و یستغیثون و لا یغاثون. كذلك اظهر القلم كنوزه و البحر امواجه طوبی لقوم یعرفون. البهاء المشرق من افق سماء رحمتی علیکم یا مشارق حبّی و علی الذین ما منعتهم شبّهات کلّ غافل محجوب. انتهى

لله الحمد از تجلیات انوار نیر بیان منور گشتند. ذکر اسامی ستر شد نظر به مقتضیات حکمت بالغه. این خادم از حقّ جلّ جلاله سائل و آمل که آن نفوس فائزه را تأیید فرماید و مقدر نماید آنچه را که سبب بقاء ابدی و عزّ سرمدی است. سبحان الله انسان متحیر چه که مشاهده می نماید به سبب دو یوم اکثری از نعمت های ابدیّ الهی و عنایات سرمدیّه ربّانی خود را محجوب می نمایند، زهی خسارت. امید آن که از توجه و عنایت مقصود عالمیان حجبات جمیع اهل ایران خرق شود و کلّ فائز شوند به آنچه که شبه و مثل نداشته و ندارد، ان ربنا هو الفضل الکرم و هو الغفور الرحیم.

یا محبوب فوادی یک فقره از فقرات نامه آن محبوب که در پیشگاه حضور مکلم طور عرض شد به عزّ قبول فائز و به عنایت رضا مزین و حسب الامر در این مقام آن فقره ذکر می شود، قولکم و ذکرکم: الھی الھی عالمی و واقفان اسرار می دانند که این مظلومان به تربیت و تعلیم قلم اعلایت جز فرح و اطمینان عباد و ترقی و ارتقای من فی البلاد در ظلّ مرحمت و عطوفت همین سلطان ناصری که گاهی به قهر و سطوت اتباعاً للجهلاء المعتدین و حال به شفقت و مرحمت به میل و اراده خودشان بر نصرت دین مبینت قیام داشته اند امری را نخواسته ایم و غیر از ظهورات اعمال طیّبه طاهره و اخلاق مرضیه فاضله از عالمیان چیزی نمی خواهیم و می خواهیم مدعیان ایمان اهل امکان را طراً در این داری که جمیع شئونش را فنا احاطه دارد اهل بقا و اصحاب جنّت علیا نمایند پس الهام فرما به صرف فضل و عطا به ایشان آنچه را که مقدّسشان گرداند از شئونات نفس و هوی و مؤیدشان دارد بر عصمت و عفت و برّ و تقوی و ما ظهر من عندک فی زبرک و الواحک، لا اله الا انت مولی الوری و ملیک العرش و الثری و انک انت الرحمن ذو الفضل العظیم. امید آن که آنچه آن محبوب مسئلت نموده به اجابت مقرون گردد و اولیای حقّ جلّ جلاله مؤید شوند بر آنچه که سبب اقبال اهل عالم است.

وقتی از اوقات این کلمه مبارکه علیاً از لسان مالک اسماء ظاهر، قوله تبارک و تعالی: باید هم اولیاء علیهم بهائی و عنایتی بر تقدیس و تنزیه نفوس باشد نه ترتیب امور خود. از حق می‌طلبیم چشم روزگار را به مشاهده چنین نفوس منور و فائز فرماید. انتهى

ذکر جناب آقا میرزا محمد تقی و جناب آقا میرزا علی علیهما بهاء الله را نمودند. بعد از عرض امام عرش مقصود عالمیان به جواب فائز، قوله جلّ جلاله و عمّ نواله: یا محمد تقی علیک بهائی یوم مبارک است ان شاء الله اهل بهاء از کوثر استقامت بیاشامند لئلا تمنعهم الأسماء عن ملکوتها وخالقها و لا الدنیا و ثروتها و زخرفها انا ذکرناک من قبل و فی هذا الحین بذکر خضعت له الأشياء کلها يشهد بذلك امّ البیان فی هذا المقام المنیر. و نذکر من سمی بعلی لیسع و یكون من الشاکرین یا علی قد ذکر اسمک لدى المظلوم انزل لک ما فاحت به نفحات البیان فی الامکان نسأل الله ان يؤیدک علی الاقبال بکلک و یرفعک باسمه انه علی کلشیء قدير. انا اردنا ان نذکر فی هذا الحین اباکما فضلاً من عندنا و انا الفضال الکریم نسأل الله ان ینزل علیه فی هذا الحین رحمة من عنده و یدخله فی الفردوس الأعلى و یقدر له کلّ نعمة و کلّ مائدة قدرها لأصفیائه و امانته انه هو العزیز العلام. قد سبقت رحمته و احاط کرمه لا اله الا هو المقتردر الفیاض. انتهى

ذکر جناب ربیع علیه بهاء الله مذکور و معروض و این آیات مخصوص ایشان از سماء فضل نازل، قول الربّ تعالی و تقدّس: یا ربیع الحمد لله در ربیع الهی به اوراد معانی اقبال نمودی و از میاه جاریه روحانی قسمت بردی انا نوصیک بحفظ هذا المقام الأعلى و نسأل الله ان یحفظک من شبهات المریین و سهام المعتدین و یمدک بجنود البیان انه هو العزیز المنان. قد نزلت الآیات و ظهرت البینات ولكن القوم فی ریب عجاب. طوبی لک بما نبذت الأوهام و اخذت سبیل الايقان من لدى الله مالک الأدیان. و نذکر فی هذا المقام من سمی بمجید الذی اقبل الی افقی و سمع ندائی الأحلی الذی انجذب به الملاً الأعلى و فاز بما کان مرقوماً فی کتب الله ربّ الأرباب. یا ربیع ان رأیته بشره من قبلی نسأل الله ان يؤیده علی ذکره و ثنائه و الاستقامة علی هذا النبأ العظیم. انا ذکرناه من قبل بآیات لا یعادلها شیء من الأشياء

و ذکرناه بذکر لا ینقطع عرفه بدوام ملکوت الله العزیز الوهاب. انه شرب رحيق البيان من يد عطائي و فاز بما لا فاز به اکثر العباد البهاء من لدنا عليه و عليك و على كلّ مقبل اقبل الى مالک الرقاب. انتهى

ذکر قرر عیون اثرین حضرت مرفوع مرحوم حاجی میرزا کمال الدین علیه بهاء الله الأبهی به اصغاء مقصود عالمیان فائز هذا ما نزل لهما من سماء عطاء ربنا المجیب، قوله عزّ بیانه و جلّ برهانه:

هو المشفق الکریم

یا نورالدین قد شرب کمال الدین من ید عطاء رب العالمین رحيق البيان و فاز بقاء الله العزیز المَنَّان انه من الذین فازوا بما انزله الله فی البیان و فی سنة التسع انتم کلّ خیر تدرکون. نشهد انه فاز و ادرك کلّ الخیر و نزل له تفسیر ما انزله الرحمن فی الفرقان بقوله تعالی کلّ الطعام کان حلالاً لبني اسرائيل. كذلك احاطه فضل ربّه المقتدر الغفار. یا نور رأینا اسمک ذکرناک فضلاً من عندنا لتقرّ به عينک و تشکر ربک الفضال نسأل الله ان ينزل عليك عناية من عنده و بركة من لدنه انه هو الفرد الواحد المقتدر الجبار. و نذکر اخاک الّذی سمی بعلی انه کان مذکوراً لدى المظلوم و ناطقاً بهذا الاسم الّذی به سخر الله افئدة العباد، قل:

لک الحمد یا الهی بما ذکرتنی فی السّجن و انزلت لی ما قرّت به الأبصار. ای ربّ انا عبدک و ابن عبدک قد عرفتنی صراطک و هدیتنی الی مقامک اشهد انّ فی قبضتک زمام من فی الأرضین و السّموات. كذلك اظهر المصباح انواره و الكتاب آیاته و النور اشراقه فضلاً من لدى الله العليم الحکیم. انتهى

ندا من جمیع جهات مرتفع و آثار منتشر و لکن قوم غافل و محجوب الا من شاء الله ربنا رب من فی السّموات و الأرضین. در جمیع احوال از حقّ جلّ جلاله از برای عباد تأیید می طلبم شاید در این یوم مبارک از امواج بحر عنایت محروم نمانند و فائز شوند به آنچه که عرفش ابدی است انه هو المقتدر علی ما یشاء یشهد و یری و هو السّامع المجیب.

و همچنین ذکر قرّة عین جناب آقا میرزا عطاء الله ثمر حبیب روحانی جناب آقا محمود علیه بهاء الله و عنایته را نمودند. بعد از عرض در افق اعلی امام کرسی مولی

الوری این بیان از ملکوت عنایت ظاهر، قوله تبارک و تعالی: یا عطاء الله انّ المظلوم یدکرک و اقبل الیک فی هذا الحین بذکر تضرّوع منه عرف رحمة ربّک فی العالم یشهد بذلک الاسم الأعظم فی هذا المقام المنیع.

و نذکر المحمود الذی اقبل اذ ظهر الأمر و اخذه جذب النداء. علی شأن سرع الی مطلع الآیات و قطع البرّ و البحر الی ان حضر امام الوجه و شهد بما شهد الله قبل خلق السموات و الأرض، طوبی له و نعیماً له، نشهد انه من الفائزین فی کتابی المبین. البهاء المشرق من افق سماء رحمتی علیه و علیک و علی الذین یحبّونکم لوجه الله ربّ العالمین. انه یدکر من ذکره و یحبّ من اقبل الیه انه لا یضیع اجر المحسنین الحمد لله مولی العارفین. انتهى

این عبد فانی خدمت هر یک تکبیر و سلام می‌رساند و در لیالی و ایام اولیاء را ذکر نموده و می‌نماید و از حقّ جلّ جلاله سائل و آمل که قرر عیون و اصفیاء و اولیای آن ارض را فائز فرماید به آنچه که سبب اعلاء کلمه اوست و همچنین علّت ارتقاء عباد او لیس هذا علی ربّنا بعزیز. چه بسیار از عباد که به مجرد قبول کلمه مبارکه به اعلی مقام نصر و ظفر فائز گشتند و چون نار سدره مشتعل کلّ به آن شعله منوره مقدّسه مشتعل گشته به هدایت عباد مشغول شدند و آنچه از آن نفوس مقدّسه ظاهر از نفوذ اسیاف عالم انفذ بوده، امید آن که در این ظهور اعظم هم اولیای حقّ به این مقام فائز شوند و راقدین را به کلمه آگاه سازند و به نورش هدایت نمایند، انّ ربّنا هو المقتدر القدیر.

و همچنین ذکر جناب سینا و نیر علیهما بهاء الله و قیامشان را بر خدمت و توجّهشان را به حکم تبلیغ نمودند این مراتب امام وجه مالک غیب و شهود عرض شد هذا ما نطق به لسان العظمة، قوله تبارک و تعالی: یا بن ابهر انا ذکرناهما من قبل بایات تضرّوع منها عرف عنایة الله المهیمن القیوم نسأل الله ان یحفظهما بفضله و ینصرهما بجنود الغیب و الشّهود و یؤیّدھما علی جذب الأفتدة و القلوب طوبی لهما و لمن تمسّک بحبل الاقبال فی هذا الیوم الموعود نعیماً لید ارتفعت الی سماء فضله و لوجه توجّه الی افق عنایتہ و لعین رأّت ما منع عنه بصر کلّ غافل محجوب. هذا یوم فیہ ظهر ما کان مکنوناً فی العلم و برزت اسرار ما کان و ما یكون انا ذکرناهما بجودی

و بشرناهما برحمتی الّتی سبقت الوجود. نسأل الله ان يظهر بهما ما یقرّب الناس الی افقه و یسقیهم ریحقه المختوم، البهاء المشرق من افق ملکوت عنایتی علیهما من هذا المقام المرفوع. انتهى

دربارهٔ ابن حضرت شهید از قبل نازل شد در حقّ منفقین آنچه که به دوام ملک و ملکوت ذکرش باقی و دائم است طوبی لنفس تمسّک فی امره بالمعروف و لعبد انفق له ما تیسّر انه لا یضیع اجر المحسنین.

آنچه دربارهٔ جناب فخرالدین ابن اخ و اخت و اخت اخی علیهم بهاء الله مرقوم داشتند امام وجه مولی العالم عرض شد و به شرف اصغاء فائز گشت هذا ما نزل لهم من سماء ارادة الله ربّ العالمین، قوله تبارک و تعالی:

هو المؤید الحکیم

یا فخرالدین قد اتی الله بسطان مبین و ظهر ما کان مکنوناً فی العلم و مستوراً عن اعین الغافلین. یا فخرالدین قل یا قوم اتقوا الله و لا تتبعوا کلّ غافل بعید. هذا یوم اخبر به الرّسل و شهدت له کتب الله ربّ العالمین. قل لا تنفعکم علمائکم و ما عندهم اما سمعتم النداء الّذی ارتفع فی اوّل الاّیام من لدی الله، قال و قوله الحقّ: یا معشر العلماء ضعوا اقلامکم قد ارتفع صریر القلم الأعلى و وضعوا ما الفّتموه بأیدی الظّنون و الأوهام قد اتی الأمر و اشرق نیر الایقان من افق سماء ارادة الله العزیز الحمید. یقرؤون الکتاب و یکفرون بالله الا انهم من الأخرین فی کتابی العظیم. قد حضر اسمک لدی المظلوم و انزلنا لک ما تفرح به افئدة العارفين. اذا وجدت نفحات آیاتی و اخذک جذب ندائی، قل:

الهی الھی تری الفقیر قصد بحر کرمک و اراد بدائع فضلک و ظهورات عطائک اسألک بالکوثر الّذی احییت به العباد و بالثور الساطع الّذی نورّت به البلاد ان تجعلنی من الّذین ما الهتهم ثروة العالم و لا زینة الأمم و لا خزائن الملوک. ای ربّ اقبلت بکلی الیک و تمسّکت بحبلک اسألک ان لا تخیننی عمّا اردته من سماء عطائک و بحر جودک، انک انت المقتدر علی ما تشاء باسمک العزیز القدير.

و هذا ما نزل للورقة اخت علیها بهاء الله قوله تبارک و تعالی: یا ورقتی و یا امتی انا ذکرناک بآیات لا ینفد ذکرها و لا تنخمد حرارتها ان ربّک هو الفضال الکریم قد

نزل اسمک فی اول الأيام من لسان الله ربّ هذا المقام العظيم. قد احاطک فضلی و سبقتک رحمتی یشهد بذلك هذا الكتاب المبین و ذکرنا امک اذ صعدت الی الأفق الأعلى و انزلنا لها ما یجد منه کلّ ذی شَم عرف الله العلیم الحکیم. نسأل الله ان ینزل علیها فی کلّ الأحيان مائدة من سماء عطائه و رحمة من سحاب فضله انه هو مقصود العارفين و محبوب العاملات و العالمین.

و نذکر اختک الأخری فضلاً من لدنا و رحمةً من عندنا و انا المشفق الغفور الرحیم. یا امتی و یا ورقتی قد حضر اسمک و ماج بحر العطاء و هاج عرف عناية الله العلیم الخبیر انا ذکرناک من قبل و فی هذا الحین بآیات انجذبت بها افئدة المقرّبین اشکری ربک و سبحی بحمده انه ذکرک بما لا یفد ذکره بدوام ملکوتی العزیز البدیع. البهاء من لدنا علیک و علیها و علی کلّ امة آمنت بالفرد الخبیر. انتهى. کینونة الفضل ینادی و یقول:

لک الحمد یا مقصود العارفين و محبوب من فی السموات و الأرضین قد نورّت آفاق قلوب احبائک بنور معرفتک و عرفتهم ما منع عن عرفانه اکثر عبادک. اسألك ببحر عطائک و سماء جودک ان تقدّر لعبادک و امائک ما یجعلهم من الذین لا خوف علیهم و لا هم یحزنون ثمّ ایدهم علی ما ترتفع به اعلام هدايتک و ظهورات رحمتک بین خلقک انک انت المشفق المعطى العلیم الخبیر.

ذکر حبیب روحانی جناب آقا میرزا جلیل علیه بهاء الله را نمودند چندی قبل عریضة ایشان به ساحت اقدس فائز و اسامی مذکوره در آن واحداً بعد واحد به امواج بحر عنایت و بیان الهی مزین هنیئاً لهم و مریناً لهم و هذا ما نزل لجناب الجلیل علیه بهاء الله فی هذا الحین، قوله تبارک و تعالی:

یا بن ابهر اذکر من قبلی عبدی الجلیل انا ذکرناه و الذین آمنوا بآیات احاطت الوجود من الغیب و الشهود لا تمنع ربک حوادث العالم و لا تخوفه سطوة الجنود قد ظهر و اظهر ما اراد امرأ من لدنه انه هو المهیمن القیوم. انصروا ربکم بالحکمة و البیان انه یمدکم بأعمال و اخلاق تنجذب بها العقول و القلوب كذلك نطق المظلوم فی هذا اللیل الذی اراد فیہ ان یؤلّف بین امة من امائه و ورقة من اوراقه و بین ذکرأ من کتابه الذی سمی بعبدالبهاء فی الأفق الأعلى و فی کتاب الأسماء علیهما بهائی و عنایتی

الَّتِي سَبَقَتْ مَا كَانَ وَ مَا يَكُونُ نَسَأَلُ اللَّهَ أَنْ يُؤَيِّدَ أَحِبَّائَهُ عَلَيَّ خَرَقَ الْأَحْجَابِ أَنَّهُ هُوَ
المقتدر علي ما يشاء بأمره كن فيكون. انتهى

این ليله شبی است مبارک چه که حسب الارادة ذکر حضرت سلطان الشهداء
روح المقربین فداه به میان آمد و فجر این لیل مابین ورقه مخدره و حضرت محبوب
فؤاد جناب عبدالبهاء علیهما بهاء الله الأبھی الفت و اتحاد از عالم باطن که عالم
قضای حق جلّ جلاله است بر حسب ظاهر به امضاء فاتر و مزین می گردد فی الحقیقه
ملاحظه اهل بیت ارض صاد بر کل لازم وارد شد بر ایشان آنچه که بر احدی وارد
نه. خوف آن ایام اطفال صغار را از نشو و نما منع نموده ضعیف مشاهده می کردند
ولکن الحمد لله به حضور و لقا فائزند محلّ ظلّ قباب شراب کوثر لقا غذا مانده سماء
البسه و اثواب مواهب و الطاف مالک ملکوت اسماء یسأل الخادم ربّه ان یزینهم فی
کلّ الأحيان بما یقرّبهم الیه انه هو السّميع المجیب.

اهل بیت محبوب فؤاد جناب عین و طاء علیه بهاء الله الأبھی لازال مذکور بوده
و هستند و در این حین این کلمات عالیات از مشرق عنایت مولیّ الاسماء و الصّفات
نازل، قوله جلّ جلاله و عزّ بیانه: لازال اهل بیت عین و طاء در ساحت اقدس مذکور
انا نذکرهم بآیاتی و نبشّرهم بعنایتی و ننزل لهم ما یتضوّع منه عرف عطائی. یا ابن
ابهر علیک بهائی و رحمتی ذکر اهل آن بیت از اراده و مشیت و قلم و لسان جاری.
جناب عین و طاء علیه فضلی و رحمتی را از قبل مظلوم تکبیر برسان هنیئاً له قد شهد
له لسان العظمة باقباله و توجّه و حبه و انفاقه و انفاق امه و ما عمل بمن صعّد الینا
فی هذا السبیل المستقیم و هذا النّبأ العظیم. جناب امین علیه بهائی مکرّر ذکر اختین
علیهما بهائی و ذکر عین و طاء و سایرین را نموده، فی الحقیقه اهل آن خانه از اوّل
ایام اقبال نموده اند و به ذکر و ثنا و خدمت امر فائزند نذکر بنت اسمی علیهما بهائی و
عنایتی نسأل الله تبارک و تعالی ان یؤیّدھا علی التمسک بحبل حبّی فی کلّ الأحيان
البهاء علیها و علی من معها من لدی الله المشفق الکریم و نذکر من فاز بلقائی و ضلعه
الّتی عملت بما امرت به فی کتابی المبین. طوبی لهما و نعیماً لهما نشهد أنّهما من
الفائزین فی محضر ربّهم الامر الحکیم. البهاء من لدنّا علیهم اهل ذاک البيت و الّذی
شرب کوثر اللّقاء من ید العطاء فضلاً من لدن فضال فیاض کریم.

و نذکر ابن الذبیح و ضلعه لیحمدا ربّهما و یكونا من الشاکرین انا نبشّرهما کما بشّرناهما من قبل و نسأل الله ان یقرّبهما الیه انه ولیّ المحسنین.

یا ابن ابهر جناب حاجی سیّد نصرالله علیه بهائی نزد مظلوم مذکور بشّر باقبالی الیه من شطر السّجن و نورّه بأنوار بیانی البدیع. قد شهدنا باقباله و توجّهه و قیامه علی خدمة امرالله ربّ العالمین.

انا نحبّ ان نذکر فی هذا المقام اوراقی و امائی تشهد أنّهنّ شربن ریحی الوحی من ایدای العطاء و شهدن بما شهد الله قبل خلق السّموات و الأرضین انه لا اله الا هو الفرد الواحد المقتردر القدر. فی الحقیقه اوراق مذکورات یعنی عمّه و بنتها خدیجه و بنتها الأخری به ذکر و ثنا و خدمت و خضوع و خشوع و استقامت فائز بوده و هستند هنیئاً لهنّ من لدی الله العلیم الحکیم. الحمد لله ابناء عمّه هم فائز شدند به آنچه که شبه و مثل نداشتند و ندارد. نسأل الله ان یحفظهم من اعدائهم و یحرسهم بسلطانه و ینزل علیهم برکة من عنده انه علی ما یشاء قدیر لا اله الا هو العزیز العظیم. انتهى

این عبد هم خدمت هر یک از اوراق و اولیاء تکبیر می‌رساند و از حقّ جلّ جلاله می‌طلبد از برای هر یک به مفتاح اسمی از اسماء حسنی بابی بگشاید تا کلّ به ذکرش ذاکر و به ثنائش ناطق و بر خدمتش قائم گردند. امید است که بحر رحمت آنچه مسئلت شد به اجابت مقرون فرماید اوست فضّالی که فضلش احاطه نموده و فیضش پیشی گرفته یظهر ما اراد فی الملک رغماً للذین کفروا به و بآیاته و انکروا ظهوره و سلطانه المبین.

نامه جناب اخوی علیه بهاء الله و عنایتی که به آن جناب نوشته‌اند و ارسال داشته‌اند آن نامه هم تلقاء وجه مولی الوری عرض شد و به اصغاء فائز گشت. امید آن که مخصوص ایشان هم از بعد از سماء عنایت نازل شود آنچه که ایشان را از کدورات عالم مقدّس فرماید تا به نار محبّت جدیده آن اطراف را مشتعل نمایند. حال این عبد به نقد خدمت ایشان سلام و ثنا و ذکر و بهاء می‌رساند امید آن که اساس این دو یوم ایشان را از توجّه به عالم ابدی و نعمت‌های سرمدی الهی منع ننماید، به قوّه ایقان بر منبر انقطاع به کلمه مبارکه قل الله ثمّ ذرهم فی خوضهم یلعبون ناطق گردند.

یا محبوب فوادی در قدرت قلم اعلی تفکر فرمائید که در جمیع سرهای عالم

ندا را وارد نموده فی الحقیقه اگر نفوس عالم به انصاف تکلم نمایند به جمیع ارکان حتّی شعرات به کلمه مبارکه آنّه هو اقدر الأقدیرین ذاکر شوند. سبحان الله ندای به این بلندی که در این ایّام شخص بزرگ معروفی در یکی از مدن کبیره ذکر نموده که از مشایخ و عرفای عالم امری که قابل ذکر باشد مشهود نه، فی الحقیقه امروز ندا از عکّا مرتفع و حال آن که بر حسب ظاهر نه به شرف لقا فائز و نه به آثار، مع ذلک ناس غافل و محجوب اگر به یک قطره از بحر انصاف مرزوق شوند جمیع به کلمه النداء لله نطق نمایند، منقطعین عمّا علی الأرض کلّها طوبی للمنصفین و طوبی للمتبصّرين. لله الحمد اسامی مذکوره کلّ فائز شدند و از بحر بیان مقصود عالمیان مرزوق گشتند.

و بعد از اتمام اسماء قال و قوله الحقّ: انا نحبّ ان نختم البیان بذکر ایوب علیه بهائی و عنایتی و من معه. یا ایوب اسمع النداء من الجهة العليا و الأفق الأعلى ثم اشکر من اقبل الیک و انزل لک ما طارت به الأفئدة و العقول. انا نحبّ الوفاء و نذکر من ذکرتی و اقبل الی وجهی و عمل فی سبیلی ما تصوّع به عرف الرّضاء ان ربک یسمع نداء اولیائه و یری توجّههم الیه أنّه هو الحقّ علامّ الغیوب. قد ذکرتک من قبل و فی هذا الحین المبین. نسأل الله تبارک و تعالی ان یحفظک من طغاة عباده و یحرسک بجنود الغیب و الشّهود، قل:

الهی الاهی اسألک بمصباحک الذی تنوّرت به افئدة اولیائک و استضاء منه ما کان و ما یکون ان تؤیّدنی علی ذکرک و ثنائک بالحکمة و البیان و نصره امرک بین الأدیان انک انت المقتدر علی ما تشاء و فی قبضتک زمام الأمور. ای ربّ لا تمنعنی عن بحر عطائک و لا تحرمنی من اللاکئی المخزونة فی خزائن قلمک الأعلى انک انت مالک ملکوت الأسماء و فاطر السّماء قد شهد کلّ لسان بقدرتک و اقتدارک و بعظمتک و سلطانتک لا اله الا انت الفرد الواحد المقتدر العلیم الحکیم. انتهى

لحافظ عنایت لازال متوجّه اولیاء بوده و هست اگر خدای نکرده سهوی بر ما وارد شود حقّ بنفسه یادآوری فرماید و ذکر نماید، نسأله فی هذا الحین ان يؤیّد اولیائه و عباده و امائه و اوراقه علی الاستقامة علی امره و القيام علی خدمة اولیائه أنّه هو المقتدر العزیز الفضّال. این عبد خدمت کلّ به این کلمه ناطق: البهاء و الذکر و

الثَّناء والتَّكبير الَّذِي فَازَ بِعِزِّ الْقَبُولِ فِي مَنْظَرِ رَبَّنَا الْأَبْهَى عَلَيْكُمْ يَا أَوْلِيَاءَ اللَّهِ وَ أَمَائِهِ
و أَوْرَاقِهِ وَ اسْأَلُ لَهُمْ مَا يَزِينُ أَعْمَالَهُمْ بِطَرَاظِ الْقَبُولِ وَ يَعِزُّهَا بِيَقَاءِ الْمَلَكُوتِ أَنَّهُ عَلِيٌّ
كَلْشَىءٍ قَدِيرٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْأَمْرُ الْحَاكِمُ الْخَيْرِ.

خادم

فِي ۱۹ شَهْرِ ذِي الْحِجَّةِ الْحَرَامِ سَنَةِ ۱۳۰۷ [۱۸۹۰ م]

یادداشت‌ها

* برای ملاحظه شرحی درباره حاجی میرزا کمال‌الدین نراقی و نزول تفسیر کلّ الطعام به اعزاز ایشان به نفحات ظهور (ج ۱، ص ۶۵-۷۰) مراجعه فرمائید.

آیه «کلّ الطعام...» آیه شماره ۹۳ در سوره آل عمران ۳- است که می‌فرماید:
«کلّ الطعام کان حلالاً لبني اسرائيل الاّ ما حرّم اسرائيل على نفسه من قبل ان تنزل
التوریه قل قاتوا بالتوریه فاتلوها ان كنتم صادقين».

ترجمه آیه مبارکه آن‌که: همهٔ طعام‌ها بر بنی اسرائیل حلال بود، مگر آنها که پیش
از نزول تورات، اسرائیل بر خود حرام کرده بود. بگو: اگر راست می‌گوئید تورات
را بیاورید و بخوانید.

تفسیر جمال قدم بر آیه فوق در کتاب مائده آسمانی (ج ۴، ص ۲۶۵-۲۷۶) به طبع
رسیده است.

* برای ملاحظه شرح احوال جنابان نیر و سینا به محاضرات (ج ۳، ص ۱۸۹-۱۹۶)
مراجعه فرمائید.

و نیز نگاه کنید به مصباح هدایت (ج ۱، ص ۹۳-۱۷۲).

* آثار مبارکه نازله به اعزاز اعضای عائله جناب ابن ابهر در بخش سوم این فصل
در صفحات آتی به طبع رسیده است.

* اشارهٔ جمال قدم به «... اما سمعتم التّداء یا معشر العلماء ضعوا اقلامکم...» ناظر به
الواحی نظیر لوح ذیل است که در آن از جمله چنین می‌فرماید:

«الحمد لله الَّذِي اظهر بسلطانه ما اراد... قل يا معشر العلماء ضعوا اقلامكم قد ارتفع
صيرير القلم الأعلى بين الأرض و السماء و ضعوا ما القتموه بأيادي الطنون و الأوهام

قد ماج بحر العلم و اشرق نیر الیقین من افق ارادة الله رب العالمین انا نوصی اولیاء الله مرّة اخرى بالأمانة و الدیانة و العفة و بتقوی الله قائد الجیوش العدل من لدى الله الامر الحکیم...».

* لوح جمال قدم نازله به اعزاز «جناب آقا میرزا جلیل» محتملاً لوح مبارک ذیل است:

«جناب میرزا جلیل خوئی علیه بهاء الله

بسم ربنا الأقدس الأعظم العلیّ الأبهی

ملکوت حمد و شکر و جبروت ذکر و ثنا اولیای مالک اسماء و فاطر سماء را لایق و سزاست که هریک به مثابه جبل مستقیم و به مثابه بحر موج و به مثابه آفتاب روشن و منیر...».

* درباره ازدواج «محبوب فؤاد جناب عبدالبهاء»، یعنی آقا سید یحیی، جناب اشراق خاوری در کتاب نورین نیرین (ص ۸۴ - ۸۵) چنین نوشته اند که: «...فرزند دیگر حضرت سلطان الشهداء دختری بود به نام خانم افندی که در ارض اقدس به حباله نکاح سید یحیی، برادر حرم محترم مرکز عهد و پیمان و پسر آقا میرزا محمدعلی نهری در آمد و خورشید خانم نتیجه این اقتران بوده است. خانم افندی در اصفهان در موقع شهادت پدر هفت ساله بوده است...».

درباره عائله آقا سید یحیی ملقب به عبدالبهاء به یادنامه مصباح منیر (ص ۱۳۸-۱۳۹) نیز مراجعه فرمائید.

لوح جمال قدم درباره این اقتران نیز به شرح ذیل است:

هوالمشرق من افق سماء العطاء

کتاب انزله مالک الأسماء و فاطر السماء ليقرب من فی ناسوت الأثناء الى الأفق الأعلى المقام الذي ینادی فيه القلم الأبهی الملك و الملكوت و السلطنة و الجبروت لله منزل الآیات...».

تمام این لوح در کتاب ادعیه محبوب (ص ۲۹۱-۲۹۸) به طبع رسیده است.

* اشاره جمال قدم در عبارت «... در این ایام شخص بزرگ معروفی در یکی از مدن کبیره...» محتملاً راجع به تولستوی و نظریات او درباره جمال قدم و امر بهائی

است. در این باره در کتاب عبدالبهاء عباس (ص ۱۵۰) چنین آمده است: «تولستوی در یکی از تألیفات خود ضمن سخن دربارهٔ راز ابدی که زندگی باشد، به حضرت بهاء الله اشاره نموده و از این که بخش عمدهٔ زمانی را که در روی این زمین نصیب ما گردیده، صرف پی بردن به این راز می‌کنیم، اظهار تأسف می‌نماید ولی دوباره اضافه می‌کند: اما پیامبری ایرانی وجود دارد که کلید این راز در دست اوست. تولستوی تا هنگام وفات به منظور جمع آوری مطالب برای کتاب خود دربارهٔ بهاء الله، همچنان با عبدالبهاء مکاتبه داشت.»^۱

^۱ Weekly Budgets, 8 December 1912, quoted in Balyuzi, 'Abdu'l-Bahá, p. 350

مخدوم مکرم جناب آقا میرزا محمد تقی علیه ۶۶۹ [بهاء الله] ملاحظه فرمایند

۱۵۲

بِسْمِ رَبِّنَا الْأَقْدَسِ الْأَعْظَمِ الْعَلِيِّ الْأَبْهِيِّ

حمد محبوبی را لایق و سزااست که حین استوای بر عرش در بستانی که به رضوان نامیده شده به سه آیه مبارکه تکلم فرمود، به یک آیه نزاع و جدال و قتل و غارت را از عالم برداشت و به بیان واضح مبین فرمود نصرت امر به حکمت و بیان مقدر شده طویی از برای نفوسی که به استقامت کبری به آنچه مأمور شده اند عاملند. قد شهد مالک القدر فی مقام آخرائی جثت للآلفة والاتحاد بین العباد و امثال آن که از قلم اعلی در زبر و الواح نازل شده. مع ذلك دیده می شود بعضی از امر مبرم محکم الهی بی خبرند و اطلاع ندارند فی الحقیقه اگر نفسی الیوم اراده اذیت نفسی نماید آن اذیت به نفس حق وارد است و این کلمه ای است که این خادم فانی مکرر از لسان قدم استماع نموده.

امروز یوم فرح اکبر است و یوم نطق و بیان است و لکن بالحکمة التي انزلها الرحمن فی کتابه العظیم. باید قلوب اهل بهاء از انوار تیر ظهور منیر و روشن باشد با جمیع اهل عالم به کمال محبت حرکت نمایند. در این کلمه مبارکه که فی الحقیقه یکتا گوهر بحر معانی است تفکر نمائید، قوله عز کبریانه: لیس الفخر لمن یحب الوطن بل لمن یحب العالم. صد هزار جان فدای این کلمه الهیه که در هر حرف آن بحر عنایت موج و فرات شفقت جاری. چندی قبل لوحی به حضرت اسم الله جمال علیه من کل بهاء ابهاه از سماء مشیت نازل و این فقره مبارکه به لسان پارسی از قلم اعلی جاری، قوله جلّت عظمته: ونفسه الحق اگر قدرت ظاهره که فی الحقیقه نزد حق مقامی نداشته و ندارد بتمامها ظاهر شود و سیافی در مقابل و اراده سوء قصد از او مشاهده گردد البتّه متعرض او نشویم و او را به او واگذاریم. انتهى

حیف است قلوب منیره به این غبارهای تیره از لطافت خود باز ماند و محروم گردد اگر ارض مستعدّه یافت شد باید به کمال روح و ریحان بذر حکمت رحمن را در او ودیعه گذاشت والاّ انه غنی عن العالمین. هذا یوم فیه اشرفت الأرض بنور

رَبِّهَا وَ فِيهِ جَاءَ رَبَّنَا وَ الْمَلِكُ صَفًّا صَفًّا. باید انسان به ما یتبعی له در ایام الهی عامل شود لعمر الله قد خلقه الله لعمار العالم از برای آبادی آمده نه از برای خرابی حقّ یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید است. از قبل در زمان رسول الله روح ما سواه فداء حکم جهاد نازل و در این ظهور اکبر اعظم آن حکم مرتفع، لا یسأل عما اراد الله هو الامر السائل العلیم الحکیم. نفسی لشفقته الفداء و روح العالم لألطافه الفداء. باید امروز کلّ بما انزله الله فی الكتاب ناظر باشند و به السن صادق و اعمال مقدّسه و اخلاق روحانیّه به نصرت امر قیام نمایند تا از نفعات اعمال طیّبه طاهره اهل ارض به نور اقبال فائز شوند و به افق اعلیّ توجّه نمایند. الحمد لله الذی ظهر و اظهر صراطه المستقیم و هدی الناس الی افقه المبین و اسمه الأعظم العظیم. الیوم بر کلّ لازم است که بر دوستان القاء نمایند آنچه را که عند الله محبوب و مقبول است که مباد نفسی از غفلت سبب و علّت ضرّ جمعی شود، انه یقول الحقّ و یرشدی السبیل لا اله الا هو العزیز الجمیل.

و بعد قد فاز الخادم بکتابکم الذی کان یحکی عن اقبالکم و خضوعکم و خشوعکم و رسوخکم و استقامتکم علی امر مولانا و مولاکم الذی به ترعزع بنیان علوم العلماء و اصول ابنیه معارف العرفاء الا من شاء الله ربّنا و ربکم و ربّ من فی السموات و الارضین. فلما قرأت و اطّلت عرضته بعد الاذن تلقاء الوجه، قوله عزّ کبريائه: ان شاء الله لازال از رحیق بیان رحمن بیاشامند و به آنچه الیوم لایق و سزاوار است عمل نمایند. مخصوص بعضی از نفوس مذکوره آیات بدیعه منیعه نازل و ارسال شد که شاید به قرائت آن فی الحقیقه فائز شوند و بما یحبّ و یرضی موفّق گردند.

امروز روز فضل اعظم است اگر جمیع عالم اظهار محبّت نمایند ولو از حقیقت عاری و محروم باشند از ساحت اقدس اظهار عنایت شده و می شود که شاید نفعات آیات دستگیری نماید و از عالم ظنون به ملکوت یقین کشاند و از مجاز به حقیقت فائز نماید، عند ربک علم کلّشیء فی کتاب مبین. و اگر از برای بعضی بر حسب ظاهر لوح امنع اقدس نازل نشد این نظر به حکمت بوده و ما اطّلع بها الا الله وحده و از برای نفوس مستقیمه ثابتة از سماء مشیت ربّانیّه نازل می شود آنچه که سبب علوّ

و سمو است و اگر ظاهراً نظر به حکمت در ارسال الواح توقّف رود البتّه فيوضات سبحانه رحمت الهی در باطن و باطن باطن مدد فرماید، أنّه یسمع و یرى و هو السّميع البصیر، يعطى و يمنع و هو المقتدر القدير. طوبى للذین ما منعهم القصص الأولى عن الله مالک الوری. قل أنّه لبدیع السموات و الأرض و أنّه لهو الذی لا یعرف بدونه قد شهد بذلك مبشّرى ولكنّ القوم اکثرهم من الغافلين. قد انزلنا لك هذه الآيات و عن ورائها نزل لوح منیع لو تقرأه بلسان الحقیقة یجذبك الى مقام لا تأخذك الأحزان فى الامکان، یشهد بذلك مالک الأديان من هذا الأفق المنیر.

بسم الله العليم الحكيم

یا محمّد قبل تقى انا نذكر الذی ذکرته فى کتابك و نستراسمه حکمة من عندنا انّ ربّك لهو العليم الحكيم. نسأله تعالى بأن يؤیّده على ما یبقى به ذكره بدوام اسمائه الحسنی. انّ ربّك لهو الفضال الکریم. له ان یذكر الله بما نطق به القلم الأعلى: سبحانك یا الهی و اله الأسماء و فاطرى و فاطر السماء اسألك بالاسم الذی به سرت سفینه امرک على البرّ و البحر بارادتك و به اضرب كلّ عالم و ارتعد كلّ غافل و تزعزع كلّ بنیان متین بأن تؤیّدنى على هذا الأمر الذی به زلت اقدام العلماء و العرفاء و الأدباء الا من انقذته بجدوك و الطافك. اى ربّ اسألك بأن لا تخیبنی عمّا عندك و لا تجعلنى محروماً عن بحر علمك و شمس فضلک ثمّ ارزقنى یا الهی كوثر الاستقامة بأیادى عطائك. انك انت المقتدر على ما تشاء لا تمنعك الصّفوف و السیوف و لا تعجزك الشّؤون و الألوف تفعل ما تشاء بسلطان و تحکم ما تريد انك انت المقتدر المتعالی العليم الحكيم.

هو المعلم الحكيم

انا نذكر من سمى بمحمّد قبل تقى لیفرح بهذا الذکر الذی به نطقت الأشياء الملك لله المهيمن القيوم. انّ المظلوم یذكر عباد الله فى الأرض و یدعوهم الى الله مالک الوجود. طوبى لبصیر عرف مولاه و لسمیع اذا سمع النداء عن وراء قلزم الكبرياء قال لیك لیك یا اله الغیب و الشّهود. قل انّ المظلوم ما نطق عن الهوى یشهد بذلك مالک العرش و الثرى ولكنّ القوم اکثرهم لا یفقهون. هذا يوم انزله الرّحمن فى الفرقان الملك یومئذ لله ولكنّ القوم اکثرهم لا یشعرون قد نبذوا کتاب الله عن

ورائهم و اتبعوا كلَّ عالم مردود. قل هذا يوم الظهور لو انتم تعلمون و هذا يوم البيان و انتم صامتون قوموا عن رقد الهوى ثم اقبلوا الى الأفق الأعلى الذي انار بهذا الاسم الذي به فتح باب السماء و نزلت قبائل الروح، البهاء على اهل البهاء الذين سمعوا و اجابوا اذا اتى الحق علام الغيوب.

بسمه المهيمن على الأسماء

ان يا قلم الأعلى ان اذكر من سمى بزين العابدين ليجذبه ذكر المظلوم الى مقام يشهد بما شهد الله قبل خلق السموات و الأرضين. انا نبشّر الذين نبذوا الأوهام عن ورائهم مقبلين الى الله الواحد الفرد الخبير. يا قوم ان افرحوا بهذا الظهور الذي كان موعوداً في كتب الله و به ظهر ما كان مستوراً في حجب الغيب ان ربكم الرحمن ينطق بالحق انه لهو العزيز العظيم. كذلك نطق اللسان و ظهر البرهان طوبى لنفس سمعت و اجابت و ويل للغافلين.

هو العليم الخبير

يا احمد انا تلقى عليك ما ينفعك في كل عالم من عوالم ربك ان احمد و كن من الشاكرين. اياك ان تمنعك زخارف الدنيا عن مالك الأسماء سيفنى الملك و يبقى ما قدر من لدن مقتدر قدير. تمسك بحبل عناية ربك و تشبث بأذيال رحمته و قل: يا مالك القدم و سلطان الأمم اسألك باسمك الذي جعلته سلطان الأسماء في ملكوت الانشاء بأن تؤيدنى على الاقبال اليك و التوجه الى افق امرك. اى رب انت الكريم و انا السائل ببابك و انت الغفور و انا العاصي الراجى رشحات بحر غفرانك فأنزل على من سحاب جودك ما يطهرنى عن دونك و يقدسنى عن سوائك و ينطقنى بذكرك و ثنائك بين خلقك انك انت المقتدر المتعالى الغفور الكريم. انتهى

این چند لوح مبارک از سماء مشیت نازل و در این مکتوب ثبت شد و بعد امر فرمودند مجدداً صورت آن در الواح دیگر ثبت شده ارسال شود تا هر یک از آن نفوس به لوح علیحدّه فائز گردند و اسم یک نفر از آن نفوس در اول لوح نظر به حکمت ذکر نشد باید آن جناب ملاحظه نمایند اگر موافق حکمت است الواح را بدهند چه که بعضی از عباد اهل تفتیشند داخل می شوند تا اطلاع یابند لذا کمال حکمت باید ملاحظه شود.

و این که در فقره اتحاد و قیام بر خدمت امر مرقوم داشتید ان شاء الله همیشه بر این امور مؤید باشید. این مراتب هم تلقاء وجه عرض شد هذا ما نطق به لسان ۶۶ [الله] فی ملکوت البیان: ان شاء الله باید به خدمت امر به شأنی قیام نمائی که رائحة اختلاف در آن ارض نماند. این کلمه یکتا لؤلؤ بحر او امر الهی است، طوبی لمن قام علی هذا الأمر العظیم. هر نفسی الیوم سبب اتحاد و اصلاح شود او لدی الله از او تاد و افراد مذکور. انتهى

این که درباره بعضی از اصحاب حضرت روح روح العالمین فداه نوشته بودید بعد از عرض به ساحت اقدس فرمودند الیوم حضرت مسیح در بیداء اشتیاق راکض و ناطق و لکن اصحابش محروم مشاهده می شوند، الا من شاء الله. بسیار مشکل است آن نفوس به افق اعلی توجه نمایند و از ما عندهم بما عند الله ناظر گردند اکثر آن نفوس به مثابه اهل فرقان مشاهده می شوند از اوهام ظاهر و به اوهام ناطق و الی الأوهام راجع. عجب است از بعضی از نفوس که به کلمات نالایقه آن نفوس موهومه توجه نموده و می نمایند لعمر الله لیس عندهم ما یکون لانفاً للاصغاء و الاستماع، حرفی که لایق شنیدن باشد نزد آن نفوس نبوده و نیست. انتهى

و این که درباره جناب رستم علی نوشته بودید و تعهد لوح منیع از برای او فرمودند در مقام امتنع اقدس اعلی عرض شد و لوح بدیع منیع مخصوص او از سماء مشیت نازل و مخصوص دو اخت آن جناب هم لوح اعز امتنع از سماء فضل نازل. ذکر ورقه مخدره ام علیها ۶۶۹ [بهاء الله] در ساحت اقدس بوده کمال عنایت نسبت به او ظاهر آنچه بر او در سبیل الهی وارد شد نزد محبوب عالمیان مشهود، ذکرشان کره بعد کره از سماء مشیت الهی نازل، ان ربنا الرحمن لهو المشفق الکریم و هو الناطق البصیر.

مخصوص جمیع اسامی که در دستخط آن جناب بود و همچنین نفوسی که عریضه عرض نمودند الواح بدیعه منیعه از سماء عنایت نازل، ان شاء الله کل به آن فائز شوند و به تبلیغ امر بالحکمة المحضه مشغول گردند. عنایت حق جل و عز به مقامی رسیده که آنچه از نفوس ذکر شده و یا بشود حیاً و میتاً مخصوص کل الواح منیعه از سماء مشیت نازل، از حق بطلبید تا نفوس از حرارت نار مشتعل در سدره

مشتعل شوند و به محبت الله ظاهر و به خدمت امره عامل مشاهده کردند. ای دوستان الهی امروز روزی است که در همه کتب و صحف و زبر و الواح مذکور و مسطور است. لعمر الله انه اعز من كل شيء عند الله رب العالمين. نیکوست حال نفوسی که به او عارف شدند و بما ینبغی له عمل نمودند. ان شاء الله کل به این مقام بلند اعلی فائز شوند و از نفاتح ایام قسمت برند، ان ربنا الرحمن لهو الغفور الکریم و انه لهو المؤید المدبر الناصح الحکیم.

و لوحی مخصوص جناب الف و حاء عکاس نازل، اگر ممکن باشد به ایشان برسانند و الا نزد ام ایشان امانت بگذارند. در این کره بعضی از این الواح منیعه را این عبد خادم از اصل تنزیل نقل نموده و ارسال داشته چه که حضرت غصن الله الأكبر روحی و ذاتی و کینوتی لثراب قدومه الأطهر فداء تشریف نداشتند.

عریضه ای از جناب اسم هاء علیه بهاء الله به ساحت اقدس فائز و جمعی توقّف آن جناب را در آن ارض طلب نموده اند عرضشان لدى الحق مقبول افتاد. فرمودند اگر به روح و ریحان واقع شود نیکوست لو شاء الله لیجمع ما تشئت. رجای این فانی آن که تکبیر این عبد فانی را خدمت حضرت اسم ۶۶ [الله] جمال علیه من کل ۹ [بهاء] ابهاه و جناب من سمی لدى منظر الأكبر به علی قبل اکبر علیه ۶۶۹ [بهاء الله] مالک القدر برسانید. این فانی خدمت جمیع دوستان عرض خلوص و نیستی اظهار می نماید. جناب ذبیح علیه بهاء الله و جناب آقا میرزا ابوطالب ۶۶۹ [بهاء الله] و جناب حیدر قبل علی علیه ۶۶۹ [بهاء الله] و جناب اسم هاء علیه ۶۶۹ [بهاء الله] الحمد لله به عنایات الهیه فائز شدند و مخصوص هر یک لوح امنع اقدس نازل و ارسال شد خدمت ایشان و سایر دوستان که به لوح الهی فائز شدند عرض فنا و نیستی این عبد را برسانید و همچنین نفوسی که ذکرشان در ساحت اقدس بوده و هست. ان شاء الله از کأس اتحاد بنوشند و بما ینبغی لهذا الیوم عامل باشند. امروز روز ذکر و بیان است امروز روز خدمت است، ان شاء الله کل به آن فائز شوند باید جمیع ما الیوم به آنچه سبب علو امر است ناظر باشیم از ما عند الناس معرض و بما عند الله اقبال کنیم. ای دوستان همیشه باب سماء مفتوح نه و ابر رحمت مرفوع نه، باید ان شاء الله جهد کنیم و به آنچه از ما در ایام این ظهور اعظم که در کل کتب الهی مذکور و مسطور است

فوت شده به تدارک آن قیام نمائیم. جمیع باید به ایادی رجا، به اذیال کرم متشبت شویم، *انه لهو الغفور الکریم انه لهو المعطى البازل العطوف الرحيم*.

عرض دیگر آن که خدمت حضرت اسم الله جواد علیه بهاء الله الأبهی عرض فنا و نیستی برسانید و همچنین خدمت جناب زین علیه بهاء الله از اهل ب ر در این ایام عریضه‌ای از ایشان به ساحت اقدس رسیده، امید است جواب از سماء عنایت نازل و ارسال شود. ان شاء الله امورات کل بر وفق مرام ظاهر شده و می شود اگر تا حال به آنچه از قلم اعلی جاری شده عمل می شد کل خود را در مهد امن و امان و راحت کبری مشاهده می نمودند، *البهاء علیک و علیهم من لدی الله العلیم الحکیم*.

خادم

۱۹ جمادی‌الاولی سنه ۱۲۹۸ [۱۸ اپریل ۱۸۸۱ م]

عرض می شود الواح منزله در این کره جمیع ارسال نشد چه که حکمت مقتضی نه، لذا عدد واحد (۱۹) الواح ممتنعه منیعه در این پوسته ارسال شد و ما بقی لو شاء الله در کره بعد ارسال می شود.

یادداشت‌ها

* عبارات «... استوای بر عرش در بستانی که به رضوان نامیده شده...» ناظر به واقعه اظهار امر جمال قدم در باغ رضوان در خارج مدینه بغداد به سال ۱۲۷۹ هـ ق/ ۱۸۶۳ م است که شرح مفصل آن در کتبی نظیر ایام تسعه (فصل پنجم) و نفحات ظهور حضرت بهاء الله (ج ۱، فصل شانزدهم) و کتاب قرن بدیع (فصل نهم) مندرج است. جمال قدم درباره تکلم به سه آیه مبارکه در ایام اقامت در رضوان در یکی دیگر از الواح مبارکه چنین می فرمایند (اسرار الآثار، ج ۴، ص ۲۲-۲۳):

«... در یوم اول که جمال قدم بر عرش اعظم در بستانی که به رضوان نامیده شد مستوی لسان عظمت به سه آیه مبارکه نطق فرمود یکی آن که سیف درین ظهور مرتفع است و آخر هر نفسی قبل از الف سنه ادعا نماید باطل است و سنه، سنه کامل است تفسیر و تأویل درین فقره حرام است و ثالث حقّ جلّ جلاله در آن حین بر کلّ اشیاء به کلّ اسماء تجلی فرمود و این فقره از بعد نازل. ولکن فرمودند این فقره

هم با آن سه در یک مقام است...».

* لوح «اسم الله جمال» که جمال قدم به نزول آن اشاره نموده و فقره‌ای از آن را نقل فرموده‌اند با این عبارت آغاز می‌گردد: «یا اسمی جمال ان شاء الله به نور امر روشن باشی و به نار امر گرم، به شأنی که افسردگی‌های عالم و حوادث بارده آن ترا از حرارت محبت الهی باز ندارد...».

* عبارت «اشرقت الأرض...» فقره‌ای از آیه شماره ۶۹ در سوره زمر - ۳۹ در قرآن مجید است.

* عبارت «جاء ربنا و الملك صفا صفا» در آیه ۲۲ سوره فجر - ۸۹ در قرآن مجید به این صورت آمده است که: «و جاء ربك و الملك صفا صفا».

* درباره حکم جهاد و ارتفاع آن در این ظهور حضرت بهاء الله در لوح بشارات چنین می‌فرمایند (گنجینه حدود و احکام، ص ۲۷۱):

«یا اهل ارض بشارت اول که از ام الكتاب در این ظهور اعظم به جمیع اهل عالم عنایت شد محو حکم جهاد است از کتاب. تعالی الکریم ذوالفضل العظیم الذی به فتح باب الفضل علی من فی السموات و الارضین...».

برای ملاحظه سایر نصوص و منابع مربوط به حکم جهاد به کتاب گنجینه حدود و احکام مراجعه فرمائید.

قضایای مربوط به حکم جهاد در اسلام در دائرة المعارف بزرگ اسلامی (ج ۱۹، ص ۱۶-۲۷) مورد شرح و بسط مفصل قرار گرفته است.

* عبارت «الملك يؤمئذ لله...» فقره‌ای از آیه ۵۶ در سوره حج - ۲۲ است.

جناب ابن ابهر علیه بهاء الله و عنایتہ

ربیع الثانی سنه ۱۳۰۵ [دسامبر - ژانویه ۱۸۸۷-۱۸۸۸ م]

بسم ربنا الأقدس الأعظم العلی الأبهی

حمد و ثنا مقصود عالمیان را سزاست که به سیف بیان امکان را تصرف فرمود و قلوب اهل عالم را به نور معرفت منور داشت و به مبلغین و مبشرین آفاق جهان را به اتحاد و اتفاق بیاراست، اوست مقتدری که شرک مشرکین و مقالات معرضین یکتائیش را ستر نمود و مخلصین و مقربین را از اقبال باز نداشت. جلّت آیات سلطنته و ظهورات قدرته و عظمته.

سبحانک یا من بمشیتک جرت انهار المعانی فی حدائق البیان و انجذبت افئدة الموحّدين بما نطق قلم امرک فی مدائن العرفان. يشهد الخادم بتوحيد ذاتک و تفرید نفسک و يعرف بما نطق به لسان عظمتک فی ملکوت الايقان بأنک انت الله لا اله الا انت. قد ارسلت الرّسل و انزلت الكتب و جعلتهم مبشرين بين عبادک و معترفين بما اردت لهم بجدوک و الطافک الی ان انتهت الظهورات بظهورک الأعظم و نبأک العظيم اذا اظهرت نفسک بين خلقک و دعوتهم الی افقک الأعلى و ذروتک العلیا. من الناس من منعتہ اهوائه عن التوجه الیک و اوهامه عن التّقرّب الی بساط عزّک و منهم من انقطع عمّا عند القوم سارعا الی مرضاتک و ناظرا الی افق ظهورک و راجیا بدائع فضلک و آملا ما بشرتهم به فی کتبک و الواحک. ای ربّ اسألك بضياء وجهک و بأنوار ایامک بأن تؤید من اراد ذکرک و ثنائک و نصره امرک بجنود الحکمة و البیان. ای ربّ اسألك بقدرتک الّتی احاطت بالممکنات بأن توفقه علی اعلاء کلمتک و اظهار ما امرت المخلصین به فی کتابک انک انت القویّ الغالب القدير.

و بعد دستخط آن محبوب فؤاد به مثابه طایر فردوس محبت و مودت و انجذاب رسید اشاراتش بشاراتی بود حقیقی و بیاناتش رسائی بود معنوی. لله الحمد عرف استقامت و توجه و انقطاع در سبیل خدمت مالک ابداع از آن متضوع و منتشر قلب را جذب نمود و شامه جان را معطر داشت له الجود و له الفضل عنایتش احاطه نموده

و فضلش افتدۀ مقربین را اخذ فرموده به شأنی که از خود و غیر خود گذشته اند و به او پیوسته اند ارواح و اجساد و اعضا کل را در سبیل امرش انفاق کرده اند. بعد از قرائت و اطلاع و انبساط و انجذاب قصد نموده تلقاء وجه مولی الأنام بتمامه عرض شد و این آیات از موجد اسماء و صفات نازل، قول الرّبّ تعالی و تقدّس:

هو المبین العلیم

کتاب انزله المظلوم لمن شرب رحیق البیان من ایادی عطاء ربّه الرّحمن لتجذبه نفحات الوحی و تقرّبه الی الله ربّ العرش الأعظم و مالک الكرسیّ الرّفیع. اسمع النداء مرّةً أخرى من سدره المنتهی أنّه لا اله الاّ هو الفرد الواحد العلیم الحکیم. قد جرى بحر البیان من منبع قلم ربّک الرّحمن اشرب منه مرّةً من كأس عنایتی و اخرى من کزّوب رحمتی و تارةً من غرفة یدی انّ ربّک هو الفضّال الکریم. لعمر الله لو یسمع احد ندائی بأذن الفطرة أنّه یجعله منقطعاً عن سوائی و متمسکاً بحبل عنایتی بحيث لا تمنعه سیوف الأعداء و لا سهام الأشقیاء. كذلك نطق القلم الأعلى فضلاً من لدی الله فاطر السّماء لتشکر ربّک الغفور الرّحیم. أنّه ذکرک من قبل بآیات خضعت لها کتب العالم و ما عند الأمم یشهد بذلك امّ الألواح فی هذا الأفق المشرق المنیر. قل یا ملأ الفرقان اتّقوا الرّحمن و لا تعترضوا علی الذّی به ثبت کلّ امر و کلّ کتاب مبین و قل یا ملأ البیان خافوا الله و لا تدحضوا الذّی به ظهرت حجّة الله و برهانه و غرّدت طیر العرفان علی اعلی الأغصان. تالله قد اتی الرّحمن بسلطان عظیم لا تعجزه قوّة العالم و قدرة الأمم و لا تخوّفه سطوة الذّین نقضوا عهد الله و میثاقه و کفروا بیوم الذّین انصفوا فی هذا الظّهور و سلطانه ثمّ انظروا ما نزل بالحقّ من ملکوت بیانہ البدیع. هو الذّی کان موعوداً فی کتب الله و بشرّ به النّقطة الأولى و خضع عند ذکر اسمه بقوله، انا أوّل العابدین.

یا ملأ البیان انظروا ثمّ اذکروا اذ اتی نقطة البیان انکره علماء الأرض و فقہائہا كذلك سوّلت لهم انفسهم ما ناح به روح القدس فی الفردوس و الرّوح الأمين فی هذا المنظر المبین. نسأل الله ان یمدّک بجنود البیان و یوفّقک علی نصره امره ببرهان سطع نوره من مشرق بیان ربّک العلیم الخبیر. ذکر حزب الله بآیاتی و کبر علی وجوههم من قبلی ثمّ اقرأ لهم ما نزل من سماء مشیتتی و هواء ارادتی لتقرّب به عیونهم

و تفرح به قلوبهم ان ربك يحب اوليائه يشهد بذلك ام الكتاب في هذا المقام العزيز المنيع. قل يا حزب الله انا وصيناكم من قبل و نوصيكم في هذا الحين بالأمانة و الديانة لعمر الله بهما ترتفع مقاماتكم و ترتقى شؤوناتكم تمسكوا بهما و لا تكونوا من الغافلين. قل يا اهل البهاء خذوا ما امرتم به من لدى الله ثم اعملوا ما وصاكم به لسان العظمة انه يرفعكم و يقربكم الى الفرد الواحد المقتدر العزيز الحميد. البهاء المشرق اللائح الساطع من افق عنایتی عليك و على من يحبك و يسمع قولك في هذا الذكر الحكيم. الحمد لله العلي العظيم.

یا ابن ابهر عليك بهائی، حزب الله را آگاه نما به آنچه ظاهر شده اگر تفکر نمایند در حزب قبل و اعمال و افعالشان در يوم قيام مجدد به اوهمات نفوس غافله جاهله مبتلا نمی شوند و خود را از ما سوی الله فارغ و آزاد مشاهده می نمایند. نفوس غافله آنچه را به بصر خود دیده اند از آن غافل شده اند تا چه رسد به اموری که طیر افنده و قلوبشان از طیران در آن فضا عاجز و قاصر است، خود خسارت حزب شیعه را به چشم خود دیده اند و حال مجدد به اوhamاتی افتاده اند هزار مرتبه اعظم تر از اوهمات آن حزب. هادی دولت آبادی قائد قوم شده و اراده نموده عباد بیچاره را به دار البوار بفرستد و در سقر مقرر دهد. بگو ای عباد در آنچه ظاهر شده و حال مشهود است و در آنچه گذشته و مستور گشته تفکر نمایند شاید به عنایت حق کمر خدمت را لوجه الله محکم کنید. به کمال عجز و ابتهال از غنی متعال مسئلت نماید که عباد را مجدد به مثابه اوهمات قبل مبتلا نفرماید. سبحان الله ابصار را چه منع نموده، آذان را چه از اصغاء کلمه حق بازداشته؟ عوالم دانائی و بینائی متحیر. یا ایها الطائر فی هوائی آذان موجوده و ابصار مشهوده قابل اصغاء و لایق مشاهده نبوده و نیست مگر عنایت حق جلّ جلاله مدد فرماید و غافلین را به شطر آگاهی کشاند و نائمین را از نوم غفلت بیدار فرماید. این ایام ایام ظهور آیه مبارکه است که فرموده: «یجعلون اصابعهم فی آذانهم»، لئلا یسمعوا قول الحق، چه که مطلع اوهام اولیای خود را از تقرب به اهل بهاء منع نموده اند. سبحان الله به اعمال مشرکین قبل عاملند و به همان اقوال ناطق و شاعر نیستند. قهر الله اخذشان نموده و نفحات عذاب احاطه کرده، کذلک قضی الأمر جزاءً لأعمالهم انه اشد المنتقمین و مهلك المعتدین. انتهى

یا محبوب فؤادی مدّت‌ها باب مسدود خبری از آن محبوب نبود، لله الحمد عنایت حقّ جلّ جلاله به مثابه مفتاح ظاهر و ابواب ذکر و بیان و حضور و لقا را گشود نار محبت به تجلّی و شعله اولی ظاهر. حوریات ذکر که در غرفات معانی مستور بودند کشف حجاب نموده قصد انجمن نمودند. قسم به آفتاب بیان ربّنا الرّحمن اگر آذان اهل عالم مقدّس شود یک کلمه از کلمات علیا که از مشرق اراده مولی الوری ظاهر شده کل را هدایت می‌نماید و کفایت می‌فرماید. باری، در هر حال باید از حضرت مقصود طلب فرج نمود و فرج تنبّه عباد است و تفکر در آنچه ظاهر شده. در لیالی و ایام این خادم مسکین با عجز مبین از مالک یوم الدین نجات می‌طلبد چه که رحمتش سبقت گرفته و عنایتش احاطه فرموده، شاید سبحات و حجبات را مجدّد خرق فرماید تا عیون از مشاهده باز نماند با کرمش یأس را راهی نه و از برای رجا سدّی و منعی نه، یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و هو العزیز الحمید. و این که درباره اولیاء علیهم بهاء الله مرقوم داشتند بعد از عرض در ساحت امنع اقدس اعلی مخصوص هر یک نازل شد آنچه که سبب ذکر ابدی و ثناء سرمدی است.

هذا ما نزل لجناب خان (محمّد باقر) علیه بهاء الله قوله تبارک و تعالی:

هو الناظر من افقه الأعلی

أنا نذکر من سمّی بمحمّد قبل باقر (خ ا) لیجذبہ الذکر الی مقام لا یمنعه شیء من الأشياء من هذا الأمر الذی به ارتعدت فرائص الأسماء کذلک نطق القلم الأعلی فی اعلی المقام. طوبی لمن اقبل الی افقی و نطق بنتائی و طار فی هوائی انه من اهل الفردوس الأعلی لدى الله مالک المبدأ و المآب. اشرب رحیقی المختوم باسمی القیوم و قل یا ملأ العالم تالله قد اتی مالک القدم بسلطان لا یقوم معه الأحزاب ظهر و اظهر ما کان مستوراً فی العلم و مذکوراً من القلم الأعلی فی الزّبر و الألواح. قل یا معشر البشر ضعوا ما عندکم و خذوا ما امرتم به من لدى الله مالک الرقاب. هذا یوم فیہ تنادی الأشياء بأعلی النداء قد اتی الموعود من سماء الفضل و برایات العزّة و الاقتدار ایاکم ان تمنعوا انفسکم عن هذا الفضل الذی به ماج بحر البیان فی الامکان

وهطلت امطار الغفران على الذين تمسكوا بحبل عناية ربهم مالك اليجاد، البهاء عليك من لدى المظلوم وعلى الذين اقبلوا الى الأفق الأعلى فى يوم فيه نادى المناد الملك لله رب الأرباب.

وهذا ما نزل لجناب كربلائى عباس عليه بهاء الله

هو الناطق بين العباد

يا عباس اسمع نداء المظلوم من شطر سجنه الأعظم انه يقربك الى الله مولى الأنام قد اتى لخلاص العالم ولكن الأمم اعرضوا عنه وارتكبوا ما نسفت به الجبال نبذوا امر الله ورائهم واتخذوا الأوهام لأنفسهم ارباباً من دون الله مطلع الأنوار. من الناس من انكر امر الله ومنهم من اعرض ومنهم من اعترض وارتكب ما ناح به القلم الأعلى فى البكور والآصال. طوبى لعبد سمع ندائى و فاز بآثار قلمى و ويل لكل غافل مرتاب. البهاء المشرق من افق سماء بيانى على اوليائى الذين عملوا بما امروا به فى ام الكتاب، قل:

الهى الهى اشهد انك ذكرتنى و من افقك الأعلى اقبلت الى عبدك هذا و انزلت له من قلم عنايتك ما ترضع عرفه بين عبادك. اى رب اسألك بأنوار نير ظهورك فى أيامك و ظهورات قدرته بين خلقك بأن تكتب لى ما يحفظنى من الذين كفروا بك و بآياتك. انك انت الذى باسمك ماج بحر الفضل و هاج عرف العطاء بين الأرض و السماء لا اله الا انت المقندر القدير.

وهذا ما نزل لجناب كربلائى يعقوب عليه بهاء الله

بسمى الذى به انفطرت سماء الأوهام

يا يعقوب اشكر بما اقبل اليك المظلوم و ذكرك بما لا تعادله الأذكار قد حضر اسمك لدى الوجه ذكرناك بما انجذبت به حقائق الأشياء و غردت حمامة البيان على اعلى الأغصان. اذا شربت رحيق الوحي من كأس العطاء و اجتذبتك ندائى الى الأفق الأعلى، قل:

الهى الهى لك الحمد بما زينتنى بطراز ذكرك اسألك بالنسائم التى سرت بارادتك و بالنور الذى اشرق من افق سماء مشيتك و ببحر آياتك و سماء ظهورك بأن تجعلنى فى كل الأحوال مستقيماً على امرك و قائماً على خدمتك انك انت

المقتدر علی ما تشاء و فی قبضتک زمام من فی الأرضین و السموات. صلّ اللهم یا الهی علی الدّین تمسکوا بحبل عطائک و فازوا بالاقرار بما انزلته فی کتابک و نصروا امرک فی اللیالی و الأيام. انک انت مولی الأنام لا اله الا انت المهیمن علی من فی السموات و الأرضین.

و هذا ما نزل لجناب استاد اسمعیل علیه بهاء الله

بنام مقصود عالمیان

یا اسمعیل وقت آمد زمان حاضر ساعت موجود قیامت قائم اسرار ظاهر آیات نازل بینات مشهود و لکن عباد کلّ غافل و منکر و معرض، الا من شاء ربّک. این آن نبی است که در فرقان به نبأ عظیم ذکر شده لازال در افتدۀ اصفیاء مستور و مکتون و از قلم اعلی در کتب و صحف و زبر الهی مذکور و مسطور مع ذلك قوم محبوب و ممنوع اوهامات نفوس غافله ایشان را از مشرق نور احدیه منع نمود، فی الحقیقه خاشاک های عالم قابل بساط حقّ جلّ جلاله نبوده و نیست. از حقّ بطلب عبادی که لایق این ایام است مبعوث فرماید لینظروا ما اشرق و لاح و یسمعوا ما نزل من سماء مشیة ربّهم الناطق العلیم.

الهی الهی تری العطش اهلک عبادک این سلسیل عنایتک و کوثر رحمتک و این فرات فضلک و رحیق بیانک؟ و الجوع اخذهم من کلّ الأطراف این مائده سمائک و نعمة عرفانک؟ و احرقتهم نار الطلب و الهجر این حضورک و لقاءک و ظهور الطافک؟ اسألک یا مولی العالم بأسرار علمک و ندائک بین عبادک بأن تقدّر لأحبائک ما یحفظهم من شرّ اعدائک و یرزقهم اثمار سدره قریبک انک انت المقتدر العلیم الحکیم. انتهى

آفتاب عنایت لله الحمد بر کلّ تجلّی نمود و هر یک از اسماء به فضل و عنایت مولی الأسماء فائز. یسأل الخادم ربّه بأن یجعلهم اعلاماً بین عباده و رایاتاً فی بلاده لیرتفع بهم ذکرة و ثنائہ و اوامره و احکامه انه علی کلّ شیء قدير.

و این که ذکر مخدّره اخت کبری و صغری مخدّره معظّمه حضرت امّ علیها بهاء الله را نمودند بعد از عرض در افق اعلی مخصوص هر یک نازل شد آنچه که باقی و دائم است، قول الرّب تعالی و تقدّس:

بنام خداوند یکتا

امروز از ابر رحمت رحمانی در عالم معانی اوراد تازه بدیعه ظاهر شده و شکفته و هر یک را ذکر و بیانی و مقالی است طوبی از برای سامعین و ناظرین. یا ورقتی و امتی اهل عالم مع آن که صاحب بصر و سمعند از مشاهده و اصغاء محرومند. بعد از عجزها و ناله‌ها و نوحه‌ها و طلب و آمال در مآل عمل نمودند آنچه را که هیچ مشرکی عمل ننمود و گفتند آنچه را که هیچ ظالمی نگفت. در قول افضل و اعلای عالم بودند و در فعل اخسر و ادنای امم. نیکوست حال نفسی که به عدل و انصاف در امور ملاحظه نماید و از حق تأیید مسئلت کند. عالم دانائی متحیر و مبهوت چه که معشر علمای ایران مع طلب و زاری بر منابر جهره به سب مقصود عالمیان ناطق. حقّ جلّ جلاله را شکر نما که ترا در همچنین عصری نصرت فرمود و به مصر آگاهی راه نمود، رغماً للذین زینوا انفسهم بالعمائم و منعوا الناس عن صراط الله ربّ العالمین. خدی رحیق بیانی باسمى ثم اشربی منه بذکری البدیع. لله الحمد به ذکر دوست یکتا فائز شدی و به حبش مزین و به نور عرفانش منور، اماء آن ارض را از قبل مظلوم تکبیر برسان و به انوار آفتاب عنایت حقّ جلّ جلاله منور دار.

و هذا ما نزل لأخت احدى فاطمه علیها بهاء الله

بنام مقصود عالمیان

یا ورقتی علیک بهائی ذکرت نزد مظلوم مذکور و این آیات از سماء مشیت حضرت قیوم نازل تا عرف بیان رحمن جذبت نماید و به افق دانائی کشاند. عالم از برای عرفان حقّ از عدم به وجود آمد، طوبی از برای قلبی که به افق ابهی اقبال نمود و از برای وجهی که در ایام الهی به انوار وجه توجه کرد. حمد کن مقصود عالمیان را که از ایادی عطا کوثر بقا نوشیدی و این کوثر در رتبه اولی و مقام اول معرفت حقّ جلّ جلاله است که در زیر و الواح از قلم اراده ثبت شده. از حقّ می طلبیم اماء آن ارض را به این عطیة کبری فائز فرماید و جمیع را از اثمار سدره و انوار تیر افق معانی محروم نسازد. در جمیع احوال حقّ با تو بوده، انه مع عباده القانتین و امائه القانتات یسمع و یری و هو السميع البصیر، قولی:

الهی الهی اسألك بأوراق سدره امرک و اثمارها و بالكلمة التي بها اشرفت الأرض و ما خلق فيها بأن تكتب لى ما يكون نوراً امام وجهى و مونساً لى فى كلّ عالم من عوالمک. اى ربّ تعلم ما فى قلبى و ما اردته من بدائع فضلک اسألك بأن تجعلنى راضية بما قدرته لى بارادتك و مشيتك. انك انت المقتدر المهيمن العزيز الفضال، لا اله الا انت الغنى المتعال.

و هذا ما نزل من سماء العطاء لجنابك مرّة اخرى، قوله تعالى:

يا ابن ابهر عليك بهاء الله مالک القدر، نشهد انك فزت بآثار قلمنا و بما نطق به لسان الفضل فى مقام سمى بالسجن الأعظم فى كتاب الله ربّ العالمين.

انا ذكرنا اباك من قبل بذكر فاحت به نفحات البيان فى الامكان يشهد بذلك من عنده كتاب مبین، انه صعد الى الله بقلب خضعت له افئدة المقبلين. لعمرى استقبله الملائة الأعلى حين صعوده و ادخلته يدالفضل فى مقام عجزت عن ذكره السن الذاکرين. البهاء المشرق من افق سماء رحمتى عليه و عليك و على امك التي فازت بآيات الله العزيز الحميد. انتهى

الفضل احاط و النور الاح و العناية احاطت و الرحمة سبقت. سبحان الله جود و کرم به مقامى رسیده که از ذکر و بیان و شرح و تفصیل مقدّس و منزّه گشته، جمیع جودهای عالم نزد بحر عطایش با قطره مقابله نکند عجز شأن عبد است و فى الحقیقه عاجز است، این کلمه از شکسته نفسی نیست. بر فرض انسان تصوّر نماید نجمی موجود حال آن نجم نزد شمس مشرقات و اقمار لانحات و انجم لاتحصی چه شأنی داشته و یا دارد؟ در هر حال از حقّ منبع سائل و آمل که عالم را به طراز آگاهی مزین فرماید و از کوثر حقیقی مبدول دارد شاید قابل درگاه و لایق بارگاه گردد، انه على كلشيء قدير.

این که ذکر جناب ذبیح علیه بهاء الله را نمودند بعد از عرض در ساحت امنع اقدس اعلى این کلمات عالیات و آیات محکّمات از سماء فضل نازل، قوله تبارک و تعالی:

انا الذاکر و انا المذکور

ذکرک المظلوم الذى سجن بما دعا الكل الى الله ربّ العالمين انه ظهر و اظهر ما

اراد فضلاً من عنده و هو الفضال الکریم. ما منعتہ شوکة کل ظالم و ما خوفته سطوة کل فاجر و ما اضعفته قوّة کل آمر مریب. سبحان الذی اظهر ما کان مکنوناً و نطق بما اراد اذ کان مستویاً علی عرشه العظیم. حمد کن مالک قدم را که آزاد فرمود و نجات بخشید. قسم به تیر بیان که از افق سماء برهان مشرق و لائح است حبس در سبیلش سبب و علت آزادی اهل امکان و ضعف در حبس علت قوت و بلا در راهش سلطان عزت و راحت ظاهر زحمت و باطن نعمت و رحمت. طوبی لمن فاز بالبراء فی سبیل الله مولى الوری و مالک الأسماء. یا اسمعیل عمر عالم و ایامش در آنی فانی و معدوم، طوبی از برای نفسی که در دار فانی کسب باقی نمود و در بیت تعب راحت ابدی تحصیل کرد، نسأل الله تعالی ان یؤیدک و اولیائی هناک علی الاستقامة انه هوالمقتدر القدير.

الهی الهی تری اولیائک بین اعدائک و اخیار عبادک تحت اشرار خلقک اسألک بعزک و سلطانک بأن تحفظهم بقدرتک و ترفعهم برفعتک. اشهد یا الهی بما شهد به لسان عظمتک و انزلته فی کتابک بأنک انت الله لا اله الا انت الفرد الصمد المقتدر العلیم الحکیم.

هذا ما نزل لجناب رسول (قناد) علیه بهاءالله، قوله تبارک و تعالی:

هو الشاهد الخیر

یا رسول الله الحمد از رحیق بیان آشامیدی و به کوثر عرفان مرزوق گشتی. قلب به نور معرفت منور و لسان به ذکر و ثنا ناطق و وجه به انوار وجه متوجه طوبی لک و لمن ذکرک. حق در مجمع شما حاضر و کان یسمع و یری لا یعزب عن علمه من شیء. هر یک از آن نفوس مجتمعه به ذکر الهی فائز و به آثار قلم اعلی مزین. طوبی لأرض اجتمع فیها اولیائی و لیت تشرف بقدمهم و ارتفع فیہ اذکارهم. امروز تیر توحید حقیقی از افق سماء فضل مشرق، از حق می طلیم کل را به انوارش منور فرماید. اوست سامع و اوست مجیب و اوست بخشنده و اوست مهربان.

و هذا ما نزل لجناب آقا سید حمزه علیه بهاءالله

هو المبین العلیم

یا ایها المذکور لدی المظلوم، بشنو ندای مسجون را این است آن ندائی که کلیم را

به افق قرب و وصال راه نمود و به مقام اعلی و رتبهٔ علیا هدایت فرمود. طوبی از برای نفسی که الیوم به کلمهٔ مبارکهٔ یفعل مایشاء متمسک است چه که این کلمه سلطان کلمات است و هر نفسی از بحر مستور در آن آشامید او بر کرسی یقین و اطمینان خود را مشاهده می نماید. از حق می طلبیم عباد خود را توفیق عطا فرماید و از نعمت باقیه محروم نسازد، اوست قادر و توانا. یا سید حمزه نور احدیه در این حین بر تو تجلی نمود، اشکر و قل:

لک الحمد یا الهی بما هدیتنی و عرفتنی و ذکرتنی، اشهد انک انت الله لا اله الا انت الغفور الرحیم.

و هذا ما نزل لجناب حاجی فتحعلی علیه بهاء الله، قوله تبارک و تعالی:

بسمی المهیمن علی الأسماء

یا فتحعلی اذا سمعت ندائی و فرت باصغاء آیاتی، قل:

الهی الهی انا عبدک و ابن عبدک قد ایدتنی علی الاقبال الیک و التوجه الی انوار وجهک فی یوم فیه ارتعدت فرائص عبادک من خشیتک و هدیتنی الی صراطک المستقیم و نبأک العظیم. اسألک یا مالک الوجود و سلطان الغیب و الشهود باسمک الذی اذ ظهر من ملکوت بیانک خضعت له الأسماء کلها و بأمرک الذی احاط الأرض و السماء بأن تجعلنی فی کل الأحوال طائفاً حول ارادتک و متمسکاً بمشیتک. لک الحمد یا الهی و لک الشکر یا مقصودی و رجائی بما اریتنی افکک و اسمعتنی ندائک و اظهرت لی ما کان مستوراً عن خلقک. اسألک بأن تجعلنی ثابتاً علی امرک و راسخاً فی حبک بحيث لا تمنعنی الأشياء کلها عن التوجه الیک، انک انت المقتدر علی ماتشاء لا اله الا انت العلیم الحکیم.

و هذا ما نزل لجناب رسول علیه بهاء الله، قول الرب تعالی و تقدس:

هو المشفق الکریم

یا رسول قد ذکرک المظلوم من قبل بما انجذبت به افئدة المقرین قد ورد علیک فی سبیلی ما لم یحصیه الا الله العزیز العلیم. طوبی لک و لمن فاز بهذا الأمر اذ اشرق و لاح من افق ارادة الله مالک یوم الدین. انظر ثم اذکر اذ اودع الظالمون هذا المظلوم فی السجن الأعظم بما بشر العالم بالاسم الأعظم الذی به انکسر ظهر الفجار و ذرفت

دموع المشركين أنهم انكروا ظهور الله و حجّته و ارتكبوا ما ناح به المقرّبون قد ناح الظالم بما اشرق نير الأمر من افق الفضل و ناح العدل بما ورد على المظلوم من اللّذين نقضوا عهد الله العزيز العظيم. طوبى لك بما حملت البأساء فى امر الله مقصود العارفين كذلك نطق القلم اذ كان المظلوم فى حزن مبين. نسأل الله ان يوفّقك و اللّذين آمنوا على ما ترتفع به كلمته بين عباده، أنّه هو المقتدر القدير. البهاء من لدنّا عليك و على كلّ مقبل ما منعتة سطوة المعتدين.

و هذا ما نزل لجناب حاجى ايمان عليه بهاء الله

بسمى المشرق من افق ارادة الله ربّ العالمين

يا ايمان، ندا را شنيدى و ايمان آوردى و افق اعلى را مشاهده نمودى كلّ ذلك من فضل الله عليك. و در اين حين مبين نامه ابن ابهر كه به عبد حاضر در منظر اكبر ارسال داشته بود تلقاء وجه قرائت شد ذكر ترا نموده لذا ذكرت نموديم و به انوار بيان مالک امكان منور داشتيم. حمد كن مالک يوم را كه ترا تأييد نمود و استقامت عنایت فرمود عهد الله و ميثاقش را حفظ نمودى و از شبهات ناعقين و اشارات معتدين محفوظ ماندى، اوست فضال و اوست كريم، لا اله الا هو الفرد الواحد العليم الحكيم. منتسبين اشرف عليه بهاء الله را از قبل مظلوم تكبير برسان. لله الحمد فاتر شدند به آنچه كه اكثر اهل ارض از آن محرومند، ذكرشان لازال در ساحت مظلوم بوده و هست، طوبى لهم و ويل للظالمين، الحمد لله ربّ العالمين.

هذا ما نزل لجناب محمّد قلى عليه بهاء الله

بنام مقصود عالم

يا محمّد قلى، عرف ظهور الهى در عالم متضوّع و امّ الكتاب امام وجوه اعداء و احباب در يوم مآب ناطق. رحيق مشهود، كوثر جارى، بحر عنایت موج. طوبى از براى نفوسى كه شبهات و اشارات ايشان را از منزل آيات و مظهر بيّنات منع نمود، به استقامت تمام بر امر مولى الأنام قيام نمودند و به حكمت و بيان ابواب قلوب را گشودند. ايشانند سفرای الهى و مطالع ذكر مقصود لايزالى. ذرّات كائنات اليوم از وصال دوست يكتا در اهترانزند به ذكرش متحرّكند و به اسمش مسرور، از براى هر شىء روحى در خور او موجود فضلش از جماد كوثر حيوان ظاهر فرمايد عصای

موسی هم چشم داشت و هم روح، از خدا بخواه نفوس منجمدهٔ ثقیله را از نسایم یوم ظهور جذب فرماید و به افق عرفانش راه نماید، له الحمد و المنة که ترا خلق نمود و آگاه فرمود و از دریای داناتی قسمت عطا کرد، اوست فضال و اوست کریم. و هذا ما نزل لجناب سبزعلی

هو النَّاطِرُ من افقه الأعلى

لله الحمد ندا را شنیدی بحر اعظم و امواجش را مشاهده نمودی ندایش افنده و قلوب را جذب نمود و اراده‌اش مقربین و مخلصین را به مطلع بیان و مشرق عرفان فائز فرمود. هر منصفی گواه و هر عادل آگاه که این مظلوم در اظهار امر الهی کوتاهی ننمود. در لیالی و ایام صریر قلمش مرتفع و ندایش از اعلی افق عالم ظاهر. امری از امور و شیء از اشیاء و حادثه‌ای از حوادث او را از اراده‌اش منع ننمود و لکن اهل سمع و بصر کمیاب، از حق بطلب جمیع را مؤید فرماید بر آنچه سبب اصلاح عالم و اطمینان امم است. جمیع اولیای آن ارض و سایر جهات را وصیت می‌نماید بتقوی الله. آن هیکل وجود را از سهام مطالع اوهام و مظاهر شیطان حفظ می‌فرماید، آن از برای سر تاج است و از برای بدن درع و از برای قلب نور. طوبی از برای نفسی که به آن تمسک نمود و بما اراده الله تشبث، از حق می‌طلبیم ترا توفیق عطا فرماید تا به استقامت تمام قیام نمائی و به یاد دوست یکتا مشغول باشی، اوست سامع و اوست مجیب.

هذا ما نزل لجناب نقدعلی علیه بهاءالله

هوالمقتدر علی مایشاء

حمد مقصود یکتا را لایق و سزااست که از رحیق بیان من فی الامکان را جذب نمود و به افق سماء سجن هدایت فرمود نعیق ناعقین او را منع ننمود در هر یوم کتابی نازل و دفتری ظاهر لعمرالله ملکوت بیان از بیانش مهتر و عالم وجود از جودش موجود مع ذلک خلق محجوب بل مفقود. یا نقدعلی ان شاءالله در مدینه صرافان حقیقی نقد معنوی باشی و زر خالص. لله الحمد شنیدی و اقبال نمودی و اقبال ترا به مقامی رساند که مظلوم عالم در سجن اعظم حین ختام اسماء ترا ذکر نمود و به اسمت ختم فرمود، له الجود و العطاء و له الفضل و البهاء. از حق می‌طلبیم در جمیع احوال

ترا مؤید فرماید و موفق دارد بر آنچه رضای او در اوست. عباد و اماء را طراً ذکر می‌نمائیم و الله ابهی می‌گوئیم فضلش احاطه نمود و رحمتش سبقت گرفت، طوبی للعارفین و طوبی للفاضلین. انتهی

آیا کدام لسان قادر بر ثنا و کدام بیان لایق وصف این مقام؟ یک موج از بحر بیانش عالم را زنده نماید و یک تجلی از تجلیات آفتاب فضلش امم را به افق اعلیٰ کشاند فضل و عنایت و شفقت و رحمت به مقامی رسیده که کلّ مقرر و معترفند بر عدم بلوغ و احاطه ناس غافل و محجوب و حقّ ظاهر و مشهود. صد هزار افسوس از برای این بندگان که در چنین ایّامی به خود مشغولیم و از او غافل. معرضین بیان در بحر او هام متغمّس مع ظهور و بروز آفتاب حقیقت، کلّ غافل مشاهده می‌شوند. یا محبوب فؤادی الحمد لله در سجن وارد شدید و مشاهده نمودید آنچه را از عالم مستور است و همچنین اجتماع نفوسی را که طائف حولند شکی نبوده و نیست که این اجتماع از برای نفس مبارکش مضرّ است چه که دول در فکر مذهب نبوده و نیستند و لکن از اجماع در گریزند و با مطلع و مصدرش معاند مع ذلک اعتناء فرموده‌اند و از برای راحت وجود مبارک دوستان را از لقا و وصال محروم نساخته‌اند. یک نفس در جزیره با شخص موهوم معاشر حال از او سؤال نمائید به قید قسم که آنچه دیده و آنچه در آن ارض عمل شده ذکر نماید. یا محبوب فؤادی این فانی سال‌ها با او بوده بیست سنه می‌گذرد و الی حین نفسی در آن ارض موجود نه حتّیٰ ابنائش را جواب نموده و بیرون کرده، اگر آن محبوب آن شخصی که به آنجا رفته و در آن ارض ساکن بوده ملاقات نمایند و سؤال فرمایند بسیار از امور ظاهر شود و لائح گردد، و لکن اگر به صدق تکلم نماید. باری، این عبد خدمت جمیع دوستان و آقایان تکبیر می‌رساند و از برای کلّ فوز اعظم مسئلت می‌نماید. انّ ربّنا و ربکم و مقصودنا و مقصودکم و هو الشّاهد النّاطر المتکلم المبین العلیم الخیر.

و این که درباره جناب ملا حسین علیه بهاء الله مرقوم داشتند فی الحقیقه همان است که آن محبوب نوشته‌اند به حرارت ذکر الهی مشتعلند، امید است از فضل حقّ جلّ جلاله این حرارت احاطه نماید و ناس غافل را به افق دانائی کشاند. بعد از عرض در ساحت امنع اقدس این لوح مبارک که نیر عنایت از افقش لائح و

مشرق است مخصوص ایشان نازل، لیشرب منه بحور المعانی و البیان. الأمر بیدالله ربنا الرحمن. قوله تبارک و تعالی:

هو القائم امام وجوه العالم

یا حسین علیک بهائی لله الحمد از قبل و بعد در ساحت اقدس مذکور و به عنایت مخصوصه فائز جهد نما شاید به حکمت و بیان اهل امکان به افاق رحمن توجه نمایند و خود را از غفلت و ذلت و فقر و حبس نجات دهند. امرالله به شأنی ظاهر گشته که عظم رمیم حرکت نموده و لکن اهل عمائم یعنی نفوس معرضه الی حین منجمد و مطروح، از صور الهی به شعور نیامدند و به صیحه از نوم غفلت بیدار نگشتند آفتاب حقیقت فوق رؤس طالع و مشرق و لکن ندیده و نمی بینند بحر بیان در قطب امکان ظاهر و مواج و لکن اقبال غیر موجود. عقب یک درهم مویز به کوچه و بازار می دونند و از لآلی و جواهر حکمت و بیان که از خزائن قلم اعلی ظاهر شده غافل و محجوب. سبحان الله معشر علماء و امرا الی حین آگاه نشده اند. بگو لعمرالله از تخت تا تحت یک نقطه فرق است. سریر کسری چه شد قیصر به کجا رفت فراغه چه شدند جبار به کجا مقرّ اخذ نمودند؟ آیا دفتر دنیا را ندیده اند، نخوانده اند. آیا ندهائی که از آن در کلّ حین مرتفع است نشنیده اند؟ لا والله هر نفسی ندای الرّحیل را شنیده و تغییر و تبدیل را به چشم خود مشاهده کرده. پدرها کو مادرها کجا رفتند؟

باری، الوان دنیا کلّ را از مقصود عالمیان محروم نموده به آن مشغولند و از حقّ غافل، به آن متمسکند و از حقّ ممنوع. یا حسین علیک بهائی لله الحمد به نصرت امر موفقی و به عنایتش مزین از حقّ می طلبیم در هر حین ترا تأیید فرماید و مدد نماید لیظهر منک فی البیان ما تنجذب به القلوب و فی الاستقامة ما تضطرب به الجبال و فی الخلق ما يتحیر به الخلق. در جمیع احوال اولیاء را به حکمت و بیان نصیحت نمائید و به آنچه سبب ارتفاع کلمه الله است متذکر دارید. عباد و اماء آن ارض را از قبل مظلوم تکبیر برسان بگو محزون مباشید شما اهل ارض طیّبه مبارکه هستید در هر صبح این کلمات را قرائت نمائید:

یا اله الوجود و مالک الغیب و الشهود هذه ارض احمرّت بدماء اولیائک الذین وفوا بعهدک و میثاقک و ما منعهم سطوة الفراعنة و لا شوكة الجبارة، نسألك بالعلیّ

الأعلى الذي أقرّ بوحدانيتك و فردانيتك في أوّل الأيّام و شرب رحيقك المختوم باسمك القيوم و قام على ذكرك و ثنائك بحيث ما منعه ضوضاء العلماء و لا ضرّ الفقهاء الى ان انفق روحه في سبيلك نسألك به و بمن ايده و اظهره بأن تؤيدنا على الاستقامة على حبك و القيام على خدمتك و العمل بما امرتنا به في كتابك، انك انت المقتدر العليم الحكيم.

امروز باید آن جناب منقطعاً عن العالم بر خدمت امر قیام نماید و عباد را به حکمت و بیان و روح و ریحان به شطر الهی کشاند، هر نفسی منتظر بوده از حقّ بطبیید عالم را به نصایح مشفقانه و مواظب حکیمانه قطعاً واحده فرماید. این احزاب مختلفه کلّ طالب حقّند و لکن راه را گم کرده اند تبلیغ مع مدارا لازم. طفلند مرّبی می خواهند، جاهلند دانا می طلبند و مرّبی و معلّم اولیای حقّ بوده و هستند ایشانند حکمای ارض باید به حکمت رفتار نمایند و خلق را از ورطه ضلالت نجات دهند. جمیع بلایای ارض را قبول نمودیم از برای راحت عباد، بر مظلوم وارد شد آنچه که اهل فردوس اعلی به نوحه و ندبه قیام نمودند سبحان الله مع ذلک نفسی متنبّه نشد هر یوم غفلت در تزیید و آگاهی در تباهی، از حقّ می طلبیم از کوثر بیان اولیاء نهالهای مغرسه اقبال نمایند و به ثمر رسند. طوبی از برای نفوسی که سطوت عالم ایشان را از توجه منع نمود و از اقبال باز نداشت به حبل حکمت متمسکند و به ذیل منیر متشبّث. قل:

الهی الهی اسألك بندايتك الأحدى و قيامك امام وجوه الأعداء و باصبعك الذي به خرقت الحجيات و السبحات و بأمرك الذي به سخرت الجهات بأن يؤيدني على ذكرك و ثنائك بالحكمة و البيان أنك انت مولی العالم و مقصود الأمم لا تمنعك قدرة الكائنات و لا قوة الممكنات تفعل ما تشاء بسلطانك و تحکم ما تريد بأمرك أنك انت المقتدر القدير. الهی الهی ترى احبائك و اوليائك بين ايدي الذين انكروا برهانك و حجّتك و آياتك اسألك بأنوار وجهك و آثارك و اسرارك بأن تحفظهم من شرّ اعدائك. ای ربّ خلّصهم بقدرتك و اقتدارك و عظمتك و سلطانك ثمّ ايدهم على اعمال ترتفع بها مقاماتهم بين عبادك انت الذي باسمك جرى كوثر الحيوان من معين قلمك و فرات الرّحمة و العطاء بارادتك و مشيتك

اسألك بأن تقدر لنا ما يقربنا اليك و ينفعنا في كل عالم من عوالمك. انت تعلم ما عندنا و لا نعلم ما عندك انك انت الحقّ علام الغيوب. انتهى

از حقّ جلّ جلاله سائل و آمل که آنچه در خزائن کلماتش مکنون و مخزون است ظاهر فرماید تا کلّ نفعات بیان رحمن را بیابند و از ما فی الامکان بما عندالله توجّه نمایند زود است آیات و بیّنات حجبات خلق را بردرد تا کلّ به اشراقات انوار آفتاب ظهور فائز شوند و منور گردند. ان ربنا الرحمن هو المقتدر علی ما یشاء و هو السامع المحیب لا اله الا هو الفرد الواحد العلیم الحکیم. البهاء و الذکر و الثناء علی حضرتکم و علی من معکم و یسمع قولکم فی امرالله ربنا و ربکم و ربّ العرش العظیم.

یادداشت‌ها

- * فقره «یجعلون اصابعهم...» عبارتی از آیه ۱۹ سوره بقره - ۲ در قرآن مجید است.
- * اشاره جمال قدم به ذکر «نبا عظیم» در فرقان، ناظر به آیاتی در سوره ص - ۳۸ و سوره نبا - ۷۸ است که می فرماید:
- «قل هو نبا عظیم. انتم عنه معرضون» (آیه ۶۷، سوره ص - ۳۸).
- و «عم یتسائلون من النبا العظیم» (آیه ۲، سوره نبا - ۷۸).
- * عبارت «یک نفس در جزیره با شخص موهوم معاشر» ناظر به وجود میرزا یحیی ازل در جزیره قبرس است.

جناب ابن ابهر عليه بهاء الله مالك القدر

هو المشفق الكريم

ذكر من لدنا لمن اجتذب العباد ببيان ربه الرحمن و نطق امام الوجوه بما نطق به لسان العظمة، انه لا اله الا انا المهيمن القيوم. قد انجذبت الأشياء من نداء مالك الأسماء و القوم لا يعرفون. قد تركوا ما امروا به و ارتكبوا ما ناهى به الملائكة الأعلی و الذين طافوا البيت في كل اصيل و بكور. كن ناطقاً بذكر ربك و قائماً على خدمة امره و مقبلاً الى افقه و متمسكاً بحبله الممدود. كذلك اظهرنا لآلئ العرفان من صدف البيان طوبى لمن شهد و رأى و ويل لكل غافل محجوب. البهاء المشرق من افق ملكوتى عليك و على الذين سرعوا اذ سمعوا نداء الله مالك الوجود.

جناب ميرزا محمد تقى ابهرى عليه بهاء الله

هو السامع المحيب

ذكر من لدنا لمن توجه الى الوجه و فاز بما كان مرقوماً من القلم و مسطوراً فى اللوح. يا ابن ابهر اسمع نداء الله مالك القدر انه يأمرك بذكره و ثنائه و القيام على خدمة امره المحتوم. قد حضر لدى المظلوم احد احبائى الذى فاز بلقائى و شرب كوثر اللقاء من يد عطائى ذكرك ذكرناك بلوح ينادى بين الأرض و السماء و يدع الكل الى الله العزيز الودود. قد غفر الله الذين عملوا ما منعوا عنه فى الكتاب امراً من لدى الله رب ما كان و ما يكون. قل اتقوا الله يا قوم و لا تكونوا كالذين يسمعون امر الله و حكمه و لا يعملون. اشكروا ربكم بما غفركم قبل ذكر عملكم انه هو الغفور العطوف. نوصيكم بالأمانة و الديانة و ما نزل فى كتاب الله مالك الوجود.

يا ابن ابهر اذكر الحسين من قبل المظلوم و بشره بعناية الحق علام الغيوب. قل: يا حسين كن متمسكاً بحبل الحكمة و ناطقاً بالبيان لئلا ترتفع ضوضاء الذين انكروا الغيب و الشهود انا ذكرناك من قبل آيات انجذبت به الأفئدة و العقول. نسأل الله بأن يوفقك على ذكره و ثنائه و على خدمة امره المحتوم.

و نذكر من سَمِّي باسمعيل و نبشّره باقبالي اليه و بما نزل له من القلم الأعلى في هذا المقام المرفوع. اياك ان يمنعك و الذين آمنوا ما عند القوم عن الله المهيمن القيوم. البهاء من لدنا عليك و على ابنك الذي حضر اسمه في هذا المقام الممنوع. انا اردنا ان نذكر امتي و ورقتي التي ذكرنا اسمها و انزلنا لها ما لا يعادله شيء من الأشياء و كتبنا لها في الصحيفة الحمراء من قلمي الأعلى ما لا اطلع بها احد الا الله مالك يوم التشور. يا ام اشرف لعمرى تنطق حوريات الفردوس الأعلى بفضائلك و مناقبك افرحي باظهارى هذا السرّ الأحمى و ربك هو المشفق العطوف الغفور.

يا ايمان قد فرت بذكرى مرة بعد مرة اعرف مقام هذا الفضل الأعظم و قل لك الحمد يا مولى العالم و مالك القدم اسألك باسمك الأعظم بأن تؤيدنى على العمل بما انزلته فى لوحك المحفوظ، سمعنا ندائك غفرناك ان ربك هو الغفور الرحيم. انا اردنا ان نذكر فى هذا الحين الذى سَمِّي بمحمّد قبل قلى ليمسك بالعروة الوثقى منقطعاً عن حبال العالم و انا الناصح العليم قد ذكرت لدى المظلوم ذكرك بهذا اللوح البديع لتفرح و تكون من الشاكرين. اياك ان يمنعك شيء من الأشياء عن صراط الله المستقيم.

يا رسول، قد اقبل فى هذا الحين مالك يوم الدين اليك و ذكرك بما تزوّع عرف البيان فى الامكان و نطق الروح فى اعلى الجنان اسمعوا اسمعوا يا اصحاب الفضل و العطاء تالله قد ارتفع نداء ربكم الأبهى بين الارض و السماء و لما سمعوا انقلبت الأحوال منهم من انصعق و منهم من انجذب و منهم جعل اصبعه بين انيابه و ينظر الى اليمين و الشمال كموله باهت و منهم من انفق روحه فى سبيل الله رب العالمين. كذلك تحرك قلمي الأعلى و ظهر منه ما عجزت الألسن عن ذكره و القلم عن بيانه و الأذان عن اصغائه طوبى لمن وجد عرف الآيات و كان من الفائزين.

يا سيّد حمزة انا ذكرناك من قبل و فى هذا الحين فضلاً من لدى الله العليم الخبير. طوبى لقائم ما اقعده سطوبة العالم و طوبى لناطق ما اصمته ضوضاء الأمم و طوبى لقاصد قصد بقلبه الى الغاية القصوى و طوبى لمنصف انصف فى هذا الأمر الأعزّ الأقدس الأبهى، انه من اهل الفردوس عند الله ربّ العرش العظيم.

يا ابن ابهر دوستان الهى را از قبل مظلوم تكبير برسان و به امواج بحر بيان حقّ

جلّ جلاله بشارت ده. لله الحمد امروز نیر اعظم مشرق و سماء کرم مرتفع باید کلّ به نار محبّه الله مشتعل شوند و اهل امکان را به حکمت و بیان به افق رحمن هدایت نمایند آنچه از قبل نهی شد و عمل نمودند عفو حقّ جلّ جلاله محوش نمود و قبل از وصول خبر به رحمت و بخشش و عفو الهی فائز گشتند. قد شهد بذلک ما ارسلناه من قبل انّ ربّک هو المخبر العليم. قلم اعلى کلّ را نصیحت می فرماید به آنچه که سبب و علّت نجات است در عوالم الهی.

یا ابن ابهر قسم به انوار آفتاب حقیقت که از افق سجن مشرق و لائح است ضرّ اعمال شنیعه که در کتاب منع آن از قلم اعلى جاری شده به حقّ راجع و همچنین سبب توقّف ظهور امر است مابین عباد. از حقّ می طلبیم از بعد کلّ به ما حکم به الله عامل شوند شاید به کلمهٔ رضا فائز گردند امروز جنود حقّ و ناصرش اعمال و اخلاق است باید به این جنود افنده و قلوب و صدور عباد را تصرف نمود. قل خذوا التّقوی بأیادی التّسلیم والرّضاء انه ممدّکم و رافعکم و ناصرکم و منجیکم من لدی الله ربّکم و ربّ الکرسیّ الرّفع.

یادداشت‌ها

* برای ملاحظه الواح مبارکه دربارهٔ جناب اشرف و امّ اشرف به مجموعه الواح مبارکه (ص ۲۱۱-۲۱۹) و منتخباتی از آثار (ص ۵۳-۵۴) مراجعه فرمائید.

بسمی المبین العلیم

قد اتی الوعد و الموعود یقول: یا ایها المذکور لدى العرش و القائم امام الوجه، امروز اگر کلمه واحده از مخازن محبت اولیای الهی ظاهر شود جهلای ارض بر اطفای انوار ظهور مکلم طور قیام نمایند باید چندی صمت اختیار نمود. میرزا باقر که حال صدرالعلماء نامیده می شود در عراق عرب یک بار به حضور فائز انا رأیناه فی معزل من العلم و الحکمة. بعد در ارض طفّ به سید محمد مؤانس گشت دیگر معلوم است که چه شنیده لعمر الله قابل ذکر نبوده و نیست، سید محمد و هادی و او با ما نبوده اند و از اصل امر بی خبرند و همچنین ابن مسعود هم یک بار ملاقات نموده و این نفوس از قلم ربّانی در کتاب الهی از امثال روای جابلقا و جابلصا و ناحیه کذبیه مذکور و محسوب.

سبحان الله اخبار ظهور چه بوده و قائم از کجا ظاهر شده. بگو ای اهل بیان به عدل و انصاف تکلم نمائید ناس بیچاره را مجدّد به اوهام مبتلا مکنید امروز اصبع اقتدار سبحات را شقّ نمود و حجبات را از میان برداشت به مثابه حزب قبل به ظلم و اعتساف و سفک دماء مشغول نگردید، اولئک اتخذوا الوهم لأنفسهم ربّاً من دون الله. عمری از صدق و راستی محروم بوده و هستند رایحه متنته نفوس کاذبه مداین صدق و صفا را تغییر داده و ضایع نموده الحمد لله الشکر لله که امثال آن نفوس که مطلع نفاق عالمند در حدیقه نورانی معانی داخل نشده اند هنگام خوف اول من کفرند و هنگام امن و امان اول من آمن. زندگی و حیات آن نفوس شاهدی است ناطق و گواهی است صادق بر کذب و نفاق چه اگر صادق بودند به شهادت فائز می گشتند، لا والله قابل این مقام و لایق این فضل اکبر نبوده و نیستند.

نفسی که بغیر استحقاق به صدرالعلماء نامیده شده نمک پادشاه را می خورد و از سر تا پا اشارات کفرانش واضح و مشهود. در جامع و حضور علماء از انصار دین محسوب و نزد اهل دولت از آن حزب مذکور، عجب است الی حین اولیای دولت آن نفوس را نشناخته اند در لیالی و ایام به مکر و خدعه مشغول. احمد کرمانی را اغوا نمودند به اظهار مفتریاتی که حین صدق و انین انصاف مرتفع شد و نواب

والا مع اطلاع موافق عدل حکمی نفرمود شما و منصفین می دانند که دولت آبادی و میرزا باقر اصفهانی که من غیر استحقاق به صدرالعلماء نامیده شد محرکند و هر یوم از برای دولت و این مظلوم ها به حفر بئر مشغولند. سوف يظهر الله ما فی قلوبهم بقوله تعالى فی سورة لقمان: انّها ان تک مثقال حبة من خردل فتکن فی صخرة او فی السموات او فی الأرض یأت بها الله الی آخر الآیة.

یا ایها المذکور لدى المظلوم، یوم یوم تبلی السرائر است خائنه اعین و خافیة صدور ظاهر شده و خواهد شد طوبی للمنصفین. چهل سنه می شود که این مظلوم زمام امور را اخذ نمود و حزب الله را به سکون و وقار و محبت سلطان دعوت فرمود و عهد محکم گرفته شد که به هیچ وجه در ممالک حضرت سلطان ایده الرحمن به احدی تعرض نمایند ولو یقطعونهم الغافلون ارباً ارباً. شاهد مبین و گواه امین واقعة جدیدة در ارض یزد بوده نفوس ثابتة مطمئنة دست بر روی گذاردند و نفوس بی عدل و انصاف هفت نفس را قطعه قطعه نمودند بعد سنگسار نمودند و بعد از زیر سنگ ها اجساد طیبۀ طاهره را بیرون آوردند و با نفت آتش زدند و سوختند و بعد یهودی ها را امر نمودند استخوان ها را بردند و در گودال ها ریختند. سبحان الله در اوّل آنچه داشتند از زخارف دنیا اخذ نمودند فی الحقیقه ظلمی ظاهر شد که از اوّل عالم الی حین شبه و مثل نداشته و بعد حضرت خلیل را به بدترین عذاب شهید نمودند، قد شربوا من دماء الموحّدين ما لا تعادله الدّجلة و لا الفرات و لا الجیحون و لا السّیحون.

یا ابن ابهر قل لنبیلى الأكبر و فاضل یومی الأنور لعمر الله جبل منع الهی ایادی قویة آن نفوس را بسته و زنجیر حکم محکم ربّانی ایشان را از تعرض بازداشته، در سحر گاهان نسایم رحمت رحمانی بر بقیة آن اجساد مرور نمود و از هزیزش اصغاء شد آنچه که لوح و قلم گریست و از برای بعضی از آن مظلوم ها امی نه تا بگرید و نوحه نماید لذا امّ البیان نوحه نمود و امّ البرهان گریست، آیا نفوس ظالمه الی حین متنبّه نشده اند. بگو ای قوم به عدل و انصاف تمسک جوئید و به ذیل دین الهی تشبّث نمائید دین نوری است مبین و حصنی است متین از برای حفظ و حراست اهل عالم. نعم ما قیل من قبل:

هر چه بینی جز هوی آن دین بود در دل نگار هر چه یابی جز خدا آن بت بود در هم شکن
یا ابن ابهر علیک بهاء الله مالک القدر، امروز باید اهل بهاء به اتحاد و اتفاق
تمسک نمایند و به حکمت و بیان اهل امکان را به نور عدل و انصاف مزین دارند.
سبحان الله الی حین حضرت پادشاه بر حسن نیت این مظلوم آگاه نه. حزب الله
آگاهند این مظلوم در اکثری از الواح ذکر آن حضرت را نموده و از حقّ جلّ جلاله
از برایش عدل مسئلت نموده و انصاف طلب کرده، نسأله تعالی فی هذا الحین ان
ینوره بنور العدل الذی یکون باقیاً ببقاء ملکوت الله العزیز البدیع. امید آن که حضرت
سلطان عهد این مظلوم را محکم داند آنچه از قلم اعلی ثبت شود محو آن را اخذ
نماید و از طول زمان تغییر نپذیرد، یشهد بذلك الكتاب فی هذا المقام العزیز المنیر.
یا ابن ابهر از حقّ می طلبیم این ایام مجالس اولیاء را از منافقین مقدّس نماید و منزّه
فرماید و ایشان را به نور قدرت و اطمینان منور و مطرّز دارد شاید عالم از این نور
ساطع لامع منور گردد. امروز روز استقامت و روز بیان است لآلی حکمت و بیان
و جواهر علم و عرفان از معدن انسانی ظاهر شده و می شود، طوبی لمن نبذ سوائی
متمسکاً بحبلی المتین عند ربک علم کلشیء فی کتاب مبین.

یا ابن ابهر دریای بیان الهی پر جوش مشاهده می شود و تجلیات انوار آفتاب
حقیقت به شأنی مشرق و لائح که ابصار مقرّین از ملاحظه اش قاصر. از حقّ بطلب
اهل بهاء را الیوم به شأنی ظاهر فرماید که از برای احدی مجال اعتراض و اعتراض
نماند، آنچه در بساط اقدس ابهی سبب و علّت فرح اعظم است آن که در این ایام
که احزاب مختلفه ایران هر یک تمسک نمودند به آنچه که مغایر دولت بوده مگر
اهل بهاء که به فضل الله به حبل صبر متمسک و به ذیل اصطبار متشبّث، از ایشان
امری که سبب فساد و علّت اختلاف است ظاهر نه مع نار ظلمی که در ارض یاء
مشتل گشت و دخانی که ارض طاء را احاطه نمود. ای کاش دولت آگاه می شد بر
نیت و اوامری که از سماء اراده قلم اعلی به اطراف رفته. اهل ایران مرّی نداشتند و
بی تربیت به حدّ بلوغ رسیدند. لذا شعار و دثارشان نادانی و بی ادبی بوده و هست. بگو
ای قوم طراز اول از برای هیکل انسانی ادب است تمسکوا به و لا تکنوا من الغافلین.
در لوح دنیا مراتب و مقامات ادب از سماء علم ظاهر و نازل طوبی لمن فاز به انه من

لآلئ اصدا ف هذا البحر العظیم. نعیماً لمن شهد و رأى و عمل بما امر به فى الواح الله رب العالمین. لو یسألک احد عن البهاء قل انه تحت برائن البغضاء و لو یسألک عن سفینة الله قل انها بین الأمواج لعمر الله نرى المصباح بین الأریاح. مع بلایای وارده و رزایای نازله نافذة محیطه لسان عظمت در سجن به آیات باهرات ناطق و قلم اعلى به ذکر اولیاء متحرک، اولیاء و اوراق آن ارض در بساط مظلوم مذکور بوده و هستند نظر به مقتضیات حکمت اسامی را ستر نمودیم. بگو امروز روز استقامت است و امروز روز نصرت است و روز ظهور جواهر معانی است از معدن انسانی، از حق بطلب و می طلیم ایادی امرش را حفظ فرماید و بما ینبغى لأیامه ظاهر نماید و مزین دارد، اوست قادر و توانا. به راستی می گویم هر نفسی الیوم به نور استقامت کبری ظاهر او از ملأ عالین در صحیفه حمرا از قلم اعلى مذکور و مرقوم.

در باره اولیای ارض ز ذکر نمودی، به لحاظ و اصغاء فائز. اولیای آن ارض را مقام اول است در کتاب الهی. امید آن که در آن ارض عالیّه اوهام منتشر نشود و کلّ به نور توحید حقیقی منور و فائز گردند. انا مع اولیائنا نسمع و نرى و انا السّمع البصیر. اولیای آن ارض کلّ در ساحت اقدس مذکور بوده و هستند جناب ع و ط را از جوهر تکبیر الهی مزین دار و بگو انا معک فى کلّ الأحوال. اثمار سدره انسان توکل و استقامت است، تمسک بهما امرأ من لدى الله الأمر الحکیم. هر یک از اولیاء باید به مثابه جبل ثابت و راسخ باشد و معرضین و منکرین را معدوم شمرد اگر نفسی به مقام اصغای کلمه علیا فائز گشت کلمه را القاء نمایند اگر قبول نمود مقصد حاصل و الا تعرض باطل، از حق می طلیم اهل بهاء را مؤید فرماید بر اموری که سبب اتفاق و اتحاد و الفت و وداد است، اوست قادر و توانا. این ایام نظر به عدم وجود قوه سامعه صمت اولی الی ان یبعث الله خلقاً آخر وعداً من عنده و هو الفیاض الکریم. عنقریب خباء مجد ربّانی عالم را احاطه نماید. یا حزب الله این کلمات عالیات و آیات باهرات از قبل مخصوص یکی از اولیاء نازل محبوب آن که در حین توجه و انقطاع اهل بهاء قرائت نمایند شاید فائز شوند به آنچه که عرف قبول از آن متضوع گردد، الأمر و الحکم فى قبضة ارادة الله رب العالمین.

هو الناطق في ملكوت البيان

جوهر ذکر و ثنا و ساذج حمد و بهاء ساحت امنع اقدس حضرت مالک الوجود و سلطان غیب و شهود را لایق و سزاست که به صفوف حروف کتب لاتحصی را خاضع فرمود و به جنود کلمات رایات آیات را بر بقاع افنده و قلوب برافراخت و بحر عرفان را امام وجوه ادیان به امواج حکمت و بیان ظاهر فرمود. یک نقطه از دیباج کتاب فضل بر عالم تجلی نمود اشجار و اثمار به افصح بیان به کلمه مبارکه قد اتی الرَّحمن ناطق. یک قطره از دریای رحمتش بر اراضی وجود مبذول داشت اثمار علم و حکمت و اسرار حقیقت و معرفت ظاهر و موجود، له العنایة و الاقتدار و له العظمة و الاختیار. قوتش را قوت عالم ضعیف نمود و قدرتش را قدرت امم از تصرف منع نکرد در جمیع احوال به الملک للغنی المتعال متکلم. نفاق ناعقین و ضوضاء معتدین اراده اش را منع نمود و نفوذ مشیتش را باز نداشت مع ضغینه علما و سطوت امرا قلم اعلی در لیالی و ایام متحرک و به افصح بیان به این کلمات عالیات ناطق:

الهی الاهی سراج امرت را به دهن حکمت برافروختی از ارباح مختلفه حفظش نما سراج از تو زجاج از تو، اسباب آسمان و زمین در قبضه قدرت تو، امرا را عدل عنایت فرما و علماء را انصاف. توئی آن مقتدری که به حرکت قلم امر مبرمت را نصرت فرمودی و اولیاء را راه نمودی توئی مالک قدرت و ملیک اقتدار، لا اله الا انت العزیز المختار.

یا ابن ابهر علیک بهائی جناب عط را از قبل مظلوم تکبیر مقدس از آرایش دنیا برسان مجدد ذکرش نمودیم شاید منقطعاً عن العالم به جبل استقامت کبری تمسک نماید و بما اراده الله متشبث. یا عطار علیک بهائی اهل آن بیت طراً را سلام و تکبیر برسان کل به نفحات وحی و فوحات الهام فائز و منورند. الواحی که طلب نمودی بعضی ارسال شد و بعد هم ارسال می شود. این ایام امر ذکر و تحریر به مقامی رسیده که از برای محررین حاضر وقت به مثابه اکسیر احمر شده، مذکور و غیر موجود سایر اولیاء را که متفرقند ذکر نما. ان ربک هو الفضال الفیاض العزیز الوهاب. البهاء المشرق من افق سماء عنایتی والنور الساطع من شطر فضلی علیک و علی الذین ما منعهم

الرَّيْبِ عَنِ التَّقَرُّبِ إِلَى اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ.

یادداشت‌ها

* در فقرات اول این لوح مبارک نفوس و اصطلاحاتی مذکور است که به توضیح اختصاری آنها می‌پردازد:

برای ملاحظه آثار مبارکه دربارهٔ میرزا باقر صدرالعلماء به محاضرات (ج ۳، ص ۹-۱۰) مراجعه فرمائید.

ارض طف، مقصود کربلا است.

* مقصود از «سید محمد»، سید محمد دجال اصفهانی است که شرحی دربارهٔ او در ذیل «دجال اصفهانی» در محاضرات (ج ۳، ص ۱۰-۱۴) مندرج است.

* مقصود از «هادی» میرزا هادی دولت آبادی است که شرحی از احوال او در ظهورالحق (ج ۸، ص ۵۰۵-۵۰۷) به طبع رسیده است.

* مقصود از «ابن مسعود» معلوم نشد.

* برای ملاحظه نصوص مبارکه دربارهٔ «جابلقا و جابلصا و ناحیهٔ کذبه» به آثار قلم اعلیٰ (ج ۷، ص ۱۴۷) و مائده آسمانی (ج ۴، ص ۱۶۹) و مائده آسمانی (ج ۷، ص ۱۸۳) و یادنامه مصباح منیر (ص ۲۳۹) مراجعه فرمائید.

شرح مفصل مطالب دربارهٔ «جابلسا و جابلقا» در دائرةالمعارف بزرگ اسلامی (ج ۱۷، ص ۱۵۸-۱۶۶) نیز به طبع رسیده است.

دربارهٔ «احمد کرمانی»، به محاضرات (ج ۳، ص ۳۵۴ و ۳۵۷) مراجعه فرمائید.

* دربارهٔ آیه قرآنیّه «ان تکثرتقال...» به شرح مندرج در یادداشت‌های مربوط به لوح «جوهر حمد و ساذج آن...» در صفحات قبل مراجعه فرمائید.

* آیه «یوم تبلی السرائر»، آیه شماره ۹ در سوره طارق - ۸۶ در قرآن است، یعنی روزی که اسرار باطنی ظاهر گردد.

* عبارت «خائنه اعین...» ناظر به آیهٔ شماره ۱۹ در سوره مؤمن (غافر - ۴۰) است که می‌فرماید: یعلم خائنه الاعین و ما تخفی الصدور. معنی آیهٔ مبارکه آن که خداوند خیانت چشم و هر چه را در دل‌ها نهان داشته‌اند، می‌داند.

- * اشاره جمال قدم به «هفت نفس را قطعه قطعه نمودند» ناظر به وقایع شهدای سبعه یزد در سنه ۱۸۹۱ میلادی است. تاریخ شهداء یزد اثر جناب حاجی محمد طاهر مالمیری منبع اصلی برای اطلاع از وقایع شهادت شهدای یزد محسوب می گردد.
- * مقصود از «نبیلی الاکبر» آقا محمد نبیل اکبر قائنی است که شرح احوال ایشان در مصاییح هدایت (ج ۱، ص ۴۲۵-۵۴۲) مندرج است.
- عمده مقالات منتشره در نشریه خوشه‌ها (ج ۱۳) نیز به شرح مطالب مربوط به آقا محمد نبیل اکبر قائنی اختصاص یافته است.
- * عبارت «دین نوری است مبین...» در لوح اشراقات (مجموعه‌ای از الواح، ص ۷۳) نیز آمده است.
- * برای ملاحظه مطالب درباره بیت «هر چه بینی جز هوی...» به مآخذ اشعار (ج ۵، ص ۲۹۷-۲۹۸) مراجعه فرمائید.
- * لوح دنیا که بر اشمال آن به «مراتب و مقامات ادب» اشاره شده در مجموعه‌ای از الواح (ص ۴۶-۵۶) به طبع رسیده است.
- * مناجات «الهی الهی سراج امرت را...» در لوح شیخ (ص ۷۶-۷۷) نیز عزّ نزول یافته است.

بیروت

جناب ابن ابهر علیه ۶۶۹ [بهاء الله]

فی ۱۲ صفر ۱۳۰۳ [۲۰ نوامبر ۱۸۸۵ م]

هو الله تعالى شأنه العظمة والافتدار

قد ثبت بالبرهان ما اشرق من افق اليقين و هو انّ حمدى و ذكرى لا يصل الى مقصودى اعلى النداء من اعلى العالم لا يليق له و كيف ذكرى و ذكر امثالى و ثنائى و ثناء امثالى لذا نذكر و نعرض و نقول ذكر و ثناء اليوم الى اليوم الذى لا آخر له مخصوص اولياء حقّ جلّ جلاله است يعنى نفوسى كه در مشيت و ارادة حقّ تعالى شأنه فانى و معدوم مشاهده مى شوند و به كمال استقامت بر امرالله قائمند و به روح و ريحان به ذكرش ناطق، ايشانند نفوسى كه در كتب قبل و بعد مذكورند و منع نمود ايشان را شبهات امم و اشارات عالم و ضوضاء مشركين و غوغاء غافلين قاموا و قالوا بالحكمة و البيان انّ ربنا الرحمن و هو المستعان فى كلّ الأحيان.

و بعد يا محبوب فؤادى نامه مكرّر رسيد خبر رسيد صبح اميد هم الحمد لله دميد و آن اين كه الحمد لله آفتاب عنایت مشرق و اذن حاصل، فرمودند: يا ابن ابهر اقبل باقبال يقبل به الممكنات الى قبلة الآفاق و وجه بتوجه يتوجه به الكائنات الى مشرق الآيات و مظهر البيئات. انّ المظلوم سمع ندائك و اجابك مرة بعد مرة نسأل الله ان يجعل حجّك مبروراً و سعيك مشكوراً و اقبالك ذخراً و شرفاً و كنزاً لكّ عنده انّه على كلّ شيء قدير.

اين كه درباره جناب حاجى عليه سلام الله مرقوم داشتند طوبى له. وفا عندالله بسيار محبوب است. نيكوست حال نفوسى كه لازال به او ناظر بوده و هستند مختصر آن كه جميع به طراز اذن مزينند و از حقّ جلّ جلاله اين خادم فانى سائل و آمل كه كلّ ربه عنایت مخصوصه فرمايد و به طراز قبول مزين دارد. تعالوا تعالوا يا اهل الوفاء، تعالوا تعالوا يا من حملتم الشدائد فى سبيل الله مالكّ الأسماء، تعالوا تعالوا يا من رأيتم الأمواج و هبوب ارياح عاصفات، تعالوا تعالوا يا اولياء الله، انتم الذين قطعتم البرّ و البحر و صبرتم فى البأساء و الضراء. تعالوا تعالوا يا اهل الميثاق،

تعالوا تعالوا يا ملأ العشاق قد ناداكم من لا يعرف بما ينطق به اللسان و يجرى من قلم
الامكان كل ذلك من عناية ربنا الرحمن. بارى، كل به روح و ريحان توجه نمائند
هنيئاً لكم و مريئاً لكم، السلام و الذكر و الثناء عليكم و على اولياء الله و احبائه.

ق

ابن ابهر

هو العليّ الأبهى

قد شهدت كتب العالم لمنزلها الذي به اتى ربيع البيان و امطرت السحاب. قد شهد
التوراة لمنزل الآيات و الانجيل ينادى قد اتى الجليل ولكن الناس فى وهم عجاب و
الفرقان ينادى بين الامكان تالله قد اتى العلام و قام القيام ان اسرعوا يا اولى الأبصار و
البيان يطوف حول الرحمن ينادى و يقول ويل لمن نقض ميثاق الله و عهده. لعمري هذا
يوم فيه ظهر ما هو المستور فى ازل الآزال قد شهد كل حرف منه لهذا الظهور ولكن
القوم فى مرية و شقاق. قد نطق كلشىء بثناء الله و خضع كل امر لسلطانه المهيمن على
الآفاق. طوبى لك بما شربت كوثرالوحى من يد الطاف ربك منزل الآيات. طوبى ثم
طوبى لأبيك الذى استقبله الملأ الأعلى اذ صعد الى الله رب الأرباب انه ممن وجد
منه الملائكة عرف الاستقامة حبدا هذا المقام الذى جعله الله من اعلى المقام. قد ذكره
قلمى الأعلى على شأن يذكره اهل الفردوس فى العشى و الاشراق. نعيماً له و لك و
لأمك التى انجذبت من آيات ربك مالك الأنام. ينبغى لك بأن تقوم على خدمة
الأمر بالذكر و البيان و تذكر الناس بما انزله الرحمن فى الكتاب لعل يقومون عن رقد
الهوى و يتوجهون الى الأفق الأعلى. ان ربك لهو العزيز التواب. البهاء عليك و على
من نبذ ما منعه عن الله مالك اليجاد.

اوست مشفق و اوست مهربان

قلم اعلى جميع مهاجرين ارض صاد را كه از ظلم ظالمان متفرق شده اند و غربت

اختیار کرده‌اند ذکر می‌نماید به ذکرى که لعمر الله متضوع است از او عرف عنایت الهی به شأنی که اهل فردوس اعلیٰ او را ادراک نموده‌اند. ای مهاجرین فی الله ضوضای مهیب مشرکین بالله را در سیلش شنیدید حال ندای لطیف مقصود عالمیان را بشنوید.

اسامی شما به مثابهٔ انجم است در سماء امر رحمن و ذکر شما مانند فرات رحمت جاری و ساری است در جسد امکان کدام مقام و کدام شأن و کدام رتبه اعزّ و اعظم و اقدس از این کلمات محکمهٔ مبارکه است که مخصوص شما از سماء مشیت مالک اسماء نازل و در لوح ثبت شد. فرح اکبر طائف حول این کلمات است و سرور اعظم ساجد، ولكن حقّ منیع وصیت می‌فرماید شما را بر حفظ این مقامات. باید در جمیع احوال به این مقامات عالیّه که از قلم اعلیٰ ثبت شده ناظر باشید و به اسم قادر توانا حفظش نمائید که مباد نیران غفلت و شهوت اثمّار سدرهٔ عنایت را بسوزاند. امر بسیار بزرگ است و استقامت بسیار عظیم ان شاء الله به آن فائز شوید. ای اهل صاد ذکر شما مرّه بعد مرّه و کرّه بعد کرّه از سماء مشیت نازل یشهد بذلک کتب الله المهیمن القیوم. ان افرحوا بالله موجدکم و خالقکم و معینکم و مکلمکم، انه معکم و هو الرّقیب القریب.

طوبی لک یا ابن ابهر بما ذکرک اولیائی الذین کانوا تحت لحاظ عنایتی الّتی سبقت العالمین.

یا حسین، از قبل لوحی مخصوص تو نازل و ارسال شد ان شاء الله عرف قمیص را از آن ادراک نمائی و به استقامت کبری فائز شوی و این لوح در جواب عریضه نازل شد ولكن طرف الله متوجه اولیای ارض صاد بوده کلّ از این لوح امنع اقدس قسمت داشته و دارند، انه لهو الفضال الکریم، انه لهو الذاکر العلیم الحکیم. البهاء علیکم یا احبّاء الله و اولیائه و النّعمة علی اعدائکم الذین ارتکبوا ما ناح به القلم الأعلیٰ و سدره المنتهی و الذین طافوا حول عرشه العظیم.

یادداشت‌ها

* «مهاجرین ارض صاد» که در این لوح مورد خطاب قرار گرفته‌اند اشاره به تعدادی از احبای الهی در اصفهان و ضوایحی آن است که پس از شهادت سلطان الشّهداء و محبوب الشّهداء در اصفهان در ربیع الاول سنه ۱۲۹۶/مارچ ۱۸۷۹ م مجبور به جلائی وطن شده و به مدن و قراء دیگر مهاجرت نمودند. در آثار عدیده جمال قدم به ظلم و ستم وارده بر این نفوس و مصائبی که تحمّل نموده‌اند اشاره شده است. از جمله در یکی از الواح جمال قدم که خطاب به جناب ابوالفضائل گلیایگانی عزّ نزول یافته و به تاریخ ۴ رجب سنه ۱۲۹۸ه ق/ ۲ جون ۱۸۸۱ م مورّخ می‌باشد، حضرت بهاءالله می‌فرماید:

«... یا اهل صاد یا مهاجرین ارض صاد یا غربای ارض صاد یا اسرای ارض صاد، قلم اعلی از شما غافل نشده درباره شما از او جاری شد آنچه که به حیات جاودانی مزین است. آنچه بر حقّ بود ادا فرمود آنچه بر شماسست حفظ این مقام است. ان شاءالله به کمال تقدیس و تنزیه و شفقت و عنایت و مهربانی مابین ناس ظاهر باشید هیچ عملی عندالله ضایع نشده و نخواهد شد نفوسی که از شما به افق اعلی صعود نمودند به عزّت و نعمتی فائزند که جمیع عالم از احصای آن عاجز و قاصرند.

یا اهل الصّاد ان استمعوا ما نطق به لسان العظمة من قبل و ينطق فی هذا الحین بما تقرّ به عیونکم و تفرح به قلوبکم أنّه لهو العزیز الوهّاب قد نزلت اسمائکم من القلم الأعلی فی الواح شتی یشهد بذلک مالک الأسماء اذ کان مستویاً علی عرش اسمه المختار. قد ورد علیکم فی سبیل الله ما صاحت به الصّخرة و ناحت الجبال و الآکام قد اخذتکم الأحزان فی هذا الأمر سوف تجدون انفسکم فی فرح من لدن ربکم العزیز العلام ان افرحوا بما یذکرکم المظلوم و یبشّرکم بما قدّر لکم من لدی الله مالک الأنام.

و نذکر کلّ من صعّد فی ديار الغربة اذ کان مهاجراً فی سبیل الله مالک الأرواح النور المشرق من افق ارادة مالک الأسماء علیکم و علی الذین قاموا علی نصره امر ربّهم بالحکمة و البیان اشهد انکم آمنتم بالله اذ کفر به کلّ مشرک مرتاب. قد اقبلتم الی الأفق الأعلی و سمعتم نداء ربکم مالک الأسماء و فزتم بالبلاء اذ ارتفع نداءالله

رَبِّ الْأَرْبَابِ. طوبى لكم و لمن يذكركم بعد صعودكم الى مقام انقطعت عنه اذكار
العباد كذلك دلع ديك العرش و هدرت حمامة العدل اذ احاطت الظلم من فى
الآفاق انتهى...». (مجموعه آثار قلم اعلى، شماره ۲۲، ص ۲۹۹-۳۰۰)

* شرحى دربارهٔ شهادت سلطان الشهداء و محبوب الشهداء و مهاجرین اصفهان در
کتاب خاطرات مهاجرى از اصفهان به طبع رسیده است.

هو الله تعالى شأنه العظمة و الاقتدار

لله الحمد نافه‌های مشک معانی و بیان در هر حین و حان متضوع و مراسلات و مکاتبات اولیای الهی چون کاروان یمن عرفان متوجه. در هر هنگام عرف محبت از اذکار اختیار به مشام جان رسیده و می‌رسد فی الحقیقه این است سر حیات و اصل آن تهمتی بر جان بسته‌اند و نامش را روح کرده‌اند. آن روح به لقای عزرائیل بیفرد و این روح تا صور اسرافیل پاینده ماند بل الی ما شاء الله.

نامه رسید بر شوق و وصال افزود و لکن سطوت فراق را هم نمودار نمود لله الحمد فی کلّ الأحوال به یقین مبین عرض می‌نمایم بی عنایتش کلیم بل معدوم و مفقود، لسان از عنایت مخصوصه اوست و قلم از فضل لایحصى ربط عالم و الفت و اجتماع امم و مقامات و مراتب کلّ از این دو ظاهر و هویدا دو مترجم عظیمند که به عباد عطا فرموده، تعالی الله ربنا و ربکم و مقصودنا و مقصود من فی السموات و الأرض. و الصلوة و السلام علی مصدر امره و بحر علمه و سماء حکمته اللّٰذی سماء فی الملکوت بأحمد [ص] و فی الانجیل بالمعزی و له الأسماء الحسنی من لدی الله فاطر السماء و علی آله و اصحابه اللّٰذین بهم طوی بساط الأصنام و بسط بساط التّوحید بین الأنام.

و بعد، بعد از اطلاع بر نامه و ما فیہ قصد مقصد نموده تلقاء وجه عرض شد، هذا ما نطق به المولی ارواحنا فداه: نسأل الله ان يؤیدهم و یکتب لهم خیر الآخرة و الأولى انه مولى الوری و مالک العرش و الثری. انتهى

فی الحقیقه از توجه آن محبوب سرور بی اندازه دست داد چه که امید هست بفضل الله و عونہ باب فضل بر کلّ مفتوح شود و جمیع به زیارت بیت الله موفق گردند و اما قرار توجه نظر به حکمت بقرعه و رضایت طرفین معلق و منوط است چه اگر جمیع یک بار عازم شوند سبب گفتگو خواهد شد. ناس ضعیفند مع آن که کمال اطمینان را دارند مع ذلك شیطان بعض احیان نفوس غافله را اوهامات و وساوس القا می‌نماید.

جناب آقا محمد قاسم و آقا عبدالمطلب علیهما ۶۶۹ [بهاء الله] را سلام می‌رسانم. امیدواریم

عنایت حقّ شامل حال ایشان بشود. السّلام و الثّنَاء علیکم و علی اولیاء الله و اصفیائه.

خادم

فی ۵ شعبان سنه ۱۳۰۲ [۲۰ می ۱۸۸۵ م]

یادداشت‌ها

* مقصود از «الذی سمّاه فی الملکوت باحمد»، محمّد رسول الله است، چه در قرآن (آیه ۶، سوره صف - ۶۱) می‌فرماید:

«و اذ قال عیسی ابن مریم یا بنی اسرائیل انّی رسول الله الیکم مصدّقاً لما بین یدی التّوریة و مبشراً برسول یأتی من بعدی اسمه احمد فلما جاء هم بالبینات قالوا هذا سحر مبین».

ترجمه آیه مبارکه آن که:

وعیسی بن مریم گفت: ای بنی اسرائیل، من پیامبر خدا بر شما هستم. توراتی را که پیش از من بوده است تصدیق می‌کنم، و به پیامبری که بعد از من می‌آید و نامش احمد است، بشارتتان می‌دهم. چون آن پیامبر با آیات روشن خود آمد، گفتند: این جادوئی است آشکار.

برای ملاحظه مقاله‌ای مفصّل دربارهٔ «احمد» به دایرةالمعارف تشیع (ج ۱، ص ۵۱۰-۵۱۱) مراجعه فرمائید.

* اشاره حضرت بهاءالله به «فی الانجیل بالمعزی» ناظر به مندرجات فصل شانزدهم انجیل یوحنا است که می‌فرماید: «لأنّه ان لم انطلق لا یأتیکم المعزی. ولكن ان ذهب ارسله الیکم».

جمال قدم در یکی از الواح (آثار قلم اعلی، ج ۷، ص ۶۲) چنین می‌فرمایند:

بنام بینا

یا حکیم آقاجان، ظاهر شد آنچه در کتب موجود بود اوست یهوه و اوست معزی و اوست روح الحقّ و خبر بزرگی که حضرت رحمن در فرقان به آن بشارت فرموده اوست که بر مشارف ارض مشی فرموده و بر اعلی‌المقام خیمه برافراخته طوبی لک بما عرفت و کنت من المقبلین.

ط

حبيب روحانى جناب آقا ميرزا محمد تقى من ابهر عليه بهاء الله ملاحظه فرمايند

۱۵۲

بسم ربنا المقتدر العلى الأبهى

لله عملك يا من فزت بالبلاء فى سبيل الله فاطر السماء، نعيماً لك يا من شربت كأس البأساء فى حبّ الله مالِك الأسماء طوبى لك يا من حملت الشدائد والضراء فى امرالله خالق الأشياء. حمد مقدّس از كلّ اذكار حضرت مقصودى را لايق و سزاست كه ذلّت اولياء را علّت عزّت اهل عالم مقرر فرمود و سجن اصفياء را سبب آزادى ام نمود و آوارگى دوستان خود را منشأ و مبدأ اجتماع و توجّه عشاق در وطن حقيقى گردانيد.

البهاء ثمّ البهاء عليك يا من خرجت عن مقرّك فى سبيل الله مالِك القدم، ثمّ التكبير و التّناء عليك يا من كنت مشتعلّاً فى حبّ الله سلطان الأمم. آيا قلم تواند از عهده اين شكر بر آيد و يا لسان قادر است كه ذكر اين مراتب را بتمامه نمايد؟ جميع اشياء اليوم به يا ليت حملت الشدائد فى حبّك يا اله العالمين و يا ليت حملت كلّ البلايا فى سبيلك يا منتهى مقصد القاصدين ناطق و ذا كرنند. مسيح زمان از مشرق امر رحمن ظاهر و مشرق و محلّ اعراض و اعتراض جميع عباد گرديد الا معدود قليلى و بعد از فتواى مفتى عصر آن معدود از خانه و ديار آواره و هر يك به شطرى توجّه نمودند به قسمى كه قوت يوم با ايشان نبود حال مشاهده نمايند كه به اسم هر يك از آن نفوس اكثر ملوك تاج بر مى دارند و خضوع مى نمايند، اين است عزّتى كه در سرّ اين ذلّت ها مكنون است و اليوم از ابصار و عيون مستور.

سيد بطحاء از مشرق مشيت مولى الورى ظاهر و در اول امر به شأنى اعداء قيام نمودند كه هر منصفى از ذكر تفصيل آن شرم مى نمايد تا آن كه مشورت مشركين بر اين قرار گرفت كه اصحاب آن حضرت را جميعاً شهيد نمايند و حضرت اخبار فرمودند كه بايد در اشراق جميع از اين ارض هجرت نمايند، و يكي از آن نفوس مقدّسه جعفر طيار عليه بهاء الله بود كه مع جمعى به حبشه تشريف بردند و مدّت ها

در آن ارض ساکن بودند و به شوق و شعف تمام به ذکر مالک انام ناطق و مشغول و تفصیل او از قلم اعلی جاری شده طوبی للفائزین و الناظرین. و مع آن که در آن ایام به کمال فقر مبتلا بودند و به کمال ذلت ظاهره مشاهده می شدند بعد ملاحظه شد که از برکت آن نفوس مقدسه کنوز غنا بر وجه اهل اسلام گشوده شد و ابواب عزت مفتوح گشت و عنادل سرور بر اغصان سدرات انسانی به نعمات بدیعه ملیحه مغرّد، سبحان الذی یفعل ما یشاء بقدرته و سلطانه و یحکم ما یرید بأمره و ارادته. علّت حیات آب بوده و من الماء کلّشیء حیّ شاهد این مقال و وقتی این فضیلت را به نار عطاء فرموده چنانچه نار طور را سبب حیات امم قرار نمود من یقدر ان یمنعه عن سلطانه اشهد انه لا اله الا هو لم یزل کان مقدّساً عن عرفان المقرّبین و منزهاً عمّا تفوّه به السن المخلصین. قد اظهر ما اراد و یظهر ما یرید لا تضعفه شؤونات الخلق انه لهو الحاکم الامر العلیم الحکیم.

یا حبیب فؤادی، چیزی که قلب را می گدازد و جسد را می کاهد حسرت هائی است که در قلب این خادم فانی مانده. در نفوس مقدسه ارض صاد مشاهده فرمائید که به عنایت حقّ تا بودند به کمال عزت و رفعت ظاهر و بعد در آخر ایام به مقامی فائز شدند که فی الحقیقه شبه آن دیده و شنیده نشده و این خادم در هر حین به یا لیتی کنت معهم ناطق است و لکن این شرافت از دست رفت و این حسرت در قلب ماند. از قلم اعلی درباره ایشان نازل شد آنچه که جمیع ذرات کائنات به نوحه و ندبه مشغولند. به امری فائز شدند که به دوام ملک و ملکوت باقی خواهد بود و حال این حسرت هم در دل مانده که چرا با آن جناب نبودم که در سبیل الهی از وطن و دیار خارج شده و در بادیه ها من غیر ناصر و معین حرکت می نماید یا لیت کنت معک و فزت بما فزت فی سبیل محبوبنا و مقصودنا و مقصودنا من فی السموات و الارضین. و لکنّ الخادم یشکرکم بنصرة الله و فضله و رحمته الّتی سبقت کلّ الوجود من الغیب و الشهود.

قد فاز الخادم بکتابکم کأنّهُ شاهد من کلّ کلمة منه نار الشوق و الاشتیاق فلما عرفت و اطّلت بما فیهِ قصدت شطر المقصود الی ان حضرت تلقاء العرش و عرضت ما فیهِ اذأ نطق لسان العظمة و الکبریاء بما طارت به الأرض و مرّت به الجبال.

انّی اجد قلمی عاجزاً عمّا نطق به ملکوت البیان بل اقلام من علی الأرض کلّها الی ان نطق لسان القدم بهذه الکلمات العالیات، قال و قوله الأحلی و محبوب من فی الأرض و السماء: یا محمّد انّ الفرد الأحد یدکرک فی هذا المقام الذی انقطعت طیور الأوصاف عن البلوغ الیه ان افرح و کن من الشاکرین. انا سقیناک کوثر بیانی و رحیق عرفانی و نسقیک بهذه الآیات ما یجتذّبک الی مقام لا یحزنک ضوضاء العالم و لا ظلم الذین کفروا بالله ربّ العالمین. انه یطهر الأرض من دنس الذین قاموا علی الاعراض و یدلّک الی الدرّوة العلیا ان ربّک لهو العلیم الخیر لعمری قد فزت بعرفان المقصود الذی تزیّن به کتب الله الملک العلیم الحکیم.

ان شاء الله به اجنحة انقطاع در هوای محبّت مالک ابداع طیران نمائی و در هر حین به نار مودّتش مشتعل باشی. طوبی لک و لأبیک الذی یدکره الملائة العلی و شهد له القلم الأبهی فی لوحه الحفیظ. یا تقی ان استمع ندائی من شطر عرشی انه یجتذّبک الی ملکوتی و مقام قربی و یسقیک کوثر بیانی البدیع. قد حضر لدی المظلوم کتابک انا وجدناه مشتعلّاً بحرارة محبّتی و مزیناً بذکری و ثنائی طوبی لک و لقلمک و للسانک و لقلبک ان افرح بذکر ربّک و کن قائماً علی خدمتی و ناطقاً بثنائی الجمیل. لا تنظر الی الخلق و ضوضائهم ان انظر ما قدّر لک من قلمی المتین. این عسر را ان شاء الله یسر از عقب است و لو ترید ان تقندی بمولاک انه کان راضیاً فیما ورد علیه فی سبیل الله و یكون بمثل ما قد کان یشهد بذلك کلّ الأشياء و کلّ عارف بصیر.

این القیاصرة و الأكاسرة و الفراغنة و الجبایرة الذین اتّخذوا لأنفسهم بیوتاً فی قلل الجبال و استنکفوا عن امر الله ربّک و ربّ من فی السمّوات و الأرض؟ كذلك یقصد لک من عنده کتاب حفیظ.

چه مقدار از نفوس به کمال عزّت ظاهره ظاهر بودند و گمان فنا از برای خود نمی نمودند لکن امروز نه خودشان و نه دیارشان و نه زخارفشان و نه بیوتشان دیده می شود و اثری از آن نفوس غافله محتجبه در ارض مشهود نه مگر آثار ظلم و اعتساف آن نفوس که در اطراف موجود است و بذلك یلعنهم کلّ الذرّات و کلّ ذی عقل و درایة و ذی لسان ناطق نطق بالحقّ. ان ربّک یقصد لک لتکون من

المطمئنين. فاسأل الله بأن يوفقك و الذين آمنوا على خدمة امره و ذكره و ثنائه أنه
لهو المقندر القدير.

ان اذكر احبائي الذين نبذوا ما سوائي و تمسكوا بعروتي و تشبثوا بذيلي المنير.
ان اشكر الله بما وجد مقصود العالم من كتابك عرف الرضاء و هذا يكفيك و مالک
الاسماء ولكن الناس اكثرهم من الغافلين. قد وجدت من روح مناجاتك روح
رضائي طوبى لرضيع شرب من ثدى عنایتی و كبر في ظل رحمتی و فاز بقبولی في
ايامي كذلك يذكرك قلمي الأعلى بذكر لو يجد من على الأرض عرفه تالله الحق
ليدعون ما عندهم و يسرعون الى جهة العرش، المقام الذي استقر فيه جمال القدم
بسلطان مبین. ان شاء الله بر این مقام اعزّ اعلى ثابت و مستقيم باشی چه که بعضی از
دوستان حقّ عرايض ايشان لدى العرش حاضر و مزین بود به طراز رضا و بعد عرف
ديگر وزيد و عرف اول را مستور نمود كذلك يخبرك المقصود لتكون من الثابتين
الراسخين. لا تحزن عن البعد و الفراق بقلمه يبدل الهجر باللقاء و البعد بالوصال. تعالى
ربك الغنى المتعال انه لهو الفضال القديم، الحمد لله رب العالمين. انتهى

في الحقيقة این آیات به عنایتی ظاهر شده که ذکر آن به قلم و لسان منتهی نشود.
در هر کلمه ای سراجی منیر طوبی لمن وجد و عرف. دیگر آن جناب بعد از زیارت
آیات منزله شهادت می دهند به آنچه این عبد عرض نموده.

و این که درباره نفوسی که به عنایت رحمن از کوثر عرفان آشامیده اند و به
افق ایقان ناظرند ذکر نمودند اسامی کل در ساحت اقدس عرض شد و مخصوص
هر یک آیات بدیعه منیعه نازل و لکن این عبد مجال نیافت که مفصلاً تحریر نماید
جمع را به عنایت حقّ مسرور دارید و از جانب این خادم فانی تکبیر برسانید، چه
که این عبد از ذکر تمام آنچه از ملکوت علم الهی نازل خود را عاجز مشاهده نمود.
در اکثر احیان آیات الله به شأنی نازل که اعلا قلم عالم از تحریر آن عاجز و قاصر
است و لکن این قدر بشارت می دهم دوستان الهی را که جمیع آن آیات به عنایت
تمام نازل و یقین است آثار آن در ارض ظاهر می شود، ان ربنا العليم على كل شيء
قدير. استدعا آن که از قبل این خادم فانی مجدداً تکبیر برسانید.

اشعار جناب آقا میرزا زین العابدین علیه بهاء الله که مطرّز و مزین به ذکر نورین

نیرین بود در ساحت اقدس عرض شد، هذا ما نطق به من عنده فصل الخطاب في الجواب: طوبى لك يا من نطقت بذكر من انار به افق الوفاء في ملكوت الانشاء و طوبى لكل ناطق نطق بذكر الحاء و الحاء. يا زين العابدين ان استمع ما يذكرك رب العالمين في هذا القصر المبين لعمرى لو تجد لذة بياني لياخذك الفرح على شأن لا تكدرك الأحزان و يفتح بصر فؤادك على شأن ترى النورين في الأفق الأعلى و المقام الأبهى و الذروة العليا و الغاية القصوى و تقول:

لك الحمد يا الهى و اله العالم و لك الثناء يا محبوبى و محبوب الأمم اشهد أنك خلقتهما و عززتهما و نصرتهما و رفعتهما الى ان فديتهما فى سبيلك و ما اردت لهما الا ما عجزت عن ذكره اقلام الامكان و لا تحويه اوراق الزمان أنك انت المقدر المتعالى العليم الحكيم.

اگر دوستان نزد خلق ذلیلند نزد حق بسیار عزیز و زود است که آفتاب عزت از افق عالم مشرق و لائح مشاهده شود. در قرون قبل و آنچه در او حادث شده تفکر نمائید به يظهر لك ما ظهر من لسانی البديع. جميع عالم و آنچه در اوست به کلمه‌ای از کلمات حق معادله نماید چه که عرف آن کلمه لایزال در هبوب و تضرع است مکافات هیچ عمل خالصی محو نشده و از نظر نرفته و نخواهد رفت عنده علم کلمشء فی کتابه و انه لهو المعطى الکریم. بغضاء و عناد و ضرّ خلق قابل ذکر و لایق اعتنا نبوده. در دنیا که محلّ این حوادث است مشاهده نما که در هر حین به کلمه انظروا فنائی ناطق. دنیا را به مثابه کتاب ملاحظه کن در هر حین کلمات او را محو اخذ نماید چنانچه هر بصیری مشاهده می نماید و اما کلمات الهی را مقامی است او را محو اخذ نماید و فنا نزدیکی نجوید، طوبى لك و للذین ينظرون الأشياء بعینی و اقتصروا امورهم على تبليغ امرى بالحكمة التى انزلها الرحمن فى الكتاب. انتهى

این که از قبل سؤال شده بود که در کدام ارض ساکن شوند و به چه عمل نمایند این امورات را به مشورت راجع فرموده‌اند چنانچه در الواح الهی ثبت است. باید مشاوره با نفوس موقنه ثابته نمود و به آن عامل شد و ما يظهر من الشورى انه خير لمن تمسك بالحكمة فى ملكوت الانشاء. مکتوب اول آن جناب که رسید در ساحت اقدس عرض شد فرمودند در هر مقام ساکن شوند در ظل سدره رحمت و

قیاب عظمت و فسطاط عنایت ساکنند. انتهى

قسم به لؤلؤ بحر علم الهی حینی که این عبد این کلمه مبارکه را از لسان احدیه درباره آن جناب استماع نمود کاد ان يطير من الشوق در جمیع احوال باید جمیع این عباد به السنی که به عدد ذرات عالم بل فوق آن به ذکر و ثنای شفقت و عنایت محبوب عالم مشغول گردد، هنیئاً لک و لنا. جمیع طائفان عرش رحمانی تکبیر می‌رسانند. البهاء عليك و على الذين توجهوا بوجوه نورا الى الأفق الأعلى و الحمد لله مالک العرش و الثرى.

و امری که الیوم فی الحقیقه از جمیع اعمال اعظم است اتحاد احباب است چنانچه در مواضع عدیده فرموده‌اند بالاتحاد يظهر امرالله مالک العباد. حال هرج و مرج مشاهده می‌شود، نه کوچک احترام بزرگ را ملاحظه می‌نماید و نه پست بلند را و قری می‌گذارد. امروز کل باید بما يظهر من القلم الأعلى ناظر باشند. آن جناب باید در این امر بسیار جهد نمایند شاید سبب اتحاد و اتفاق دوستان الهی گردند. البته به اختلاف امر مابین عباد بی قدر می‌شود. از حق می‌طلبیم توفیق عنایت نماید و کل را به طراز ما یحب و یرضی مزین نماید.

یادداشت‌ها

* مقصود از «جعفر طیار»، جعفر ابن ابی طالب پسر عم رسول خدا است که به جعفر طیار اشتهار دارد. او از یاران باوفای رسول الله بود و چون بر مسلمانان کار سخت شد با عده‌ای از مسلمین به حبشه مهاجرت نمود.

جعفر در یکی از غزوات رسول الله دست‌های خود را از دست داد و رسول الله او را ذوالجناحین خواندند و فرمودند که خدا به جای دو دست، دو بال به او عطاء نموده است تا در بهشت پرواز نماید و از این پس جعفر ابن ابی طالب به جعفر طیار اشتهار یافت.

شرح مناقب و سجایای جعفر طیار به تفصیل در دایرةالمعارف تشیع (ج ۵، ص ۳۷۷-۳۷۸) مندرج است.

حضرت بهاء الله در یکی از الواح مبارکه می‌فرمایند:

«الحمد لله الذي فتح باب الظهور بمفتاح اسمه الأعز الأقدس الأبهي... ای کاش یکی از این نفوس که الیوم خود را عالم می دانند و بر اعراض حق قیام نموده اند به شعور می آمدند و از کلمه الهی متنبه می گشتند و تفکر می نمودند که نوحه نوح از برای چه بود و اعراض قوم از او از بهر چه. ذلت هود چه معنی داشت و عقر ناقه صالح و طرد او از برای چه. صعود عیسی بن مریم به سماء چهارم و بلایای او از دست که بود. توجه شمس بطحاء به یثرب چرا، رفتن جعفر طیار مع اصحاب نزد نجاشی به چه جهت بوده. سکر کأس هوی این نفوس غافله را چنان اخذ نموده که در آنی موفق بر تفکر نشده اند بر مرکب نفس را کبند و در مضمار جهل را کض، زود است که به نوحه پردازند و به یا لیتنا کنا تراباً ناطق گردند. انسان متحیر است که این قوم به چه متمسکند و به چه متشبث، اگر این ظهور و آیات منزله و ظهورات قدرتی و بینات مشرقه ساطعه را انکار نمایند به چه امری متوجهند و به کدام دین متدین؟ اف لهم وللذین اتبعوهم...».

* اشاره جمال قدم به «نفوس مقدسه ارض صاد» محتملاً ناظر به شهادت نفوسی نظیر جناب محبوب الشهداء و سلطان الشهداء و جناب اشرف آباده‌ای و جناب ملا کاظم طالخونچه‌ای است که شرح وقایع آن هائله در کتاب نورین نیرین به تفصیل آمده است.

و نیز نگاه کنید به لثالی درخشان (ص ۱۴۵-۱۶۸).

* مقصود از «الحاء و الحاء» حاجی میرزا محمد حسن و حاجی میرزا محمد حسین، سلطان الشهداء و محبوب الشهداء است.

هو الله تعالى شأنه الذكر والبيان

هذا كتاب من لدى المظلوم الى من اقبل و سرع الى الله العليم الحكيم. يا محمد نشهد انك طرت بقوادم الاشتياق الى مالك يوم الميثاق وردت و حضرت لدى الباب و سمعت النداء من مطلع الكبرياء و فزت بما فاز به المقربون احمد الله بهذا الفضل العظيم.

يا تقى اسمع ندائي مرّة اخرى و صّ القوم بتقوى الله و بما يرتفع به امره البديع. قل: اياكم ان تمنعكم شبهات اهل البيان عن ربكم الرحمن دعوهم ورائكم مقبلين الى سدرة الظهور التي ينطق عليها مكلم الطور انه لا اله الا انا العليم الخبير.

يا ابن ابهر عليك بهاء الله مالك القدر. كن ناطقاً بذكرى و متوجّهاً الى وجهي و آخذاً كتابي بقوة من عندي و قائماً على خدمة امرى و مقبلاً الى افقى المنير الذي اذ ظهر سجدت له الآفاق و خضعت له الأنوار. كذلك انزلنا الآيات و صرفناها بالحق فضلاً من عندنا عليك و انا الفضال الكريم. اذهب بكتابي الى ديارى و ذكر اوليائى و بشرهم بعنايتى و رحمتى و قل الله معكم فى كل الأحوال نسمع و نرى و انا السميع البصير. اتقوا الله يا قوم و لا تتبعوا الذين بدلوا البحر بالغدير و الايقان بالأوهام انهم من الأخسرين فى لوح مبين.

نشهد انك حضرت و ذكرت اهل القاف الذين وفوا بميثاق الله و عهده و كانوا من الراسخين.

و ذكرت اهل الزاء الذين نبذوا الأوهام متمسكين بحبل اليقين نشهد انا سمعنا منك ذكر اهل الطاء الذين آمنوا بمالك الأسماء و فاطر السماء و اهل القاف و الميم و الكاف افرح بشهادتى و قل لك الحمد يا مقصود العارفين.

و نذكر اوليائى فى الصاد و نبشرهم بآيات الله رب العالمين. يا اهل الصاد، قد توجه اليكم مالك الایجاد من شطر السجن و يشهد باقبالكم و توجهكم و خضوعكم و خشوعكم لأمر خضعت له اعناق المشركين. قد ورد عليكم فى سبيل الله ما ناح به روح القدس ثم الذين طافوا عرشى العظيم. قد هاجرتم من دياركم بما ورد عليكم ان ربكم الرحمن هو العليم الخبير لا يعزب عن علمه من شىء، يشهد بذلك كل عارف

بصير ما لى ارى الذئب خلف اغنامى قل اتقوا الله يا قوم و لا تكونوا من الظالمين. نوصيكم بالاستقامة الكبرى فى هذا الأمر الذى به اسودت وجوه المشركين.

يا اوليائى فى ابهر انّ المظلوم قد اقبل اليكم من شطر السجن و ذكركم بما لا تعادله ثروة الأغنياء و لا ما عند الملوك و السلاطين. قد ذكركم من حضر لدى الوجه ذكرناكم بهذا اللوح المبين.

يا قمصر، مرت عليك نفحات الرحمن و فزت بما لا فاز به اكثر مدن العالم. اعرفى هذا الفضل الكبير نوصيكم بحفظ ما اوتيت من لدى الله العزيز الحميد. انّ النّاعق نعق و الغراب نعب و حمامة العرش نطقت انه لا اله الاّ انا العزيز الجميل. و نذكر اوليائى فيك و نأمرهم بالاستقامة فى هذا النبأ العظيم. قد ظهر ما اخبرناكم اذ كان النور مشرقاً من افق الزّوراء و فى ارض السّرّ و فى هذا المقام الكريم.

و نذكر اوليائى و احبائى فى الميم و الألف و نبشّركم برحمتى التى سبقت من فى السموات و الأرضين. يا اصحابى هناك نشهد انكم اقبلتم و آمنتتم بالله مالک هذا اليوم البديع. طوبى لبيوتكم بما ارتفع فيها ذكر الله و ذكر اوليائه و فزتم بما كان مكتوباً فى الواح ربكم المقتدر القدير.

يا اصحابى فى السّين و النّون، انّ المظلوم يذكركم و يأمركم بما ينبغى لهذا الأمر الذى اعرض عنه كل غافل مريب. خذوا كتاب الله بقوة من عندنا و كونوا من الرّاسخين. انا نوصيكم بحفظ ما اوتيتم احمدا و ربكم الرحمن الرّحيم. قد حضر ابن ابهر فى المنظر الأكبر و ذكركم ذكرناكم بهذا اللّوح الذى لاحت من افقه شمس عناية ربكم الكريم.

يا ابن ابهر قد ذكرت عبادى و امائى تلقاء الوجه و فاز كلّ عبد و امة بما كان مذكوراً فى كتب الله و مسطوراً من القلم الأعلى فى لوح ما اطّلع به الاّ هو. كذلك ارتفع حفيف سدره المنتهى فى هذا المقام الرّفيع. قل يا ملاً الامكان و نفسى الرحمن قد ارسلنا اليكم عرف بيانى الأحلى هل تجدونه ام تكونون من الغافلين قد ملأت الآفاق نفحات الوحي هل تجدونها ام انتم من النّائمين. قد تصوّع عرف قميص الرحمن فى العالم طوبى لمن عرف و وجد و قال لك الحمد يا مقصود العالمين. تالله تعطر العالم من نفحات القلم ولكنّ الأمم فى سكر عجب. قل يا ملاً البيان قد اتى الرحمن برايات

العرفان رغماً لأنفکم انه هو الذی سجد لاسمه نقطة البیان و الملائة الاعلی و الملائكة المقربون. قل ان الروح الامین يطوف حول العرش و اهل الفردوس سکونوا فی ظل هذا المقام العزیز البدیع. من اعرض عن هذا الاسم انه اعرض عن الله من قبل و من بعد یشهد بذلك من عنده لوح حفیظ. الرحمة التي جرت من قلمي الاعلی علیک و علی الذین یحبونک و یسمعون قولک فی هذا الامر العظیم الذی به ارتعدت فرائص المشرکین الذین نبذوا کتاب الله ورائهم مقبلین الی کل غافل اعرض عن الله الملك الحق المبین.

یادداشت‌ها

* در این لوح به چند شهر و قصبه ایران با حروف اختصاری اشاره شده است که مقصود از آنها به ظن قوی به شرح ذیل است:

القاف - قزوین

الزء - زنجان

الطاء - طهران

القاف و المیم - قمصر

الکاف - کاشان

الصاد - اصفهان

المیم و الالف - مازگان

السنین و النون - سن سن

* درباره مهاجرین اصفهان شرحی در کتاب خاطرات مهاجری از اصفهان به طبع رسیده است. و نیز نگاه کنید به یادداشت‌های ذیل لوح مصدر به عبارت «قلم اعلی مهاجرین ارض صاد را...» در صفحات قبل.

* مقصود از «الذئب»، حاجی میرزا محمد باقر نجفی اصفهانی است. برای مطالعه مطالب مربوط به شرح احوال و مال او به صفحه ۸۵ و صفحات ۲۲۶ و ۲۲۸ کتاب تاریخ امر بهائی در نجف آباد مراجعه فرمائید.

* اشاره جمال قدم به «قد ظهر ما اخبرناکم...» تحقق اندازات جمال قدم در الواح

نازله در زوراء (بغداد) و ارض سرّ (ادرنه) و «هذا المقام الکریم» (عکا) مبنی بر قیام مخالفین و ارتفاع نعاق ناعقین بر علیه امر مبارک است، چنان که در کتاب اقدس می‌فرمایند:

«سوف یرتفع النعاق من اکثر البلدان اجتنبوا یا قوم ولا تتبعوا کلّ فاجر لئیم. هذا ما اخبرناکم به اذ کنا فی العراق و فی ارض السّر و فی هذا المنظر المنیر». (کتاب اقدس، فقره ۳۷)

* دربارهٔ ارتفاع نعاق به لوح مصدر به عبارت «یا ابن ابهر یدکرک مالک القدر...» در صفحات بعدی این بخش نیز مراجعه فرمائید.

بسمی المهیمن علی ما کان و ما یکون

یا ابن ابهر علیک بهائی و عنایتی و رحمتی و فضلی الّذی احاط من فی السّموات و الأرضین ان اشهد بما شهد قلمی الأعلى انّه لا اله الاّ انا الغفور الکریم. قد ظهرت و اظهرت ما کان مسطوراً فی کتب الله و مخزوناً فی علمه و لکنّ القوم اکثرهم من المیّتین. نشهد انک حضرت و رأیت و سمعت و ذکرک عبادی و امائی و انزلنا لکلّ واحد و واحده ما لا تعادله خزائن الملوک یشهد بذلك من عنده کتاب مبین. البهاء المشرق من افق سماء رحمتی علیک و علی الذّین تمسکوا بحبل الله العزیز العظیم.

* * * * *

جناب ابن ابهر علیه بهاء الله

هو الله تعالی شأنه الحکمة و البیان

یا ابن ابهر علیک سلامی و عنایتی و رحمتی، نامه‌ای که نزد بدیع الله ارسال داشتی به حضور و شرف اصغاء فائز. لله الحمد مزین بود به ذکر حق سبحانه و تعالی و منور بود به انوار محبت الهی. از حق می طلبیم ترا تأیید فرماید بر خدمت امر. اگر به حکمت و بیان به ارض زاء توجه نمائی لدى الله مقبول است و از آنجا به اراضی اخرى، ان ربک هو المبین العظیم. و همچین نامه‌ای که به اسم جود علیه بهائی و عنایتی ارسال داشتی لدى الوجه مذکور.

ایام ایام الله است باید لوجه الله به تبلیغ امر مشغول شوی شاید اعراض عباد به اقبال و کفر به ایمان و شرک به توحید تبدیل گردد. فضل حق لایحصی بوده و هست. عجب از نفوسی که به الوان فانیة دنیا و زندگانی دو یوم از نعمت‌های باقیة الهی و زندگی سرمدی محروم ماندند. از حق بطلب به اصبع ایادی امر، یعنی نفوس ثابتة راسخة مطمئنة مرضیه، حجبات را خرق فرماید و سبحات را براندازد و سدّ حائل را بردارد اوست مقتدر و توانا.

ذکر فخرالدین علیه بهائی را نمودید، انا نذکره فی هذا الحین بآیات الله ربّ العالمین و نبشّره بفضلی و رحمتی و انا المبشّر الکریم. یا فخرالدین ذکرک من

احببني ذكرناك بهذا الكتاب المبين انه يحب من احبه و يذكر من ذكره رحمة من عنده و هو الفضال العزيز الحميد. ضع ما عند القوم و خذ ما اوتيت من لدى الله المقدر القدير. اياك ان يمنعك ما عند العباد عن مالک الايجاد او تحزنك شماتة المعتدين. خذ الكتاب بقوة من عندنا و حكمة من لدنا ان ربك هو الامر العليم. قل: الهى الهى لك الحمد بما ايدتني على التوجه اليك و الاقبال الى افقك. اسالك بخباء مجدك و سرادق حفظك و بأمرك الذي به سخرت عبادك و خلقتك بأن تجعلني ثابتاً راسخاً مستقيماً على امرك ثم اكتب لى يا الهى من قلمك الأعلى ما يقربني اليك فى كل الأحوال انك انت الغنى المتعال.

يا ابن ابهر نذكر فى هذا الحين امك التى اقبلت و سمعت و آمنت بالله العزيز الجميل. انا ذكرناها من قبل بما لا ينقطع عرفه بدوام اسمائى الحسنى و انا الشاهد الناطق الأمين. طوبى لها و نعيماً لها بما وفت بعهداها و ما نقضت ميثاقها. طوبى لها و لمن احبها لوجه الله العزيز العظيم. كبر من قبلى على وجهها و ذكرها بما نزل من سماء العطاء و بشرها برحمتى التى سبقت من فى السموات و الأرضين.

ذكر موقنةً جديده را نموديد از قبل مظلوم ذكرش نما بگو يا امتى عالم از براى عرفان حق جل جلاله از عدم به وجود آمد و چون مقصود ظاهر و برهان كامل و آيات نازل و بينات باهر كل اعراض نمودند و به سب و لعن مشغول گشتند الله الحمد يد عنایت ترا نجات داد و راه نمود فائز شدى به آنچه كه ضد و مثل از براى او نبوده و نيست. بشرى امائى بعنايتى و ذكرى و رحمتى و فضلى الذى احاط الوجود من الغيب و الشهود. جناب خال و سمى را از قبل مظلوم تكبير برسان ذكرشان لدى المسجون مذکور و هر يك به آيات و عنایت حق فائز. نسأل الله ان يؤيدهما و يوفقهما على ذكره و ثنائه و خدمة امره العزيز البديع. البهاء عليك و على الذين سمعوا و اجابوا و على اللائى آمن بالله الفرد الواحد العليم الخبير.

یادداشت‌ها

* مقصود از «بدیع الله»، پسر حضرت بهاءالله از بطن فاطمه مه‌د علیا است. برای ملاحظه شرح احوال او به قاموس توقیع صد و هشت (ص ۱۴۸-۱۵۰) مراجعه فرمائید.

* مقصود از «اسم جود»، میرزا جواد قزوینی است.

* ذکر فخرالدین پسر برادر جناب ابن ابهر در سایر الواح جناب ابن ابهر نیز آمده است.

و نیز نگاه کنید به لوح مصدر به عبارت «قد اصبحنا الیوم ناطقاً...» در بخش سوّم از فصل اوّل و مندرجات بخش سوّم در فصل دوّم این کتاب.

* ذکر مادر جناب ابن ابهر در سایر الواح آن جناب نیز مذکور است. از جمله نگاه کنید به لوح مصدر به عبارت «الحمد لله در جمیع احوال...» در اوائل این بخش.

و نیز نگاه کنید به لوح جناب حیدر قبل علی در ابتدای بخش دوّم از فصل اوّل این کتاب. و نیز به مندرجات بخش سوّم از فصل اوّل این کتاب مراجعه فرمائید.

۱۵۲

یا ابن ابهر نزد مظلوم مذکور بوده و هستید لازال به عنایت حقّ فائز و به اشراقات انوار نیر عنایت مشرفّ بوده و هستی، جهد نما شاید به نار مشتعلۀ سدره مبارکه افسردگان را مشتعل سازی. یا ابن ابهر لا تنظر الی القوم و اعمالهم و لا تحزن من شماتتهم و اقوالهم و افعالهم کن ناظرأ الی الأفق الأعلى و ناطقأ بشئائه فی ناسوت الانشاء. بگو یا حزب الله جمیع اشیاء و حقایق وجود از شما استمداد می جویند، مقام خود را بدانید و به اسم حقّ حفظ نمائید. عنقریب نفوذ کلمه مبارکه احاطه نماید و امرالله ظاهر گردد، جهد نمائید شاید فائز شوید به آنچه که سزاوار مقامات مقربین و مخلصین است.

یا ابن ابهر علیک بهائی اسمع ندائی انه کان مرتفعأ من شطر سجنی انه لا اله الا انا الفرد الخیر. لا تنس فضلی علیک و عنایتی لک. قم و قل بالحکمة و البیان ما یستر به کلّ مکروب و یطمئنّ به کلّ متوقّف و تطیر به افئدة العباد. هذا ما امرت به من لدی الله الامر الحکیم. البهاء المشرق من افق سماء عنایتی علیک و علی الذین ما نقضوا عهدالله و میثاقه و اعترفوا بما نطق به القلم الأعلى فی هذا النبأ الأعظم و هذا الذکر الحکیم.

یا ابن ابهر یا ایها الناظر الی المنظر الأكبر، یدکرک مالک القدر فی هذا المقام الذی فیہ ظهر کلّ امر مستتر اقرب من لمح البصر ان ربک لهو العزیز الکریم. قل یا معشر العلماء انا وضعنا العلم لیهدیکم الی صراطی و انتم به اعرضتم و استکبرتم علی الفرد الحکیم. ایاکم ان تمنعکم العلوم عن القیوم او تحجبکم الظنون عن الله رب العالمین. انا خلقنا القلوب لحبی و العیون لمشاهدة آثار قدرتی و الألسن لذکری الجمیل. قل فانظروا فی عظمة الله و آیاته ثم انصروه بالحکمة و البیان، كذلك یأمرکم من عنده کتاب عظیم. انا نکبر من هذا المقام علی احبائی الذین راعوا حقّ الله فی اولیائه و اتبعوا ما انزله الرحمن فی لوح مبین.

در جواب بعض مطالب از ملکوت بیان نازل

بسمی المهيمن على الأسماء

يا ابن ابهر يذكرك مالك القدر في هذا المقام الذي ينطق كل ذرة من ذراته و كلشيء من اشياؤه قد اتى الوعد و جاء الموعد من سماء الأمر بريات الآيات. لا تنس فضلي عليك و لا عنيتي لك اذ كنت حاضراً لدى الوجه و اسمعناك ندائي الأهل الذي به انجذبت الممكنات. افرح بما استجبنا دعائك و ندائك و غفرنا الذين اردت غفرانهم من بحر رحمة ربك العزيز الوهاب. انا طهرناهم عن العصيان فضلاً من عندنا ان ربك سبقت رحمته و احاطت عنايته من في الأرضين و السموات. كن متوجهاً الى الوجه و مقبلاً اليه و ناطقاً بثنائه و قائماً على خدمة امره و ذاكرًا ما اريناك في السجن في اعلى المقام. قد اذننا الذين اردت حضورهم امام المسجون و نوصيهم بالحكمة لئلا يرتفع بخروجهم ضوضاء الذين كفروا بالله مولى الأنام.

قل يا اهل البهاء خذوا الحكمة من عندنا و لا تجاوزوا عنها كذلك امرناكم في الزبر و الألواح قبلنا حضورك و زيارتك و كالة لأولياء الله و اصحابه. طوبى لعبد فاز بآياتي و وجد عرف قميصي و قام على خدمة امرى الذي به زلت الأقدام. قل يا ملا الأرض اعملوا ما امرتم به في كتاب الله مالك الرقاب اياكم ان يمنعكم شيء او تخوفكم جنود الذين اعرضوا عن الله اذ اتى بجنود الوحي في المآب.

يا ابن ابهر مر على البلاد كنسائم الفجر ليجد منك كل ذى اقبال عرف رحمة ربك العزيز الفياض. كبر من قبلي على وجه اوليائي و احبائي، قل: يا حزب الله قد ارتفع التعاق في الآفاق هذا ما اخبرناكم به اذ كان الزوراء مقر عرش ربكم الرحمن و في ارض السر و في هذا المقام الذي جعله الله مطاف الأبرار. اياكم ان تمنعكم شبهات العلماء او اشارات الفقهاء او تخوفكم سطوة الذين غفلوا عن الله اذ اتى بقدره و سلطان. البهاء المشرق من افق سماء رحمتي على احبائي و اوليائي الذين ما منعهم شؤونات الخلق عن الحق قاموا و قالوا الله ربنا و رب العرش و الثرى و رب الآخرة و الأولى. انه هو مالك الأسماء و فاطر السماء لا اله الا هو العزيز الغفار.

یادداشت‌ها

* درباره عبارت «قد ارتفع النعاق...» به توضیحات مربوط به لوح مصدر به عبارت «هذا کتاب من لدى المظلوم...» در صفحات قبلی همین بخش مراجعه فرمائید.

جناب ابن ابهر علیه بهاء الله

هو الأقدس الأعظم العلیّ الأبهی

یا ایّها الشّارب من كأس عنایتی و الطّائف حول ارادتی و المقبل الی کعبه جمالی و النّاطق بشائی و الطّائر بقوادم الذّکر فی هوائی و المتشبّث بذیل عنایتی و المتمسّک بحبل فضلی و القائم علی خدمة امری بین خلقی. قد حضر کتابک فی محضری و قرأه العبد الحاضر لدى عرشی و اجبناک بکتابی. هل يعرف احد مقامه فی العالم و هل وجد عرفه الأمم؟ لعمر الله لو وجدوا نبدوا ما عندهم و سرعوا بعیونهم الی مقام اذا ظهر خضعت الظّهورات کلّها و اذا نزلت آیه خشعت لها کتب العالم بأسرها. لعمر الله قد غفلوا عمّا یفعلهم و اعرضوا عمّا یقرّبهم طوبی لک بما توجّه الیک وجه القدم و انزل هذا اللوح باسمک فضلاً من عنده علیک، ان اشکر و قل:

لک الحمد یا مقصود العالم و لک الثناء یا محبوب الأمم اشهد بک سرت نسمة الرّحمن فی الامکان و تحرّک القلم الأعلى بین الأدیان و ماج بحر العرفان و جرت علیه سفینه الرّحمن بهذا الاسم الذی اذا ظهر استفرح الملائة الأعلى و ناح الجبت الذی کفر بالله المهیمن القیوم.

یادداشت‌ها

* کلمه «جبت» در قرآن مجید (سورة نساء، آیه ۵۱) مذکور شده و مطابق مندرجات دانشنامه قرآن (ج ۱، ص ۸۳۴) به هر آنچه به جای خداوند پرستیده شود جبت می گویند، نظیر بت، کاهن و ساحر و نظایر آنان.
جمال قدم در یکی از الواح مبارکه می فرماید:
«یا مصطفی ان اشکر بما ذکرک لدى المظلوم... کن مستقیماً علی الأمر و ناطقاً بهذا الاسم الذی به محت آثار الجبت و الطاغوت...».

جناب ابن ابهر علیه بهاء الله الأبهی

هو الأمر الحکیم

یا ایها القائم لدی الباب قد اتی الوهاب لیبلغ الأحراب ما یقرّبهم الی مالک الرقاب. نامهات به مشاهده و اصغاء فائز نسأل الله بأن یؤیدک علی ما یتبغی لأیامه انه علی کلشیء قدیر. آنچه ذکر نمودی مدلل است بر محبت و خضوع و خشوع و استقامت جناب مؤمن و الورقة التي فازت بالحضور فی ایام اشراق نیر الظهور من افق العراق. لله الحمد فائز شدند به آنچه که در کتاب الهی از قلم اعلی مرقوم و مسطور هینئاً لهما. ان الورقة شربت من ید العطاء رحیق البقاء و المؤمن کتب له اجر الوصال من الغنی المتعال. جناب امین علیه بهائی و عنایتی مکرر در حضور و غیاب ذکرشان را نموده فی الحقیقه جناب مذکور لازال به ذکر دوستان الهی مشغول هینئاً له. درباره بیت آنچه ذکر نمودند از آن نفحات محبت الله متضوع و این نفحه قطع نشده و نمی شود و لکن اراده دیگر در چند سنة قبل بر اراده شما سبقت گرفت و به این خدمت فائز گشت بیت شما هم از فضل و رحمت نامتناهی به طراز قبول فائز. حضرت مبشر روح ما سواه فداه می فرماید جمیع از برای آن است که به کلمه رضا فائز شوند، قل:

لک الحمد یا الهی بما فاز عملی هذا بطراز قبولک و رضائک اسألک ان تکتب لی و لمن معی ما یقرّبنا الیک فی کلّ عالم من عوالمک انک انت المقتدر العزیز المّان. و اما رسول علیه بهائی و عنایتی در سنین اخیره به خدمت مشغول لازال به تحریر آیات و به تبلیغ امر متمسک. نسأل الله ان ینزل علی رمسه امطار رحمته انه هو ارحم الراحمین و اکرم الأکرمین. لله الحمد به لقاء هم فائز گشت و مدتی در ظل قباب عظمت ساکن از حق می طلیم نفوسی که لوجه الله به خدمت و ترتیب امورش قیام نمودند کل را به عنایت و فضل و عزّ و عطا فائز فرماید.

اما در باب ترکه آن مرحوم مرفوع ذکر نمودند، اگر وارث مفقود باید به مشورت به فقرای این حزب داده شود. اولیای آن ارض از ذکور و اناث کل را تکبیر می رسانیم و به تجلیات انوار نیر بیان مقصود عالمیان مسرور و متذکر می داریم. البهاء من لدنا علیکم یا حزب الله و رحمته و عزّه و عطاؤه. جواب عرایض قبل را غصن

اكبر از شطر هاء می رسانند.
حسب الأمر این عبد در حضور نوشت.
معجد

بسمی الکریم

یا میر قبل محمد تقی، ان استمع ندائی أنه یجذبک الی ملکوتی و یقرّبک الی مقام
عجز عن ذکره الأقالیم. ان اشهد بما شهد الله قبل خلق الأرض و السماء أنه لا اله الا
هو العزیز العلام. لعمری یکفیک هذه الکلمة العلیا ان اشکر و قل لک الحمد یا من
فی قبضتک ازمة العباد.

یا علی قبل اکبر یدکرک المظلوم بما یبقی به ذکرک بدوام اسمائی الحسنی
ان ربک لهو المقتدر علی ما اراد لا یعادل بحرف من آیات ربک ما ادركت العقول
و شاهدت الأبصار تمسک بحبل الله أنه یوصلک الی الذروة العلیا من لدى الله رب
الأرباب.

یا ابا القاسم ان ابسط ذیلک للکلی بحر بیان ربک مالک الأنام ایاک ان تمنعک
شئون الخلق عن الحق اذ تحزنک اشارات الذین کفروا بالمبدأ و المآب. خذ
کتاب الله بقوة من عنده کذلک یأمرک من عنده ام الكتاب.

یا عبدالحمید، یدکرک من اتی بالحق و هدی کلّ الی سواء الصراط. قل یا
معشر العلماء موتوا بغیظکم قد اتی من انکسر باسمه اصنام انفسکم و هی ما عندکم
من الظنون و الأوهام. انا نوصیک و احبائی بما وصینا به کلّ من الزبر و الألواح.

یا علی قبل اکبر، کن فی البأساء صابراً و علی خدمة الأمر قائماً علی شأن لا
تزلک شبهات الخلق و لا تحجبک حجبات الذین اعرضوا عن الله المقتدر المختار.
انا وصینا کلّ بالمعروف و بما یرتفع به مقاماتهم یشهد بذلک لسان العظمة فی اعلی
المقام کذلک اسمعناک و ذکرناک ان ربک لهو المشفق العزیز الوهاب.

یا محمد قاسم، انا نذکرک فضلاً من لدنا لتشکر الله رب العالمین الذی ینطق فی
کلّ الأحيان فی اعلی المقام: الملك لله الفرد الواحد العلیم الخیر. طوبی لمن اقبل
الی افقی و سمع ندائی و قام علی خدمة امری المحکم المتین.

يا عباس، يذكرك الذى ما اخذه النعاس فى امر الله العزيز الحميد قام على الأمر على شأن ما حركته مدافع العالم و ما زلته شبهات المعرضين قام بين الأمم و نطق بأعلى النداء تعالوا يا ملأ الأرض الى مطلع آيات ربكم المقتدر القدير.

يا محمّد قبل صادق، أنا دعونا الكلّ الى ما يجذبكم الى الأفق الأعلى من الناس من اقبل و منهم من اعرض و منهم من نراه فى ريب ميين. كم من عبد سمع و انكرو اقبل ثم اعرض. كذلك ظهرت الأطوار أنّ ربك لهو الميّن العليم.

يا محمود، يذكرك الودود من مقامه المحمود و يدعوك الى الله المهيم القيوّم. قد اشرق النور من افق سماء الظهور و الطور ينطق و يقول لك الحمد يا الهى بما ظهر مكلّمى الذى كان موعوداً فى التوراة و الزبور. كذلك ذكرناك و صرّفنا لك الآيات لتشكر ربك العزيز الودود.

يا ابا طالب، قد اتى المطلوب و الناس اكثرهم لا يفقهون، يسمعون النداء من شطر السجن ولكن لا يشعرون. اذا قيل لهم بأى حجة آمتتم بالله يقولون بالفرقان و اذا انزلنا عليهم اكبر منه كفروا بالشاهد و المشهود. كذلك سوّلت لهم انفسهم و هم لا يعرفون. يا ايها المظلوم ان اذكر المير الذى حضر اسمه تلقاء الوجه و بشره بما نزل له من لدى الله العزيز الحكيم. ان افرح بذكرى اياك و توكل على الله مالك هذا اليوم البديع. قل انه اتى لحيوة العالم اتقوا الله يا ملأ الأرض و لا تكونوا من الظالمين ان اعملوا بما امرتم به فى الكتاب انه خير لكم عمّا عندكم يشهد بذلك كلّ عالم بصير.

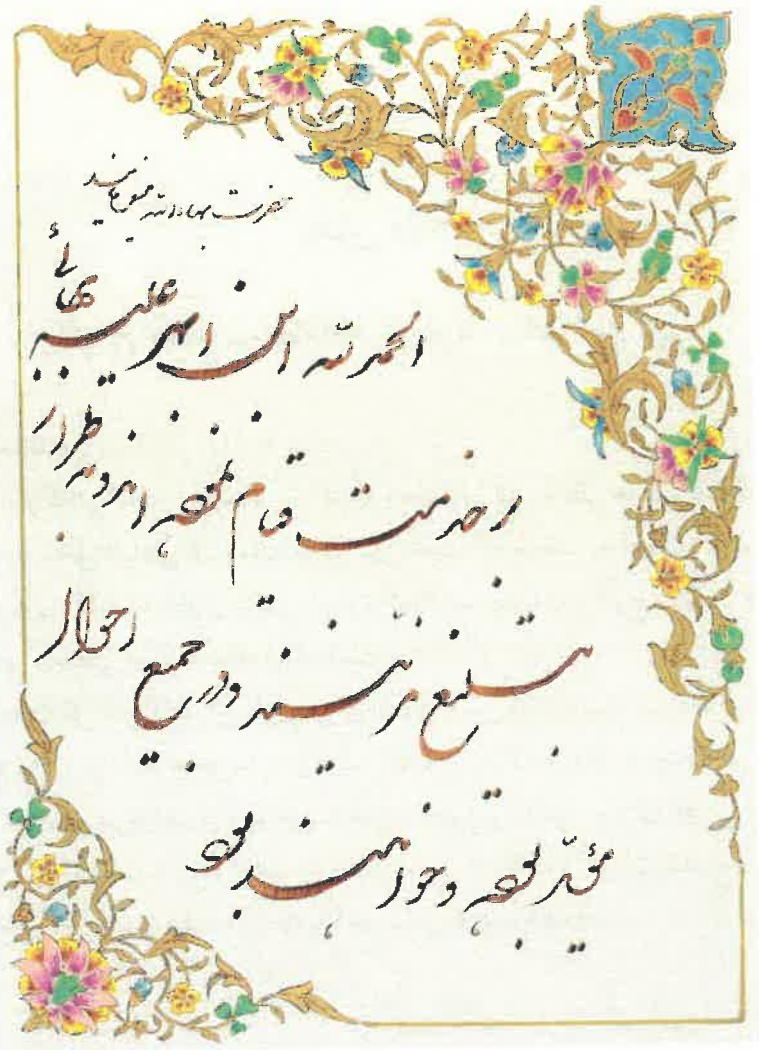
يا ذبيح، أنّ الذبيح فدى نفسه فى سبيل الله لعمري قد اقبل الى مقام الفداء بنور اضائت به وجود المقرّين طوبى لمن ذكره و زاره و طاف قبره انه اعلى الخلق فى لوح كريم. ان احمد الله بما توجه اليك وجه القدم من شطر سجنه الأعظم أنّ ربك لهو الغفور الرحيم. أنا نذكر من سمى بعبد الواسع ليفرح و يكون من الشّاكرين. يا احبائى لكم ان تداركوا ما فات عنكم فى ايامى كذلك يأمركم من يسمع و يرى و هو السّامع البصير. اياك ان تمنحك شبهات العلماء عن المعلوم او يحزنك مقالات المشركين الذين يتكلمون بأهوائهم من دون بيّنة من الله العزيز العظيم.

يا نوروز قبل على، قد اقبل اليك المظلوم من شطر السجن و حرّك على ذكرك

قلمه الأعلى لتطير بقوادم الشّوق في هذا الهواء الخفيف اللطيف الذي يسمع من هزيز ارياحه قد اتى الوعد و الموعد دعا الكلّ الى صراطه الله المستقيم. انا اردنا ان نذكر من سمى باسمعيل ليجذبه الذّكر الى مقام لا يرى فيه الا مظاهر اسمائى الحسنى و مطالع صفاتى العليا انه لهو المقتدر على ما يشاء يفعل و يحكم و هو القوىّ القدير. خذ كأس الفلاح باسم ربك ثم اشرب منها بذكره الحكيم. كذلك ارتفع صرير قلمي الأعلى ولكنّ الناس اكثرهم من النّائمين.

يا محمّد قبل باقر، ان اشكر بما ايدك الله على عرفان من كان مسطوراً في كتب المرسلين. قد خسر الذين اعرضوا عن الوجه اذ اشرفت انواره من افق البقاء بعد فناء الأشياء ان ربك لهو المبيّن العليم انه اذ استوى على العرش نطق لأجباؤه بكلمة لا يعادلها ما في الغيب و الشّهود ان انت من العارفين. قد اقبل المسجون في هذا الحين الى من سمى باسم الله ليأخذه الفرح الأكبر و يجذبه الى مقام كان بأنوار الوجه مضيئاً. ان افرح بما يذكرك لسان الرّحمن في ملكوت البيان بآيات كانت من سماء العزّ بالحقّ منزولاً. اياك ان تمنعك شئون الدّنيا عن مالك الورى ان اعرض عنها ثم اقبل بقلبك الى بحر كان باسم الله مشهوداً.

يا محمّد قبل تقى، انّ المظلوم يناديك بأعلى النداء في سجن عكا الموسوم بالقبة البيضاء في كتب الله ربّ العالمين. قد ظهر ما اخبر به النّبيون من قبل ولكنّ النّاس في حجاب مبين. قم على الأمر ثمّ ذكر النّاس بهذا الأسم الأعظم لعلّ يدعون ما عند القوم و يتخذون لأنفسهم سبيلاً الى الله العليّ العظيم الذي ينطق في هذا المقام الأعلى و يدع النّاس الى الله العزيز الحميد. انا ذكرنا كل اسم ذكرته و انزلنا لكل واحد آيات بينات فألق عليهم بأمرى العزيز البديع. ان اشكر الله بهذا الفضل الأعظم و قل لك الحمد يا مقصود العارفين. كذلك قذف من بحر البيان لآئى العرفان، ان اجمعها باسمى ثم احفظها عن ابصر الخائنين. البهاء الظاهر من فم ارادة ربك عليك و على كلّ موقن مستقيم.



حضرت مهدیه موعود
انگشته از امیر علی
از خدمت قام موعود
سینه مرئوسه در جمع
مؤثر موعود و حوز

فصل اوّل

بخش دوّم

الواح حضرت بهاءالله دربارهٔ جناب ابن ابهر

توضیحات

آثار مبارکه‌ای که در این بخش از کتاب یادنامهٔ ابن ابهر به نظر خوانندگان گرامی می‌رسد شامل الواحی از جمال اقدس ابهی است که خطاب به تعدادی از بهائیان ایران نازل گشته اما حاوی بیاناتی دربارهٔ کمالات، خدمات و شرح حالات جناب ابن ابهر و بعضی از افراد عائله ایشان است.

چون نقل متن کامل این الواح و رای امکانات این یادنامه است ابتداء فقط مطالع الواح مزبور را مندرج می‌سازد و سپس فقره‌ای را که مربوط به جناب ابن ابهر می‌باشد، نقل می‌نماید. ترتیب عرضهٔ فقرات مزبور بر حسب حروف الفبائی مطالع الواح مبارکه است. شرح و توضیح مختصر بعضی از نکات و اشارات مندرج در این الواح در ذیل عنوان «یادداشت‌ها» به آخر بخش افزوده شده است.

حضرت بهاء الله در لوح جناب حیدر قبل علی چنین می فرماید:

«ابصار را خبر می نمائیم و بشارت می دهیم، خود را از مشاهده آثار مقصود عالم و مالک امم منع نمائید... قد احزننا ما ورد علی ابن ابهر من القضاء المثبت. قد کان لها شأن و مقام عندالله انا ذکرناها من قبل و نذکرها فی هذا الحین: یا امتی و یا ورقتی اشهد انک اقبلت اذ ارتفع النداء من الأفق الأعلى و اخذت بیدک الیمنی کوثر الرضاء و بالأخری سلسبیل البقاء و شربت منهما مرّة باسمی الأعلى و اخری باسمی الأبهی. نشهد انک حملت الشدائد و البلایا فی سبیل الله رب العرش و الثری. ما منعک اعراض الاماء و لا شماتتھنّ و لا ما خرج من فمھنّ اشهد انک سبقت اکثر العباد فضلاً عن الاماء و اقبلت الی افق الظهور اذ اعرض عنه رجال الجهات. اول ضیاء ظهر من بحر النور و اول تجلّی اشرق من افق الطور علیک یا امة الله مالک یوم النشور انت الّتی اجبت نداء ربّک و فزت بآیاته و آثاره و ما ظهر من عنده. نسأل الله تبارک و تعالی ان ینزل علیک من سحاب فضله امطار رحمته و ینزل لک اجر اللائی طفن حول العرش فی العشیّ و الاشراق و فی الغدوّ و الآصال. یا ورقتی انت فی الأفق الأبهی و بذکرک المظلوم فی سجن عکاء طوبی لک و نعیماً لک افرحی یا امتی بهذا الذکر الّذی اذا خرج من فمی ماج بحر الغفران و هاج عرف الرحمة و الاحسان من لدى الرّحمن. طوبی لمن اقبل الیک و ذکرک بما نطق به لسان الله المھيمن القیوم. البهاء من لدنا علیک و النور من عندنا علیک و علی من تقرّب الیک و حضر امام تربتک و زارک بما نزل من لدى الله مالک الغیب و الشّهود.

ذکر جناب ابن ابهر علیه بهائی در ساحت اقدس بوده و هست و آنچه در مقامات جذب و شوق و اشتعال و تبلیغ ایشان ذکر نمودی به شرف اصغاء فائز. امید آن که به انقطاع خالص و منتهی تقدیس به تبلیغ امر الهی مشغول باشند. انا سمعنا ذکره و ندائه فی هذا الأمر المبرم و کنا معه فی المجالس و المحافل، ان ربّک یسمع و یری و هو السّمیع البصیر. چندی قبل جواب مطالب ابن ابهر از سماء عنایت نازل و ارسال شد و لکن نرسیده نسأل الله ان یشرفه به و یجعلہ فائزاً بلقائه...» (۱)

و نیز حضرت بهاء الله در لوح جناب میرزا محمد درباغی که به تاریخ محرم سنه ۱۳۰۲ هـ ق / اکتبر ۱۸۸۴ م مورخ می باشد چنین می فرماید:

«الحمد لربنا الذي في بحوحة البلاء دعا الخلق الى افقه الأعلى و اظهر بوجوده فابشر اصحاب اليقين و اليمين بالعلين...»

و این که ذکر حیب روحانی جناب ابن ابهر علیه بهاء الله و عنایته را فرمودند ذکر ایشان در ساحت امنع اقدس اعلی به شرف اصغاء فائز، هذا ما نزل له من قلم ارادة ربنا الرحمن الرحيم قوله جل جلاله و عم نواله:

بسمی الامر الخبير

یا ابن ابهر علیک بهاء الله مالک القدر ان استمع ما ینادیک به الله رب العالمین انا القینا علیک من قبل ما لو یلقى علی السماء انفطرت و لو علی الأرض انشقت و لو علی الجبال نسفت ان ربک لهو المؤید العلیم. انا اذناک و انزلنا لک ما یجذبک الی الأفق الأعلى هذا المقام العزیز البدیع. لک ان یدکر ما رأیته فی الواح ربک کذلک یأمرک من عنده کتاب مبین. البهاء المشرق من افق سماء عنایتی علیک و علی الذین نبدوا ما عند الناس رجاء ما عند الله القوی القدر. انتهى...

الله الحمد اولیای مذکور به عنایت رحمن فائز شدند و از بحر اعظم قسمت بردند مخصوص حیب روحانی جناب ابن ابهر علیه بهاء الله الأبهی که هم به ذکر فائز شدند و هم به اذن. این عبد فانی خدمت ایشان و سایر اولیاء تکبیر معروض می دارد و از برای کل تأیید و توفیق و حفظ می طلبد...» (۲)

* * * * *

و نیز حضرت بهاء الله در لوح صادره به اعزاز «جناب محمد قبل ک» [جناب آقا محمد کریم عطار] که به تاریخ ۱۴ محرم سنه ۱۳۰۱ هـ ق / ۱۵ نوامبر ۱۸۸۳ م مورخ می باشد چنین می فرماید:

«الحمد لله الذي اید احبائه علی خدمة اصفیائه...»

محبوب مکرّم معظم جناب ابن ابهر علیه بهاء الله و عنایته بعضی از نفوس ثابته مستقیمه را ذکر نموده اند از جمله مخدّره جناب والده محترمه آن جناب علیها بهاء الله

را، ان شاء الله در جمیع اوقات مؤید باشید و موفق باشند و بر ذکر و ثنا و خدمت قائم و ناطق و ذاکر. و دستخط‌های متعدده از ایشان رسید و عدم ارسال جواب اگرچه سبب حزن این فانی شده و لکن نظر به حکمتی که کلّ به آن مأموریم در ارسال آن توقّف رفت. از جانب این فانی خدمت ایشان تکبیر و سلام و ذکر و بهاء برسانید، فی الحقیقه آنچه آقائی حضرت اسم الله علیه من کلّ بهاء ابه‌اه مرقوم داشته‌اند صحیح و به موقع است. از حقّ جلّ جلاله می‌طلبیم ایشان را از خدعه و فریب و مکر بعضی از شیاطین حفظ فرماید. الیوم خدعه و مکر رواجی داشته و دارد، بسا می‌شود که منافق به اسم موافق خود را جلوه می‌دهد و حقّ را هم ذکر می‌نماید و لکن مقصودش آن که فرصت بیابد و کلمه‌ای القاء نماید. باید آن جناب و ایشان و سایر دوستان یعنی دوستان مستقیم، ضعفاء را به حکمت و بیان حفظ فرمایند انّ الله غفر الذّنوب جمیعاً.

ان شاء الله اولیای امر به کمال توکل و انقطاع بر امر قیام نمایند و به اصلاح عالم توجه کنند. به طنین ذباب و نقنق ضفدع و ضوضاء منافقین نار سدره مخمود نشود و نور الهی اطفاء نپذیرد، آنچه وارد شده سبب و علت نصرت بوده و هست چنانچه از قبل و بعد دیده شد. به کمال تسلیم و رضا باید از حقّ منبع این عبد و [آن جنابان] بخواهیم که ما را از اختلاف حفظ فرماید، هر چه از غیر واقع شود سبب اعلاء است و لکن ضرر امر از ناعقینی است که به اسم حقّ ناس را دعوت می‌نمایند امثال آن نفوس بسیارند و زود است که ظاهر شوند. باید اصفیاء به مقامی باشند که امثال آن نفوس را معدوم شمرند. در ایّامی که جواب دستخطّ محبوبی جناب ابن ابهر علیه بهاء الله و ثنائی را می‌نوشتیم فرمودند بنویس به او:

یا ابن ابهر یدکرک المظلوم من شطر منظره الأکبر و بیشرک بعناية الله و رحمته انه لهو الغفور الکریم. طر بقوة الاسم الأعظم فوق العالم لترى ازمة الممكنات فى قبضة قدرة ربك القوى الغالب القدير. وصّ العباد بالصبر و السكون فيما ورد عليهم فى سبيل الله رب العالمين. ان شاء الله لازال به اسم حقّ ناطق باشی و بر امرش قائم انه لهو الشاهد السميع. وصيت مي كنيم به صبر و ستر و حفظ امر. از قبل این کلمه علیا از قلم اعلى نازل: لا تصدقوا كلّ قائل و لا تطمئنوا من كلّ وارد. مدت هاست این کلمه

از لسان عظمت ظاهر ولكن آثارش تا حین از احدی ظاهر نشده. انتهى
 آنچه وارد شده علت و سبب آن حکومت تنها نبوده و نیست و مفتش و مخبر
 هم منحصر به آن دو نبوده علم ذلك عند ربی الخبیر. آگاه باشید و هر نفسی را
 محرم بدانید. ان شاء الله به کمال سعی و همت موحدین و مخلصین بر اصلاح وجود
 اهل عالم توجه نمایند و مرض مشرکین را به دریاق کلمه توحید شفا بخشند.
 خط محبوب فؤاد جناب ابن ابهر علیه بهاء الله رب العالمین دیده شد. الحمد لله
 موفقتند. نمره های مرسله رسید و هر یک بعد از قرائت و اطلاع در ساحت امنع اقدس
 اعلی وقت مخصوص عرض شد و جواب هم آنچه از مصدر امر و مشرق وحی الهی
 صادر گشت در جواب نامه های ایشان عرض و اظهار شد و لکن در ارسال تأخیر
 رفت و سبب آن حکمت بوده لاغیر نظر به حکمت و جهالت و نادانی نفوس غافله
 ارسال نشد لو شاء الله از بعد ارسال می شود. چندی قبل از لسان حق جل جلاله این
 کلمه شنیده شد، فرمودند: جناب ابن ابهر اگر چندی در ارض طا نباشند اقرب به
 تقوی و احب است عند الله و در کرة اخری فرمودند توففشان در ارض طا جایز نه له
 ان يتوجه الى دیار اخری. انتهى

در این فقره تعجیل لازم کون ایشان چندی در آن ارض جایز نه منقطعاً عن
 العالم و متوکلاً علی مالک القدم حرکت کنند البته آنچه حسب الأمر نوشته شد
 عمل فرمایند...». (۳)

و در یکی از الواح حضرت بهاء الله خطاب به جناب زین المقریین چنین نازل:
 «الحمد لله الذی جعلنی مظلوماً اسیراً بین ایادی عباده و خلقه... و ما ذکرک فی ابن
 ابهر علیه نفحات المنظر الأكبر انا ذکرناه فی الواح شتی و سقیناه من کؤوس الفضل
 و العطاء و امطرنا علیه من سماء العرفان ما قرّت به اعین المقبلین. انه ممن فاز بلقاء
 و شرب الرّحیق اذ کان القوم فی ظمأ مبین. نسئل الله ان يجعله ساقی کوثر بیانه بین
 عباده و منجذباً بآياته بین خلقه و یفتح به افتدة الغافلین و یسقیهم سلسبیل العرفان انه
 یقرّبهم الیه یشهد بذلك امّ الکتاب فی المآب رغماً للذین انکروا کتابه المبین فی
 یوم الدین.

و نذكر اوليائي هناك و نوصي الكل بالاستقامة الكبرى و بالأمانة و الديانة و بالاتفاق و الاتحاد و بما يرتفع به مقام حزب الله في العالم و بين الأمم و نسئله تعالى ان يؤلف بين القلوب و يجعلها كنانز لآلى حبه و ذكره، أنه هو السامع المجيب. قل يا حزب الله افرحوا بما تحرّك على ذكركم لسان العظمة في هذا الحين. انا نكبر عليكم طوبى لمن انجذب من نفحات الوحي و اخذه عرف الالهام من لدى الله القوى الغالب العليم الحكيم. و اما ما ذكرت في قيامه و خدمته على الأمر طوبى له أنه عمل بما انزلناه من قبل. طوبى لمن اصبح قائماً على خدمة العالم و طوبى لمن زين رأسه باكليل التقوى و هيكله برداء الانقطاع و اقتصر اموره على خدمة عباد الله رب العرش العظيم...». (۴)

و در یکی دیگر از الواح جناب زین المقربین که به تاریخ ۱۵ ذی الحجة سنه ۱۳۰۲ ه ق/ ۲۵ سپتامبر ۱۸۸۵ م مورخ می باشد چنین مسطور است:

«الحمد لله الذي نطق بكلمة في العالم و اختلفت الاحزاب في معناها... اين كه درباره حبيب روحانى جناب ابن ابهر عليه سلام الله مالک القدر مرقوم داشتند از فضل و عنایت بی منتهی و تأیید و توفیق حقّ جلّ جلاله برّ و بحر را قطع نموده به شاطی بحر اعظم وارد و عنایت و الطاف نسبت به ایشان ظاهر و هویدا. وارد شدند، بصر به علت خلق خود فائز و كذلك سمع و فؤاد، دیدند و شنیدند و به ذکر الهی مشغول، حال تحت لحاظ فضل ساکن و مستریح از حقّ جلّ جلاله سائل و آمل که ایشان را تأیید فرماید و مصدر خدمات کلیّه نماید. بعد از عرض این فقره لدى المولى فرمودند: یا زین از خدا می طلبیم او را تأیید فرماید و توفیق دهد و بر خدمت امر قائم نماید قیامی که قعود او را اخذ ننماید و سطوت علمای جاهل منع نکند. حال که الحمد لله موفّقند و به طراز قبول مزین، امید هست به حکمت تمسک جوید لله بگوید و الی الله ناظر باشد، السلام علیه و البهاء علیه. انتهى...». (۵)

حضرت بهاء الله در لوح «اسم الله مهدی» [مهدی دهجی] که به تاریخ ۱۸ ربیع الثانی سنه ۱۳۰۲ هـ ق/ ۴ فوریه ۱۸۸۵ م مورخ می باشد چنین می فرماید:

«حبذا یدالله مساعد که بعد از قرون و اعصار آن حضرت را به قدرت محیطه و قوت قاهره از سجن نجات داد... آنچه مخصوص در ورقهٔ علیحده در باب محبوب روحانی جناب ابن ابهر علیه بهاء الله مالک القدر مرقوم فرمودند تمام آن به شرف اصغاء مقصود عالمیان فائز، هذا ما نطق به لسان القدم فی السجن الأعظم قوله جل کبریائه و عز بیانه:

هوالمشرق من افق السّجن

ذکر من لدنا لمن تمسک بعروة الله و تشبث بذیله و نطق بشنائه و فاز بخدمة امره المبرم الحکیم. یا اسمی علیک بهائی و رحمتی، جناب ابن ابهر علیه بهائی لدی الوجه مذکورند الواح بدیعهٔ منیعه دربارهٔ او نازل به انوار آفتاب عنایت الهی مزینند و در خباء مجد مذکور، انه خلق لذكر الله و ثنائه و تبلیغ امره و القيام علی خدمته مؤید و موفّقند انا نوصیه بالحکمة فی جمیع الأحوال باید به حکمت ناظر باشند و به افق اعلی و حده متوجّه اذن حضور از برای او ظاهر و مشرق. از قبل آن جناب این فقره را خواسته بودند لله الحمد به آن فائز گشت و لکن تا به خدمت امر مشغولند و به غرس نهال های بدیعهٔ منیعه اگر در توجه به شطر اقدس تأخیر شود باسی نه، انا ارسلنا الیه ما لا تعادله کنوز الأرض و قدرنا له ما تقرّ به عینه، نسئله تعالی بأن یؤیده علی حفظ ما اوتی به من لدن مقتدر قدیر. و نذکر اهل الزّاء و النّون الذّین کسّروا اصنام الأوهام مقبلین الی الله الفرد الخیر طوبی لمن شرب ریحق الايقان اذ فک ختمه باسمی المهیمن علی من فی السّموات و الأرضین.

یا ابن ابهر علیک بهائی، کبر من قبلی علی وجوه اولیائی و بشرهم برحمتی و عنایتی و ذکرهم بآیاتی. قل: ایاکم ان تمنعکم شئون الخلق عن الحقّ ضعوا ما عند القوم رجاء ما عند الله ربکم و ربّ آبائکم الأوّلین انتم فی البیوت و ربّ الجنود یدکرکم فی السّجن الأعظم اذ احاطتنا الأحزان من الذّین کفروا بنفسی و اعرضوا عن صراطی المستقیم. قل تالله قد اشرق النور و نطق مکلم الطور اذ استوی علی عرش الظهور ایاکم ان تمنعوه انفسکم عن هذا الفضل المبین. ان اشکروا الله بما تحرک

على ذكركم قلمي الأعلى الذي ينطق بين الأرض و السماء أنه لا اله الا هو الفرد الخبير. قد خلقتم لذكرى و ثنائى و امرتم ان لا تعبدوا الا الله رب العالمين. هذا يوم فيه ارتفعت راية التوحيد و نصب علم أنه لا اله الا هو على هذا المقام الرفيع. خذوا كأس الفلاح باسمى ثم اشربوا منها رغماً لأنف الذين كفروا بالله و جادلوا بآياته و اعرضوا عنه اذ اتى بسطان عظيم. يا حزب الله ان انصروا ربكم المظلوم بالأعمال و الأخلاق كذلك امرناكم فى الزبر و الألواح من لدن آمر قديم، البهاء المشرق من افق سماء فضلى عليكم و على اللاتى آمن بالله العزيز الحميد.

يا ابن ابهر عليك بهائى، ان اذكر اذ خرج ابا بصير من البيت مزيناً بأنوار الملكوت و ناطقاً بثنائى الجميل. انه ممن شرب رحيق الاستقامة من يد عنايتى على شأن ما خوفته سطوة الظالمين و ما حجبته سبحات العلماء نبذ العالم مقبلاً الى الله مالک القدم الى ان فدى نفسه فى سبيلى الواضح المنير و نذكر من سمى باشرف لعمرالله فيهذا الحين بذكرنا اياه ذكره الملاء الأعلى و الجنة العليا و اهل حظائر القدس و ملكوت الأئس طوبى له و لأمة و اخته و لكل امة فازت باصغاء النداء و اجابت ربها العليم.

جميع اوليای آن ارض را از قبل مظلوم تكبير برسان بگو امروز كوثر بيان از يمين عرش رحمن جارى است و رحيق مختوم به اسم قيوم ظاهر و سارى تسنيم موجود و مقصود عالم موجود، خود را محروم منمائيد به كمال جد و اجتهاد از حق جل جلاله مسئلت نمائيد تا كل را فائز فرمايد به آنچه كه سزاوار يوم اوست جميع اشياء از رمول صحرا و اشجار و اوراق و اثمار و حجر و مدر كل به تسبيح و تهليل حق جل جلاله ناطقند. اين يوم را مثل و مانندى نبوده و نيست چه كه قياض حقيقى ظاهر و از ظهورش عالم به طراز ربيع معانى مزين. ملاحظه نمائيد و در صنع قادر يكتنا تفكر كنيد از سطوت ظالمين و حجابات غافلين و وضوء علماء و اعراض فقها محزون مشويد، سوف يجزيكم الله احسن الجزاء لكل واحد منكم عنده اجر عظيم. نفوسى كه اقبال نموده اند و به افق اعلى متوجهند از ذكور و اناث از قبل و بعد كل به عنایت حق فائز و در كتاب الهى از قلم اعلى مذكور و مسطور، ان افرحوا بذكرى اياكم ثم اشكروا ربكم الرحمن بالروح و الریحان على شأن يتصوع منكم عرف الخلوص لله العزيز الحكيم. انتهى

این عبد هم خدمت ایشان تکبیر و سلام می‌رساند. چند دستخط از ایشان تا حال رسیده امید هست این فانی موفق شود به ارسال جواب سبب و علت تأخیر احضار ایشان بوده و کلمه مبارکه اذن و از قبل قبل در ایامی که آن حضرت در سجن بودند دستخط‌های مفصله از ایشان رسید بعضی جواب عرض و ارسال شد و یک دستخط بسیار مفصل جواب شروع شد اوراق عدیده نوشته شد و لکن نظر به حکمت در آن ایام و اغتشاش اطراف ارسال نشد حال موجود مقصود آن که این عبد در جمیع احوال به یاد ایشان بوده و تأخیراتی که واقع شده نظر به امورات خارجه بوده و الا در قلب مذکورند و امام وجه موجود، از حقّ جلّ جلاله سائل و آمل ایشان را به عنایت مخصوصه فائز فرماید تا ابواب قلوب را به مقالید بیان بگشایند...» (۶)

* * * * *

حضرت بهاء الله در لوح جناب حیدر قبل علی چنین می‌فرمایند:

«حقیقت مدح و جوهر ثنا اهل بهاء را لایق و سزا که ثروت و زینت و الوان ناسوت انشاء ایشان را از توجه به افق اعلی منع نمود... جناب ابن ابهر در آن ارض بماند، نسأل الله تبارک و تعالی ان يجعله مبلغ امره بحیث تنطق السن الکائنات بذكره و قیامه و استقامته و خضوعه و خشوعه لله رب العالمین. انا نکبر علیه من هذا المقام الأعلی و نبشّره بما نزل فی هذا اللوح المبین. یا ابن ابهر علیک بهاء الله مالک القدر بیت معهود مذکور به طراز قبول فائز بشّرهما من قبلی و نسأل الله ان یوقّهما و یقدّر لهما ما یقرّبهما الیه انه هو السّميع البصّار. البهاء المشرق من افق سماء بیانی علیکم یا اولیائی و علی امائی اللّائی اقبلن و سمعن و آمنن بالله الفرد الواحد العزیز النّوار». (۷)

* * * * *

حضرت بهاء الله در یکی از الواح مبارکه که به تاریخ ۱۶ رمضان سنه ۱۳۰۲هـ ق/۳۰ جون ۱۸۸۵م مورخ می‌باشد چنین می‌فرمایند:

«حمد ساحت امنع اقدس حضرت محبوبی را لایق و سزا است که از کلمه علیا سفرا خلق نمود و ایشان را مبشر قرار فرمود تا اهل جهات را بشارت دهند و به افق اعلی

دعوت نمایند... و بعد از عرض مناجات محبوب فؤاد جناب ابن ابهر علیه سلام الله مالک القدر تلقاء وجه فرمودند: نسئل الله تعالی ان يجعله قائد عباده الی صراطه انه علی کلشیء قدیر. یا ابن ابهر حضر العبد الحاضر و قرأ ما ناجيته فی الأوّل و الآخر انّ المظلوم سمع و اجابک بما يتضوّع به عرف البیان فی الامکان. انتهى الحمد لله در این ماه مبارک به ذکر حقّ جلّ جلاله مشغولند و به او متوجّه عصر فردا که یوم سه شنبه است توجّه نمایند با یک نفر دیگر از مسافریں. فرمودند هذا جزاء عمله و ذکره بعد هم سائرین را به تدریج می طلبند آن حضرت از جانب این عبد خدمت هر یک سلام برسانند. فرمودند آن جناب باید مسافریں را ملاحظه نمایند تا به روح و ریحان به ذکر و ثنای محبوب عالمیان مشغول باشند. مخصوص ماه مبارک رمضان ملاحظه لازم است. یستلونک عن النعم، آب است و نان. حال الحمد لله به نعماء متعدّده مرزوقند: نعمت عرفان، نعمت عمل، نعمت توجّه، نعمت حضور، نعمت لقاء، نعمت اصغاء، نعمت مشاهده. بر این خوان قدرت اگر الی آخر الذی لا آخر له چیده شود منتهی نگردد، «ان تعدّوا نعمة الله لا تحصوها» انتهى...» (۸)

* * * * *

حضرت بهاء الله دریکی از الواح «جناب س م» [جناب سمندر] چنین می فرماید:
«جناب س م علیه بهاء الله

هو المهيمن علی من فی الأرض و السماء

س م قد انزلنا لک الکتاب و ارسلناه الیک فضلاً من الله ربّ العالمین قد ذکر لدی المظلوم ما ارسلته اجبناک بهذا اللوح البديع و قرء ما ارسله ابن ابهر علیه بهائی و عنایتی و ذکرنا الذین ذکرهم فی کتابه من الصّاد و الکاف و القاف و المیم و القاف و الطاء اذ کان سائراً فی البلاد بذكر لا تعادله الأذکار یشهد بذک من عنده کتاب محفوظ و ذکرناه من قبل بشره بعناية ربّک لیفرح و یكون من الشّاكرین. چندی قبل جواب عرایض او را در مکتوب عبد حاضر عنایت فرمودیم و لکن در ارسال آن توقّف رفت ان شاء الله به مقتضای وقت اوّل و ثانی ارسال می شود، ان ربّک لهو المبشر العليم. البهاء المشرق من افق سماء عنایتی علیک و علی من معک» (۹)

حضرت بهاء الله در لوحی که خطاب به اسم الله «م ه» [سید مهدی دهجی] نازل شده و به تاریخ ۱۵ ربیع الاول سنه ۱۳۰۰ ه ق/ ۲۵ ژانویه ۱۸۸۳ م مورخ می باشد چنین می فرمایند:

«شهد الله انه لا اله الا هو و الذي ظهر بين الأمم انه هو مولينا و مولى العالم و مالک القدم الظاهر بالاسم الأعظم...»

و این که درباره حبيب روحانی جناب ابن ابهر علیه بهاء الله مرقوم داشتید فی الحقیقه امر از قراری است که آن حضرت مرقوم داشته اند به جهت تبلیغ امر بسیار خوبند چه که چندی قبل از لسان قدم کلمه ای استماع شد که مدلّ بر این مقام اعلی بود لله درّه فی کلّ الأحوال. بعد از عرض کلمات مذکوره آن حضرت در ساحت امنع اقدس لسان عظمت به این کلمه علیا ناطق قوله جلّ و عزّ:

یا اسمی الحمد لله ابن ابهر علیه بهائی بر خدمت قیام نموده اند و به طراز تبلیغ مزینند در جمیع احوال مؤید بوده و خواهند بود. آنچه آن جناب درباره آموزش مصلحت دیدند لدی المظلوم به شرف قبول فائز چه که این فقره لعمری بر مقامش افزوده و می افزاید. فی الحقیقه مالش یعنی ملکش فی سبیل الله محسوب، تعالی هذا المقام چه که از بیع فراغت حاصل و از فراغت ما اراده الله ظاهر، طوبی له.

یا اسمی طوبی لأبيه الذي شرب رحيق الاستقامة من يد عطاء ربّه و كان من المؤمنين فی کتاب مبین. مقامش عند الله بسیار عظیم است طوبی للعارفين و طوبی للزائرین انه ممن سترنا ذكره لضعف العباد بشر ابنه من قبلی و كبر عليه من لدی المظلوم ليشكر ربّه الكريم. عنايات الهیه البتّه توجه نماید و منقطعین را دریابد، انه لهو المقتدر القدير. ذره ای از اعمال طیبیه عند الله ضایع نشده و نخواهد شد، من يتفكر فی القرون الأولى يشهد بما شهد به لسان المظلوم فی هذا المقام الكريم. انتهى

این فانی هم از فضل و عنایت حقّ جلّ جلاله این ایام مؤید شد بر جواب جناب ایشان، انه مزین بذکر الله ربنا و ربکم و ربّ العرش العظیم. ان شاء الله به آیات الهی فائز شوند و از بحور معانی آن بیاشامند انّ فضله احاط من فی السموات الأرضین...» (۱۰)

حضرت بهاءالله در لوح جناب حاجی میرزا ابوالحسن امین اردکانی چنین می‌فرماید:

«شهدالله أنه لا اله الا هو والذی ینطق امام وجوه العالم أنه هو الكنز المخزون واللوح المحتوم و الامر المکنون به جرت انهار المعانی و البیان فی الامکان...»

اگر جناب ابن ابهر یک سفر به سمت ارض تاء و اطراف و ضواحي آن توجّه نمایند مقبول و به طراز رضا مزین و هر محلی زیاده از عدد اسم اعظم توقّف جایز نه، مگر مصلحتی اقتضا نماید یعنی طالب یافت شود و لکن باید اسباب سفر به اندازه جمع شود و عرف انقطاع از آن متضوّع گردد. این عرف سبب اقبال عالم و توجّه امم است. در احیان ظهور نفوس مطمئنّه راضیّه مرضیّه به انقطاع اهل ابداع را جذب فرموده‌اند و به صراط مستقیم راه نموده‌اند. امروز روزی است مبارک و مقامش عندالله خارج از ادراک مدرکین، باید نفوس منقطعه به حکمت تمسّک نمایند که سبب اقبال است و به بیان مدائن قلوب را تصرف کنند ایشانند ساقیان کوثر حقیقی و سلسیل الهی، طوبی لهم و نعیماً لهم...» (۱۱)

حضرت بهاءالله در لوحی که به اعزاز "محمّدقبل حسن" نازل شده چنین می‌فرماید:

«کتاب انزلناه بالحقّ و نذکر فیہ حزب الله الذین تمسکوا بحبلی المتین. یا محمّدقبل حسن رأینا اسمک ذکرناک و سمعنا ندائک اجناک و نوصیک بما یرتفع به امرالله فالق الاصباح... یا اولیائی کونوا علی شأن لا تمنعکم اشارات النّاعقین عن الله مالک يوم الدّین. قد ارتفع التّعیق من کلّ الأشطار و هذا ما اخبرناکم به فی الزّوراء و فی ارض السّرّ و فی هذا السّجن العظیم. قد حضر ابن ابهر فی المنظر الأكبر و ذکر الذّین آمنوا لتقاء الوجه و نزل لهم آیات الله العظیم الخیر. انا ایدناه امراً من عندنا ليقربّ النّاس الی الله العزیز الجمیل. طوبی لمن یسمع منه ما ینطق فی هذا النّبأ العظیم و البناء الکریم.»

یا ابن ابهر ذکر اولیائی من قبلی و زینهم بطراز الاستقامة لثلاً نزلّ اقدامهم و

تضطرب قلوبهم من اشارات جهلاء البیان كما منعت شبهات علماء الفرقان العباد
الَّذین اقبلوا الی الله الملك الحقّ المبین. قل خذوا كأس البقاء باسمی الأبھی ثمّ
اشربوا منها منقطعین عن ملکوت الأسماء و عمّا خلق فی ناسوت الانشاء كذلك
یأمرکم من عنده امّ الألواح و ما کان مستوراً عن اعین من فی السّموات و الأرضین.
البهاء المشرق من افق سماء رحمتی علیکم یا حزب الله و علیّ الذّین ما خوفهم سوط
الظّالمین و بنادق المعرضین و مدافع المشرکین. الحمد لله ربّ العالمین». (۱۲)

* * * * *

و نیز جمال قدم در یکی از الواح جناب سمندر چنین می فرماید:
«لسان ایام به این کلمه علیا ناطق: یا اله العالم و مقصود الأمم اسئلك بالأسم الأعظم
بان تحفظ حزبک من الاحزاب و دینک من الادیان...
این که درباره جناب ابن ابهر علیه بهاء الله و عنایته مرقوم داشتید ان شاء الله در
جمع احوال از نار سدره مشتعل باشند و از عظمت کلمه منصعق و بعد از صحو بحت
بات به کلمه مبارکه قد قمت علی خدمة امرک یا مقصود العالمین ناطق گردند. این
عبد از حقّ جلّ جلاله علوّ و سموّ و استقامت از برای ایشان طلب نموده و می نماید
چه که امر بسیار عظیم است و خلق بسیار غافل و محجوب...». (۱۳)

* * * * *

و در لوحی دیگر چنین نازل:
«یا اسم جود علیک بهائی دو نامه از جناب جواد علیه بهاء الله و عنایته که به آن
جناب نوشته بودند عبد حاضر لدی الوجه عرض نمود...
این که درباره جناب ابن ابهر علیه بهاء الله نوشته [بودند] لله الحمد به عنایت
حقّ فائز بوده و هستند له ان یضع العالم عن ورائه مقبلاً الی الله مالک القدم بانقطاع
یجذب الکائنات الی افق به استعلی کلّ علوّ و استرفع کلّ رفیع، المقام الذّی جعله الله
مطاف الملائع الأعلی و مظاهر الصّفات و الأسماء و انا الأمر الحکیم. چندی قبل شمس
اذن از افق فضل اشراق نمود و او را به منظر اکبر طلبدیم و از حقّ جلّ جلاله مسئلت

می‌نمائیم او را فائز فرماید و از کوثر لقا محروم نسازد لکن توجّه ایشان تأخیر افتاد عسی ان يحدث امر آخر...» (۱۴)

و در لوح دیگری خطاب به اسم جود چنین مسطور است:

«یا اسم جود علیک بهائی مراسلات جناب سمندر علیه بهائی پی در پی رسیده... و همچنین ذکر جناب ابن ابهر را نمود، طویبی له انه ذکر اولیاء الله و وصفهم بما ابتمم به نعر المظلوم فی هذا الحصن المتین. کلّ را به اذکار بدیعه منیعه ذکر نموده و از برای هر یک عنایت طلب کرده لو رأیته کبر علی وجهه من قبلی و بشره بعنایتی و رحمتی قد اشرقت له شمس الاذن من افق ارادة ربّه الامر الحکیم. فاسئل الله بأن یشرفه بهذا الفضل الأعظم و یقرّبّه الیه و یدخله فی جوار رحمته الّتی سبقت من فی السموات و الأرض انه لهو الغفور الکریم...» (۱۵)

و نیز در لوح دیگری خطاب به اسم جود چنین مذکور است:

«یا اسم جود علیک بهائی و عنایتی نامه‌های ارض طا و عرایض بعضی به ساحت اقدس و به اصغاء فائز... آنچه ابن ابهر علیه بهائی و عنایتی درباره امّ الّتی صعدت الی الرفیق الأعلى ذکر نموده و اراده کرده به عزّ قبول و طراز رضا مزین و فائز. انا ذکرناها قبل صعودها و بعد صعودها بما لا تعادله الاذکار ان ربّها هو المشفق العزیز الوهاب...» (۱۶)

و نیز حضرت بهاء الله در اثری دیگر چنین می‌فرماید:

«یا ایها المقبل الی افقی و المتمسک بحبل عنایتی، از حقّ می‌طلبیم اولیاء طراً را مؤید فرماید بر آنچه در شرایط مبلّغین از آفاق سموات الواح الهی مشرق و لایح... و اما درباره جناب ابن ابهر و اسباب آسایش ایشان این فقره لدى الله مقبول و آفتاب اذن از سماء احکام و اوامر الهی مشرق، نسئل الله تبارک و تعالی ان يجعل

اعماله کلّها ذکرّاً واحداً و عملاً خالصاً و نوراً ساطعاً لینصر الرّبّ بجنود الحکمة و
البيان فی الامکان أنّه لهو المؤید القویّ الغالب القدير...» (۱۷)

* * * * *

و حضرت بهاء الله در یکی از الواح جناب حاجی میرزا ابوالحسن امین اردکانی
چنین می فرماید:

«یا محبوب فؤادی جناب استاد علی اکبر بنا علیه بهاء الله از اهل یا به حضرت اسم
جود علیه بهاء الله الأبهی نوشته اند... فقره دیگر حسب الامر اگر محبوب فؤاد جناب
ابن ابهر علیه بهاء الله به سمت قفقازیّه توجه نمایند و به حکمت رفتار فرمایند لدى الله
مقبول و محبوب». (۱۸)

* * * * *

و متن یکی از الواح جمال قدم خطاب به جناب سمندر که به تاریخ ۴ ربیع الثانی سنه
۱۳۰۲ هـ ق/ ۲۱ ژانویه ۱۸۸۵ م مورخ می باشد چنین است:
«یکتا خدا می داند که قلب و قلم و لسان لازال ذکر دوستان الهی را دوست
داشته...»

و این که ذکر محبوبی جناب ابن ابهر علیه بهاء الله و عنایته را فرمودند بعد از
عرض در ساحت امنع اقدس لسان عظمت به این کلمه ناطق: یا سمندر ابن ابهر علیه
بهائی لازال تلقاء وجه مذکور و به لحاظ عنایت ملحوظ. اسمی مهدی علیه رحمتی
و عنایتی و همچنین جناب امین مکرر ذکر او را در عرایض خود نموده اند. طوبی له
و لأبیه و أمّه و من معه فی هذا الأمر الذی به تشّت افکار الأمم و ترعزع بنیان العالم
و اضطربت افئدة العباد الذین نقضوا الميثاق فی المعاد.

دوستان ارض زا را از ذکور و اناث تکبیر می رسانیم قد انزلنا لهم الآیات من
قبل و نزل لهم فی هذه الأيام فضلاً من لدنا لیشکروا ربّهم العزیز الحمید. یا اهل زاء
ان افرحوا بعنایة ربکم الأبهی أنّه یذکرکم من الأفق الأعلى بما لا تعادله الأشياء، أنّه
هو المشفق الغفور الرّحیم. ان شاء الله به نار محبت الهی مشتعل باشید، اشتعالی که
ظلم معتدین و سطوت ظالمین او را خاموش نماید. به اسم حقّ جلّ جلاله اقداح

فلاح را بگیرد و بنوشید رغماً لأنف الذین نبذوها عن ورائهم. ایام ایام فرح است چه که محبوب عالم و اسم اعظم بر عرش ظهور مستوی، به اسمش بگوئید و به یادش بنوشید و به ذکرش مشغول باشید و به کمال روح و ریحان و حکمت و بیان با یکدیگر و خلق معاشرت نمائید. در هیچ حالی از احوال از حکمت غافل نشوید. یا ابن ابهر، علی اییک و علیک و امّک سلامی و عنایتی و رحمتی. ذکر احبائی بما انزلناه لهم من ملکوت مشیّتی و جبروت عنایتی و انا المشفق العطوف الکریم. انتهی

این فانی هم خدمت ایشان و دوستان آن ارض که به نار محبّه الله مشتعلند و به نور معرفه الله منور، تکبیر و سلام می‌رسانم و اظهار عجز و نیستی می‌نمایم و از حقّ می‌طلبم ایشان را به لقا فائز فرماید آنّه علی کلّشیء قدیر...» (۱۹)

یادداشت‌ها

۱- این فقره از لوح جناب حیدر قبل علی شامل مناجاتی در حقّ والده متصاعده جناب ابن ابهر و نیز حاوی عنایات آن حضرت نسبت به آن جناب است. والده جناب ابن ابهر مخاطب الواح جمال قدم قرار گرفته و به کرات در الواح جناب ابن ابهر نیز مذکور شده است. برای ملاحظه این الواح به بخش اول و سوم این فصل مراجعه فرمائید.

حضرت عبدالبهاء نیز زیارت نامه‌ای به اعزاز مادر جناب ابن ابهر مرقوم فرموده‌اند که در بخش سوم از فصل دوم این کتاب مندرج است. و نیز نگاه کنید به لوح مصدر به عبارت «یا اسم جود علیک بهائی و عنایتی...» در این بخش.

۲- اشاره به «اذن» در این لوح ظاهراً صدور اذن تشرف به حضور جمال قدم است. جناب ابن ابهر بنا بر مندرجات لوح جناب زین المقربین که در صفحات بعدی این بخش مندرج گشته در سنه ۱۳۰۲ هـ ق/ ۱۸۸۵ م به حضور جمال قدم مشرف شده‌اند.

و نیز نگاه کنید به لوح مصدر به عبارت «یا اسم جود علیک بهائی...» در

صفحات بعدی این بخش.

۳- در این لوح نام جناب ابن ابهر به صورت حروف مقطعه (ا ب ه ر) مذکور شده است.

مقصود از «حضرت اسم الله»، اسم الله مهدی، یعنی سید مهدی دهجی است که الواح خطاب به او در صفحات بعدی این فصل مذکور شده و فقرات مربوط به جناب ابن ابهر از آن الواح نقل گردیده است.

عبارت «لا تصدقوا کل قائل...» با تفاوت در الفاظ در آثار متعدد جمال قدم آمده است. از جمله در لوح آقا میرزا آقای افغان می‌فرمایند: «... فرموده‌اند لا تصدقوا کل قائل و لا تطمئنوا من کل وارد و همچنین در اول مقام با هر نفسی ملاقات نمایند او را به مثابه طفل مشاهده کنند و غذاهای ثقیل به او ندهند، مدارا نمایند تا حجبات به مرور ساعات و ایام خرق شود...». (آثار قلم اعلیٰ، ج ۶، ص ۹۹-۱۰۰)

۴- مقصود از «أنا ذکرنه فی الواح شتی» تعدد الواح مبارکه‌ای است که ذکر جناب ابن ابهر در آنها مذکور شده و شمه‌ای از آن الواح در این بخش مندرج گردیده است. الواحی که مستقیماً خطاب به جناب ابن ابهر عزّ نزول یافته در بخش اول این فصل درج شده است.

۵- مندرجات این فقره دالّ بر تشرف جناب ابن ابهر به حضور جمال قدم در سنه ۱۳۰۲ هـ ق/ ۱۸۸۵ م است.

۶- مقصود از «الزء و النون» مدینه زنجان است. برای ملاحظه شرح احوال جناب ابا بصیر به لثالی درخشان (ص ۱۸۲-۱۸۳) مراجعه فرمائید.

شرح احوال جناب اشرف در لثالی درخشان (ص ۱۸۳-۱۸۹) آمده است.

برای ملاحظه شرح احوال جناب ابا بصیر و جناب اشرف به صفحات ۲۴۳-۲۴۵ تاریخ سمندر نیز مراجعه فرمائید.

شرحی از احوال مهدی دهجی که لوح مبارک خطاب به او عزّ نزول یافته تحت عنوان «سید دهجی» در ریحق مختوم جلد اول مندرج است.

۷- مقصود از «بیت معهود» به ظنّ قوی همان «ملکی» است که در لوح اسم الله مهدی نیز در صفحات بعد به آن اشاره شده است.

۸ عبارت «يسئلونك عن النعيم» ناظر به آیه قرآنیّه است که در سوره تکاثر-۱۰۲، آیه ۸ می فرماید: «ثُمَّ لَتَسْتَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ»، ترجمه آیه آن که: در آن روز شمارا از نعمت های دنیوی بازخواست می کنند.

برای ملاحظه شرحی مبسوط درباره «نعمت» به دانشنامه قرآن (ج ۲، ص ۲۲۴۷-۲۲۴۸) مراجعه فرمائید.

عبارت «ان تعدّوا نعمة الله...» فقره ای از آیه شماره ۳۴ در سوره ابراهیم-۱۴ و آیه شماره ۱۸ در سوره نحل-۱۶ در قرآن مجید است. خداوند در آیه سوره ابراهیم می فرماید: «و آتیکم من کلّ ما سألتموه و ان تعدّوا نعمت الله لا تحصوها ان الانسان لظلوم کفّار».

معنی آیه آن که: و هر چه از او خواسته اید به شما ارزانی داشته است و اگر خواهید که نعمت هایش را شمار کنید، نتوانید، که آدمی ستمکار و کافر نعمت است.

۹- مقصود از حروف اختصاری که در این لوح به کار رفته محتملاً مدن و قراء زیر است:

الصّاد - اصفهان

الكاف - کاشان

القاف - قمصر

المیم - مازگان

القاف - قزوین

الطاء - طهران

۱۰- عبارت «ملکش فی سبیل الله محسوب» به احتمال قوی همان «بیت معهود» است که در لوح جناب حیدر قبل علی در صفحات قبل نیز به آن اشاره شده است.

برای ملاحظه شرحی درباره احاطه جناب ابن ابهر به مندرجات کتب مقدسه و مهارت ایشان در امر تبلیغ به رساله جناب ابو الفضائل در کتاب ابو الفضائل گلپایگانی در آینه اسناد، صفحه ۲۴۶ مراجعه فرمائید.

۱۱- مقصود از «ارض تاء» مدینه تبریز و «عدد اسم اعظم» [بهاء] بر حسب ارزش ابجدی حروف (بهاء) رقم نه (۹) می باشد.

۱۲- درباره عبارت «قد ارتفع النعيق» به توضیحات لوح مصدر به عبارت «هذا کتاب من لدى المظلوم...» در بخش اول این فصل مراجعه فرمائید.

۱۳- صحو در اصطلاح عرفانی به معنی هوشیاری و مشاهده حق در جمیع مراتب وجود است. برای ملاحظه توضیحات مربوط به این اصطلاح به فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی (ص ۵۲۷) مراجعه فرمائید.
به قول عطار در مصیبت نامه:

صحو چیست؟ از خود به خود ره یافتن پس زخود، خود را منزّه یافتن

(تعبیرات عرفانی عطار، ص ۱۱۲)

۱۴- درباره عبارت «شمس اذن از افق فضل اشراق نمود» به توضیحات ذیل یادداشت شماره ۲ در سطور فوق مراجعه فرمائید.

۱۵- تمام این لوح در مجموعه الواح خطّ عندلیب (ص ۱۷-۲۶) مندرج است.
درباره عبارت «قد اشرفت له شمس الاذن» شرحی در سطور بالا مرقوم گردیده است.

۱۶- درباره امّ جناب ابن ابهر به یادداشت شماره ۱ در سطور فوق مراجعه فرمائید.
۱۷- شمه‌ای از نصوص مبارکه درباره «شرایط مبلّغین» در کتاب امر و خلق (ج ۳، ص ۴۵۴-۴۹۷) مندرج گردیده است.

و نیز نگاه کنید به لثالی الحکمة (ج ۳، ص ۲۲۹-۲۳۸).

۱۸- تمام این لوح در مجموعه آثار قلم اعلی (شماره ۲۸، ص ۴۳۲-۴۳۵) مندرج است.

۱۹- مقصود از «ارض زا» زنجان است. یکی از الواح جمال اقدس ابهی خطاب به اجبای زنجان در یادداشت‌های مربوط به لوح مصدر به عبارت: «الحمد لله الذی نور العالم...»، در بخش اول از فصل اول این کتاب مندرج است.

فصل اوّل

بخش سوّم

الواح حضرت بهاءالله خطاب به اعضای عائله جناب ابن ابهر

توضیحات

این بخش از یادنامه جناب ابن ابهر شامل آثاری است که از قلم جمال اقدس ابهی خطاب به اعضای عائله آن جناب یعنی پدر، مادر و اخوی زاده ایشان عزّ نزول یافته است. متن فقره‌ای از لوح جمال قدم خطاب به جناب سمندر، که حاوی عنایت آن حضرت نسبت به مادر جناب ابن ابهر و نیز زیارت نامه‌ای در حقّ پدر آن جناب می‌باشد، نیز در این بخش مندرج گردیده است.

نکته‌ای که باید به آن توجه داشت آن است که نفوسی از عائله جناب ابن ابهر نظیر مادر، پدر و خواهران آن جناب در آثار نازله خطاب به جناب ابن ابهر نیز به کرات مذکور شده‌اند اما چون متن آثار مزبور در بخش اوّل این فصل مندرج گردیده از تجدید نقل آنها در این مقام خودداری شده است.

توضیحات مربوط به بعضی از مندرجات این آثار به اختصار تحت عنوان «یادداشت‌ها» در انتهای بخش عرضه گردیده است.

جناب عبد قبل رحیم علیه [بهاء الله]

به نام دوست یکتا

ان شاء الله به عنایت و الطاف مالک اسماء ساقی رحیق بقا که از معین قلم اعلی جاری است باشید، در کلّ احیان این کوثر حیوان را به اسم رحمن بنوشید و بنوشانید. الیوم بر امثال آن جناب خدمت حقّ لازم و واجب است و خدمت او تبلیغ امرش مابین خلق بوده و خواهد بود. ملاحظه در غفلت امم نمائید مع آن که تیر اعظم در قطب زوال مشرق و مزیء کلّ در ظلمت سائر و از او غافل، الا من شاء ربّک العلیم الخبیر. طوبی لمن نبذ الهوی و اقبل الی الهدی منقطعاً عن العالمین.

امروز سیّد روزها و سلطان ایامهاست، مبارک نفسی که از نفحات این ایام به حیات باقیّه فائز شد و به استقامت کبری بر امر مالک اسماء قیام نمود، اوست به منزله بصر لهیکل البشر. کذلک حکم مالک القدر، انه لهو الحاکم علی ما یرید. ان شاء الله باید اجساد رمیمه را از رشحات بحر کرم الهیّه و نفس رحمانیّه زنده نمائید. در کلّ او ان در صدد آن باشید که بعیدی را از کوثر قرب بنوشانید و ممنوعی را از زلال وصال بچشانید چه که رحمت حقّ سبقت داشته و خواهد داشت. لذا باید به کمال شفقت و مرحمت ناس را به شطر دوست دعوت نمود و از آنچه غیر اوست باز داشت. بعضی از ناس نسناس با کمال مکر و خدعه در صدد انفس مقبله بوده و هستند، غافل مشوید و رضوان افنده محبّین را از ریح سموم منکرین و خیانت سارقین حفظ نمائید. یوم عظیم است و امر عظیم و ناس اکثری ضعیف. این الذین استقاموا علی الامر علی شأن ما حرّکتهم عواصف التّدلّیس و لا قواصف الابلّیس؟ و این الذین نبذوا الدّنیاء و تمسّکوا بحبل اسم ربّهم مالک الأسماء؟ و این الذین قاموا علی نصره امر الله المقنّدر العلیم الحکیم؟ یا ایها النّاطر الی الوجه ان استمع النّداء من شطر السّجن مقرّ الذی فیهِ ینطق مطلع الأسماء، انه لا اله الا هو المقنّدر العلیم الحکیم.

قم علی خدمه مولیک علی شأن لا یقعّدک سطوة الملوک و لا اشارات المملوک. کذلک یا امرک من لاح به ملکوت امر ربّک المقنّدر القدیر. قل بسم الله

و بالله و خذ قدح الايقان بيد الاطمينان باسم ربك الرحمن ثم اشرب منه في كل الأحيان باسمي المهيم على العالمين. انت الذي تحرك على ذكرك القلم الأعلى، ان اعرف قدر هذا المقام و كن من الشاكرين. تجنب عن الذين تجد منهم الأقوال دون الأعمال الا أنهم من الصاغرين. لو يجتمع على اهل الأرض كلها بأسياف الشقاوة و البغضاء لا نصدق احداً منهم على ما هو عليه من عمل الشياطين. قل يا قوم اجتنبوا عما نهيتم عنه في كتاب الله اتقوا الله و لا تكونن من الغافلين، انك لا تحزن من شيء ذكر الناس بما امرت به من لدى الوجه انا اردنا لك شأناً من الشئون سوف نظهره بالحق انه لهو المقتدر على ما يشاء لا اله الا هو المتعالى العزيز المنيع. تغمس في بحر الطاف ربك و سبح باسمه البديع. انما البهاء عليك و على من معك من الذين يرى في وجوههم نصره الايمان في أيام الرحمن الا أنهم من المقرين. (۱)

* * * * *

جناب سمندر عليه بهاء الله الأبهى

هو المعزى في هذا المقام الكبير العظيم

يا سمندر ان مالك القدر يعزى نفسه بما ورد عليه من الذين اخذوا الاعتساف و نذوا الانصاف عن ورائهم بما اتبعوا كل شيطان مريد...

ان يا قلم الأعلى انا اردنا ان نذكر امة من اماني التي سمعت ندائي و اقبلت الى افقى و وجدت عرف قميصي و قامت على ذكرى و ثنائي و طافت حول امرى و لاذت بحضرتي و استظلت في ظل سدره عنايتي و حملت شدائد العالم في حبي و سبيلي و نبذت اوهام الأمم بسلطان اوامرى و احكامى. انها لهى التي كانت عند اسمنا الذى سمى بعبد الرحيم في هذا المنظر المنير. يا سمندر لعمرى انا سترنا شأنه في الحيوه الباطلة و ذكرناه في صحيفتى المستورة المخزونة المكونة بذكر انجذبت به افئدة العارفين. طوبى لمن تشرف بلاقائه فى أيامه و زاره بعد ارتقائه تشهد انه من الفائزين. طوبى لمن يتقرب و يقوم تلقاء رسمه ويقول:

السلام من الله و اصفياه و امنائه و مشارق و حيه و مطالع الهامه و مظاهر امره و حملة عرشه و ملائكته عليك يا ايها النور المشرق من افق الايقان و الناطق بثناء ربك مالك

الامكان. اشهد أنّك قمت اذا سمعت النداء و اجبت مولاك و سرعت بقلبك الى افقه الأعلى و منظره الأبهى و اخذت رحيق العرفان من يد عطاء ربك العزيز المنان. و اشهد أنّك كنت مستقيماً على امرالله على شأن ما منعك ضوضاء كل غافل و لوم كل جاهل و اعراض كل معرض و اعتراض كل مغلّ و قباع كل فاجر و نباح كل مبغض. و انت الذي ذكرت من القلم الأعلى و فزت بآيات الله مالك الأسماء و شربت كوثرالبيان من كأس حكمة الله رب العالمين. و اشهد أنّك اعترفت بما اعترف به الله في يوم فيه اخذت الزلازل من على الأرض الا من شاء الله العليم الحكيم. انت الذي سمعت في سبيل الله ما لا سمعه احد و حملت في حب الله ما لا حملته نفس من العباد. انت الذي نبذت الأوهام عن ورائك و الظنون تحت قدمك و اقبلت الى قبلة الآفاق بقلب كان مطهراً عن اشارات المنكرين و همزات الذين كفروا بالله مالك يوم الدين. طوبى لك و لمن تقرب اليك و زارك في مقامك و لمن ذكرك و ما ورد عليك من الذين كفروا بالله و جادلوا بآياته و اعرضوا عن لقائه و اعترضوا على نفسه و قاموا على اطفاء نوره الذي به اشرفت السموات و الأرض، نشهد أنّهم من اصحاب النار في كتاب الله الملك العدل العليم الخبير... (٢)

* * * * *

ابهر

ضلع جناب عبد قبل رحيم عليهما بهاء الله

به نام نزدیك دانا

ای کنیز من، ای کنیز من. هذه كلمة ماتت في حسرتها خيرة الاماء و الطلعات. فضل الهی را مشاهده کن که ترا به این کلمه طيبة مبارکه به لسان اقدس امنع خطاب فرموده انجذاب افئدة منيره و اشتعال انفس مقدسه لم یزل و لا یزال از کلمه الهیه بوده این همان کلمه ای است که موسی بن عمران از سدره امریه شنیده و حبيب عالم در معراج اصغاء فرموده و حال مطلع کلمات و مشرق آیات به لسان خود ترا خطاب نموده و به این کلمه مبارکه مفتخر داشته ان افتخری بفضل الله و رحمته و قولی: لك الحمد يا اله العالمين.

ورقهٔ مرسوله به توسط اسم الله مهدی علیه بهاءالله به ساحت اقدس فائز شد و طرف فضل به آن متوجه. طوبی لک بما فاز کتابک بهذا المنظر الکریم. آنچه مذکور تلقاء عرش مشهود آمد. ان شاءالله در کلّ احیان به نار کلمه مشتعل باشی و به ذکرش ذاکر و لکن کوثر عنایت را این ایام باید به حکمت بر خود و دیگران مبذول داشت. این از نصایح الهیه است که در الواح از قلم فائق الأصباح جاری شده ان اعملی و اشکری ربّک الغفور الکریم.

امروز روزی است که جمیع نسبت‌ها در او مقطوع است مگر از برای نفوسی که به حقّ توجه نموده‌اند و از رحیق اطهر آشامیده‌اند. طوبی لمن فاز بهذا الیوم، انّ له حسن مآب. مشاهده کن چه مقدار از علماء و فضلا و بلغا و همچین از نساء از بحر وصال که در طلبش به جان می‌کوشیدند محروم ماندند و تو به آن فائز شدی و به ذکر حقّ ناطق گشتی. این است که در الواح نازل شده: کم من عبد منع عن سلسبیل الحیوان و کم من امة شربت و قالت لک الحمد یا مولی الأنام.

در عهد رسول ملاحظه کن. در ابتدای اشراق شمس بطحا جمیع علماء محروم ماندند و ادبا ممنوع و بعضی از اهل حرفه از شبان و غیره به عرفان آن نیر رحمن فائز شدند. این است مقامی که ذکر شده، یجعل اعلیهم اسفلهم و اسفلهم اعلیهم. سبب منع اکثری از عباد مظاهر علم بوده‌اند یعنی نفوسی که به علم معروفند و الا آنچه را آن نفوس علم دانسته‌اند نزد اسم مکنون مشهود از او هام و ظنون مذکور است. اصل علم معرفهٔ الله بوده هر نفسی به آن فائز شد از اهل علم نزد حقّ مذکور است و دون آن از اجهل عباد بوده اگرچه حافظ جمیع علوم باشد. مشاهده شد نفسی در سنین معدودات به تحصیل علوم ظاهره مشغول شد و بعد از القای کلمه الهیه فرّ کفرّ الحمیر من قسوره چه که بسیار بر او مشکل است ان یضع حملة و لکن ان شاءالله به اصبع اقتدار خرق این حجاب اکبر شده و می‌شود. ان اعرفی قدر من وهبک الله ایاه فاعلمی انّ له مقاماً عند ربّک نکبرّ علیه من هذا المقام العزیز المنیع.

نفوسی که در کتابت مذکور بود جمیع از اناث و ذکور به فیضان بحر بیان رحمن فائز شدند. از قبل حقّ هر یک را تکبیر برسانید و بشارت دهید چه که در محضر اقدس مذکور آمدند و به عنایت الهیه فائز گشتند. ان شاءالله به تأییدات ربّانیه

مؤید باشید و به ذکرش ناطق و در امرش مستقیم مانید و البهاء علیک و علیهم. (۳)

امّ جناب ابن ابهر علیه و علیها عنایة الله مالک القدر
هوالمهیمن علی ما یشاء

این نامه‌ای است از مظلوم آفاق به سوی ورقه‌ای از اوراق سدرهٔ عرفان لیاخذها جذب بیان الرحمن الی مقام لا تحزنها اشارات الفجّار و لا شبهات الأشرار. یا امتی لعمری لازال تحت لحاظ عنایت مقصود عالمیان بوده‌ای و در جنت ذکر امام وجه خواهی بود. مکرّر ذکر از قلم اعلی جاری و اسمت لدی الوجه مذکور. امیره‌های ارض و مخدّرات آن به این مقام فائز نشده‌اند الاّ من شاء الله. ان افرحی بذکری انه لا یعادله شیء من الأشياء و قولی:

سبحانک یا من فی قبضتک زمام الذکر و البیان و فی یمینک ازمة ملکوت العرفان اسئلک بسفائن بحر عظمتک و بشموس سموات فضلک و علمک بأن تنزل علیّ من سبحاب جودک ما یحفظنی عن ذکر دونک و یقرّبنی الی خباء مجدک و فسطاط عزک. ای ربّ انا امتک و بنت امتک قدر لی من قلم الکرّم ما ینفعنی بین الأمم انک تعلم ما فی نفسی و سرّی و تعلم ما ینفعنی و یحفظنی و یقرّبنی انک انت المقتدر علی ما تشاء و فی قبضتک زمام الأشياء لا اله الاّ انت الفضال الکریم. ای ربّ ایدنی علی ذکرک و ثنائک ثمّ اجعلنی من امائک اللائی آمنّ بک و بأیاتک و انفقن ارواحهنّ فی حبک و رضائک. ای ربّ انا المسکین الّتی تشبّث بذیل کرّمک و تمسکت بحبل عطائک. فافعل بأمتک هذه ما ینبغی لجودک و فضلک انک انت الجواد الکریم، الحمد لک یا ربّ العالمین. (۴)

ورقه فاطمه علیها بهاء الله

به نام مقصود عالمیان

یا ورقتی، علیک بهائی ذکر ت نزد مظلوم مذکور و این آیات از سماء مشیّت حضرت قیوم نازل تا عرف بیان رحمن جذبت نماید و به افق دانائی کشاند. عالم از

برای عرفان حقّ از عدم به وجود آمد. طوبی از برای قلبی که به افق ابهی اقبال نمود و از برای وجهی که در ایّام الهی به انوار وجه توّجه کرد. حمد کن مقصود عالمیان را که از ایادی عطا کوثر بقا نوشیدی و این کوثر در رتبهٔ اولی و مقام اوّل معرفت حقّ جلّ جلاله است که در زبر و الواح از قلم اراده ثبت شده. از حقّ می طلبیم اماء آن ارض را به این عطیّهٔ کبری فائز فرماید و جمیع را از اثمار سدره و انوار نیر افق معانی محروم نسازد. در جمیع احوال حقّ با تو بوده، اِنَّه مع عباده القانتین و امائه القانتات یسمع و یری و هو السّميع البصیر. قولی:

الهی الهی اسئلك بأوراق سدره امرک و اثمارها و بالکلمة الّتی بها اشرقت الأرض و ما خلق فیها بأن تکتب لی ما یکون نوراً امام وجهی و مونساً لی فی کلّ عالم من عوالمک. ای ربّ تعلم ما فی قلبی و ما اردته من بدائع فضلک اسئلك بأن تجعلنی راضیه بما قدرته لی بارادتک و مشیتک انک انت المقتدر المهیمن العزیز الفضال لا اله الا انت الغنی المتعال. (۵)

* * * * *

ز

جناب میرزا فخرالدین علیه بهاء الله

جناب ابن ابهر علیه ۶۶۹ [بهاء الله] مسئلت نموده

هو الناطق المبین

قد اصبحنا الیوم ناطقاً بشنائی و ذاکراً بحور عنایتی و ناصحاً اولیائی الّذین تمسکوا بعروة فضلی و تشبّثوا بأذیال رداء [...] و منقطعاً عن فی السّموات و الأرضین. طوبی لسمع فاز بالنداء اذ ارتفع من الأفق الأعلى و لبصر رأی مشرق ظهور الله العزیز البدیع. یا ایّها المذکور لدى العرش انا اردنا ان نذکرک بذکر انجذبت به افئدة العباد و بیان قام به اهل القبور من الأوّلین و الآخرین. هذا یوم فیہ تنادی الأشياء کلّها تالله قد اتی المکنون الّذی کان مخزوناً فی علم الله و ظهر ما کان مستوراً عن عیون العارفین. قد هذا یوم فیہ ارتفعت الصّیحة و صاحت الصّخرة ولكنّ القوم فی ضلال مبین. قد نبذوا امرالله ورائهم متمسکین بما عندهم من همزات الشّیاطین. قل یا قوم هذا یوم

الله لو انتم من العارفين و هذا يوم فيه استوى مكلّم الطّور على عرش الظّهور فضلاً من لدى الله مالک هذا اليوم المبين. يا قوم اتّقوا الله و لا تتّبِعوا الدّين انكروا حجّة الله و امره و جادلوا بآياته و قالوا ما ناحت به سکان الفردوس الأعلى و اهل خباء المجد فى هذا المقام الرّفع.

يا فخرالدّين، قد اقبل اليك مالک يوم الدّين باقبال اقبلت به حقائق الوجود من الأوّلين و الآخرین الى الله العزيز الحميد و ذکرك بذكر نطقته به السن الملك بثناء الله ربّ العرش العظيم. ايّاك ان تحزنك شئون الخلق ضع ما عند القوم و خذ ما انزلناه لك فى هذا الحين الذى فتح فيه باب ملكوت بيان ربّك الناطق المتكلّم الأمين. قل يا ملأ البيان قد اتى الرّحمن و نصبت عن يمينه راية انه هو الله و عن يساره علم يفعل ما يشاء، طوبى ليد اخذت هذا اللّوح بقوّة لا تضعفها جنود العالم و لا ظلم الدّين انكروا حقّ الله و سلطانه و ارتكبوا ما ذرفت به دموع العارفين.

يا اوليائى فى الزّاء، اسمعوا ندائى الأهل من شطر عكا ثم اذكروا الذى حمل الشّدائد و البلايا فى سبيل الله المقتدر العليم الحكيم. انا ذكرناكم من قبل بآيات لا تعادلها كتب القبل و انزلنا لكم فى هذا الحين ما ابتسم به ثغر الموحّدين. اذا فرتم بلوحي و شربتم رحيق البيان من كأس عطائى اقبلوا بوجوه نوره الى الأفق الأعلى، و قولوا:

لك الحمد يا اله الغيب و الشّهود و لك الشّناء يا مالک الجود و الوجود نستلك بأسرار كتابك و اثمار سدره بيانك و بأمواج بحر اسمك الأعظم و بأنوار صبح ظهورك يا مالک القدم ان تجعلنا متمسّكين بك و بما ظهر من عندك. اى ربّ لا تدعنا بأنفسنا خذ ايدى عبادك بأيدى اقتدارك ثم احفظهم من اعدائك انك انت المقتدر على ما تشاء و فى قبضتك زمام من فى السّموات و الأرضين. لا اله الا انت المقتدر القوىّ الغالب القدير.

يا فخرالدّين، امروز قلم مبين به قدرتى ظاهر و هويدا گشته كه جنود عالم و تمام امم اگر مقابله نمایند خود را عاجز مشاهده کنند. بایست بر امر الهی و بگو: يا قوم قد اتى اليوم الذى وعدتم به فى الصّحف و التّوراة و الزّبور و الانجيل و فى القرآن العظيم. از حقّ بطلید اولیای آن ارض و اطراف را تأیید فرماید بر نصرت امر

به جنودی که در الواح الهی ذکر شده، امید آن که آن جناب و مبلغین علی ما یلیق و ینبغی بر خدمت امر قیام نمایند و شرایط خدمت از آفاق سموات الواح الهی ظاهر و مشهود، طوبی لمن سمع و عمل و ویل للغافلین.

از قرار مذکور جناب ورقا علیه بهائی و عنایتی به آن جهات توجه نموده، از حق می طلبیم او را تأیید فرماید بر انقطاعی که سبب انقطاع عالم شود و به اذکاری که در کتاب الهی از قلم اراده ابدیه نازل شده و ثبت گشته. خذ الكتاب بقوة من عندنا ثم انطق بما تنجذب به افئدة العباد. نسئل الله تبارک و تعالی ان يجعل اعمالک مزینة بطراز القبول و منورة بنور الرضاء انه هو المقتدر علی ما یشاء بأمره المبرم الحکیم، البهاء المشرق من افق سماء ملکوتی علیک و علی من یسمع قولک فی هذا النبأ العظیم. (۶)

یادداشت‌ها

۱- مخاطب این لوح، یعنی «جناب عبد قبل رحیم»، میرزا عبدالرحیم ابهری پدر جناب ابن ابهر است. شرحی از احوال ایشان در صفحات ۸۴-۹۴ و ۱۴۶-۱۴۹ کتاب آثار قلمی جناب سمندر مندرج است.

۲- زیارت نامه دیگری نیز به اعزاز والده جناب ابن ابهر در لوح جناب حیدر قبل علی عز نزول یافته که در بخش دوم این فصل به طبع رسیده است. و نیز نگاه کنید به لوح مصدر به عبارت «ای منادی پیمان نامه شما رسید...» در بخش اول از فصل دوم.

۳- اشاره به «حیب عالم در معراج» ناظر به معراج محمد رسول الله است که شرحی مفصل درباره آن در دانشنامه قرآن (ج ۲، ص ۲۱۱۸-۲۱۲۱) مندرج است. و نیز نگاه کنید به ذیل «معراج» در یادنامه مصباح منیر (ص ۴۱۲).

اشاره حضرت بهاء الله به این که «... در الواح نازل شده: کم من عبد...»، ناظر به الواح مبارکه ای نظیر دو لوح ذیل است:

بسم ربنا الأبهی

لك الحمد يا الهی بما ایدت امانك علی التوجه الى انوار وجهك و الاقبال الى افق

ظهورک بعد اعراض اکثر الرجال فی مملکتک یشهد عملک بقدرتک و اقتدارک و ظهورات امرک بسطنتک و اختیارتک. کم من عبد منعه قضائک عن التَّوجَّه الیک جزاء عمله فی ایامک و کم من امة و ورقة اقبلت منقطعة عن دونک رجاء ما عندک. یشهد الخادم بأنک انت المحمود فی فعلک و المطاع فی امرک لا اله الا انت القوی القدير.

و نیز جمال قدم در لوحی دیگر می فرماید:

الأقدس الأعظم الأکرم

سبحان الَّذی نَزَلَ الآیات کیف اراد أَنَّهُ لَهُو المقتدر العزیز الحکیم. لا یعزب عن علمه من شیء قد احاط علمه من فی السموات و الأرضین. کم من عبد منع من رحیق الوحی و کم من امة اقبلت و اخذت و قالت لک الحمد یا اله العالمین. انَّ الفضل بید الله یعطى من یشاء ما یشاء و یمنع عمَّن یشاء ما اراد أَنَّهُ لَهُو المقتدر القدير. ان یا امتی ان افرحی بما ذکرت لدی العرش و نَزَلَ لک هذا اللوح البدیع تالله لا یعادله ما خلق فی الأرض، طوبی لمن فاز بهذا الأجر العظیم. ان اذکری ربک فی کلِّ الأحيان كذلك یأمرک مولیک القدیم. تفکرى فی الطاف ربک أَنَّهُ یدکر عباده و امائه اذ سجن فی السجن الأعظم بما اکتسبت ایدی المشرکین كذلك زیناک بطراز الذکر من هذا الذکر الحکیم قولی لک الحمد یا مولی العارفين و مقصود العالمین.

عبارت «یجعل اعلیهم...» مأخوذ از خطبه شانزدهم مندرج در نهج البلاغه است

که حضرت امیرالمؤمنین می فرماید:

«... الا و ان بلیتکم قد عادت کهیئتها یوم بعث الله نبیکم صلی الله علیه و آله. و الَّذی بعثه بالحق لتبلبلن بلبلة. و لتغربلن غریلة. و لتساطرن سوط القدر حتی یعود أسفلکم أعلاکم و أعلاکم أسفلکم. و لیسقن سابقون کانوا قصروا. و لیقصرن سابقون کانوا سبقوا. والله ما کتمت و شمة و لا کذبت کذبة. و لقد نبئت بهذا المقام و هذا الیوم...».

ترجمه مطالب آن که: بدانید که روزگار دگر بار شما را در بوتۀ آزمایش ریخت، مانند روزی که خدا پیامبر شما را برانگیخت. به خدائی که او را به راستی مبعوث فرمود، به هم خواهید در آمیخت، و چون دانه که در غربال ریزند، یا دیگ افزار که در دیگ ریزند، روی

هم خواهید ریخت، تا آن که در زیر است زبر شود، و آن که بر زبر است به زیر در شود و آنان که واپس مانده‌اند، پیش برانند، و آنان که پیش افتاده‌اند، واپس مانند. به خدا سوگند، کلمه‌ای از حق را نپوشاندم، و دروغی بر زبان نراندم که از چنین حال و چنین روز، آگاهم کرده‌اند. (نهج البلاغه، ص ۱۷)

اشاره جمال قدم به «... نفسی در سنین معدودات به تحصیل علوم ظاهره مشغول...»
محملاً ناظر به نفوسی نظیر حاجی محمد کریم خان کرمانی است.

عبارت «... فرّ کفر الحمیر...» یادآور کریمه قرآنیه است که در آیات ۵۱-۵۰ سوره مدثر-
۷۴ می‌فرماید: «کأنهم حمر مستنفرة فرّت من قسورة».

معنی آیات آن که: مانند گورخران رمیده که از شیر می‌گریزند.

۴- عبارت «مکرّر ذکر از قلم اعلی جاری...» ناظر به صدور الواح مبارکه خطاب به ایشان است که با عناوین «ضلع جناب عبد قبل رحیم» و «امّ جناب ابن ابهر» در این بخش مندرج گردیده است. علاوه بر آن مادر جناب ابن ابهر در الواح جناب ابن ابهر و جناب سمندر نیز مذکور شده‌اند و آن الواح در این بخش و بخش‌های قبلی این فصل به طبع رسیده است.

۵- این لوح به اعزاز «ورقه فاطمه» یعنی خواهر جناب ابن ابهر عزّ نزول یافته است.

۶- میرزا فخرالدین پسر اخوی جناب ابن ابهر در الواح دیگر نیز مذکور شده و آن الواح در بخش‌های قبلی این فصل مندرج گردیده است.

نگاه کنید به یادداشت‌های مندرج در ذیل لوح مصدر به عبارت: «یا ابن ابهر علیک سلامی...»
در بخش اول از فصل اول این کتاب.

فصل دوّم

مکاتیب حضرت عبدالبهاء

توضیحات

این فصل از یادنامه ابن ابهر که اختصاص به درج مکاتیبی از حضرت عبدالبهاء پیدا نموده نظیر مندرجات فصل اوّل شامل سه بخش مجزاً است:

بخش اوّل حاوی مکاتیبی است که به اعزاز جناب ابن ابهر از قلم حضرت عبدالبهاء عزّ صدور یافته است.

بخش دوّم شامل مکاتیبی است که برای تعدادی از بهائیان ایران مرقوم شده اما حاوی مطالبی دربارهٔ جناب ابن ابهر می‌باشد.

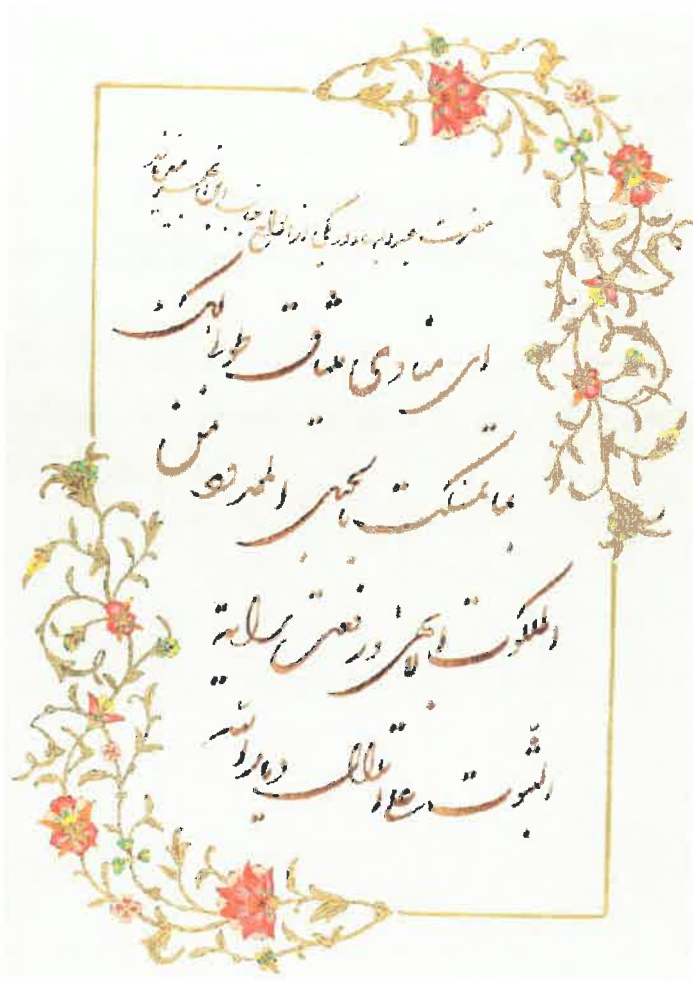
بخش سوّم اختصاص به درج مکاتیبی از حضرت عبدالبهاء پیدا نموده که خطاب به اعضای عائله آن جناب عزّ صدور یافته است.

ترتیب عرضهٔ این مکاتیب بر حسب حروف الفبای جملات ابتدای مکاتیب مزبور است، به استثنای مناجات طلب مغفرتی که از قلم حضرت عبدالبهاء به اعزاز جناب ابن ابهر صدور یافته و آن مناجات انتهای مطالب بخش اوّل را در این فصل زینت و زیور بخشیده است. توضیحاتی که دربارهٔ بعضی از نکات و اشارات مندرج در این آثار مرقوم شده در بخش اوّل در ذیل هر مکتوب مندرج گشته و در بخش‌های دیگر در ذیل عنوان «یادداشت‌ها» به انتهای مطالب هر بخش افزوده شده است.

نکته دیگر که در توضیحات مندرج در ابتدای فصل اول این کتاب نیز به آن اشاره شد، کثرت نام نفوس و تنوع ده‌ها مطلب و مسأله و اشاره و کنایه‌ای است که در مکاتیب مربوط به جناب ابن ابهر به چشم می‌خورد. بدیهی است که تعیین هویت این نفوس و تحریر شرح و بسط جامع درباره همه اشارات و تلمیحات موجود در این مکاتیب و رای حدود و امکانات این یادنامه بوده و این قبیل مطالعات باید به مقالات و کتب عدیده دیگر محوّل گردد.

مطلب دیگر آن که به واسطه جناب ابن ابهر، حضرت عبدالبهاء مکاتیب عدیده‌ای به بهائیان ایران ارسال فرموده‌اند که آن مکاتیب در این بخش مندرج نشده است.

حال که کلیات مطالب درباره مندرجات این فصل مذکور شد ذیلاً مکاتیب حضرت عبدالبهاء خطاب به جناب ابن ابهر را در بخش اول این فصل به نظر خوانندگان گرامی می‌رساند.



منش برده بود که در عالم جان
این سخن مویز

هر مادی است طریا

بمانست بجز و المردمن

و ملکوت و بحر در نفس ملیه

اشبوت و ملک و ملک و ملک

فصل دوّم

بخش اوّل

مکاتیب حضرت عبدالبهاء خطاب به جناب ابن ابهر

توضیحات

در این بخش مکاتیبی از حضرت عبدالبهاء به طبع رسیده که به اعزاز جناب ابن ابهر از قلم آن حضرت عزّ صدور یافته است. ترتیب عرضه مکاتیب مزبور بر حسب حروف الفبای عبارت اوّل هر مکتوب است و تعلیقات و توضیحاتی که درباره نفوس و بعضی از مطالب عمده مذکور در این مکاتیب مرقوم شده در ذیل هر مکتوب ارائه گردیده است.

هر چند مکاتیب حضرت عبدالبهاء خود گویای اهمّیت، ماهیت و قوای خلاّقه مودوعه در آنها است اما آنچه در هنگام مطالعه مکاتیب آن حضرت خطاب به جناب ابن ابهر جلب توجه خوانندگان گرامی را خواهد نمود کثرت مکاتیب و تنوع مطالب مطروحه درباره دهها واقعه و حادثه و موضوع و مطلبی است که غالب آنها در عرایض جناب ابن ابهر به حضور حضرت عبدالبهاء انعکاس یافته و در مکاتیب آن حضرت خطاب به آن جناب، به تلویح و تصریح، اختصار و تطویل، تکرار و تأکید، مورد شرح و بسط و حلّ و فصل قرار گرفته است.

در درجه اولی، مندرجات این مکاتیب شاهد صادقی بر تنوع خدمات و زحمات و مصائب وارده بر جناب ابن ابهر است. این مکاتیب اضطرابات و هیجانات

اجتماعی و سیاسی دوره قارجراییه را عرضه نموده است. آئینه مجاهدات جامعه بهائی در تأسیس مدارس بهائی، صندوق خیریه، فعالیت‌های بانوان و اقدامات مبلغین بهائی است. مکاتیب حضرت عبدالبهاء شامل شرح و بسط کیفیت مبارزه علماء و سیاسیون و مخالفان امر بهائی بر علیه مقاصد، اهداف و تعالیم و احکام آن است. مکاتیب حضرت عبدالبهاء که غالب آنها در دو دهه اول قرن بیستم میلادی خطاب به جناب ابن ابهر مرقوم شده، اسنادی گویا و موثق در شرح تحولات، انتصارات، مشاغل و تزییقات جامعه بهائی در آن ایام است. آنچه مکاتیب حضرت عبدالبهاء خطاب به جناب ابن ابهر را نسبت به سایر مکاتیب آن حضرت خطاب به سایر بهائیان ایران امتیاز می‌بخشد نقش مخاطب این مکاتیب، یعنی جناب ابن ابهر، در جامعه بهائی به عنوان «ایادی امرالله» است - نقشی که آن جناب را در مقام رتق و فتق امور جامعه نوپای بهائی قرار می‌دهد، تماس ایشان را با زعمای سیاسی، اجتماعی و مذهبی آن ایام میسر می‌سازد و با همکاری سایر ایادی امر الهی حفظ و صیانت، توسعه و تحکیم و تعلیم و تربیت جامعه بهائی را در سرلوحه اقدامات والای آنان معین می‌دارد.

از طرف دیگر اسفار متمادی جناب ابن ابهر به بسیاری از بلاد ایران - هندوستان - ترکمنستان - قفقازیّه و ارض اقدس آن نفس گرانقدر را در جریان تحولات، مشکلات، تزییقات و انتصارات جوامع کوچک و بزرگ بهائی در جمیع این مناطق قرار می‌دهد و مکاتیب حضرت عبدالبهاء خطاب به ایشان را به عنوان یکی از اهمّ منابع تاریخ امر بهائی در آن ایام عرضه می‌دارد، مکاتیبی که آئینه روح آن عصر است.

با توجه به آنچه به اختصار درباره محتویات کلی مکاتیب مبارکه حضرت عبدالبهاء خطاب به جناب ابن ابهر معروض افتاد متن مکاتیب مزبور را ذیلاً مندرج می‌سازد.

تبریز

جناب ابن ابهر علیه بهاء الله الأبھی ملاحظه نمایند

هو الله

الله ابھی، الهی تری عبدک الأبهْر و رَفَّک الأصغر قد تحمّل کلّ مشاقّ فی سیلک و کلّ تعب فی محبّتک و قاسی کلّ مصیبة فی امرک ابتلی بالغرّبة و الکربة و وقع فی کلّ معمصّة و غمّة و اودع فی سجن الظّلمة و تسلسل فی الأغلال و ابتلی بالکبول و الوثیق اشدّ وقعة و هام فی هیماء التعب و الآلام و هو مع ذلک لم یفتر فی اعلاء کلمتک و نشر نفحات قدسک بین الأمم. ای ربّ ایدہ علی ذکرک و تثیبت الأقدام علی عهدک و میثاقک. انک انت الکریم الرّحیم العطوف. ع ع

محرمانه

فی الحقیقه حکومت حاضره ایران در خصوص احبّای رحمن به هیچ وجه قصور ندارد و به قدر امکان صیانت و محافظه می خواهد ولی چون هجوم عام گردد کار مشکل شود و حکومت عاجز ماند. لهذا باید نهایت حکمت را مجرا داشت که فزع عام حاصل نشود. مثلاً مجالس پانصد نفر ترتیب اگر بشود مردم به شورش آیند و محذورات کلیّه حاصل گردد، اجتماع در محفلی بیش از نه و یا نوزده جائز نه و در جمیع اجتماعات اگر مجلس صحبت و الفت باشد باید نبذهای از محامد اولیاء امور و مرحمت پادشاه ذکر کرد و اگر مجالس تذکر و تبتّل باشد البتّه در نهایت باید دعای خیری نمود چه که حقوق صیانت و حمایت دارند. اگر حکومت نباشد دقیقه‌ای آسایش به جهت عباد میسر نگردد و هیچ آفریده‌ای در قتل جبال آرام نیابد.

دیگر آن که از نفوس متزلزله باید احتراز نمود نه تعرّض، یعنی معاشرت آن نفوس چون تقرّب به بحر ثلج است اگر سبب سستی نگردد برودتشان یقین تأثیر می نماید، سبب سکون شعله نار محبّت الله می گردد. چون با بلبلان گلستان الهی الفت جوئی نغمات بدیع استماع نمائی و به وجد و طرب آئی و چون با زاغان جفا

مجالست کنی نعیب و نعیق شنوی و کسالت و رخاوت حاصل نمائی ولی تعرض به کسی و تهتک جائز نه، باید به قدر امکان صبر و تحمّل نمود، لعلّ الله یحدث بعد ذلک امرأً. بسیار نفوس بودند که در ابتدا تزلزل یافتند حال ملتفت غرض اهل فتور شده‌اند در نهایت ثبوت و رسوخند و چون جبال راسخه ثابت.

جناب ملاّ ولیّ الله علیه بهاء در سفر قفقاز بسیار زحمت کشیدند و حال پیرمرد شده‌اند و مشقّت دیده‌اند البتّه آنچه سبب آسایش حال ایشان است و صلاح بدانند مجرا دارند، در راحت و فرح و روح و ریحان ایشان بسیار اهتمام نمائید. ع ع

یادداشت‌ها

۱- عبارت «لعلّ الله یحدث...» فقره‌ای از آیه صدر سوره طلاق - ۶۵ در قرآن مجید است.

تمام این لوح مبارک در مجموعه مکاتیب (شماره ۸۵ ص ۴۰۵-۴۰۷) نیز به طبع رسیده است.

طهران

جناب ابن ابهر علیه بهاء الله الأبهی ملاحظه نمایند

هو الله

الهی الهی، انی ابتهل الی ملکوت رحمتک و اتدلّ الی جیروت سلطنتک و ادعوک
بقلب خاضع خاشع الی مرکز الجلال و اقول ربّ قدّر الشفاء لعدک المبتهل الی
ملکوتک الأعلى و اجعله آیه رحمتک بین الوری و قدّر له البرء من کلّ سقم و دآء
حتّی یشکرک علی کشف الغمّة و سعة الرّحمة و سبوغ النّعمة و ظهور الرّأفة و الشّفاء
من کلّ علّة. ربّ قدّر له کلّ خیر فی حیّز الامکان و ادخله فی حدیقة الرّضوان و
انشله من غمرات العلل و الأمراض و ایّده علی خدمتک یا ربّی الفیاض. انک انت
الکریم انک انت العظیم انک انت الرّحمن الرّحیم. ع ع

یادداشتها

این مناجات در مجموعه مناجاتها (ص ۳۹۸) نیز به طبع رسیده است.

بمبای

حضرت ایادی امر الله جناب ابن ابهر علیه بهاء الله الأبھی

هو الله

ای آوارهٔ راه خدا، شکر کن که از راحت و آسایش خویش گذشتی و سرگشته در آن کشور و دیار شدی تا ندای الهی بلند نمائی و تشنگان را به سرچشمهٔ ماء حیوان رسانی مشتاقان را از دلبر آفاق خیر دهی و طالبان را به کوی دوست رهبر شوی. قدر این موفقیّت بدان زیرا آسایش سبب بخشش نگردد و راحت جاذب موهبت نشود سرگردانی سبب رحمت رحمانی شود و این غریبی اثر عجیبی بنماید.

سبحان الله فضل و موهبت حضرت رحمان را ملاحظه نما که چگونه احبّای خویش را موهبت مخصوص فرموده زیرا غربت سبب کربت است اما یاران را رحمت و موهبت پریشانی جمعیت است و آوارگی آزادگی.

باری، از حوادث و آلام وارده و بلاهای متتابعهٔ ارض مقصود محزون مباش به کار خود مشغول گرد ما که بندهٔ آستانیم باید به عبودیت خویش پردازیم و ادنی فتور نیاریم تا دلبر آمال که هدایت من فی الوجود است در انجمن عالم در نهایت صباحت و ملاحظت جلوه نماید. این است جاذب توفیق، این است مغناطیس تأیید و مادون آن لا یسمن و لا یغنی من الحقّ شیئا. ع ع

* * * * *

ط

جناب ابن ابهر علیه بهاء الله الأبھی ملاحظه نمایند

هو الأبھی

ای اسیر سلاسل و اغلال در سبیل جمال ابھی، آنچه مرقوم و مسطور بود متلوّ و ملحوظ گشت، نغمهٔ جانسوز بود که از حنجر روحانی صادر و شعلهٔ آتش افروز بود که از قلب رحمانی ظاهر. خوشا به حال تو که در زیر زنجیر رخی روشن و خاطری گلشن و دلی چون گلزار و چمن داری. ظلمت زندان سبب نورانیت وجدان شده و

زحمت و مشقت بی پایان رحمت دل و جان گشته، تلخی بلاشهد وفا گردیده و سمّ نقیع نعم بدیع گشته. این است شأن اهل بهاء که ایوان را در زندان جویند و گلزار را در خارزار طلبند و رحمت کبری را در موارد زحمت عظمی خواهند، شهد عنایت را در مرارت مصیبت چشند و صبح موهبت را در ظلمات کلفت تحرّی کنند. قسم به آفتاب حقیقی فجر هدایت که حسرت این عنایت را که در حقّ آن جناب شده می‌برم، یا لیتنی کنت معکم فأفوز فوزاً عظیماً.

عبدالبهاع

یادداشت‌ها

عبارت «یا لیتنی کنت...» فقره‌ای از آیه شماره ۷۳ در سوره نساء - ۴ قرآن است که می‌فرماید: «و لئن اصابکم فضل من الله ليقولنّ کان لم تکن بینکم و بینه مودّة یا لیتنی کنت معهم فأفوز فوزاً عظیماً».

معنی کلام الهی آن که: و چون مالی از جانب خدا نصیبتان شود - چنان که گوئی میانتان هیچ گونه مودّتی نبوده است - گوید: ای کاش من نیز با آنها می‌بودم و به کامیابی بزرگ دست می‌یافتم.

این لوح مبارک در منتخباتی از مکاتیب (ج ۲، ص ۲۱۶-۲۱۷) به طبع رسیده

است.

ط

حضرت ابن ابهر علیه بهاء الله الأتور و علیه بهاء الله الأبهی ملاحظه نمایند

هو الأبهی

ای اسیر سلاسل و زنجیر قره کهر بی پیر، ای پروردگار آمرزگار این چه طوق زرین است که زیور گردن بندگان دیرین است و این چه حمائل گهر آگین است که غبطه عقد در ثمین است و زینت هیاکل طاوس علیین. قسم به جمال قدم روحی لأسراء حبه الفداء که آن ایوان بود نه زندان آزادی بود نه بند گران اوج ماه بود نه قعر چاه زنجیر سجن یوسفی بود نه سلسله حبس پراسفی. خوشا به حال تو که به این موهبت فائز گشتی و به این عنایت مخصّص شدی. ای فرخ رخی که در زندان در سیل جانان چون شمع برافروخت و ای مبارک گردنی که در بند و کمند درآمد.

باری، این جام پر عطا نوشیدی و این خلعت گرانبها پوشیدی و این زهر را چون شهد چشیدی پس به شکرانه این الطاف دستی بگشا وقوت بازویی بنما قلوب را بر پیمان و ایمان الهی ثابت و استوار کن و صدور را به نفعات قدس عهد و میثاق رحمانی منشرح و پرمسار نما. این عهد در ظلّ شجره انیسا گرفته شده است و این پیمان در یوم الست تأسیس گشته است. باری، عدالت و مروّتی که از مرکز سلطنت و ملازمان دربار ملوکانی در حقّ شما شده است فراموش نفرمائید. همیشه دعای خیر کنید و از درگاه احدیت طلب ظفر و نصرت به جهت اعلیحضرت شهریار فرمائید. فی الحقیقه در این سنین اخیره نهایت عدالت بلکه عنایت را مجرا فرمودند. دعا کنید و به درگاه خدا نماز و نیاز آرید که روز به روز معدلت شهریاری و شوکت جهانبانی مزداد گردد. قسم به اسم اعظم که تأییدات ملکوت رسد و عون و عنایت سلطان جبروت پیایی حاصل گردد. و البهاء علیک و علی کلّ عبد اطاع مولاه. ع ع

جناب مسجون در سیل حضرت قیوم ابن ابهر علیه بهاء الله الأبهی ملاحظه نمایند
هو الأبهی

ای اسیر غل و زنجیر فی سیل الله، در سحر گاهان که قلب فارغ و جان شائق و لسان ناطق و روح متضرع و فؤاد مبتهل و نفحات ملکوت ابهی متضوع به یاد تو افتم و به ذکر و فکر تو پردازم. چون تصور اغلال بر آن گردن ضعیف و نحیف کنم سیل سرشک برخیزد و چون تخطر کند وثیق بر آن پای شریف نمایم آتش احزان شرر انگیزد و چون محلّ تنگ و تاریک به خاطر آید فغان از دل و جان بر آید و چون به حقیقت نگرم آن سلاسل را رسائل ملکوت اعلیٰ یابم و آن طوق حدید را شوق جدید افق ابهی بینم و آن کند و زنجیر را خلاخل جواهر بی نظیر مشاهده کنم. هیچ می دانی که به چه افسری سرفرازی و به چه موهبتی دمساز؟ در بلا شریک و سهمی جمال مبین شدی و در حبس انیس ربّ قدیم. آن زندان وقتی مسکن و سجن جمال رحمن بود و آن محل مکان ملیک لامکان، علی العجاله تو به این الطاف و عنایت مخصوصی و ما مهجور و مأیوس. طوبی لک من هذا الفضل المبین بشری لک من هذا الجود العظیم و فرحاً لک من هذا الفوز الکبیر و سروراً لک من هذا العرس الباهر الکریم. ع ع

آنچه ارسال فرموده بودید رسید. سبحان الله حتّی در سجن در فکر انفاقید، آنان که آزادند باید در انفاق بر مسجونین کوشند لکن این حال معلوم است که به چه درجه احبّای الهی در بحر انقطاع مستغرق و به لوازم فدای مال و جان قائم. ع ع

یادداشت‌ها

فقره اول لوح مبارک فوق در منتخباتی از مکاتیب (ج ۲، ص ۲۱۵-۲۱۶) به طبع رسیده است.

حضرت ایادی امرالله ابن ابهر علیه بهاءالله الأبهی

هوالله

ای ایادی امرالله، مکتوب جوف را به شخص معلوم در کمال حکمت یداً به ید برسانید و یا خود به واسطهٔ معتبری و همچنین مکتوب فارسی که در جوف است اگر مصلحت است به او بنمائید و در نهایت محبت و ملایمت با او مکالمه کنید اگر چنانچه از قرائت مکتوب فارسی ملول خواهد شد نشان ندهید. تکلیف ما ارسال است ولی شما حکمت را در این قضیه ملاحظه نمائید. ع ع

این مکتوب به شخص مذکور در حضور حاجی میرزا حسن مدیر مدرسه که از حج مراجعت نموده بود مرقوم گردید ولی حاجی نمی دانست که خطاب به کی است اگر جناب شیخ از او استفسار نمایند تفصیل را بیان خواهد نمود. ع ع

فیمابین شخصین معلومین که ذکرش از قلم این عبد جائز نه در خصوص وقوعات و منازعات چرا شما و حضرت علی قبل اکبر ساکت و صابر و صامتید؟ رفع این مجادلات فوراً لازم چند مرتبه مرقوم شده است که به محض این که ملاحظه کنید که در میان دو نفس اندک اغبراری حاصل فوراً باید رفع نمود و الا عاقبت سبب فساد کلی خواهد گردید با وجود این چگونه در این خصوص تا به حال تشبّتی نشده است؟ و البهاء علیک. ع ع

سبحان الله یاران الهی در کل آفاق در نشر نفعات مشغول، طهران که باید تفوق بر کل داشته باشد آن آثار مقطوع و به این شئون وقت می گذرد. ع ع

یادداشت‌ها

این لوح در مجموعهٔ مکاتیب (شماره ۸۵، ص ۴۲۳-۴۲۴) نیز به طبع رسیده است. مقصود از «حاجی میرزا حسن مدیر مدرسه»، به ظن قوی حاجی میرزا حسن رشدیه است که شرحی از احوال او در دایرةالمعارف فارسی (ج ۱، ص ۱۰۸۵-۱۰۸۶) به طبع رسیده است.

دربارهٔ مندرجات لوح فوق حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا میرزا حسن

ادیب ایادی چنین می‌فرمایند:

طهران

حضرت ادیب دبستان الهی علیه بهاء الله الأبھی

هو الله

ای منادی میثاق، مکتوبی که به جناب آقا سیّد تقی مرقوم نموده بودید ملاحظه گردید. در خصوص مدیر مدرسه میرزا حسن استفسار نموده بودید آن شخص در مراجعت از حجّ وارد این شهر شد و اظهار محبت نمود ولی بسیار، ما نیز به حسب تکلیف الهی نهایت مهربانی را به او نمودیم حتّی خواهش سفارش نامه‌ای نمود آن را نیز به آن جناب مرقوم نمودیم این تکلیف ما بود ولی اگر چنانچه این شخص معاذالله نسبت به دولت ابد مدّت یا اعلیحضرت شهرباری یا جناب صدرات پناهی کلمه‌ای زبان درازی نماید البتّه صد البتّه از چنین اشخاص باید در کنار بود مخالطه نکرد و کاری به کارشان نباید داشت. اگر چنانچه گله از عدم معاشرت نمایند در جواب گفته شود مشرب ما خیرخواهی عموم و طلب تأیید از برای کلّ. از مذمت و آلودگی لسان بالکلیه ممنوعیم لهذا معذوریم، البتّه عفو این قصور را می‌فرمائید و عذر را قبول می‌نمائید. دیگر آنچه گویند صمت و سکوت نمائید به هیچ وجه نه خیر و نه شرّ تفوّه منمائید و علیک التّحیّة و التّناء. ع ع

طهران

حضرت ابن ابهر علیه بهاء الله الأبھی

هو الله

ای ایادی امرالله، مکتوبی به ستمدیدگان و آوارگان یزد و اصفهان، یاران رحمن مرقوم گردید و ارسال می شود. جناب آقا حسینعلی همشیرهزاده صفی علی شاه اذن حضور دارند. هر وقت اسباب سفر مهیا گردد نه این که آن ملک فروخته شود. به جناب آقا علی اکبر در زواره و جناب آقا میرزا مهدی و جناب آقا میرزا آقا به واسطه آقا میرزا عبدالحسین مکاتیب چند روز پیش مرقوم شد.

اما از جهت تسلط جهلاء مرقوم نموده بودید این سراب است عنقریب خدا بنیان و ریشه این ظالمان خونخوار را از روی زمین قطع فرماید مطمئن باش ذلیل و حقیر خواهند شد، سنستدر جهم من حیث لا یعلمون و علیک التّحیّة و التّناء. ع ع

یادداشت‌ها

* مکتوب مورد اشاره خطاب به ستمدیدگان و آوارگان یزد و اصفهان با مطلع «ای آوارگان عبدالبهاء آواره‌اید، آزرده‌اید، بی سر و سامانید...» در منتخباتی از مکاتیب (ج ۴، ص ۵۰-۵۱) به طبع رسیده است. این اثر «به واسطه جناب ابن ابهر» خطاب به «مصیبت زدگان سبیل الهی از اهل یزد و اصفهان علیهم بهاء الله الأبھی» عزّ صدور یافته است.

* مکاتیبی که به ترقیم آن «به واسطه آقامیرزا عبدالحسین» اشاره فرموده‌اند به شرح ذیل است:

به واسطه جناب زائر آقا میرزا عبدالحسین

جناب آقا علی اکبر و جناب آقا عزیزالله علیهما بهاء الله الأبھی

ای دو یار روحانی، خسرو خاوری عنقریب در باختر متواری گردد یعنی قریب به شام است و عبدالبهاء به ذکر یاران لیل ظلمانی را صبح نورانی نماید و شام کدر آشام تاریک را روز روشن بیند زیرا یاد یاران مانند ستاره صبحگاهی است که نور نامتناهی

بخشد و سرور بی پایان مبذول دارد. شکر فیوضات ملکوت ابهی را که چنین محبت و الفت و ارتباط و وحدت در قلوب افکنده که عبدالبهاء چون نام احباء بر زبان راند ظلمت نور شود و کدر به سرور مبدل گردد. فاشکروا الله على هذه النعمة العظمی و الموهبة الكبرى التي اختصكم الله بها في الآخرة و الأولى و علیکم البهاء الأبهی.

* * * * *

به واسطه جناب آقا میرزا عبدالحسین زائر از اهل الف
اردستان

جناب آقا میرزا آقا و جناب آقا میرزا مهدی و ورقه موقنه اهل خانه و امة الله الثابتة همشیره علیهم و علیهنّ البهاء الأبهی
ای اهل بهاء جناب زائر در مجمع آوارگان حاضر و به ذکر شما ناطق گشت، خواهش تحریر این نامه نمود خامه به حرکت آمد و آمه به ذکر یاران جریان یافت تا بدانید که الطاف ملکوت ابهی چنان احاطه نموده که عبدالبهاء در قطر سحیق به یاد یاران پردازد و رحیق سرور و حبور بنوشاند و از ملکوت اسرار تمنای رحمت پروردگار کند تا کلّ مانند تدر و بلبل در این باغ و راغ گل و سنبل به ابداع الحان بر شاخسار و افنان به گلبنگ حمد و شکرانه پردازند و ستایش و نیایش شمس حقیقت کنند که چنین فیضی رایگان فرمود و چنین فضلی شایان و ارزان کرد و علیکم و علیکنّ البهاء الأبهی.

* عبارت «سنستدرجهم...» فقره‌ای از آیه شماره ۱۸۲ در سورة اعراف - ۷ است.

رنگون

به واسطه جناب آقا سید مهدی

حضرت ایادی ابن ابهر علیه بهاء الله الأبھی

هو الله

ای بنده آستان مقدس جمال ابھی، نامه رسید ملاحظه گردید و همچنین نامه‌های حضرت علی قبل اکبر علیه بهاء الله الأبھی. آنچه مرقوم نمودید، از شیوعات سقیمه غیر صحیحه در طهران در خصوص سبب احضار شما، از پیش نوشتم یعنی بعد از رفتن شما البته تا به حال رسیده و آن توهمات زائل گردیده. من شما را به خدمتی که اعظم خدمت آستان مقدس است اختصاص دادم، از من بشنو هر عزت و علوی که تصور نمائی مقابلی به آنچه من از برای تو اختیار نمودم نخواهد بود. کار این است ماعدای آن اوهام. ملاحظه نمائید، للسابقین الأولین من القرون لنا بصائر. باید مسلک فدائیان حق در هر کور و دوری گرفت، این کشت بروید و فیض برکت یابد و خوشه برویاند و خرمن تشکیل کند، ماعدای آن هر فکری و هر ذکری گیاه بیهوده است. لهذا من شما را به جهت این کار انتخاب نمودم باید در هر دمی صدهزار شکرانه نمائی که به چنین موهبتی مخصّص گشتی و اگر عوانان می گذاشتند البته خود می شتافتم و در نشر نفعات الله و سیر در دیار از کلّ پیشی می گرفتم لکن ممنوعم و محصور و مهجورم و معذور. این روایات و حکایات را جمیع بشور و به دریا ریز. نیت باید صحیح باشد و عمل باید بر حقیقت تأسیس گردد، هذا هو الحق و ما بعد الحق الا الضلال المبین.

شما شب و روز را صرف این خدمت بنمائید و در فکر این کار باشید به امری که ما به آن فائزیم اگر از عهده بر آئیم جمیع این امور از مقوله ملاعب است. من از برای احباء الهی مقامی دیگر خواستم و شأنی دیگر. جمیع یاران الهی را تحیت ابدع ابھی ابلاغ دار، به یقین بدان اگر مقدار رأس ابره در تأییدات تأخیر حاصل گردد جمیع زحمات هدر رود و هیچ تدبیری به کار نخورد و عليك البهاء الأبھی. ع

یادداشت‌ها

در باره مصرع «للسابقین الأولین...» که در اشعار قسّ بن ساعده به صورت «فی الذاهبین الأولین...» مذکور شده به مآخذ اشعار (ج ۱، ص ۶۶-۶۸) مراجعه فرمائید.

رنگون

به واسطه جناب آقا سید مهدی

حضرت ایادی امرالله جناب ابن ابهر علیه بهاء الله الأبھی

هو الله

ای بنده صادق جمال مبارک و مبشر میثاق و منادی حق در آن اطراف، الحمد لله در این سفر با مستر هریس و مستر اوپر و جناب میرزا محمود موفق بر اعلاء کلمه الله گردیدید. حضرات را از قبل من تحیت مشتاقانه برسان و باید در هر دم صد هزار شکرانه نمایند که چنین تاجی بر سر نهادند و چنین حمائلی بر هیکل انداختند و چنین نشان درخشنده ای بر سینه گذاشتند که پرتو نورانش بر قرون و اعصار بتابد. مکتوبی که به جناب منشادی مرقوم نموده بودید مطالعه گردید و همچنین نامه مخصوص که به من مرقوم نموده بودید و تفصیل طرق و تار در آن مذکور و همچنین تفصیل همدان، جمیع سبب سرور و حبور گردید. فی الحقیقه در آن صفحات رایات آیات بلند است و احبای الهی منجذب و هوشمند، به خدمات عظیمه مشغولند و به تأییدات ملکوت ابهی همد و مألوف.

ربّ اید هؤلاء علی اعلاء کلمتک بین الوری و نشر نفحات ریاض قدسک فی کلّ الأنحاء و اعلاء ذکرک علی الغبراء حتّی یرتفع ضجیح التّهلیل و التّکبیر الی الملاء الأعلى. انک انت المقتدر علی ما تشاء و انک انت القویّ القدير.

یک ثوب جبّه ملبوسی خود را به جهت حضرت بیضاء به واسطه حاجی طبسی فرستادم و مکاتبی را که فرستاده بودید ان شاء الله جواب مرقوم می شود و رأساً نزد حضرت علی قبل اکبر ارسال می گردد و علیک البهاء الأبھی. ع ع

یادداشت‌ها

لوح حضرت عبدالبهاء خطاب به «مستر اوپر» [Harlan Ober] درباره سفر ایشان و همراهان به هند به شرح ذیل است:

به واسطه منیر، بمبای

مستر او بر علیه بهاء الله

ای منادی ملکوت، شکر کن خدا را که در این سفر با منادی ملکوت رحمان حضرت مستر هریس [Mr. Harris] همسفر شدید و با حضرت ایادی امرالله ابن ابهر همدم گردیدید و با جناب بنده صادق در گاه بهاء آقا میرزا محمود همراز شدید و به ملکوت ندا کردید و کلمه الله انتشار دادید این موهبت شایان شکرانیت است و این موقّیّت سزاوار ممنونیت. از خدا خواهم که روز به روز بر ایمان و ایقان و عرفان و هدایت نوع انسان بیفزائید و علیک البهء الأبھی.

درباره «جبه ملبوسی خود» و ارسال آن به جهت «حضرت بیضاء» به یادنامه بیضاء نوراء (ص ۳۱۱) مراجعه فرمائید.

طهران

از حضرات ایادی امرالله جناب ابن ابهر علیه بهاءالله

هوالله

ای ثابت بر پیمان، چند روز پیش نظر به عکس‌های یاران می‌نمودم از قضا عکس آن حضرت و زنجیر در گردن در کمال وقار ملاحظه نمودم از آن تماشا حالتی دست داد که حزن و اندوه زائل شد و روح و ریحان حاصل گردید که الحمد لله نیر اعظم عبادی تربیت فرمود که در زیر زنجیر و تهدید شمشیر در کمال روح و ریحان به وقاری زایدالوصف جلوه نمایند و هذا من فضل ربك الرحمن الرحيم. ع ع

یادداشت‌ها

تصویر جناب ابن ابهر با زنجیری که در گردن دارند در مجله نجم باختر (ج ۱۳، مارچ ۱۹۲۳م، شماره ۱۲، ص ۳۳۴) به طبع رسیده و در فصل تصاویر این کتاب نیز چاپ شده است.

طهران

حضرت ابن ابهر علیه بهاء الله الأبھی

هو الله

ای ثابت بر پیمان در خصوص معلّم مرقوم نموده بودید همان قسم که مجرا داشتید همان موافق و اما جنابان آقا مهدی و آقا میرزا حبیب الله که به تبلیغ به اطراف رفته اند الحمد لله مؤید و موفق گردیدند. الیوم هر نفسی منجذباً به نفحات الله سفر به اطراف نماید و در نهایت خلوص و انقطاع به تبلیغ مشغول شود البتّه تأییدات ملکوت الله برسد و موقّیّت عظمی حاصل گردد، اما شرط این است که مانند حواریین مسیح سلوک نمایند که می فرماید از هر شهر که بیرون آئید نعلین خویش را بتکانید که تا غبار آن شهر نیز زائل گردد، چون چنین شود بسیار مفید گردد.

در خصوص شرکت خیریّه مرقوم نموده بودید، این شرکت خیریّه را باید محافظت و صیانت نمود و در انتظام تامّ کوشید و همچنین مدرسه را باید نهایت اهمّیّت داد. اما مبلغان که به تبلیغ می روند باید در نهایت محویّت و فنا سفر کنند تا نفس در نفوس تأثیر نماید اگر به راحت و رخا و وسعت و صفا حرکت کنند ابدأ تأثیر ننماید و به کرات تجربه گردیده، البتّه در عمل مدرسه بکوشید که بسیار اهمّیّت دارد و نفوس مبلغه باید متوکلاً علی الله منقطعاً عمّا سواه منجذباً بنفحاته متوکلاً علیه مانند جناب آقا میرزا علی اکبر و آقا میرزا طراز الله سفر نمایند.

از اعانه بازماندگان شهدای نیریز بسیار مسرور شدیم و در خصوص کتاب استدلالیّه حضرت صدرالصدور و جمع و ترتیب آن مرقوم نموده بودید نهایت مسرّت حاصل شد، آن کتاب را به بقعه مبارکه بفرستید تا بعد طبع و نشر شود.

اما در خصوص طلب مغفرت به جهت متعارج الی الله آقا علی عسکر که حضرت علی قبل اکبر علیه بهاء الله خواهش نموده بودند از پیش مرقوم شد و ارسال گردید اگر نرسیده است دوباره ارسال شود. و همچنین اذن حضور عزیزالله خان خیاط از پیش مرقوم شد. به حضرت ثمره علیها بهاء الله الأبھی تحیّت ابدع ابھی ابلاغ دارید. امة الله المطمئنّه ورقه منجذبه والده باهره را از قبل من نهایت مهربانی مجرا دارید و علیک البهاء الأبھی. ع

یادداشت‌ها

* منظور از «آقا مهدی»، آقا مهدی اخوان صفا است که شرح حال مفصل ایشان در مصابیح هدایت (ج ۴، ص ۹۱-۴) مندرج گردیده است. مقصود از «آقا میرزا حبیب الله» به ظنّ قوی آقا میرزا حبیب الله ابن آقا محمدعلی کاشانی است. آقا مهدی و آقا میرزا حبیب الله هر دو از تلامذه جناب صدرالصدور بوده‌اند.

مقصود از «آقا میرزا علی اکبر»، آقا میرزا علی اکبر رفسنجانی و مقصود از «طرازالله»، آقا میرزا طرازالله سمندری است. شرحی از اسفار این دو در کتاب مؤسسه ایادی امرالله (ص ۵۱۸-۵۴۶) مندرج است.

* اشاره حضرت عبدالبهاء به کلام حضرت مسیح خطاب به حواریون ناظر به مندرجات فصل دهم انجیل متی است.

* برای ملاحظه شرح احوال جناب صدرالصدور و کتب ایشان به مقاله «میراث صدرالصدور» در خوشه‌ها (ج ۱۷) مراجعه فرمائید.

* مناجات طلب مغفرت آقا علی عسکر به شرح ذیل است:

طهران

به واسطه حضرت ایادی امرالله جناب ملا علی اکبر

جناب آقا سیدحسن و منتسبین دیگر علیهم بهاءالله الأبھی

مناجات طلب مغفرت به جهت عمو علی عسکر علیه بهاءالله الأبھی

هوالله

اللهم يا الهی تری عبدك المسكين الذی آمن بنورك المبین و انجذب الى العلیین و اشتهر بحبک بین العالمین قد ترک هذه الدار الفانیه و قصد عتبتک السامیه و حنّ الى ساحتک فی جنة عالیه، ربّ انه نشر النفحات و رتل الآیات الیّنات و بین الحجج البالغات و القی الکلمات علی کلّ نفس یجاهد حقّ الجهاد و یتمنی الهدی یا قیوم الأرض و السماء. ربّ انه قد خلع العذار فی حبک و ترک الاستکبار علی عبادک و احبّ الانکسار الى ملکوتک فتبتل و ابتهل الیک و وفد علیک و تضرّع بین یدیک خاضعاً خاشعاً متذللاً متضرّعاً مستغفراً للذنوب طالباً للدخول فی عالم الغیوب مهتراً بنسایم الغفران متبرّاً عن الاثم و العصیان. ربّ اکرم مثواه و بلغه مناه و اجب دعاه

انک انت العفو الغفور الکافی الوافی العافی الکریم المّان. ع ع
* مقصود از «عزیزالله خان خیاط» به ظنّ قوی آقا عزیزالله عزیزی است که شرح
احوال و خاطرات ایشان با عنوان تاج وهاج در سال ۱۳۲ بدیع در طهران انتشار یافته
و در سال ۱۵۱ بدیع نیز در هند به وسیله مؤسسه چاپ و انتشارات مرآت تجدید
طبع شده است.

طهران

حضرت ایادی جناب ابن ابهر علیه بهاء الله الأبھی

هو الله

ای ثابت بر پیمان، نامه‌ای به احبّای طالقان مرقوم گردید در جوف است برسانید. جناب آقا شیخ محسن معلّم وارد، در خصوص ایشان قراری داده خواهد شد. سائرین مسافرین طهران کلّ وارد و در آستان مقدّس ساجد و راکعند. جناب آقا میرزا مهدی صفا و جناب آقا میرزا حبیب الله را از قبل من به کمال اشتیاق تحیّت ابدع ابھی ابلاغ دارید. آن دو یار مقرب در گاه کبریا فی الحقیقه از راحت و آسایش خویش گذشتند و در کمال انقطاع و انجذاب به ملکوت ابھی توجه به دیار رحمان نمودند طالقان را به وجد و طرب آوردند و یاران را سبب روح و ریحان گشتند. ای کاش عبدالبهاء در سفر و حضر خادم این نفوس مقدّسه مطّهره می گردید زیرا نشر نفعات کنند و ترتیل آیات بیّنات نمایند و در سبیل جمال مبارک جان و مال و عزّت و اعتبار و اهل و عیال فدا نمایند، یا لیت کنت معهم فأفوز فوزاً عظیماً.

از عسرت امور مبلّغین مرقوم فرموده بودید، حواریین حضرت مسیح را حال معلوم است چون نفوس مبلّغین در کمال عسرت گذراندند تأثیر شدید در نفوس طالبین حاصل گردد. در خصوص حاجی مرقوم نموده بودید مکتوبی نزد ایشان ارسال شده بود که برسانند دیگر تا به حال هیچ خبری نرسیده، و از کیفیت سفر ایشان مرقوم نموده بودید ابدأ اطلاعی نیست صرف تصوّر است واقف خواهید شد.

در قضیّه حضرت ثمره و جناب محتشم فی الحقیقه احبّای الهی نهایت همّت مبذول داشته‌اند و این دعوا به کمال روح و ریحان فصل شد. از این قضیّه این عبد در نهایت سرور است. امیدوارم که همواره احبّای الهی مؤیّد بر حلّ مشکلات گردند و یقین است که این خدمت سبب حصول فیض و برکت گردد. به جناب ابن شهید در خصوصی که مرقوم نموده بودید توصیه بعد از رجوع از اروپا خواهد گشت و به جناب آقا میرزا اسدالله عالم فاضل از پیش مکتوبی مرقوم گشت و ارسال گردید و علیک البهاء الأبھی. ع ع

یادداشت‌ها

* متن نامه‌ای که در لوح فوق به ترقیم آن برای احبای طالقان اشاره شده با مطلع «سبحانک اللهم یا الهی انتی اضع وجهی علی الثری...» در مکاتیب عبدالبهاء (ج ۴، ص ۱۵۴-۱۵۶) به طبع رسیده و «به واسطه جناب ایادی حضرت ابن ابهر» به «طالقان - احبای الهی علیهم بهاء الله الأبهی» ارسال گردیده است.

* مقصود از «آقا شیخ محسن معلّم»، جناب آقا شیخ محسن دبیر مؤید است. بعضی از الواح ایشان در مجموعه مکاتیب (شماره ۸۵، ص ۳۱۸-۳۲۲) به طبع رسیده است.

و نیز نگاه کنید به تاریخ امری همدان (ص ۳۰۶ و ۳۱۷).

* مقصود از «آقا میرزا مهدی»، آقا میرزا مهدی اخوان الصفا و مقصود از «آقا میرزا حبیب الله»، آقا میرزا حبیب الله ابن آقا محمدعلی کاشانی است.
* عبارت «یا لیت کنت...» در قرآن مجید (آیه ۷۳ سوره نساء - ۴) چنین آمده است:

«ولئن اصابکم فضل من الله ليقولن کان لم تکن بینکم و بینه مودّة یالیتنی کنت معهم فافوز فوزاً عظیماً».

معنی کلام آن که: و چون مالی از جانب خدا نصیبتان شود - چنان که گوئی میانتان هیچ گونه مودّتی نبوده است - گوید: ای کاش من نیز با آنها می‌بودم و به کامیابی بزرگی دست می‌یافتم.

* مقصود از «ابن شهید»، آقا میرزا علی محمد ابن اصدق است. آثار مبارکه و شرح حال ایشان به تفصیل در کتاب پیک راستان به طبع رسیده است.

* مقصود از «آقا میرزا اسدالله»، آقا میرزا اسدالله فاضل مازندرانی است. شرحی از احوال جناب فاضل مازندرانی در ابتدای کتاب امر و خلق (جلد اول) و نیز در مصباح هدایت (ج ۷، ص ۶۹-۱۴۱) انتشار یافته است.

هو الله

ای حضرت ایادی اگر بدانی چه قیامتی برپاست البتّه معذور داری. به جان یاران قسم که طرفه العین فرصت ندارم با وجود این در نیمه شب به تحریر این مختصر پرداختم و از شدت سرما اصابع حرکت نمی نمایند ولی به زور می نویسم عنقریب مراجعت به ارض اقدس می شود و تلافی مافات می گردد، به جمیع تحیت برسانید.

عبدالبهاء عباس

هو الله

حضرت ابن ابهر علیه بهاء الله الأنور ملاحظه نمایند

هو الأبهی

ای روی تو باهر، ابهر در لغت عرب به معنی روشن تر است. امید از تأیید ربّ و حید چنان است که روز به روز روشن تر گردی و سرمست تر شوی و سبب اشتعال کینونات جامده گردی و سبب انبات اراضی هامده. مردگان روحانی را جان جاودانی بخشی و افسردگان وجدانی را شعله سوزان گردی، سست عنصران را مرد میدان می کنی و کوران را بینا و کران را شنوا و گنگان را گویا و غافلان را هشیار و خفتگان را بیدار و مخمودان را شعله دار و ظلّمت را انوار نمائی. و البهاء علیک. ع ع

ط

جناب ابن ابهر علیه بهاء الله الأبهی ملاحظه نمایند

هو الأبهی

ای مسجون محزون پریشان سر حلقهٔ اسیران در سبیل رحمن، نالهٔ پر حسرت آن طیر در دام و کمند در راه خداوند به گوش این بینوای مستمند الهی رسید و از اثر و معانی جانسوزش که از شدت احتراق آتش فراق محبوب آفاق ناطق بود تلاوت به این

و حنین و نحیب بکا کشید. سبحان الله این اثر خامه و مداد بود و یا ناله و فغان روح و فؤاد، دل‌ها را بریان نمود و چشم‌ها را گریان و چون به فقرات ثبات و استقامت آن اسیر کوی دوست رسیدم به شکرانه عنایت حضرت احدیت زبان گشودم که به قوه الهیه و قدرت ربانیه نفوسی مبعوث فرموده که حصن حصینند و بنیان رصین، سجن و زندان را در سبیل رحمن بر قصر و ایوان ترجیح دهند و غل و زنجیر را بر حلقه‌های زلف مشکین اختیار کنند، الشکر و الفضل للربّ الودود. آن رؤیا اخیره که جمال مبارک روح العالمین له الفداء شما را در آغوش گرفتند بسیار مبارک است و اظهار عنایت فرمودند، نور علی نور و یختص برحمته من یشاء. ع ع

عشق آباد

حضرت ابن ابهر علیه بهاء الله الأبهی ملاحظه نمایند

هو الله

ای منادی به اسم الله در سبیل الهی، گردن را وقف زنجیر نمودی و پای را مرهون کند ثقیل. جسم را در زندان انداختی و جان را رهین صد هزار آفات نمودی و چون از سلاسل رها یافتی سرگشته کوه و هامون شدی و آواره صحرا و دریا و کشور روس و مرز و بوم روم تا آن که در بقعه مبارکه وارد شدی و به شرف تقبیل آستان مقدس موفق گشتی، هنوز نفس نکشیده که هاتف ملکوت جلیل حی علی الرحیل فرمود سریعاً توجه به آن سمت نمودی و عاجلاً دشت و بحر و جبل قطع نمودی تا در محفل یاران درآمدی و در انجمن دوستان داخل شدی. امید است که تلافی بشود. جمیع مکاتیب که تسلیم فائزه مسافره نموده بودید جواب مرقوم شد و به او تسلیم گشت. ع ع

طهران

حضرت ایادی امر الله جناب ابن ابهر علیه بهاء الله الأبهی

هو الله

ای منادی پیمان، آنچه نگاشتی ملاحظه گردید و بر مطالب اطلاع حاصل گشت هر چه مرقوم نموده بودی جمیع مطابق واقع ولی در موارد بلا صبر و تحمّل لازم. پروردگار ما را به جهت آسایش و راحت در این دار غرور خلق نفرموده بلکه محض جانفشانی در این میدان الهی خلعت وجود عنایت کرده، لهذا آنچه واقع فی الحقیقه دافع ضعفا و دورباش عبده نفس و هواست. باید در موارد امتحان قوت عهد و پیمان بنمائید، و العاقبة للمتّقین.

الحمد لله اعلی حضرت شهریار نیک نفس است و سلیم القلب و حضرت صدارت پناه به قدر امکان در فکر آسایش اهل ایران. اما جهلای امت را رغبت در ویرانی ایران است تا گرگ چوپانی کند و غراب شوم راهنمایی نماید، این نیز نماند بار دگر روزگار چون شکر آید. حضرت صاحب خط نسخ را پیام من برسان و بگو غم مخور غمخوار تو منم و از پدر مهربان تر و از عاقبت خویش میندیش و تشویش مدار زیرا دردی این جام به صافی مبدل گردد و خاموشی این شمع به روشنایی محوّل شود، من در حق تو دعا می کنم.

در خصوص قضیه ملا بهرام اگر گذشت خوش تر و بهتر، پُر پایی شدن جائز نه. جناب ملا بهرام در سبیل الهی از هر چیزی گذشته اند، من شهادت می دهم در این صورت این امور نزد ایشان اهمّیتی ندارد.

در خصوص بازماندگان شهدا در ولایت یزد مرقوم نموده بودید اعانه ای که شده است به جهت بازماندگان جمیع شهداست که محتاجند، چه از نفس یزد و چه از خارج یزد ولی قرار این اعانات راجع به مجلس است که حضرت افغان سدره مبارکه جناب آقا سید مهدی و جناب افشار و جناب حاجی سید کاظم و جناب آقا میرزا یوسف و سائرین آنچه مصلحت بدانند مجرا دارند. از قرار معلوم هنوز مبلغی از اعانات موجود با وجود این محض احتیاط به عشق آباد نوشته شد که عند الاقتضاء

مدد نمایند چون که این عبد محض بنای بیت مکرّم در دارالسلام مبلغی مهیا نموده بود چون کفایت نمی کرد لهذا مقصد آن بود چون به درجه کفایت رسد مباشرت به بنای بیت مکرّم در بغداد بشود زیرا بعضی از ارکان خراب شده است و هنوز اتمام مبلغ میسر نگردیده و آن مبلغ در نزد حاجی عبدالرسول در عشق آباد است. به جناب حاجی مرقوم شد که سؤال کنند اگر چنانچه اعانات موجوده کفایت ننماید مبلغ موجود را ارسال یزد دارند. مقصود این است که مجلس اعانه آنچه مناسب داند مجرا دارد، آن مقبول در نزد عبدالبهاست و علیک التّحیّة و الثّناء. ع ع

یادداشت‌ها

- * برای مطالعه مطالب مربوط به مصرع «بار دگر روزگار...» به کتاب ماخذ اشعار (ج ۲) مراجعه فرمائید.
- * شرحی از احوال جناب ملا بهرام [اخترخاوری] در کتاب دوستان راستان (ص ۴۰-۵۰) به طبع رسیده است.

طهران

حضرت ایادی امر الله جناب ابن ابهر علیه بهاء الله الأبهی

هو الأبهی

ای منادی پیمان، اليوم اعظم امور تبلیغ امر الله است و نشر نفحات الله کتب و رسائل استدلالیه هر چند سبب انتباه نفوس است ولی مبین لازم. مجرد کتب استدلالیه سبب انتشار تام نگردد باید نفوسی مبعوث شوند که کتاب مبین باشند و حجّت و براهین بیان کنند و نفوس را به شریعه الهی دعوت نمایند و به صفات و اخلاقی متخلّق شوند که قوه مغناطیس ارواح گردد و جاذب قلوب به فیض اشراق. محافل تبلیغ تشکیل نمایند و نفوس را تعلیم دلائل و براهین کنند تا جوانانی نورسیده تربیت گردند و مؤید شوند و به نشر دین الله قیام کنند و نفوس را به شریعه الهیه کشند. این تأسیس است و بنیان متین از زبر حدید و علیک التّحیة و الثّناء.

حال معلوم می شود که یاران در این امر جلیل اهتمام ندارند البتّه کلّ را به کمال همّت بر این مغناطیس موهبت دلالت نمائید. هیچ امری مانند تبلیغ مؤید نه و هیچ نفسی جز نفس مبلّغ موفق نخواهد شد، عاقبت جمیع امور سراب و فیض هدایت بارد و شراب. ع ع

یادداشت‌ها

- * این لوح از جمله در امر و خلق (ج ۳، ص ۴۸۹-۴۹۰) نیز به طبع رسیده است.
- * فقره اخیر در لوح مبارک، یعنی «بارد و شراب» فقره‌ای از آیه ۴۲ در سوره ص ۳۸- در قرآن مجید است.

طهران

حضرت ایادی امرالله جناب ابن ابهر علیه بهاءالله الأبهی

هو الأبهی

ای منادی پیمان، تحریر اخیر که مورث حزن عظیم و ماتم الیم بود رسید. حسرت و کدورت چنان شدید شد که جان و وجدان به آتش احزان افروخته، با چشمی گریان و آهی سوزان به ملکوت حضرت یزدان تضرع و ابتهاش شد که ای خداوند مهربان مصیبتی عظیم در وقتی چنین مقدر فرمودی که از آن وجود مبارک نتایج کلیه مأمول لهذا این مصیبت زدگان را اشد امتحان و اعظم افتتان گشت.

ای پروردگار جز تسلیم و رضا چاره‌ای نه و غیر از رضا به قضا علاجی نیست، توئی یفعل ما یشاء لا تسأل عما تفعل. لهذا تأیید به رضا و تسلیم کن و توفیق صبر و قرار بخش و آن سرور ابرار را در ملکوت اسرار بر سریر حیات ابدی استقرار عطا فرما و در جنت ابهی محفل تجلی و لقا بر اریکه سلطنت سرمدیه جالس فرما و متعلقان و بازماندگان را بدرقه عنایت فرست و عون و عنایت مبذول دار که بر قدم آن بزرگوار سلوک نمایند و مشکاة آن محرم اسرار را سراجی ساطع الأنوار گردند.

باری جمیع یاران این خیر محزن را به نهایت حسرت و اسف و حرمان تلقی نمودند زیرا در نزد کل محترم و بین عموم در جمیع کمالات مسلم بودند فی الحقیقه آن کوکب درخشنده مدت حیات را در نهایت مشقت در سبیل حضرت احدیت گذراند. هر جام تلخی نوشید و هر مصیبتی دید و هر بلائی تحمل نمود و به هر اذیتی مبتلا گشت در جمیع اوقات جانی در خطر داشت و دلی غریق بحر آلام و کدر با وجود این به نهایت بشاشت مقاومت بلایا و محن می فرمود به کرات اسیر زندان گشت و در تحت شکنجه و عقاب عوانان افتاد و عبدالبهاء را در عبودیت آستان مقدس و رقیبت عتبه مبارکه شریک و سهم بود در ایام حیات سبب نشر نفعات الله شد و در یوم وفات سبب اعلاء کلمه الله گردید. ان هذا الأمر لعمر الله هو الفضل الموفور و الفيض المشکور طوبی لمن فاز به فی هذا الیوم المشهود.

جناب آقا میرزا اسدالله مازندرانی اگر ممکن باشد به کربلا و نجف سفری نمایند و به جناب خراسانی در خلوت ملاقاتی فرمایند و به نهایت حکمت و مدارا بآئی هی احسن صحبتی فرمایند و این قضیه از پیش مرقوم گردید البته تا حال به ایشان رسیده و اگر چنانچه الآن مقتضی نیست به صفحات دیگر حرکت فرمایند. باری، مبلغین باید به اطراف منتشر گردند زیرا دو ثمره حاصل شود یاران به وله و سرور آیند و وجد و طرب فرمایند و بی خبران تبلیغ شوند و اطلاع یابند. از قرار معلوم بشارت اعلاء کلمه از جمیع جهات است.

در خصوص نکاح مرقوم نموده بودید متابعت نص قاطع لازم تأخیر جائز نه ولی در چنین موارد باید ازدواج را در نهایت سادگی بی صوت و صدا و بی کلفت و شهرت مجرا داشت. مکتوب آن جناب چون رسید مدت منتهی شده بود و خیلی گذشته بود لهذا تلغراف نگردید و علیک البهاء الأبھی. ع ع
قبر منور آن سرور ابرار را در نهایت لطافت بسازید و در این خصوص به حضرت امین ان شاء الله مرقوم می گردد. و علیک البهاء الأبھی. ع ع

یادداشت‌ها

* فقرات اولیه این لوح به ظن قوی در شرح محامد و نعوت و واقعه صعود جناب رضا الروح است. در خصوص ساختن قبر منور جناب رضا الروح همان طور که اشاره فرموده‌اند در یکی از الواح جناب حاجی میرزا ابوالحسن امین اردکانی چنین مذکور است:

«ای امین عبدالبهاء نامه‌ای که به تاریخ ۲۱ شهر جمادی الاول سنه ۱۳۳۸ [ه ق/ ۱۲ فوریه ۱۹۲۰م] مرقوم نموده بودی رسید... جناب امین، قبر منور حضرت رضا الروح در یزد الی الآن ساخته نشده و قلب عبدالبهاء ازین جهت بسیار متأثر، آن نفس مبارک که سرور ابرار بود و قدوة اخیار سزاوار نهایت احترام و اعزاز و اکرام است. لهذا باید فوراً مبلغی به یزد بفرستید که آن رمس منور را در نهایت کمال بنا نمایند و بر سنگ شاهد قبر بنگارند: انّ رضا الروح قد قصد عتبة القدوس السبوح تنزل علیه ملائكة الرحمة و الغفران من ربّه الرحمن و علیک البهاء الأبھی... عبدالبهاء عباس ۱۵

رجب ۱۳۳۸ [ه ق/ ۵ اپریل ۱۹۲۰م]».

* همان طور که در یادداشت‌های مندرج در صفحات قبلی این بخش نیز مذکور شد، شرح احوال جناب میرزا اسدالله فاضل مازندرانی در مقدمه کتاب امر و خلق (جلد اوّل) و نیز در مجلد هفتم کتاب مصابیح هدایت به طبع رسیده است.

حضرت ایادی امرالله جناب ابن ابهر علیه بهاء الله الأبھی

هو الله

ای منادی پیمان، تحریری که از حوالی کاشان مرقوم نموده بودید رسید سبب بهجت و سرور بود و دلیل بر ارتفاع کلمهٔ خداوند غفور. الحمد لله رایت تقدیس دافق است و نخل امید باسقی، نفعات قدس در هر صقعی منتشر است و آوازهٔ جمال قدم در جمیع عالم صیت مستمر، نفعهٔ مشکبار از جمیع اقطار می وزد و آیات فتوح روحانی در کل صفحات آفاق ترتیل می گردد. آغاز تأسیس مشرق الأذکار در جمیع اقطار به کمال همّت گشته، عنقریب آهنگ تقدیس و تهلیل در اسحار از مشرق الأذکار به ملاً اعلی می رسد. یاران الهی باید به شکرانهٔ این نصرت رحمانی جانفشانی کنند و به اخلاق روحانی و روش و سلوک یزدانی و تنزیه و تقدیس و انقطاع و انجذاب در بین خلق محشور گردند تا هر یک انجمن روحانی را شمعی نورانی گردند و در این عالم فانی علم باقی برافرازند. مکاتیبی که خواسته بودید جمیع مرقوم شد و در طی این مکتوب است. ع ع

هو الله

ای منادی پیمان، در ارسال جواب مشروح مفصل معذورم زیرا نمی دانی که در چه دریائی غریق و مغمورم. قسم به جمال قدم که دقیقه ای آرام ندارم و فرصتی به دست نیارم که چنان که باید و شاید به خدمت هر یک از احبای الهی پردازم و مکاتیب مفصله بنگارم این قدر که مرقوم می شود این نیز از تأییدات عظیمهٔ رب غفور است والاّ یک لسان ولو ملکوت بیان گردد در این مورد چه توان نمود.

باری، علی العجاله کاغذ مختصر که به جناب آقا سیّد تقی مرقوم نموده بودید پیش نظر است و مطالب آن به قدر امکان جواب داده می شود و ان شاء الله مسائل دیگر که به جناب اسم الله مرقوم نموده بودید در وقت فرصت عنقریب جواب مفصل ارسال خواهد شد.

المسئلة الأولى، اوراق غير ممضى و غير مختوم اعاده شود تا امضاء گردد و مهور شود و بدون آن شایان اعتماد نه. اوراق بسیار و کتبه متعدّد و وسایط لایعدّ و لایحصی شاید اتفاقاً یکی سهو نماید و بدون مهر و امضا ارسال شود.

المسئلة الثانیة، اوراق منتشره هر گاه عبارت یکی با دیگری فرق داشته باشد اگر متخالف المعنى بود سؤال شود و اگر چنانچه مطابق المعانى ولى متفاوت اللفظ است ضررى ندارد. ای منادی پیمان صبر و حوصله داشته باش چاره جز این نه ان شاء الله جواب داده می شود. حال اعظم خدمت این عباد نشر نفحات است و تبلیغ محتجبین و بیان آیات بیّنات. تا توانی به این امر مهمّ پرداز، زمان تأسیس است و وقت تخم افشانی. جمیع یاران را تشویق بر تبلیغ نمائید و در محافل روحانی از این امر عظیم سخن برانید. عبدالبهاء اهتمام در این مهمّ دارد، اتّبع اثر رفیقک فی هذا الصّراط المستقیم. یاران الهی بعضی ترتیب و تنظیم در این یوم عظیم خواهند بسیار موافق ولى حال وقت تأسیس است نه زمان تعدیل و تنظیم. در فکر تأسیس مشرق الأذکار باشید ابتدا غرس اشجار لازم بعد ترکیب و تقلیم. جمیع یاران الهی را تکبیر مشتاقانه برسان و عليك التّحيّة و الثّناء. ع ع

طهران

حضرت ابن ابهر علیه بهاء الله

هو الله

ای منادی پیمان، در خصوص طبع آثار در مطبعة دولتی مرقوم نموده بودید، جواب از پیش ارسال نزد رئیس عکاسان شده است و البتّه تا به حال رسیده اگر موافق باشد و حضرات ایادی امرالله مصلحت بدانند در کمال حکمت به حضور اعلیحضرت شهریاری عرض شود که بعضی از آثار جمال مبارک را از ممالک اجنبیه خواسته اند که ترجمه شده با اصل طبع شود و به جهت ممالک خارجه ارسال گردد، از جمله اشراقات و تجلیات و چون در فرنگستان طلاب بسیار منافع کلّیه حاصل شود، اگر جائز تشبّث به طبع گردد. هر قسم فرمان پادشاهی صادر اطاعت و انقیاد نمائید و

ذره‌ای مابین ارادهٔ صریحهٔ شهریار، نه در ظاهر و نه در باطن حرکت ننماید، زیرا به نصّ قاطع جائز نه.

و اما در خصوص خطوط مرقوم نموده بودید خطّ نستعلیق بسیار مقبول لهذا اگر تشبّث در تصنیع حروف طبع به خطّ نستعلیق گردد بسیار موافق.

و اما در خصوص ترجمهٔ کتاب اقدس یک نفس ترجمه نتواند باید هیئتی که در لسان اجنبی و عربی هر دو مهارت دارند به کمال دقت ترجمه نمایند و الا شخص واحد بسیار مشکل است که ترجمه بتواند. در امریکا ترجمه نموده‌اند ولی مکمل نیست.

و اما در خصوص مرقد منور حضرت بدیع روح المقرّبین له الفداء بسیار مقبول و تولیتش را به شخص بانی دادیم و اسم آن قریه را پیک بدیع قرار دادیم ولی باید مکتوم باشد، حال حکمت چنین اقتضا می‌کند. این قضیه را شهرت دهید و علیک التّحیة و الثّناء. ع ع

یادداشت‌ها

* مقصود از «اشرافات و تجلیات» دو لوح از الواح حضرت بهاءالله است که در کتاب مجموعه‌ای از الواح (۵۷-۷۹ و ۲۵-۲۹) به طبع رسیده است.

* دربارهٔ خطّ نستعلیق و تطوّر آن در دایرةالمعارف فارسی (ج ۱، ص ۹۰۲) چنین آمده است:

«... شکسته تعلیق را برای نامه نگاری و نستعلیق را برای کتاب نویسی به کار می‌برند... قلم نستعلیق خود ترکیبی از دو خطّ نسخ و تعلیق است. در اقلامی که ایرانیان وضع کردند ذوق و سلیقه و لطف مخصوص هویدا است. نخستین کسی که به خوشنویسی نستعلیق معروف شده میر علی تبریزی است... دیگران به زیبایی این خطّ افزودند، تا میر عماد، بزرگترین خوشنویس ایران، شیوائی و جمال این خطّ را به حدّ کمال رسانید... دامنهٔ بسط این خطّ تا دورهٔ قاجاریه کشیده شد، و در این دوره چندین خوشنویس به ظهور رسیدند مانند میرزا عباس نوری، میرزا فتحعلی حجاب شیرازی، وصال شیرازی و بعضی فرزندان او، میرزا علی محمّد صفای لواسانی،

میرزا ابوالفضل ساوجی، و مخصوصاً میرزا محمد حسین کاتب السلطان شیرازی و میرزا محمد رضا کلهر، که هر یک از چیره دست‌ترین خوشنویسانند. در اوایل قرن ۱۱ ه ق خط نستعلیق را به صورت شکسته برای نوشتن نامه‌ها و تحریر به کار بردند، و این خط شکسته نستعلیق به تدریج جایگیر شکسته تعلیق که خواندن آن دشوار بود گردید...».

طهران

حضرت ایادی جناب ابن ابهر علیه بهاء الله الأبهی

هو الله

ای منادی پیمان، دو عدد نامه آن جناب در یک آن ملاحظه گردید، یکی سبب حزن و حسرت بی پایان شد زیرا خبر عروج یار باوفا معدن صدق و صفا ثابت میثاق مفتون دلبر آفاق جناب میرزا عبدالله داشت. از این جهت نهایت احتراق از این فراق حاصل گردید و مناجات مفصلی به درگاه احدیت شد و طلب مغفرت و علو درجات گردید و ارسال طهران شد و اما از نامه ثانی که ناطق به سفر جناب اخوان صفا به سمت یزد و نواحی آن شهر بود نهایت سرور حاصل گردید و همچنین از حرکت آقا سید جلال به سمت لاهیجان در معیت جناب باقراف. از الطاف بی پایان امیدوارم که موقّق بر نشر نفعات الله گردند و همچنین از سفر جناب آقا میرزا حاجی آقای سنگسری و از بشارت ترویج تبلیغ و قیام احبّاء بر خدمات نهایت مسرّات حاصل گردید.

الیوم یاران باید وقت را غنیمت شمرند و به تمام قوّت به هدایت من علی الأرض قیام کنند زیرا تبلیغ مغناطیس تأیید است، هر نفسی به تبلیغ پردازد جنود ملاً اعلیٰ نصرت نماید، و هذا امر محتوم و علیک البهاء الأبهی. ع ع

یادداشت‌ها

* این لوح در مجموعه مکاتیب (شماره ۸۵، ص ۴۱۳-۴۱۴) نیز مندرج است.

* مقصود از «جناب میرزا عبدالله»، حاجی میرزا عبدالله صحیح فروش است و مناجات مفصلی که به آن اشاره شده، مناجات طلب مغفرتی به اعزاز جناب صحیح فروش است که متن آن در مکاتیب عبدالبهاء (ج ۴، ص ۵-۸) به طبع رسیده است.

* مقصود از «اخوان صفا»، آقا میرزا مهدی اخوان الصفا و مقصود از «آقا سید جلال»، به ظنّ قوی آقا سید جلال ابن جناب سینا است.

مقصود از «جناب باقراف»، آسیدنصرالله باقراف و مقصود از «آقا میرزا حاجی آقای سنگسری»، حاجی آقای رحمانیان سنگسری است.

غالب این نفوس از تلامذه جناب صدرالصدور همدانی بوده‌اند.

شرح احوال «جناب آقا میرزا حاجی آقا سنگسری رحمانیان» در مصابیح هدایت (ج ۴، ص ۵۳۸-۵۸۳) مندرج است.

طهران

حضرت ایادی امرالله جناب ابن ابهر علیه بهاءالله الأبھی

هوالله

ای منادی پیمان، روزنامه ملاحظه گردید فی الحقیقه عبارت سلیس و روان و در نهایت وضوح و بلاغت بود. از مضامین چنین معلوم می‌شد که مقصد و آرزوی مدیر و محرّر محترم هر دو نیت خالص و خیرخواهی عموم ملت و صداقت به دولت است لهذا در حقشان به درگاه احدیت تصرّح و زاری گشت که تأیید جدید رسد و موفق به خدمت عموم ایرانیان گردند، بلکه خیرخواه عموم بشر باشند و سبب ترویج وحدت عالم انسانی گردند و امیدوارم که سائر جرائد نیز روش و سلوک ایشان گیرند.

ای منادی پیمان، احبّای الهی را همواره دلالت و وصیت نمائید که جمیع شب و روز به آنچه سبب عزّت ابدیّه ایران است پردازند و در تحسین اخلاق و آداب و بذل همّت و مقاصد ارجمند و الفت و محبّت و ترقّی و اتّساع صناعت و زراعت و تجارت سعی بلیغ و جهد عظیم مبذول دارند، و علیک البهء الأبھی. ع ع

یادداشت‌ها

* این لوح در مجموعه مکاتیب (شماره ۸۵، ص ۴۲۲-۴۲۳) نیز مندرج گردیده است.

* مقصود از «روزنامه» به ظنّ قوی روزنامه ندای وطن است که به مدیریت مجد الاسلام کرمانی تأسیس شده و شماره اول آن در تاریخ پنجشنبه ۱۱ ذی قعدة سنه ۱۳۲۴ ه ق مطابق ۲۷ دسامبر سنه ۱۹۰۶ م انتشار یافته است. برای ملاحظه شرح مفصّل درباره کیفیت طبع و انتشار این روزنامه و شرح احوال مجد الاسلام کرمانی به تاریخ جراید و مجلات ایران (ج ۴، ص ۲۸۸-۲۹۴) مراجعه فرمائید.

یزد

جناب ابن ابهر علیه بهاء الله

هو الله

ای منادی پیمان، مکاتیب واصل و از مضامین روح و ریحان دست داد. الحمد لله که به خدمت آن دلبر مهربان موقفی و به عبودیت حضرت یزدان مؤید. قدر این نعمت را بدان و زبان به شکرانه بگشا که به چنین موهبتی مفتخر گشتی و به چنین عون و عنایتی مؤید، ذلك من فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو فضل عظیم.

رؤیای مفصل ملاحظه گشت ولی از کثرت مشاغل مجبور بر تعبیر مختصریم اما این اختصار بهتر از هزار تفصیل است. ظهور حضرت نقطه اولی مبشر جمال ابهی روحی له الفداء در عالم رؤیا دلیل بر جلوه انوار و انتشار آثار است. آن عمارت جلیله بنیان الهی است، یعنی دین الله و شریعت الله است و آن جمعیت هیاکل نورانی و مطالع موهبت رحمانی و دخول به محضر ربّانی دلالت بر آن نماید که محرم اسراری و همدم مرکز انوار. و وضع دو بستر در زیر پای مبارک دلیل بر موقفیت کلّیه است در امرالله که راحت مظهر رحمانیه است و جلوس در قرب حقّ دلیل بر تقرب درگاه احدیت است و بیان مبارک در اثبات حقیقت هاء بین الاثنین این هاء، هاء هویت است که بین الباء و الألف واقع و دلیل بر این که ظهور اول در ضمن ظهور ثانی است و الظهور الثانی عبارة عن تمام الکلمة و او عرش هاء است و آن عرش عظیم بین دو موعده واقع، وعد اول و وعد ثانی، و اذ واعدنا موسی ثلاثین لیلة و اتمناه بعشر. و او که عرش هاء بین موعده اول و موعده ثانی واقع بین القیامتین و بین النّفختین، النّفخة الأولى و النّفخة الأخری و سرعت بیان دلیل بر سرعت نفوذ امر رحمان است. فاکهه طیبه فیض مخصوص است. هذا تعبیر رؤیاک.

مجمّل آن که دلیل اعلاء کلمة الله و ظهور آثار الله و تأیید مخصوص شماس است و اما رؤیای ثانی آن نیز خلاصه تعبیرش مطابق رؤیای اولی است و دلیل بر آن است که شخص محترم سبب تأسیس و تمکین بنیان الهی در عالم انسانی خواهند گشت.

در خصوص ملاقات میرزا سید علی مرقوم نموده بودید هر نوع شخص محترم مصلحت بدانند همان نوع مجرا دارید ابدأً از رأی و اراده ایشان تجاوز جائز نه آنچه مصلحت بدانند موافق حکمت است. جمیع یاران الهی باید نهایت اطاعت و انقیاد را به حکومت بنمایند علی‌الخصوص آن سرور مهربان که اطاعتش سبب تقرّب درگاه کبریاست. به جمیع دوستان تنبیه نمائید که در جمیع احوال نهایت تمکین را از ایشان داشته باشند. و علیک التّحیّة و التّناء.

مکاتیبی را که خواسته بودید در طیّ مکتوب است. ع ع

یادداشت‌ها

* درباره هاء بین الباء و الالف (بهاء) به ذیل کلمه «بهاء» در کتاب یادنامه مصباح منیر (ص ۲۱۷) و نیز به ذیل همین کلمه در اسرار الآثار جلد دوم مراجعه فرمائید.

* مقصود از «شخص محترم» احتمالاً جلال الدوله است. برای ملاحظه شرح مطالب درباره مندرجات این لوح به صفحات ۲۱۸-۲۱۹ کتاب امر بهائی در اردکان مراجعه فرمائید.

مطالب مربوط به جلال الدوله در مندرجات فصل چهارم این کتاب نیز به تفصیل آمده است.

* مقصود از «ملاقات میرزا سیدعلی» ملاقات جناب ابن ابهر با سیدعلی حائری است که شرح آن در کتاب امر بهائی در اردکان آمده است.

* درباره مندرجات فقره اخیر لوح مبارک به لوح مصدرّ به عبارت «ای منادی میثاق مکتوب اخیر شما...» در صفحات بعدی این فصل نیز مراجعه فرمائید.

طهران

حضرت ایادی امر جناب ابن ابهر علیه بهاءالله الأبهی

هوالله

ای منادی پیمان، مکتوب سیّم شعبان ۱۳۲۳ واصل ولی مکتوب پیش از آن هنوز نرسیده. از پسر واعظ مرقوم نموده بودید که حبل الوهین را بر سر منابر خواند و کاتب را به حزب مظلوم نسبت داد. نسخ سابقه او در دست است از حزب الله توهین شدید نموده و انواع مفتریات روا داشته آن نسخ را باید احباء نشان دهند که این شخص عدوّ محض است و همواره اراجیف و مفتریات نشر نماید.

اما در خصوص مکاتیب که به عنوان حضرت اتابک رسیده است ابدأ از این عبد نبوده اگر چنین چیزی است لابد از ناقضین بوده و حکماً فسادآمیز و مشحون به مفتریات. جناب بشیر اگر ممکن شود یکی را به دست آورده واقف به حقیقت مطلب خواهید شد و آن دو مؤمنه معهودتین را اخبار نمائید تا کیفیت را بیان کنند که چنین فسادی در کار هست. اگر اوراقی برسد محتوی بر مفتریاتی یا مندرجات ناموافق باشد بدانند که از کجاست.

در خصوص سفیر مرقوم نموده بودید که به واسطه جناب شوکت حقائق امور را به تفصیل به او تفهیم کند. اگر جناب شوکت بتواند حقیقت حال را که آن اطاعت دولت و خیرخواهی پادشاهان و صداقت به سریر سلطنت به موجب نصوص الهی بر جناب سفیر مدلل دارند و نصوصی که از جمال مبارک در این خصوص است بیان کنند و همچنین دعاها و اذکاری که جمال قدم روحی لأحبائه الفداء در حقّ اعلی حضرت سلطان عثمانی عبدالحمید خان نموده اند عین عبارت را به او بنمایند و آنچه تا به حال این عبد در این خصوصات نوشته چه در حقّ دولت علیّه و چه در حقّ دولت ایران درست تفهیم و توضیح نمایند بسیار موافق است. و علیک التّحیّة و الثّناء. ع

یادداشت‌ها

* ذکر جریده «جبل المتین» که حضرت عبدالبهاء آن را «جبل الوهین» خوانده‌اند در لوح مصدر به عبارت «ای منادی پیمان نامهٔ ۷ شعبان سنه حاضره...» نیز به میان آمده و آن لوح در صفحات بعدی این بخش مندرج گردیده است.

روزنامه جبل المتین در سال ۱۳۸۳ هـ ش در طهران به وسیله مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه طهران در دو جلد تجدید طبع شده است. در مقدمه جلد اول دربارهٔ جبل المتین چنین آمده است:

«از آخرین سال‌های سلطنت ناصرالدین شاه تا سال‌های استقرار مشروطیت در کلکته و تهران دو روزنامه با نام «جبل المتین» انتشار می‌یافت که مدیریت هر دو بر عهدهٔ سید جلال‌الدین حسینی کاشانی متخلص به ادیب و ملقب به مؤیدالاسلام بود. انتشار جبل المتین کلکته از دهم جمادی الثانی ۱۳۱۱ ق. و جبل المتین تهران از ۱۵ ربیع الاول ۱۳۲۵ ق. آغاز شد. برادر کوچکتر مؤیدالاسلام، سیدحسن کاشانی که در کلکته در انتشار روزنامه با او همکاری داشت و از اواخر ۱۳۱۸ تا اوایل ۱۳۲۵ به عنوان خبرنگار و وکیل جبل المتین کلکته در تهران فعالیت می‌کرد، به نیابت از برادرش انتشار جبل المتین تهران را که در واقع شعبهٔ دوم جبل المتین کلکته بود، بر عهده داشت.

جبل المتین کلکته به طور هفتگی انتشار می‌یافت و نقش مؤثری در زمینه‌سازی فکری مشروطیت ایفا کرد، تا زمان مرگ مؤیدالاسلام، ۲۴ آذر ۱۳۰۹ شمسی دایر بود. ولی جبل المتین تهران که روزانه چاپ می‌شد، با توجه به اوضاع بحرانی کشور بویژه تهران در سال‌های نخست مشروطیت، پس از چند بار توقیف و تعطیل سرانجام در نیمهٔ ماه رجب ۱۳۲۷ ق. از انتشار باز ماند...».

برای مطالعهٔ مطالب مربوط به جریدهٔ جبل المتین به مقالهٔ «دربارهٔ روزنامهٔ پُر آوازهٔ جبل المتین» در ایران شناسی (سال ۲۶، شماره ۴، زمستان ۱۳۹۳ هـ ش/ ۲۰۱۵م، صص ۵۷۹-۵۹۲) مراجعه فرمائید.

و نیز نگاه کنید به فصل پانزدهم کتاب یادنامهٔ اشراق خاوری.

* مقصود از «حضرت اتابک» محتملاً میرزا علی اصغر خان امین السلطان ملقب

به اتابک اعظم است که در سال‌های ۱۳۱۰-۱۳۱۴ ه ق/۱۸۹۲-۱۸۹۶ م صدر اعظم ناصرالدین شاه و در سال‌های ۱۳۱۶-۱۳۲۱ ه ق/۱۸۹۸-۱۹۰۳ م صدر اعظم مظفرالدین شاه بود و مدت کوتاهی به سال ۱۳۲۵ ه ق/۱۹۰۷ م نیز در دوره محمدعلی شاه قاجار مقام صدارت را به عهده داشت. امین السلطان در ۲۲ رجب ۱۳۲۵ ه ق/اول سپتامبر ۱۹۰۷ م در سن پنجاه سالگی به قتل رسید.

بمبای

حضرت ایادی امرالله جناب ابن ابهر علیه بهاءالله الأبھی

هوالله

ای منادی پیمان، مکتوب مفصل به تاریخ ۱۸ جمادی الأول ۱۳۲۵ وصول یافت و به دقت قرائت گردید. صعود حضرت صدرالصدور فی الحقیقه مورث حزن قلوب و شرحه شرحه گشتن صدور گردید، دلها سوزان شد دیده‌ها گریان گردید حسرت احاطه نمود کدورت و افسوس مستولی شد آتش احزان چنان زبانه کشید که دل و جان به فوران آمد و آه و این یاران دیرین به عالم علّیین رسید. فی الحقیقه شخص عظیم بود و جلیل و رفیع بود و نبیل مبین حجت و برهان بود و مقرر دلائل و براهین حضرت یزدان. اطفالی تربیت فرمود که الیوم ممتازند و بی نیاز و به اسرار الهی همدم و دمساز. باری مقدر چنین بود که آن روح امین به ملکوت نور مبین صعود فرماید. پس آه و این را ثمر نه، لیس لنا الا ان نتعلق بحبل الصبر المنصرم و نتجلد فی النار المضطرم و نستمر علی اراقة الدمع المنسجم.

در خصوص مراسلات حضرت علی قبل اکبر مرقوم نموده بودید، در ایامی که ارض مقصود از ورود هیئت تفتیشیه در نهایت انقلاب بود نامه‌ها بی جواب ماند ولی من بعد آنچه مکاتیب از حضرت علی قبل اکبر رسید جواب مرقوم شد حتی از برای دیگران مکاتیبی خواستند آن نیز مرقوم شد و ارسال شد حتی توسط ناظر را نمودند در آن خصوص نیز مناجاتی مفصل مرقوم شد و ارسال گردید عجیب است که نرسیده. مکاتیبی که به شما مرقوم نموده بودند جمیع قرائت شد و دستورالعمل قبل از ورود سؤال و مکاتیب از پیش مرقوم شده و ارسال گردیده و البته تا به حال رسیده.

در خصوص شهریه نیز به جناب امین مرقوم شد و در خصوص مکاتبه با نایب السلطنه بسیار موافق، مرقوم بدارید و علیکم البهاء الأبھی. ع ع

یادداشت‌ها

* برای ملاحظه شرحی درباره احوال، کمالات و آثار جناب صدرالصدور به نشریه خوشه‌هائی از خرمن ادب و هنر (ج ۱۷) مراجعه فرمائید.

شرح حال ایشان در ابتدای مجلد پنجم کتاب مصابیح هدایت نیز به طبع رسیده است.

* مقصود از «حضرت علی قبل اکبر»، جناب حاجی ملاعلی اکبر ایادی شه میرزادی ملقب به حاجی آخوند است که شرح احوال ایشان در کتاب مؤسسه ایادی امرالله (ص ۳۷۱-۴۰۱) به طبع رسیده است.

* درباره «هیئت تفتیشیه» و اهداف، مقاصد و اقدامات آنان به ذیل «عصبه غرور هیئت خاسره تفتیشیه» در قاموس توفیق صد و پنج بدیع (ج ۲) مراجعه فرمائید.

و نیز نگاه کنید به ذیل «اعضاء هیئت تفتیشیه» در رحیق مختوم (ج ۱).

طهران

به واسطه حضرت علی قبل اکبر

حضرت ابن ابهر

هو الله

ای منادی پیمان، مکتوبی که از یزد مرقوم نموده بودید واصل گردید و بر مضامین اطلاع حاصل گشت. از پیش تعزیت از جهت صعود دو افنان سدره مبارکه به یزد مرقوم گشت. حال نیز در خصوص تعمیر مرقد افنان در محل مستودع هیکل مقدس در طهران مرقوم نموده بودید آن مقام معلوم است مطاف روحانیان است زیرا وقتی آن بقعه صدف گوهر نورانی رحمانی ربانی بود، تعمیرش سبب سرور و حبور و فرح عبدالبهاست. اگر مصلحت بدانید این مسئله در طهران در محفل روحانی ایادی امرالله مذاکره گردد هر طور که موافق و مناسب وقت و زمان و مکان دانید به اکثریت آراء مجرا دارید زیرا اگر امور علی الخصوص در محفل ایادی امرالله قرار نشود آن محفل به کلی سست و بی بنیان گردد و محذور بسیار حاصل شود، لابد آراء مختلفه ظهور یابد، امور از انتظام بیفتد. با وجود این هر طور که مصلحت بدانید ضرری ندارد.

و اما ورقة مقدسه ضجیع متصاعد الی الله افنان سدره مبارکه با محرمی اذن حضور دارند.

در خصوص بنای مستودع مقدسه با حضرات افنان نیز مشورت نمائید و علیک التّحیة و الثّناء. ع ع

یادداشت‌ها

* عبارت «صعود دو افنان سدره مبارکه» محتملاً راجع به صعود جناب حاجی سید میرزا افنان در ذی قعدة سنه ۱۳۲۲ هـ ق/ژانویه ۱۹۰۵ م و صعود جناب میرزا عبدالحسین افنان است که ذکر جمیل ایشان در لوح مصدّر به عبارت «ای دختر محترم...» در بخش سوم از فصل دوم این کتاب مندرج است.

و نیز نگاه کنید به یادنامه بیضاء نورا (ص ۲۵۵-۲۶۲).

حضرت ایادی امر الله جناب ابن ابهر علیه بهاء الله الأبهی

هو الله

ای منادی پیمان، مکتوبی که به جناب آقا سید تقی مرقوم نموده بودید ملاحظه گردید الحمد لله دلالت بر ثبوت و استقامت در امر الله می نمود و لمثلک ینبغی هذا ان ربک یؤیدک فی کل امر عظیم.

در خصوص تفصیل شهدای یزد روحی لهم الفداء و ذاتی لهم الفداء و کینونتی لهم الفداء مرقوم نموده بودید که بعضی از صاحب منصبان سفارات اجنبیه خواسته اند به آنها داده شود بسیار موافق ولی چون این ظلم و طغیان و بغض و عدوان از علمای رسوم واقع و از بی خردان اهالی صادر و حکومت به کلی از این تهمت بری بلکه به قدر امکان محافظه و صیانت نموده و ابدأ به توهین احدی راضی نبوده لهذا در بیان کیفیت یزد و وقوع اذیت و قتل و غارت و خونریزی به نوعی مرقوم شود که شبهه ای حاصل نگردد که کسی گمان کند معاذ الله حکومت در این مسئله قصوری نمود بلکه مکرراً در ضمن عبارت مرقوم شود که با وجود آن که سلطنت سنیّه نهایت صیانت را منظور داشت ولی علمای رسوم و اوباش قوم عرصه را تنگ نمودند و به چنین خونخواری پرداختند. و علیک التّحیة و الثّناء. ع ع

یادداشت‌ها

* مندرجات این لوح به ظنّ قوی ناظر به وقایع شهادت شهدای یزد در سنه ۱۹۰۳ میلادی است که شرح وقایع آن به تفصیل در تاریخ شهداء یزد، اثر جناب حاجی محمّد طاهر مال میری و کتاب امر بهائی در اردکان، اثر جناب صدری نواب زاده اردکانی به ثبت رسیده است.

طهران

حضرت منادی ابن ابهر علیه بهاء الله الأبهی

هو الله

ای منادی پیمان، نامه اخیر به تاریخ ۲۵ شوال ۱۳۲۸ ملاحظه گردید. کیفیت حضرات مشایخ را مرقوم نموده بودید خوب واقع گردیده که مطالب را شنیدند و ان شاء الله به منزل رسد و به آنچه باید و شاید فائز گردند. اگر چنین نفوس به نور هدی مهتدی و ترتیل آیات توحید نمایند سبب هدایت جمعی غفیر شوند ولی باید این نفوس را مکتوم داشت تا اشتها نیاورد و نزد عموم به سودائی و شیدائی معروف نگردند.

همواره در فکر آن باشید که نفوس مهمه تبلیغ شوند و به کلی نامشان را مکتوم بدارید. ایادی امر الله باید همواره در اینگونه امور بکوشند تا تأییدات الهیه از جمیع جهات احاطه کند، در هر دمی روح و ریحان حاصل نمایند و بر قوت و قدرت بیفزایند. باری تا توانید سمندهمت در این میدان جولان دهید و چنان همت بگمارید که نفوسی منقطع و منجذب و بزرگوار از نفات روح القدس زنده گردند و سبب روشنائی این جهان تاریک شوند، نادانان از اهل جهان را بینائی بخشند و حیات ابدی مبذول دارند.

حال بهتر است که آن دو نفس محترم یکی به موطن خویش رود و در آنجا بیگانه و خویش را از اضطراب و تشویش رهائی دهند و به آهنگ ملاً اعلی و گلبنگ بلبل ریاض ملکوت ابهی به وجد و طرب آرند ایرانیان را ربانیان کنند و ناسوتیان را لاهوتیان فرمایند طیور گلخن فانی را به گلشن باقی دلالت فرمایند و مرغان چمنستان حقیقت کنند و به نغمه و آواز آسمانی دمساز فرمایند تا ضجیح تسیح و تقدیس به ملاً اعلی رسد و صریخ تکبیر و توحید به قاب قوسین او ادنی واصل گردد.

حضرت شریعتمدار ان شاء الله پی به اسرار برند و کشف حقائق کتب آسمانی فرمایند و به اسّ اساس دین الله در هر کور و دوری اطلاع یابند که مقصود تربیت عالم امکان و ترقی و نجاح عالم انسان است. فی الحقیقه دین الله دبستان کمالات

است که در آن معانی فضائل و خصائل جهان ملکوت تدریس می گردد. اما جناب شیخ احمد و دو نفس بختیار ان شاء الله بخت یار گردد تا از ماء معین حیوان سیراب گردند.

در خصوص جزوه اصفهان مرقوم نموده بودید از اینگونه رسائل بسیار من بعد تألیف گردیده انتشار داده خواهد شد. حضرت قائم مقام در نهایت روح و ریحان در اینجا تشریف دارند. ما نوشته بودیم که ایشان را کتمان دارند حالا که چنین شده است:

ای عشق منم از تو سرگشته و سودائی و اندر همه عالم مشهور به شیدائی
تا ببینم خدا چه می کند ولی یاران حکمت منظور ندارند و علیک البهاء الأبهی. ع ع

یادداشت‌ها

* این لوح مبارک که به ظنّ قوی در اواخر سنه ۱۹۱۰ و اوائل سنه ۱۹۱۱ م مرقوم شده حاوی ذکری درباره «کیفیت حضرات مشایخ» است که در الواح سایره جناب ابن ابهر نیز مذکورند. در مورد این مشایخ به الواح مندرجه در صفحات بعدی این کتاب مراجعه فرمائید.

* در این لوح «قاب قوسین او ادنی» اشاره‌ای به مصطلحات قرآنی در سوره نجم ۵۳- (آیات ۷-۹) دارد که دالّ بر فاصله حضرت رسول با جبرئیل در هنگام نزول وحی است که به اندازه فاصله دو کمان بوده است. برای مطالعه شرح مفصّل درباره این اصطلاح به دانشنامه قرآن (ج ۲، ص ۱۶۱۵) مراجعه فرمائید.

* شرح مطالب مربوط به بیت «ای عشق منم...» در مجلد دوم کتاب مآخذ اشعار مندرج است.

طهران

جناب ابن ابهر علیه بهاء الله الأبهی

هو الله

ای منادی پیمان، نامه‌ای که در خصوص دو نفس محترم و خلاصی آنان مرقوم نموده بودید رسید نهایت سرور حاصل گردید و فی الحقیقه دو شخص محترم نهایت همت در این خصوص فرمودند و عنقریب مکافات الهیه را مشهوداً ملاحظه خواهند نمود.

ایران در باطن مضطرب است سکون ندارد و عنقریب این قضیه ثابت گردد ولی آن دو شخص محترم تأیید خواهند یافت ولی شرط این است که با یکدیگر در نهایت محبت و الفت باشند ولی اگر کلفت در میان آید یقین بدان که اسباب پریشانی مهیا گردد و تهمت‌ها به میان آید و افتراها زده شود.

و حال از اسکندریه این نامه مرقوم می‌شود زیرا آن نوبه عصبی که می‌دانید در این ایام شدت نمود به قسمی که از تقریر و تحریر باز ماندم و چون ملاحظه شد که هوای عکا و حیفاً به هیچ وجه موافق نه محض آن که از خدمت به آستان مقدس باز نمانم و تحریر و تقریر ممکن باشد لهذا چندی به این صفحات آمدم. الحمد لله از الطاف جمال مبارک تغییر هوا بسیار مفید افتاد.

اما قضیه جناب آقا عزیزالله خان و حضرت شخص محترم در این خصوص توصیه محکم مرقوم گردید و ارسال شد و باز نیز مرقوم می‌شود یقین بدانید که ابداً کوتاهی نخواهد شد. آن ورقه فوق العاده نجف اضغاث احلام است جمیع خلق می‌دانند که منشأ این هذیان ظلم و طغیان معاندین امت میرزا یحیی و بعضی هزله و رذله است، جوابی مرقوم شد و ارسال گردید که طبع شود و انتشار داده شود شما آن را به بعضی از بی‌غرضان از اهل مجلس بنمائید ولی نسخه ندهید و بگوئید که مروج این اراجیف و افترا حاجی میرزا یحیی که عضو منتخب کرمان است و داماد میرزا یحیی ازل است و مدعی وصایت میرزا یحیی است چون گمان می‌کند که اگر بنیان بهائیان برافتد یحیائی‌ها میدان گیرند لهذا به این مفتریات می‌کوشد.

باری، شما ازلی‌ها را به مردم بشناسانید و بگوئید اینها که فریاد می‌نمایند که بهائیان چنین و چنانند مقصودشان از این افترا حمایت مذهب شیعه نیست بلکه مرادشان آن است که بهائیان را مغضوب و منفور جمیع طوائف کنند و خود را عزیز کلّ نمایند، به مردم بفهمانید شما که صدرالعلماء از رفقای اوست و یحیائی و پسر صدرالعلماء یحیائی قح است این سکوت شماها سبب جسارت آنها گشته این مسئله نجف را یحیائی‌ها ترتیب دادند شما به مردم بفهمانید و این نامه ضدّ احرار ابرار از لسان من آنها نوشتند، مردم خبر ندارند و علیک البهء الأبهی. ع ع

* * * * *

طهران

حضرت ایادی امرالله جناب ابن ابهر علیه بهاءالله الأبهی

هوالله

ای منادی پیمان، نامه رسید و مضمون معلوم گردید نفوس مهمّه را مانند حضرت استرآبادی و شخص جلیل خراسانی بی‌نهایت مکتوم نمائید و مستور دارید حتی به محرمان اسرار نیز ذکر نکنید و آن نفوس مهمّه را نیز وصیّت کنید و تأکید نمائید که خود را شهرت ندهند و به کمال حکمت حرکت کنند به این قسم موقّق تر گردند و مؤیّدتر شوند، این مسئله را بسیار مهم شمردید. جناب مرحوم مغفور امین‌الدوله صدر اعظم در زمان حیات نامه‌ای نوشته بود که آن نامه را در آب نهادم و آن آب را به آستان مقدّس ریختم. خلاصه به شخص واسطه نامه ذکر نموده بودند که احبّاء بی‌نهایت بی‌حکمتی می‌کنند به مجرد این که نفسی اقبال نماید با طبل و دهل اعلان می‌نمایند و این سبب است که نفوس مهمّه از تقرّب به احبّای الهی گریزانند زیرا در هراسند. باری یحیائی‌ها ملاحظه کردند نفوذ امرالله شدید شد و اعلاء کلمه الله عظیم، بنا کردند در نهایت سرّ سرّ نفوس را دعوت نمودن به این امر و غایت کتمان را مجرا داشتند نفوسی چند چون اطمینان از کتمان نمودند و از عظمت امر حیران گشته بودند گوش به حرف یحیائی‌ها دادند و آنان انواع اکاذیب و اراجیف و اوهام به آنان القا کردند و چون مکتوم داشتند آن اشخاص در اوهام مستغرق گردیدند.

در خصوص حضرت والا شخص محترم با حضرت عزیز و امة‌الأعلى شرحی مبسوط مرقوم نموده بودید ولی نامه‌ای به تاریخ ۲۱ ذی‌الحجّه یعنی هفت روز بعد از این نامه وصول یافت در آن مرقوم بود که الحمد لله امور طرفین گذشت و جناب مؤید از طرف آن شخص محترم و کیل معین شدند تا این معامله را تمام نمایند. حضرت مؤید، مؤید است یقین است که همّت می‌فرماید و این مشکلات را حلّ می‌فرماید.

در خصوص وجوهات امریک مرقوم نموده بودید اگر چیزی مرقوم شود سبب کدورت قلوب گردد. این ملاحظات را داشته باشید ولی شما ایادی باید به حسن تدبیر امور مدرسه را به تمامها منتظم نمائید.

در خصوص شیخین محترمین مرقوم شد و تکلیفشان معین گشت و نامه‌ای به ایشان مرقوم گردید برسانید و علیک البهاء الأبھی. ع ع

یادداشت‌ها

* مقصود از «حضرت استرآبادی» به ظنّ قوی علی ابن محمّد شریعتمدار استرآبادی (فوت ۱۳۱۵ ه ق/۱۸۹۷م) و مقصود از «شخص جلیل خراسانی»، ملاّ محمّد کاظم مجتهد خراسانی است. شرحی از احوال علی ابن محمّد استرآبادی در دایرةالمعارف تشیّع (ج ۲، ص ۱۰۴-۱۰۵) و شرحی از احوال ملاّ محمّد کاظم خراسانی در ذیل «آخوند خراسانی» در دایرةالمعارف تشیّع (ج ۱، ص ۱۴) به طبع رسیده است.

ذکر «جناب فاضل جلیل استرآبادی» در لوح مصدرّ به عبارت «ای منادی میثاق نامه رسید...» نیز مذکور شده و آن لوح در صفحات بعدی این بخش مندرج گردیده است.

* مقصود از «شیخین محترمین» به ظنّ قوی همان «حضرات مشایخ» مذکور در لوح مندرج در صفحات قبل است که با این عبارت آغاز می‌گردد: «ای منادی پیمان نامه‌اخر...».

نامه‌ای که در انتهای لوح مبارک به ترقیم آن برای «شیخین محترمین» اشاره می‌فرمایند عبارت از لوحی با مطلع «الحمد لله الذی کشف الظلام...» است که به

واسطه جناب ابن ابهر خطاب به «جناب شیخین محترمین» عزّ صدور یافته و متن کامل آن در مکاتیب عبدالبهاء (ج ۴، ص ۵-۲) به طبع رسیده است. مقصود از «امین الدوله صدر اعظم»، میرزا علی خان امین الدوله است که در اواخر سال ۱۳۱۴ ه ق/۱۸۹۷ م صدراعظم مظفرالدین شاه شد و تا اوائل سنه ۱۳۱۶ ه ق/۱۸۹۸ م در این مقام باقی ماند و در سنه ۱۳۲۲ ه ق/۱۹۰۴ م از این عالم درگذشت. شرح حال مفصل او در دائرةالمعارف بزرگ اسلامی (ج ۱۰، ص ۲۸۹-۲۹۱) مندرج است.

طهران

حضرت ابن ابهر علیه بهاء الله الأبهی

هو الله

ای منادی پیمان، نامه رسید و مضمون مفهوم گردید. چون فرصت به هیچ وجه نیست جواب مطالب مختصر مرقوم می شود.

در خصوص معاملات احبّاء با یکدیگر مرقوم نموده بودید این مسئله اهمّ امور و این قضیه را باید نهایت اهتمام داد. یاران الهی باید با یکدیگر در نهایت امانت و دیانت معامله نمایند و هر کس در این خصوص قصور کند از نصایح جمال مبارک و از وصایای الهی روگردان است. اگر انسان در خانه خود با متعلقان و یاران در نهایت امانت و دیانت معامله ننماید با بیگانگان هر چه به امانت و راستی معامله کند بی ثمر و نتیجه ماند. اول باید معاملات داخلیّه را منتظم کرد بعد به خارج پرداخت نه این که گفت آشنایان را اهتمام نباید و ایشان را در امانت با یکدیگر چندان اهمّیتی لازم نه ولی باید با بیگانگان درست رفتار کرد، این اوهام است و سبب خسران و زیان، طوبی نفس اشرف بنور الأمانة بین العموم و کانت آية الكمال بین الجمهور. تاریخ حضرات شهدا را نهایت اهتمام بدهید البته بکوشید تا در یک کتاب مخصوص جمع نمائید ان شاء الله ما در خصوص سائره نیز می کوشیم.

اما قضیه تقی زاده در تبریز دشمن معلوم است، وسیله ای جوید تا از هر جهت فتنه و فسادی نماید. وقتی که شما در ارض مقصود بودید و غلبه دولتیان تازه واقع صریحاً به آن جناب گفته شد که چون ملاحظه گردید که احبّاء آنچه تأکید می شود که در امور سیاسی مداخله نمایند و از جمیع احزاب در کنار باشند ثمره نمی بخشد بعضی مداخله با ملتیان می نمایند لهذا مجبوراً مرقوم شد مقصد عبدالبهاء این بود تا به کلی احبّاء را از مداخله در امور سیاسی منع کنیم دیگر کسی را اجتهاد و تأویلی نماند حال اگر چنان که باید و شاید خونخواهی مظلومان نماید فبها والا [بدا] قضیه مسلّمه در امر الله.

وقتی که این عبارت مرقوم شد در همان دقیقه به جناب آقا سیّد علی اکبر ذکر

شد که نظر به مصلحت و حکمت الهیّه مجبور بر آن شدم که این کلمه مرقوم نمایم ولی این شرطش آن است که به آنچه باید و شاید قیام شود و اگر چنانچه مجرا می شد نصرت پی در پی می رسید. و نظر به حکمتی بیانی می شود، چنان که امام جعفر صادق علیه السلام فرمود وقتی که سؤال کردند که ما موعود به آنیم سابعهم قائمهم و شما سابعید باید قائم باشید این وعد کجا رفت؟ در جواب فرمودند: بلی من قائم بودم اما بدا شد. در قائمیت موسی بن جعفر چون بدا جائز البتّه در امر دیگر نیز جائز.

و اما قضیه مداخله احباب، آشنا و بیگانه می دانند که این کذب و بهتان است و گذشته از آن نفوس بسیار در کتاب منصوص کسی از کلمه منصوص که این عبد مرقوم نمود چه داند که چیست محض حکمت بالغه عبارتی مجمله به اشاره مرقوم گشت باید احبای الهی عموماً تفهیم جمهور نمایند که از بدایت این انقلابات متتابعاً مرقوم گردید که یاران الهی باید ابدأ در امور سیاسی مداخله نمایند و کناره جویند و طرفین را خیر خواه باشند و مکاتیبی که در این خصوص مرقوم شده است نشان بدهید.

و اما قضیه یحیائیها، لکل باطل جولة و للحق الصّولة کسراب بقیعة یحسبه الظّمان ماءً حتّی اذا جاءه لم یجده شیئاً. یاران الهی از فساد و حرکت آنها غفلت نمودند که سرّاً مشغول به ترویج بودند و الا کار به این درجه نمی رسید. اما قضیه جناب آقا سیاوش که خیال مداخله دارند تا طرفین را صلح دهند اگر ممکن بسیار خوب.

اما قضیه شعاع السلطنه، ایشان به بقعه مبارکه وارد و ساعتی حاضر و سیّاح کامل به او خطاب شد نهایت مهربانی به ایشان مجرا گردید ولی چون ملاحظه شد که نمی خواهند معروف شوند و شناخته گردند و در کلام قدری طفره زدند لهذا ما نیز چشم پوشیدیم، امیدواریم که مؤید و موفق به خدمت عالم انسانی گردند و سبب اتحاد و اتفاق بین دولت و ملت شوند تا این دو رکن عظیم با یکدیگر چون شیر و شکر آمیخته گردند. ایشان را باید همت بلند و مقصد ارجمند باشد مانند سائرین خود را به مقاصد جزئیّه و امور عادیّه آلوده نفرمایند بلکه بنیانی ابدی بنهند و به

دیوان الهی خدمت فرمایند تا به ایوان بلند رحمانی پی‌برند زندگانی به عالم انسانی بخشند و از افق عزت ابدی درخشند، و علیه التَّحِيَّةِ وَ الشُّاْءِ. ع ع
جناب ایادی آنچه از قلم میثاق صادر کل ظاهر شده و خواهد شد، منتظر باشید. ع ع

یادداشت‌ها

* درباره قائمیت امام جعفر صادق و حصول بدا، حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح مبارکه که در اسرار الآثار (ج ۱، ص ۸۲-۸۳) نیز به طبع رسیده چنین می‌فرمایند:
«ای منادی پیمان مکتوب اخیر وصول یافت... در بدایت انقلاب عبدالبهاء به نهایت همت کوشید که یاران بی طرف مانند و خیر خواه دو جهت باشند، ملاحظه شد که بعضی تأویل می‌نمایند و مداخله می‌فرمایند و نتیجه آن است که حکومت بهانه نماید و ماده به عضو ضعیف ریزد و جمیع احبای الهی را قتل عام کنند و واسطه صلح نمایند و به سبب این قضیه حکومت نفوذ شدید یابد و اقتدار خویش بنماید. جناب آقا سید علی اکبر را احضار نمودم گفتم که آنچه خواستم یاران را از مداخله منع نمایم ممکن نشد بعضی مائل به مداخله هستند و این نتایج مضره بخشد، حال محض این که این مداخله را منع نمایم، می‌خواهم که عبارتی در حق مرکز سلطنت نویسم اگر چنان که باید و شاید قیام نماید فیها و الا بدا از قضایای مسلمة امر الله است. به حضرت امام جعفر صادق گفتند که ما منتظر معصوم سابع بودیم و سابعهم قائمهم می‌گفتیم چگونه شد که تحقق نیافت. فرمودند: آن سابع منم ولی بدا شد. خلاصه به مومی الیه گفتم که در قائمیت امام جعفر صادق بدا جائز بود حال اگر چنان که باید و شاید معمول نگردد بدا اسهل امور است...».

و نیز نگاه کنید به لوح مصدر به عبارت «ای ثابت بر پیمان نامه شما رسید و انقلابات مشهد و اطراف خراسان معلوم گردید...» در مصابیح هدایت (ج ۴، ص ۵۵۴).

* عبارت «الكل باطل جولة...» از امثله مشهوره عربی است که در معجم کنوز (ص ۲۴۵) چنین ثبت شده است: «للحق دولة و للباطل جولة» و نیز مثلی دیگر در منبع فوق چنین می‌گوید: «جولة الباطل ساعة، و جولة الحق الی قیام الساعة».

* عبارت «کسراب بقیعة...» فقره‌ای از آیه شماره ۳۹ در سوره نور - ۲۴ است که می‌فرماید: «وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالَهُمْ كَسْرَابٍ بِقَيْعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَوَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ فُوقِيَهُ حِسَابَهُ وَ اللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ».

ترجمه فارسی کلام الهی آن که: اعمال کافران چون سرابی است در بیابانی. تشنه آبش پندارد و چون بدان نزدیک شود هیچ نیابد و خدا را نزد خود یابد که جزای او را به تمام بدهد. و خداوند زود به حساب‌ها می‌رسد.

* مقصود از «شعاع السلطنة»، ملک منصور میرزای قاجار است که دوّمین پسر مظفرالدّین شاه قاجار بود. او در ۱۲۹۷ هـ ق/ ۱۸۸۰م متولّد شد و به سال ۱۳۳۸ هـ ق/ ۱۹۲۰م از این عالم درگذشت. شرحی از احوال او در دایرةالمعارف فارسی (ج ۲، بخش اول، ص ۱۴۷۶) به طبع رسیده است.

و نیز نگاه کنید به امر بهائی در اردکان (ص ۲۳۰).

* درباره «تقی زاده» و احوال و امیال او به الواح حضرت عبدالبهاء خطاب به جناب علی قلی خان نبیل الدّوله که در یادنامه اشراق خاوری به طبع رسیده نیز مراجعه فرمائید.

شرحی از احوال او مفصلاً در دائرةالمعارف بزرگ اسلامی (ج ۱۶، ص ۶۸-۷۷) نیز به طبع رسیده است.

هندوستان

جناب ابن ابهر علیه بهاء الله الأبھی

هو الله

ای منادی پیمان، نامه [شش] ۶ شعبان واصل و از مضمون سرور کامل حاصل گردید زیرا دلیل بر حصول شفا و راحت جسم و جان آن یار مهربان بود. این سفر هر چند خطر دارد زیرا غربت است، زحمت است، مشقت است ولی امیدوارم نتیجه اش ظهور موهبت گردد و مغناطیس فضل و عنایت شود. در هندوستان بدایت تأسیس است لهذا قدری مشقت دارد ولی چون اساس وضع گردد به کمال راحت و آسانی نور هدایت بتابد، «و رأیت الناس یدخلون فی دین الله افواجا» تحقق یابد.

مقصود این است اگر چنانچه تعب شدید است ولی سبب حصول فضل جدید گردد لهذا در نهایت استقامت و متانت انکار و استکبار نادانان را مقاومت نما دلتنگ مشو و ملال میار، کبر و غرور علمای شرور را به قلب سلیم صبر و تحمل نما زیرا عاقبت این تلخ شیرین گردد و مرارت این صبر شکرین شود و لهیب این نار جحیم مبدل به ماء معین گردد. عنقریب ملاحظه خواهی نمود که این سفر عزت پایدار بود و موهبت حضرت پروردگار. جمیع یاران را تحیت ابدع ابھی ابلاغ دار. مکاتیبی که خواسته بودی مرقوم گردید و در طی این مکتوب است. ع ع

چندی بود که ضعف جسمانی مستولی بود و مانع از تحریر و تقریر روحانی لهذا جواب نامه تأخیر افتاد حال چون بیماری اندکی خفت یافت فوراً به تحریر پرداختم. اما جواب نامه های جناب علی قبل اکبر کل داده شد اما ایشان عجله دارند چون مکتوبی جوابش اندکی تأخیر افتد به نظر ایشان بسیار تأخیر آید. ع ع

یادداشت‌ها

* این لوح مربوط به وقایع سفر جناب ابن ابهر به هندوستان است. در این مورد به لوح مصدر به عبارت «ای بنده صادق جمال مبارک و مبشر میثاق...» در صفحات قبل نیز مراجعه فرمائید.

و نیز نگاه کنید به لوح مندرج در اوائل بخش دوّم از فصل دوّم این کتاب.
* عبارت «و رأیت النَّاسَ یَدْخُلُونَ...» آیه ۲ سوره نصر - ۱۱۰ در قرآن مجید است.

هو الله

ای منادی پیمان، نامه شما رسید و نوحه خوشی استشمام گردید و آن وفای به حقوق پدر و ثبات بر محبت آن نور انور. فی الحقیقه ایام خویش را به مصائب و بلاها در سبیل الهی به پایان رساند از کأس هر بلائی نوشید و زهر هر ابتلائی چشید تا به مقامی رسید که غبطه اصفیاء گردید و زیارت مخصوص از قلم اعلی نازل شد این فضل را هیچ موهبتی معادل نگردد و موازی نشود آن زیارت تلاوت گردید فضل و موهبت مخصوصه واضح و آشکار شد.

ای رفیق شخص شاخصی که بعد از صعود مورد الطاف ملیک مقتدر شد و از قلم اعلی ذکر او نازل و زیارتنامه صادر دیگر عین گستاخی و جرئت و جسارت و نادانی است که نفسی نظیر این عبد چنین جسارتی نماید و زیارتی از برای ایشان بنگارد، نفسی که غریق بحر الطاف گردید دیگر اگر قطره‌ای عواطف خویش مبذول دارد خطای محض است و گناه صرف و سیئه لم تغفر. این عبد زیارت مرقوم می‌نماید ولی از برای نفوسی که از قلم اعلی صادر نشده و علیک التَّحیة و التَّناء. ع

یادداشت‌ها

* زیارت نامه جمال قدم که به اعزاز امّ جناب ابن ابهر نازل شده در لوح مصدر به عبارت «ابصار را اخبار می‌نمائیم...» در بخش دوّم از فصل اوّل این کتاب مندرج است.

و نیز نگاه کنید به لوح جناب سمندر در بخش سوّم از فصل اوّل این کتاب با مطلع: «یا سمندر انّ مالک القدر...» که شامل زیارت نامه پدر جناب ابن ابهر است.

۲۳ جمادی الأولى تاریخ نامهٔ مرسول ۱۹ ربیع الثانی ۱۳۲۸ [۳۰ آوریل ۱۹۱۰م]

طهران

جناب ایادی امرالله حضرت ابن ابهر علیه بهاء الله ابھی

هو الله

ای منادی پیمان، نامهٔ مفصل رسید مضمون مورث روح و ریحان بود و اخبار دلیل بر انتشار انوار. شمس حقیقت چنان اشراقی فرموده که شرق منور گشته و غرب از نفحات قدس معطر شده. یاران الهی باید به شکرانهٔ این مواهب رحمانی به انجذاب وجدانی مبعوث گردند و سبب ظهور شرف و منقبت عالم انسانی شوند. آهنگ تقدیس بلند کنند و ضجیح تهلیل و تکبیر به ملکوت ابھی رسانند. حال امور بسیار دقیق گشته و جمیع انظار متوجه به روش و سلوک احباء و مواظب اخلاق و اطوار و آداب بهائیان. لهذا باید اهل بهاء به نصایح و وصایای جمال ابھی در نهایت دقت و وفا قیام نمایند و نفوسی که در امور دوائر حکومت ذی مدخلند، امیدوارم که در نهایت تقدیس و پاکی و آزادگی و عفت و عصمت و خیرخواهی و خلوص نیت و پاکی طینت به خدمت ملت و دولت پردازند، به مواجب خویش قناعت نمایند و بدون آن به ارتکاب فلسی ذیل خویش را نیالایند زیرا ذیل مطهر امرالله آلوده گردد و نزد کل محقق شود که بهائیان نیز مثل احزاب دیگرند بلکه بدتر فرق لفظی است نه معنوی.

باری، رجای این عبد چنین است که دوستان حقیقی چنان روش و سلوک نمایند که بهائیان در نزد کل سردقتر دانائی باشند و مشهور و معروف به پاکی فطرت و طهارت طینت، شب و روز بکوشند و بجوشند و بخروشند و به جان و دل خدمت به ایران و ایرانیان نمایند. از تعیین در مناصب مقصودشان آن باشد که در ره رضای الهی بیوند و به عالم انسان خدمت کنند نه این که زخرف فانیه به دست آرند و به خوشی و عزت و راحت زندگانی کنند زیرا این اوهام زائل گردد نه راحت ماند نه عزت و نه منصب ماند و نه ثروت، عنقریب کآن لم یکن شیئاً مذکوراً گردد، آنچه باقی راستی و درستی و خداپرستی.

در خصوص مدرسه بنات مرقوم نموده بودید که اقدام کافی وافی در تأسیس و تنظیم گردیده و در اجتماع مبلغی به همت یاران حقیقی جمع گردیده و حضرت مصور رحمانی لوازم مدرسه را تقدیم نموده. این خبر سرور قلوب بود و فرح نفوس. یاران و اماء رحمان در طهران فی الحقیقه غیورند و شکورند و صبورند و وقور، در جمیع موارد جانفشانی نمایند لهذا به فضل و موهبت ربّانی سبب شادمانی شرق و غرب گردند. عبدالبهاء به جان و وجدان هر دم تضرّع و زاری نماید و آن نفوس مقدّسه را عون و صون رحمانی خواهد.

قضیه حضرت فاضل مازندرانی را تأکید نمائید ولی نهایت سفارش کنید که به آن فاضل محترم در نهایت خضوع و خشوع در صحبت مدارا نماید و به حکمت و اقتضا صحبت بدارد، زیارت سیدالشهداء را به همراه برد و در ضمن حکایت ثابت و مدلل نماید که من بعد بی شبهه بساط موجود اهل علم منظوی گردد و نجم آمال علما آفل و متواری، لهذا باید تأسیس جدید شود که مقاومت سیل افکار طبیعی گردد زیرا مسلک قدیم مقاومت نتواند و متانت نتواند و برهان این مدعا آن که در اندک زمان چه قدر نفوس به کلی از دین بیگانه گشتند و روز به روز در ازدیادند، این طوفان را قوت کلمه الله مقاومت نماید و این سیل شدید را خلق جدید ثبات و استقامت بنمایند.

حضرت رئیس بزرگوار و حضرت صدر ابرار باید در خصوص مدرسه تربیت و تأسیسات سائره معاونت یاران فرمایند. به حضرت رئیس علیه بهاء الله الأبهی از قبل عبدالبهاء ابلاغ نمائید: ایها الفاضل الشّهر الیوم یومک قد اتی الوعد فأوف بالعهد تالله الحقّ أنّ شمس الحقیقة القت علیک ذیل شعاعها و شملک اهداب ردها فعلیک بالضحیح فی المحافل العلیا و الصّریخ فی المجامع العظمی حیّ علی الفلاح و حیّ علی النّجاح و حیّ علی الموهبة الکبری ولكن بالحکمة المذکورة فی الکتاب، ای بقدر قابلیّة النفوس و انجذاب القلوب و انشراح الصدور.

و همچنین به جناب صدرالابرار پیام من برسان: یا صدرالصدور استبشر بفضل ربّک الغفور و استخرنّ ما ترید من مواهب ربّک الغیور و توجه الی ملکوت الأبهی و بقلب شکور و وجه یتلألاً بالنور و انّی ادعوالله ان یجعلک آیه الهدی بین الوری و

كلمة التقوى بين الأصفياء ان ربي لهو الرحمن الرحيم.

و اما نامه حضرت وزير معارف كه به جناب رئيس مدرسه مرقوم فرموده وقوع اين قضيه بايد سبب ازدياد همت و مواظبت اعضا و معلمين مدرسه تربيت گردد تا به مقامى رسد كه هر عاقل دانا از بيگانه و آشنا اطفال خويش را آرزوى دخول در آن مدرسه نمايد و اگر چنان كه بايد و شايد همت مبذول شود البته آن مدرسه به عون و عنایت الهیه چنان ترقی نماید كه گوی سبقت و پیشی از جميع مدارس برآید و در استقبال به درجه‌ای انجامد كه اول مدرسه عالم گردد و این موقوف به همت یاران و اراده صادقه دوستان است و عليك البهاء الأبهي. ع ع

یادداشت‌ها

* این لوح در مکاتیب عبدالبهاء (ج ۴، ص ۹۱-۹۵) نیز به طبع رسیده است.
 * مقصود از «فاضل محترم»، آخوند ملا محمد کاظم خراسانی است. قضایای مربوط به جناب فاضل مازندرانی و «فاضل محترم» در سایر مکاتیب حضرت عبدالبهاء خطاب به جناب ابن ابهر نیز انعکاس یافته است.
 و نیز نگاه کنید به شرح احوال جناب فاضل مازندرانی در مصایح هدایت (ج ۷، ص ۶۹-۱۴۱).

برای ملاحظه شرح و تفصیل سفر جناب فاضل مازندرانی به کربلا و نجف در سنه ۱۳۲۸ه ق/ ۱۹۱۰م جهت ملاقات با ملا محمد کاظم مجتهد خراسانی به مقاله جناب احمد یزدانی در شرح احوال جناب فاضل مازندرانی که در مقدمه کتاب امر و خلق (ج ۱) به طبع رسیده نیز مراجعه فرمائید.

* شرح احوال و آثار و خدمات جناب صدر الصدور به تفصیل در مقاله «میراث صدرالصدور» در خوشه‌ها (ج ۱۷) مندرج است.

و نیز نگاه کنید به یادداشت‌های مندرج در ذیل لوح مصدر به عبارت «ای منادی پیمان مکتوب مفصل...»، در صفحات قبلی همین بخش.

طهران

حضرت ایادی امرالله جناب ابن ابهر علیه بهاءالله الأبھی

هوالله

ای منادی پیمان، نامه مفصل که در بیروت مرقوم نموده بودید رسید و به دقت ملاحظه گردید از عدم فرصت جواب مختصر مرقوم می‌شود:

در خصوص مکتب که با حضرات قرار داده بودید در اسکندرونه بسیار مقبول اول این لازم و واجب و همچنین امر مشورت نیز بسیار موافق و چون این دو قضیه مهمه حصول پذیرد آن وقت اگر بتوانند و از عهده برآیند مسافرخانه که هم مشرق‌الاذکار نیز باشد ترتیب دهند و من به حضرات مکتوبی در این خصوص مرقوم خواهم نمود. و جمیع یاران و احبای الهی را تحیت ابدع احلی ابلاغ دارید و علیک البهاء الأبھی. ع ع

یادداشت‌ها

* درباره مندرجات لوح فوق اثر حضرت عبدالبهاء خطاب به جناب آقا عبدالمهدی در اسکندرون به شرح ذیل است:

اسکندرون

جناب آقا عبدالمهدی علیه بهاءالله الأبھی

ای بنده حقّ نامه مفصلی که از پیش مرقوم نمودی از کثرت مشاغل تأخیر در جواب شده ان شاءالله من بعد ارسال می‌شود حال سریعاً نگارش این نامه لازم شد و آن این است که حضرت ایادی جناب ابن ابهر علیه بهاءالله مرقوم نموده‌اند که در آنجا تأسیس محفلی و مکتبی و مسافرخانه‌ای تصوّر بلکه تقرّر یافت، اگر چنانچه این قرار استقرار یابد بسیار محبوب و مقبول. و در خصوص ارسال معلّم از طهران به ایشان مرقوم گردید و امید است که این تأسیسات سبب جلوه آیات باهرات گردد و نفوس روز به روز تأیید و توفیق جدید یابند و ثبوت و رسوخ عظیم بنمایند. جمیع یاران و احبای رحمان را تحیت ابدع ابھی ابلاغ دارید علی الخصوص ورقه مبتهله

والده محترمه را و عليك البهاء الأبهي.

و نیز نگاه کنید به لوح صادره به اعزاز آقا میرزا نعمت الله فلاح با مطلع «ای سلیل آن شخص جلیل...» در بخش دوم از فصل دوم این کتاب.
* درباره مکتب اسکندرونه به لوح مصدر به عبارت «ای منادی حقّ نامه ثانی...» در صفحات بعدی این بخش نیز مراجعه فرمائید.

طهران

جناب ایادی امرالله حضرت ابن ابهر علیه بهاءالله الأبھی

هوالله

ای منادی پیمان، نامهٔ مورخ [دو] ۲ محرم رسید. مرقوم نموده بودید که در یوم ولادت صبح هدی و طلوع شمس حقیقت جمیع آن خاندان لباس ماتم را خلع و به ثیاب سرور و فرح و شادمانی به میمنت روز مسرت رحمانی هیاکل خویش را مزین نمودید. این تبدیل جامه بسیار مناسب و موافق بود، به یقین بدانید که آن طیر حدیقهٔ علین در ملکوت وصال نیز بی نهایت بشارت روحانی یافت. آن آب که در عالم رؤیا به خانه آمد آن حیات جدید است، و من الماء کل شیء حی. و آن اضطراب سرور و سکون و قرار است و از تأثیرات آن رؤیا بود که سلیل صهر ائیم به ملکوت رب کریم اقبال کرد و همچنین آن دو خوانین و همچنین آن شخص معزز از اهل شه میرزاد. شکر کن حضرت پروردگار را که سبب هدایت این نفوس شدی و به این موهبت کبری مؤید گردیدی.

الیوم هر نفسی لسان تبلیغ گشاید از نفثات روح القدس به بیانی فصیح و بلیغ مؤید گردد و از مرکز سلطنت آسمانی به یرلیغ شهریاری در دو جهان فائز گردد. جام باده این است اگر نفسی بنوشد، انوار تأیید این است اگر شخصی بدرخشد، جوشش عشق این است اگر دل و جان بخروشد، رداء موهبت کبری این است اگر انسانی پیوشد. امة البهاء معلومه حضرت تاج را بشارت ابتهاج باد. در لسان انگریزی نهایت مهارت لازم اگر همتی بنماید مانند شمع در مشکات آفاق بدرخشد و صوت و صیتی حاصل بنماید که فخر آن خاندان گردد و مباهات آن دودمان شود. الحمدلله امة الأعلی از آبله رها یافت. ایشان را تحیت ابدع ابھی برسان و همچنین دکتور کلاک را بی نهایت از قبل من مهربانی نما. یاران باید به هر وسیله که باشد اماء امریکا را به قسمی به محبت بنازند و بنوازند که سبب سرور جمیع اماء الرحمن در امریکا گردند.

در خصوص ایران سؤال نموده بودید بدان که این انقلاب و اضطراب عاقبت

منتهی شود و در آینده زمان مستقبل ایران مانند کوب در خشنده تابان است. از این مشکلات حاصله مایوس مگردید، دعا کنید که خدا دولت و ملت ایران را موفق فرماید و از این انقلاب و اضطراب رهایی و نجات بخشد، تا نگرید ابر کی خندد چمن؟ یاران الهی باید به نهایت محبت و سکون و قرار و بی طرفی حرکت و سلوک نمایند و ابداً در فتنه و فساد مداخله نمایند، و عليك البهاء الأبهی. ع ع

هو الله

و اما رؤیای ثانی شما دلیل بر آن است که نفوذ کلمه الله در ایران بلکه در جمیع آفاق شدید خواهد شد و آن پیر سالخورده مملکت ایران است و جواب عریضه او تأییدات و توفیقات الهیه است. و به جناب مشهدی تقی ترک سه هفته پیش به واسطه جناب امین مکتوبی به ترکی و فارسی و عربی مرقوم گردید و ارسال شد و عليك بهاء الأبهی. ع ع

یادداشت‌ها

* مقصود از «امه‌الأعلی»، دکتر سوزان مودی است که شرح حال ایشان در کتاب اختران تابان [ج ۱] (ص ۳۰۰-۳۰۸) به طبع رسیده است.

جناب فاضل مازندرانی در اسرارالآثار (ج ۵، ص ۱۷۸) چنین نوشته‌اند که: «دکتر سوسن مودی Dr. Susan Isabel Moody از بهائیان ایالات امریکا، نامش در آثار غصن اعظم عبدالبهاء مذکور و به لقب امه‌الأعلی خوانده شد. در سال ۱۹۱۰ میلادی با دکتر کلاک سابق الذکر به طهران آمده، سال‌ها به طبابت و نیز خدمت امر بهائی اشتغال داشت تا درگذشت».

و نیز در ذیل «کلاک Dr. Sarah Clock» در اسرارالآثار (ج ۵، ص ۳۵) چنین آمده است: «دکتر کلاک خانمی امریکائیه بهائیه با دکتر مودی به ایران آمد و در مدرسه تربیت بهائیان طهران به تربیت و تعلیم نونهالان اشتغال جست».

و نیز نگاه کنید به فصل بیست و ششم در جلد دوم کتاب: The Baha'i Faith in America اثر آقای Robert Stockman.

* برای ملاحظه شرح مطالب درباره مصرع «تا نگرید ابر...» به ذیل آن مصرع در

مآخذ اشعار (ج ۲، ص ۳۳۲-۳۳۵) مراجعه فرمائید.

* «نامه مورخ [دو] ۲ محرم» جناب ابن ابهر که در پاسخ به آن لوح مبارک فوق عزّ صدور یافته محتملاً در دوّم محرم سنه ۱۳۲۸ ه ق/ ۱۴ ژانویه ۱۹۱۰ م به رشته تحریر در آمده است.

طهران

حضرت ایادی امرالله جناب ابن ابهر علیه بهاء الله الأبھی

هو الله

ای منادی پیمان، نامه نوزدهم شهر محرم ملاحظه گردید. از مضمون آثار بشاشت و امید شدید و رجاء عظیم مشهود گردید. از الطاف سر وجود چنین مأمول که هر دم از فرح و سرور سرودی جدید زنی و آهنگ بدیع بلند نمائی. نامه آن جناب چون قرائت شود اگر دلالت بر مسرت نماید نسیم سرور وزد و اگر آثار حزن نمودار اثر شدید نماید. الحمد لله به فیض ملکوت ابھی نفوس معلومه اصغاء کلمه از آن حضرت نموده و می نمایند. امیدوار به فیض الطاف پروردگارم که خرق حجاب کنند و کشف سبحات نمایند. نفوس مقدسی که کاشانه خویش را لانه و آشیانه طیور الهی نموده اند و محل اشراق برهان ظهور ربانی کرده اند آن نفوس عزیز عبدالبهاء هستند و جلیل در ملکوت ابھی. الحق به نهایت قوت بر خدمت قیام نموده اند، بذل همت کنند و به جان و دل بکوشند تا کوری بینا گردد، مرده ای احیا شود و بیگانه ای آشنا گردد. امید من چنان است که این اشخاص از آن نفوسی باشند که جمال مبارک روحی لأحبائه الفداء از فم مطهر به عبدالبهاء وعده فرمودند که مبعوث کنند و البتّه یاران دیگر نیز اقتدا به آنان نمایند و منشأ آثار و مصدر انوار و معدن اسرار گردند.

به جناب عزیزالله خان خیاط و جناب عزیزالله خان معلم مدرسه تربیت تحیت ابداع ابھی از قبل عبدالبهاء ابلاغ دارید هر دو در درگاه کبریا عزیز و شهیرند و قریب و ندیمند.

جناب آقا سید جلال و جناب میرزا حاجی آقا فی الحقیقه مانند هدهد سبا پیام سلیمان وفا را به اقالیم و دیار رساندند و به نشر نفحات و ترتیل آیات بینات و تشریح اسرار کلمات به دل و جان می پردازند. اسأل الله ان یؤید هذین الرّجلین الجلیلین علی قوّة تزعزع ارکان الخافقین و یهتزّ بها اهل المشرقین.

و همچنین جناب میرزا عبدالحسین را در ارض الف بالف من الملائكة المسومة

مؤید فرماید. جناب اخوان صفا عنقریب به مازندران فرستاده می‌شوند. جناب یوسف خان رفتنشان بسیار موافق بود. از فضل حقّ امید چنان است که حضرت ملک آراء آرایش عالم بالا یابند و به رأی تفوق بر جمیع آراء جویند. امیدوارم که امور ملکی و ملکوتی ایشان انتظام یابد و علیک البهاء الأبهی. ع ع

یادداشت‌ها

- * این لوح در کتاب تاج و هاج (ص ۲۵-۲۷) نیز به طبع رسیده است.
- مقصود از «عزیزالله خان خیاط»، جناب عزیزالله عزیزی مؤلف کتاب تاج و هاج و مقصود از «عزیزالله خان معلم مدرسه تربیت»، عزیزالله خان مصباح است.
- * مقصود از «جناب آقا سید جلال»، آقا سید جلال ابن جناب سینا و مقصود از «جناب میرزا حاجی آقا»، جناب آقا میرزا حاجی آقا سنگسری رحمانیان است.
- مقصود از «جناب میرزا عبدالحسین» آقا میرزا عبدالحسین رفیعی اردستانی و مقصود از «جناب اخوان صفا»، آقا میرزا مهدی اخوان الصفا است. مقصود از «جناب یوسف خان»، جناب میرزا یوسف خان ثابت وجدانی است.

طهران

جناب ابن ابهر علیه بهاء الله الأبھی

هو الله

ای منادی پیمان، نامه‌ها ملاحظه گردید الحمد لله حقیقت حال آن دو مظلوم بزرگوار بر یار و اغیار واضح و آشکار گشت و سید عبدالله اصفهانی در نجف به جزای خویش گرفتار، تهمتی که به یاران زد گریبان خویش گرفت و به چاه خذلان ابدی درافتاد، فاعتبروا یا اولی الأبصار.

در خصوص امر تبلیغ مرقوم نموده بودید امروز اعظم امور و اکمل شئون انتشار نفعات قدس ملکوت ابھی است زیرا این امر مؤید است و هر نفسی بر آن قیام کند منصور و مسرور و موفق به الطاف موفور گردد چنانچه ملاحظه گردید هر نفسی در این سبیل قدم نهاد مظهر عنایت جمال قدم گشت و هر سواری که در این میدان بتاخت به چوگان همّت گوی موهبت کبری بر بود، سپاه جسور جنگجو که در میدان حرب منصور و مظفر در نزد شهریار منظور و مقرب، ملحوظ نظر عنایتند و از مرکز سلطنت امداد و استعداد پیاپی بیابند. همچنین نفوس مبارک از جنود ملکوت که در میدان تبلیغ سمند برانند و شجاعت و متانت بنمایند البتّه مظاهر الطاف بی پایان ملکوت ابھی شوند و امداد روحانی و تأیید صمدانی پی در پی رسد. علی الخصوص اگر ورقاتی نورانیّه و امائی رحمانیّه در نهایت تنزیه و تقدیس و وجد و انجذاب و انقطاع قیام نمایند و به ادله و براهین الهی اطلاع یابند و حجج قاطعه اقامه کنند و در کمال وقار و حکمت به اطراف شتابند یقین است سبب هدایت جمعی از نساء گردند و الطاف و عنایت حیّ قدیر همدم و نصیب گردد.

قضیه جدیده بسیار سبب احزان و آلام گردید، اگر چنین است خسران مبین است. الیوم باید احبای الهی نوعی سلوک نمایند که سبب عزّت امرالله گردند البتّه قرار در قعر زمین بهتر از این.

و اما قضیه شاهزاده و جناب عزیز اگر چنین بماند نتایج وخیمه بخشد حال جناب والا البتّه مدارا خواهند فرمود و همچنین جناب عزیز از منافع غیر مشروع

چشم خواهند پوشید و این قضیه به همت شما و همت احباء الله به کمال عدل و انصاف و عدم اعتساف منتهی خواهد گشت. از پیش نیز در این خصوص مرقوم شده البته تا به حال رسیده.

و اما قضیه بی طرفی احبای الهی باید به درجه ای باشد که کلمه ای بر زبان نرانند و نهایت صداقت به حکومت محلّیه داشته باشند اگر غیر از این باشد موقّیت ممتنع و محال.

و اما قضیه وصلت دو نفر از احباب با وجود تقرّر هشتصد تومان مهر به مجرد اطلاع حکم کتاب به کمال رضا زوجه راضی به سه واحد گردیده و آن جمعیت مبارکه عقدیه در نهایت شکوه بوده و تلاوت آیتین گردیده و قضیه سنگسر که با وجود طالبان توانگر والده زوجه مؤمنه به واحد واحد دختر خویش را به مؤمنی عقد و نکاح نموده بسیار سبب سرور گردید. فی الحقیقه این قضیه دلیل بر آن است که اماء رحمن در سنگسر ثابتند و راسخ و نابتند و قائم و انی ادعو الله بقلب خافق و لسان ناطق ان يجعلهن آیات التوحید و اثمار شجرة التجرید، ان ربی لعلی کل شیء قدیر.

اما شرکت خیریه امیدوارم که به عون و عنایت جمال مبارک روز به روز ترقی نماید و اعضاء شرکت به همتی بلند و مقاصدی ارجمند به خدمت پردازند و امر تبلیغ قوامی یابد و نفعات الله انتشار جوید. فی الحقیقه جناب حاجی محمد جواد و جناب صنیع همت بلیغ فرموده اند.

و اما قضیه مدرسه فقرا و تشکیل انجمن جدید از رجال و نساء به جهت تنظیم این امر عظیم و آراستگی محفل امتحان و نجاح و فلاح کودکان و همچنین انجمن امتحان دختران و اجتماع یار و اغیار در این دو محفل در نهایت الفت و محبت و یگانگی و مهربانی سبب نهایت روح و ریحان گردید و همچنین تأسیس محافل تبلیغ ان شاء الله سبب نجاح و فلاح بلیغ گردد.

در خصوص آن دو عالم بزرگوار طالبان کشف اسرار نگاشته بودید البته به حقیقت امور از جمیع جهات و سلوک و روش یاران و اساس سبیل رحمن و وحدت عالم انسان و تألیف قلوب جمیع ملل و توحید طوائف و نحل و جانفشانی

در سبیل الهی و خیر خواهی و مهربانی با جمیع نوع انسانی و احترام و رعایت رؤسای روحانی اطلاع یافته‌اند و حجت قاطعه و برهان لامع و دلیل ساطع مشهود و واضح گردیده اند کی انصاف سبب قناعت گردد که بهائیان خیرخواه جهانیانند و در این سبیل جانفشانی نمایند و عاقبت به تألیف و توحید ادیان به تأیید ربّ رحمن موفق خواهند شد و این نزاع و جدال صد قرون و اعصار را از میان زائل و این آتش را خاموش و فراموش خواهند نمود.

و اما قضیهٔ چهره‌نما، از قضا چند روز پیش به نزد این عبد شتافت و آنچه باید و شاید به او بیان نمود. بعد مراجعت به مصر کرد و سؤال و جواب را به درجه‌ای در جریدهٔ خویش درج نمود ولی بعضی از ایرانیان او را از درج چند فقره ممانعت نمودند و آن فقرات را در مقاله تنگاشت و آن سه فقره بود اول این که جمال مبارک روحی لأحبّائه الفداء به نصّ صریح در کتاب اقدس عبدالحمید را تویخ می‌فرمایند و نصّ خطاب این است: یا معشر الرّوم نسمع بینکم صوت الیوم و یا ایتها النّقطة الواقعة بین البحرین قد استقرّ علیک سریر الظلم. کسی را که جمال مبارک بوم تعبیر می‌فرماید و امیر سریر ظلم خطاب می‌کند و جاهل تسمیه می‌فرماید و نری فیک الجاهل یحکم علی العاقل خطاب می‌نمایند چگونه عبدالبهاء چنین شخص ظلومی را مظلوم می‌شمارد. مانند آن است که محبان اهل بیت یزید را تمجید کنند و سنان ابن انس را شاه مظلومان شمرند. و فقرهٔ دیگر این که ما از تیر و سنان افترا خوف و هراس نداریم زیرا شصت سال است که هدف سهم افترائیم و آماج تیر بهتان در این دریا مستغرقیم لهذا از نم و شبمی چرا خوف و هراس نمائیم، چنانچه شاعر عرب گفته:

فؤادی فی حدید من نبال

رمانی الذّهر بالأرزاء حتّی

تکسّرت النّصال علی النّصال

فصرت اذا اتنتی من سهام

و شاعر ترک گفته:

کارگر اولمز خدنگ طعنه دشمن بکا کثرت پیکانک ایتمشدر دمیردن تن بکا
ولی تأسّف در این است که از مقام مقدّس جدث مطهّر و مرقد منور حضرت
امیر علیه السّلام که باید نور حقیقت به آفاق بتابد نفوسی چند پیدا شدند که آن مقام

مبارک را مصدر نشر اکاذیب و مفتريات و بهتان عظیم نموده‌اند، این جای تأسف است.

باری، این فقرات را در چهره‌نما درج ننموده با وجود این تکذیب اقوال پیش است البتّه به آنجا خواهد آمد و ملاحظه خواهید نمود و عليك البهاء الأبهى. ع ع

یادداشت‌ها

- * این لوح در مجموعه مکاتیب (ج ۸۵، ص ۳۸۲-۳۸۶) نیز به طبع رسیده است.
- * دربارهٔ جریده «چهره‌نما» به فصل پانزدهم کتاب یادنامه اشراق خاوری مراجعه فرمائید.
- * عباراتی از کتاب مستطاب اقدس که در لوح فوق نقل شده مأخوذ از فقره شماره ۸۹ در آن کتاب مستطاب است.
- * مقصود از «یزید»، یزید ابن معاویّه است که حضرت حسین ابن علی، سیدالشهداء را در کربلا به شهادت رسانید.
- * مقصود از «سنان ابن انس»، سنان ابن انس نخعی است که یکی از سران سپاه عمر ابن سعد در واقعه کربلا بود و بعضی از روایات تاریخی حکایت از آن دارد که حضرت حسین ابن علی (سیدالشهداء) به دست او به شهادت رسیده است.
- * برای ملاحظه شرح مربوط به ابیات «رمانی الدهر...» به کتاب مآخذ اشعار (ج ۱، ص ۴۲-۴۳) مراجعه فرمائید.

طهران

جناب ایادی حضرت ابن ابهر علیه بهاء الله الأبھی

هو الله

ای منادی پیمان، نامه‌های سابق جواب ارسال گردید و از برای نفوسی که خواهش نگارش نامه نموده بودید آن نیز تحریر یافت و ارسال گردید. حال مکتوبی که به جناب منشادی مرقوم نموده بودید نزد من فرستاد جواب آن مرقوم می‌شود، مژده عدالت پادشاهی داشت که منع از انتشار اوراق جدال نمودند این خبر نهایت روح و ریحان بخشید سزاوار شهریاران دادپرور چنین است.

به دو کنیز عزیز الهی صبا یای حضرت رضی الرّوح مکاتیب تحریر یافت در طی این مکتوب است. اوراق استدلالیّه مطبوعه تألیف دوستان امریک را نوشتیم که یکسر به طهران بفرستند. در خصوص جناب بینش و جناب آقا محمد علی آباده‌ای مرقوم نموده بودید فی الحقیقه خوب صنعتی پیش گرفته‌اند سبب انتشار نفحات قدس شوند. حال اگر دوری در ولایات ایران زنند این اعظم خدمت است و بعد قصد زیارت کنند بهتر است. دیگر در خصوصی که مرقوم نموده بودید که عاقبت سبب اختلاف خواهد شد در مکاتیب متعدده مرقوم گردید و علیک التّحیة و الثّناء.

یادداشت‌ها

* در این مقام لوح مبارک صادره به اعزاز صبا یای حضرت رضی الرّوح را مندرج می‌سازد:

به واسطه حضرت ابن ابهر

طهران

دو کنیز عزیز الهی صبا یای حضرت رضی الرّوح علیهما بهاء الله الأبھی ای دو ورقه مقربّه در گاه کبریا، گمان منمائید که پدر بزرگوار یا متعلّقین او فراموش شوند. آن مقرب در گاه حقّ علمی بلند نمود که پرچمش در اعصار و قرون ابدیه

موج می‌زند، چگونه فراموش شود؟ چون یاد او کنم حالتی به دست دهد که سرور بی‌نهایت حاصل گردد. آن شخص جلیل مدّت حیات را وقف نشر نفعات نمود و در ساحت اقدس مقبول و ممدوح بود. هر وقت به حضور مبارک مشول می‌یافت مظهر الطاف موفور می‌گشت. شما یادگار آن بزرگوارید، چگونه فراموش شدید؟ مطمئن باشید که در این جهان و جهان الهی مذکور بوده و خواهید بود و از موهبت الهیه امیدوارم که ثابت و محقق نمائید که صبایای آن شخص جلیلید و مستحقّ فضل عظیم، و علیکما التّحیّة و الثّناء.

لوح مبارک صادره به اعزاز جناب بینش و آقا میرزا محمّد علی آباده‌ای که در لوح جناب ابن ابهر مذکور شده‌اند به شرح ذیل است:

شیراز

جناب بینش و آقا میرزا محمّد علی علیهما التّحیّة و الثّناء

۱۱ جمادی الثّانی ۱۳۲۴ [۲ آگست ۱۹۰۶ م]

هو الله

ای دو بنده آستان جمال مبارک، مکتوب مرقوم ملحوظ افتاد از فضل و موهبت دلبر آفاق رجای این مسجون آن است که در این عصر اشراق با نهایت وفاق پیامیزید و سبب ازاله شقاق و نفاق در بین اهل عالم گردید، دل‌ها را به یکدیگر الفت دهید و جان‌ها را به بشارات الهیه مسرت بخشید. از اطراف شیراز چنان که باید و شاید شعله احتراق بلند نه، باید شما در آن صفحات و در سواحل خلیج فارس عبور و مرور نمائید و خدمتی نمایان به آستان مقدّس کنید، پس احرام کوی دوست بر بندید. و علیکما التّحیّة و الثّناء. ع

طهران

حضرت ایادی امرالله جناب ابن ابهر علیه بهاء الله الأبھی

هو الله

ای منادی پیمان، نامه‌های متعدّد رسید از مضمون روح و ریحان حاصل گردید از عدم فرصت نامه‌ی پیش را بعد جواب مرقوم گردد حال جواب مکتوب اخیر را سریع می‌دهم زیرا مهمّ است.

در خصوص جمعیت خیریّه مدرسه مرقوم نموده بودید الحمد لله به خدمت قائم و به جان و مال باذلند. البتّه صد البتّه مدرسه بهائیان را نهایت اهمیّت بدهید. عبدالبهاء همواره در فکر آن مدرسه است و آرزو چنان که عاقبت به درجه‌ای رسد که مدارس متعدّد گردد از ابتدائی تا نهائی و از اعظم مکاتب عالیّه شمرده شود بلکه بر جمیع مدارس فنون عالم تفوّق یابد زیرا منسوب به اهل بهاست و لا تعجّبوا من امرالله.

صاحب جریده ایران را محترم دارید زیرا مقصدش خیرخواهی عالم انسانی است و اگر بخواهد از رساله مدنیّه به تفرقه در جریده خویش مندرج نماید باسی نه. جناب آقا میرزا اسدالله مازندرانی را البتّه به صفحات عتبات عالیات بفرستید زیرا عتبات استعداد پیدا نموده و به شخص محترم معلوم در آنجا نیز به کمال حکمت صحبت دارد. و همچنین درس تبلیغ اماء رحمان را اهمیّت بدهید. و علیکم البهائیه. ع. ع

یادداشت‌ها

* «جریده ایران» نام جریده‌ای است که در سال ۱۲۸۸ هـ ق/ ۱۸۷۱م با مدیریت محمد حسن خان اعتمادالسلطنه شروع به انتشار نموده و پس از فوت او به سال ۱۳۱۳ هـ ق/ ۱۸۹۶م کار اداره روزنامه به عهده محمد باقر خان ادیب الممالک که لقب اعتمادالسلطنه گرفت، گذاشته شد. برای ملاحظه شرح مفصّل درباره تاریخ انتشار جریده ایران و تحولات آن به تاریخ جراید و مجلات ایران (ج ۱، ص ۳۰۵-).

(۳۱۶) مراجعه فرمائید.

* برای ملاحظه شرحی دربارهٔ سفر جناب اسدالله فاضل مازندرانی به عتبات به لوح مصدر به عبارت «ای منادی پیمان نامهٔ مفصل رسید...» و یادداشت‌های ذیل آن در صفحات قبلی این فصل مراجعه فرمائید.

طهران

حضرت ایادی امرالله جناب ابن ابهر علیه بهاء الله الأبھی

هو الله

ای منادی پیمان، نامه‌های متعدّد واصل و از ملاحظه‌اش روح و ریحان متواصل زیرا دلالت بر اعلاء کلمه الله و انتشار آیات الله می نمود علی‌الخصوص مکتوبی که وزیر معارف به حضرت مدیر مدرسه تربیت مرقوم نموده بود چون آن نامه دلالت بر حسن انتظام مدرسه می نمود بی نهایت مسرت حاصل گردید. امیدم چنان است که مدرسه تربیت در صون حمایت حضرت احدیت باشد و ترقیات فوق العاده نماید و جمیع یاران همّت بگمارند که روز به روز انتظام بیشتر یابد و علوم و فنون انتشار فزون تر جوید.

خاتمی که جناب صنیع السلطان به واسطه جناب زائر اهل یاء فرستاده بودند بسیار مقبول گردید و محبوب واقع شد و علیک البهء الأبھی. ع ع

یادداشت‌ها

* این لوح در صفحه ۴۲۸-۴۲۹ مجموعه مکاتیب (شماره ۸۵) نیز به طبع رسیده است.

طهران

حضرت ایادی امرالله جناب ابن ابهر علیه بهاءالله الأبھی

هوالله

ای منادی پیمان، نامهٔ هشتم ربیع اول سنهٔ ۱۳۲۵ [ه ق/ ۲۲/ آوریل ۱۹۰۷م] واصل گردید. از مضمون نامه معلوم شد که افراد عائلهٔ محترمه‌ای از خانوادهٔ سروری اقبال به ملکوت ابھی نموده این قضیه مورث روح و ریحان شد که الحمد لله آن خاندان و دودمان به ظلّ شجرهٔ مبارکه در آمدند و یقین است که عزّت بی‌پایان یابند و در دو جهان کامکار گردند، علی‌الخصوص صبیّهٔ کامله‌شان اگر در مدرسهٔ تأییدیّه مدرسه شوند بسیار موافق است. این خدمت آن حضرت به آستان مقدّس بسیار مقبول افتاد. الحمد لله امة‌البهاء منجذب است و امة‌الأعلیٰ مشتعل و دکتر کلاک خوش و با ادراک. بسیار بکوشید که کار دکتر کلاک رواج یابد زیرا اگر فتوری حاصل شود سبب گردد که معلّم و معلّمه که از امریکا طلب شده است از آمدن تردّد یابند. جناب هدایت‌الله خان را از قبل من تحیت ابدع ابھی ابلاغ دار. و علیک البهاء الأبھی. ع ع

یادداشت‌ها

* مقصود از «امة‌البهاء»، محتملاً خانم لیلیان کپس (Lillian Kappes) است. دربارهٔ «امة‌الأعلیٰ» و «دکتر کلاک» به یادداشت‌های لوح مصدّر به عبارت «ای منادی پیمان نامه مورّخ دو محرّم رسید...»، در صفحات قبلی همین بخش مراجعه نمائید.

طهران

حضرت ایادی امرالله جناب ابن ابهر علیه بهاء الله الأبھی

هو الله

ای منادی پیمان، نامه ۷ شعبان سنه حاضره رسید و دلالت بر آن می نمود که الحمدلله شرکت خیریّه قوتی گرفته و در تنظیم و ترتیب و تکمیل مدرسه یاران محفل روحانی نهایت همت مبذول می دارند و مبلغین به اطراف سیر و حرکت خواهند نمود. جناب آقا میرزا مهدی اخوان صفا فی الحقیقه از اهل صفاست و به اطراف محض تبلیغ امرالله حرکت نمود و به رضای الهی قیام کرد البتّه موفق و مؤید خواهد شد. حضرت آواره تفتی اشهد بالله ثابت نمود که آستان مقدّس را بنده باوفاست و با عبدالبهاء در عبودیت عتبه علیا شریک و سهیم است. و جناب میرزا حاجی آقا و جناب لقائی نیز خالصاً مخلصاً لله مبتهلاً الیه مبتتلاً الی ملکوتیه به نشر نفعات مشغولند.

مسئله مدرسه بسیار مهمّ است باید به عون و عنایت حقّ در نزد کلّ مسلم گردد که اولّ مدرسه ایران است و تلامذه در نجاج تام و الاّ عدمش از وجود بهتر، در این خصوص نهایت غیرت را مبذول دارید.

اما قضیه جبل الوهین آنچه از قلم میثاق صادر یقین محتوم است تردّد جائز نه. این مفتری صفحه روزنامه خویش را به اقوال یحیائی ها مغبر نمود و آن افترا را مرقوم داشت. در زنجان اعانه به جهت مشرق الاذکار شیکاگو جمع شد یحیائی ها خبر گرفتند این را به این نوع جلوه دادند. حال شما تفصیل مشرق الاذکار شیکاگو و اعانه از شرق و غرب را بیان کنید و زنجان نیز. من جمله در این ایام در یک روز چهار اعانه مشرق الاذکار یعنی از رنگون هند و بمبای و جهرم شیراز و خیرالقرای خراسان رسید و ارسال گشت. فی الحقیقه یاران الهی در خصوص اعانه مشرق الاذکار کرامت نمودند به هر قسم بود همت کردند حتی بعضی لباس خویش را فروختند این نیست مگر از قوه میثاق الهی و تا به حال وقوع ندارد که از شرق و آسیا اعانت بنای معبد در غرب و امریک گردد، انّ فی ذلک لعبره للمنصفین.

باری، صاحب جبل الوهین به خسران مبین افتاد. اگر از پیش افترا و جسارتش و ردّ بر آن تشهیر می شد چون به این نکبت افتاد سبب انتباه نفوس می گشت. در هر صورت امر الله در علو و سمو و قوّت است و معارضین مبتلا به خسران مبین.

اما قضیة ایران هنوز سکون نیابد هر چند به ظاهر ساکن ولی در باطن مضطرب و این اضطراب از عدم اتحاد و اتفاق آراء. اوّل و آخر مرقوم گردید که باید دولت و ملت مانند شهد و شیر به هم آمیزش یابند و الاّ یقین است که نتیجه مخالفت سمّ نقیع است و مورث بغض و کین. باری، شما تا توانید سبب اصلاح شوید و نفوس را به اتحاد و اتفاق بخوانید. ظلّ السلطان را ابداً گمان همچو نبود که در زمان مشروطه چنین گردد، همان است که از قلم اعلی صادر شده است الا ان یتنبّه و یتصرّع الی الله. حضرات یحیائی ها از قبل یحیی او را بسیار امیدوار کرده بودند و وعده سلطنت داده بود، ضعف الطالب و المطلوب بشس المولی و بشس العشیر.

جناب تحویلدار نجف آبادی به موجب سندات و شهود که در دست دارد هشت هزار تومان از ظلّ السلطان می خواهد، اگر ممکن است در تحصیل حقوق ایشان را معاونت نمائید. ع ع

یادداشت‌ها

* شرح احوال جناب آقا میرزا مهدی اخوان الصفا در مصاییح هدایت (ج ۴، ص ۹۱-۹۰) مندرج است.

* مقصود از «آواره تفتی»، عبدالحسین آواره (آیتی) است. و نیز نگاه کنید به یادداشت‌های لوح مصدر به عبارت «یا من ائده الله علی خدمة...» در صفحات بعدی همین بخش.

* مقصود از «جناب میرزا حاجی آقا»، جناب آقا میرزا حاجی آقا سنگسری رحمانیان است که شرح احوالش در مصاییح هدایت (ج ۴، ص ۵۳۸-۵۸۳) به تفصیل آمده است. در این مقام یکی از الواح صادره به اعزاز ایشان را مندرج می سازد:

به واسطه جناب ابن ابهر

جناب حاجی آقا علیه بهاء الله [الله الأبهی]

هو الله

ای مرغ خوش آواز، شهنازت آهنگ عراق و حجاز است و متواصل به ارض مقدّس حضرت بی‌نیاز، نغمه‌ات جانفزاست و ترانه‌ات نشئهٔ قلوب و نهی، همواره ترتیل آیات نما و ترینم مناجات تا انجمن روحانیان را به اهتزاز آری و قلوب احبّاء را فرح و سرور بخشی و علیک التّحیّة و الثّناء. ع ع

* مقصود از «جناب لقائی»، آقا میرزا ماشاءالله کاشانی متخلّص به لقائی است که شرح احوال و شمّه‌ای از اشعار ایشان در تذکرة شعراء (ج ۳، ص ۲۶۷-۳۱۰) به طبع رسیده است.

* درباره جریده «جبل المتین» که حضرت عبدالبهاء از آن به عنوان «جبل الوهین» یاد فرموده‌اند به یادنامه اشراق خاوری (فصل پانزدهم) مراجعه فرمائید. و نیز نگاه کنید به لوح مصدر به عبارت «ای منادی پیمان مکتوب سیم شعبان...» در صفحات قبلی همین بخش.

* مقصود از «ظَلَّ السُّلْطَان»، مسعود میرزای قاجار است که شرح حال او در دایرةالمعارف فارسی (ج ۲، بخش اول، ص ۱۶۴۷) مندرج است.

* شرحی از احوال جناب تحویلدار نجف آبادی در تاریخ امر بهائی در نجف آباد (ص ۹۳-۹۴ و ۲۵۸-۲۶۱) به طبع رسیده است.

طهران

حضرت ایادی امرالله جناب ابن ابهر علیه بهاءالله الأبھی

هوالله

ای منادی حقّ، نامهٔ ثانی به تاریخ ۲۶ ذیقعدة سنة ۱۳۲۶ [ه ق/ ۲۱/ دسامبر ۱۹۰۸م] ملاحظه شد. در خصوص ارسال معلّم به اسکندرونه مرقوم نموده بودید اگر چنانچه احبّای اسکندرون مصمّم بر آند و دوباره طلب نمایند معلّمی ثابت و راسخ و دانا و مناسب ارسال نمائید.

از اعلام مرفوعهٔ حرّیت و اخوت و عدالت و مساوات در مدینهٔ عظیمه مرقوم نموده بودید، هرچند آزادی آرزوی آزادگان است ولی همان است که نگاشتید به این وسائل جزئیّه مقاصد کلیّه انجام نیابد. اما علم ملاً اعلی که در اوج ملکوت ابھی موج می‌زند هر مشکل آسان نماید و هر مقصدی حصول یابد ولی افسوس که آن علم مبین را اهل ایران منکوس خواهند، اما عاقبت عجز و ضعف خویش محسوس بینند. از الطاف حضرت یزدان امیدواریم که رایت وحدت عالم انسانی چنان مرتفع گردد که پرچم تقدیسش بر شرق و غرب موج زند. یاران الهی را، که ستایش زایدالوصف نمودی و از برای هر یک طلب نوازش و نگارش فرمودی و در تربت مبارکه تأییدات ربّانیّه خواستی، عبدالبهاء در نهایت تضرّع و وفا در آستان مقدّس دعا نمود و هر یک را توفیقات الهیه طلب کرد تا به نصایح و وصایای جمال ابھی روحی لأحبّائه الفداء قیام نمایند، جوهر تقدیس شوند و حقیقت تنزیه گردند و به جهان تجرید در آیند و به اعمال و افعالی مبعوث شوند که سبب تنبّه دیگران گردد و علّت تقرّب آستان یزدان شود.

الیوم اهل بهاء نفوسی هستند که به اخلاق و اطوار و رفتار ملاً اعلی مشهور آفاق گردند زیرا در مواضع متعدّده این قضیه را به نصّ صریح می‌فرماید که در این دور بدیع بهائی آن است که مانند شمع برافروزد و بر شرق و غرب پرتو تقدیس و تنزیه اندازد و الاّ اسمی است بی مسمی و لفظی است بی معنی، و علیک البهائ الأبھی. ع

یادداشت‌ها

* دربارهٔ مکتب اسکندرونه و اعزام معلّم، به لوح مصدرّ به عبارت «ای منادی پیمان نامهٔ مفصّل...» در صفحات قبلی این بخش مراجعه فرمائید.

طهران

حضرت ایادی امرالله جناب ابن ابهر علیه بهاء الله الأبھی

هو الله

ای منادی ملکوت الهی، نامه اخیر شما رسید و از مشاغل و صعوبات در امر انتخاب اعضای پارلمنت اطلاع حاصل گردید. حقّ با شماست هر مسئله که باید سبب الفت و محبت در بین یاران گردد بالعکس سبب اختلاف می شود و این خبر افشا می گردد و سبب جسارت و ملامت طوائف سائره می شود زیرا با وجود اختلاف بسیار مشکل است و عاقبت سبب بغض و عداوت مابین و پشیمانی و ندامت و ملامت اعدا می گردد، مشکل است انجام یابد.

در امریک و اروپ حتّی در مصر چون مسئله انتخاب به میان آمد ابداً نه صدائی نه ندائی نه اختلاف نه نزاعی، مراجعت به آراء گردید و اهالی مملکت نیز هر انسانی در نهایت سکون شخصی را معین کرد بعد هر نفسی اکثریت داشت او و کیل از طرف سائرن گشت و اعضای مجلس پارلمنت را انتخاب نمودند در نهایت سکون بی صدا و ندا وقتی که تمام شد از جرائد معلوم گردید که انتخاب واقع گشته.

باری، ملاحظه شد که در ایران در خصوص پارلمنت میان طوائف و مذاهب عربده عجیبی حاصل شده شبهه نیست که این پارلمنت نیز مثل دو پارلمنت سابق بی نتیجه خواهد شد زیرا عبارت از های و هوی است نه تحرّی آسایش ایرانیان. لهذا یاران اگر در کنار باشند سلامت هستند و سبب عزّت و سبب اطمینان جمیع دول شود.

و از این گذشته حضرات یحیائی ها به مفتریاتی پرداخته اند که وصف ندارد. از جمله خبرهای متعدده نامه های مفصل با امضاء، بی امضاء به جریده چهره نما مرقوم نموده اند که عبدالبهاء مبالغ خطیری به طهران فرستاده و می فرستد تا رشوت به دیگران بدهند و بهائیان عضویت پارلمنت یابند و بنیان اسلام بر باد دهند و ملت را به کلی معدوم کنند زیرا نفوذ عظیمی در خارج و داخل پیدا کرده اند. از جمله نوشته اند که من ده هزار تومان تلغرافاً به طهران به جهت این کار در بدایت انتخاب نزد جناب حاجی غلامرضا فرستاده ام و پی در پی می فرستم ولی ده هزار تومان اول

را جناب حاجی غلامرضا یک شب به قمار داد، لهذا از نظر افتاد. بعد دو ضعف این مبلغ فوراً ارسال گردید و همچنین متصل می فرستم و می خواهم به قوه برطیل چنین امر عظیمی را از پیش ببرم. سبحانک هذا بهتان عظیم. من نفوس را به تبّتل و تضرّع می خوانم نه به مناصب اهل تکبیر. مرا آرزو چنان است که یاران الهی روح مجسم گردند و نور مصوّر به قربانگاه عشق رقص کنان بشتابند:

یک دست جام باده و یک دست زلف یار

رقصی چنین میانه میدانم آرزوست

ولکن این بی خردان از بهتان هیچ پروائی ندارند، فسوف بیرون انفسهم فی خسران مبین. لهذا چون نامه نامی آن جناب به دقت قرائت گشت فوراً تلغراف به طهران شد: «طهران غلامعلی دوافروش، رضایت الهی خواهید نه عضویت پارلمنت»، تا واضح شود که جمیع این مقالات بهتان است و این تأثیر عجیبی در خلق خواهد کرد.

اما حال عبدالبهاء از روزی که اخبار اختلاف از طهران رسیده به کلی خواب برای من نمانده تمام شب بیدارم ابدأ نمی خوابم و بعضی علاج‌ها استعمال گردید ولی هیچ ثمر نبخشید و الآن با وجود این که شب نخفته‌ام و جسم در نهایت تعب و تب و کسالت است باز از شدت محبت به شما این نامه مفصل می نگارم.

حرم محترمه صبیّه من ادرك محفل التجلی حضرت علیّ قبل اکبر اگر ممکن شود که به نهایت راحت به زیارت آید و مراجعت کند مأذون است. و علیک البهء الأبهی. عبدالبهاء عباس

یادداشت‌ها

- * درباره جریده «چهره‌نما» به فصل پانزدهم کتاب یادنامه اشراق خاوری مراجعه فرمائید.
- * مقصود از «جناب حاجی غلامرضا»، جناب حاجی غلامرضا امین امین است که شرحی از احوال و خدمات ایشان در فصل نوزدهم کتاب یادنامه اشراق خاوری به طبع رسیده است.
- * برای ملاحظه شرح مطالب درباره بیت «یک دست جام باده...» به کتاب ماخذ اشعار، جلد پنجم مراجعه فرمائید.

طهران

حضرت منادی و ایادی ابن ابهر علیه بهاء الله

هو الله

ای منادی میثاق، بامداد عید مبارک است و روز مولود حضرت رحمانیت. هر کس به ذکری و فکری مشغول و مألوف ولی من به یاد تو مانوس، ملاحظه نما که چه محبت و ملاطفتی در میان. ع ع

* * * * *

طهران

جناب ایادی امرالله حضرت ابن ابهر علیه بهاء الله الأبهی

هو الله

ای منادی میثاق، در خصوص عالم خراسانی نجف مرقوم نمودید، محرمانه به حضرت آقا میرزا اسدالله مازندرانی البتّه مرقوم نمائید که ایشان با عزمی ملکوتی و قوه‌ای رحمانی و مقصدی ربّانی و نفعه‌ای سبحانی و تأییدی روح القدس به نزد ایشان اگر ممکن است سفر نمایند و بیان حجج و براهین فرمایند که شاید نور هدایت کبری در دل و جان بتابد و او را از خود برآید و در جوار الطاف الهی بیاساید و به دلائل و براهین او را بفهماند که من بعد دستگاه اجتهاد و حکمرانی علما و مرافعه در نزد مجتهدین و تمسک عوام به ایشان و صفّ جماعت و ریاست رؤسای دین پیچیده خواهد شد. جمیع خلق اروپا مشرب گردند و به آسایش این جهان پردازند. اساس دین به کلی مضطرب و متزلزل گردد چنان که در این مدّت قلیله چه قدر سستی و فتور حاصل گردیده معلوم است که در مدّتی قلیله عنقریب مثل اروپا دین و مذهب نسیاً منسیاً خواهد شد، مگر این که به نفتات روح القدس دل‌ها زنده و نفوس آزاده شوند و دوری جدید به میان آید این قضیه‌ای است واضح و مشهود دلیل و برهان لازم ندارد، و علیک البهء الأبهی. ع ع

جناب آقا میرزا اسدالله باید این شخص محترم را مکتوم دارد و با او با نهایت

مدارا و حکمت صحبت دارد یعنی پرده دری شدید ننماید. ع ع

یادداشت‌ها

* مقصود از «عالم خراسانی نجف»، آخوند ملا محمد کاظم خراسانی، و مقصود از «آقا میرزا اسدالله مازندرانی»، میرزا اسدالله فاضل مازندرانی است. درباره این نفوس به الواح عدیده مندرج در صفحات قبلی این بخش نیز مراجعه فرمائید.

طهران

حضرت ایادی ابن ابهر علیه بهاء الله الأبهی

هو الله

ای منادی میثاق، دو نامه یک دفعه وارد و مشروحات به دقت ملاحظه گردید. با وجود کثرت شواغل و تحلیل قوی و جسم ضعیف نحیف محض محبت به شما به جواب جمیع مسائل پردازم و تفصیل دهم. مکتوبی به جناب آقا سید نصرالله به وساطت حضرت حیدر قبل علی تازه مرقوم شده بود. نامه‌ای به مصور رحمانی تحریر یافت و در جوف است. نامه‌ای به امة الله الموقنه و رقة مطمئنه والده مرقوم گشت. نامه‌ای به آقا محمد حسن سبزواری محرر گردید. مکتوبی به حضرت مسعود و جناب بصیر و برادران مرقوم شد. و خطی به مشهدی رضا و مشهدی مصطفی ترقیم گردید. و سطری چند به غلامعلی جاسبی نگاشته گشت و جمیع در طی این مکتوب است.

در خصوص مکتوبی که به واسطه آقا میرزا طراز ارسال آن صفحات شد مرقوم نموده بودید تنسیخ آن در این ایام موافق حکمت نه. نفس مضمون را برای طالبان بیان کنید و به حسب دستورالعمل عهد و میثاق محبت و ثبات و استقامت را با آنان ببندید و چون آقا میرزا طراز مراجعت نماید مکتوب را از برای طالبان بخوانید. تأسیس اعانت خیریّه به جهت تربیت اطفال و معاش معلمین و متعلمین از اهل محفل تدریس تبلیغ و همچنین ارسال مبلغین به اطراف بسیار موافق. باید اعضای محفل تأسیس نهایت همت را مجرا دارند و به جان و دل بکوشند تا در کمال اتقان این محفل تأسیس گردد.

در خصوص مسئله معهوده، جناب شوکت علیه بهاء الله باید نهایت همت و مواظبت را مجرا دارند هر وقت که مناسب افتد در نزد سفیر شرح و تفصیل دهند و آنچه جمال مبارک روحی لأجابه الفداء در اطاعت ملوک و صداقت و خیرخواهی به سریر تاجداران علی الخصوص ادعیه خیریّه که در حق اعلی حضرت سلطان و اعلی حضرت پادشاه ایران فرموده اند بیان کنند تا در نزد اولیای امور حقیقت حال

واضح و آشکار و مشهود گردد زیرا دشمنان آشنا و بیگانه به افترا و بهتان بی پایان قیام نموده‌اند و خواهند نمود تا به کلی حقیقت حال را مشتبه نمایند اقللاً حضرت سفیر بداند که مبنای امر بر چه منوال است.

در خصوص تشکیل بیت عدل منتظر وقت مساعد باشید. به همان قسم که از پیش مرقوم شد در نهایت حکمت و سکون و تائی شیئاً فشیئاً مجرا دارید تا مبادا این مسئله سبب وحشت قلوب گردد و حقیقت حال را ندانند و گمان اجتماع کنند و مفسدین به تحریک پردازند و فساد کلی پیش آید. خیلی احتیاط دارد بسیار باید ملاحظه نمود زیرا اعداء در کمینند این است که این عبد به کرات و مرآت تأکید نموده که بیش از نه نفر در محلی احبباء اجتماع نمایند. دیگر معلوم است که تشکیل بیت العدل محفل روحانی چه قدر مشکل است. زنهار زنهار نوعی ننمائید که سبب اوهام شود و بیش از این تأکید نتوان نمود و علیک التّحیة و الثّناء. ع ع

یادداشت‌ها

* چند فقره از الواحی که در لوح فوق به آنها اشاره شده است به شرح ذیل است:

طهران

به واسطه حضرت ابن ابهر علیه بهاءالله الأبھی

مصوّر رحمانی جناب ابراهیم علیه بهاءالله الأبھی

هوالله

ای ثابت بر عهد و راسخ بر پیمان، الحمدلله همواره به خدمت پردازی و دام هدایت در دریای عنایت اندازی و حیتان موهبت صید نمائی. خدمت در آستان احدیت سبب روشنی رخ است و گلشنی دل. این است ثمره هستی در این جهان نیستی، امید از مواهب غیبیه دارم که روز به روز بیشتر مؤید گردی و قدم پیش تر نهی و در این اعانه خیریه و ترتیب و تنظیم مصارف آن نهایت غیرت مبذول داری و علیک التّحیة و الثّناء. ع ع

طهران

به واسطه حضرت ابن ابهر

جناب آقا محمدحسن سبزواری علیه بهاء الله

هو الله

ای بنده الهی، همواره مشمول نظر عنایت بوده و خواهی بود. الطاف حق شامل و موهبت حاصل و عنایت مانند فیض و ایل. امیدوارم که روز به روز یاران بر قابلیت و استعداد افزایش دهند تا از ریزش باران رحمت دانه موهبت در زمین دل پرورش یابد. ای بنده الهی مشتاق دیداری و بی صبر و بی قرار ولی چه توان نمود که در این ثغور حکمت مانع از حضور و ما مأمور به آن لهذا آمدن را به وقت دیگر مرهون دارید، لعل الله يحدث بعد ذلك امرأً و عليك التَّحِيَّة و التَّنَاء. ع ع

طهران

به واسطه حضرت ابن ابهر

جناب مشهدی رضا و جناب مشهدی مصطفی قلی

ای دو منجذب حق، هر چند نعم الهیه لایعد و لایحصی و انسان از شکرش عاجز و قاصر و غیر توانا ولی نعمت جلیل عرفان اعظم موهبت رحمان به هیچ نعمتی قیاس نشود و به هیچ موهبتی گمان نگردهد. الحمد لله به هدایت کبری فائزید و به موهبت عظمی حائز، در افق احدیت مشاهده نور وحدانیت نمودید و از شمس حقیقت استفاضه فیض رحمانیت کردید لهذا باید به نار محبت الله جوش و خروش فرمائید و از باده معرفت الله مدهوش گردید، در هر دم آهنگ سرش را بشنوید و بشارت الهیه را استماع نمائید و به شکرانه این هدایت کبری نغمه ای آغاز کنید و ترانه ای بنوازید و علیکما التَّحِيَّة و التَّنَاء. ع ع

طهران

به واسطه حضرت ابن ابهر

جناب آقا غلامعلی جاسبی علیه بهاء الله الأبھی

ای بنده صادق الهی، خدمت یاران کنی و سروری دو جهان یابی عبودیت آستان کنی، برتری بر سروران یابی. این را بدان در این عصر الهی و قرن ربّانی بندگی پادشاهی است و چاکری جهانبانی. در این جهان و جهان الهی حمد خدا را که به آن فائزی دیگر چه غم داری، در حقّ خویش و پیوند و منتسبانت به درگاه احدیت عجز و نیاز نمایم و طلب عفو و غفران کنم و علیک التّحیّة و الثّناء. ع

ت

جناب ابن ابهر علیه بهاء الله الأبهی ملاحظه نمایند

هو الله

ای منادی میثاق، طویلی لک بما تمسکت بالجبل الممدود من الملكوت الأبهی و رفعت رایة الثبوت علی اتلال دیار الله و اعلیت کلمة الوفاق و نکست رایة الشقاق و نادیت بین ملاً الآفاق حیّ علی الميثاق حیّ علی الاشراق حیّ علی الدریاق حیّ علی قیامة الآماق حیّ علی النور الساطع من افق الوفاق حیّ علی البرق المتألق بالزوراء فی يوم التلاق حیّ علی الشعاع المحراق حیّ علی البحر الخضمّ المغراق حیّ علی الینبوع النابع فی ملکوت الوجود بماء عذب فرات سائغ بارد و شراب الا و هو الميثاق لكل متمسک ثابت راسخ فی يوم الاياب. فانّ العهد ثمرة شجرة انيسا فی اليوم الذي كان جمال الله بین الملاً مشهودا. ع ع

در خصوص خانه، آنچه مجرا فرمودید مقبول و قبوضات وجه ارسال شد و مرقوم گشت که در عشق آباد نزد امین معلوم بماند تا آن که اسباب خرید بیت معمور فراهم آید. ع ع
مکاتیبی که خواستید جمیع مرقوم شد با وجود آن که ابدأ مجال نبود محض سرور آن جناب مرقوم گردید. ع ع

* * * * *

طهران

حضرت ابن ابهر علیه بهاء الله

هو الله

ای منادی میثاق، عبدالبهاء در ارسال اجوبه متتابعة حضرات ایادی امر الله مقرر به قصور است ولی هر دم معرض هجوم هر تیزچنگی از وحوش و طیور و دریای بلا بحر مسجور و دائماً مشغول به اصلاح مفاسد اهل غرور. و همچنین اوراق از جمیع آفاق متتابع علی الخصوص از خطه امریک که فرصت به ترک و تاجیک

نمی‌دهند و در نهایت تعجیل جواب می‌طلبند با وجود این چگونه عبدالبهاء از عمق این دریا سر برآرد و لآلی معانی بر جمیع سواحل افشانند مگر آن که ید قدرت قدیمه صد هزار لسان در لسانی و هزاران اقلام در قلمی تعیبه فرماید و ودیعه گذارد باز گمان نمی‌رود که کفایت کند زیرا حرارت عطش یاران بیشتر گردد.

باری، یقین فرما همیشه خواهم که هر دم به نگارش نامه پردازم و با شما گفتگویی تازه نمایم و سبب سرور قلب آن یار مهربان شوم ولی میسر نمی‌گردد، چه چاره کنم؟ مطالبی که مرقوم نموده بودید معلوم گردید از پیش نگاشته بودم که از افتراء مرجفین و سعایت مفترین متأثر و متأسف نشوید، حضرت احدیت ناصر صادقان است و حامی نیک خواهان، معین مظلومان است و مهین بدخواهان. عنقریب مفسدان بی‌خردان رسوای عالم گردند و ذلیل و حقیر در نظر امم شوند و مخذول و منکوب اهل عالم. الحمد لله حقیقت عیان شد و سرّ نهران اهل طغیان آشکار گشت، امیر و فقیر آگاه شدند و وضع و شریف انتباه یافتند که منشأ فساد اهل عنادند و مخرب بنیان. اما بهائیان الحمد لله خیر خواهند و بری و بیزار از این کذب و بهتان، این است موهبت یزدان و نصرت رحمن.

باری، این قدر بدانید که اعلیحضرت شهریار مهربان است و مقصدی جز راحت زیردستان ندارد ولی بی‌خردان مهلت ندهند و به فراغت نمی‌گذارند هر روز و لوله‌ای اندازند و فتنه‌ای آغاز کنند حکومت را مشغول به امور عادیّه نمایند و از مهمّ امور ممنوع کنند. حال وقت آن است که جمیع رعایا به کمال صداقت و امانت و اطاعت بکوشند تا نهایت راحت و آسایش در مرکز سلطنت حاصل گردد و اولیای امور به تمشیت امور داخله و ملاحظات و روابط خارجه و تأسیس قوانین سعادت بشریّه و تعدیل معاملات مرعیّه و تحکیم قواعد قانونیّه و تزئید ثروت ملیّه و ترویج فوائد علمیّه و صیانت و تأمین استقبال پردازند. ولی وا اسفا که بی‌هوشان سبب تشویش خاطرند و تخدیش اذهان. ما دعا می‌نمائیم که خداوند بی‌هوشان را هوشیار فرماید و از خواب بیدار کند تا به آنچه الیوم سبب بزرگواری ایران است تشبّث نمایند و کوب عزّت ابدیّه از افق ملک جم بر جمیع آفاق جهان بتابد و اریکه اعلیحضرت شاه مظفر باذل سریر حکومت نوشیروان عادل گردد و ستاره دولت و حشمت و

عظمت سابق دوباره طلوع نماید و سطوع کند و عليك التَّحِيَّة و الثَّنَاء. ع ع

یادداشت‌ها

* اشاره به «شاه مظفر» ناظر به مظفرالدین شاه قاجار است که در سال ۱۲۶۹هـ/ق/۱۸۵۳م زاده شد و در سال ۱۳۲۴هـ/ق/۱۹۰۶م از این عالم درگذشت. او پنجمین پادشاه سلسله قاجاریه بود و از سال ۱۳۱۳هـ/ق/۱۸۹۵م تا سنه ۱۳۲۴هـ/ق/۱۹۰۶م پادشاهی کرد. در دورهٔ پادشاهی مظفرالدین شاه نهضت مشروطیت در ایران آغاز شد و فرمان مشروطیت به امضای مظفرالدین شاه رسید. شرحی از تاریخ حیات مظفرالدین شاه در دایرةالمعارف فارسی (ج ۲، بخش ۲، ص ۲۷۹۸) مندرج است.

هو الله

ای منادی میثاق، مکاتیب متعدده آن جناب واصل و به دقت تمام قرائت شد ولی از کثرت مشاغل که مانند طوفان بلا مهاجم است دیگر فرصت سرعت جواب میسر نگشت. در خصوص توقّع و گله‌گزاری که بعضی می‌نمایند مرقوم نموده بودید محزون مباشید این یک قطره از دریاست و یک حبه از خرمن‌های گله از من.

در خصوص بلایا و رزایا مرقوم نموده بودید، این مسلم است و واضح زلزله امتحان چنان شدید است که جبل راسخ را از بنگاه براندازد و باید چنین باشد زیرا مخالف وفاست که جمال مبارک روحی لأحبائنه الفداء مدّت پنجاه سال در تحت سلاسل و اغلال و نفی و سرگون در بلاد و شماتت اعدا و اذیت و جفای بی‌وفایان بسر برند و ما بعد از صعود و عروج راحت یابیم و آسایش بینیم و نعمت جوئیم و امنیت خواهیم، بلکه باید سینه را هدف سهام نمود و دل را وعاء هر کدر و آلام ایام را باید به مشقّت و بلا بسر برد و اوقات را وقف شدائد لایحصى نمود. چون چنین گذرد نتیجه از حیات حاصل گردد والا در انجام زندگانی نومیدی رخ دهد و ناکامی جلوه نماید.

در خصوص یزد مرقوم نموده بودید که الحمد لله در آن صفحات نوعاً ما امنیت و راحت و آسایش حاصل است و روضه‌خوان‌ها نفسشان مقطوع شده، در مسجد و منبر تعرضی ندارند. صبر لازم است در جمیع بلاد علم الهی بلند گردد و اگر به حکمت رفتار شود آسایش و امنیت نیز خیمه زند.

خطوط نسخه که ملفوف مکتوب بود ملاحظه گردید. در این خصوص از پیش چیزی مرقوم شد البتّه تا به حال رسیده. مختصر این است بما مضی نظر نکنید مستقبل را میزان قرار دهید، امیدوارم که به عون و عنایت الهیه موفق گردند ناصر ابرار باشند و ناشر لوای عدل در آن دیار. مکتوبی ملفوفاً ارسال می‌شود برسانید.

اما در خصوص بستگان آن جناب، صبر و تحمل داشته باشید و به اولیای امور به قدر امکان مراجعت کنید و توکل بر خدا نمائید. این جواب مکتوبی است که به آقا سید تقی مرقوم نموده بودید، اما مکاتیب دیگر که به خود من مرقوم نمودید

جوابش ان شاء الله روز دیگر، چون این مستعجل بود زود مرقوم شد. ع ع

* * * * *

طهران

حضرت ابن ابهر علیه بهاء الله الأنور

هو الله

ای منادی میثاق، مکاتیب متعدده شما رسید ولی فرصت جواب حاصل نشد، لهذا به عهده تعویق افتاد. اگر بدانی که مشغولیت عبدالبهاء به چه درجه است البته معذور دارید و از این گذشته مدتی مدیده بود که عوارض شدید بر این جسم نحیف طاری و مانع از تحریر بود لهذا تقصیر حاصل. حال الحمد لله به دعای احباء در عتبه نورا آثار شفا ظاهر گشته لهذا به تحریر مشغول گشتم.

از استیلای مرض وبا و شدت ابتلا و عدم انتباه جهلا مرقوم نموده بودید، در قرآن می فرماید: ولقد اخذناهم بالعذاب الأدنى دون العذاب الأكبر لعلهم يرجعون. این عذاب ادنی طاعون و وباست ولی انتباه کجاست، ذرهم فی خوضهم یلعبون. دیگر از فوت ثابت بر میثاق آقا ملاً احمد علی مرقوم نموده بودید خبر رسید و ان شاء الله آنچه باید و شاید مجرا می گردد.

اما در خصوص استیذان حضور به جهت جناب آقا محمد حسن و جناب آقا اسدالله و جناب آقا محمد و جناب آقا عبدالحسین پسر آقا اسدالله نموده بودید مأذون حضورند زیرا صدمات شدید در سبیل حقّ تحمّل نمودند. امیدوارم که احبای الهی در صون حمایت جمال قدم محفوظ و مصون مانند اگر چه در این موارد چنانچه در قرآن می فرماید لا تصیین الذین ظلموا منکم خاصه هست با وجود این یقین است بر احباء خفیف می گذرد چنان که در مدت بیست و پنج سال که جمال قدم در عکا بودند ناخوشی به کرات مستولی بر این اقلیم شد و تا دروازه عکا آمد و برگشت و جمیع اهالی عکا از جمیع ملل شهادت بر این می دهند و به محض صعود این مرض مستولی بر عکا شد و این عبد با منتسبین در خارج بود چون اکثر احباء در قلعه بودند تا با یاران هم حال باشیم جمیع منتسبین را برداشته به داخل قلعه آمدیم ما داخل

می‌شدیم و مردم ذکوراً و اناثاً کبیراً و صغیراً به خارج فرار می‌نمودند، مع ذلك الحمد لله نفسی از احبّاء معرض مرض و بانگشت، کل رجالاً و نساءً کبیراً و صغیراً محفوظ و مصون ماندند و عليك التّحيّة و الثّناء. ع ع

یادداشت‌ها

* عبارت «و لقد اخذناهم...» مأخوذ از آیه ۲۱ در سوره سجده - ۳۲ است که می‌فرماید: «و لنذيقنهم من العذاب الادنى دون العذاب الاكبر لعلهم يرجعون». معنی کلام الهی آن که: و عذاب دنیا را پیش از آن عذاب بزرگ‌تر به ایشان بچشانیم، باشد که باز گردند.

* عبارت «ذرهم فی خوضهم...» نیز فقره‌ای از آیه ۹۱ در سوره انعام - ۶ در قرآن مجید است.

* عبارت «لا تصیین...» نیز فقره‌ای از آیه ۲۵ در سوره انفال - ۸ در قرآن است که می‌فرماید: «و اتقوا فتنة لا تصیینّ الذین ظلموا منکم خاصّة و اعلموا انّ الله شدید العقاب».

معنی آیه مبارکه آن که: و بترسید از فتنه‌ای که تنها ستمکاران را در بر نخواهد گرفت و بدانید که خدا به سختی عقوبت می‌کند.

طهران

حضرت ایادی امرالله جناب ابن ابهر علیه بهاءالله الأبهی

هو الأبهی

ای منادی میثاق، مکتوب اخیر شما ملاحظه گردید در خصوص سفر یزد بسیار موافق ولی به حکمت حرکت نمائید و با حضرات علماء طرف نشوید البتّه سبب ضوضاء عظیم خواهد شد و از این گذشته بین الطّرفین فصل قطعی حاصل خواهد شد و امر تبلیغ مختل خواهد گشت لهذا حکمت لازم و آن این است که با جناب میرزا سیّد علی خلوت ملاقات نمائید و ابدأً با او طرف شدن و در مجمع ملاقات نمودن جایز نه و به نهایت مدارا و ملایمت صحبت نمائید و به شخص معلوم نیز بگوئید که مجادله و مباحثه چهاراً حال مصلحت و حکمت نه وقتش خواهد آمد لهذا در خلوت ملاقات می‌نمائیم و شبهات ایشان را زائل می‌نمایم و همچنین به جمیع احبّاء تنبیهات قویّه نمائید که پرده‌داری ننمایند و به حکمت حرکت کنند تا اسباب معاشرت و الفت باشد و سبب نشر نفعات الله گردد، والاّ به کلی فصل واقع خواهد شد لهذا قدری مدارا و تقیّه لازم و واجب تا رشته الفت به کلی منقطع نگردد. ع ع

در یزد اهل بغضا و کین در کمینند و مقصودشان هجوم است. حال چون حکومت عادلّه موجود مقصودشان این که نوعی نمایند بگتّه هجوم عمومی شود که حکومت چاره نتواند حتّیّ عونّه آقا سیّد علی را نیز مقصد سرّی این است، لهذا شما به شخص محترم ملاقات نمائید و عذر موجه را بیان نمائید و بگوئید که حضرات مقصودشان تحرّی حقیقت نیست و اجتماع به این نوع سبب ازدیاد لجاج و ظهور شراره فساد است زیرا سلاخی جز این ندارند.

یادداشت‌ها

* درباره مندرجات این لوح به لوح مصدر به عبارت «ای منادی پیمان مکاتیب واصل...» نیز در صفحات قبلی این فصل مراجعه فرمائید.

و نیز نگاه کنید به مندرجات فصل نهم کتاب امر بهائی در اردکان.
* مقصود از «میرزا سیدعلی»، میرزا سیدعلی حائری و مقصود از «شخص معلوم» و «شخص محترم»، جلال الدوله حاکم یزد است.
برای ملاحظه بیانات شفاهیّه حضرت عبدالبهاء درباره جلال الدوله به خاطرات میرزا حبیب‌الله افغان (ص ۱۲۳) مراجعه فرمائید.
و نیز نگاه کنید به مندرجات بخش‌های دوّم و سوّم در فصل چهارم این کتاب.

حضرت ایادی امرالله جناب ابن ابهر علیه بهاءالله الأبھی
هوالله

ای منادی میثاق، مکتوبی که به جناب آقا سید تقی مرقوم نموده بودید ملاحظه گردید. از خبر ترویج دین الله و انتشار کلمه الله و اعلاء امرالله نهایت سرور و تسلی به جهت قلب عبدالبهاء حاصل گردید زیرا از برای این عبد نه سروری نه حبوری نه فرحی نه خوشی نه شادمانی نه کامرانی مگر انتشار نجات قدس در آفاق رحمانی. این است تسلی قلب عبدالبهاء، این است سرور روح عبدالبهاء، هذا غایتی القصوی و هذا جنتی المأوی و هذا مسجدی الأقصى و هذا سدرتی المنتهی. امیدوارم که هر یک از احبای الهی به این موهبت کبری موفق و مؤید گردد.

در خصوص مشرق الأذکار در مدینه قم مرقوم نموده بودید، مشرق الأذکار در آن اقطار الیوم از اعظم تأسیسات حضرت پروردگار است. مکتوبی به جناب مشهدی عبدالرزاق مرقوم شد در طی این مکتوب است ملاحظه خواهید فرمود ولی در جمیع اطراف و اکناف در مدن و قری تأکید شدید نمائید که نوعی نمایند که مخالف حکمت باشد و سبب جزع و فزع اهل غفلت گردد. حضرت فرع جلیل سدره مبارکه جناب حاجی میرزا محمد تقی افغان را به عشق آباد فرستادیم تا در آنجا به فضل و عنایت جمال ابهی و روحانیت حضرت اعلی تأسیس مشرق الأذکار نمایند. آوازه و صیت این مشرق الأذکار به جمیع اطراف خواهد رسید و تأثیر عجیبی خواهد داشت زیرا ملت غافله ایران باروسای دینیه به کمال قوت شصت سال مقاومت نمودند تا آن کوکب درّی درخشنده آفل گردد. حال ملاحظه کنند که از مطلع آفاق ممالک خارجه به اشد سطوع اشراق نموده و بنیان مشرق الأذکار بلند گشته و آهنگش در صبحگاه به ملأ اعلی می رسد. این است منطوق آیه مبارکه که می فرماید و نصر الی آخر الآیه. و علیک التّحیة و التّناء. ع ع

یادداشت‌ها

* لوح مبارک صادره به اعزاز جناب مشهدی عبدالرزاق به شرح ذیل است. فقراتی از این لوح در کتاب امر و خلق (ج ۴، ص ۱۴۹-۱۵۰) نیز به طبع رسیده است.

به واسطه حضرت ابن ابهر

قم

جناب آقا مشهدی عبدالرزاق علیه بهاء الله الأبهی

ای بنده صادق جمال ابهی، شکر کن خدا را که به فیوضات نامتناهیة جمال کبریا هدایت کبری یافتی و به شاطی بحر عرفان شتافتی و رایت محبت الله افراختی و روی از غیر آن دلبر یکتا بتافتی چشم به مشاهده آیات عظمی روشن نمودی و جان را به نفعات تقدیس محبوب بی همتا حیات تازه بخشیدی و حال به فضل وجود و احسان جمال ابهی موفّق بر تسهیل بناء مشرق الأذکار شدی. قعطة زمینی تقدیم نمودی تا معبد نازینی در آن تأسیس گردد.

مشرق الأذکار مغناطیس تأیید پروردگار است، مشرق الأذکار اساس عظیم حضرت آمرزگار، مشرق الأذکار رکن رکن آئین کردگار، مشرق الأذکار تأسیس سبب اعلاء کلمة الله، مشرق الأذکار تهلیل و تسبیحش مفرّح قلوب هر نیکوکار، مشرق الأذکار نفعات قدسش روح بخش کلّ ابرار، مشرق الأذکار نسیم جان پرورش حیات بخش عموم احرار، مشرق الأذکار مصایحش مانند نور صباح روشنی آفاق است، مشرق الأذکار آهنگش مفرّح ارواح ملأ اعلی است، مشرق الأذکار ترتیل آیات توحیدش سبب سرور و حبور اهل ملکوت ابهاست.

الیوم اعظم امور و اتمّ خدمات در آستان مقدّس الهی تأسیس مشرق الأذکار است ولی نه به قسمی که مخالف حکمت واقع شود و سبب جزع و فزع ارباب غفلت و اسباب فساد و فتنه اهل ضلالت گردد. در آن ارض در نهایت خفا علی العجالة تأسیس سبب روح و ریحان است و اگر حکمت اقتضاء ننماید که به این اسم آن محل مسمی باشد عنوان دیگری دهند و نام دیگری نهند. مقصود این است که احبای الهی در کمال حکمت در آن محل به نماز و عبادت حضرت پروردگار و ترتیل آیات و کلمات الهیّه و ترنیم قصائد و نعوت رحمانیّه مشغول گردند و علیک التّحیة و الثّناء.

* درباره کیفیت صدور لوح فوق جناب آقا میرزا حاجی آقا سنگسری در تاریخچه

خود شرحی نوشته‌اند که عیناً از مصاییح هدایت (ج ۴، ص ۵۴۲-۵۴۳) نقل می‌گردد. جناب حاجی آقا سنگسری و جناب ابن ابهر در معیت یکدیگر در سال ۱۳۱۹ هـ ق/۱۹۰۱م به قم رفته‌اند و شرح قضیه بنا بر مأخذ فوق چنین است:

«در ماه خرداد ۱۳۱۹ قمری [می - جون ۱۹۰۱م] از طهران حرکت کرده وارد مدینهٔ قم شدیم و در کاروانسرائی منزل نموده، شب مرحوم مشهدی عبدالرزاق آذربایجانی که در آنجا تجارت داشتند تشریف آورده به منزل آن مرحوم رفتیم و عده‌ای از احبای آنجا را ملاقات نمودیم و ما در آنجا خوابیده سحر برخاستیم به تلاوت مناجات مشغول بودیم. مرحوم مشهدی عبدالرزاق تشریف آورده، پس از تلاوت مناجات و زیارت نامهٔ مبارکه و نماز، مرحوم ابن ابهر اظهار داشتند در این ایام الواحی از طلعت میثاق زیارت می‌شود که در هر نقطه‌ای که احبّاء هستند باید مشرق الأذکار داشته باشند و در اسحار قیام نمایند ولو زیر زمین باشد. مرحوم مشهدی عبدالرزاق علیه رضوان الله فرمودند من هم این بیرونی را به اسم مشرق الأذکار تقدیم می‌نمایم زیرا یک اطاق مکان متبرّکه است که چند روزی صندوق [عرش] مبارک حضرت اعلی در این مکان بود سزاوار چنین است که مشرق الأذکار باشد. مرحوم ابن ابهر موضوع را به حضور مبارک معروض داشتند. بعد از چندی لوحی به افتخار جناب مشهدی عبدالرزاق به عنوان قبول عنایت شد و نسبت به آن بزرگوار بسیار عنایت فرمودند. پس اوّل مشرق الأذکار در ایران در آن مکان شریف است.» انتهى

* شرح احوال جناب حاجی میرزا محمد تقی افغان و کیل الدوله در کتاب خاندان افغان (ص ۱۰۰-۱۲۶) مطبوع و منتشر است و مناجات طلب مغفرت و زیارت نامه «فرع مطهر مقدّس مبارک سدرهٔ منتهی حضرت حاجی میرزا محمد تقی افغان» نیز در منبع فوق به طبع رسیده است.

حضرت عبدالبهاء نیز شرح حال «حضرت حاجی میرزا محمد تقی افغان» را در تذکرة الوفاء (ص ۱۲۶-۱۲۸) مرقوم فرموده‌اند.

طهران

حضرت ابن ابهر علیه بهاء الله الأبهی

هو الله

ای منادی میثاق، مکتوبی که به جناب منشادی مرقوم نموده بودید ملاحظه گردید. در خصوص اختلاف در شئون بین بعضی از اولیای امور مرقوم نموده بودید که احبّاء متحرّیند با این اختلاف چگونه حرکت نمایند. احبّای الهی را کاری به اختلاف و اتّفاق اولیای امور نه ابدأ چنین اذکار را حتّی به زبان نباید برانند. بر احبّای الهی اطاعت اوامر و احکام اعلیحضرت پادشاهی است آنچه امر فرماید اطاعت کنند و همچنین کمال تمکین و انقیاد به جمیع اولیای امور داشته باشند ولی در بین آنان اگر برودتی حاصل چه تعلق به احبّای الهی دارد، حافظ و وظیفه تو دعا گفتن است و بس.

مقصود این است که احبّاء نباید کلمه‌ای از امور سیاسی بر زبان رانند زیرا تعلق به ایشان ندارد بلکه به امور و خدمات خویش مشغول شوند و بس. در فکر آن باشند که به خدا نزدیک شوند و به رضای الهی قیام نمایند و سبب راحت و آسایش و سرور و شادمانی عالم انسانی گردند. و هر نفسی بخواهد در نزد احبّاء ذکر از امور حکومت و دولت نماید که فلان چنین گفته و فلان چنین کرده آن شخص که از احبّای الهی است باید در جواب گوید ما را تعلق به این امور نه ما رعیت شهریاری هستیم و در تحت حمایت اعلیحضرت پادشاهی، صلاح مصلحت خویش خسروان دانند و بس.

امروز عالم انسانی محتاج تحسین اخلاق است و تربیت به نفعات الله و تأسیس بنیان محبت و راستی و صلح و آشتی و حقیقت و درستی و الفت بین جمیع افراد انسانی. باید خدمت به این امر مهم نمود، امور دیگر را اهمّیتی نه. مداخله در امور حکومت و مذاکره در آن اهمّیتی ندارد زیرا امر مهم آن است که ما ترویج می‌نمائیم و آن نورانیت و راحت و آسایش عالم آفرینش است. آیا جایز است در آن فتور نمائیم و به امور دیگر مشغول شویم؟ لا والله علی‌الخصوص که به نصّ قاطع الهی

ممنوع از مداخله و محاوره در امور حکومتیم. شما این مطلب را به جمیع احباء تفهیم و توضیح نمائید این اذکار سروش غیبی و لسان غیبی ابداً جایز نه به کلی این گونه امور مابین رضای ربّ غفور است.

اما روزنامهٔ ثریا در مصر بسیار سبب زحمت ما گشت. در بدایت با علی محمد خان بالاتفاق این روزنامه را ایجاد نمودند بعد بهم زدند، سبب عداوت میرزا علی محمد خان شد، روزنامهٔ پرورش احداث کرد و به جهت عداوت با صاحب ثریا نهایت مذمت را از احباء علی الخصوص جناب آقا میرزا ابوالفضل نمود و در مجالس و محافل افترا و بهتان زیاد زد و حال آن که ما ابداً تعلق به هیچ روزنامه نداریم و مسلک ما تعلق به روزنامه‌ها نیست. روزنامه بالنسبه به مقاصد روحانیة الهیة ما ملعبه صبیان است، روزنامه به جهت سیاسیون است نه روحانیان.

بعد میانهٔ ثریا و جبل‌المتین اختلاف آرا حاصل شد از آن وقت تا به حال صاحب جبل‌المتین به گمان آن که صاحب ثریا را تعلق در افکار سیاسیّه با ما، لهذا نسبت به این امر نهایت تحریک و مذمت را می‌نماید و آنچه از قلمش جاری می‌گردد می‌نگارد. اگر چنانچه ممکن باشد که نسبت هر روزنامه‌ای از امر منقطع گردد که ابداً مردم بدانند ما را ابداً با روزنامه‌ای تعلق نه و در تقاریر تعلق به افکار ما ندارد بسیار خوب بود. کار به جایی رسیده که من اسم روزنامه نمی‌خواهم بشنوم از بس که در مشکلات افتاده‌ام و حال آن که ابداً تعلق به این امور ندارم.

احباء در هندوستان خواستند روزنامه‌ای تأسیس نمایند منع نمودم، در قفقاز خواستند تأسیس نمایند منع نمودم، در اروپا خواستند تأسیس نمایند منع نمودم، در امریکا خواستند تأسیس نمایند منع نمودم. ولی در طهران متحیرم زیرا اگر منع نمایم شاید نپذیرند والا حکماً منع می‌نمودم. وظیفهٔ ما ترویج نور مبین است یعنی آنچه سبب حصول کمالات و فضائل عالم انسانی و راحت و آسایش عالم وجود است به آن تشبث کنیم نه به افکار و اذکاری که به هیچ وجه در شرق ثمری ندارد، علی‌الخصوص که ما تعلق به آن نداریم ما را روش مسلکی دیگر. حال نفسی از احباء اگر بخواهد در امور سیاسیّه در منزل خویش یا محفل دیگران مذاکره‌ای بکند اول بهتر است که نسبت خود را از این امر قطع نماید و جمیع بدانند که تعلق به این

امر ندارد خود می‌داند و الا عاقبت سبب مضرت عمومی گردد یعنی مسلک روحانی ما را بهم زند و احبباء را مشغول به اقوالی نماید که سبب تدنی و محرومی آنان گردد و عليك التحيّة و الثناء. ع ع

یادداشت‌ها

* تمام این لوح در مجموعه مکاتیب (شماره ۸۵، ص ۳۸۸-۳۹۱) و امر و خلق (ج ۳، ص ۳۴۴-۳۴۸) به طبع رسیده و فقراتی از آن به تکرار در کتب عدیده بهائی نیز نقل گردیده است.

از جمله نگاه کنید به اسرار الآثار (ج ۴، ص ۴۶-۴۷).

برای ملاحظه شرح مطالب مربوط به جراید مذکور در این لوح به فصل پانزدهم کتاب یادنامه اشراق خاوری مراجعه فرمائید.

بمبای

حضرت ایادی امرالله جناب ابن ابهر علیه بهاءالله الأبھی

هوالله

ای منادی میثاق، نامه‌ای که به تاریخ [بیست] ۲۰ جمادی‌الأول مرقوم نموده بودی
 واصل گردید. مضمون مطابق حقیقت واقع. آن شخصی که کتاب اقدس را بدون
 اذن و اجازهٔ اعلیحضرت شهریار طبع نموده فی الحقیقه مخالفت با حق کرده.
 بعضی نفوس اوامر قطعیه الهیه را به هوای نفسانی اهمّیت ندهند و مخالفت را در
 بعضی موارد نظر به مصلحت و حکمت جائز دانند و این از ضعف ایمان و عدم
 اعتقاد و قلت ثبات و تذبذب حاصل گردد.

امر قطعی الهی این است که باید اطاعت حکومت نمود این هیچ تأویل بر نمی‌دارد
 و تفسیر نمی‌خواهد. از جمله اطاعت این است کلمه‌ای بدون اذن و اجازهٔ حکومت
 نباید طبع کرد والسلام، و من خالف ذلك خالف امرالله و انکر آیاته و جاحد بنفسه
 و استکبر علیه و استحسن رأیه السقیم و ترک نصّاً قاطعاً من ربّه المتقم السدید. در
 این خصوص مکتوبی مخصوص به طهران مرقوم خواهد گردید.

در خصوص طبع مکاتیب ناصحانهٔ این عبد مرقوم نموده بودید اگر مکاتیب
 عمومیّه جمع شود و به خطّ خوشی مرقوم گردد و طبع شود فی الحقیقه مفید است
 و در این خصوص نیز به ایران مرقوم خواهد شد و آن جناب در هندوستان الحمدلله
 به کمال همّت به نشر نفحات الهیه پرداختید و زحمت شدیده تحمّل نمودید و
 الحمدلله موفق شدید و نفوسی را هدایت کردید. حال چون حضرات طهران و
 اطفال بی‌تابی می‌نمایند و نهایت اشتیاق اظهار می‌کنند اگر مراجعت فرمائید سبب
 فرح و سرور جمعی گردد و علیک البهاء الأبھی. ع ع

یادداشت‌ها

* دربارهٔ طبع کتاب اقدس که در لوح فوق مورد اشاره قرار گرفته حقیر را اطلاعی
 دقیق در دست نیست اما حضرت عبدالبهاء در یکی از مکاتیب خود که در مجموعهٔ

مکاتیب (شماره ۱۶، ص ۲۲۵) به طبع رسیده چنین می فرمایند:

طهران

اعضای محفل روحانی علیه بهاء الأبهی

هو الله

ای نفوس محترمه، جناب میرزا نظام، مقداری از کتاب اقدس و سؤال و جواب از پیش طبع کردند موجود دارند و مدیونند و سزاوار عنایت و اعانت. باید محفل روحانی در این خصوص شور فرمایند و آنچه مصلحت دانند مجری نمایند و علیکم البهاء الأبهی. ع ع

طهران

حضرت ایادی امرالله ابن ابهر علیه بهاءالله الأبھی

هوالله

ای منادی میثاق، نامه رسید از خبر انتشار نفحات الله سرور و جبور حاصل گردید. جناب فاضل جلیل استرآبادی اگر چنانچه مصلحت دانند که یک سفری به نجف اشرف نمایند بسیار خوب، امید چنان است که مثمر ثمر کلی گردد و بعد مراجعت به طهران فرمایند و جناب آقا شیخ محمد حسن علیه بهاءالله اگر بتوانند در طهران اقامت فرمایند آن نیز مناسب و موافق ولی باید نوعی شود که در طهران به ایشان بد نگذرد، از هر جهت ملاحظه شان لازم این ایام نفوس مهمه اگر در طهران باشند بسیار موافق است.

مسئلهٔ جناب جلال و عزیز الحمد لله منتهی شد ولی باید نهایت همت نمود که جناب جلال و عزیز راضی باشند. جناب مؤید باید نهایت همت را بفرمایند که دو طرف راضی و مسرور باشند.

اما در خصوص جرائد، از یوم ورود این عبد به اقلیم مصر قیامت است اعداء به نشریات کذب قیام نموده اند و جمعی از محرّین جرائد این مملکت خواستند که ردّ مفصل بر آن جرائد بنویسند ولی عبدالبهاء آنان را منع کرد که ابدأً اعتنا به این اقوال سخیفه ننمائید و اهمّیت ندهید لو کلّ کلب عوی القمته حجراً لأصبح الصخر مثقالاً بدینار.

باری، این نشریات مفتریات ابدأً تأثیر نکرده بلکه بالعکس سبب جستجوی ناس شده. حال من مشغول به آنم که عظمت امر در انظار ظاهر گردد و شب و روز دقیقه ای آرام ندارم و در جمیع ممالک و اقالیم به نشر نفحات الله و اعلاء کلمه مشغولم، در جرائد اورپ و امریک قیامت است. الحمد لله در ژاپون در طوکیو جریده ای تأسیس گردید، یعنی به واسطهٔ جناب برکت الله هندی، این روزنامه در آنجا ترتیب داده شد و به لغت انگلیسی تحریر می نماید زیرا لسان انگلیسی در آن صفحات بسیار مرغوب است. به جهت تماشا یک نسخه از آن در جوف ارسال می شود.

و در خصوص ختم من ادرک لقاء ربّه آقا محمّد مصطفی مرقوم نموده بودید که به همت محفل خدمت و جناب آقا محمّد علی کاشانی در بیت جناب معاون نراقی ترتیب یافت بسیار سبب سرور شد.

همچنین از درس تبلیغ اماء رحمن مرقوم نموده بودید که محفلی آراسته دارند و جمعیت در ازدیاد است، از الطاف جمال مبارک می طلبم که آن انجمن مظهر تأییدات الهیه شود و ثبات و استقرار کلی یابد و مدرسه نبات در نهایت آرایش تأسیس گردد و علیک البهاء الأبهی. ع

یادداشت‌ها

* مقصود از «فاضل جلیل استرآبادی»، به ظنّ قوی علی ابن محمّد شریعتمدار استرآبادی است که ذکر ایشان در لوح مصدّر به عبارت «ای منادی پیمان نامه رسید و مضمون معلوم گردید...» نیز آمده است. برای ملاحظه لوح مزبور به صفحات قبلی همین بخش مراجعه فرمائید.

* درباره تأسیس جریده‌ای در ژاپون حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر (مکاتیب، ج ۴، ص ۴۰۳۹) نیز چنین می فرمایند:

«... در پایتخت جاپان روزنامه‌ای بهائیان تأسیس نمودند و حضرت عالم فاضل برکت الله هندی به لسان انگلیسی طبع و نشر می فرماید...».

درباره جریده منتشره، در مجله پیام بر باختر (Baha'i News) (جلد اوّل، شماره ۱۱، مورخ ۲۷ سپتامبر ۱۹۱۰م، ص ۵) چنین مذکور است:

«جناب پروفیسور برکت الله که چندین سال در لندن و امریک ساکن و از تعالیم این امر به خوبی آگاه، نقداً در توکیو پایتخت ژاپون در یکی از مدارس مشغول به تدریس لسان، و حال چهار ماه است که جریده‌ای به لسان انگلیسی موسوم به «اخوت اسلام» [The Islamic Fraternity] چاپ و انتشار می فرمایند. این جریده در تاریخ اسلام صحبت نموده و به عبارات فصیح اسلامیان را به اتحاد و اتفاق صلا می نماید. پیام بر باختر طول عمر و بقای «اخوت اسلام» را از پیشگاه حضرت معبود خواهان تا در امر اسلام خدمات شایان به انجام رساند.».

طهران

جناب ابن ابهر علیه بهاء الله الأنور

هو الله

ای منادی میثاق، نامه رسید و مضمون معلوم گردید. در وقتی که در بقعهٔ مبارکه بودید در خصوص دولتیان و ملتیان صراحتاً با شما مفصل بیان شد البتّه در محفل روحانیان ذکر نموده‌اید. از قرار تلغراف جدید بشارت اتحاد دولت و ملت رسید. اعلیحضرت امر به اجراء مشروطیت فرموده‌اند الحمد لله آنچه در نامه‌های عبدالبهاء مرقوم کلاً و طراً متتابعاً ظاهر و مشهود می‌گردد. از قضای اتفاق یک ماه پیش شخص مهمّی از امرا دستور العملی خواست در جواب مرقوم شد که فلاح و نجاح محصور در اتحاد دولت و ملت است تا دولت و ملت مانند شیر و شکر نیامیزد راحت و آسایش ممتنع و محال است. پس باید که در میان دولت و ملت معاهده‌ای مجرا شود و حقوق طرفین مثبت و مضبوط و مبین و معین گردد تا هیچ یک تجاوز نتوانند و این معاهده بین دولت و ملت بهتر آن است که به اطلاع دول خارجه گردد تا کافل این معاهده باشند، چاره‌ای جز این نه، هذا هو الحقّ و ما بعد الحقّ الا الضلال المبین.

البتّه آن نامه تا به حال رسیده یا خواهد رسید به واسطهٔ شخص معهود مکتوم معلوم نزد شما منسوب شخص محترم ارسال و مرسول این نامه بود از او اطلاع خواهید یافت و همچنین در آن نامه قضیهٔ سنگسر و شهادت حضرت سید یحیی در سیرجان و فتوای میرزا حسن در تبریز مرقوم شد.

باری، الحمد لله آنچه از قلم میثاق صادر در اندک زمانی ثابت و ظاهر می‌شود، فاعتبروا یا اولی الأبصار. حال چون اعلان مشروطیت شده وقت آن است که یاران الهی به نشر نفعات رحمانی مشغول گردند هر نفسی در مدت سال به یک نفس مؤانست و مجالست نماید و به قوهٔ جاذبهٔ محبت الله او را منقلب کند و آن شخص را مکتوم دارد نزد کسی ذکر نماید.

و همچنین حال وقت آن است که به طائفهٔ یحیائی پردازید جمیع اوقات را

صرف آنان نمائید شاید به شطر موهبت الهیه توجّه نمایند و از پیروی نفسی که می‌فرماید: انّ الدّین تدعون من دون الله لن یخلقوا ذبأباً ولو اجتمعوا له و ان یسلبهم الذّبأب شیئاً لا یتنقذوه منه ضعف الطّالب و المطلوب، دست بردارند.

سبحان الله این نفوس بیان را نمی‌خوانند که در هر آیه‌ای از آیات به تصریح می‌فرماید که جمیع بیان به یک کلمه‌ای از من ینظهره الله مقابلی ننماید زیرا آن کلمه ناسخ است و جمیع بیان منسوخ و ایّاک ایّاک ان تحتجب بالواحد البیانیه لآنه خلق عنده او بما نزل فی البیان. و واحد بیانی هجده حروف حیّ است و نوزدهم خود حضرت و حضرت قدّوس یک حرف از آن حروف حیّ و به صریح بیان عربی می‌فرماید سیزده واحد مرآت در ظلّ حضرت قدّوس است و می‌فرماید مبادا به من و مبادا به جمیع حروف حیّ از او محتجب شوی یعنی نظر به ما منما و به جمیع آنچه در بیان نازل شده است محتجب مشو. و در جائی دیگر می‌فرماید یوم ظهور مستور اگر امروز ظاهر شود انا اول المؤمنین. با وجود این بیانی‌ها به یک مرآت محتجب شده‌اند و حال آن که در نصّ بیان می‌فرماید هر مرآت که مقابل شمس است و متجلی از آن، چون شمس انتقال نماید اگر مرآت نیز انتقال کند پرتو انوار باقی ماند و الاّ محتجب ماند.

باری، مسئله یحیائی‌ها قدری اهمّیت حاصل نموده یاران باید به تبلیغ آنان پردازند. در خصوص امورات خود شما مکتوبی مخصوص مرقوم می‌شود به شخصی. حضرت علی قبل اکبر را تکبیر ابدع ابهی برسانید و علیک البهء الأبهی. ع ع

یادداشت‌ها

* عبارت «یک ماه پیش شخص مهمّی از امرا دستورالعملی خواست...» محتملاً راجع به قضیه تشرف شعاع السلطنه است که شرح آن در لوح مصدرّ به عبارت «ای منادی پیمان نامه رسید و مضمون مفهوم گردید...» در صفحات قبلی این بخش مندرج گردیده است. شرحی از احوال شعاع السلطنه، ملک منصور میرزا در فرهنگ رجال قاجار (ص ۱۰۵) به طبع رسیده است.

* قضایای مربوط به وقایع سنگسر و شهادت حضرت سیّد یحیی در سیرجان

و فتوای میرزا حسن تبریزی که در این لوح مذکور شده در الواح عدیده دیگر حضرت عبدالبهاء نیز انعکاس یافته است. از جمله به الواح ذیل مراجعه فرمائید:

۱- لوح آقا میرزا احمد قانلی در مصباح هدایت (ج ۴، ص ۵۵۲-۵۵۶).

۲- لوح جناب ناظم الحکماء در مانده آسمانی (ج ۹، ص ۹۲-۹۳).

درباره وقایع سنگسر که در سنه ۱۳۲۵ ه ق/ ۱۹۰۷ م واقع شده جناب آقا میرزا حاجی آقا رحمانیان سنگسری شرحی مرقوم داشته‌اند که در صفحات ۵۵۱-۵۵۰ کتاب مصباح هدایت جلد چهارم به طبع رسیده است.

* عبارت «ان الذین تدعون...» فقره‌ای از آیه شماره ۷۳ در سوره حج - ۲۲ است که می‌فرماید:

«يا أَيُّهَا النَّاسُ ضَرْبٌ مِّثْلَ فَاسْتَمَعُوا لَهُ انَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذَبَابًا و لو اجتمعوا له و ان يسلبهم الذباب شيئاً لا يستنقذوه منه ضعف الطالب و المطلوب». ترجمه آیه مبارکه آن که: ای مردم مثلی زده شد. بدان گوش دهید. کسانی که آنها را به جای الله به خدائی می‌خوانید، اگر همه گرد آیند مگسی را نخواهند آفرید، و اگر مگسی چیزی از آنها برباید بازستاندنش را نتوانند. طالب و مطلوب هر دو ناتوانند.

* برای مطالعه مقاله‌ای درباره نهضت مشروطیت در ایران می‌توان به مقاله "انقلاب مشروطیت" در دایرةالمعارف فارسی (ج ۱، ص ۲۷۹-۲۸۰) مراجعه نمود.

در همین زمینه مقاله‌ای نیز در دایرةالمعارف تشیع (ج ۲، ص ۵۷۸-۵۸۲) به طبع رسیده و در انتهای آن صورت اهم مطالعات موجود درباره این انقلاب ارائه شده است.

حضرت ابن ابهر علیه بهاء الله الأنور

هو الأبهی

ای یاران حقیقی، جمع بشر نوع انسان به مثابه اطفال دبستانند و مطالع نور و مظاهر وحی ربّ غفور ادیب عجیب جلیل و مرّبی بی نظیر و مثیل. در دبستان حقائق این فرزندان را به تعالیم الهی تربیت نمایند و در آغوش عنایت پرورش دهند تا در جمیع مراتب ترقّی نموده مظاهر مواهب گردند، مرکز سنوحت رحمانیه شوند و مجمع کمالات انسانیه. در کلّ شئون صوری و معنوی، پنهان و عیان، جسمانی و روحانی ترقّی نمایند و عالم فانی را آئینه جهان‌نمای جهان جاودانی کنند.

پس ای دوستان حقّ شمس حقیقت چون در این دور عظیم در اشرف نقطه اعتدال ربیعی طلوع نمود و بر آفاق اشراق کرد چنان حشر و نشری نماید و شور و ولوله‌ای در اطباق وجود اندازد و چنان نشو و نمائی ببخشد و چنان تابشی بتابد و ابر عنایتش چنان بیارد و باران رحمتش چنان ریزشی بنماید و دشت و صحرا چنان گل و ریاحینی برویاند که غبرا جنت ابهی گردد و روی زمین بهشت برین شود و بسیط خاک چون محیط افلاک شود عالم وجود عرصه محمود شود، نقطه تراب مطیع الطاف ربّ الأرباب گردد.

پس ای احبای الهی جهد بلیغ نمائید تا شما مظهر این ترقّیات و تأییدات گردید و مرکز سنوحت رحمانیت شوید و مشرق انوار احدیت گردید و مروج مواهب مدنیّت شوید و در آن کشور رهبر کمالات انسانیت گردید. ترویج علوم و معارف نمائید و در ترقّی بدائع و صنائع کوشید تعدیل اخلاق نمائید و به خلق و خوی سبقت بر اهل آفاق جوئید. اطفال را از سنّ شیرخواری از ثدی تربیت پرورش دهید و در مهد فضائل بپرورید و در آغوش موهبت نشو و نما بخشید از هر علم مفیدی بهره‌مند نمائید و از هر صنائع بدیع نصیب بخشید پرهمت نمائید و متحمل مشقت کنید. اقدام در امور مهمّه بیاموزید و تشویق بر تحصیل امور مفیده بنمائید، امور را جزئی و کلی به مشورت قرار دهید. به رأی خویش بدون مشاورت امر مهمّی مباشرت ننمائید. در فکر یکدیگر باشید، تمشیت امور یکدیگر دهید، غصه یکدیگر خورید،

افراد ملت را محتاج مگذارید. معاونت همدیگر کنید تا کل متفقاً متحداً حکم یک هیكل پیدا کنید. در محافل ذکر و مشارق اذکار طلب تأیید حکومت نمائید دعای سریر سلطنت کنید. حضرت شهریار عادل را به کمال صداقت خدمت نمائید زیرا از حضرتش تا به حال به این طائفه مقدار رأس ابره مضرت نرسیده بلکه محافظه و صیانت فرموده باید به جان و دل به نص قاطع خیر خواه باشید. ع ع

الهی الهی هؤلاء عبید دخلوا فی ظلّ شجرة رحمانیتک و التجؤوا الی کھف قدس رحمانیتک و رضعوا من ثدی ربوبیتک و حلّوا فی جوار تربیتک. ای ربّ ایدهم من جمیع الجهات و افتح علیهم ابواب النّجاح و النّجاة و ارزقهم ثمرة الفلاح و الحیاة و زین ظواهرهم بمواهب الربوبیة و نور سرائرهم بأنوار الرّحمانیة و اجعلهم یترقّوا فی جمیع الشّئون و یتدرّجوا فی اعلی درجات السّعادة یا حیّ و یا قیوم، حتّی تصبح قلوبهم مرکزاً للسّنوحات الرّبانیة و نفوسهم مصدراً للیّنات الرّحمانیة و ارواحهم مستبشرة ببشارات الفردانیة و اجسامهم مزینة بالحلل الانسانیة و عقولهم نافذة فی اکتشافات حقائق الکائنات و سرائر خصائص الموجودات و اجعلهم آیات مواهبک و بیّنات الطافک و ظهور آثارک و سطوع انوارک انک انت الکریم الرّحیم المعطى الرّؤف و البهاء علی احباء الله. ع ع

یادداشت‌ها

* این لوح در مجموعه مکاتیب (شماره ۵۹، ص ۱۶۷-۱۷۰) نیز به طبع رسیده است.

طهران

حضرت ایادی جناب ابن ابهر علیه بهاء الله الأبھی

هو الله

ای یار قدیم و همدم و ندیم عبدالبهاء، نامه رسید در این روزها مصمم حرکت امریکا هستم زیرا از مجامع یار و اغیار و انجمن های علمی و سیاسی و عمومی امریکا دعوتنامه ها متتابعاً می رسد هر چند به جسم ناتوان و قوا تحمل سفر دریا ابداً ندارد و احتمال خطر دارد علی الخصوص محیط پاسفیک و آتلانتیک ولی امید به تأییدات جمال مبارک است که پشه قاصر را نسر طائر نماید و مور ضعیف را ثعبان مبین کند، متوکلاً علیه و معتمداً علی فضله و احسانه بادبان کشتی بگشائیم و در موسم طوفان سفینه برانیم تا ببینیم چه مقدر شده.

مقصود این است که فکر مشغول است ابداً فرصت ترتیب و تمشیت امور نیست لهذا باید محفل روحانی به هر قسمی باشد امور را در مجاری موافق جاری نماید و مرا چندی مهلت شایان و رایگان دهد تا این سفر پرخطر را بدون تشویش افکار به منتها رسانم و مشغول آن سامان گردم زیرا الحمد لله ایران منبت شجره مبارک است و مطلع نیر اعظم و احباء قدما هستند و در ظل تربیت جمال مبارک تربیت شده اند و ممتحنند و جانفشانند و هر یک را نهایت آرزو میدان فدا. این نفوس تمکن تام حاصل نموده اند و استقامت شدید دارند. اما جهان غرب بدایت تأسیس است باید نهایت کوشش را نمود تا ترویج گردد و تأسیس شود و نفوس مبارک ثابت نابتی مانند احبای ایران مبعوث شوند آن وقت کار آسان گردد. عبدالبهاء جمیع اوقاتش را به یاد یاران شرق گذرانند زیرا السابِقون السابِقون اولئک هم المقربون مقرر است.

باری، از احبای الهی علی الخصوص ایادی امرالله رجای عبدالبهاء این است که به ملکوت جمال مبارک شب و روز عجز و زاری نمایند و عبدالبهاء را در این سفر عون و صون و حمایت طلبند که شاید پشه آسا حرکتی نماید و نظیر ذره در شعاع آفتاب نمودار گردد، یعنی به عبودیت و خدمتی موقف شود، تا به حال محروم بلکه در آینده بهره و نصیبی گیرد و علیک البهء الابھی. ع ع

یادداشت‌ها

- * عبارت «السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ...» آیات ۱۰ و ۱۱ در سوره واقعه - ۵۶ در قرآن مجید است که می‌فرماید: «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ».
- * لوح مبارک فوق در مکاتیب عبدالبهاء (ج ۴، ص ۱۴۴-۱۴۵) نیز به طبع رسیده است.

طهران

حضرت ابن ابهر علیه بهاء الله الأبھی

هو الله

ای یار مهربان، نامهٔ سلخ شهر ربیع الأول سنة ۱۳۲۷ [ه ق/ ۲۱/ آپریل ۱۹۰۹م] وصول یافت و بر مضمون اطلاع حاصل شد. از عدم فرصت مختصر مرقوم می شود زیرا نامه های مفصل از پیش ارسال گردید. در خصوص نیریز آنچه باید و شاید مرقوم گردید نسخه ای از بعضی نامه ها ارسال به طهران می شود اطلاع خواهید یافت در خصوص بعضی ترتیب ها و ارسال بعضی به اطراف مرقوم نموده بودید بسیار موافق.

و اما قضیهٔ بدخواهان که یاران را به هواخواهی دولت نسبت می دهند حقیقت حال یقین است که واضح و آشکار گردد و نامه ای که به جناب حاجی میرزا عبدالله صحیح فروش در این پست ارسال می گردد ملاحظه نمائید. ما را به هیچ طرفی تعلقی نه، نه طرفدار دولت قاهره ایم نه هم افکار ملت باهره از جمیع نزاع ها در کناریم و خیرخواه عموم و تضرع و دعا به درگاه خدا کنیم که این دو عنصر محترم را با یکدیگر آمیزش دهد به قسمی که عنصر واحد گردند و سبب عزت و ترقی و بزرگواری دولت و ملت شوند. الحمد لله به فضل حق با جمیع فرق عالم به صلح و آشتی کوشیم و محبت و دوستی نمائیم و خیرخواهی و راستی طلبیم و در این سبیل جانفشانی نمائیم.

و اما مسئله ای که تعلق به خود شما دارد آنچه ممکن ان شاء الله قصور نگردد جمیع یاران را تحیت مشتاقانه برسانید و علیکم البهاء الأبھی. ع ع

یادداشت ها

* این لوح در مجموعه مکاتیب (ج ۸۵، ص ۴۱۲-۴۱۳) نیز به طبع رسیده است. یکی از الواح حضرت عبدالبهاء که به واسطهٔ جناب ابن ابهر برای جناب حاجی میرزا عبدالله صحیح فروش ارسال شده به شرح ذیل است:

به واسطهٔ جناب ابن ابهر علیه بهاء الله

طهران

جناب حاجی میرزا عبدالله صحیح فروش علیه بهاء الله

هو الله

ای ثابت بر پیمان، شما واسطهٔ ارسال و ایصال تحریر عبدالبهائید، خواستم به شما نامه نگارم. جناب ابن ابهر واسطهٔ این نامه گردیدند و حامل اثر این خامه شدند. مقصود این است هر چند از ضرر و زیان در این جهان انسان پزمرده و پریشان شود اما تو تجارت دیگر داری و موهبت دیگر خواهی، چون تجارت حقیقی را ربح بی پایان است و سود و نفع ظاهر و عیان، اگر چنانچه فتوری در تجارت این جهان دست داد غم مخور محزون مباش این نیز انتظام یابد. از فضل ربّ مجید امید و طید است که الطاف الهی شامل گردد و عنایات نامتناهی کامل شود و علیک البهاء الأبهی. ع ع

* مناجات طلب مغفرتی که به جهت حاجی میرزا عبدالله صحیح فروش از قلم حضرت عبدالبهاء عزّ صدور یافته در مکاتیب عبدالبهاء (ج ۴، ص ۵-۸) به طبع رسیده است.

هو الله

جناب ایادی رحمن یک سفر از یزد به رفسنجان بسیار لازم زیرا قدری ملال حاصل، بلکه ان شاء الله اجباء کلاً و طراً به شور و طرب آیند، مکاتیب جوف را برسانید و علیک التّحیّة و الثّناء. ع ع

یادداشت‌ها

* سفر جناب ابن ابهر به رفسنجان در امتثال امر مبارک محتملاً در حدود پائیز سنه ۱۳۱۹ هـ ق/۱۹۰۲م بوده است.
برای ملاحظه شرح اسفار جناب ابن ابهر به مندرجات فصل چهارم این کتاب نیز مراجعه فرمائید.

یزد

حضرت ایادی امرالله جناب ابن ابهر علیه بهاء الله الأبھی

هو الله

دو طغرا مکتوب آن جناب وارد ولی هیچیک تاریخ نداشت. مکتوب اوّل حکایت جناب استاد آقای صباغ بود به ایشان و امة الله صبیّه شان مکتوبی مخصوص مرقوم گشت در جوف است.

اما قضیه آن مبلغ، از پیش یعنی دو ماه قبل از طهران استفسار نموده بودند که چه کنند جواب مرقوم شد که به جهت بنای مقدّس در حيفا که در این ایام به نهایت عسرت می شود ارسال دارند و اگر شما از پیش مرقوم نموده بودید تقسیم می شد قسمی به جهت بنای مقدّس و قسمی به جهت مشرق الأذکار تخصیص می گشت و لکن حال گذشت.

و اما مکتوب ثانی، قضیه محافل تعلیم و مجالس درس تبلیغ ذکوراً و اناثاً بسیار موافق. در غرب اکثر رجال و نساء مؤمنین و مؤمنات به تدریس و تدرّس بلکه به تألیف مشغول حتی تا به حال از پنجاه بیشتر استدلالیه در اثبات امرالله حضرات و رقات نوشته اند و طبع نموده انتشار داده اند. احبای ایران و مؤمنات آن اقلیم مبارک حضرت یزدان البتّه باید از اقالیم دیگر سبقت جویند و برتری خواهند و این منوط به تشکیل مجامع تعلیم و محافل درس تبلیغ است. اسماء یاران الهی احبای قمصر و احبای مازگان و احبای جاسب و سائر جهات نظر به دفتری که مرقوم نموده بودید به هر محلی مدّتی قلیله پیش مکتوب مفصلی مرقوم شد و ارسال گشت و قضیه تنفیر از دخان بسیار به جا بود، اگر این تعّمّم یابد بسیار مناسب است ولی به نوع تحریر و تشویق بر ترک.

اما قضیه مشرق الأذکار در کلّ اقطار بسیار مهمّ است این مسئله را خیلی اهمّیت بدهید که مغناطیس تأییدات و توفیقات الهیه است. الیوم این دو قضیه یکی تأسیس مشرق الأذکار و دیگری ترتیب محافل تبلیغ و تدریس در حجّت و براهین الهی مهمّ است. بر هر یک از احبای الهی فرض و واجب که به جان و دل در این قضیه

بکوشد.

در خصوص نزول رحمت پروردگار و فیض امطار به درگاه حضرت پروردگار تضرع و زاری شده و خواهد شد. ان شاءالله فیض و برکت آسمانی شامل خواهد گشت و خدا شما را در این تعهد معاونت خواهد فرمود. و اما در خصوص مال الوصیة مرحوم آقا ابوالقاسم قمصری علیه بهاءالله الأبھی که تقسیم بین یاران نموده‌اید نظر به عسرت ایشان مقبول واقع گشت و قبض و وصول در جوف است. ع ع

یادداشت‌ها

* «مکتوبی مخصوص» که به ترقیم آن خطاب به استاد آقای صباغ و صبیة ایشان اشاره فرموده‌اند به شرح ذیل است:

به واسطه حضرت ابن ابهر

طهران

جناب استاد آقای صباغ و امةالله الموقنه صبیة محترمه شان علیهما بهاءالله

هوالله

ای ثابت بر پیمان، حمد کن خدا را که به عبودیت آستان مقدس موفقی و به ثبوت بر عهد و پیمان مؤید، در انجمن روحانیان مذکوری و در عتبه حضرت رحمان مشهور. خدمتی که به درگاه احدیت نمودی مقبول افتاد و ان شاءالله در مقام مقدس صرف می‌شود.

صبیة محترمه امةالله الموقنه را تحیت مبارکه برسان. فی الحقیقه آن ورقه مطمئنه در نهایت تبطل و تضرع است و در بارگاه رحمانیت مذکور و مقرب، بسیار مراعات او را داشته باشید زیرا قلبش به محبت جمال ابھی نورانی است و جانش به توجه ملکوت اعلی روحانی و علیک و علیها البهاء و الثناء. ع ع

طهران

حضرت ایادی امرالله جناب ابن ابهر علیه بهاءالله
 لایحه‌ای که به حسب اصطلاح این ایام راپورت می‌گویند در خصوص انتشار امرالله
 در خطه آمریکا از آقا میرزا احمد اصفهانی رسید با مقاله‌ای که در یک جریده‌ای
 از جراند آمریکا درج شده ارسال می‌شود. مقاله جریده را ترجمه نموده با سواد
 راپورت طبع کرده در سایر جهات انتشار دهید و عليك التحيّة و التّناء. ع ع

یادداشت‌ها

* مقصود از آقا میرزا احمد اصفهانی، میرزا احمد سهراب اصفهانی است. برای
 ملاحظه شرح اعمال و افکار و آمال او به قاموس توفیق سنه ۱۰۵ بدیع (ج ۱، ص
 ۱۹۹-۲۰۳) مراجعه فرمائید.

طهران

حضرت ایادی امرالله جناب ابن ابهر علیه بهاء الله الأبھی

هو الله

نامه به تاریخ ۲۷ رجب سنه حالیه رسید تهنیت رجوع به شرق بود و خبرهای خوش از طهران می داد که الحمد لله جمیع احبای الهی به خدمت قائمند و عبدالبهاء را دعوت به شرق می نمایند. این نامه فی الحقیقه سبب سرور گردید زیرا حکایت خلوص نیت کل و عبودیت جمیع به آستان مقدس می کرد.

عبدالبهاء هنوز حلاوت این خیر درست به مذاقش نچشیده که مکاتیب شدیده محزنه از اختلاف احبای الهی در طهران به سبب مسئله جزئیّه رسید چنان کام را تلخ نمود که هر شیرینی فراموش شد. سبحان الله عبدالبهایی بیچاره سه سال است که آواره کوه و دریا و صحراست و نعره یابهایه الأبھی به ملکوت اعلی می رساند، احبای الهی نیز باید هر فکری و هر ذکری فراموش کنند و با عبدالبهاء همدم و همراز گردند و به جانفشانی برخیزند و به تبلیغ امرالله پردازند. مرا امید چنان بود که بعد از مراجعت از این سفر حوادث بسیار خوشی به سمع رسد حال که این قلب بی نهایت محزون و دل‌تنگ است.

الحمد لله تأییدات ملکوت ابهی مثل آفتاب درخشنده و جمیع ما به فضل مبارک در انظار عموم اهل عالم غبطه جهانیانیم باید به شکرانه این الطاف جمال مبارک دمی آرام نگیریم و شب و روز به تبلیغ امرالله پردازیم زیرا اساس بنیان تبلیغ است هنوز اساس تمام نشده به هر نقش و نگار اختلاف و نزاع نباید نمائیم و هیچ شبهه‌ای نیست که هر نزاعی جز پشیمانی و تضییع نتیجه‌ای نخواهد داشت.

باری، حال این اختلاف را چاره جز ابقای محفل روحانی سابق نیست لهذا در این خصوص تلغراف شد و یقین است که حضرات ایادی امرالله علیهم بهاء الله در رفع نزاع جانفشانی می نمایند زیرا اختلاف بالتّیجه سبب خمودت جمیع می گردد. کتاب جناب نعیم طبع و نشرش به موقع است و اما عکس جناب سلیمان خان این عکس تصویری است نه تحقیقی زیرا حضرت سلیمان خان شمایل جمیل و قامت

برازنده‌ای داشت و وقتی که او را شمع آجین کردند با سرنیزه دو طرف سینه را یعنی میان جلد و استخوان سوراخ کردند و دو شمع زدند و همچنین در دو کتف دو شمع زدند. این حقیقت واقع است. لهذا این عکس، عکس سلیمان خان نیست تصویری است و علیک البهاء الأبهی. عبدالبهاء عباس

یادداشت‌ها

* شرح احوال جناب نعیم سدهی به تفصیل در مصابیح هدایت (ج ۳، ص ۱۱۴-۱۷۱) و تذکره شعراء (ج ۳، ص ۴۷۹-۵۵۶) و در مقدمه کتاب گلزار نعیم ایشان به طبع رسیده است.

مقصود از «کتاب جناب نعیم» که در لوح مبارک مذکور شده محتملاً استدلالیه‌ای است که بنا بر نوشته جناب ذکائی بیضائی در تذکره شعراء (ج ۳، ص ۴۹۰): «استدلالیه مختصر و جامعی است به نثر که در سال ۱۳۱۴ قمری [۱۸۹۶-۱۸۹۷] در طهران نوشته است - چاپ عکسی آن منتشر شده است».

برای ملاحظه صورت آثار جناب نعیم به صفحات ۴۸۸-۴۹۱ کتاب تذکره شعراء (ج ۳) مراجعه فرمائید.

* عکس جناب سلیمان خان که آن را تصویری توصیف فرموده‌اند در کتبی نظیر کتاب بابیان و بهائیان که به زبان روسی به قلم آترپت ارمنی به رشته تحریر در آمده و در سال ۱۹۱۰م در تفلیس به طبع رسیده انتشار یافته است. عکس مزبور را در صفحه ۷۵ کتاب آترپت می توان ملاحظه نمود.

طهران

جناب ابن ابهر علیه بهاء الله الأبھی

هو الله

نامه ۲۹ ذی الحجّه رسید، الحمد لله دلالت بر ارتفاع امر الله و انجذاب قلوب به ملکوت ابھی داشت. اليوم آهنگک یابهاء الأبھی جهانگیر گشته و صیت یاریّی الأعلی گوشزد قریب و بعید شده. از جمیع اقالیم عالم لئیک لئیک یا محیی الأمم به مطاف ملاً اعلی می رسد. در هر روز خبر جدیدی از اقلیمی واصل که الحمد لله علم مبین مرتفع و کوکب منیر ساطع و صبح حقیقت لامع و ظلمت ضلال زائل و قلوب خافق و ابصار ناظر و ارواح مستبشر، و هذا ما وعدنی به الجمال الأبھی روحی لتراب اقدام احبائه الفداء.

ولی باید هر شخص شهیر را مستور داشت و اعظم رجال را مکتوم نمود زیرا شهرت به این اسم سبب مشکلات گردد و علّت خمودت شود. البتّه البتّه این ملاحظه را داشته باشید که بسیار مهمّ است. به واسطه بعضی به بعضی نامه نگاشته گشت و ارسال شده است. شما باید این ملاحظه را در نزد احباب تأکید نمایند که اگر نفسی شخص محترمی را بشارت دهد و منجذب نماید البتّه صد البتّه نام او را مکتوم دارند و به قدر قوه مستور کنند، این قضیه بسیار بسیار مهمّ است. در محفل روحانی این نامه را بخوانید و در این خصوص قرار قطعی دهید.

به جناب آقا میرزا تقی خان قاجار علیه الأنوار تحیّت مشتاقانه این عبد را ابلاغ نمایند و بگوئید خدماتت در آستان پروردگار واضح و آشکار و در انجمن رحمانی در نهایت اشتهار. امید چنان است که یوماً فیوماً موفق تر گردی. شخص جلیل را شرط اجازه حضور آن است که موفق به آن گردند که نفوس دیگر را به منظر اکبر ناظر کنند بعد از آن اجازه حضور [داده] خواهد شد. نفوس دیگر که در این ایام خواهش حضور دارند چون که زائرین پی در پی موج زنند لهذا در این ایام حکمت اقتضا نماید به سنه آتیه مرهون دارند.

از گذشتن قضیه سادات خمس به خوشی نهایت مسرت حاصل گشت. اید الله

المخلصین فی جمیع الشئون علی خدمة النور المبین و علیک البهاء الأبھی. ع ع

یادداشت‌ها

* مقصود از «آقا میرزا تقی خان قاجار»، جناب آقا میرزا تقی خان قاجار بهین آئین است که شرح حال و خدمات ایشان به تفصیل در مصابیح هدایت (ج ۹، ص ۴۳۱-۴۸۱) مندرج گردیده است.

* سادات خمس به پنج برادر، یعنی آقا سید رضا، آقا سید محمود، آقا میرعلی نقی، آقا سید اسدالله و آقا سید نصرالله اطلاق می شود که شرح احوال و خدمات و الواح نازله به اعزاز آنان در رساله خاندان سادات خمس به قلم جناب روح الله مهربانخانی به رشته تحریر در آمده و این رساله در سنه ۱۹۹۴م در دارمشتات آلمان به وسیله مؤسسه عصر جدید به طبع رسیده است. در این مقام یکی از الواح صادره به اعزاز سادات خمس را مندرج می سازد:

به واسطه حضرت امین علیه بهاء الله الأبھی

ارض ط

سادات خمس علیهم بهاء الله الأبھی

هو الأبھی الأبھی

ای برادران چون اختران، در یوم موعود چون نجوم محمود از مطلع صبح شهود طالع گشتید و در فجر ابداع ساطع شدید مقتبس از شمس حقیقت گشتید و مستضیء از مشکاة رحمانیت، آیات هدی شدید و رایات موهبت کبری در ظل سدره منتهی مأوی جستید و در سایه شجره طوبی آرمیدید. ملحوظ نظر عنایتید و منظور نظر حضرت احدیت. جمال قدم روحی لاحتبائه الفداء ظهیر و نصیر شماس و اسم اعظم مجیر و دستگیر.

جناب امین علیه بهاء الله الأبھی نهایت ستایش را از شما می نمایند که در خدمت امرالله به جان و دل می کوشید و در اطاعت امرالله جهد بلیغ می نمائید جزا کم الله جزاء موفورا و جعل سعیکم مشکورا و قلوبکم زجاجات التقوی و ارواحکم مصابیح الهدی و وجوهکم نجوماً تکشف بها حجب الظلماء و البهاء علیکم. ع ع

شرحی درباره سادات خمس در آثار قلمی جناب سمندر (ص ۲۲۱-۲۲۲) نیز به طبع رسیده است.

جناب ابن ابهر علیه بهاء الله الأبهی ملاحظه نمایند

هو الأبهی

یا ابهر الوجه و انور القلب، عطر الله مشامک بنفحات قدسه و طفح علیک ما یترشح من غمام فضله و عنایتہ و اشاع ذکرک و اضاع صیتک فی الملکوت الأعلى بما احتملت المشقة الكبرى و الاسارة العظمی فی سبیل محبوبک و مقصود العالمین. اگرچه به ظاهر آن جناب در زیر غل و زنجیر و تیغ و شمشیرید لکن عند المشتعلین به نار محبة الله بر سریر عزت قدیمه جالس و در جنت اعلی و فردوس ابهی وارد، باب باطنه فیہ الرحمة و ظاهره من قبله العذاب.

و اگر چنانچه چشم نابینایان باز بود و قلوب به راز الهی انباز البتہ ملکوت عزت را طائف حول آن ذلت مشاهده می نمودند و ملوک ارض آرزوی یک حلقه از آن زنجیر می نمودند. فاشکر الله مولاک الذی شرفک بهذه الخلة التي يتبارک بها اهل الملأ الأعلى و ایدک بهذه المنحة التي اختارها لمطلع آیاته و مشرق انواره و ملکوت ظهوره و کینونته الربانیة و ذاتیته الصمدانیة فی تلك الأرض المقدسة و لک اسوة حسنة فی مولاک و أنه لیبارک علیک من ملکوت قدسه و جبروت عزته من الملأ الأعلى. ع ع

یادداشتها

* عبارت «باب باطنه...» فقره‌ای از آیه شماره ۱۳ در سوره حدید - ۵۷ در قرآن است که می فرماید: «یوم یقوم المنافقون و المنافقات للذین آمنوا انظرونا نقتبس من نور کم قیل ارجعوا ورائکم فالتمسوا نورا فضرب بینهم بسور له باب باطنه فیہ الرحمة و ظاهره من قبله العذاب.»

معنی آیه شریفه آن که: روزی که مردان منافق و زنان منافق به کسانی که ایمان آورده‌اند می گویند: درنگی کنید تا از نورتان فروغی گیریم. گویند: به دنیا باز گردید و از آنجا نور بطلبید. میانشان دیواری بر آورند که بر آن دیوار دری باشد، درون آن رحمت باشد و بیرون آن عذاب.

ط

جناب مسجون ابن ابهر علیه بهاء الله الأبهی ملاحظه نمایند

هو الأبهی

یا ایها المسجون فی سبیل الله، آنچه مرقوم نموده بودید قرائت گردید. سؤال از تکلیف فرموده بودید، برده ویران خراج و عشر نیست. در زندان اسیر کند و زنجیر و رهین تیغ و شمشیر را چه تکلیف توان نمود جز آن که شب و روز مشغول به ذکر الهی شدن به نوعی که سبب تنبّه غافلان گردد و بیداری جاهلان و رقت قلوب عوانان و آن به نوع خاصی باید واقع شود یعنی اگر به صریح من غیر تأویل و تلویح بیان شود سبب غیظ قلوب بی خردان گردد و علت شدت تعرض ستمکاران. لهذا به مفاد و قولاً له قولاً لئناً ملائمت و مدارا لازم و این به این نوع ممکن که به تلاوت قرآن انسان مشغول شود و به مناسبت آیات وقایع واقعه در زمان انبیاء و اعتراضات واقعه و مصائب وارده و بلائی نازله و جسارت اقوام و کوری انام و حبس و سجن اولیاء رحمن که ترجمه لفظی قرآن است بیان شود، خود تو در ضمن حکایت گوش دار.

باری، به قسمی باید حرکت نمود که آثار رقت و تذکر و انتباه و هوشیاری و تصرّح الی الله واضح و مشهود باشد تا توانی قرآن تلاوت کن و تفسیر و تأویل نما و گاه گاهی مناجات و صحیفه سجّاد با نهایت خضوع و خشوع تلاوت کن. و جناب امین روح المنجدین لسجنه الفداء را به کمال اشتیاق ذاکریم و از فضل حقّ امیدواریم که موفق و مؤیدشان فرماید و البهاء علیک و علیه. ع ع

یادداشت‌ها

* این لوح در ذیل مصرع «برده ویران خراج و عشر نیست» در مآخذ اشعار (ج ۲، ص ۲۳۱) نیز به طبع رسیده است. برای ملاحظه شرح مطالب درباره این مصرع به مآخذ مزبور مراجعه فرمائید.

* برای مطالعه مطالب مربوطه به مصرع «خود تو در ضمن حکایت گوش دار» به

ذیل آن مصرع در مآخذ اشعار (ج ۳، ص ۱۶۵) مراجعه فرمائید.

* مقصود از «صحیفه سجاد» مجموعه‌ای از ادعیه حضرت زین العابدین علی بن الحسین امام چهارم شیعیان است که به نام صحیفه کامله سجادیه اشتهار دارد. برای مطالعه شرحی مفصل درباره این صحیفه به دایرةالمعارف تشیع (ج ۱۰، ص ۲۸۷-۲۹۲) مراجعه فرمائید.

متن صحیفه کامله سجادیه از جمله با ترجمه و نگارش جواد فاضل در سال ۱۳۷۲ هـ ش در طهران به وسیله مؤسسه انتشارات امیر کبیر منتشر گردیده است.
* عبارت «و قولاً له قولاً لئیناً» در آیه ۴۴ سوره طه - ۲۰ است که می‌فرماید: «فقولاً له قولاً لئیناً لعله يتذكرا ويخشى».

تبریز

حضرت ابن ابهر علیه بهاء الله الأبھی

هو الله

یا خادم البهاء، آنچه به جناب میرزا اسدالله مرقوم نموده بودید معلوم گردید. حمد حضرت احدیت را که در نشر روایح حیات و بث آیات یتنات ایام را می گذرانید، همه اهل مسجد و صومعه پی ورد صبح و دعای شب من ذکر طره و طلعت و من الغداة الی العشاء. شکر کن جمال قدیم را که موفق به این خدمت گشتی و مؤید به این موهبت عظمی که جمیع اوقات را در سیل حضرت دوست وقف نمودی، نه آسایشی جوئی نه آرایشی نه راحتی و نه عزتی نه سکونی و نه سروری نه نعمتی و نه وسعتی. سرگشته دشت و صحرا گشتی و آواره کوه و گمگشته دریا. گاه در عشق آباد نرد عشق باختی و گهی در قفقاز با اهل راز دمساز شدی، گهی در طهران اسیر زندان شدی و گهی در آذربایجان آذر به جان هر مشتاقی انداختی. حال توکل به حضرت احدیت نما و چون شعله آتش به خرمن تزلزل و اضطراب زن، خفتگان را بیدار کن و غافلان را هشیار. کوران را به قوت اسم اعظم بینا کن و کران را شنوا.

جمال مبارک روحی و ذاتی و کینوتی لأحبائه الفداء ما را به جهت عبادت آستان مقدسش تربیت فرمود تا در روی زمین در خدمت امرش هر یک علم مبین گردیم و در افق انقطاع نجمی منیر. سر در بیابان عشق نهیم و از هر تعلقی برهیم، مشام را از شمیم حدائق ملکوت ابهی معطر نمائیم و لسان را به ذکر و ثنائش بیارائیم جز او نجوئیم و غیر از او نطلبیم. هستی خویش فراموش کنیم به تمامه گرفتار او گردیم آنی نیاسائیم و دمی آرام نگیریم، گهی سر به صحرا نهیم، گهی در هر انجمن چون شمع برافروزیم، گهی اسیر زنجیر شویم و گهی ندیم هر خطر عظیم، یومی در زندان حشمت ایوان جوئیم و روزی ذلت کبری را عزت عظمی دانیم. ع ع

یادداشت‌ها

* برای مطالعه مطالب مربوط به بیت «همه اهل مسجد...» به کتاب مآخذ اشعار (ج ۵، ص ۳۵۰-۳۵۱) مراجعه فرمائید.

در سجن جناب ابن ابهر علیه بهاء الله الأبهی ملاحظه نمایند

هو الأبهی

یا من اثقل علیه الوطأة السّلاسل و الأغلال فی سبیل الله، جناب امین حاضراند و به لسان ستایش و نیایش به ذکر خلوص و فوران نار محبت از آن شمع انجمن وفا مشغول. اگرچه در زیر شمشیر و زنجیر و بلاء عظیم و مشقت شدیدی لکن حمد خدا را که پرتو انوار شمس حقیقت از ملکوت ابهی بر اطراف و ارجاء سجن چنان تاییده که ظلمات زندان را جنت رضوان نموده و سلاسل و اغلال را عقود جمان و قلائد عقیان فرموده و کند و کبول را خلخال جوهر مکنون کرده. چه مبارک طوقی بر گردن نهاده‌ای که غبطه طوق و حمائل ملوک ممالک شهود است و چه همایون وثیقی در پا گذاشتی که فخر گوهر شاهوار سلاطین وجود است. از الطاف حق امید است که صبح عنایت طالع گردد. ع ع

یادداشت‌ها

* مقصود از «جناب امین»، جناب حاجی میرزا ابوالحسن امین اردکانی است.

تبریز

حضرت ابن ابهر علیه بهاء الله الیهی ملاحظه نمایند

الله الیهی

یا من ادخره الله لحفظ الميثاق، بانگ بانگ میثاق است و نور شعله اشراق شمع روشن است و محامد و ستایش جمال قدم شاهد هر انجمن. ندای الست بلند است و پیمان الهی در آن بزم از دست به دست. انوار حقیقت چون مه تابان و اسرار ربوبیت مکشوف در انجمن رحمن، شمس میثاق در اشد اشراق و نیر پیمان پرتوبخش بر آفاق امکان. اگر چنانچه طیوری پر تو خاوری را انکار نمایند و یا خود ضعف بصر خویش را آشکار نمایند ضرری ندارد عنقریب شمس میثاق به قسمی اشراق نماید که این طیور به حفرة خمول دوند و این ضعفا در پس پرده اختفا بر آیند. و لا تسمع لهم صوتاً و لا رکزا. ملاحظه فرمائید که میثاق به این عظمت می شود که بی طوفان باشد؟ استغفر الله، شما ملاحظه فرمائید کلمه اللهم وال من والاه از لسان مظهر نفس رحمن در کور فرقان چه طوفان داشت. حال می شود که عهد و میثاق الهی را اهل تزلزل و شقاق حاصل نگردد و جمیع فریاد از صمیم فواد بر آرند آمنا و صدقنا. در قرآن حضرت رسول روحی له الفداء می فرماید: ما کنت بدعاً من الرسل.

باری، عاقبت امور را باید ملاحظه کرد. حضرت روح روحی له الفداء با آن عظمت ابن اللّهی و قوت مسیحائی و نفس اسم اعظمی یازده نفر از مؤمنین به تورات اذعان نمودند. این عبد با ضعف و ناتوانی و وحدت و تنهائی و عجز و انکسار ظاهری و باطنی حال مبلغی بر عهد و پیمان باقی باید شکر الهی کرد ولی عاقبت را ملاحظه کن که نفوسی که در ظلّ حق بودند هر چند در بدایت محقور شدند ولی در نهایت چون علم مبین سر بر آوردند و چون کوكب منیر از افق اثیر اشراق کردند. ع ع

یا من استبشر و بشر بشارات الله، قم و ناد بأعلى النداء من فی الابداع حتی تسمع الصّم النداء من اهل ناسوت الأذنی الی اقصى ملکوت الأعلى حیّ علی الميثاق حیّ علی الوفاق حیّ علی الاشراق حیّ علی الأنوار الساطعة فی اشرف نقطة من الآفاق.

تالله الحقّ انّ سطوة العهد و رجفة الميثاق قد اخذت من فی الآفاق و المستضعفون فی
خوضهم یلعبون و یتحسّرون و یضطربون و یتکبرون و یتکبرون و ینوحون و الثابتون
یستبشرون بفضل ربّهم و یفرحون و یطربون و یخضعون و یخشعون و یحمدون و
یشکرون علی هذه الموهبة الّتی توقد و تضیء کالسراج فی زجاج الامکان و الرّحمة
الّتی احاطت الأكوان و السّطوة الّتی خشعت و خضعت لها الرّقاب و الأعناق.

و انک انت یا منادی الميثاق لا تبتئس بما كانوا یتوهّمون دع الضّعفاء فی وهاد
الجهلاء و اسمع الحدیث عصبه خلقت من عناصر القوّة و الاقدار و ذوّتت من معادن
العظمة و الجلال فانّهم نصرائك فی الأمر و رفقائك فی الحبّ و قرنائک فی البلاء
و جلسائك فی المحنة الکبری و خلصائك فی الوفاء یسمعون قولک و یتبّهون
لیانک و یتیقظون من رقد الاضطراب و یتخلّصون من زلّة الزلزال اولئک امناء الله
العزیز المنان، علیهم صلوات من ربّهم و رحمة و اولئک هم المفلحون و البهاء علیک
و علی کلّ ثابت شکور.

ای بنده بهاء الله، در آذربایجان به قرا و قصبات چون نسیم روح عبور و مرور
نمائید، و در هر جا مناسب دیدید عدد اسم اعظم نفوسی را معین نمائید که به تعاون
یکدیگر نشر نفعات الله نمایند و حفظ ميثاق الله و محافظه و صیانت احبّاء الله و چون
این ایام یوم ربح عظیم است و همچنین خسران مبین، باید در هر مملکت نفوسی
باشند که هادی سبل و مروّج دین الله و منادی ميثاق الله باشند. ع

یادداشت‌ها

* این لوح در مجموعه مکاتیب (شماره ۸۵، ص ۴۱۶-۴۱۹) نیز مندرج است.

* عبارت «و لا تسمع لهم صوتاً...» ناظر به آیه ۹۸ در سوره مریم - ۱۹ است
که می‌فرماید: «و کم اهلکنا قبلهم من قرن هل تحسّ منهم من احد او تسمع لهم
رکراً».

معنی آیه قرآنیّه آن که: و چه بسیار مردمی را پیش از آنها هلاک کرده‌ایم. آیا
هیچیک از آنها را می‌یابی یا حتی اندک آوازی از آنها می‌شنوی؟

* کلمه «اللّهم وال من والاه» از عبارات خطبه رسول الله در غدیر خم است که

فرمود:

«... خدا مولای من و من مولای مؤمنانم و اختیارم به تصرف در شئون آنان بیش از خود آنها است و این را بدانید که هر که من بر او سروری دارم این علی سرور و اختیار دار او خواهد بود. حضرت این جمله را سه بار تکرار نمود، و به نقل احمد حنبل چهار بار. سپس فرمود: «اللهم وال من والاه و عاد من عاداه...».

خداوندا با دوست او دوست و با دشمنش، دشمن باش و آن را که یاری او کند یاری کن و آن را که از او روی گردان بود مورد بی مهری خویش قرار ده و حقّ را همواره بر مدار او مقرر فرما. آهای مردم، این پیام را حاضران به غایبان برسانند...».

(معارف و معاریف، ج ۴، ص ۱۶۵۸)

* عبارت «ما کنت بدعا...» فقره‌ای از آیه شماره ۹ در سوره احقاف - ۴۶ است که می‌فرماید: «قل ما کنت بدعا من الرّسل و ما ادری ما یفعل بی و لا بکم ان اتبع الاّ ما یوحی الّیّ و ما انا الا نذیر مبین».

معنی آیه مبارکه آن که: بگو: من از میان دیگر پیامبران بدعتی تازه نیستم و نمی‌دانم که بر من، یا بر شما چه خواهد رفت. من از چیزی جز آنچه به من وحی می‌شود، پیروی نمی‌کنم و من جز بیم دهنده‌ای آشکار نیستم.

عشق آباد

حضرت ابن ابهر علیه بهاء الله الأبهی

هو الأبهی

یا منادی الميثاق، ناد بعبودیتی للمعبدة المقدسة فی الآفاق و اصرخ بفنائی و ذلی و انكساری و خضوعی و خشوعی فی العتبة السامية العالية البناء الواصلة الى الملكوت الأبهی. تالله الحقّ فیها يتلأأ و جهی و بها ينشرح صدری و ينتعش روحی فانه عبودیتها المحضة الصادقة البریئة من كل تأویل و تلویح هی اكلیل رأسی و تاج هامتی و نور وجهی و سرور فؤادی و سکون نفسی و اطمینان قلبی و هذه ردائی الضاقية الذیل و حلیتی البديعة التي لا یماثلها شیء. و انی ابتهل الى الحیّ القيوم ان یوفّقنی و ایاک بل كلّ احبّاء الرّحمن علی هذه الموهبة التي توقد و تضیء كالكوكب النورانی فی فلک العلی الرّحمانی و البهاء علیک. ع ع

* * * * *

جناب ابن ابهر علیه بهاء الله الأنور ملاحظه نمایند

هو الأبهی

یا من استمرّ علیه البلاء مسلسلاً بالأغلال فی سبیل الله، هر چند در زیر زنجیری و مبتلای وثاق و ثیق ولی علی العجالة کسی که از حیات نتیجه و ثمر می برد، و از وجود خویش سود و منفعت می برد، صبحش روشن و شامش سیر گلزار و چمن است آن جناب است، چه که روز و شب را در سبیل جمال ابهی در مشقت و زحمات بسر می بری. این است موهبت عظمی و مرحمت کبری. ایام می گذرد و اوقات منتهی می شود ولی به راحت و آسایش و مسرت جهان آفرینش زیستن کجا و در بند و کمند و زندان و حرمان در سبیل جانان مبتلا بودن کجا. پس خوشا نفوسی که از کأس بلا در راه بهاء نوشیدند و سم قاتل را چون شهد فائق چشیدند.

ای ربّ عطّر مشامّ عبدک المقیّد بالکبول بنفحات قدسک فی کلّ صباح و مساء و نور بصره بمشاهدة انوار عنایتک فی کلّ ضحی و عشیّ لیكون له سلوة فی

صیقه و سجنه و انس فی وحشته، انک انت الکریم الفضال. ع ع
 به مناسبت مثل مشهور، من لم یذق لم یعرف حلاوة شهد السّرور، جناب علی
 قبل اکبر علیه بهاء جمال الظهور حاضر و تصدیق این قول را می فرمایند که در ایام
 معهود که به ظاهر مبتلای قیود بودم فی الحقیقه عید و سرور بود و نشئه کأس مزاجها
 کافور چه که از اوقات حیات که مرور نمود هیچ خوشنود و ممنون نیستم مگر
 اوقاتی را که در زندان در سبیل حضرت رحمن بسر بردم اگر چه به ظاهر زحمت
 و مشقت بود ولی فی الحقیقه رحمت و موهبت چه که این سلاسل و اغلال وقتی
 در گردن مبارک و مقدّس بود که ذلت له الأعناق و خضعت له الرقاب و عنت له
 الوجوه و سجدت له الجباه. اگر چه به ظاهر اغلال بود لکن فی الحقیقه رشک عقد
 اللاکل و این طوق حدید یاره و طوق پادشاهی است و این زنجیر گران زینت گردن
 شیر زیان است. پس به شهادت ایشان این قضیه مثبت گشت و اسألوا اهل الذکر ان
 کتتم لا تعلمون.

جناب آقا میرزا مؤمن و ضلع ایشان امة الله خادمة اسراء الرحمن و امة الله گل
 سرخ علیهم بهاء الله الأبھی را ابلاغ تکبیر ابدع ابھی بفرمائید. ع ع

یادداشت‌ها

* عبارت «من لم یذق لم یعرف» از امثال مشهوره است (امثال و حکم، ج ۴، ص
 ۱۷۴۸). در ذیل این مثل در امثال و حکم چنین مذکور است:

«... لیک چون من لم یذق لم یدر بود عقل و تخیلات وی حیرت فزود. مولوی
 لم یذق لم یدر هر کس کو نخورد کی بوهم آرد جعل انفاس ورد. مولوی
 نظیر: حلوای طنطنانی تا نخوری ندانی...».

* مقصود از «جناب علی قبل اکبر»، ملاً علی اکبر شهمیرزادی معروف به حاجی
 آخوند است که شرح احوال ایشان در کتاب مؤسسه ایادی امرالله (ص ۳۷۱-۴۰۱)
 مندرج می باشد.

* عبارت «و اسألوا اهل الذکر...» فقره‌ای از آیه شماره ۴۳ در سوره نحل - ۱۶ است
 که می فرماید: «و ما ارسلنا من قبلك الا رجلاً نوحی الیهم فاسئلوا اهل الذکر ان

کنتم لا تعلمون».

معنی کلام الهی آن که: اگر خود نمی‌دانید، از اهل کتاب پرسید که ما، پیش از تو، به رسالت نفرستادیم مگر مردانی را که به آنها وحی می‌فرستادیم.

* یکی از الواح حضرت عبدالبهاء خطاب به جناب میرزا مؤمن و ضلع ایشان در اواخر بخش سوّم از فصل دوّم این کتاب به طبع رسیده است. در این مقام نیز یکی از الواح حضرت عبدالبهاء خطاب به «ضلع جناب میرزا مؤمن امة الله آقا بگم» را مندرج می‌سازد:

ط

ضلع جناب میرزا مؤمن امة الله آقا بگم علیها بهاء الله الأبھی

هو الأبھی

ای امة الله، به کرات و مرات به تو نامه نگاشتم و باز قلم در حرکت است ملاحظه کن که خدمات در آستان احدیت چه قدر مقبول و محبوب که این خامه باز به ذکر تو مألوف. حضرت ابن ابهر شب و روز به ذکر خدمات شما و اماء الرحمن مشغول بود و به ستایش و شکرانه لسان می‌گشود فی الحقیقه بسیار ممنون و خوشنود بود. از فضل و تأیید حضرت احدیت امید اکید است که من بعد بیش از پیش موفق به خدمات اولیاء رحمن گردید و مؤید به عنایات حضرت یزدان، خدمات شما و اماء الرحمن در درگاه احدیت چون نقش بر حجر موجود و مشهود و بهاء علیک، ع

و یکی از الواح صادره به اعزاز جناب میرزا مؤمن به شرح ذیل است:

هو الله

ای مؤمن موقن، از جمله اسماء الهی در قرآن مؤمن است، چنانچه فرموده است یعنی در حدیث المؤمن مرآت المؤمن. یعنی مؤمن موقن از بندگان محلّ ظهور آثار یزدان است. حال الحمد لله آن جناب آیت رحمن و رایت عنایت بی‌پایان هستند و جناب ابن ابهر علیه بهاء الله الأنور نهایت مسرت را از آن جناب دارند و در شب و روز متصل لسان به ستایش گشایند که در ایام سجن نهایت اعانت و رعایت و معاونت نموده‌اند. از ثابتین برعهد و میثاق چنین لائق و سزاوار است که در زمان

اسارت و سجن به خدمت مسجونین سبیل الهی کوشند و البهائ علیک. ع ع
* مؤمن به عنوان اسمی از اسماء الهی در سورة حشر - ۵۹ آیه ۲۳ آمده است که خداوند می فرماید: «هو الله الذی لا اله الا هو الملك القدوس السلام المؤمن المهیمن العزیز الجبار المتکبر سبحان الله عما یشرکون».

معنی آیه آن که: اوست خدای یگانه که هیچ خدای دیگری جز او نیست. فرمانروا است، پاک است، عاری هر از عیب است، ایمنی بخش است، نگهبان است، پیرومند است، با جبروت است. و از هر چه برای او شریک قرار می دهند منزّه است.

برای ملاحظه شرح مبسوط درباره اسم مؤمن در قرآن به کتاب اسماء و صفات الهی (ج ۱، ص ۵۶-۵۸) مراجعه فرمائید.

* «المؤمن مرآة المؤمن» همان طور که اشاره فرموده اند از احادیث اسلامی است که در کتاب احادیث مثنوی (ص ۴۱) مآخذ آن ارائه شده است. مولوی با توجه به این حدیث در مثنوی (دفتر دوم، بیت شماره ۳۰) می فرماید:

چون که مؤمن آینه مؤمن بود روی او ز آلودگی ایمن بود.

طهران

جناب ایادی حضرت ابن ابهر علیه التَّحِيَّةُ وَ التَّنَاءُ

هو الله

یا من اَیَّدَ اللهُ عَلَی خَدْمَةِ کَلِمَتِهِ الْمَطَاعَةِ، بِه واسطهٔ جناب تفتی نامه‌ای به خطّ خویش مرقوم نموده ارسال گردید ولی در بین راه طرّاران دربردند. حال مجدّد مسطور می‌شود ولی رِقّ منشور کفایت نکند و چاره جز اختصار نه زیرا اقتضای زمانه این است اشتیاق بی‌پایان است و روح در پرواز تا روی یاران ببند البتّه آنچه باید و شاید منظور نظر است ایّام نزدیک است و نکته دقیق و باریک نهایت دقّت و مواظبت لازم. عبدالبهاء عباس

یادداشت‌ها

* مقصود از «جناب تفتی»، به ظنّ قوی میرزا عبدالحسین آواره (آیتی) تفتی است که شرحی از افکار و اعمال و آمال او در ذیل «طیر قبیح آوارهٔ سفیه» در رحیق مختوم، جلد دوم مندرج است.

و نیز نگاه کنید به امر بهائی در اردکان (ص ۱۹۲-۱۹۳)

طهران

حضرت ایادی امرالله جناب ابن ابهر علیه بهاءالله الأبھی

هوالله

یا من ایده الله علی زیارة البقعة الثوراء، نامه مفصل شما رسید مختصر جواب مرقوم می گردد زیرا امر پوسته بسیار مغشوش گردیده ولی به عون و عنایت الهیه ما نظمی در آن دادیم و آن این است که از راه هندوستان بفرستیم و این اول پوسته است لهذا مختصر است.

در خصوص مسئله معهوده به جناب امین نهایت سفارش گردیده و پاکاتی که به اسم شما و جناب حاجی بابا بعد از شما رسیده سر بسته ارسال می گردد نخواستم که باز نمایم تا اوراقی که در جوف است ملاحظه نمایم و جز این سه پاکت چند پاکت مختصر رسید و اعاده گردید البتّه تا به حال رسیده. می دانی از کثرت مشاغل و فکر عبدالبهاء در چه حال است لهذا در اعاده پاکات قدری تأخیر شد زیرا در بحر اوراق مستغرق گردیده بود ولی تجسس شد و ارسال گردید و علیک البهاء الأبھی.

عبدالبهاء عباس

* * * * *

حضرت ابن ابهر علیه بهاءالله الأبھی ملاحظه نمایند

هوالله

یا من تسلسل بسلاسل و تقید بالکیول فی سبیل الله، مراسله ای که به جناب اسم الله مرقوم فرموده بودید ملاحظه گردید کمال روح و ریحان حاصل گشت. معلوم است ایادی امر ایوم باید از هر جهت در فکر صون امرالله باشند تا به عون ملکوت ابھی موفق گردند و مظهر من تقرّب الی شبراً اتقرّب الیه ذراعاً شوند. چنان که معلوم آن جناب از پیش بوده و بعد از صعود نیز تأکید گشته که کلّ احبّاء و دوستان باید در کمال صداقت و دیانت و امانت به اطاعت و انقیاد به سریر سلطنت عظمی باشند و خیرخواه صمیمی گردند و این از فرائض دینیّه این عباد است و مقصود این که رعیت دلخواه باشند و تابع طوعی به خدمت به کمال حسن نیت و صداقت محضه

پردازند نه چون سائر طوائف از خوف و خشیت چه که آنان خوفاً اطاعت می نمایند نه طوعاً مقهورند و مجبور نه مختار در اطاعت اولیاء امور، از خدا می طلبیم که کلّ دوستان را موفق بر خلوص در خدمت دولت نماید چه واسطه رضایت حقّ است.

هو الأبهی

خدمات آن جناب در امرالله چون شعاع آفتاب واضح و آشکار است و همچنین مصائب و بلا یائی که تحمّل نمودید هینئاً و مریناً لک هذه الکأس الطّافحة بفیض موهبة الله. ولی خدمت عظیمی باقی مانده و آن تثبیت اقدام بر عهد و میثاق الله و ترویج پیمان و ایمان رحمن کما هو یلیق و ینبغی بین الاخوان.

الیوم اعظم سبب فلاح و نجاح و صون و حمایت جمال ابهی و تأیید به جنود ملاً اعلی تثبیت آیات ثبوت و رسوخ است بر عهد و میثاق الله چه که عنقریب جنود شبهات است که منتشر در جمیع جهات است و ظلمات نقض و اشارات است که محیط بر قلوب متزلزلین در این آیات بینات است. باری، ان شاء الله باید میثاق را حصن حصین باشی و عهد قدیم را قلعه متین. ایام امتحان است و اوقات افتتان، امر عظیم است و میثاق شدید، پیمان پیمان رحمن است و ایمان ایمان یزدان. حامی این عهد حیّ قیوم است و حافظ این امر عزیز دیموم. جنود غیب و شهود اگر جمع گردد به عون و عنایت سلطان وجود رخنه نتواند اما معدودی خوش خیالان را گمان چنان است که به وساوس و دسائس و تدابیر و تقاریر در سرّ سرّ به انواع وسائل احتبای الهی را متزلزل نمایند، فبئس ما هم یظنون فسوف تری المتزلزلین فی خسران مبین. ع ع

یادداشت‌ها

* عبارت «من تقرب الی...» را راغب اصفهانی در مفردات (ص ۴۱۵) خود به این صورت آورده است که: «من تقرب الی شبراً تقرّب الیه ذراعاً».

هو الله

یا من جعله الله من ایادی امره، مکاتیب متعدده از آن جناب واصل و هیچیک را جواب نوشتن ممکن نشد و سبب ضعف مزاج و وجود اسقام و امراض و آلام بود. ولی این عبد به هیچ وجه اظهار نمی نمود بلکه صبور و کتوم و راضی در جمیع شئون بود و اگر سطری مرقوم می گشت به زور و زحمت موفور بود و سبب ازدیاد علت و اسقام می شد، لهذا اتفاقاً نامه ای تحریر می شد. حال چون قدری صحت بهتر شده مشغول به تحریر و تقریر گشتن فی الجمله آسان گشته من نیز به نگاشتن پرداختم و ان شاء الله من بعد جوابها مرقوم می شود مطمئن باشید و از خدا خواهم که در جمیع امور مؤید و موفق گردید و خبرهای خوش در نامهها مرقوم دارید که روح و ریحان آرد و سبب سرور قلوب گردد.

از امتحانات هیچوقت محزون مگردید زیرا امتحان و افتتان حصّاد اشرار و سبب ظهور کمالات ابرار است، لهذا باید بسیار ممنون و خوشنود بود چه که مقصد از ظهور نور مبین تربیت نفوس مبارکه است و این جز به امتحانات الهیه ممکن نه. اگر امتحانات الهیه نبود ابداً نفوس تربیت نمی شدند بلکه جمیع مستغرق بحر هوی و هوس می ماندند. چون شدائد امتحان به میان آید نفوس منقطع گردند و منجذب به حق و متوجه الی الله و متخلّق به اوصاف رحمانی و مستمد از فیوضات آسمانی شوند. حال مختصر چیزی مرقوم شد، ان شاء الله من بعد مکاتیب متعدده ارسال می گردد و علیک التّحیّة و الثّناء. ع ع

حضرت ابن ابهر علیه بهاء الله الأبهی

هو الله

یا من قام علی خدمة الميثاق، آنچه مرقوم نموده بودید ملاحظه گردید و مضمون مفهوم شد از فضل و عنایت جمال قدم روحی لأحبائنه الفداء امیدوارم که در جمیع شئون موفق باشید.

در خصوص تألیفات المفتری علی الله مرقوم نموده بودید باید که جمیع ایادی بالاتفاق یکی دو تا از ایادی را معین نمایند و به جواب آن مفتریات پردازند، رساله‌ای مرقوم نمایند و طبع کنند و نشر نمایند این اصل خدمت ایادی است.

اما آنچه در خصوص مصلّ اصفهانی مرقوم نموده بودید و حصول نفوذ فلا تبتس فلا تحزن فسوف یکسر الله شوکتهم بقوّة من عنده و ان ربک لهو الغالب القدير. ولی آن رسائل را جواب قاطع لازم و حجّت بالغ واجب. جزای آن مفتری را ربّ قدیر داد آن نفوس در اسلامبول به جمیع وسائل تشبّث نمودند و به واسطه جمال الدّین بی معنی تا مابین نفوذ پیدا کردند جمال الدّین مجهول را به سبب قربیتش اوّل به اعلیحضرت سلطانی واسطه انواع فساد و فتن نمودند حتّی جمال الدّین مذکور شب و روز در سرای مرحوم رضا پاشا رئیس المفتشین حضرت سلطان بود منزل داشت و به مناسبت مأموریت آن مرحوم آنچه توانست مفتریاتی نسبت به حقّ داد تا اسباب وهن امرالله گردد. آقا خان معهود کتاب جمال الدّین مذکور بود شب‌ها با شیخ احمد معلوم کرمانی در معیت جمال الدّین در مجلس رضا پاشا حاضر می‌شدند و وزرای دولت علیه نیز در منزل رضا پاشای مرحوم دائم الحضور بودند. در شب‌ها به مناسبتی آقا خان و شیخ احمد عنوانی از جمال مبارک و این عبد می‌نمودند و تا می‌توانستند مفتریاتی که سبب سفک دم جمال مبارک بود می‌گفتند جمال الدّین مذکور در بدایت ساکت و صامت می‌نشست بعد حضرات وزرا از او سؤال می‌نمودند که شما در این خصوصات چه می‌گوئید؟ در بدایت جواب می‌گفت که من شخصی هستم حرّ الأفکار به ملّتی و مذهبی نه تعلقی دارم و نه تکلفی لهذا کاری به این کارها ندارم و به این گونه مباحثات نپردازم. بعد وزرا اصرار می‌نمودند که لابد شما از این امر اطلاع تام دارید نیده‌ای بفرمائید تا آن که قناعت حاصل شود. دوباره ابا می‌نمود و به هیچ وجه مخصوصاً راضی به تکلم نمی‌شد باز الحاح می‌نمودند که مختصری بگوئید. آن وقت زبان باز می‌نمود که من تعلقی به این امور ندارم ولی محض اطلاع از جمیع ملل و مذاهب بر حقائق اسرار کتب و رسائل حضرات اطلاع یافته‌ام. بلی، این چیزهایی که آقا خان و شیخ احمد می‌گویند جزئی مبالغه‌ای در آن هست ولی اساس حضرات مخالف و مابین معموریت و آبادی و

قوانین دولت و ضدّیت و عداوت با جمیع دول و قلع و قمع بنیان عالم انسانی و محویّت جمیع ملل عالم و نهب و غارت اموال جمیع امم و اسارت اهل و اطفال جمیع طوائف است، ولی من کاری به این کارها ندارم در نزد من جمیع ملل عالم خوشند و با کلّ ملل آشتی دارم من می خواهم که جمیع ملل عالم متمدن شوند هر ملّتی و هر مذهبی می خواهند باشند.

باری، در نهایت دسائس یکی یکی مفتریات آقا خان و شیخ احمد را به ظاهر در کمال بی غرضی تصدیق می نمود حضرات وزرا ایدهم الله همچو گمان می نمودند که آنچه آن شخص مجهول می گفت از جهت بی غرضیش مقارن حقیقت است. حتّی آقا خان مذکور تألیفی نمود و اسم آن را خلاصه البیان گذاشت و خود را شخصی از اهل فرقان و متعصّب در دین شمرد کأنّه در دین مبین قرآن شخصی جانفشان است و از خلل و فتوری که در آن دین واقع شده شب و روز نالان و گریان است. باری، مندرجات خلاصه البیان قضیه هائی بود که به وصف در نیاید و به تحریر ننگند، اساس شریعت و احکامی که هادم بنیان عالم انسانی است و آنچه فتنه و فساد و خونخواری و ظلم و عدوان و بی ناموسی و تعدّی و تجاوز و ستم و ظلم و بی حیائی و عداوت و بغضا به عالم انسانی و سوء نیّت به جمیع ملل بشری باشد در آن خلاصه البیان اساس دین معتقدین به بیان نهاد و این را به حضرات وزرا نشان داد و به انواع دسائس و حیل جمال الدّین معهود را اغوا نمود. ظاهراً در کمال بی غرضی تصدیق جمیع آن مسائل نمود و چنان این فساد تأثیر کرد که در نزد حضرات وزرا محقّق و مسلم شد و مدلل داشت که قلع و قمع جمیع این فساد و فتنه ها منوط و مشروط به اعدام این طائفه در عکاست و الاّ عنقریب این آتش چنان شعله زند که قابل خاموشی نباشد تاّنی و تردّی و عدالت و انصاف اعلیحضرت سلطان ایدمه الله و نصره مانع و حائل شد و الاّ فساد بسیار عظیم بود.

و از طرف دیگر به واسطه میرزا حسین کاشی متوفّی پسر ملا جعفر متوفّی روزی جمیع اعظام و اکابر و تجّار ایران را در اسلامبول در خانه میرزا حسین دعوت نمودند حتّی هیئت سفارت دون حضرت سفیر کل حاضر شدند بعد از صرف چای و شیرینی و نهار، آقا خان برخاست گفت: ای بزرگان و سروران و متمولان ایران

که در اسلامبول هستید شما نفوس محترمید و از جمیع احوال دنیا آگاه، هر ملتّی در فکر ترقّی و تمدّن و معموریت و عزّت خوددند و در تشبّث به وسائل ما به التّرقّی خودداری نمی‌توانند مگر ما ایرانیان که ابدأً به هیچ وجه در فکر ترقّی و تمدّن و معموریت اوطان و عزّت و سعادت ملتّ نیستیم و اگر حال بر این منوال بماند شبهه‌ای نیست که عاقبتش نومیدی و یأس و اضمحلال است پس ماها که از ایران سفر کرده‌ایم و آمده‌ایم در این مرکزی که فی‌الحقیقه در وسط عالم واقع و به چشم خودمان ترقّیات جمیع دول و ملل را مشاهده می‌نمائیم آیا جائز است که چنین ساکت و صامت و مهمّل و غافل بمانیم باید که ما در این فکر و این تصوّر تقدّم بر کلّ جوئیم تا آن که سبب سعادت و عزّت و ترقّی دولت و ملتّ ایران گردیم. و چون سعادت و ترقّی دولت و ملتّی قصد و نیّت شود دفع مضرتّ مقدّم بر جلب منفعت است باید اوّل مرض را معالجه نمود بعد به تقویت بنیه پرداخت امروز مرض مزمنی که به مثابه قولنج ایلاقوسی و یا مرض سل است جسم دولت و ملتّ ایران را این گروهند که فی‌الحقیقه مقصدشان به کلیّ پایه و مایه ایران را براندازند از هر جهت مثل علّت کابوس بر جان اهالی افتادند و این گروه رانیتّ چنین است و اعتقاد چنان و روش چنین و مسلک چنان به کمال قوّت در فکر خرابی و ویرانی ایرانند و اگر اینها باقی بمانند یقین است که ریشه ایران را از بن و بنگاه براندازند. پس باید دفع این مضرتّ را فوراً نمود و اگر بخواهید عقائد و نوایای مضرّه و مقاصد وحشیّه و خونخواری و غدّاری و فساد و فتنه و مضرتّ این طائفه را بفهمید کتابی دارند اسم او بیان و ما خلاصه نموده‌ایم او را چه که مطوّل است و خلاصه‌البیان نام گذاشتیم.

بعد رساله‌ای بیرون آورد که فی‌الحقیقه از اوّل ابداع تا به حال چنین مقاصد مضرّه و نوایای خبیثه و اساس باطل که هادم بنیان انسانی است و مخرب بنیاد الهی تألیف نشده و آن رساله را به خلاصه‌البیان تسمیه نموده و نسبت به حضرتّ اعلیّ روحی له‌الفداء داده. آن رساله را من البدو الی الختم در آن مجلس خوانده و نعره بلند نمود و ادینا و اشریعتا و اطریقتا و امذها و ادولتا و املتا، به قسمی که حاضرین جمیع به فرح آمدند. بعد گفت مرهم این زخم و درمان این درد تفریق و تدمیر حضرات است. از این طائفه که در عکا هستند جمیع به مذاکره مشغول شدند که چه باید

کرد. در وقت عصر در میان آن شخص و شخص روضه خوانی مجادله حاصل شد آن شخص روضه خوان متغیر شد و گفت: ای فلان تو همچو گمان می کنی که ما جاهل و غبی و نادانیم اساس مسئله را نمی دانیم شما هم از این طائفه هستید ولی دو فرقه شدید یکی مسمی به بهائی و دیگر مسمی به ازلی و از عداوتی که به آن طرف دارید در فکر این هستید که آنها را تمام کنید و خود میدان یابید. ما از هر دو طرف در کناریم و بیزار، شما هر چه می خواهید به همدیگر بنمائید دخلی بما ندارد.

باری، به عون و عنایت الهی بدون نتیجه آن جمع پریشان شد و آن اجتماع تفریق گشت و مقصد حضرات به تمامه حاصل نشد ولی روایات و حکایات مختلفی بی سر و پا در میان مردم منتشر گشت. باری، از قضای اتفاقی میانه آقا خان و آقا طاهر محرر جریده اختر منازعه ای حاصل شد، حضرت سفیر حمایت آقا طاهر نمودند و مراجعت به مابین کردند که این آقا خان شخص مفسدی است و برهان فسادش اوراقی هست در دست. این مسئله را اعلیحضرت سلطانی به مرحوم رضا پاشا محول فرمودند تا رضا پاشا تحقیق مسئله نماید و از قضا آقا خان تبعیت ایرانی را ترک نموده و تبعیت عثمانیه را طلب نموده بود رضا پاشا چون از آقا خان استفسار نموده بود در جواب گفت چون من تبعیت عثمانیه را طلب نمودم لهذا حضرت سفیر از من دلگیر شده. بعد آقا طاهر را خواستند از آقا طاهر سؤال کردند آقا طاهر گفت این شخص مفسد است و اوراق فساد به خطش در دست. اوراق را رضا پاشا خواست چند ورق آقا طاهر تقدیم نمود آقا خان انکار کرد که این خط من نیست آقا طاهر گفت که این خطوط مختلفی می نویسد به نوعی که هیچیک مشابه به دیگری نیست ولی حضرت رضا پاشا این جواب را از او نپذیرفت. بعد از آقا خان سؤال کرد که سبب عداوت آقا طاهر با شما چه چیز است؟ در جواب گفت چون چهار سال در مطبعت اختر به کتابت مستخدم بودم و در سر ماه عوض از مواجب نقد سندی به من می داد و یک پاره تا به حال از مواجب به من نداده و این سندهاست که در دست است چون مطالبه نمودم آقا طاهر از من دلگیر شد لهذا به جهت این که این مواجبها را ندهد افترا بر من زده است والا من شخص مصلحی هستم نه مفسد.

و جمال‌الدین در آن وقت نفوذی مبین داشت به وساطت او به درگاه پادشاهی به معرفت رضا پاشا تبلیغ شد که جمیع این ادعاها باطل است و مجرد افتراست و سفارت دلگیر از آن شده که آقا خان در ظل تبعیت دولت ابدمدت عثمانی داخل شده امر پادشاهی صادر به قبول تبعیت آقا خان و پنجاه لیره و یک ساعت احسان و قرار بر این شد که آقا خان معلّم فارسی اطفال ناظر عدلیّه گردد و در دائره ناظر پاشا مسکن و مأوی کند. دیگر معلوم است آقا خان و شیخ احمد همچو میدانی به دست آرند چه می‌کنند، از وصف خارج است که چه تدبیرها با جمال‌الدین در قلع و قمع ما نمودند و من نمی‌توانم تفصیل آن تدابیر را ذکر کنم زیرا والله به خاطر شیطان نمی‌آید اگر ذکر کنم تفصیل آن تدابیر را سررشته از برای دیگران می‌شود لهذا مجبور بر کتمانم.

باری، مجرد حفظ و صیانت الهیه محافظه نمود والا آن تزویر و آن دسیسه نخورد نداشت و ما در عکا در گوشه سجن به حال خود مشغول و بی‌وفایان عکا چنان هجوم بر ما نموده بودند که والله الذی لا اله الا هو ابدأ فرصت مدافعه فسادها در علیه نبود، نهایت دو کلمه‌ای مرقوم شد به شخصی که خواهش ما همین قدر که دولت تائی داشته باشد حقیقت حال لابد ظاهر خواهد شد. ملاحظه فرمائید قدرت الهی را از قضای اتّفاقی بعد از مدتّ قلیلی شخص حکیم ایرانی موسوی می‌رود پیش حکاک‌کی عثمانی مْهری از طلا خواهش می‌کند که بکند عبارتی می‌گوید که سجع مْهر باید باشد آن عبارت مجمل و موهم بوده است شخص حکاک می‌رود پیش مشیر ضابطیه می‌گوید شخصی موسوی طیب ایرانی پیش من آمده حک مْهری خواسته، عبارت او این است این عبارت مرا در وهم انداخت آوردم پیش شما ملاحظه فرمائید. مشیر ضابطیه گفت چون نزد تو آید و مراجعت کند از عقب او برو و بین کجا می‌رود آن شخص حکاک از پی آن موسوی می‌رود نهایت آن موسوی در خانه‌ای داخل می‌شود به مشیر ضابطیه خبر می‌دهد مشیر ضابطیه ناظم پاشا پولیس و جاندرمه می‌فرستد آن خانه را تحرّی می‌کنند از قضای اتّفاقی آن خانه شیخ احمد بوده و آقا خان متصل تردّد می‌نموده.

باری، اوراق فسادى به خط آقا خان و شیخ احمد به دست می‌آید از جمله

مسوّدہ‌های اوراقی که حضرات به جریدة قانون که مروّج فساد و فتنه بود می فرستادند و طبع می کردند. حکومت شیخ احمد و آقا خان را با اوراق تسلیم سفارت می کند سفارت آقا خان و شیخ احمد را با اوراق فسادیه به ایران می فرستد. بعد جمال الدین معهود توسط می کند که اگر حضرات به ایران برسند بدون سؤال و جواب ایشان را می کشند لهذا خواهش من چنان است که حضرات را برگردانید به اسلامبول و در اسلامبول محاکمه بنمائید و هر جزائی که مستحقّند بعد از ثبوت اجرا نمائید. حکومت عثمانیه حضرات را در طرابوزن توقیف می نمایند که اعاده کند به جهت محاکمه.

در این اثنا حکایت محزنة اعلیحضرت پادشاه مرحوم مغفور ناصرالدین شاه واقع می شود لعن الله قوماً تجاسروا علی هذا العمل الفطیع الذی تکدّرت به قلوب الصّادقین المخلصین. باری، بعد واضح می شود که جمال الدین لا غفر الله له با عونہاش در این امر فطیع ذی مدخل بوده اند لهذا او از نظر پادشاهی و عموم وزرا ساقط و عونہاش آقا خان و شیخ احمد و میرزا حسن خان را به ایران می فرستند.

مقصد این است که اینها از این فساد و فتنه‌ای که در حقّ این آوارگان نمودند خود در چاه خذلان ابدی افتادند، من حفر بئراً لعباد الله اوقعه الله فیہ. لهذا شما از فساد و فتن مضلّ اصفهانی ابدأ محزون و مکدر نشوید آن حیّ قیومی که جمیع فسادهای آنها را در علیّه بر گردن خود آنها انداخت در افاق ملکوت غیث حافظ و حارس عبادش بوده و خواهد بود و سيعلم الذین ظلموا ایّ منقلب ینقلبون. مضلّ اصفهانی را و من اتّبعه در ذلّت ابدیه ذلّة الیهود احبّای الهی مشاهده خواهند نمود و هذا وعد غیر مکذوب.

در خصوص مدارس مرقوم نموده بودید مدرسه تربیت را البتّه کمال اهمّیت دهید و ایادی امر باید چنان همّتی در تربیت این مدرسه ابدال فرمایند که به احسن طراز مزین گردد چه به حسب ترتیب و چه به حسب تفریش و چه به حسب تزیین و چه به حسب تدریس و چه به حسب تعلیم، ان شاءالله مدرسه‌ای گردد که در جمیع ایران مثل شمع بدرخشد و اگر چنانچه ایادی امر مصلحت بدانند که انجمنی مخصوص به جهت مشورت امور مدرسه از مخلصین احبّاءالله تشکیل نمایند آن نیز

جائز.

و اما دارالتعلیم که تازه تأسیس شده بسیار بجا و ان شاء الله مکاتب متعدده مکمله در کمال روحانیت تأسیس شود که اطفال به تربیت الهیه تربیت شوند تا سبب سرور قلب عبدالبهاء گردد.

و اما در خصوص تطاول بعضی بی‌خردان مرقوم نموده بودید که متصدی تعرض احبّاء هستند، اینها زائل خواهد گشت الحمد لله اعلیحضرت شهریاری در نهایت مهربانی به تبعه و رعایا هستند و نوایای خالصه حضرت صدارت پناهی کافل راحت و آسایش عموم اهالی، این قبیل امور از عوارض است زائل می‌گردد. جناب ملک آرا را تکبیر ابداع ابهی ابلاغ نمائید. و سجع این عبد اشاره به این است یا صاحبی السّجن أرباب متفرّقون خیر ام الله الواحد القهار. و همچنین ربّ السّجن احبّ الیّ ممّا یدعوننی الیه اشاره به اکثر آیات سوره یوسف است. مختصر ذکر شد شما مراجعت به سوره نمائید حقیقت بر شما ظاهر خواهد شد. از فضل و عنایت حقّ امیدواریم که مشمول لحظات عین رحمانیت گردند.

و اما آیه مبارکه من یدعی امرأ قبل اتمام الف سنه، بدایت این الف ظهور جمال مبارک است و هر روز هزار سال، انّ کلّ یوم عند ربّک کألف سنة و کلّ سنة ثلاث مائة و خمسة و ستون الف سنة. این بیان الف که فرمودند مراد نهایت اعداد است چه که اعداد منتهی به الف می‌شود یک و صد و هزار بعد تکرار است زیرا کور جمال مبارک غیرمتناهی است بعد از آن که احقابی بگذرد و به کلی صحف و کتب و آثار و اذکار این اعصار فراموش شود که از تعالیم جمال مبارک چیزی در دست نماند ظهور جدیدی گردد والا تا آثار و صحف و تعالیم و اذکار و اسرار و انوار جمال مبارک در عالم وجود مشهود، نه ظهوری نه بروزی و نه صدوری.

اما در خصوص مسافرخانه جدید که جناب میرزا مؤمن وقف نموده‌اند هذا عمل مقبول و مبرور عندالله نسأل الله ان ینبی له بیتاً عند عرش عظمته فی جوار رحمته الکبری. و اما مسافرخانه عمومی که جناب استاد آقا صباغ علیه بهاءالله تصوّر دارند که خانه خود قرار بدهند و وقف نمایند تا هر واردی منزل کند، هذا العمل افضل الأعمال و ابرّ المبرّات، در ساحت اقدس و مقام مقدّس جمال غیب ابهی مقبول و

محبوب و منشورش از قلم ابهی در ملأ اعلی صادر.

در خصوص استاد اسمعیل ان شاء الله در وقتش خبر می دهیم.
اما جناب آقا میرزا علی اکبر الحمد لله به خدمت امر موقفند نسأل الله بأن یؤیده
فی جمیع الأحوال. مکتوبی خواسته بودند چندی پیش ارسال گشت البتّه تا به حال
رسیده در مجلس ایادی امرالله مذاکره نمائید اگر چنانچه مجلس مصلحت می دانند
ایشان را کاتب تعیین نمایند و آن تعیین عین تعیین این عبد است. ع ع

یادداشت‌ها

* اشاره به «تألیفات المفتری»، محتملاً ناظر به آثار میرزا محمد مهدی خان
رئیس الحکمای تبریزی مشهور به زعیم الدوله است که درباره اعمال و اقدامات او
می توان به مآخذ اشعار (ج ۳، ص ۳۶۱-۳۶۲) و قاموس توفیق صدوپنج (ج ۲، ص
۲۱۳-۲۱۴) مراجعه نمود.

* مقصود از «مضلل اصفهانی»، حاجی میرزا هادی دولت آبادی است. برای ملاحظه
شرحی از حالات و افکار او به ظهور الحق (ج ۸، ص ۵۰۵-۵۰۷) و اسرار الآثار (ج ۵،
ص ۲۵۲-۲۵۳) مراجعه فرمائید.

* مقصود از «جمال الدین»، سید جمال الدین افغانی است. برای ملاحظه شرحی
از احوال و افکار و اعمال او به ذیل «سید افغانی» در رحیق مختوم جلد اول مراجعه
فرمائید.

و نیز نگاه کنید به فصل چهلم کتاب بهاء الله شمس حقیقت درباره «تحریکات
ازلی‌ها در استانبول».

* مقصود از «مابین»، دربار سلاطین عثمانی است.

* مقصود از «آقا خان معهود»، آقاخان کرمانی است که او و شیخ احمد کرمانی
هر دو داماد میرزا یحیی ازل بوده‌اند. درباره این دو نفر و شرح اعمال و افکار آنان
به لتالی درخشان (ص ۱۱۳-۱۱۶) مراجعه فرمائید.

و نیز نگاه کنید به کشف الغطاء (ص ۱۲۰-۱۲۷) و مندرجات ذیل «سید افغانی» در
مجلد اول رحیق مختوم.

* خلاصه‌البیان، همان طور که اشاره شده است از تألیفات آقاخان کرمانی است. برای ملاحظه شرحی دربارهٔ این کتاب به صفحات ۱۲۰-۱۲۴ کتاب کشف‌الغطاء مراجعه فرمائید.

و نیز نگاه کنید به مقالهٔ آقای محمد گلین تحت عنوان «خلاصه‌البیان میرزا آقاخان» در مجلهٔ راهنمای کتاب (ج ۱۶، ص ۷۰۶-۷۱۳).

* میرزا حسین کاشی پسر ملا جعفر کاشانی از رؤسای ازلیه ساکن اسلامبول بوده است.

* آقا طاهر محرّر جریده اختر در آثار عدیده جمال قدم مذکور شده و شمه‌ای از آن آثار در لئالی درخشان (ص ۱۱۳-۱۱۶) مندرج گشته است.

و نیز نگاه کنید به بهاء‌الله شمس حقیقت (ص ۴۹۱-۴۹۳).

* دربارهٔ جریده قانون در کتاب شناسنامه مطبوعات ایران (ص ۳۱۳) چنین آمده است:

«قانون: هفته نامه سیاسی. پرنس میرزا ملکم خان ناظم الدوله. از معروف‌ترین مطبوعات ضد استبداد ولی نامنظم که ایرانیان در خارج از کشور انتشار می‌داده‌اند. ورود آن به داخل مملکت ممنوع بود. دو دوره انتشار با فاصله. دوره دوم به مدتی کوتاه به مدیریت هاشم آقا ربیع زاده تبریزی...».

برای مطالعه شرح مفصل دربارهٔ جریده قانون به تاریخ جراید و مجلات ایران (اصفهان: کمال، ۱۳۶۴، ج ۴، ص ۹۶-۱۰۲) مراجعه فرمائید.

* مقصود از «میرزا حسن خان»، میرزا حسن خان شیرازی است که همراه با میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی در ۲۱ صفر سال ۱۳۱۴ ه ق/ ۱۸۹۶م اعدام شدند.

* عبارت «من حفر بئراً لعبادالله...» در امثال و حکم (ج ۴، ص ۱۷۴۱) مذکور شده و درباره آن چنین آمده است:

«من حفر بئراً لآخیه وقع فیه. حدیث. اقتباس.

من حفر بئراً نخواندی از خبر آنچه خواندی کن عمل جان پدر

مولوی

کسی کو بره بر کند ژرف چاه سزد گر کند خویشتن را نگاه.

فردوسی

بدخواه ترا زمانه بدخواه بس است او را زمانه عمر کوتاه بس است
گر چاه کند که من در آن چاه افتم آن چاه کننده را همان چاه بس است.

نقل از قرۃ العیون...».

* عبارت «و سيعلم الَّذِينَ...» فقره‌ای از آیه ۲۲۷ در سوره شعراء - ۲۶ است که می‌فرماید: «... انتصروا من بعد ما ظلموا و سيعلم الَّذِينَ ظلموا ای منقلب ینقلبون». معنی آیه آن که: ... چون مورد ستم واقع شدند انتقام گرفتند. و ستمکاران به زودی خواهند دانست که به چه مکانی باز می‌گردند.

* عبارت «سجع این عبد» یعنی «یا صاحبی السجن» مأخوذ از آیه شماره ۳۹ در سوره یوسف ۱۲- است که می‌فرماید: «یا صاحبی السجن أرباب متفرقون خیر ام الله الواحد القهار».

معنی آیه مبارکه آن که: ای دو زندانی، آیا خدایان متعدّد بهتر است یا الله آن خداوند یکتای غالب بر همگان.

* آیه «رَبِّ السجن...» فقره‌ای از آیه شماره ۳۳ در سوره یوسف ۱۲- است که می‌فرماید:

«قال رَبِّ السجن احبّ الیّ ممّا یدعوننی الیه و الا تصرف عتّی کیدهنّ اصب الیهنّ و اکن من الجاهلین».

معنی آیه مبارکه آن که: گفت: ای پروردگار من، برای من زندان دوست داشتنی‌تر است از آنچه مرا بدان می‌خوانند، و اگر مکر این زنان را از من نگردانی، به آنها میل می‌کنم و در شمار نادانان در می‌آیم.

* «آیه مبارکه» «من یدعی...» اشاره به فقره شماره ۳۷ در کتاب مستطاب اقدس است.

* مقصود از «آقا میرزا علی اکبر»، آقا میرزا علی اکبر محبّ السلطان است که شرحی از احوال ایشان در کتاب ظهور الحقّ (ج ۸، ص ۴۸۱-۴۸۳) منتشر گردیده است.

مجموعه‌ای از الواح مبارکه صادره به اعزاز جناب محبِّ السُّلطان در مجموعه مکاتیب حضرت عبدالبهاء (شماره ۷۹) به طبع رسیده است.

* فقراتی مفصل از این لوح جناب ابن ابهر در مائده آسمانی (ج ۵، ص ۲۱۰-۲۲۰) و نیز در ذیل «سید افغانی» در رحیق مختوم جلد اوّل مندرج می‌باشد.

طهران

به واسطه جناب امین علیه بهاء الله الأبھی
مناجات طلب مغفرت لمن ادرك لقاء ربّه في مقعد صدق كريم حضرت ايدى
امرالله جناب ابن ابهر عليه بهاء الله الأبھی

الهی الهی انی اناجیک و انا غریق بحار الأسی و طریح تراب الجوی من شدّة الرّزایا.
ربّ ما من یوم الاّ اسمع الحنین و الأنین من عبادک المخلصین علی وفاة احد من
المقرّیین و ما من لیلة الاّ اسمع التّاعی ینعی نفساً زکیّة طارت الی الملائة الاعلیٰ فینسجم
منی الدّموع و یضطرم منی الأحشاء و اتاوّه تاوّه التّکلی و انوح نیاح من دهمة المصیبة
الکبریٰ. و بهذا الأثناء طرق مسامعی نعی من کان ایدى امرک فی ارض الطّاء الرّجل
الجلیل و الحبر النّییل و السّالک فی سواء السّییل الهادی الی الصّراط المستقیم النّاشر
لنّفحاتک بین المخلصین و الصّابر علی بلائک بین المضطهدین.

ربّ أنّه قضی ایامه ثابت القلب جازم العزم مطمئنّ التّفنّس مستبشر الرّوح طلیق
اللّسان بدیع البیان قوی البرهان بالرّوح و الرّیحان و کم من لیال یا الهی قضاهها تحت
السّلاسل و الأغلال و کم من ایام تکبّد الأحران و الآلام فی بطون السّجون الشّدیة
الظّلام. و هو شاکر لألطافک و صابر علی بلائک و مطمئنّ بذکرک و ناشر لنّفحاتک
ربّ أنّه لم یفتر فی تبلیغ کلامک البلیغ و لم تأخذ لومة لائم لئیم و هو تحت و ثاق
شدید و کبول من الحدید و یناجیک و هو تحت السّیف و السّنان و یقول:

یا ربّی الرّحمن فدیتهک بروحی و نفسی و الجنان انّ هذا البلاء اعدّه موهبة کبریٰ لآنه
فی سبیل محبّتهک و اتحمّله حبّاً بجمالک و استحلّیه شغفاً بذکرک کأنّ البلاء روح
الحیة لأهل النّجاة و انّ المصائب اعظم المواهب و لو کان من اشدّ التّوائب الی ان
انحلّ من رجلیه الوثاق و تمکن من معاشره اهل الوفاق و هو یحمدک و یشکرک
علی ما ورد علیه من اهل التّفاق و لازال یتمنّی المنیة فی سبیلک و یشتاق المنون شوقاً
الی لفائک و یتهجّد فی الأسحار و یتمنّی خلع العذار الی ان نزع الثّیاب و تجرّد عن
قمیص التّراب و ترک موطن الأجسام و طار الی اعلیٰ المقام و انسلخ من عالم الظّلام

حَتَّى يَخُوضَ فِي بَحَارِ الْأَنْوَارِ مَلَكُوتِ الْأَسْرَارِ.

رَبِّ ارْفَعِهِ مَكَاناً سَامِيّاً مَقْعَدَ صَدَقِ عَلِيّاً وَانْبَتَ فِي جَنَاحِهِ الْأَبَاهِرِ حَتَّى يَطِيرَ فِي
 أَوْجِ لَايْتِنَاهِي وَ يَسَّرَ لِكُلِّ نَفْسٍ مَنَاهَا وَ اسْمَحَ بِمَبْتَغَاهَا. رَبِّ افْرغِ الصَّبْرَ عَلَيَّ قَرِينَتَهُ
 الْحَزِينَةَ وَ اسْلَئِثْهُ الْأَجْلَاءَ وَ ذَوِي الْقَرِيبِي وَ اجْعَلْهُمُ آيَاتِ الْهُدَى يَقْتَفُونَ آثَارَ ذَلِكَ
 الشَّخْصِ الْجَلِيلِ وَ يَتَّبِعُونَ خُطُواتِ ذَلِكَ الرَّجُلِ النَّبِيلِ وَ يوقِدُونَ مِصْبَاحَهُ فَيَنْتَعِشُ بِهِ
 الْأَرْوَاحَ وَ ارزُقْهُمْ النَّجَاحَ وَ الْفَلَاحَ فِي الْآخِرَةِ وَ الْأُولَى. أَنْتَ أَنْتَ الْكَرِيمُ أَنْتَ أَنْتَ
 الْعَظِيمُ أَنْتَ أَنْتَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ. عَبْدُ الْبَهَاءِ عَبَّاسُ

٢٧ رجب ١٣٣٧ [هـ ق/ ٢٨ اپریل ١٩١٩م]



فصل دوّم

بخش دوّم

مکاتیب حضرت عبدالبهاء دربارهٔ جناب ابن ابهر

توضیحات

در این بخش از کتاب یادنامهٔ ابن ابهر مکاتیبی از حضرت عبدالبهاء ارائه گردیده که خطاب به تعدادی از بهائیان ایران مرقوم شده اما هر یک از آنها محتوی عباراتی دربارهٔ جناب ابن ابهر و حیات، خدمات و مساعی ایشان است. نظر به محدودیت حجم این مجلد امکان نقل این مکاتیب به صورت کامل فراهم نگشته و لذا به درج عبارات مطالع مکاتیب و سپس نقل مستخرجات آنها دربارهٔ جناب ابن ابهر اکتفا شده است. مستخرجات مزبور به ترتیب الفبائی مطالع مکاتیب در این بخش عرضه گردیده است.

توضیحات مربوط به مندرجات این مستخرجات تحت عنوان «یادداشت‌ها» به آخر مطالب این بخش افزوده شده است.

حضرت عبدالبهاء در یکی از مکاتیب خود خطاب به جناب حاجی میرزا ابوالحسن امین اردکانی چنین می‌فرماید:

«ای امین عبدالبهاء دو طغرا مکتوب شما یکی به تاریخ ۲۵ صفر ۱۳۳۷ [ه ق/ ۳۰ نوامبر ۱۹۱۸م] و دیگری بدون تاریخ رسید...

مناجات‌های متعدّد طلب مغفرت از برای حضرت سمندر و جناب نعیم و جناب حاجی عبدالکریم و جمعی دیگر شد و حال نیز مناجاتی طلب مغفرت از برای ایادی حضرت ابن ابهر گردید در جوف است به ورقة محترمه ضلع ایشان و اولاد امجد برسانید و تخصیصات آن مرحوم را به اولاد و حریشان منتظماً برسانید و قبرشان را از قبل من بسازید...» (۱)

* * * * *

و نیز حضرت عبدالبهاء در مکتوبی دیگر چنین می‌فرماید:

«ای بنده قدیم جمال مبارک دو مکتوب در یوم واحد واصل، خواندم و از ملکوت تقدیس، یاران رحمانی را عون و عنایت خواستم...»

باری، حضرت ابن ابهر در هندوستان به خدمت مشغولند، طلب تأیید از ملکوت ابهی به جهت او نمائید کار این است که جاذب تأییدات نامتناهیّه الهیه است ع...» (۲)

* * * * *

و نیز حضرت عبدالبهاء در مکتوبی دیگر که به اعزاز جناب میرزا آقای قائم مقامی عزّ صدور یافته و به تاریخ ۲ شوال ۱۳۳۷ [ه ق/ ۱ جولای ۱۹۱۹م] مورّخ می‌باشد چنین می‌فرماید:

«ای ثابت بر پیمان لوح مسطور رقّ منشور بود، اشارات بشارات بود و تلویح عین تصریح...»

در ماتم حضرت جلیل القدر ابن ابهر مناجاتی مفصّل از قلم میثاق صادر و از پیش ارسال گردید، فی الحقیقه جانقشان بودند و در نهایت ثبوت و رسوخ بر عهد و پیمان، صبور و شکور بودند و وقور و غیور. دو پسر عزیز ایشان را باید گرامی داشت و از هر جهت عزّت و مهربانی نمود. این دو طفل عزیز زاده میثاقد و مقرّب

در نزد نیر آفاق...». (۳)

* * * * *

حضرت عبدالبهاء در مکتوبی دیگر که به اعزاز جناب حاجی میرزا ابوالحسن امین اردکانی مرقوم شده چنین می‌فرمایند:

طهران

جناب امین علیه بهاء الله الأبهی

هو الله

«ای ثابت بر پیمان، نامه‌ای که به حضرت حیدر قبل علی مرقوم نموده بودید رسید. همان است که مرقوم نموده بودی آنچه در مکاتیب مرقوم البتّه جمیع محقق الوقوع است. در نامه‌هایی که قبل مرقوم شده بود جمیع حوادث واقعه بعد در آن مندمج و مندرج بود و در نزد اهل بصیرت معلوم بود که چنین خواهد شد. در زمان غلبه علما و رجوعشان بادیده و طنطنه به طهران و چراغان مرقوم گردید که این عزّت را ذلت بی‌پایان در عقب و آه و فغان به عنان آسمان خواهد رسید. در نامه‌ای که به رشت مرقوم شد صریحاً و اضحاً مذکور گشت و همچنین در نامه‌ای که به طهران مرقوم شد این بود که واقع گردید. بعد نامه‌ای به محفل روحانی طهران و نامه‌های دیگر به مقامات مهمّه مرقوم شد که باید بنیاد عدل و داد گردد و خونخواهی سراج شهدا، حضرت آقا سید یحیی، در سیرجان شود و ملا حسن مجتهد در آذربایجان به سبب قتل دو مظلوم شهید به خسران مبین کیفر و مجازات گردد و همچنین واقعه سنگسر تلافی مافات شود، اگر چنین شود فیها و الاّ یفعل ما یشاء و یرید.

به این کلام صریح و انداز شدید تقیدی نشد لهذا یفعل الله ما یشاء و یرید ظاهر گشت و در این خصوص به حضرت ابن ابهر شفاهاً تفصیل داده شد و امر به کتمان گشت حال البتّه بیان خواهند نمود...». (۴)

* * * * *

و در مکتوب صادره به اعزاز جناب آقامحمد علاقه بند یزدی چنین مسطور است:
«ای ثابت بر پیمان، نامه مفصل شما رسید و خبر صحت و سلامت و ثبوت و استقامت

احباء رسید... در خصوص رفع جنازه متصاعد الی الله حضرت ابن ابهر مفصل مرقوم نموده بودید که به شکوه تمام در طهران تشییع گردید این از ظهور عظمت امرالله است...» (۵)

* * * * *

و نیز در مکتوب حضرت عبدالبهاء خطاب به «جناب میرزا حاجی آقا» چنین مسطور است:

«ای ثابت راسخ بر عهد و میثاق، آنچه مسطور بود ملحوظ گشت و هر چه مرقوم بود منظور گردید...»

الیوم اعظم امور ثبوت و رسوخ بر عهد و میثاق و تربیت نفوس و نشر نفحات قدس و امتثال اوامر الهیه است. از اوامر الهیه تمکین و سکون در امور است. اگر خلاصی جناب ابن ابهر تأخیر افتاد اضطراب شدید نمائید لابد حکومت ملاحظه‌ای در این امر دارد.

الحمد لله معلوم و واضح است که این نفوس گناه و قصوری نداشته‌اند، دیگر اگر حکومت نظر به مصلحتی در رها نمودن ایشان تأخیر نمود البته حکمتش ظاهر خواهد شد. هیچ واقعه‌ای واقع نگردد مگر آن که خدا را در آن حکمت‌های بالغه است. قسم به مربی غیب و شهود این عبد همیشه آن غل و زنجیر را آرزو می‌نماید چه که نفوسی که از جام حق مخمورند بلا را به دعا طلبند. این عبد در بحبوحه بلا متولد شد و در مهد جفا تربیت گشت و از پستان رزایا شیر خورد و در آغوش محن و آلام پرورش یافت و به نعماء مصائب نشو و نما نمود و تا به این سن که رسیده جمیع را در نفی و سرگون و غربت و کربت و مشقت گوناگون و بی سر و سامان و سرگشته کوی و هامون بسر برد و این محل نفی چهارم است یعنی از منفا به منفای دیگر و این ثمرات شجره حیات است اگر این نبود چه نتیجه و ثمر از این شجر و البهائ علیک ع...» (۶)

* * * * *

و در یکی دیگر از مکاتیب حضرت عبدالبهاء چنین مذکور است:

هو الأبهی

«ای دوستان حضرت یزدان در این عصر مبارک و قرن فرخ جمال قدم که نور مبینش آفاق علیین را تابان نموده و باران بهاریش خطه بهشت برین را تزئین نموده انوار وحدت اصلیه کیهان را روشن کرده و دریای اتحاد حقیقی امواجش لثالی الفت و محبت به ساحل کثرت افشانده است حیف نیست که ما از جمیع الطاف الهیه و کل اعطاف ربانیه محروم بمانیم...»

جناب ابن ابهر علیه بهاء الله الأبهی و ثنائه از قبل اهل سمرقند احبای الهی به زیارت روضه مبارکه فائز، بالنیابه از دوستان حق در حدیقه مقدسه آبیاری می نمایند و البهاء علیکم یا احبباء الله. ع. (۷)

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا سید اسدالله قمی چنین می فرمایند:

هو الله

«ای سرگشته دشت و صحراء محبت الله اگرچه تبریز تبخیز بود و اردبیل از باده بلایا و محن جامی لبریز، آذربایجان زنجیر و زندان بود و قزوین و زنجان اسیری در دست عوانان سیه جان، الحمدلله چون به طهران رسیدید از ظلم و عدوان رهیدید و در دارالامان منزل و مأوی گزیدید، در پناه شخص خطیری مسکن نمودید و در مهمانخانه امیری وطن کردید که ملجأ فقراست و پناه ضعفا، حصن حصین خائنان است و کهف متین مضطربان، فریادرس مظلومان است و حامی مطلق ستمدیدگان، از نسائم گلشن عرفان مشامی معطر دارد و از مشاهده آیات باهرات جلیل اکبر بصری منور. در ساحت نیر اعظم حقیقت ذکرش مذکور بود و به عدالت و انصاف و مروّت موصوف...»

باری، علی العجاله تو خوشبخت بودی چه که در ظلّ این شخص خطیر افتادی و ابن ابهر در سایه امیر کبیر آن حبس و زندان دید تو قصر و ایوان یافتی، آن زجر شدید دید تو اجر مزید، آن تلخی قهر یافت تو حلاوت لطف و مهر، او به تاریکی چاه راه یافت تو به اوج ماه،

خون دل و جام می هر یک به کسی دادند در دائره قسمت اوضاع چنین باشد
خلاصه از الطاف خفیه پروردگار امیدواریم که همیشه بر مسند عزت مستقر و
بر صدر جلال مقرر یابند و در صون حمایت الهیه محفوظ و مصون مانند و به منتهای
آمال مقرون گردند و السلام علی من اتبع الهدی ع». (۸)

و نیز حضرت عبدالبهاء در مکتوبی دیگر چنین مرقوم فرموده‌اند:
اسکندرونه

جناب آقا میرزا نعمت الله فلاح علیه بهاء الله الأبھی
«ای سلیل آن شخص جلیل الحمد لله خیر صحت و سلامت و راحت و استقامت
آن عزیز رسید نهایت فرح و مسرت حاصل شد... حضرت ایادی امرالله جناب ابن
ابهر مرقوم نموده بودند که در آن سامان تأسیس انجمن روحانی و مکتب نونهالان
باغ الهی و مسافرخانه رحمانی مقرر است اگر چنان که باید و شاید اجرا شود سبب
عزت و راحت و نعمت احبای الهی گردد. در خصوص ارسال معلّم به حضرت ابن
ابهر محرّر گردید که از طهران ارسال دارند جمیع یاران را علی الخصوص امه الله
المقرّبه والده را تحیت ابدع ابھی ابلاغ دارید». (۹)

و نیز حضرت عبدالبهاء در اثری دیگر چنین می فرمایند:
طهران

جناب دکتر علی محمد خان علیه بهاء الله الأبھی
«ای طیب روحانی، ناله های جانسوز به سمع آوارگان رسید و در قلوب تأثیر شدید
نمود آنچه فریاد کنی حقّ داری ولی با قضای محتوم و امر مبرم مکتوم چه توان
نمود؟ حکمت الهی چنین اقتضا نموده که نار افتتان و نیران امتحان شعله ور گردد و
جمیع آفاق را احاطه نماید.

ای عزیز در این میانه نمی شود بنده و شما مستثنی باشیم این مخالف سنن

کبریاست و لن تجد لسنة الله تبديلاً. آیا تلاوت قرآن نمودی و در آیات امتحان دقت نفرمودی؟ او لم یروا انهم یفتنون فی کلّ عامّ مرّة او مرتین نشیدی؟ و لتبلونکم بشیء من الخوف و الجوع و بنقص من الأموال و الأنفس و الثمرات نخواندی؟ و الم احسب الناس ان یتروا ان یقولوا آمنا و هم لا یفتنون نخواندی؟ و ام حسبتم ان تدخلوا الجنة و لمّا یأتکم مثل الذین کانوا من قبلکم اصابتهم البأساء و الضراء و زلزلوا حتّی یقول الرسول و من معه متی نصرالله نخواندی؟ با وجود این چرا ناله و فغان کنی و فریاد و الأمان بر آری؟ در قصیده ورقائیه می فرماید:

احزنّ بكلّ اللیل من شمت عاذلی الحّ بكلّ الیوم من فقد نصرتی
خلّ دعو الحبّ او فارض بما جرى کذاک جرى الأمر فی فرضی و سنتی

مختصر این است که احوال آن جناب با حال عبدالبهاء مرتبط، اذا استراح تستریح. اگر بخواهی از میان این حزب مستثنی شوی به اقصى بلاد فرار فرما چاره‌ای جز این نیست، علی قول الشاعر:

یا مکن با فیلبانان دوستی یا بنا کن خانه‌ای در خورد فیل
یا چو مردان اندر آ و گوی در میدان فکن

سینه را سپر هر بلائی کن و دل را هدف هر جفا، آن وقت کار درست می شود و به جان عزیزت چنان که خواهی گردد.

حضرت علی قبل اکبر و حضرت ابن ابهر علیهما بهاء الله را تکبیر ابداع ابهی ابلاغ نما و شروح این متن را از ایشان بخواه...» (۱۰)

* * * * *

و نیز حضرت عبدالبهاء در یکی از مکاتیب خویش خطاب به جناب علی اکبر شهمیرزادی ایادی امرالله چنین می فرماید:
طهران

حضرت ایادی جناب علی قبل اکبر علیه بهاء الله الأبهی

هو الله

«ای منادی پیمان، حضرت ابن ابهر محفوظ و مصون وارد و ایامی چند با نهایت روح

و ریحان در بقعة مبارکه بودند و صبح و شام ملاقات می شد و چون در هندوستان بدایت اشراق است مبلغین متعدده ارسال گردید بعضی نفوس اقبال نموده اند و قلیلاً قلیلاً دیگران نیز رو به اقبالند. اول جناب میرزا محرم را فرستادم در پی او جناب میرزا محمود زرقانی و از پی او جناب مستر اسپراگ و از پی او جناب مستر دریفوس و از پی او جناب شهید ابن اسم الله الأصدق.

این مبلغین پیایی به هندوستان وارد لهذا اقتضا نمود که این دفعه هیئتی مکمل ارسال گردد. جناب مستر هریس و مستر اوبر را از آمریکا خواستم و حضرت ابن ابهر را نیز از ایران احضار نمودم با آقا میرزا محمود و اخویشان پنج نفر شدند. آنان جمعاً محض نشر نفعات الله به اقلیم هند ارسال شدند تا به قوه میثاق و کلمه نافذه عهد آن کشور را منور کنند و آن اقلیم را جنة النعیم نمایند. دعا کنید که موفق و مؤید گردند.

الیوم امری جز نشر نفعات الله و تبلیغ اهل عالم و هدایت من علی الأرض مؤید و موفق نه، هر نفسی بخواهد که ابواب عنایت از هر جهت گشاده یابد باید به تبلیغ پردازد، زیرا الیوم یوم تاسیس است نه ترتیب و وقت بذر افشانی است نه حصاد. ایام حصاد آید و خرمن ها تشکیل گردد اگر در زمان زرع حصاد خواهیم البته توفیق حاصل نگردهد.

مقصود این است که هر نفسی باید سعی و کوشش در هدایت خلق نماید و شما باید کل را تشویق و تحریص به تبلیغ نمائید. در ایام حضرت روح بعضی عرض کردند که در میان تلامیذ تو ترتیب و تنظیم و تهذیب نبینیم، فرمودند ایام عروسی است لابد در ایام بزم و جشن خانه را ترتیب و انتظام نه، بعد زمان انتظام آید. مقصود این است که باید کل را به تعلم تبلیغ و قیام بر هدایت تشویق نمود تا نتایج عظیمه بخشند...» (۱۱)

و نیز حضرت عبدالبهاء در یکی دیگر از مکاتیب خود خطاب به جناب ملا علی اکبر ایادی چنین می فرمایند:

طهران

حضرت ایادی امرالله جناب ملا علی اکبر علیه بهاءالله الأبھی

هوالله

«ای منادی پیمان، نامه پانزدهم محرم سنه ۱۳۲۷ [ه ق/ ۷ فوریه ۱۹۰۹م] واصل گردید. مضمون معلوم شد. البتّه تا به حال حضرت ابن ابهر وارد و به خدمت قائم و سبب سرور و فرح یاران الهی گردیده‌اند. از انجذاب و اشتعال احبّای الهی و انتظام مجالس و محافل تبلیغ در طهران اشاره فرموده بودید این خبر مسرت پرور بود نهایت سرور حاصل گردید و از اغتشاش و اختشاش طوائف سائره و اختلاف مابین حکومت و ملت و نزاع و جدال نگاشته بودید به کرات و مرات از پیش مرقوم گردید که به موجب وصایای جمال مبارک باید دولت و ملت مانند شیر و شکر به هم آمیخته گردند والا نتایج وخیمه حاصل گردد...» (۱۲)

* * * * *

و در مکتوب صادره از قلم حضرت عبدالبهاء خطاب به جناب ادیب ایادی چنین مسطور است:

طهران

به واسطه جناب امین

حضرت ادیب دبستان الهی علیه بهاءالله الأبھی

هوالله

«ایها الرجل الجلیل، حضرت ابی الفضائل روحی له الفداء در ایام حیات دمی آرام نگرفت و شبی در بالین راحت نیارمید. شب و روز به ترویج امرالله و اعلاء کلمه الله و اقامه حجّت و یرهان و تحریر جواب بر اعتراضات کلّ افّاک ائیم می برداخت. الحمدلله به فضل و موهبت کبری از کلک مشکین آن بزرگوار رسائل چندی سمت تحریر یافت. در ایام اخیر کتابی در نهایت بلاغت که حجّت قاطع و یرهان ساطع بود بنگاشت ولی بعد از صعود آن بزرگوار آن کتاب مبین از میان رفت. حال بعضی از محفوظات و مسودات و یادداشت‌ها باقی مانده بود آنها را به طهران فرستادم که شما

و جناب نعیم و جناب ابن ابهر و جناب ابن اصدق و جناب ملا محمد علی قائینی و جناب سمندر و جناب آقا سیدمهدی ابن اخت آن بزرگوار محفلی بیارائید که در نهایت درجه ضبط و ربط باشد و از آن اوراق مبارکه یک کتاب یا دو کتاب یا رسائل متعدده استخراج نمائید تا طبع و نشر شود و زحمت آن بزرگوار هدر نرود، این خدمت بسیار عظیمی است به امرالله. البتّه به تمام قوّت قیام بر این امر نمائید و در نهایت اتحاد و اتفاق به این امر عظیم پردازید که سبب سرور روح آن بزرگوار است. جناب امین ارادت مخصوصی به آن جناب دارد و همیشه به ستایش عظیم پردازد، آیا چه کردی که او را شیفته خود نمودی؟ و علیک البهائیه. (۱۳)

* * * * *

حضرت عبدالبهاء در مکتوب صادره به اعزاز جناب حاجی میرزا سید محمد افغان چنین می فرماید:

«حضرت افغان جناب حاجی میرزا سید محمد علیه بهاء الله الأبھی ملاحظه نمایند

هو الأبھی

ایّها الفرع البدیع من السّدرۃ الالهیه، در این حین تلغراف آن حضرت وارد و به خلاصی جناب ابن ابهر مبشّر چون باز شد خطّ معکوس و لفظ مأنوس موجز و مفید و مختصر و پرمعانی فوراً در این محلّ که از تنور تموز مثال مجسم است و از حرارت و تاب آفتاب کوره مصوّر قلم برداشته و به تحریر این نامه پرداخته اجبای حاضر و غائب کلّ مسرور و خوشنود گشتند و هر یک اظهار فرح و شادمانی کردند علی الخصوص حضرت ابی الفضل که الان حاضر محفلند و مؤانس در منزل.

باری، چون اعلیحضرت شهریاری چنین عدالت و نصفتی مجری داشتند و آن بنده الهی را به صرافت طبع از قید و زنجیر آزاد فرمودند و مظلومیت او در پیشگاه حضور معلوم و مشهود گردید جمیع اجبای الهی باید به شکرانه این عنایت پادشاهی و عاطفت شهریاری در خدمت و اطاعت و انقیاد و صداقت ید بیضائی بنمایند و به آنچه نصّ کتاب مبین اقدس و صریح کتاب عهد و پیمان است قیام کنند و در انجمن عالم مشهود و واضح کنند که به حکم کتاب قائم و در اطاعت اوامر الهیه

طائع و به نصوص عامل و به فرائض مقرّر و معترفند و در منتهای سکون و قرار و وقار به عبادت حضرت ربّ مختار و خدمت شهريار عدالت‌شعار و خیرخواهی عموم سگان بلاد حرکت نمایند.

باری، فی الحقیقه با وجود موانع شدیده یعنی سعایت و روایت و تهمت زدن بعضی ابداً کسی را گمان نبود که جناب ابن ابهر خلاصی یابد این نیست مگر آثار عدالت پادشاهی...» (۱۴)

و نیز در مکتوب دیگری خطاب به جناب حاجی میرزا سید محمد افغان چنین مسطور است:

ط

حضرت افغان سدره مبارکه جناب حاجی میرزا محمد علیه بهاء الله الأبھی

هو الأبھی

«ایها الفرع البدیع من السدره المبارکه، آن حضرت از قبل این عبد و کیل بلکه اصیل گشته جشن عظیم جناب ابن ابهر را بر پا نمائید و خود آن جناب متکفل امر زفاف شوید و مبلغ صد تومان خرج این جشن بنمائید...» (۱۵)

و نیز حضرت عبدالبهاء در مکتوب دیگری که خطاب به جناب ملا علی اکبر ایادی مرقوم فرموده‌اند چنین می‌فرمایند:

حضرت علی قبل اکبر علیه بهاء الله الأبھی

هو الأبھی

«ایها المشتعل بالنار الموقده فی شجرة الميثاق و المنجذب الی ربّ الاشراق، حضرت ابن ابهر علیه بهاء الله الأبھی مأذون به سفر و مراجعت به آن کشور گشتند و در مدّت سفر در اقلیم قاف و ترکستان و گیلان به خدمات آستان حضرت یزدان مشغول و در همه جا موفق و مؤید شدند، نهایت مأمور به ایران و مراجعت به طهران گردیدند. فی الحقیقه زحمات بسیار کشیدند، گهی در زیر غلّ و زنجیر بودند و گهی در تحت

تهدید تیغ و شمشیر، گهی چون باد بادیه پیمان بودند و گهی چون طیور در کهسار و عور در پرواز. حال لازم است که جشنی برپا نمائید و بزمی بیارائید تا تزئین بالین نماید و محفل انس بیاراید. آن محفل شادمانی باید سبب کامرانی کل گردد زیرا تعلق به این عبد دارد و اجتماع نجمین در برج انس سبب سرور این انجمن رحمانی شود. البتّه تأخیر نیندازید و خیر البرّ عاجله را منظور دارید و حکم کتاب را اجراء کنید و البهائ علیک. ع.ع» (۱۶)

و نیز در مکتوبی دیگر چنین مذکور:

ط

جناب حاجی آقا محمد علیه بهاء الله الأبھی

هو الله

«یا من انجذب بنفحات الله، مکاتیب متعدده شما وارد و مضامین کل مورث روح و ریحان...»

باری، این روزها محصل ترک یعنی جناب ابن ابهر نیز وارد شدند در این چند روز چند مرتبه مطالبه نمودند. این محصل را حقیقه مقاومت مشکل است. قائم مقام بزرگ شکایت از محصل قاجار و دادن ناچار نمود ولی خبر از محصل ترکان و مطالب قوی البرهان نداشت. علی العجاله به این مکتوب مهلت قدری دادند تا بعد چه شود. این بیان کل به جهت ابتهاج و مزاح بود فی الحقیقه در جمیع اوقات در این انجمن حاضری و در بقعه مبارکه بلکه در قلوب موجود مطمئن باش. از فضل جمال قدم امیدوارم که در کل احوال و احیان مظهر الطاف حضرت رحمان باشی و مشمول الطاف یزدان. الحمد لله سبب فرح و سرور قلبی و باعث نشاط و انبساط ارواح. این نعمتی بود که به صد هزار شکرانه محتاج و البهائ علیک و علی کل ثابت علی الميثاق ع.ع» (۱۷)

یادداشت‌ها

- ۱- مناجات طلب مغفرت جناب ابن ابهر در انتهای بخش اول از فصل دوم این کتاب مندرج است.
- ۲- درباره سفر جناب ابن ابهر به هندوستان به الواح مصدر به عبارات «ای بنده صادق جمال مبارک...» و «ای منادی پیمان نامه شش شعبان...» در بخش اول از فصل دوم این کتاب مراجعه فرمائید.
- ۳- مناجات صادره از قلم حضرت عبدالبهاء در طلب مغفرت برای جناب ابن ابهر در انتهای مطالب بخش اول از فصل دوم این کتاب مندرج است.
- ۴- درباره شهادت آقا سید یحیی سیرجانی و اشارات دیگری که در این لوح مندرج گشته حضرت عبدالبهاء لوح مفصلی مرقوم فرموده‌اند که در مصایح هدایت (ج ۴، ص ۵۵۲-۵۵۶) به طبع رسیده است.
- شرح احوال جناب آقا سید یحیی شهید سیرجانی در کتاب مصایح هدایت (ج ۵، ص ۷۷-۱۱۱) انتشار یافته است.
- ۵- صعود جناب ابن ابهر در ۲۷ ربیع الثانی سنه ۱۳۳۷ ه ق/ ۳۰ ژانویه ۱۹۱۹م اتفاق افتاده است. برای ملاحظه شرح تشییع جنازه جناب ابن ابهر به مندرجات کتاب مدافن الاجساد اثر جناب علاقه بند در بخش پنجم از فصل چهارم این یادنامه مراجعه فرمائید.
- ۶- این مکتوب به ظن قوی به اعزاز جناب حاجی میرزا آقای سنگسری رحمانیان عزّ صدور یافته است. فقراتی از این مکتوب در نار و نور (ص ۳۵) نیز منتشر گردیده است.
- ۷- این لوح احتمالاً به اعزاز اجّای سمرقند از قلم حضرت عبدالبهاء عزّ صدور یافته است.
- ۸- شرح احوال جناب آقا سید اسدالله قمی به تفصیل در کتاب مصایح هدایت (ج ۶، ص ۴۲۹-۴۸۹) آمده است. مقصود از «شخص خطیر»، میرزا علی اصغر خان امین السلطان است. برای ملاحظه شرحی درباره احوال و اخلاق او به کتاب مآخذ اشعار (ج ۲، ص ۳۳-۳۴) مراجعه فرمائید.

و نیز نگاه کنید به فصل یازدهم کتاب یادنامه اشراق خاوری.

متن کامل لوح حضرت عبدالبهاء خطاب به جناب آقا سید اسدالله قمی در مکاتیب (ج ۲، ص ۲۲۳-۲۲۷) به طبع رسیده است.

برای ملاحظه شرح مطالب درباره بیت «خون دل و جام...» به صفحات ۱۸۴-۱۸۵ کتاب مآخذ اشعار (ج ۳) مراجعه فرمائید.

۹- درباره تأسیس مکتب در اسکندرونه به لوح مصدّر به عبارت «ای منادی پیمان نامه مفصل که در بیروت مرقوم نموده بودید...» و یادداشت‌های مربوط به آن در بخش اول از فصل دوم این کتاب نیز مراجعه فرمائید.

۱۰- فقراتی از این لوح در کتاب منتخباتی از مکاتیب (ج ۳، ص ۲۱-۲۲) نیز به طبع رسیده است. برای ملاحظه شرحی درباره بیت: «احنّ بكلّ اللیل...» به کتاب مآخذ اشعار (ج ۱، ص ۱۶) مراجعه فرمائید. توضیحات مربوط به بیت «یا مکن...» در ذیل این بیت در کتاب مآخذ اشعار (ج ۵) مندرج است.

عبارت «و لن تجد لسنة الله...» در تعدادی از آیات قرآنی آمده است. از جمله در آیه ۶۲ سوره احزاب -۳۳ می‌فرماید:

«سنة الله في الذين خلوا من قبل و لن تجد لسنة الله تبديلاً».

معنی آیه مبارکه آن که: این سنت خداوندی است که در میان پیشینیان نیز بود و در سنت خدا تغییری نخواهی یافت.

عبارت «او لم يروا انهم يفتنون...» در آیه ۱۲۶ سوره توبه - ۹ چنین آمده است:

«اولا يرون انهم يفتنون في كل عام مرة او مرتين ثم لا يتوبون و لا هم يدكرون».

معنی آیه آن که: آیا نمی‌بینند که در هر سال یک یا دو بار مورد آزمایش واقع می‌شوند؟ ولی نه توبه می‌کنند و نه پند می‌گیرند.

عبارت «و لنبلونكم بشيء...» در آیه ۱۵۶ سوره بقره - ۲ است که می‌فرماید:

«و لنبلونكم بشيء من الخوف و الجوع و نقص من الاموال و الانفس و الثمرات و بشر الصابرين».

معنی کلام الهی آن که: البته شما را به اندکی ترس و گرسنگی و بینوائی و بیماری و نقصان در محصول می‌آزمایم. و شکیبایان را بشارت ده.

عبارت «الم احسب الناس...» در صدر سوره عنكبوت - ۲۹ است که می فرماید:
 «الم احسب الناس ان یتروا ان یقولوا آمنا و هم لا یفتنون».
 معنی آیه مبارکه چنین است که: الف، لام، میم. آیا مردم پنداشته‌اند که چون
 بگویند: ایمان آوردیم، رها شوند و دیگر آزمایش نشوند؟

عبارت «ام حسبتم ان تدخلوا...» در آیه ۲۱۴ سوره بقره - ۲ چنین آمده است که:
 «ام حسبتم ان تدخلوا الجنة و لما یأتکم مثل الذین خلوا من قبل کم مستهم البأساء
 و الضراء و زلزلوا حتی یقول الرسول و الذین امنوا معه متی نصر الله الا ان نصر الله
 قریب».

ترجمه آیه مبارکه آن که: می‌پندارید که به بهشت خواهید رفت؟ و هنوز آنچه بر
 سر پیشینیان شما آمده، بر سر شما نیامده؟ به ایشان سختی و رنج رسید و متزلزل
 شدند، تا آنجا که پیامبر و مؤمنانی که با او بودند، گفتند: پس یاری خدا کی خواهد
 رسید؟ بدان که یاری خدا نزدیک است.

درباره مطالب مربوط به قضای محتوم و قضای موقت به لوح مصدر به عبارت «ای
 کنیز عزیز جمال مبارک...» در بخش سوّم از مطالب فصل دوّم این کتاب نیز مراجعه
 فرمائید.

۱۱- درباره سفر جناب ابن ابهر و همراهان به هندوستان به لوح صادره خطاب به
 ایشان با مطلع: «ای بنده صادق جمال مبارک...» در فصل دوّم، بخش اوّل نیز مراجعه
 فرمائید.

و نیز نگاه کنید به ظهور الحق (ج ۸، ص ۱۱۹۷).

۱۲- عبارت «باید دولت و ملت مانند شیر و شکر به هم آمیخته گردند» در بسیاری
 از الواح حضرت عبدالبهاء با تفاوت الفاظ آمده است. از جمله در لوح مندرج در
مجموعه مکاتیب (شماره ۷۹، ص ۵۴-۵۵) می‌فرمایند:

«ای ثابت بر پیمان از پیش نامه مفصل به شما ارسال گردید... حال ما جمیعاً به درگاه
 احدیت نهایت تضرّع و ابتهاج می‌نمائیم که این ابر سیاه از افق ایران متلاشی گردد
 و این غبار تیره بنشیند و این آتش افروخته خاموش شود، دولت با ملت مانند شیر و
 شکر آمیخته گردند، در حق جمیع دعا می‌نمائیم...».

و در لوح مندرج در مکاتیب عبدالبهاء (ج ۴، ص ۱۴۸-۱۵۰) چنین می‌فرمایند:

«ای یار مهربان نامه‌های متعدّد از شما رسید... حال ما را مقصد جلیلی در پیش و مراد عظیمی در دل و آن این که آفاق به نور وفاق روشن شود و شرق و غرب مانند دو دلبر دست در آغوش یکدیگر نمایند با وجود این مقصد چگونه مداخله در نزاع و جدال میانه دو حزب اصغر نمائیم؟ خیر خواه هر دو طرفیم و هر دو را به الفت رهبر تا ان شاء الله دولت و ملت مانند شیر و شکر با یکدیگر آمیخته گردند و تا چنین نشود فلاح و نجات رخ نگشاید بلکه جمیع زحمات هدر رود و علیک البهء الأبهی». ع ع

۱۳- شرح احوال جناب ابوالفضائل در مصابیح هدایت (ج ۲، ص ۲۳۵-۳۸۲) مذکور شده و کتاب زندگانی میرزا ابوالفضل گلپایگانی اثر جناب روح الله مهرباخانی نیز به شرح حیات و آثار و خدمات ایشان اختصاص یافته است. مجله پیام بهائی (شماره ۱۲۲، مورخ ژانویه ۱۹۹۰م) نیز به یاد خدمات جناب ابوالفضائل منتشر شده و حاوی الواح مبارکه و مقالات متنوّعه در ذکر محامد و نعوت و احوال و آثار آن جناب است.

۱۴- آزادی جناب ابن ابهر از سجن طهران در اواسط سنه ۱۳۱۲ ه ق/ ۱۸۹۵م بوده و شرح آن در شرح حیات ایشان در فصل سوّم این کتاب مندرج است.

۱۵- اشاره به انجام مراسم عقد و نکاح جناب ابن ابهر با منیره خانم، صبیّه ملا علی اکبر شه‌میرزادی (حاجی آخوند) است که در سنه ۱۳۱۶ ه ق/ ۱۸۹۸م واقع شد.

۱۶- نگاه کنید به یادداشت فوق. عبارت «خیر البرّ عاجله» از امثال مشهور عربی است (معجم کنوز، ص ۳۲۶). به قول اوحدی: «خیر تأخیر بر نمی‌تابد - خنک آن کس که خیر دریابد» (امثال و حکم، ج ۲، ص ۷۹۴).

۱۷- عبارت «قائم مقام بزرگ» در شکایت از «محصل قاجار و دادن ناچار»، اشاره به گفته قائم مقام فراهانی است که در یکی از نامه‌های خود خطاب به جناب میرزا بزرگ نوری (پدر حضرت بهاء الله) که در کتاب منشآت قائم مقام (طهران: انتشارات شرق، ۱۳۶۶ ه ش، ص ۲۱) به طبع رسیده چنین می‌نویسد:

«عرضه داشت تالان زده قدیم آه ز افشار آه از این قوم آه از آن دم. اینها همه سهل است. آه از رقم ترجمان و فرمان تالان، و محصل قاجار، و دادن ناچار امان از چاقو، امان از مقراض، دو سر خواستند، چار سر دادیم، یکی فرمودند دو تا فرستادیم...».

فصل دوّم

بخش سوّم

مکاتیب حضرت عبدالبهاء خطاب به اعضای عائلهٔ جناب ابن ابهر

توضیحات

این بخش از یادنامهٔ ابن ابهر شامل زیارت‌نامهٔ والدهٔ جناب ابن ابهر در ابتدا و مکاتیب دیگری از حضرت عبدالبهاء است که خطاب به اعضای عائلهٔ آن جناب عزّ صدور یافته است. بعضی از اعضای آن عائله در مکاتیب صادره به اعزاز جناب ابن ابهر نیز البته مذکور شده‌اند و چون آن مکاتیب به طور کامل در بخش اوّل از فصل دوّم این کتاب به طبع رسیده در این بخش به نقل مجدد آنها پرداخته است.

با توجه به آنچه مذکور شد مندرجات این بخش شامل مکاتیب حضرت عبدالبهاء خطاب به مادر، حرم، بنات، ابناء، خواهران، برادران، برادرزادگان و دیگر منتسبان جناب ابهر است. خوانندگان گرامی برای ملاحظه ارتباطات خانوادگی این نفوس می‌توانند به شجره‌نامه مندرج در صدر این یادنامه مراجعه فرمایند.

بعضی از اشارات و نکات مندرج در این مکاتیب در ذیل عنوان «یادداشت‌ها» به اختصار مورد شرح و توضیح قرار گرفته و در انتهای این بخش عرضه گردیده است.

زیارت به جهت والدۀ جناب ابن ابهر علیه بهاء الله الأبھی
علیک التّحیة و الثّناء و علیک الموهبة و الصّلاة ایّتها الحقیقة المنجذبة الی الله المشتعلة
بنار محبّة الله و النّاطقة بالثناء علی الله. اشهد أنّک قد صبرت علی البلاء و تجلّدت فی
المشقة و الابتلاء و تجرّعت كأس الجفا و استهدفت سهام الطّعن فی تلك الانحاء
شغفاً بمحبّة الله و طلباً لرضاء الله و ولهاً فی جمال الله و توجّهاً الی الذی فطر الارض و
السّموات. طوبی لک علی هذه الموهبة العظمی بشری لک علی هذه الرّحمة الکبری
الّتی يتلأأ بانوارها و جهک بین اماء الله. اسئل الله ان ینزل طبقات النّور علی رمسک
المنظور و جدثک الیبت المعمور و یغفر لک و یغفو عنک و یطهّرك عن اوساخ
الحرمان و یدخلک فی قطب الجنان انّ ربّی لکریم رحیم عزیز منّان. (۱)

به واسطه حضرت ابن ابهر

ورقه منجذبه ضجیع محترمه ایشان علیهما بهاء الله الأبھی

هو الله

ای آیت محبت الله، حضرت قرین مدتی بود سرگشته کوه و صحرا و گمگشته
دشت و دریا بود. هیچ صبحی آسایشی نداشت و هیچ شامی آرایشی نخواست هر
روز در رهگذری و هر شب در خطّه و کشوری آواره سبیل الهی بود و افتاده تیر
عشق آن دلبر سبحانی آرزوئی جز عبودیت حقّ نداشت و مقصودی جز رضای او
نخواست. نهایت مشقتّ تحمل نمود و به درگاه احدیت تبّتل کرد تا موقوف به عبادت
و عبودیت شد. سعی بی پایان نمود خدمتی نمایان کرد و موفّق و مؤیّد برگشت. باید
شب و روز به رکوع و سجود در آئی و شکرانه الطاف خداوند یگانه نمائی که قرینی
مقبول داری و انیسی محبوب. امیدوارم که هر دو در نهایت انقطاع از دنیا و انجذاب
به نفحات ملأ اعلی و توجّه به خدا و تضرّع به حضرت کبریا ایام حیات را بگذرانید
و به ورقه مبتهله عمّه تحیت محترمانه برسان و علیک البهاء الأبھی ع (۲)

به واسطه جناب آقا میرزا لطف الله

امه الله المحترمه منيره صبيّة ايدى امرالله حضرت على اكبر عليها بهاء الله الأبهى
 اى يادگار آن سراج منير، ترجمه حال و خدمات آن شخص جليل حضرت على
 قبل اكبر از قلم ميثاق صادر و به جهت شما ارسال شد چون آن مقاله را بخوانى
 فرق افتخار به فرقدان برسانى زيرا از خانه ميثاق اشراق نموده است و الى الأبد باقى
 و برقرار. عبدالبهاء به جميع اماء الرّحمن مهربان است و از خدا خواهم كه هر يكى
 به موجب تعاليم جمال مبارك رفتار نمايد. جوهر تقديس باشد تا آيت تنزيه يعنى
 رحمت پروردگار گردد و از جهان و جهانيان بيزار شود و از دو جهان در كنار در
 كمال خضوع و خشوع و محويت و فنا محشور شود تا در آستان حضرت يزدان
 پاسبان شود. روش حضرت مريم گيرد و بر قدم فاطمة الزّهراء سلوك نمايد و در بى
 سر و سامانى و جانفشانى به جناب طاهره تأسى نمايد. ملاحظه نمايد كه اين نفوس
 مباركه از هر وهم و آرزوئى آزاد و از جميع اوهامات بيزار جز جانفشانى مقصدى
 نداشته و از جميع قيود مجرّد. بارى، اليوم رحمان را روحانيت و نورانيت و
 غليان محبت الله و ثبوت و استقامت لازم، اين است سبب عزت ابدية.

و اما مسائل ديگر قدرى تائى لازم تعجيل سبب تشويش و تخریب مى شود و از
 حكمت خارج است ملاحظه نمايد كه نساء چه قدر ترقى نموده اند حال بايد نوعى
 نمود كه جميع قلوب متوجه تبليغ باشد زيرا اليوم تبليغ بليغ بايد نمود. اين است سبب
 عزت ابدية، اين است سبب علويت، اين است سبب قريبت در گاه احديت.

بارى، به كرات و مرات نوشته شد كه شما صد تومان از حضرت امين بگيريد
 و قبر مطهر حضرت ايدى امرالله جناب ابن ابهر را تعمير تاسيس نمايد، ابدأ تأخير
 نكنيد، اين لازم است و يكى از اولاد ايشان را انتخاب نمايد و بفرستيد تا در مدارس
 اينجا تحت ملاحظه عبدالبهاء تربيت شوند و عليكن البهء الأبهى. حيفا ۱۹۲۱/۱۱/۶. (۳)

طهران

ورقه مطمئنّه ضلع حضره ایادی ابن ابهر و صبیّه من ادرک لقاء ربّه حضرت علی
قبل اکبر علیها بهاء الله الأبھی

هو الله

ای ورقه محترمه، از صعود من ادرک لقاء ربّه محزون و پریشان مباش و آه و فغان
منما زیرا امیدواریم که کلّ به فضل و عنایت اسم اعظم در آن محفل نورانی و
مجمع رحمانی بزم تجلّی مجتمع شویم.

در خصوص رمس معطر آن مقرب درگاه کبریا مرقوم نموده بودید محزون
مباش به احسن طراز بناء و تعمیر خواهد گشت. آنچه از قلم میثاق صادر یقین بدان
محقق و ظاهر خواهد شد و بعد از بنیان، عبارت حجر قبر ارسال خواهد شد.

در خصوص مدرسه بنات مرقوم نموده بودید آنچه از پیش مرقوم شده است
همان حقّ است تا دوشیزگان در مکاتب و مدارس عرفان تربیت نشوند و تعلّم علوم
و معارف نمایند و تحصیل بدایع و صنایع لازمه نکنند و به تربیت الهیه تربیت نشوند
حال انتظام نیابد زیرا روزی آید که این بنات امّهات گردند و اوّل مربّی اطفال امّهاتند
که تأسیس فضائل در طینت کودکان نمایند و تشویق و تحصیل به کمالات نمایند و
آداب انسانی بیاموزند و از رذائل تحذیر نمایند و به عزم و ثبات و تحمّل مشقات و
تحصیل ترقّیات تشویق نمایند لهذا باید نهایت اهتمام در تربیت بنات کرد. این مسأله
بسیار مهمّ است و باید در تحت اداره محفل روحانی ترتیب و تنظیم یابد.

حضرت ایادی ابن ابهر و دکتور مودی در خصوصات مدارس مرقوم نموده
بودند، جواب مکمل ارسال شد و البتّه تا به حال رسیده. کنیزان عزیز الهی البتّه در
ترویج مدارس بنات نهایت همّت را مبذول خواهند داشت و این همّت در ملکوت
الهی سزاوار هزار تحسین است و علیک البهاء الأبھی ع (۴)

طهران

کنیز عزیز جمال مبارک و ررقه محزونه منیره علیها بهاء الله

هو الله

ای کنیز عزیز جمال مبارک، نامه مفصل با وجود عدم فرصت به دقت مطالعه گردید. از صعود هیکل مسعود حضرت ابن ابهر اظهار حزن و الم نموده بودید حق با شماست هر چه بنالی و بگری و آه و فغان بر آری و ناله و حنین کنی سزاوار است زیرا آن نفس مجرد سبب حیات جمعی بود و از عروجش به معارج غفران نظیر فوت فردی نبود بلکه فوت و موت جمعی، چنانچه شاعر عرب گوید:

و ما کان سعد موته موت واحد ولكنّه بنیان قوم تهذّما

ولی آن طیر وفا به گلشن بقا پرواز نمود و آن پروانه تهافت بر شمع رحمانی نمود و آن مشتاق به محفل نیر آفاق شتافت و آن ماهی به دریای نامتناهی راه یافت لهذا محزون مباشید و دلخون مگردید زیرا تو به فرقت ابدی مبتلا نشدی و این جدائی در اندک زمانی است عاقبت در خلوتگاه حق روی او را روشن یابی و مانند عندلیب با نغمه و آواز در آن گلشن بینی.

مفارقت این جهانی از لوازم ذاتی است و استمرار وصال مستحیل است و وقوع فراق حتماً مقضیاً و حدوث شیء محتوم انسان را مغموم ننماید، بل قضای موقت سبب رقت گردد و عبدالبهاء به مجرد استماع پرواز آن طیر وفا به جوار رحمت کبری مناجاتی در نهایت رقت و تضرع به درگاه کبریا مرقوم نمود و طلب علو درجات از برای آن نفس زکیه کرد و ارسال شد البتّه تا به حال رسیده است. فی الحقیقه در اواخر ایام مشقت شدید در سبیل الهی کشیدند و در نهایت تبّل و تضرع به افق عزت صعود نمودند و وفات والده و همشیره آن ررقه مبتله نیز سبب احزان بی پایان شد و از الطاف حضرت یزدان خواهش آموزش آن دو کنیز عزیز الهی را می نمایم.

مرقوم نموده بودید که مدرسه بسته شده البتّه بکوشید تا باب مسدود مفتوح گردد و سبب فتوح تلمیذات شود. اقتران امه الله باهره با دکتور مسیح خان در نهایت سادگی بسیار سبب تشکر است. والده میرزا علی محمدخان در این رزیه

کبری خدماتش شایان تحسین و زحمتش سزاوار تقدیر است. و جناب میرزا علی محمدخان فی الحقیقه همت در خدمت فرمودند و تحمّل زحمات احتفال جنازه آن شخص محترم را فرمودند و از هر خصوص در ترتیب لوازم قصور فرمودند و ختم گذاشتند و در بذل و خرج مضایقه فرمودند و همچنین بعد از صعود در تدفین و تکفین و تسلی خاطر شما کوشیدند. جناب دکتور ارسطوخان و امة الأعلى المقرّبة فی عتبة البهائه و امة الله الیزابت ثابت نابت فی الحقیقه قصور نمودند و فتور نیاوردند و به آنچه که باید و شاید قیام فرمودند. این دو کنیز محترمه الهی چشم از وطن پوشیدند و محض رضای جمال مبارک به بلاد شرق دویدند سالهای چند است که در طهران به کمال صدق و حسن نیت به خدمت پرداختند قدر ایشان را من می دانم. و احبای الهی و اماء رحمن جناب حاجی آقا محمد علاقه بند و جناب حبیب مهربان محبّ السلطان و جناب میرزا عزیزالله خان خیاط و جناب حاجی بابای کلیمی و نجل سعیدشان جناب دکتور امیرخان و جناب میرزا زکریّا تحمّل زحماتی نمودند و خدماتی که مجری داشتند در ملکوت ابهی مظهر طوبی لکم یا طوبی لکم گشتند. بر حجر مرقد حضرت علی اکبر مرقوم نمائید: انّ المسک الأذفر حضرت علی قبل اکبر قد ترک الحیز الأدنى تمنیاً للقاء ربّه فی الملکوت الأعلى و دخل الجنّة العلیا جوار رحمة ربّه الکبری.

اما مرقد حضرت ابن ابهر باید از قبل عبدالبهاء تعمیر شود و به جناب امین مرقوم می گردد و بر حجر قبر معبر این عبارت مرقوم شود: انّ المنجذب الی الجلیل الأكبر سمی ابن ابهر قد طار من الصّقع الأغبر الی مقعد صدق عند ملیک مقتدر و خاض بحار الرّحمة و الغفران علیه التّحیة و الثّناء من ربّه الرّحمن.

از الطاف بی پایان ربّ قدیم امید چنین است که بازماندگان حضرت علی قبل اکبر و حضرت ابن ابهر در آغوش الطاف پرورش یابند و هر یک مظهر احسان بی پایان شوند و اطفال بیهمال تربیت حقیقی یابند و اسباب تسلی خاطر آن مصیبت زده گردند.

و در خصوص مدرسه تربیت ان شاءالله مرتّب و منظم می گردد و کلاس هشتم نیز ترتیب می شود و جناب عبدالرحیم در آنجا تربیت می شوند و اگر چنانچه تعجیل دارید و می خواهید به مدرسه علمیه دولتی بسپارید ضروری ندارد.

مرفوم نموده بودید که در طهران تبلیغ بلیغ است از رجال و نساء، این مسأله اهمیت دارد در فکر این باشید تبلیغ مغناطیس تأیید ملاً اعلی است و قوه جاذبه توفیق ملکوت ابهی. جمیع یاران و اماء رحمن را تحیت ابدع ابهی برسانید و علیک التّحیة و الثّناء.

۱۲ شوال ۱۳۳۷ [ه ق/ ۱۱ جولای ۱۹۱۹م] عبدالبهاء عبّاس (۵)

* * * * *

طهران

به واسطه حضرت ابن ابهر علیه بهاء الله الأبهی
 امه الله المنجذبة صییه محترمه من فاز بالرّفیق الأعلی و ادرک لقاء محبوبه الأبهی فی
 محفل التّجلی و البقاء محزونه منیره علیها بهاء الله الأبهی
 هو الله

ایتها الورقة المبتلیة بالمصیبة الكبرى، ناله و فغان شما عبدالبهاء را چنان به حسرت و احزان انداخت که اهل ملاً اعلی با وجود تقدیس و تنزیه از آلام متأثر و محزون شدند. فی الحقیقه در این ماتم سیل بکا اگر به مثابه جیحون روان گردد سزاوار و شایان است زیرا نفس نفیسی که تسلّی خاطر هر عزیز بود و سبب سرور قلوب غنی و فقیر چون کوب نورانی در پس سحاب غیاب متواری گردید. شمع جمع خاموش شد و از شدت درد و غم دل و جان یاران را جوش و خروشی افکند. صبح روشن شادمانی مبدل به شام غم گردید و ابواب فرح و کامرانی مسدود و محکم شد دیگر معلوم است چه قدر احزان به کلّ یاران رخ داد. جمیع احبای طهران محزون و مأیوس شدند و همچنین سایر دوستان.

باری، این بیان پایان ندارد. مختصر این است که این حسرت و کدورت و احزان و آلام نظر به یاران و دوستان است ولی آن نجم هدی هر چند از افق ادنی غروب نمود ولی در افق اعلی طلوع کرد و آن بلبل گلبن عرفان هر چند از گلخن این جهان پرواز کرد ولی در گلشن لامکان بر سدره طوبی آشیان نمود و به ابدع انعام به تسبیح و تهلیل حضرت یزدان پرداخت که او را به جنت بقا و محفل تجلی و لقا فائز فرمود لهذا شما گریه و لابه ننمائید و آه سوزان بر میاورید و با چشم گریان

اوقات مگذرانید. به ستایش حضرت رحمن پردازید که آن کوکب منیر را در چنان افق مبینی طالع و لائح فرمود. امة الله المقرب به والده را از قبل عبدالبهاء تعزیت دهید و تسلی بنمائید و علیک البهائ الأبھی ع (۶)

* * * * *

طهران

حرم محترم جناب ایادی امرالله ابن ابهر علیها بهاء الله الأبھی
هو الله

ای دختر محترم آن بزرگوار، نامه شما رسید الحمد لله به زیارت مرقد پدر موقی و همچنین والده محترمهات به زیارت آن جدث منور و خدمت احبای الهی مؤید است. در خصوص بناء بقعه آن متصاعد الی الله به طهران مخابره شد جواب مرقوم نمودند که الآن حکمت اقتضاء نماید، اگر بقعه ای بنا شود خراب می کنند و سبب ضوضا می شود مثل این که قبر میرزا عبدالحسین افغان را خراب نمودند. با وجود این باز نامه ای به محفل روحانی مرقوم می شود که هر نوع ممکن است آن قبر منور را بسازند و حاجی غلامرضا مصارف آن را بدهد.

به والده محترمهات نهایت مهربانی از قبل من ابلاغ دار. کنیز الهی منیره و فروغیه و اختر و باهره و همچنین آقا غلامعلی را تحیت ابدع ابھی ابلاغ دار و میرزا عبدالرحیم و میرزا عبدالکریم، البتّه به تحصیل مشغولند و علیک البهائ الأبھی ع (۷)

* * * * *

[حرم محترمه متصاعد الی الله جناب ابن ابهر علیه و علیها البهائ الأبھی]

محرمانه محرمانه

هو الله

یا امة الله المقرب به، نامه ای مرقوم نموده بودید که یک روز اقلاباً باید صرف قرائت آن کرد. با وجود آن که فرصت قرائت یک سطر ندارم مجبور شدم نصف شب خواندم. در خصوص این که شما را مفتش معارف به جهت مدارس بنات نمودند



بسیار موافق بلکه ان شاء الله سبب شوی که مدارس بنات منظم گردد. تأسیس محفل اماء به جهت ترویج معارف بسیار موافق اما باید حصر در مذاکره معارف باشد زیرا باید نوعی نمود که اختلاف روز به روز زائل شود نه این که منتهی به آن شود که در میان رجال و نساء معاذالله به مجادله انجامد، مثل مسأله حجاب بی حکمت سلوک ننماید.

حضرات نساء باید الیوم به امری تشبث نمایند که سبب عزت ابدیة عالم نساء گردد، عالم نساء روشن شود و آن محافل درس تبلیغ است و مجالس ترتیل آیات و تضرع به ملکوت ربّ البینات و تنظیم تحصیل بنات. ملاحظه نمائید که جناب طاهره چگونه به تبلیغ می پرداخت و از هر فکری آزاد بود، این بود که جلوه داشت. حال عالم نساء باید عالم روحانی باشد نه سیاسی تا جلوه نماید والا نساء جمیع ملل در سیاسی غرقند، چه فایده و ثمر؟ تا توانید به روحانیات بپردازید تا سبب اعلاء کلمة الله و نشر نفحات الله شوید. روش شما باید سبب ائتلاف گردد و رضایت عموم باشد.

باری، حال مختصر مرقوم گردید بلکه بعد مفصل محرر خواهد شد حضرات نساء نوعی بود که می دانید حال به قوت میثاق چنان شده است که شما مشهور و معروف و چهاراً رسماً از طرف حکومت مفتش مکاتب و معارف بنات عموم شده اید. قدر این موهبت را بدانید و شکرانه نمائید تا نعمت روز به روز ازدیاد یابد و علیک البهائ الأبهی. عبدالبهاء عباس

۲۴ ربیع الأول ۱۳۳۸ [ه ق ۱۸/ دسامبر ۱۹۱۹م]

حیفا

من در سعی و کوششم که عالم نساء را به عون و عنایت جمال مبارک چنان ترقی دهم که کلّ حیران مانند، یعنی در روحانیت و فضائل و کمالات انسانیت و معرفت. ممالک امریکا که مهد حریت نساء است هنوز نساء انجمن سیاسی ندارند زیرا به هم در می افتند هنوز در مجلس امت عضوی ندارند و همچنین جمال مبارک خطاب می فرمایند یا رجال بیت العدل. حال شما باید قدری سکون و قرار داشته باشید تا کار به حکمت پیش رود والا چنان مغشوش و درهم شود که خود شما بگذارید و فرار

نمائید، این طفل یک شبه ره صد ساله می رود.

باری، حال شما به روحانیت صرفه پردازید و با رجال اختلاف ننمائید. عبدالبهاء جمیع امور را به حکمت ترتیب می دهد مطمئن باشید، عاقبت خود شما خواهید گفت ما هذه الحکمة العظمی؟ من از خود شما می خواهم که این اختلاف بین رجال و نساء را محو نمائید. ملاحظه نمائید که کلاس هشتم مدرسه چگونه ترتیب شد. باری، از شما من منتظر آنم که خبر خوشی زود برسد.

در خصوص قبور معطره جناب ابن ابهر و جناب ادیب به حاجی غلامرضا مرقوم می شود. عبدالبهاء عباس
هیچ نفسی به سعی خودکاری از پیش نبرد عبدالبهاء باید راضی باشد و امداد
نماید. (۸)

* * * * *

بضعه محترمه مقرب درگاه کبرياء المسک الأذفر ملا علی اکبر امه الله المحترمه
منیره علیها بهاء الله

هو الأبهی

ای فلذة کبد آن شخص جلیل، نامه ای که در هفتم ربیع الثانی مرقوم نموده بودی در اوراق غرق بود حال باز نمودم نخواستم بی جواب ماند ولو مدتی مدیده گذشته. عطیه خانم به عتبه مقدسه فائز گشت و فیوضات نامتناهیہ یافت شمایل و رقعات را خواسته بودی من در عکا در جوار روضه مبارکه هستم. ان شاء الله از برای شما تحصیل خواهم کرد و خواهم فرستاد.

در خصوص حریت نساء نامه ای مفصل محرمانه به شما مرقوم گردید، حال ملاحظه نما که چگونه عین حکمت بود و الا حضرات یحیی ها با کمیته جعفری و دیگران در ماه رمضان و محرم علم فساد بلند می نمودند و فریاد اوایلا به کبد سماء می رسید. عبدالبهاء این ایام را ملاحظه می کرد و همچنین ایام آتیه را، بعد ملاحظه خواهید نمود که آنچه از کلک میثاق صادر آن موافق و علیک البهائیه هو الأبهی.
عبدالبهاء عباس

۲۵ محرم ۱۳۳۹ [۱۹ اکتبر ۱۹۲۰م] بهجی (عکا). (۹)

به واسطه حضرت ابن ابهر

امه الله الموقنه الورقة المطمئنه منيره خانم والده باهره عليها بهاء الله الأبهي
هو الله

آيتها الورقة الرحمانية، گمان منما که حضرت ابن ابهر ترا چه در اوراق چه در آناه لیل و نهار حتی فی الأسحار عند الأذکار فراموش نمایند، بلکه همواره از برای تو طلب رحمت کند و شمول عنایت. شاید خود را فراموش کند و لکن شما را ابداً نسیان ننماید لهذا به هیچ وجه حق گله نداری. اگر فتوری رفته از کثرت مشاغل عبدالبهاء بوده نه از نسیان جناب حبیب بی ریا، مطمئن باش و مستریح و موقن به این نص صریح. از خدا می طلبم که آن ورقة مهتره را به نفحات قدس مؤانس نماید تا در محافل انس سبب شور و وله اماء رحمن گردی. در تحصیل لسان انگلیزی منتهای همت را مبذول دارید و عليك التحيّة و الشّاء ع (۱۰)

طهران

امه الله المقربه صبيّة كريمة حضرت علي قبل اكبر حرم حضرت ابن ابهر
هو الأبهي الأبهي

ای امه الله المقربه در این یوم ولادت اسم اعظم عبدالبهاء مظلوم عالم به تهنیت پرداخته تا مسرور گردی و محظوظ شوی و به شکرانه الطاف حضرت بهاء الله پردازای ع (۱۱)

طهران

امه الله المقربه منيره خانم صبيّة حضرت ايدى على قبل اكبر و اجزاء مدرسة تأييديه
عليهن بهاء الله الأبهي

هو الله

ای کنیزان عزیز جمال ابهی، نامه ای از آن امه الله منیره والده باهره رسید دلیل بر آن بود که الحمد لله اجزاء مدرسة تأييديه موفق بر خدمتند و ساعی در ترویج معارف

بین اماء رحمن. امروز نشر علوم و تدریس فنون و تعلیم اطفال ذکور و اناث از اعظم اساس این قرن مبین و عصر عظیم است و هر کس در آن اقدام نماید در درگاه اسم اعظم مقبول و مقرب و در قلوب ملأ اعلیٰ محبوب و مبجل و در السن جمیع طوائف مذکور و مشتهر است خدمتی اعظم از این نه، زیرا جهان به علوم و فنون روشن و تابان گردد. علم نورانیّت آفاق است سبب روح و ریحان اهل اشراق است، حیات ابدیّه است، عزّت سرمدیّه است خوشا به حال نفوسی که تشنهٔ این ماء معینند و یا ساقی این کوثر و سلسبیل.

مناجاتی در ذکر حضرت طائره الطائره الصّیت فی الآفاق در هفتهٔ پیش به درگاه احدیّت شد و نسخه‌اش به طهران ارسال گشت البتّه ملاحظه خواهید کرد. کنیز عزیز الهی امة الأعلیٰ و مسس استوارت و دکتور کلاک و مس کپس این کنیزان عزیز الهی فی الحقیقه خدمت به آن ورقهٔ متصاعدهٔ الی الله نمودند و این زحمت ایشان در ملکوت ابهی مذکور و مقبول و علیکن البهء الأبهی ع ع (۱۲)

طهران

صیّۀ کریمهٔ حضرت ابن ابهر بحیره علیها بهاء الله الأبهی

هو الله

ای ورقهٔ بدیعه، نامهٔ تو ملاحظه گردید و سبب روح و ریحان شد الحمد لله پدر سرمست بادهٔ الست است و مادر در میکدهٔ محبت الله می پرست. جد بزرگوار منادی میثاق است و جدّهٔ مقربّهٔ الی الله سر حلقهٔ محبت نیر آفاق. قلوب کلّ متوجّه ملکوت ابهاست و نفوس کلّ در ظلّ عنایت جمال اعلیٰ. ای امة الله از مفارقت پدر مکدر مباش زیرا به خدمت جلیل اکبر قائم است و این مفارقت سبب وصلت ابدیّه است و این هجران اعظم سبب وصول به ملکوت رحمان. از خدا خواهم که از ثدی عنایت پرورده گردی و در مهد موهبت نشو و نما نمائی و در آغوش محبت الله تربیت شوی تا آیت تقدیس ترتیل کنی و در بین اماء رحمان مانند شمع برافروزی. جدّهٔ محترمه را تکبیر ابدع ابهی ابلاغ نما و والدهٔ مکرمه را بگو که در تحصیل لسان

انگلیسی نهایت همت را مجری نماید و عليك التَّحِيَّةُ و الشَّناء ع (۱۳)

به واسطه حضرت ابن ابهر عليه بهاء الله
امیمة الله الفاخرة الوریقة الباهرة علیها بهاء الله الأبھی
هو الله

ای کنیزک جمال ابھی، چه لطف و عنایتی حضرت کبریا در حق تو نموده، جدّ
مجید حضرت علی اکبر و پدر مهربان حضرت ابن ابهر والده الشَّعلة الباهرة، جدّه
الموهبة الفاخرة، امیدوارم که تو چنانکه تمنای این مقربان درگاه کبریاست نشو و
نما نمائی و از ثدی عنایت شیرخوار گردی و در مهد موهبت پرورش یابی و در
آغوش الطاف حضرت رحمن به بلوغ رسی و به خدمت اماء یزدان پردازی و
عليك التَّحِيَّةُ و الشَّناء ع (۱۴)

طهران دو سلیل محترم دو شخص جلیل حضرت ابن ابهر و حضرت ادیب علیهما
بهاء الله الأبھی

ای بازماندگان آن دو شخص جلیل، هر چند آن دو بزرگوار به ملکوت اسرار
شتافتند ولی الحمد لله که شما را دو یادگار گذاشتند. باید پی پدر گیرید و بر اثر آن
دو سرور سلوک و حرکت نمائید تا شرف اعراق با شرف اخلاق منضم گردد و
الولد سرّیه تحقّق یابد، من از شما چنین امید دارم. به جناب امین در خصوص تعمیر
دو قبر منیر مرقوم گردید ولی ایشان بی نهایت ناتوان گشتند از عهده بر نمی آیند. باید
شما همت کنید و هر یک صد تومان خرج قبر محترم نمائید و آثارش را بلند کنید
این بهتر و خوش تر است. من منتظر آنم که نامه ای از شما برسد که آن دو قبر معطر
در نهایت ظرافت بنا و معمور گردید. به جمیع متعلّقین آن دو متصاعد الی الله علی
الخصوص والده شما از قبل من پیام مهربانی و وفا برسانید و علیکما البهاء.

عکّا - بهجی ۲۷ رمضان ۱۳۳۹ [ه ق/ ۴ جون ۱۹۲۱م] (۱۵)

ابهر

امه الله فاطمه اخت حضرت ابن ابهر علیها بهاء الله الأبھی

هو الأبھی

ای ورقه موقنه، هر چند شما دو خواهر از بدایت در نهایت تحمّل اذیت از اعداء جمال ابھی روزگاری بسر بردید و در هر نفس زهر ظلم و عدوان در وجود شما اثر کرد، هر چند تیر جفا را هدف شدید ولی در عطا را نیز صدف گشتید و بازار خزف شکستید. در ساحت ملکوت مذکورید و در حیز لاهوت معروف، مظهر عنایتید و مطلع رحمت. این فضل مشهود در مان هر درد است و این فادزهر مطلوب چاره هر زهر پس محزون باشید، مغموم باشید به عنایت جمال قدم مستبشر گردید و البهاء علیک ع ع (۱۶)

* * * * *

طهران

به واسطه حضرت ایادی جناب ابن ابهر علیه بهاء الله الأبھی

جناب اخوی ایشان علیه بهاء الله الأبھی

هو الله

یا من سمع نقرات النّاقور و نغمات الصّافور من الملاء الأعلى، فسبحان ربّی الأبھی. ائی تلوت نمیقتک الغراء البدیعة الانشاء ثم رتلت آیات الشکر لله بما ثبتت علی الميثاق فی یوم تزلزلت ارکان اهل النّفاق و زلت اقدام اهل الشّقاق و لمثلک ینبغی هذا ان تأخذ کتاب العهد بالیمین و تتلو آیاته علی کلّ عبد منیب آت ربّه بقلب سلیم و تثبت القلوب علی هذا العهد العظیم. تالله الحقّ ان جنود العرش المرفوع ستشدّ الأزور و تقویّ الظهور و تشرح الصدور بهذا الميثاق الذی هو اعظم اشراق من نیر الآفاق فویل للذین مرقوا عنه و نکثوا و نقضوا و بذلك ذلّوا و ضلّوا بل اضلّوا عن الصّراط المستقیم. تبأ لهم و سحقاً الی یوم الذین و اسودّت وجوههم بین ملاء العالمین.

و انک انت اشکر الله بما جعلک آیه الهدی بین الوری و نور بصیرتک بنور ساطع من ملکوته الأبھی و انطقک بالثناء علی ربّ الأسماء الحسنی و هذا من فضله علیک فی هذا الیوم المشهود بالورد المورود و الرّفد المرفود.

ثم اعلم انّ المدرکات الانسانیة تنحلّ الى معقول و محسوس. فالمحسوس المفهوم المأنوس لا يحتاج الى تعبير و تلویح بل هو توضیح و تصریح و اما المعقول حقائق روحانیة معقولة لا محسوسة مجردة منزّهة مقدّسة ليس لها صور في الخارج حتّى يتيسّر بيانه بصراحة من دون استعارة و اشارة فلأجل ذلك يضطرّ المبین ان يضع الحقائق المعقولة في قوالب الصّور المحسوسة تمثيلاً و تصويراً و تشبيهاً. و من هذه الحقائق المعقولة العلم و العقل و اذا اراد المبین ان يبيّن فلا بدّ له من وضعهما في قالب صورة من الصّور المحسوسة حتّى يقتدر على تصوّره المستمع. فيقول أنّهما نور لا النور المدرك بالبصر بل نور حقيقي يدركه البصيرة و أنّما المقصد بهذا التّشبيه حتّى يدرك المستمعون و ينتبهوا الى المفهوم العقلي و الحقيقة المجرّدة عن الصّور و المثال في عالم المعاني.

فبناءً على ذلك انّ الله سبحانه و تعالی لما اراد بيان النعم الجليلة و الآلاء الجزيلة المقدّرة في جنته البديعة و رياضه الأنيقة في ملكوت قدسه و مقعد صدق انسه قد افرغ تلك الحقائق الرّوحانیة و الماهیيات المعقولة الرّحمانیة في قوالب الصّور من الحور و القصور و الزّهور و النّهور و الحياض و الرّياض و الغياض حتّى ينتبه المستمعون لتلك النعم الوافرة و الآلاء المتكاثرة و السّعادة الأبدیة و الحياة الطّیبة القدسیة في النّشئة الأخرى و المعارف الالهیة و اللذائذ الرّوحانیة في النّشئة الأولى. هذا حكمة ما انزله الله في القرآن بنفس الرّحمن.

و اما ظهور النور من شجرة الطّور انّ الشّجرة هي حقيقة الكلیم و كانت شجرة مباركة و النّار التي التهب فيها هي نور الفيض القديم و الفوز العظيم و المجلی هو الجمال المبین و النّبأ العظيم. لأنّ حدود الزّمان و المكان تحكّم على الأجسام المتحرّية في عالم الكيان و اما النور القديم و الفيض العظيم مقدّس عن هذه الحدود و الشّئون و الأوقات الثلاثة في عالم الجسوم و الرّسوم بل الأوّل عين الآخر و الظاهر عين الباطن و كلّ الأزمان زمن واحد و كان و يكون و كائن.

و اما شجرة انيسا هو الهيكل الكريم و سدرة المنتهى و شجرة الحياة و الزّيتونة التي لا شرقيّة و لا غربيّة يكاد زيتها يضيء و لو لم تمسسه نار. و اما جبل فاران هو جبل مكّه الذي قيل في حقّه في التّوراة في الباب الثّالث و

الثلاثین من سفر الاستثناء جاء الرَّبِّ من سیناء و اشرق لنا من ساعیر و تجلّی من جبل فاران. فسیناء معلوم و مشهود، و ساعیر موطن المسیح الموعود، و فاران وطن السّید المحمود و اشراقه ظهور فیضه و سطوع انواره و نزول کتابه و ارتفاع ندائه.

و اما الفرق بین المعاد و الرّجعة المعاد امر عینی و الرّجعة امر علمی من حیث الشّئون و الآثار يدلّ علی الوحدة الحقیقیة بین الأبرار و اتّی لی المجال مع ضیق الأحوال الجولان فی هذا الميدان الّذی عجزت عن ادراک غایتها ذو الصّافات الجیاد و اشرنا لك اشارة بمعانیها و التزمنا الايجاز المعدود من الاعجاز فلا تؤاخذنا لعدم الاطناب و الاسهاب فالوقت مفقود و المجال معدوم و ما بیّنا لك هذا اللفظ محبّتی لك فاشکرالله علیها و اسئل الله ان یؤیدك فی كلّ الشّئون و یفرغ علیك الصّبر المنعوت فی الصّحف و الزّبر المنزلة من ربّك الودود.

و بلّغ تحیتی الی امةالله الفاطمة الكبرى و امةالله امّ الصّیاء علیهما بهاءالله الأبھی و بلّغ اشواقی الی المنجذب بنفحات الله محمّد باقرخان و سائر المؤمنین الموقنین بآیات ربّك الكبرى و علیك التّحیة الثّناء ع (۱۷)

* * * * *

ابهر

جناب آقا میرزا عبدالعطوف علیه بهاءالله الأبھی
هو الأبھی

ای بنده حقّ، حضرت اخوی مهربان رئوف هر دم ستایشی از عبدالعطوف می نمود گهی می گفت که افق تقدیس را نجم بازغ است و گاهی می گفت جنود جهول را شهاب ثاقب. گهی از بیان و تبیان آن جناب تمجید می کرد و گهی از خلوص نیّت و محبّت تعریف. باری، ایشان را شاهد صادق می دانیم لهذا به کمال روح و ریحان این نامه را می نگاریم و امید از فضل ربّ مجید این است که حقیقت ستایش ایشان را به عون و عنایت خدا در حیّز شهود مشهود و محقّق بفرمائید و مشام ما را به نفحة مشکبار عبودیّت آستان مقدّس چون این عبد مشکبار کنید. سلائل اجلاّ را و به همچنین اماء مخدّرات را از قبل این عبد تکبیر برسانید. از لطف و عنایت الهی

سائل و آملیم که به آنچه سبب علویّت حقیقی است و حصول موهبت غیرمتمناهی موقّق شوید. ع (۱۸)

طهران

زیارت اخوی حضرت ابن ابهر علیه بهاء الله الأبھی
ایا نجات الله مرّی معبرة معطرة لأرض ثوی فيها من توجّه الى الله و رجع الى الله
مطمئنّاً راضياً مرضیّاً و لقد تحمّل کلّ بلاء و صبر علی کلّ جفاء و تجرّع من كأس
مريرة و وقع تحت مخالّب کلّ نفس شريرة یا ما تضلّع البلاء یا ما ترّنج من صهباء
الابتلاء یا ما اقتبس من النّار الموقدة فی شجرة سیناء.

اسئل الله ان یغمرك فی بحار الغفران و یلبسک من حلل الاحسان و یدخلک
فی جنّة الرّضوان و یرزقک لقاءه فی اعلى الجنان انّ ربّی لکریم معطى رثوف رحیم
مّان. (۱۹)

به واسطه حضرت ابن ابهر

جناب میرزا فخرالدین علیه بهاء الله الأبھی

هو الله

نامهات نامی بود و مورث فرح روحانی گشت. ان شاء الله در آن لسان ترجمان فصیح
خواهی گشت و منشی و مملی و شاعر و ادیب بی نظیر تا به خدمت حقّ پردازى و
به عبودیت درگاه احدیت قیام نمائی. الیوم اگر نفوسی موجود بودند که در السن
اجنبیه ماهر و طیب و ظاهر و به رموز و اسرار کتب مقدّسه واقف در اندک زمانی
عبدالبهاء چنان جذب و ولهی و شوق و شغفی و اشتعال و التهابی از نار محبّه الله در
قلب ملل و امم آفاق می انداخت که قوای جمیع عالم به حرکت آید و چنان شور و
ولوله ای در جمیع آفاق افتد و نعره یا بهاء الأبھی بلند شود که عالم آفرینش حیران
ماند، ولی افسوس که اسباب به کلیّی مقطوع و وسائط به تمامه مسلوب.

عبدالبهاء باید بدون لشکر صفّ حرب بیاراید و بدون شرع و سگان و اریاح

کشتی براند، بی دوا درمان کند و بی مرهم زخم را التیام دهد، بی قلم صحف و الواح بنگارد و بی سمنند در این میدان جولان دهد. با وجود این ملاحظه می‌نمائید شرق منور است، غرب معطر، ندا مرتفع است و نار موقده الهیه ملتهب. اگر اسباب مهیا بود ملاحظه نما که چگونه کلمه الله ولوله در آفاق می‌انداخت. این را نیز حکمت بالغه در کار و سرّ مکنون مطوی و پنهان، تا قوت تأیید جمال الهی نمودار گردد و نصرت جنود ملکوت ابهی آشکار شود و علیک التّحیة و الثّناء. ع (۲۰)

طهران خراسان مازندران

جناب فخرالدین برادرزاده حضرت متصاعد الی الله ابن ابهر علیهما بهاء الله الأبهی ای متوجّه الی الله، هر چند مدّتی بود مخابره منقطع ولی رابطه محکم زیرا کلمه جامعه قلوب را چنان ارتباط بخشیده که غیبت عین حضور است و انقطاع اخبار سبب شدّت ارتباط. عمّ بزرگوار صعود به ملکوت اسرار نمودند ولی الحمد لله آثار باقی و برقرار، انجال امجادی و نظیر شما اشخاصی یادگار گذاشتند امیدوارم که اختلاف سبب عزّت اسلاف کردند تا نهالی که آن متصاعد الی الله غرس نموده آبیاری نمایند و نشو و نما دهند تا سایه عظیمی افکند و بار و بر و میوه تر بیفشاند. مناجاتی مفصّل طلب مغفرت از برای آن حضرت گردید و به ارض طاء ارسال شد البتّه نسخه‌ای از آن به شما خواهد رسید. از خدا خواهم که آن بنده الهی چون بحر به هیجان آید و چنان موجی زند که از حیّز امکان بلا مکان اوج گیرد و علیک البهء الأبهی.

حیفا - ۴ ايار ۱۹۱۹ (۲۱)

شیراز

به واسطه جناب آقا محمّد حسن بلور فروش علیه بهاء الله الأبهی
عبدالحسین خان اخوی زاده حضرت ابن ابهر علیه بهاء الله الأبهی

هو الله

ای منسوب من ادرك لقاء ربّه في الملكوت الأعلى، جناب آقا محمد حسن تفصیل تشییع از جنازه شخص جلیل جناب عندلیب مرقوم نموده بودند خدمات شما درین احتفال عظیم و مقبول درگاه ربّ کریم است. یاران باید چنین باشند در تعظیم و تکریم یکدیگر حیاً و میّتاً بکوشند حال شما چون به این امر مبرور قیام نمودید و به نهایت احترام جنازه آن مرحوم را بلند نمودید و سبب حیرت دیگران شد لهذا مطمئن باش که مکافات این حسنات از ملکوت ربّ الآیات صدور خواهد یافت و علیک البهاء الأبھی. عبدالبهاء عبّاس

۸ رجب ۱۳۳۸ [ه ق/ ۲۹ مارچ ۱۹۲۰م] حیفا (۲۲)

طهران

به واسطه حضرت ابن ابهر

ضجیع محترمه حضرت علی قبل اکبر علیها بهاء الله الأبھی

ای کنیز عزیز جمال قدم ورقه محترمه الحمد لله در تحت عصمت و عفت شخصی محترمی که در ایام الله همدم و همراز بود و مشمول لحظات عنایت حضرت بی نیاز و بعد از صعود به ظل ممدود شتافت و در تحت لواء معقود محشور شد منادی میثاق گشت و شهیر آفاق شد.

عطیه ثانیه این که صهر عزیزی یافتی که خادم امرالله است و ناشر نجات الله شب و روز در کوشش است تا آن که نفسی را به شریعه هدی رساند و از کأس طافحه به صهباء محبت الله سرمست کند ترک وطن نمود تحمّل محن کرد فریداً و حیداً از ایران به این سامان و از این سامان به هندوستان شتافت فی الحقیقه نهایت سعی و اجتهاد را نمود و به خدمتی نمایان موفق گشت. تو باید در هر دم صد هزار شکرانه نمائی که مظهر الطاف خداوند یگانه گشتی. پس از این ترانه سرور و حبوری یاب که مقدّس از شرب شبانه و استماع ساز و آواز چنگ و چغانه است و علیک البهاء الأبھی. (۲۳)

طهران

جميع منتسبان حضرت ایدای امرالله جناب ابن ابهر علیه و علیهم بهاء الله الأبھی

هو الله

ای منتسبان این منادی حق، جناب ابن ابهر ترک راحت و حضور نمودند و از وطن مألوف مهجور گشتند و اعلاءً لکلمة الله و انتشاراً لذکر الله مسافات بعیده طی فرمودند تا آن که به بقعه مبارکه وارد و به تربت مقدسه فائز. مطاف روحانیان را زیارت نموده به قلبی ثابت و عزمی صارم توجه به هندوستان کردند و در آن اقطار و دیار به نشر آثار و تبلیغ امرالله اوقاتی به مشقت گذراندند. الحمدلله موفق به خدمت و مؤید به عبودیت گردیدند، اعلان آیات بینات شد و در هر اقلیمی الطاف حضرت رحمان اثبات گشت. حال دوباره به بقعه مبارکه رجوع و از اینجا به ایران در شرف حرکت هستند تا آن که در وطن مألوف نیز به خدمت معروف مشغول شوند.

امید این عبد چنان است که یاران الهی جز به نفحات قدس مانوس نگردند و به غیر تبلیغ امرالله نفسی برنیارند شب و روز ترتیل آیات هدی نمایند و روز و شب به رائحة طیبه جنت ابھی مشام معطر نمایند ایام حیات را هدر ندهند و قبل از وفات به آنچه منتهی آرزوی مقررین است فائز گردند تخمی بیفشانند که جهان وجود از شرق و غرب سبز و خرم گردد و درختی بنشانند که ابدالدهر ثمرات بدیعه بیار آرد.

انسان باید در امور مهمه ایام خویش را بگذراند و چون حیات به انتهی رسد نتیجه ای در دست باشد و ثمری از وجود حاصل والا ایامی به شئون نفس و هوی گذشته و مدت عمر منتهی گشته و امیدی باقی نمانده و خائب و خاسر گردیده در نهایت یأس و نومیدی قطع انفاس نماید، چه خسران است اعظم از این و چه زیان است اشد از این؟

فيا فرحاً لنفوس انجذبت بنفحات الله و يا طرباً لقلوب انشرحت بايات الله و يا بشرى لرجال وردوا على الورد المورود و يا طوعاً لظماء شربوا من الرحيق المختموم و يا عزة للدين حشروا تحت لواء المعقود و يا شرفاً لأناس هرعوا الى الرفد المرفود و عليكم بهاء الأبھی. ع (۲۴)

ط [طهران]

جناب میرزا مؤمن و ضلع علیهما بهاء الله الأبھی ملاحظه نمایند

هوالمعزّی و معطی التّسلّی لعباده الفائزین و امائه الفائزات

ای بسا اماء که در سبیل الهی گوی سبقت و پیشی را از رجال در میدان ثبوت و رسوخ ربودند. در کور موسوی آسیه از افق استقامت با وجهی لائح طالع و در کور حضرت روح مریم مجدلیّه بعد از صعود و عروج جمال عیسوی به استقامت و ثبوتی قیام نمود که به نفحات محبّه الله آفاق را معطر نمود. حتّی این فخر رجال به قسمی به نصیحت و دلالت و هدایت زبان گشود که فی الحقیقه به تأیید الهی ید بیضا نمود و سبب استقامت و اشتعال حضرات حواریین گشت. و همچنین در این کور اعظم بعضی از قانات ثابتات چون جبال راسخه آیت باهره استقامت بر امر الهی در کینونشان چنان ظاهر و لائح که از افق مبین عالم مشرق و ساطعند و السن موجودات به ستایششان ناطق:

یا اختی ابن ابهر الباهر الوجه المسجون فی محبّه الله، محزون و دلخون مباشید به نار محبّه الله مشتعل و به فرح عنایت الله مستبشر باشید که به فضل الهی برادر روحانی نورانی و جسمانی در سبیل الهی چون جمال مبین یوسف حقیقی در زیر غلّ و زنجیر افتاد،

تا حلقه های زلفش حلق که راست روزی ای ما برون حلقه گردن فراز کرده بیست و چهار سال بود که جمال قدم در این سجن اعظم تشریف داشتند، پس معلوم و مثبت شد که این فخر و مباحات نفوس است.

یا زهر الزّهراء ضلع اخ ابن ابهر، زبان به شکرانه ربّ قدیم بگشا که به عنایت عظمی فائزی. یا فخرالدین از فضل و موهبت حضرت پروردگار امیدواریم که تاج و افسر محبّه الله را چنان بر سر نهی که از جواهر باهره آن اکلیل عالم روشن گردد.

یا ذوی قرابه ابن ابهر، اگر آن مسجون امروز در زندان است لکن اگر به دیده حقیقت و بصیرت ملاحظه شود این زندان بهتر از قصر و ایوان است چه که قعر چاه در سبیل الله بلندتر از اوج ماه است عنقریب قدر و منزلت بلای سبیل حقّ را کلّ

ادراک خواهند نمود.

هر که در این بزم مقرب تر است
جام بلا بیشترش می دهند
روح الوجود لبلاء الأحباء فداء. ع ع (۲۵)

به واسطه امة الله المنجذبه حرم حضرت ابن ابهر، صبیّه کريمة جناب ایدای امرالله
حضرت علی قبل اکبر
کنیزان الهی اعضای انجمن درس تبلیغ و انجمن ثانی و رقات منسوبة حاجی عمّه
خانم علیهنّ بهاء الله الأبھی
امة الله حضرت ثمره امة الله محترمه زیننده خانم، امة الله ضلع حضرت علی اکبر،
امة الله اخت ع ط نرگس خانم، امة الله صغری خانم حرم جناب میرزا هادی خان،
امة الله طویبی خانم، امة الله سلطان خانم، امة الله عطیه خانم، امة الله اخت ع ط رقیه
سلطان خانم و هاجر خانم، امة الله باهره خانم، امة الله فروغیه خانم، امة الله عزیزه خانم،
امة الله اختر خانم، امة الله قدسیه خانم، امة الله روحا خانم، امة الله روحیه خانم، امة الله
بدیعه خانم، امة الله منیره خانم، امة الله زرین تاج خانم، امة الله اشراقیه خانم، امة الله
هاجر خانم، امة الله عطیه خانم، امة الله آقاییگم خانم، امة الله صغرا خانم علیهنّ بهاء الله
الأبھی

هو الله

ای رقات مطهره محترمه مقربّه درگاه کبریا، خوشا خوشا که محافل روحانی
ترتیب دادید و به حجّت و برهان الهی پرداختید و به دلایل قاطعه و شواهد کتب
مقدّسه اثبات امر نور مبین خواهید. این مقصد بسیار مبارک است و این مراد سبب
نورانیّت عباد و بلاد.

از بدو ایجاد تا به حال در هیچ کور و دوری محافل اماء رحمان ترتیب نشد
و در میان ایشان ترویج درس تبلیغ نگشت. این از خصائص این دور عظیم و قرن
کریم است. البتّه به نهایت همّت در تکمیل این انجمن و تزئین اطلاع بر حقائق
معانی و اسرار بکوشید تا بلکه ان شاء الله در اندک زمانی نساء حکم رجال یابند

و سرخیل عالمان گردند، لسان فصیح بگشایند و بیان بلیغ بنمایند و در جمیع آفاق چون سرج هدی جلوه نمایند. در بعضی موارد حضرات نساء استعداد عجیبی دارند، سریع الانجذابند و شدید الالتهاب.

باری، شب و روز اوقات را حصر در بیانات و تحصیل کمالات نمائید و همواره در این خصوص به مذاکرات پردازید. چون یکدیگر را ملاقات کنید هر یک دیگری را بشارت دهد و به عنایات و الطاف حیّ قدیم امیدوار کند و از دلیل و برهان دم زند و به اسرار ملکوت زبان بگشاید تا در هیکل امکان روح حقیقی سریان نماید و اسرار ماکان و مایکون واضح و مشهود شود.

ای کنیزان عزیز الهی نظر به استعداد و لیاقت خود نکنید بلکه اعتماد بر الطاف و عنایات جمال مبارک داشته باشید زیرا آن فیض ابدی گیاه را شجره مبارکه نماید و سراب را بارد و شراب کند. ذره مفقود را جوهر وجود نماید و نمله معدوم را ادیب دبستان علوم فرماید. از خار گل برویاند و از خاک سیاه ریاحین معطر پر بها انبات نماید. سنگ را لعل بدخشان کند و صدف دریا را مملو از گوهر تابان فرماید. طفل نوآموز را ادیب دبستان کند و جنین مهین را فتبارک الله احسن الخالقین فرماید، انّ ربّی لعل کلّ شیء قدیر. ع

هو الله

بنت محترمه جناب ایادی امرالله علی قبل اکبر نامه ای مرقوم نموده بود و اسماء شما را ذکر کرده بود من نیز به درگاه حضرت کبریاء تصرّح و ابتهال نمودم و طلب تأیید کردم. ع (۲۶)

یادداشت‌ها

۱- زیارت نامه صادره از قلم جمال قدم به اعزاز والده جناب ابن ابهر در لوح مصدرّ به عبارت «ابصار را خبر می‌نمائیم...» نازل شده و آن لوح در بخش دوّم از فصل اوّل این کتاب مندرج است.

۲- این لوح آینه خدمات و زحمات و صدمات جناب ابن ابهر است و در مقدمه این یادنامه نیز نقل گردیده است.

۳- اشاره حضرت عبدالبهاء به ترجمهٔ حال و خدمات حضرت علی قیل اکبر محتملاً راجع به «ترجمهٔ حال حضرت ملا علی اکبر علیه بهاء الله» است که در تذکرة الوفاء (ص ۹-۱۲) به طبع رسیده است.

۴- «عبارت حجر قبر» جناب ملا علی اکبر ایادی (حاجی آخوند) که در این لوح به آن اشاره شده در لوح دیگر حضرت عبدالبهاء خطاب به منیره خانم، صبیّه ایشان، عزّ صدور یافته و آن لوح با مطلع «ای کنیز عزیز جمال مبارک نامهٔ مفصل...» در این بخش مندرج گردیده است.

۵- بیت «و ما کان سعد...» رازر کلی در الاعلام (ج ۶، ص ۵۷) به این صورت آورده و آن را از عبده بن الطیب دانسته است:

و ما کان قیس هلكه هلك واحد
ولکنه بنیان قوم تهدما

مقصود از قیس در شعر عبده، قیس بن عاصم بن سنان المنقری است.

درباره مطالب مربوط به قضای محتوم و موقت به مندرجات لوح مصدر به عبارت «ای طیب روحانی...» در فصل دوم از بخش دوم این کتاب نیز مراجعه فرمائید.

۶- مندرجات این لوح در تعزیت و تسلیت منیره خانم صبیّه جناب ملا علی اکبر ایادی شه میرزادی (حاجی آخوند) است.

۷- مقصود از «حاجی غلامرضا»، حاجی غلامرضا امین امین است. شرحی از احوال ایشان در فصل نوزدهم کتاب یادنامه اشراق خاوری انتشار یافته است.

۸- برای ملاحظه شرح مطالب دربارهٔ «این طفل یک شبه...» به ذیل «کاین طفل یک شبه...» در مآخذ اشعار (ج ۴، ص ۲۳۶-۲۳۷) مراجعه فرمائید.

مقصود از «جناب ادیب»، ایادی امرالله جناب آقا میرزا حسن ادیب و مقصود از «حاجی غلامرضا»، حاجی غلامرضا امین امین است.

۹- مقصود از «نامه ای مفصل محرمانه به شما مرقوم گردید»، مکتوب مورخ ۲۴ ربیع الاول ۱۳۳۸ [ه ق/ ۱۸ دسامبر ۱۹۱۹م] است که با مطلع «یا امة الله المقربه...» در این بخش از کتاب مندرج گردیده است.

۱۰- تحصیل لسان انگلیسی در تعدادی از الواح حضرت عبدالبهاء به احبای ایران

توصیه شده است. از جمله در یکی از مکاتیب خود (اسرار الآثار، ج ۱، ص ۲۴۴-۲۴۵) چنین می‌فرمایند: «در این ایام از برای اطفال و جوانان احباء لسان اجنبی بسیار لازم است، اگر ممکن باشد آنان را لسان انگلیسی تعلیم نمائید بسیار موافق است و خدمت به امرالله است.»

۱۱- یوم ولادت اسم اعظم، حضرت بهاءالله، در دوّم محرّم سنه ۱۲۳۳ هـ ق/ ۱۲ نوامبر ۱۸۱۷ م بوده است.

۱۲- در این مقام دو فقره از الواح حضرت عبدالبهاء را که در محامد و نعوت طائره خانم عزّ صدور یافته مندرج می‌سازد و سپس به نقل مناجات طلب مغفرتی که به اعزاز ایشان صادر شده می‌پردازد:

طهران

جناب وثوق نظام امةالله مولود خانم و امةالله شاهزاده خانم علیه و علیهما البهاء
الأبھی

ای منتسبین ورقه منجذبه طائره خانم باهره، آن کنیز عزیز الهی در مدّت حیات ترتیل آیات یّینات می‌نمود و سبب اعلاء کلمة الله بود، در هر محفلی ندا به ملکوت الله نمود و در هر مجمعی مانند شمع به نور محبت الله برافروخت. خدمات مشکوره او در عتبه مقدسه جمال ابھی مذکور و زحمات و مشقّات که در سبیل الهی کشیده معروف و مشهور. بر آنچه که باید و شاید قیام نمود و از مبادی حیات نتایج مفیده و ثمرات طیّبه حصول نمود تا آن که خاتمه مطاف فاتحه اللطاف گردید و مناجاتی طلب مغفرت به جهت آن امةالله المقرّبه به ملکوت ابھی گردید و ارسال می‌شود لهذا شما محزون و دلخون مباشید ناله و فغان منمائید، نسوزید و نگدازید بلکه همواره استدعای علو درجات و سمو مراتب از برای آن طائره آشیان بقا و مرغ خوش الحان جنّت علیا از درگاه جمال ابھی بطلبید و علیکم البهاء الأبھی.

طهران

جناب آقا میرزا مصطفی خان نوری و آقا میرزا علی اکبر میلانی علیه بهاء الله

الأبھی

ای ثابتان پیمان، نامه‌های پر آه و فغان شما رسید حقّ با شماست زیرا آن طائره طیبه طاهره خادمه آستان مقدّس بود و خدمات نمایان نمود البتّه هجران و حرمان مورث احزان گردد ولی آن طیر حدیقه فنا به آشیان بقا پرواز نمود و آن مرغ خوش الحان به ریاض رضوان صعود کرد و آن تشنه به چشمه حیات رسید و آن مشتاق به ساحت نیر آفاق شتافت لهذا تسلی خاطر یابید و صابر و شاکر باشید و از برای او ترقّی درجات طلبید. مناجاتی طلب مغفرت از برای آن مفتون حقیقت به درگاه حضرت احدیّت گردید در جوف این نامه است و ختمی نمایان از برای آن مرغ خلد آشیان بگیریید و بعد از قرائت مناجات مبارک حروفات عالین این مناجات عبدالبهاء را نیز قرائت کنید و علیکم البهاء الأبھی.

مناجات طلب مغفرت مذکور در لوح فوق به شرح ذیل است:

طهران

منتسبین امة الله المرفرة الى الرفرف الاعلى الطائرة الصّيت في ملكوت الأبھی طائره
عليها بهاء الله الأبھی ملاحظه نمایند

مناجات طلب مغفرت

اللهم يا من طارت طيور الأفئدة باجنحة العرفان قاصدة عتبة قدسك العليا فكّلت جناحها عن الوصول إليها بل رجعت خائبة عن ادراك ادنى آية من آيات التوحيد الباهرة في ملكوته المجيد فكيف كنه الذات و سمو الصفات و علو الأسماء من حيث هي طائفة حول الذات.

ربّ انّ امتك طائره الزاهرة زاهية الساطعة طارت من هذه الأوکار و قصدت ملكوت الأسرار و رجعت اليك مستبشرة بالألطف منتعشة بالأسعاف متمنية قرب الجوار مبتغية مشاهدة الأنوار. ربّ انها كانت صاغية السمع حديده البصر واسعة الفكر جامعة الذكر ناطقة اللسان مهترّة الجنان منجذبة الفؤاد منشرحة الصدر بآيات قدسك ليلاً نهاراً يرتفع منها الضجيج بالتهليل و التكبير و الترتيل الى ملكوتك الأبھی في

العشی و الأسحار.

ربّ أنّها دلعت لسانها بذكرك بين الاماء وقرت عينها بمشاهدة آياتك الكبرى والتدّت مسامعها باستماع نداءك من الأفق الأعلى و تعطر مشامها باستشمام رائحة الوفا من الحديقة الغلبا و ما كان منها إلاّ ان توجّهت الى وجهك الكريم و استفاضت من نبئك العظيم و استمدت و اعترفت من البحر الخضمّ العميق فنطقت باحسن اللّغى و انحدرت شقاشق ارتجالها فبشرت بسطوع الأنوار و ظهور الأسرار بين النسوة و الأبرار و شرحت الحجج و البرهان و اقامت الدليل و دلّت الى السبيل و سقت المستمعين راووق السلسيل و رحيق العرفان فى كأس انيق. فلم تفتري فى آن و حين بل واصلت التّهار باللّيل و قادت المشاة و الخيل الى مركز الهدى بخضوع و خشوع الى الملكوت الأبهى الى ان وهن منها العظم و ابيض منها الشّعر و خارت منها القوى و انقلبت الزّهرة الزّهراء السّها من آلام متتابة و امراض مترادفة و قدّرت لها الصّعود الى الأفق الأعلى فارتاشت مقصوصة الجناح و نشرت قوادم الفلاح و اباهر النّجاح و طارت الى عالم الأرواح تتمنى العفو و الغفران و ترجى الفضل و الاحسان.

ربّ حقّق آمالها و يسّر مبتغاها و اسمح باسعادها و افتح على وجهها ابواب اللّقا فى الملكوت الأبهى و ارزقها قرب الجوار و الاستفاضة من الأنوار و الاستغراق فى بحر الوصال و التّمع بغاية الآمال انك انت الكريم انك انت العظيم انك انت الرّحمن الرّحيم.

شرحی از احوال طائره خانم در اختران تابان (ج ۱، ص ۲۸۶-۲۹۱) مندرج است.

۱۳- بحيره به معنى درياچه و با بهيره كه مصغّر كلمه باهره مى باشد در جناس لفظى است. باهره نام دختر جناب ابن ابهر است. درباره تأكيد در تحصيل زبان انگليسى به يادداشت شماره ۱۰ در صفحات قبل مراجعه فرمائيد.

۱۴- دو كلمه «اميمة» و «وريقه» مصغّر كلمات «امه» و «ورقه» است. به معنى كنيّزك و برگ كوچك.

۱۵- شرحی از احوال جناب حسن اديب ايدى در كتاب مؤسسه ايدى امرالله (ص ۴۵۰-۴۶۴) به طبع رسيده است.

درباره «الولد سرّايه» در امثال و حكم (ج ۱، ص ۲۸۱) چنين مذكور است:

«الولد سرّايه. حديث. فرزند راز و نمودار پدر باشد. اقتباس:

بهر این فرمود آن شاه نبیه مصطفی که الولد سرّ ایه.

مولوی

شعله می زد آتش جان سفیه کاتشی بود الولد سرّ ایه.

مولوی...».

۱۶- کلمه «فادزهر» بنا بر مندرجات لغت نامه دهخدا: «معرب یاد زهر است و هر دوائی که حافظ روح باشد و دفع ضرر سمّ کند فادزهر گویند...».

۱۷- برادر جناب ابن ابهر، آقا میرزا عبدالعطوف نام داشته و این لوح به ظنّ قوی به اعزاز ایشان عزّ صدور یافته است. فقراتی از این لوح در آثار و کتب بهائی به طبع رسیده است.

از جمله نگاه کنید به ذیل «انیسا» و «اران» در یادنامه مصباح منیر (ص ۱۹۸ و ۳۳۳) و به ذیل «معاد و رجعت» در مائده آسمانی (ج ۹، ص ۲۶).

عبارت «الزیتونه التي لا شرقیة و لا غربیة...» مأخوذ از آیه ۳۵ سورة نور - ۲۴ است که می فرماید: «الله نور السموات و الارض مثل نوره کمشکوة فیها مصباح المصباح فی زجاجة الزجاجة کأنها کوكب درّی یوقد من شجرة مباركة زیتونه لا شرقیة لا غربیة یکاد زیتها یضیء و لو لم تمسسه نار نور علی نور یهدی الله لنوره من یشاء و یضرب الله الامثال للناس و الله بکلّ شیء علیم».

۱۸- لوح دیگر صادره به اعزاز آقا میرزا عبدالعطوف با مطلع «یا من سمع نقرات الناقور...» در صفحات قبل نقل گردید.

۱۹- این زیارت نامه محتملاً به اعزاز جناب آقا میرزا عبدالعطوف برادر جناب ابن ابهر از قلم حضرت عبدالبهاء عزّ صدور یافته است.

۲۰- «جناب فخرالدین» مخاطب بیانی از جمال قدم نیز قرار گرفته و آن بیان منبع در لوح مصدرّ به عبارت «یا ابن ابهر علیک سلامی و عنایتی و رحمتی...» در بخش اوّل از فصل اوّل این کتاب به طبع رسیده است.

۲۱- مناجات طلب مغفرتی که به صدور آن به اعزاز عمّ جناب فخرالدین (یعنی جناب ابن ابهر) اشاره نموده‌اند در پایان بخش اوّل از فصل دوّم این کتاب به طبع رسیده است.

۲۲- جناب عندلیب که در این لوح به صعود و تشییع جنازه ایشان اشاره شده، میرزا علی اشرف عندلیب لاهیجانی است. شرح احوال جناب عندلیب در تذکره شعراء (ج ۲، ص ۳۵۶-۳۹۴) به طبع رسیده و در مصابیح هدایت (ج ۷، ص ۱۴۲-۲۲۵) نیز مندرج است.

دیوان اشعار جناب عندلیب انتشار یافته (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۲۶ بدیع) و مجموعه‌ای از الواح مبارکه حضرت بهاء‌الله به خط ایشان نیز در طهران به وسیله مؤسسه ملی مطبوعات بهائی به سال ۱۳۲ بدیع طبع و منتشر گردیده است.

۲۳- این لوح به اعزاز فاطمه بیگم همسر جناب ملا علی اکبر شه میرزادی (حاجی آخوند) عزّ صدور یافته و شامل عنایات حضرت عبدالبهاء نسبت به جناب ملا علی اکبر و «صهر» ایشان یعنی جناب ابن ابهر و فاطمه بیگم است.

۲۴- از اشارات مندرج در این لوح درباره سفر جناب ابن ابهر به ارض اقدس و سپس به هندوستان و مراجعت به ارض مقصود چنین پیداست که لوح مزبور در سنه ۱۳۲۵ ه ق/۱۹۰۷م از قلم حضرت عبدالبهاء عزّ صدور یافته است.

۲۵- مقصود از «آسیه» یکی از زنان بنی اسرائیل است که همسر رامسس دوّم، فرعون مصر بود و به حضرت موسی ایمان آورد و مورد آزار و شکنجه قرار گرفته از این عالم در گذشت. آسیه نمونه‌ای از زنان ثابت قدم، پرهیزگار و موحد است. شرحی از احوال آسیه در دائرةالمعارف بزرگ اسلامی (ج ۱، ص ۳۹۸-۳۹۹) مندرج است.

مریم مجدلیّه که در نزد مسیحیان عزّت و احترام خاصی دارد از پیروان اوّلیه حضرت عیسی مسیح بود و مصلوب شدن حضرت مسیح را مشاهده نموده و قیام آن حضرت از قبر را نیز شاهد بوده است.

برای ملاحظه شرح مربوط به ابیاتی که در این لوح نقل شده است به کتاب مآخذ اشعار (ج ۲ و ج ۵) مراجعه فرمائید.

یکی از الواح ضلع جناب میرزا مؤمن و لوحی که خطاب به شخص ایشان عزّ صدور یافته در بخش اوّل از فصل دوّم این کتاب نیز به طبع رسیده است.

۲۶- این لوح هر چند به طور انحصاری خطاب به اعضای عائله جناب ابن ابهر صادر نشده اما چون در پاسخ به نامه همسر جناب ابن ابهر (بنت ملا علی اکبر شه میرزادی)

عزّ صدور یافته و آینه فعالیت اصلی نسوان بهائی در زمینه تعلیم و تربیت و تزئینات و تحویل کمالات صوری و روحانی است به درج آن مبادرت گردید. این لوح در مکاتیب عبدالبهاء (ج ۷، ص ۱۳۴-۱۳۶) نیز به طبع رسیده است.

فصل سوّم

شرح احوال و خدمات جناب ابن ابهر

توضیحات

شرح احوال ایادی امرالله جناب ابن ابهر را جناب دکتر شاپور راسخ به رشته تحریر کشیده‌اند و آن شرح تحت عنوان: «یادداشت‌هایی دربارهٔ حیات و خدمات ایادی امرالله جناب حاجی میرزا محمدتقی معروف به ابن ابهر» در چهار شماره مجله آهنگ بدیع (سال بیست و پنجم، ۱۲۷ بدیع - ۱۳۴۹ شمسی، شماره ۱-۲ و ۳-۴ و ۵-۶ و ۸۷) به طبع رسیده است.

جناب عبدالعلی علانی سپس شرح حال مزبور را در صفحات ۴۰۲-۴۴۹ کتاب مؤسسه ایادی امرالله نقل فرموده‌اند و آن کتاب نیز به سال ۱۳۰ بدیع در طهران انتشار یافته است. شرح احوال و خدمات جناب ابن ابهر را می‌توان در منابع ذیل نیز مطالعه نمود:

آثار قلمی جناب سمندر، ص ۱۴۸-۱۴۹ و ۲۱۷-۲۱۸

ظهورالحق، ج ۸ ص ۳۲۱-۳۲۷

سیمرغان بلند آشیانه، ص ۱۵۷-۱۶۳

حواریون حضرت بهاءالله، ص ۱۶۰-۱۷۵

جناب فخرالدین پسر برادر جناب ابن ابهر نیز شرحی شفاهی را که جناب ابن ابهر دربارهٔ مسجونیت خود بیان نموده‌اند به رشته تحریر کشیده و ترجمه انگلیسی آن در مجله نجم باختر (جلد سیزدهم، مارچ ۱۹۲۳، شماره ۱۲، ص ۳۳۳-۳۳۹) به

طبع رسیده است. منابع دیگری که در زبان انگلیسی در دست است شامل مقالات مندرج در آثار ذیل می‌باشد:

- ۱ - Encyclopaedia Iranica, vol. 7, pp. 661-662
- ۲ - The Revelation of Baha'u'llah, vol. 4, pp. 304-312
- ۳ - Eminent Baha'is in the Time of Baha'u'llah, p. 268
- ۴ - Lights of Fortitude, pp. 13-16

جناب محمد لیب نیز آنچه از حیات جناب ابن ابهر مسموع داشته‌اند به رشته تحریر در آورده‌اند و آن شرح به همت جناب عزیزالله سلیمانی در مجلد دهم کتاب مصابیح هدایت (ص ۳۸۲-۴۸۴) انتشار یافته است. در ابتدای شرح حال مزبور جناب سلیمانی چنین نوشته‌اند (مصابیح هدایت، جلد ۱۰، ص ۳۸۲):

«... جناب میرزا محمد لیب فرزند بلند همت جناب آقا محمد حسنی [حسن] الفتن یزدی کتابچه‌ای حجیم از شرح احوال ابن ابهر تا زمان خروجش از انبار شاهی به فانی [عزیزالله سلیمانی] دادند که محتویات آن را صاحب ترجمه [جناب ابن ابهر] دیکته کرده و شخص لیب که آن اوقات در سنین جوانی بوده نوشته است و اکنون خلاصه آن به علاوه مطالبی که از مأخذهای معتبر دیگر به دست آمده است در اینجا درج می‌گردد...».

پس از تحریر این توضیحات جناب سلیمانی به درج شرح احوال جناب ابن ابهر پرداخته‌اند که در جلد دهم کتاب مصابیح هدایت (ص ۳۸۲-۴۸۴) می‌تواند مورد مطالعه علاقمندان قرار گیرد.

در این فصل از یادنامه جناب ابن ابهر شرح احوال آن جناب را که به قلم جناب دکتر راسخ به رشته تحریر در آمده است از چهار شماره مجله آهنگ بدیع در چهار بخش مجزا در صفحات بعد مندرج می‌سازد و توضیحات و تعلیقات لازمه را که از این عبد است، بر حسب شماره‌هائی که در پراکنش عرضه شده است، در پایان هر بخش به نظر خوانندگان گرامی می‌رساند. مطالبی که در پاورقی‌ها مذکور شده به قلم جناب دکتر راسخ تحریر گشته و عیناً از پاورقی‌های مندرج در مجله آهنگ بدیع نقل گردیده است.

مطالب این پاورقی‌ها در این کتاب بر حسب شماره‌هائی است که بدون پراختز در متن شرح حال به هر مطلب داده شده است.

نکته دیگر آن که مقالات جناب دکتر راسخ بدون کم و کاست در این فصل عرضه گشته و هر جا در اصل مقالات ایشان مطلبی حذف شده و با گذاشتن چند نقطه مشخص گردیده، همین رویه عیناً در هنگام نقل مطالب در سراسر این فصل نیز رعایت گردیده است. البته آنچه در این مقالات در گروه عرضه شده از این عبد است و نشان از تزئید مطلب به مطالب ایشان دارد.

مطلب دیگری که درباره سلسله مقالات جناب دکتر راسخ قابل توجه است آن که در این مقالات که قریب نیم قرن قبل به رشته تحریر در آمده و انتشار یافته به وفور به فرمان‌ها، نامه‌ها، یادداشت‌ها، اسناد، مدارک و آثار مبارکه‌ای استشهداد شده که در اثر وقایع چند دهه گذشته در ایران دسترسی مجدد به آنها مقدور نبوده است. لذا استناداتی از این قبیل، همان طور که در این مقالات نقل شده، در این مقام تجدید طبع گشته و مقابله و مطابقه مجدد آن منقولات با مآخذ آنها مقدور و میسر نگشته است.

جناب دکتر راسخ سلسله مقالات خود را با این عبارات آغاز نموده‌اند:

«این یادداشت‌ها منتخبی از رساله‌ای است که نگارنده این سطور حدود بیست سال قبل در شرح احوال و آثار حضرات ایادی اقدم امرالله آغاز به تألیف کرد ولی به علل مختلف تکمیل و انتشار آن به عهده تعویق افتاد. اینک اهتمام تمام می‌شود که متدرجاً یادداشت‌های پراکنده‌ای را که از آن زمان در دست مانده جمع و تلفیق کند و در طول زمان به لحاظ شریف خوانندگان عزیز آهنگ بدیع برساند. چون اطلاعات موجود درباره حیات و خدمات ایادی اقدم امرالله در مجموع قلیل و محدود است امید دارد که این اقدام کوچک در دیده لطف و عنایت دوستان بزرگوار منظور آید و از ارشاد و هدایتشان بهره موفور برد. شاپور راسخ».

با درج مطالب فوق مقالات جناب دکتر راسخ را تحت عنوان «شرح احوال و خدمات جناب ابن ابهر» در چهار بخش مجزاً در صفحات بعدی این یادنامه مندرج می‌سازد.

فصل سوّم

بخش اوّل

شرح احوال و خدمات جناب ابن ابهر

در تحقیق راجع به منابع و مأخذ مربوط به شرح احوال و آثار و خدمات ایادی امرالله جناب ابن ابهر ضمن تفحص در اوراق و مکاتیب متعلق به خاندان جلیل آن نفس نفیس به رساله‌ای برخورد کردم به قطع رقعی در بیست صفحه که میرزا فخرالدّین برادرزاده جناب ابن ابهر در ترجمه حیات جدّ و والد و تا حدودی نیز عمّ گرانقدر والاگهر به سال ۱۳۳۱ هجری قمری [۱۹۱۳م] نوشته است و هر چند آن رساله تمام نیست و ظاهراً قسمتی از اوراق آن مفقود شده است اما از جهت آن که به دستور خود ایادی امرالله تحریر شده و در مواردی نیز به خطّ آن حضرت تکمیل و تصحیح گردیده واجد ارزشی بسیار است.

ذیلاً قسمتی از آن رساله عیناً نقل می‌شود و بحث و تفصیل در آن به مقاله

دیگر محوّل می‌گردد:

بسم اللّٰدی یطوف حوله الاسماء، حمد و ثنا ملیک فضل و عطا جمال اقدس ابھی را سزاست که موفق فرمود در صغر سنّ این ضعیف نابود، میرزا فخرالدّین ابن مرحوم میرزا عبدالعطوف ابن مغفور میرزا عبدالرحیم اصفهانی (۱) الاصل ابهری المسکن، را به صرف فضل و جود به عرفان خود مؤید نمود به جوهر فضل و موهبت به ثبوت بر عهد و پیمان محدود [معهود؟] و بعد حسب الامر حضرت عمّ معظم ایادی امرالله

خادم عبدالبهاء، منادی میثاق حاجی میرزا محمد تقی المخاطب من لسان العظمة به «ابن ابهر» روحی فداه نظر به علّتی که در چشم ایشان به واسطه ثقل زنجیر ناصرالدین شاه در این اواخر بروز کرده که چشم راست ایشان به کلّی به واسطه آب ضایع شده و یکی دیگر هم ضعیف گشته و از طرفی هم اطباء تأکیدات اکیده دارند که نهایت مدارا و ملاحظه را در نوشتن و خواندن داشته باشند، لهذا این خدمت را به عهده بنده واگذار فرمودند که مختصری از وقایع زمان جدّ مرحوم و شرح حال والد مرحوم و کیفیت حبس خود عمّ معظم را در زنجان و در طهران به قدری که در نظر است بنویسم.

مجملاً این که در سنه ۱۲۶۰ [ه ق/ ۱۸۴۴م] جدّ مرحوم (میرزا عبدالرحیم) در نجف اشرف پس از تکمیل تحصیل و فراغت در علوم دینی و ریاضی و حکمت و کلام به ابهر مراجعت کرده و جدّه مرحومه بلقیس خانم بنت مرحوم میرزا کاظم ابن میرزا محمد ابن میرزا بهاء الدین، ابن میرزا مفضل، ابن میرزا معلا خانقینی را که از خانواده‌های نجیب و مشهور بوده اختیار نموده و بعد به جهت زیارت حضرت رضا به مشهد مشرف می‌شوند و یک سال و نیم در آنجا توقّف و همه روزه به کتابخانه حضرتی رفته روزی سه چهار ساعت مشغول سیر کتب و کسب اطلاعات از علوم غریبه (۲) که کتاب آنها منحصر به کتابخانه حضرتی بوده بوده‌اند، پس از مدّت مزبور به ابهر مراجعت می‌کند.

از قضا همان اوان، که وجود مبارک حضرت اعلی روح ماسواه فداه را مأمورین دولتی به آذربایجان می‌بردند، یک جلد از کتاب‌های مقدّس ایشان در منزل هیدج که دو فرسخی ابهر و منزلگاه عمومی است به دست صاحب منزل می‌افتد و آن کتاب مبارک را کسی از علما نمی‌فهمند تا این که پس از مراجعت ایشان کتاب را میزبان هیدجی^۱ به ایشان ارائه می‌دهد و ایشان مدّتی مشغول ملاحظه و خواندن آن کتاب می‌شوند.

پس از ملاحظه گفته بودند که این کلمات و این قلم یا از قوه بشر خارج و یا اگر

۱ حضرت سمندر در تاریخی که راجع به احوال قدمای امر نوشته‌اند نام وی را حاج غلامرضای هیدجی ذکر کرده‌اند [آثار قلمی جناب سمندر، ص ۲۱۵].

هم قلم بشری باشد صاحب این قلم اول شخص است در دنیا و تمام کلمات ایشان حق و مقصودشان را نمی توان انکار نمود. پس از ملاحظه این کتاب ایشان مؤمن به حضرت اعلی می شوند لکن چون مؤمنین آن زمان خیلی کم و نهایت مستور بودند خاصه در قصبه ابهر که هیچ نبود ایشان با اهل و عیال به قصد سفر کربلا می افتند که شاید در منازل و یا در آن محل مقدس که محل عبور عمومی است به شخصی مصادف شده و ایمان خودشان را تکمیل نمایند. آن بوده که حرکت کرده و در کربلا منزل شیخ جلال الدین مجتهد (۳) معروف وارد و در آنجا منزل می کنند.

آن زمان مقارن وقتی بوده که مرحوم ملا ابوتراب شهید و برادرش ملا عبدالرزاق (۴) به لباس درویشی فراراً از ایران وارد کربلا می شود و مرحوم جدم هم به ملاحظه مقصد مقدسی که داشته همواره مایل به مجالست و مرادت اشخاص سیاح و دراویش بوده اند که شاید از این قبیل اشخاص کسب اطلاعات نموده و معلومات خود را تکمیل نمایند. روزی در میان صحن حضرت امام حسین ملا عبدالرزاق مرحوم را با لباس فقر ملاقات کرده کم کم با او خلطه و آمیزش نموده مشغول تحقیقات می شوند. از قضا او هم خودش از مؤمنین فراری بوده مطالب را کما و کیفاً به جهت جدم مرحوم صحبت کرده. خلاصه پس از اقامت یک سال در کربلا از آنجا به اتفاق مرحوم ملا عبدالرزاق به طرف ابهر حرکت می کنند. آن زمان عم معظم حضرت ابن ابهر دو ساله بوده اند و والد مرحوم (میرزا عبدالعطوف) شش، هفت ساله، لکن در آن سفر والد را (میرزا عبدالعطوف) همراه نبرده بودند و ایشان را منزل مرحوم میرزا کاظم جدم مادری خود گذاشته بودند.

به هر صورت به اتفاق ملا عبدالرزاق وارد ابهر می شوند و مدتی در ابهر بوده که روزها ملا عبدالرزاق در حیاط بیرونی منزل داشته و شبها او را به کتابخانه می آوردند و مدت ها با او صحبت محرمانه داشته اند... مدتی در قصبه ابهر توقف نموده بعد قصد مهاجرت قزوین را می کند و آن اوقاتی بوده که تحصیلات والد مرحوم در ایران به درجه کمال رسیده بود و لازم بوده که برای تکمیل تحصیلات به عراق عرب رفته مثل این که معمولی علمای کل ایران است. گویا قبل از مهاجرت قزوین والد مرحوم را به طرف عتبات عالیه حرکت می دهند و خودشان با اهل بیت

که عبارت باشند از عمّ معظم حضرت ابن ابهر و عمّه بزرگ و عمّه کوچک و جدّه مغفوره و چند نفری هم نوکر و کلفت به جهت خدمت، گویا ملا عبدالرزاق هم در این سفر همراه بوده، به سمت قزوین حرکت می کنند و علت عمده حرکت قزوین دو مطلب بوده، یکی این که به واسطه جنبه تقدّس و نپاکیت مرفوع جدّ (مرحوم میرزا عبدالرحیم) مسأله مسجد و منبر ایشان طوری مرتّب بوده که روزهای جمعه [مردم] از اطراف ابهر از دو سه فرسخی به جهت نماز و استماع وعظ حاضر می شوند. این مطلب اسباب بغض و عناد آقا جواد شیخ الاسلام، پسر عموی بزرگ مرحوم جدّ، بوده و قبل از ایشان او طرف رجوع عامّه بوده، می گردد. کم کم اشرار را به اذیت و صدمه آن مرحوم وا می دارد، من جمله یک نفر از عشایر را که آقا یحیی نام داشته و نسبت خاله زادگی با جدّه داشته است و خیلی هم مراوده می کرده و از جمله دزدهای طرّار بی بدل بوده او را تحریک می کنند که روزها آمده درست محل عبور خود را معین می کرده شب می آمده آن چه که می توانسته به سرقت می برده به طوری که در اوقات حرکت قزوین آن چه پول نقد و جواهر و اشیاء نفیسه که داشتند به کلی به سرقت رفت و علت عمده آن بوده که گویا شیخ الاسلام سابق الذکر از تصدیق جدّ مرحوم فی الجمله با خبر شده و عوام الناس را وا داشته بود که چون شما امروز اعلم علماء هستید خوب است شما کتابی در ردّ دین بابی بنویسید. آن زمان هم مقارن اوقاتی بوده که دیگر گاهی پیش از او مسأله قتل و غارت احبّای زنجان و شهادت جناب ملاّ محمدعلی حجّت بوده.^۲

ایشان ملاحظه کرده بودند که اقامت ایشان در ابهر بیشتر اسباب اصرار حضرات بر نوشتن کتاب ردّ می شود و آن هم برای ایشان محال بوده، کم کم امتناع ایشان از نوشتن کتاب مزبور سبب آشکار شدن مؤمن بودن ایشان می شده. این بوده که قصد مهاجرت نموده به قزوین رفته بودند و مدت پنج سال هم در قزوین، منزل در یکی از عمارت های مرحوم میرزا رسول مستوفی وزیر مالیه قزوین که سمت خاله زادگی با ایشان داشته اقامت نموده و در قزوین با احبّای الهی حشر تمام پیدا کرده. آن زمان مجتهد معروف قزوین سیدعلی بوده، او فتوای قتل ایشان و حکم

تکفیر می دهد لکن به واسطه منتهای تقدّس و ورع ایشان و کمال درجه علمی آن مرحوم چندان محل اعتنای عموم نمی شود بلکه به عکس سبب انزجار طبایع از مجتهد مزبور می شود.

آن اوقات عمّ معظمّ به سنّ پانزده سالگی در مدرسه مشغول تحصیل بوده اند و تا آن زمان نه ایشان و نه هیچ یک از اهل بیت از مسأله ظهور حضرت باب و رجعت حسینی مطلع نبوده اند تا این که جدّ مرحوم به قصد سرکشی ملک خودشان در ضیاء آباد، نُه فرسخی قزوین، حرکت می کنند و آقا جمال (۵) معروف در همان اوقات وارد قزوین می شود.

احبّای قزوین اسباب ملاقات او را با حضرت عمّ (جناب ابن ابهر) من حیث لایعرف فراهم می کنند. در مجلس اوّل بعد از آن که مژده ظهور حضرت باب و من یظهره الله را از آقا جمال می شنوند فوراً تصدیق می کنند و از مشارالیه استدعای همراهی می کنند که معاً حرکت نموده و بروند مشرف گردند. آقا جمال هم فردای همان روز را عازم ضیاء آباد بوده که ملاقاتی با جدّ مرحوم نموده و از آنجا به طرف ساحت قدس حضرت من یظهره الله حرکت نماید. عمّ معظمّ هم به نهایت شوق پای پیاده از دروازه زنجان بیرون آمده دم دروازه چهارپائی کرایه نموده سوار می شود. در میان راه به آقا جمال می رسد با هم در نهایت اشتیاق مشغول صحبت امری و تحقیقات می شوند تا وارد ضیاء آباد شده و به اتفاق آقا جمال منزل می گیرند.

پس از قدری رفع خستگی، به منزل جدّ مرفوع (میرزا عبدالرحیم) می روند و جدّ مرفوع نهایت رضایت و خشنودی را از این اتفاق اظهار می دارد. چه که قصد اوّلیه ایشان تصدیق فامیل خودشان بوده که به کمکی هم تعالیم الهیه را در تمام نقاط منتشر نمایند بلکه اسباب ملاقات آقا جمال هم در واقع و نفس الامر به اشاره سری خودشان گشته و از ضیاء آباد آقا جمال خداحافظی کرده او به طرف تبریز و جدّ مرحوم به اتفاق عمّ معظمّ به ابهر می روند.

آن اوقات مسأله بهائی بودن آن مرحوم (میرزا عبدالرحیم) به کلی فاش بوده و اهالی ابهر به شدّت محبت و ارادت که به واسطه تقدّس و علم ایشان نسبت به ایشان داشتند این مطلب را از اشخاص دیگری که ایشان را لعن و تکذیب می کردند حمل

به غرض و عداوت می کردند چه که آنها معدودی بودند از اقوام خود ایشان لکن با آقا جواد شیخ الاسلام مطیع تر بودند بالنسبه.

... چهار پنج ماه بعد از این مرحله آقا جواد از این دنیا می گذرد و چهار اولاد بسیار مغرض و با شقاوت از او باز می ماندند... آنها بنای ضدیت را با جدّ مرحوم می گذارند...

از رشته مطلب دور افتادیم. مقصود مسافرت جدّ مرحوم به طرف ابهر و تصدیق عمّ معظمّ بود. پس از چهار ماه مجدداً از ابهر به قزوین مراجعت نمودند. آن اوقات جدّه ام (بلیقیس خانم) مشغول ختوماتی که در اخبار ائمه هدی سلام الله علیهم وارد است که هر کس به آنها مداومت نماید ظهور حضرت مهدی... را درک می کند بوده است و آن اوراد را باید در اوقات مخصوصه پس از نماز مداومت نمایند. (۶)

روزی عمّ (ابن ابهر) رو به طرف جدّه کرده گفته بود: والده، از بس شما مشغول ذکر و ختم شدید، آخر الامر زمان ظهور حضرت را درک کردید. یک دفعه مانند دیوانگان جدّه ام خودش را به زمین زده بی هوش می شود. پس از مقداری به حال آمده مجدداً از عمو تحقیقات می کند. ایشان مراتب را مفصلاً بیان می کند، می رود خدمت جدّم از ایشان تصدیق می خواهد. ایشان هم معلومات خود را کما هو حقّه بیان می کنند. این بوده که جدّه و دو عمّه من به واسطه عمّ به امر مبارک تصدیق می کنند و جدّه هم مانند کره نار به هر یک از دوستان خودش ملاقات می کند مطلب را القاء می کند. بعضی آنها مؤمن می شوند و بیشترشان ترک دوستی کرده و لعن و تکفیر می کنند. همین مسأله باعث شد که روز به روز مطلب از پرده بیرون افتاد و کم کم بعضی از اقوام که ساکن قزوین بودند به صدد افساد و شیطنت افتادند من جمله میرزا محسن ابهری یکی از خویشاوندان پدیری جدّم...

در آن زمان جدّم به مرض ضیق النفس مبتلی بوده و به واسطه پیری و ضعف بنیه مرض او به شدت بود و همین حال مصادف شده بود با ورود مرحوم پدرم (میرزا عبدالعطوف) که مدت دوازده سال بوده به نجف و کربلا برای تحصیل علوم رفته بودند. معلوم است ایشان هم فقط در فقه و اصول مشغول بوده اند و از

مجتهد آن زمان حاجی سید حسن کوکمری (۷) معروف اجازه گرفته که در واقع مجتهد بودن خودشان را به تصدیق رسانیده وارد قزوین گشته که چند روزی توقّف نموده و ملاقاتی از والدین خود به عمل آورده بعد به ابهر بروند. حسب المرسوم مملکتی اهالی قزوین از عالی و دانی در سه یوم اوّل ورود به جهت دیدن و تبریک ورود می آمدند و اهل بهاء هم در جزء جمعیت بودند و جمعی از اهل ابهر هم علی الاتصال در آن منزل حاضر و ملتزم. از آن جمله میرزا محسن سابق الذکر بوده که به کلی از ترتیبات باخبر و متهمین به دیانت بهائی را خوب می شناخت، پس از آن که قدری مجلس خلوت شده بود میرزا محسن تمامی تفصیل امری را که به عقیده خودش کفر بوده به جهت والدین گفته و در قانون اسلامی هم معلوم است که مرتدین هر کس باشد واجب القتل [است] مگر زن به قول جمعی که تا سه دفعه توبه اش مقبول است. حواس والد به کلی متفرّق به طوری که آن روز غذا نمی تواند بخورد و همین طور شب، تا این که جدّه ام از حال پسرش باخبر شده و از علت حزن و اندوه سؤال می کند. والد به خیال این که والده اش (بلقیس خانم) از مجاری کار بی اطلاع است می گوید مطلب بسیار مهمّ مشکلی پیش آمده که مرا به کلی از هر خیالی باز داشته و آن این است که از قرار گفته جمعی از عشایر والدین از دین اسلام منحرف گشته و پیرو دین جدید شده چون در موقع ورود من بعضی از متهمین به مذهب جدید هم به ملاحظه دوستی ایشان به دیدن من آمدند این مسأله اسباب قوه ظنّ من شده و هر چه ملاحظه می کنم والدین را نه شخص بی علمی می دانم که بدون تحرّی دیانت محکمه محمدی را از دست داده و به تقلید اشخاص بی علم دین بهائی را قبول کند و نه او را آدم بی عقلی می دانم که به محض شنیدن فقط به هوای نفس به این امر خطیر، که نه دنیا دارد و نه آخرت، اقدام کند. مگر نمی بیند که مجدالدوله (۸) حاکم خمرسه (۹) چندین هزار نفوس را در زنجان کشته و خانه های آنها را خراب کرده، این ضرر دنیا، و ضرر آخرتی هم معلوم است. این خیالات مرا نزدیک است دیوانه کند.

جدّه ام نظر به این که از جمله زن های پرتدبیر و عاقله عصر خود بوده بدون تأمل جواب نداده و گفته بود که شما پدر خودتان را درست قول و متدین و عالم می دانید

یا خیر؟ والدّم جواب داده بود، البتّه همین طور است. جدّه‌ام گفته بود پس خوب است این مسأله را امشب با حضور خودتان از خود او تحقیق کنیم. والدّم راضی نشده لکن در بحر خیال غوطه‌ور است. جدّه‌ام مسأله را کماهی برای جدّم می‌گوید و با هم در این خصوص مشورت نموده بالاخره مطلب منجر می‌شود به این که پدرم را به حال خود گذارند تا خودش به خیال خود تحقیق نموده هرگاه موفق به ایمان بود مؤمن خواهد شد.

یادداشت‌ها

۱- شرحی از احوال جناب میرزا عبدالرحیم ابهری و اولاد ایشان در آثار قلمی جناب سمندر (ص ۱۴۶-۱۴۹ و ۲۱۴-۲۱۸) مندرج است.

۲- علوم غریبه عنوانی کلی برای علوم نظیر علم جفر، علم رمل، علوم عددیه و استخاره و علوم احکام نجوم و از این قبیل است که تعداد آنها را بیش از سی علم نوشته‌اند.

برای ملاحظه شرحی مبسوط درباره این علوم به ذیل «علوم غریبه» در مجلد یازدهم دایرةالمعارف تشیّع مراجعه فرمائید.

۳- محتملاً مقصود از «جلال الدّین مجتهد»، جلال الدّین حسینی کاشانی ملقب به مؤیدالاسلام است که شرحی از احوالش در دایرةالمعارف تشیّع (ج ۵، ص ۴۱۱) به طبع رسیده است.

۴- شرحی از احوال جناب آقا شیخ ابوتراب اشتهاردی در آثار قلمی جناب سمندر (ص ۸۳-۸۴ و ۲۰۵-۲۰۶) به طبع رسیده و شرح ملاقات جناب ملا عبدالرحیم ابهری با آقا شیخ ابوتراب و برادرش ملا عبدالرزاق در صفحه ۲۱۵ آن کتاب مندرج است.

۵- مقصود از «آقا جمال»، جمال بروجردی است که شرحی از احوال او در ذیل «پیر گفتار» در رحیق مختوم جلد اول مندرج است.

۶- ادعیه اهل تشیّع در هنگام غیبت حضرت ولی عصر متعدّد است. از جمله «دعای عهد» و «دعای غریق» است که برای ملاحظه مطالب مربوط به آنها می‌توان به

دایرةالمعارف تشیع، جلد هفتم مراجعه نمود.

۷- مقصود از «حاجی سیّد حسن کوکمری»، آقا سیّد حسین ترک کوه کمری است که شرحی از احوالش در چهل سال تاریخ ایران (ج ۱، ص ۱۹۹) مندرج است. و نیز نگاه کنید به ذیل «کوه کمره‌ای» در مجلد چهاردهم دایرةالمعارف تشیع.

۸- مقصود از «مجدالدوله»، محتملاً امیر اصلان خان دائی ناصرالدین شاه قاجار است که شرح احوالش در تاریخ رجال ایران (ج ۱، ص ۱۶۷-۱۶۹) مندرج است. بر اساس مندرجات کتاب چهل سال تاریخ ایران (ج ۱، ص ۵۷) امیر اصلان خان قاجار مجدالدوله دو بار حکومت زنجان و ولایات خمسه را به عهده داشته است. در فرهنگ رجال قاجار (ص ۱۵۱) نیز چنین مذکور است که مهدی قلی خان قاجار هم ملقب به مجدالدوله بوده و در سنه ۱۸۹۷م حکومت خمسه را به عهده داشته است.

۹- خمسه نام پنج ولایت یا بلوک سابق ایران در جنوب آذربایجان و غرب قزوین بوده که به مجموع آنها خمسه می‌گفته‌اند و مرکز آن زنجان بوده است. برای ملاحظه لوح حضرت عبدالبهاء درباره خمسه به یادداشت‌های مندرج در ذیل لوح مصدر به عبارت «الحمد لله الذی نور العالم...» در مندرجات بخش اول از فصل اول این کتاب مراجعه فرمائید.

فصل سوّم

بخش دوّم

شرح احوال و خدمات جناب ابن ابهر

یادداشت‌های میرزا فخرالدین در شرح احوال جدّ، والد و عمّ معظمّ خود از صفحه پانزده تا هیجده به جهاتی که بر ما روشن نیست خطّ خورده و باطل شده است. موضوع این چند صفحه روایت میرزا فخرالدین از جدّه خویش درباره مذاکراتی است که بین جنابان میرزا عبدالرحیم و میرزا عبدالعطوف به مدّت بیست روز در گرفت و در پایان موجب ایمان پسر والا گهر گردید. امّا این روایت چنان که به جای خود خواهد آمد درست نیست و از خطای حافظه بر می آید. امّا در ضمن همین صفحات مطلب دیگری آمده که شایان توجه است و آن ذکر این نکته است که روایت فوق شانزده سال قبل در سنه ۱۳۱۵ هجری قمری [۱۸۹۷م] برای میرزا فخرالدین نقل شده است و خود این امر گواه این است که یادداشت‌های مورد بحث در سال ۱۳۳۱ هجری قمری [۱۹۱۳م] شش سال قبل از صعود حضرت ابن ابهر به ملکوت قدس مالک قدرت تحریر شده است. دنباله یادداشت‌های مذکور از صفحه هیجده به بعد چنین است:

خلاصه پس از چهل روز اقامت قزوین والدّم (میرزا عبدالعطوف) با اجازه جدّم (میرزا عبدالرحیم) عازم ابهر می‌شوند. قریب شش هفت ماه در ابهر مشغول تدریس و نماز جماعت بوده آنگاه حاجی میرزا عبدالعظیم برادر کوچکتر جدّم خواهش

نموده بود که صبیۀ بزرگش حوّا خانم را که از جمله زن‌های صبور و عاقله بوده والدّم به زنی خودش اختیار کند. والدّم موکول به اجازهٔ جدّم نموده پس از استیذان مجلس عقد باشکوهی منعقد نموده والدهام حوّا خانم را برای والدّم عقد نمودند. پس از یک ماه از عروسی پدر، جدّم از قزوین به ابهر مراجعت نموده و همان اوقات مرضشان رو به اشتداد بوده، اهالی عموماً حتّی اولاد آقاچواد که باطناً کمال مغایرت و دشمنی را داشته از جدّم دیدن کرده و ایشان هم طیبی همراه خود داشته و روزی یک دو جا بر حسب اجازه طیب برای بازدید می‌رفت تا این که نوبت ملاقات اولاد آقاچواد رسیده. روزی در موقع عصر برای بازدید آنها می‌روند و آنجا چائی و قهوه برای ایشان می‌آورند. پس از میل چائی و قهوه حال تهوّع به ایشان روی داده به طوری حالشان سخت می‌شود که سواره به منزل می‌روند. شب حالشان به شدّت سخت گشته از قرار گفته طیب گویا سمّی داخل قهوه بوده که محض ثواب بودن ایشان را مسموماً شهید کردند چه که به عقیده آنها جدّم را خارج از دین می‌پنداشتند و کشتن خارجی را ثواب می‌دانستند. خلاصه در اواسط ماه ربیع الآخر سنه ۱۲۹۱ [اواخر ماه می ۱۸۷۴م] جدّم دار فانی را وداع نموده و به حیات ابدی فائز گردید و در بیستم ماه رمضان همان سال ولادت فانی اتّفاق افتاده است. آن اوقات مقارن اواخر حکومت محمّدتقی خان مجدالدوله (۱) معروف بود که اعمالش در صفحات تاریخ شورش زنجان مشهود و خود فانی غالب اعمال جابرانه او را به جهت مسیو نیکلا جنرال قنسول فرانسه مقیم تبریز موقعی که تاریخ امر جدید را می‌نوشت یادداشت کرده‌ام (۲). به هر حال پس از چند روزی دست خطّی از حکومت زنجان صادر بدین مضمون:

جنابان مستطابان آقای میرزا عبدالعطوف مجتهد و آقای میرزا محمّدتقی زید فضلهما، از فوت والد مرحوم شما نهایت حزن حاصل و خود را در این مصیبت با شما سهیم می‌دانند. محض تسلیت شما از آستان ملائک پاسبان اعلیحضرت قدر قدرت شهریاری ارواحنا فداهواجبی به جهت شما استدعا نموده^۳ تا به رفاه مشغول

۳ در فرمان‌ها و مناشیر موجود در خانواده جناب ابن ابهر از جمله یک فرمان همایونی مورّخ رمضان ۱۲۹۴ | سپتامبر ۱۸۷۷م | ملاحظه شد که تأیید حکم قبلی است و به موجب آن «در جزو مستمریان قزوین مبلغ سی و دو تومان و هشت هزار دینار در حقّ عالی جنابان علماء کرام میرزا عبدالعطوف و میرزا محمّدتقی برقرار می‌گردد».

دعا گوئی ذات ملکوتی صفات اعلیٰ حضرت همایونی بوده باشید.

مجدالدوله غیباً هم دست خطی به میرزا فتوح امام جمعه و آقا هدایت صادر نموده مبنی بر نهایت لطف، گویا مسموم نمودن جدّم به اطلاع حکومت بوده است و این مسئله به والد و عمّ منتقل شده و ملاحظه نمودند که استتار مطلب بهتر از آن است که شهرت بدهند و اسباب توهین به جهت خودشان وارد خواهد شد. مجدالدوله حاکم هم به واسطه کبر سنّ و هم در اواخر به مرض سختی مبتلا از حکومت خمسه استعفا داده و شاهزاده رکن الدوله برادر ناصرالدین شاه (۳) در عوض به جهت حکومت منتخب و وارد شده و میرزا فتوح امام جمعه را در ابهر دلال مظالم خود قرار داده به طوری که در عرض پنج شش سال بیست و دو پارچه ده به جهت رکن الدوله از عایدات هوائی خریداری کرده و منتهای تقرب را در نزد رکن الدوله پیدا کرده و در سرّ سر هم از والد و بیشتر از عمّ سعایت می کرد چون که عمّ معظمّ قدری بی پرده تر مشغول تبلیغ امرالله و نشر نفعات الله بوده و الواح مقدّسه هم به توسط قاصد مخصوص از قزوین به عنوان ایشان می رسیده و آقا یحیی سابق الذکر را وا داشته اند با کمال یگانگی مراوده کند و در باطن از محلّ جعبه که الواح مقدّسه میان آن بوده با نهایت تردستی تفتیش می کند و از طرفی هم عمّ معظمّ به گمان این که شاید آن بدبخت را به شاهراه دیانت هدایت نماید دوستی او را با کمال وثوق می پذیرد و احبّای ابهر هم کم کم رو به ترقّی گذاشته عدّه آنها به سی چهل می رسد [که] بیشتر آنها از اقارب بوده.

از آن جمله یکی از احبّای با محبّت میرزا ابوالقاسم خالوی بزرگ والد بوده که غالب اوقات محافل روحانی و مجالس انس را در منزل او میان زیرزمینی تو در تو در ساعت شش هفت از شب منعقد می کردند که به کلی همسایه ها و اغیار در خواب باشند و اسباب صدمه به جهت احباب فراهم نشود، گرچه همسایه متّصل به او و برادرش میرزا ابوالاعلی بوده که خالوی کوچک والد باشد در منتهی درجه اعراض و اعتراض بوده حتّی کراراً به قصد صدمه عمّ و برادر خودش میرزا ابوالقاسم بوده و چون پدرم را غیربھائی می پنداشت با او راز دل خود را اظهار می کرده که نمی دانم این چه دین تازه است اینها اختراع نموده اند و آیا تکلیف شرعی ما با اینها

چیست و اگر یقین کنیم که اینها از دین محمدی خارجند آیا خون اینها حلال است یا خیر؟ و در صورت حلال بودن بر ماها قتل اینها واجب است یا خیر؟ پدرم در جواب می‌گفت که مشرک آنها هستند که منکر ضروریات دین محمدی هستند یعنی کسانی که آن وجود مبارک را نعوذبالله دروغگو دانند و قرآن را من عندالله نمی‌دانند و من با خود این طایفه گفتگو کرده‌ام و بعضی از کتب آنها را خوانده‌ام اینها همه پیغمبران را تصدیق دارند بلکه پایهٔ دین بهائی را بر روی تورات و انجیل و قرآن می‌دانند و در این صورت این طایفه را مرتد نتوان گفت.

یادداشت‌های میرزا فخرالدین در همین جا ناقص مانده است و معلوم نیست که آیا تتمه‌ای دارد یا نه. باقی داستان را از تاریخ جناب شیخ محمد کاظم سمندر که در همان سنه ۱۳۳۱ هجری قمری [۱۹۱۳م] نگارش یافته است چنین می‌توان خواند:

«... پس از صعود والد امجدشان به افساد علمای ابهر و زنجان چند ماه در حبس شدید مبتلا شدند و پس از استخلاص^۴ باز اعداء آرام نگرفتند و صندوق نوشتجات ایشان را شبانه سرقت نمودند^۵ و در مجالس و معابر و مساجد و منابر اشتها و انتشار دادند. بعد امام جمعه به توسط برادر خود شیخ الاسلام آن نوشتجات را به طهران برای قلع و قمع ایشان فرستاد و ایشان هم مجبور به رفتن طهران برای مقاومت شدند ولی به تأییدات غیبیه، شیخ الاسلام به مجرد ورود طهران مریض شده اجل او را مهلت محاکمه نداد. لهذا ایشان با کمال سرعت مراجعت نموده منصب شیخ الاسلامی کل نواحی خمسه را تصاحب نمودند لکن معاندین باز ایشان را به حال خود نگذاشتند و املاک ایشان را غصب و تصرف نمودند تا بالاخره ناچار به هجرت طهران شدند...» (۴)

از جمله اسناد و مدارکی که در خانواده جناب ابن ابهر به دست آمد نامه‌ای است به امضای داعی میرزا محمدتقی شیخ الاسلام ابهری که در آن چنین مرقوم

۴ این رهائی به پایمردی برادر مکرم جناب میرزا عبدالعطوف تحقق یافته است.

۵ ظاهراً سارق همان آقا یحیی مذکور بوده است.

شده است:

سال قبل مراتب دعاگوئی داعی به عرض حضرت اشرف ارفع امجد والا ولیعهد طول الله عمره رسیده رقمی به افتخار داعی به لقب شیخ الاسلامی عنایت و مرحمت فرموده چون ملاحظه حالات داعی را در مراسم دعاگوئی و خدمتگزاری فرموده اند مستدعی است از مراجع ملوکانه چنان است که دست خط مبارک شرف صدور پذیرد و فرمان همایونی عنایت شود...

شاه پس از ملاحظه این عریضه در بالای آن چنین تویق کرده است: «اگر ولیعهد رقم زده باشد کافی است». و به این ترتیب منصب شیخ الاسلامی ایشان مورد تأیید ملوکانه قرار می گیرد.

مدرک دیگر دست خط تذهیب شده‌ای است به مهر و امضای ولیعهد که در آن خطاب به «عم اکرم اعظم نامدار مؤید منصور فرخنده شیم کامکار ملک آراء»^۶ (۵) چنین مسطور است:

«از قراری که به درجه ظهور و شهود رسید عالی جناب فضائل نصاب آخوند ملا محمدتقی شیخ الاسلام ابهر از جمله فضلا و دعاگویان دولت قاهره و با کمال تقوی و ورع موصوف می باشد، چون رعایت احوال این قبیل اشخاص لازم است لهذا محض حصول مزید فراغت و آسودگی عالی جناب مشارالیه به تحریر این ملفوفه اشارت می داریم قدغن دارید رعایت توقیر و احترام او را در آن صفحات مرعی داشته کسی بی جهت مزاحم و متعرض نشود، به آسودگی مشغول دعاگوئی باشد. شهر جمادی الاولی ۱۲۹۵ [می ۱۸۷۸م].»

اعطای چنین عنوان مانع از آن نشد که همه اموال جناب ابن ابهر و خانواده جلیل ایشان گرفتار تجاوز و تجاوز و تطاول اعداء شد و کلاً به باد یغما رفت.

۶ ظاهرأ مراد نواب والا عباس میرزا ملقب به ملک آراء است که در ۱۲۹۵ هجری قمری [۱۸۷۸م] به حکومت خمسه منصوب شد.

یادداشت‌ها

۱- مقصود از «محمدتقی خان مجدالدوله»، محتملاً امیر اصیلان خان مجدالدوله است که ذکری از او در یادداشت‌های بخش قبلی این فصل آمده است.

۲- برای ملاحظه شرح مطالب درباره «مسیو نیکلا» و تاریخ او به صفحات ۷۳-۷۶ کتاب حضرت باب مراجعه فرمائید.

و نیز نگاه کنید به خوشه‌ها (ج ۵، ص ۱۴۹-۱۵۰).

۳- رکن الدوله برادر ناصرالدین شاه، محمدتقی میرزا نام دارد و شرح حالش به تفصیل در کتاب رجال دوره قاجار (ص ۲۸۱-۲۸۵) آمده است. در این کتاب از جمله چنین مذکور است:

«محمدتقی میرزا برادر صلیبی ناصرالدین شاه چهارمین رکن الدوله دوره قاجاریه است. این شاهزاده در ۱۲۷۳ [۱۸۵۷م] به حکمرانی تهران منصوب گردید و در ۱۲۸۳ [۱۸۶۶م] رکن الدوله لقب گرفت و حاکم خمسه شد. پس از چندی از این سمت برکنار و مجدداً در ۱۲۸۹ [۱۸۷۲م] به حکومت همان محل انتخاب گردید...».

شرح احوال رکن الدوله در تاریخ رجال ایران (ج ۳، ص ۳۱۲-۳۱۹) نیز مذکور است.

و نیز نگاه کنید به محاضرات (ج ۳، ص ۳۲۳).

۴- آثار قلمی سمندر، ص ۲۱۷.

۵- شرح حال عباس میرزا ملقب به ملک آرا در فرهنگ رجال قاجار (ص ۱۸۲) چنین آمده است:

«ملک آرا، عباس میرزا

متولد در حدود ۱۸۳۹، پسر محمدشاه و برادر ناصرالدین شاه. عباس میرزا مدتی پس از جلوس ناصرالدین شاه به تخت سلطنت به بغداد تبعید شد (سپتامبر ۱۸۵۲).

وی در ژانویه ۱۸۷۸ به ایران بازگشت و ملقب به «ملک آرا» گردید. عباس میرزا در سال ۱۸۷۹ به حکومت قزوین و در سال ۱۸۸۶ به وزارت تجارت منصوب شد.

عباس میرزا ملک آرا در ماه آوریل ۱۸۹۷ دارفانی را بدرود گفت. محمد میرزا پسر عباس میرزا ملک آرا پس از مرگ پدرش ملقب به ملک آرا گردید.»

شرح احوال عباس میرزا ملک آرا در تاریخ رجال ایران (ج ۲، ص ۲۲۲-۲۲۷) نیز
مندرج است.

از عبدالحسین نوائی نیز کتاب شرح حال عباس میرزا ملک آرا در سنه ۲۵۳۵
شاهنشاهی به طبع رسیده است.

فصل سوّم

بخش سوّم

شرح احوال و خدمات جناب ابن ابهر

ظاهراً نخستین حبس جناب ابن ابهر در سنه ۱۲۹۵ هجری قمری [۱۸۷۸م] اتفاق افتاد. جناب ایشان دو سال قبل از وقوع این واقعه عریضه‌ای به ساحت اقدس محبوب جانان، جمال اقدس ابهی نوشته و در آن سؤال نموده بودند که در محبت الله انفاق جان محبوب‌تر است یا ذکر حقّ به حکمت و بیان؟ جواب نازل از آستان مبارک چنین بود:

«... لعمرالله ان الثانی لخير، چه که بعد از شهادت جناب بدیع علیه من کلّ بهاء ابهاه کلّ را به حکمت امر فرمودند^۶ باید امثال آن جناب به کمال حکمت به تبلیغ امر مشغول باشند... شهادت در سبیل محبوب از افضل الاعمال محسوب فی الحقیقه شبه و ندی نداشته و نخواهد داشت ولکن اگر خود واقع شود محبوب است...» (۱)

مدّت این حبس، به شهادت یک یادداشت موجود به خطّ ابن ابهر، چهارده ماه و پانزده روز بود. از آثار مبارکه موجود در این خاندان جلیل بر می‌آید که ظاهراً در سنه ۱۳۰۰ هجری قمری [۱۸۸۳م] عنوان ابن ابهر از قلم اطهر جمال قدم در حقّ ایشان صادر می‌شود. در سنه ۱۳۰۳ هجری [۱۸۸۶م] اذن تشرّف ایشان به ساحت مقدّس نازل می‌گردد اما پیداست که استجابت این دعوت مدّتی به تأخیر می‌افتد.

۶ از قول خادم - به تاریخ ۱۲ جمادی الاولی سنه ۱۲۹۳ ه ق [۵ جون ۱۸۷۶م].

در یکی از الواح الهی در این تاریخ چنین مذکور است:

«... چندی قبل شمس اذن از افق فضل اشراق نمود و او را به منظر اکبر طلبیدیم...»

لکن توجه ایشان تأخیر افتاد، عسی ان یحدث امر آخر...» (۲)

«... جناب ابن ابهر علیه بهائی لدی الوجه مذکورند، الواح بدیعه منیعه درباره او نازل.

به انوار آفتاب عنایت الهی مزینند و در خباء مجد مذکور، آنه خلق لذکر الله و ثنائه و

تبلیغ امره و القیام علی خدمته، مؤید و موقند... اذن حضور از برای او ظاهر و مشرق.

از قبل آن جناب^۸ این فقره را خواسته بودند، لله الحمد به آن فائز گشت و لکن تا به

خدمت امر مشغولند و به غرس نهالهای بدیعه منیعه، اگر در توجه به شطر اقدس

تأخیر شود باسی نه...» (۳)

از دنباله بیانات مبارکه به روشنی استنباط می شود که مرتباً عرایض ابن ابهر به

ساحت اطهر می رسیده و گاه جواب ارسال می شده و از همان زمان این خادم صادق

مشمول عنایات خاصّ مخدوم مشفق بوده است. در لوح منیع مورخ سنه ۱۳۰۵

[۱۸۸۸م] جمال مبارک از تشرّف ابن ابهر که ظاهراً دو سنه قبل در حدود ماههای

جمادی الاولی و جمادی الثانی [فوریه - مارچ ۱۸۸۶م] روی داده بود به این عبارات

یاد می فرمایند:

«یا ابن ابهر... لا تنس فضلی علیک و لا عنایتی لک، اذ کنت حاضرّاً لدی الوجه و

اسمعناک ندائی الاحلی الذی به انجذب الممکنات...».

در همین لوح عزیز به او دستور می فرمایند که:

«یا ابن ابهر مرّ علی البلاد کنسائم الفجر لیجد منک کلّ ذی اقبال عرف رحمة ربّک

العزیز الفیاض...» (۴)

شک نیست که جناب ابن ابهر پس از مراجعت از ساحت مقصود به بلاد عدیده

سفر نمود (چون طهران، قزوین، زنجان، ابهر و بسیار نقاط دیگر) و همه جا بشارات

حضور و اوصاف و نعوت مظهر ظهور را طرح فرموده و دلها را به جذب ایمان و

شوق جانان بر بود.

از قرائن چند بر می آید که، «... انتصاب چند نفس از دوستان رحمانی و خادمان

۸ خطاب است به جواد نام [کذا در اصل، مخاطب این لوح «اسم الله مهدی» است].

امر یزدانی به مقام ایادی امرالله...^۹ و از آن جمله جناب ابن ابهر در سنه ۱۳۰۴ [۱۸۸۶-۱۸۸۷م] و حداً کثر در سال ۱۳۰۵ [۱۸۸۸م] واقع گردیده است. در مجموع الواح متعلق به جناب ابن اسم الله الاصدق لوح مبارکی به امضای خادم به تاریخ ۱۹ شهر رجب سنه ۱۳۰۴ ه ق [۱۳ اپریل ۱۸۸۷م] موجود است که در آن اشاره به اولیاء، یعنی نفوسی که ایادی امرند و به طراز تبلیغ مزینند و بر خدمت امر قائم، شده است. (۵)

جمال اقدس ابھی در لوح منیع مورخ بیست و چهارم شهر شعبان سنه ۱۳۰۶ [۲۵ اپریل ۱۸۸۹م] به جناب ابن ابهر چنین فرموده‌اند:

«... یا ابن من اقبل الی ملکوتی و فاز بعنایتی و قبولی و طار فی هواء محبتی... این که در ذکر اموری که سبب راحت و علت وسعت و ثروت و اشتغال احباب است مرقوم داشتید این فقرات به تفصیل در ساحت امنع اقدس به شرف اصغاء فائز گشت، قوله جلّ جلاله و عزّ بیانه:

یا ابن ابهر: در امور باید عواقب آن را ملاحظه نمود هر امری که امروز سبب اعلاء کلمة الله و اقبال قلوب و انجذاب نفوس و ارتقاء مقام و ارتفاع شأن و انتفاع وجود است باید به آن تمسک نمود. امر اول که در این مقامات نازل حکم مشورت بوده. باید آن جناب و معدودی که از ایادی امر لدی الله مذکور و محسوبند و همچنین نفوس مطمئنه که لوجه الله عامل و ناطقند مجلسی آراسته نمایند و در آن مجلس مذاکره کنند، بر هر چه آراء نفوس تعلق گرفت متوکلاً علی الله به آن تمسک جویند. البتّه در این صورت ملهم شوند به آن چه سبب و علت فلاح و نجاح است...» (۶)

این مطلب شایان ذکر است که مجلس شور ایادی در حقیقت پیش رو و طلیعه محفل روحانی بود، چنان که به جای خود مذکور خواهد افتاد.

ضمناً باید متذکر شد که وقتی جناب ابن ابهر پس از مراجعت از ارض مقصود از ساحت محبوب کسب تکلیف می کنند که در کدام ارض ساکن شوند و به چه عمل نمایند، جمال قدم این امر را مانند امور دیگر به مشورت راجع می فرمایند:

۹ این عبارت عیناً از کتاب قرن بدیع، قسمت ۲، فصل ۱۱ نقل شده [کتاب قرن بدیع، طبع ۱۹۹۲م، ص ۳۹۲].

«... چنانچه در الواح الهی ثبت است باید مشاوره با نفوس موقنهٔ ثابته نمود و به آن عامل شد و ما يظهر من الشوری انه خیر لمن تمسک بالحکمة فی ملکوت الانشاء...» (۷)

باری، چون جمال قدم فرموده بودند که جناب ابن ابهر «... در هر مقام ساکن شوند در ظلّ سدرهٔ رحمت و قباب عظمت و فسطاط عنایت ساکنند...» (۸) در مرکز مملکت، طهران که مدینه نور بوده و هست سکونت اختیار کردند ولی پیوسته به دستور مولای عظیم قائم بر خدمت امر جلیل و ناطق به ثناء جمیل او بودند و در راه تبلیغ بیگانگان و تشویق آشنایان سیر و سفر می نمودند و به گفته جناب شیخ محمد کاظم سمندر از زمانی که ناچار به هجرت طهران شدند یکسره به تبلیغ امرالله و خدمت به شریعت الله مشغول گردیدند و از آن زمان الی زماننا هذا اسفار متعدده نموده اند. سفری در زمان جمال مبارک به حضور مبارک مشرف شده و به امر مبارک به مکه مشرف شده مراجعت به عکا فرمودند و بعد در سنوات مختلفه در دورهٔ میثاق به ارض مقصود و بلاد قفقاز و ترکستان و هندوستان برای نشر نفعات الله و تبلیغ امرالله مسافرت ها نمودند. (۹)

از وقایع مهمه ای که چند سال پس از استقرار ایشان در طهران اتفاق افتاد یکی این بود که در سنه ۱۳۰۸ ه ق [۱۸۹۰-۱۸۹۱ م] اوراقی از آزادی خواهان و شورشیان که در آن روزگاران پنهان بودند به دست حکومت افتاد که در آن به مقام سلطنت تهدید شده بود. دولت به تصور باطل آن که در این امر بهائیان را مدخلیتی است جمعی از رجال احباء از جمله جناب علی قبل اکبر - جناب امین، حاجی ابوالحسن اردکانی و جناب ابن ابهر را دستگیر و اسیر کرد و دو تن اول را مدتی قریب دو سال در قزوین و طهران محبوس نمود و حضرت ابن ابهر را حدود چهار سال در حبس انبار طهران به غل و زنجیر کشید و به انواع مصائب و متاعب مبتلی ساخت. (۱۰)

جناب ابن ابهر در طول چهار سال توقّف خود در زندان نامه ها و یادداشت های فراوان که با مداد و به خط بسیار خفی بر روی کاغذهای قند و چای و شمع و مانند آن توسط دو زن خدمتگزار که به نام خواهر به دیدار ایشان می رفتند (عیال حاج فرج الله و آقا بیگم عیال میرزا مؤمن) به خارج فرستاد که قسمت عمده آن به نظر نگارنده این سطور رسیده و از صبر و تسلیم و شکر و رضای آن خادم باوفا در

تحمّل بلائی راه خدا حیرت می‌کند. (۱۱)

از افتخارات حضرتش این بود که او را در زندان طهران به همان زنجیر قره کهر بستند که روزی بر گردن نازنین جمال دلنشین حضرت بهاء‌الله روح الوجود له الفدا سنگینی می‌کرد و به همین مناسبت بود که جمال قدم او را هم زنجیر خویش خواندند و فرمودند این گرفتاری‌ها سبب عزّت شماست مکدر نباشید. (۱۲)

جناب شیخ محمد کاظم سمندر دربارهٔ این محبوسیت چنین نوشته‌اند:

«... تقریباً مدت چهار سال در حبس طهران در محلّ نمناک و تاریک بودند و چند نفر را در آنجا تبلیغ نمودند. هر گاه صدمات وارده بر ایشان و خدمات صادره از ایشان مشروحاً به تحریر آید مثنوی هفتاد من کاغذ شود...» (۱۳)

جناب ورقای کبیر در نامه‌ای به تاریخ ۱۵ شهرالرمضان سنه ۱۳۰۹ ه ق [۱۳] اپریل ۱۸۹۲م] دربارهٔ این حبس چنین مرقوم نموده‌اند:

«از یومی که خبر ابتلای حضرت ابن ابهر علیه بهاء‌الله مالک القدر مسموع شد قلب در منتهی درجهٔ احتراق است زیرا که آن پیکر لطیف و هیکل شریف تاب تحمّل سختی‌های محبس را نداشته...» (۱۴)

با وجود سختی‌های بسیار جناب ابن ابهر پیوسته شکبیا و شکرگزار بود و در

یادداشتی که از درون زندان به خارج گسیل داشته بود چنین می‌نوشت:

«حبیباً از این که انسان مرکب است از ابنیه و اجزاء ظاهر و قوی و ملکات فاضله و عالم علومی که در عین مغایرت و مضادت از حکمت بالغه و قدرت کامله به کمال علقه و اتّصالند هر چه از ظاهر کاهیده و از مشتبهات اعراض و احتراز گردد برای او مطالعهٔ علم علوی و انطباق بلائی قدسی و انکشاف معارف الهی که موجب مزید سرور و ابتهاج و غلبهٔ فرح و از تیاج کلی است بهتر و بیشتر حاصل می‌شود و در این حال که نیکوترین احوال است به جهت او چون بر حال واحد و وضع واحد بوده از ملاحظهٔ ذویان و انحلال و سمن و هزال و قوت و کلال جدی علی ما ینبغی غافل شده و قفس زندان را البته بر بوستان‌های جهان ترجیح خواهد داد و به تلذذ معارف حقّه و تنعم عقاید صحیحه و اعمال طیّبه در کلّ حین متنعم و ملتذ خواهد شد...»

الی آخر بیان.

از نامه‌های جناب ابن ابهر در این روزگاران معلوم می‌شود که آن زندان ... مکانی است ظلمانی و ضیق و با وجود غل و وثیق چهل و نه تن هم از نایب و سلطان و فرّاش و سرباز شب و روز مستحفظ هستند که به قدر وسع و طاقت از محبوسین و این مسجون مراقبت دارند...».

در زندان مزبور، «... فوق قوه و طاقت از سلاسل و وثاق و چوب و شلاق و سایر اطعمه اینجا مقدّم و مطعوم گردیده...» بود. معذکک حضرتش از این امر در یادداشت که خبر آن مشتهر گردد و موجب تأثر و تکدّر خاطر دوستان شود چند روز پس از آن که در زندان تازیانه فراوان خورد به مخاطبان نزدیک خود چنین مرقوم داشت:

«... فدای محبّت‌های خالصه شما و سرشک دیده‌ها که در سبیل دوست یکتا جاری و ساری می‌شود. اگر چه مقام، مقام ناله و زاری نبوده، چه که ترک جان و ترک مال و ترک نام در طریق عشق اوّل منزل است. (۱۵) کدام شب‌ها با شما بسر برده شد که در صباح آن قرائت دعای «یا من بلائکک دواء المقرّین» را نشنیدید؟ (۱۶). حال که فعل آن قول شریف به ظهور رسیده است باید شکر گزاریم و به ثناء و تحمید مشغول شویم. آیا سزاور بود ملیک امم و مالک عالم محض آزادی پاهای عالمیان از شئون تعصّب جاهلیّه و قیود محبّت دنیای فانیّه و گرفتاری به مشتہیات بهیمه نفسانیّه این رنگ‌ها را از بلا قبول بفرمایند و این ذره که سال‌هاست خویشتن را از عباد او می‌داند به این قسم از بلا مبتلی نشود. بوالله العلی الابهی در عین سوزش و درد پاهای از زانو تا ناخن روح و حقیقت به فرحی با محبوب خود به راز و نیاز مشغول و با احبّاء و اولیاء و شماها که همگی از ورقات سدره امر محسوبند به صحبت پرداخته بودم که به هیچ وجه به درد و اوجاع اعتنا نبود زیرا که این درد و ورم چند روز دیگر آرام می‌گیرد ولکن ذکرش در علاج جسد به بقای اذکار باقی و فیضش در عالم روح به دوام ارواح برقرار است. پس مورد، مورد سرور و نشاط شدید است نه گریه و زاری. مخصوص به فرّاش‌ها سپرده بودم به شماها اظهار ندارند مبادا مکدّر شوید و از شماها هم استدعا دارم به همه احبّاء ذکر نفرمائید بعضی رقیق‌القلبند محترق می‌گردند و بعضی که ضعیف الحالند مضطرب... خدا می‌داند محض کتمان از

شماها که حین ملاقات ملتفت نگردید آن روز که شما آمدید ملاقات نشد و شب پیشش پی در پی زرده تخم با مورد (۱۷) می‌مالیدم که ورم و درد متوقف شود و بحمدالله آرام گرفته و دلتنگ نباشید اینها مطلبی نیست. در طفولیت بنده از معلم چوب نخورده بودم حال بدل او که نعم‌البدل شد در راه دوست حقیقی چوب می‌خورم و این چوب‌ها به جگر و دل و حقیقت البتّه کارگر نیست دست و پا و سایر جوارح دردش زود تر ساکن می‌گردد...»، الی آخر کلامه.

از همین زندان جناب ابن ابهر رسالات و مقالات استدلالی فراوان برای هدایت گمراهان نوشت و به بیرون فرستاد و به شهادت جناب سمندر «در جواب مسائلی به زحماتی زیاد فقراتی با مداد ثبت نموده‌اند که در خارج جمع شده کتاب جامع مختصری است در اثبات امر مبارک حضرت من یظهر جل و عزّ».

چون بنای این مقالات بر اختصار است از تفصیل وقایع زندان صرف نظر و به همین مجمل اکتفا می‌شود.

سرکار منیره خانم همسر مکرمه حضرت ایادی درباره این اوقات چنین حکایت کرده‌اند (۱۸):

هنگامی که صعود جمال مبارک در ذی قعدة سنه ۱۳۰۹ هـ ق [می ۱۸۹۲م] اتفاق افتاد ایشان هنوز در زندان بودند، از استماع این خبر دهشت اثر بسیار گریه و زاری کردند و بی‌تابی و بی‌قراری. لذا عریضه‌ای به حضور طلعت میثاق عرض کردند که چه کنم؟ سرکار آقا، حضرت عبدالبهاء ایشان را تسلی دادند و امر به قرائت قرآن فرمودند در ایام توقف در زندان. (۱۹)

جناب ابن ابهر به دریافت الواح عدیده از ساحت جمال قدم و مرکز عهد اقوم مفتخر و متباهی گردید که نقل آن را در این مقاله کوتاه فرصت نیست. از همه این الواح عنایات لاتحصی و الطاف و مراحم بی‌انتهی نسبت به آن خدمتگزار صدیق جمال ابهی استنباط می‌شود. (۲۰)

یادداشت‌ها

- ۱- مطلع این لوح چنین است: «الحمد لله الذی نور العالم...». برای ملاحظه متن کامل این لوح به مندرجات بخش اول در فصل اول این کتاب مراجعه فرمائید.
 - ۲- مطلع این لوح چنین است: «یا اسم جود علیک بهائی دو نامه از جناب جواد علیه بهاءالله و عنایتی که به آن جناب نوشته بودند عبد حاضر لدی الوجه عرض نمود...». فقره‌ای از این لوح در ضمن مطالب بخش دوم در فصل اول این کتاب نیز آمده است.
 - ۳- مطلع این لوح چنین است: «حبذا یدالله مساعد که بعد از قرون و اعصار...». این لوح خطاب به «حضرت اسم الله مهدی» عزّ نزول یافته و در فقره‌ای از آن جناب ابن ابهر مورد خطاب قلم اعلی قرار گرفته‌اند. قسمتی از این لوح در ضمن مطالب بخش دوم در فصل اول این کتاب نیز مندرج است.
 - ۴- مطلع این لوح چنین است: «یا ابن ابهر یدکرک مالک القدر فی هذا المقام...». متن کامل این لوح در بخش اول از مندرجات فصل اول این کتاب به طبع رسیده است.
 - ۵- لوح مورد اشاره با مطلع «یا حبذا نصره الله...» در صفحات ۱۳۰-۱۳۸ کتاب پیک راستان به طبع رسیده است. در این لوح مبارک از جمله چنین مذکور است: «... این خادم فانی از حقّ باقی سائل و آمل که اولیا را یعنی نفوسی که ایادی امرند و به طراز تبلیغ مزینند و بر خدمت امر قائم موفّق فرماید بر آنچه که سبب اعلاء کلمه اوست...».
- برای ملاحظه شرحی درباره «اصطلاح ایادی امرالله» به مجله پیام بهائی (شماره ۳۹۹، فوریه ۲۰۱۳م، ص ۳۱-۳۲) مراجعه فرمائید.
- و نیز نگاه کنید به مقاله «مؤسسه ایادی امر و نقش تاریخی آن» در مجله پیام بهائی (شماره ۲۶۹، آپریل ۲۰۰۲م، ص ۲۰-۲۵).
- ۶- مطلع لوح مبارک چنین است: «جوهر حمد و سادج آن مالکی را لایق و سزاست که ملوک عالم به مملو کیتش فخر نموده و می نمایند...». متن تمام این لوح در بخش اول از فصل اول این کتاب به طبع رسیده است.

- ۷- مطلع لوح مبارک چنین است: «الله عملک یا من فزت بالبلاء فی سبیل الله...». متن کامل این لوح در بخش اول از فصل اول این کتاب مندرج است.
- ۸- عبارت منقول مأخوذ از لوح مبارک فوق است.
- ۹- برای ملاحظه مطالب جناب شیخ محمد کاظم سمندر درباره اسفار جناب ابن ابهر به آثار قلمی جناب سمندر (ص ۲۱۷-۲۱۸) مراجعه فرمائید.
- ۱۰- برای ملاحظه شرح احوال جناب علی قبل اکبر (ملاً علی اکبر شه میرزادی مشهور به حاجی آخوند) و جناب حاجی ابوالحسن امین اردکانی به آثار ذیل مراجعه فرمائید:

الف - آثار قلمی جناب سمندر، ص ۲۱۳-۲۱۴ و ۱۹۵-۱۹۶.

ب - مؤسسه ایادی امرالله، ص ۳۷۱-۴۰۱.

ج - امر بهائی در اردکان، ص ۷۰-۷۲.

د - حواریون حضرت بهاءالله، ص ۵۷-۶۷ و ۱۲۲-۱۳۵.

- ۱۱- درباره ایام مسجونیت جناب ابن ابهر در زندان و مساعی زنان بهائی در طهران در کتاب ظهور الحق (ج ۸، قسمت اول، ص ۴۴۶-۴۴۹) چنین آمده است:
- «... موقعی که حاجی میرزا محمدتقی ابهری دور از اقربا و خویشان به حبس در انبار طهران افتاد و حبس بانان دل سخت در غذا و شستشوی لباس و غیره مراقبت و مراعات نکردند و چند هفته به این منوال گذشت جمعی از نسوان و رجال را دل بسوخت و تنی چند برای سرپرستی آماده گشتند و حاجی فرج قبول کرد که نهار و شام از خانه فرستد و فاطمه خانم که عرفان و ایمان از او گرفته نهایت تعلق روحانی بدو داشت خود را عنوان خواهری داده برای خدمات مهیا گشت و آغا بیگم معروف به ارباب زوجه میرزا مؤمن کاشی و هم زوجه آقا محمدحسین خزینه و نیز زوجه کربلائی ابراهیم بانکی و زوجه منشی باشی خدمت مذکور را به این طریق به عهده گرفتند که همه روزه دو تن از ایشان به انبار رفته خوراک و مایلمز برده سرپرستی کنند و هر چند روزی یکبار نهار از خانه حاجی فرج به انبار برده به خانه برگشته جای را در آنجا متفقاً می آشامیدند و چون احباب خواستند برای استخلاص ابن ابهر عریضه به شاه یا نایب السلطنه بدهند فاطمه سلطان قبول کرد که

عریضه را برساند و چند هفته پی در پی به شاه و نایب السلطنه و صدراعظم رساند و نایب السلطنه به نوعی وعده قریب استخلاص داد که او اطمینان یافت و پس از چند روز که آثاری از مواعید کذبۀ ندید مجدداً شروع به اقدامات نمود و در هوای سرد طوفان پر برف هنگام عصر روزی ستمدیدگان با دو بیچه به جلو عمارت نایب السلطنه رفته مابین متظلمین دیگر که عدۀ کثیری مجتمع بودند به انتظار خروج شاهزاده بودند ناگهان خبر رسید که موکب والا از جانبی دیگر بیرون رفت و فاطمه سلطان ناچار به خانه برگشت و خسته شد و عمل را مکرر نمود و با چادر روئید و لهجه ترکی ابهری جلو کالسکه نایب السلطنه گرفت چنان که ناچار نگهداشتند و او با شاهزاده صحبت کرده چنین گفت برادرم را از تو می خواهم چهار بیچه از ابهر به طهران آوردم بی سر و سامانیم و برادر ندارم آه و نفرین بیچه هایم تو را معذب می نماید و نایب السلطنه به ترکی گفت هزار تومان باید بدهی تا برادرت را بدهم و احباب شنیدند و آقا محمد حسین خزینه و کربلانی ابراهیم بانک و آقا محمد کریم عطار و حاجی فرج مهبیای اقدام شده نقود حاضر کردند و عریضه ای به محضر حضرت غضن اعظم عبدالبهاء فرستادند و جواب به این مضمون رسید زنهار زنهار دندان گرگ ها را خونین نکنید و برطیل ندهید که احبای مظلوم را حبس و اذیت خواهند کرد تا نقود نامعدود به کف آرند و آنان اطاعت کردند ولی حبس بانان و فراشان در هر یک ماه یکبار ابن ابهر را به قرب چاه واقع در زندان برده سرش را سرازیر به چاه کرده با چوب های خاردار چندان به پا و بدنش نواختند که پیراهن و شلوارش غرق خون و پاره پاره شد و اصرار کردند که به دین خود لعن کن و دشنام ده و زروسیم بیار که عروسی کنیم و دو میرغضب که یکی کریم و دیگری محمود نام داشت پیراهن خون آلود را به خانه حاجی فرج آوردند و حاجی کف به کف سائید افسوس خورد که تسلطی بر کریم ندارد تا او را به سزای عمل رساند و از میوه باغ شاهی مذکور مقداری برای ابن ابهر ارسال نمود.

و نوبتی چنین اتفاق افتاد که چند روز و شب مانع از وصول شام و نهار به زندان شدند و موجب نگرانی احباب گشت و شبی فاطمه سلطان با دختر دوازده ساله اش زینده تقریباً دو ساعت از شب گذشته شام به زندان بردند و مادر در زیر نقاره

خانه مخفی شده دخترک جلو رفته به قراول اظهار کرد که خالویم حاجی میرزا محمدتقی را می‌خواهم و او کریم میرغضب را ندا و امر داد تا ابن ابهر را با زنجیر معروف به سلاسل قره کهر که حلقه‌های بزرگ آهنین داشت و با کلاه و شولائی که به دزدان می‌پوشاندند حاضر کردند و دخترک گریه و زاری کنان در دالان زندان که چراغی نفتی با فتیله و روشنائی کم مخلوط به دوده و سیاهی می‌سوخت و کریم حضور داشته می‌دید و می‌شنید به عنوان خالو دمی چند با وی صحبت کرد و چون برمی‌گشت عریضه‌ای را ابن ابهر در کف دستش نهانی گذاشت که به حضرت غصن اعظم عبدالبهاء فرستادند و با توجه حاجی فرج و عائله‌اش مدتی طولانی به خدمت مذکوره قیام کردند و عاقبت فاطمه سلطان چون فرّاشان و شاطران سلطنتی رادع و مانع امر ایصال عریضه به شاه بودند کفش‌ها را از پا در آورده با وجود نهیب مهیب فرّاشان دویده خود را به موکب شاهی رسانده به زیر کالسکه رفت. شاه پرسید چه بر تو رسید؟ جواب داد که برادر مظلوم زندانیم حاجی میرزا محمدتقی را از نایب السلطنه می‌خواهم. شاهها رحم به حال ستمدیدگان بی‌گناه کن و شاه بالاخره گفت بسیار خوب به نایب السلطنه می‌سپارم رها کند بیرون بیا. آنگاه او از زیر کالسکه بیرون آمد و در طول مدت مذکوره پسر و دختری از حاجی فرج الله چندان با مادر اینسو و آنسو دویدند که به هلاکت رسیدند تا آن که مساعی ایشان و سائر مؤمنین و مؤمنات نتیجه بخشیده ابن ابهر مرخص گردید...».

برای ملاحظه شرحی درباره‌ی ایام مسجونیت جناب ابن ابهر به مقاله «جناب ابن ابهر و نامه‌های زندان» در مجله‌ی پیام بهائی (شماره ۳۳۷، دسامبر ۲۰۰۷م، ص ۲۲-۲۵) نیز مراجعه فرمائید.

۱۲- عین بیان مبارک که به آن اشاره شده به نظر حقیر نرسیده است اما این مضامین در آثار حضرت بهاءالله خطاب به جناب ابن ابهر آمده است که می‌فرمایند: «... آنچه از بلائی وارد شده مرقوم داشتند اگرچه به ظاهر سبب حزن و اندوه شد و لکن چون لوجه الله وارد شده نور علی نور بوده و خواهد بود...». متن کامل لوح مزبور در لوح مصدرّ به عبارت: «الحمد لله الذی نور العالم...» در بخش اول از فصل اول این کتاب مندرج است.

- ۱۳- آثار قلمی جناب سمندر، ص ۲۱۸.
- ۱۴- نامه جناب ورقا که این بیان مأخوذ از آن است به نظر حقیر نرسیده است.
- ۱۵- بیت «ترک جان...» از سعدی است که می فرماید (کلیات سعدی، ص ۵۵۷):
بذل جاه و مال و ترک نام و ننگ
در طریق عشق اول منزلت.
- ۱۶- تمام دعای «یا من بلائک دواء المقرین» در کتاب ادعیه حضرت محبوب، ص ۶۶-۶۸ به طبع رسیده است.
- ۱۷- مورد بنا بر مندرجات لغت نامه دهخدا درختی همیشه سبز و دارای برگگی خوشبو و گلی سفید است که آن را به عربی آس می گویند و در داروسازی به کار می رود.
- ۱۸- شرح احوال سرکار منیره خانم حرم جناب ابن ابهر در اختران تابان (ج ۱)، ص ۳۹۲-۳۹۸ و مجله پیام بهائی (شماره ۳۴۲، می ۲۰۰۸، ص ۲۷-۳۲ و ۳۹) به طبع رسیده است.
- ۱۹- مطلبی که مورد اشاره قرار گرفته راجع به لوح حضرت عبدالبهاء خطاب به جناب ابن ابهر است که در آن چنین می فرمایند: «یا ایها المسجون فی سبیل الله... تا توانی قرآن تلاوت کن و تفسیر و تأویل نما و گاه گاهی مناجات و صحیفه سجاد با نهایت خضوع و خشوع تلاوت کن...». متن کامل این لوح در بخش اول از فصل دوم این کتاب به طبع رسیده است.
- ۲۰- برای ملاحظه الواح مبارکه نازله به اعزاز جناب ابن ابهر به بخش اول در فصل های اول و دوم این کتاب مراجعه فرمائید.

فصل سوّم

بخش چهارم

شرح احوال و خدمات جناب ابن ابهر

جناب ابن ابهر در اواسط سنه ۱۳۱۲ هـ ق [اوائل ۱۸۹۵م] از زندان طهران مستخلص گردیدند و به اشاره حکومت از ایران خارج شدند و به حضور مبارک حضرت مولی‌الوری شتافتند. اما به شهادت سرکار منیره خانم ایادی، آن روزگار ایّامی دشوار بود و زمان تحریکات و فتنه و فساد ناقضان. لذا جناب ابن ابهر به امر مبارک به عشق آباد متوجّه شدند و مدّتی در آنجا اقامت کردند و به تقویت ایمان و رفع مشکلات و حلّ مسائل یاران و تبلیغ پیام الهی در میان بیگانگان پرداختند تا سرانجام مجدّداً به امر حضرت عبدالبهاء به دیار دیگر عزیمت کردند و به خدمت و تبشیر امر الهی مشغول و مألوف گشتند. هنگامی که جناب ابن ابهر در عشق آباد متوقّف بودند این لوح پر مکرمت و تعطف از ساحت قدس مرکز عهد الهی خطاب به ایشان صادر گردید:

هو الله

ای منادی به اسم الله، در سیل الهی گردن را وقف زنجیر نمودی و پای را مرهون کند ثقیل، جسم را در زندان انداختی و جان را رهین صد هزار آفات نمودی و چون از سلاسل رها یافتی سرگشته کوه و هامون شدی و آواره صحرا و دریا و کشور روس و مرز و بوم روم تا آن که در بقعه مبارک وارد شدی و به شرف تقییل آستان

مقدّس موفق گشتی، هنوز نفس نکشیده که هاتف ملکوت جلیل حیّ علی الرحیل فرمود. سریعاً توجّه به آن سمت نمودی و عاجلاً دشت و بحر و جبل قطع نمودی تا در محفل یاران در آمدی و در انجمن دوستان داخل شدی. امید است که تلافی بشود. جمیع مکاتیب که تسلیم فائزه مسافره نموده بودید جواب مرقوم شد و به او تسلیم گشت. ع ع (۱)

در حاشیه همین لوح مبارک دستور می‌فرمایند که «به وصول این مکتوب به سرعت به آذربایجان سفر فرمایند یعنی بعد از چند روز». (۲)
در لوح دیگر در یادآوری همین سفرها این بیانات احلی از فم عنایت مرکز عهد ابهی نازل گشته است:

«... شکر کن جمال قدیم را که موفق به این خدمت گشتی و مؤید به این موهبت عظمی که جمیع اوقات را در سبیل حضرت دوست وقف نمودی نه آسایشی جوئی نه آرايشی، نه راحتی و نه عزّتی، نه سکونی و نه سروری، نه نعمتی و نه وسعتی. سرگشته دشت و صحرا گشتی و آواره کوه و گمگشته دریا. گاه در عشق آباد نرد عشق باختی و گهی در قفقاز با اهل راز دمساز شدی، گهی در طهران اسیر زندان شدی و گهی در آذربایجان آذر به جان هر مشتاقی انداختی. حال توکل به حضرت احدیت نما و چون شعله آتش به خرمن تزلزل و اضطراب زن...» (۳)

در سال ۱۳۱۵ هجری قمری [۱۸۹۷م] اولین محفل روحانی بهائی در مدینه منوره طهران تشکیل شد. جریان انتخاب بدین قرار بود که حضرات ایادی عده‌ای از احبای سرشناس را به تشخیص خود دعوت کردند و آنان هم به رأی مخفی اعضای محفل را انتخاب نمودند و رقعہ دعوت به منزله اعتبار نامه به امضای آقایان ایادی به نامشان ارسال شد.^{۱۰} طلیعه این محفل روحانی چنان که قبلاً اشارت رفته است مجلس شور ایادی بود. پس از تأسیس محفل نیز حضرات ایادی از طرف هیکل اطهر به عضویت ثابت و دائم محفل تعیین شدند.^{۱۱}

۱۰ رجوع شود به اسنادی که محفل روحانی طهران به مناسبت جشن پنجاهمین سال تأسیس خود منتشر کرده است.

(۴)

۱۱ بیان مبارک چنین است: «... حضرات ایادی امرالله در این محفل روحانی حال باید عضویت دائمی داشته باشند زیرا محفل روحانی است نه سیاسی. اما بیت العدل هر وقت تشکیل شود جمیع اعضاء به انتخاب عمومی است زیرا

بر طبق مکتوبی از جناب سیاوش سفیدوش: «در اوایل عده اعضای محفل را ایادی که عضو ثابت بودند به اقتضای زمان هجده یا پانزده یا دوازده نفر تعیین می کردند و نظامنامه داخله محفل را خود محفل می نوشت و تصویب و اجراء می کرد... تا بدایت مشروطیت که امر مبارک به انتخاب عمومی نازل شد». (۷)

ناگفته نماند که در سال ۱۳۲۴ ه ق [۱۹۰۶م] نظامنامه ای تحت عنوان «نظامنامه انجمن مشورت اهالی امر در طهران و سایر بلاد ایران» تدوین شده و به امضاء آقایان ایادی امرالله حضرات علی قبل اکبر و ابن ابهر رسید و منتشر و مجری گردید (شامل ۵۱ فصل که من جمله در فصل ۱۶ مقرر می دارد که در انجمن ایادی به منزله رئیس اند). (۸)

ظاهراً در آغاز حضرات ایادی هر یک دارای دو رأی بودند تا آن که این بیان مبارک از ساحت قدس حضرت عبدالبهاء صادر گشت:

«... بلی در چند سنه پیش چنین به نظر آمد که هر یک حکم دو رأی داشته باشند یا بیشتر و این را من فکر کردم محض محبت ولی بعد ملاحظه کردم که در مستقبل به کلی شریعت الله مختل می گردد زیرا البتّه اصحاب نفوذ از ملوک و غیره یک وقتی پیدا خواهند شد و این را قیاس خواهند نمود و هر یک از برای خویش تعدد آراء، بلکه تا صد قرار خواهند گذاشت و به کلی مشورت را منسوخ و مهمل خواهند نمود و اساس شریعت الله منهدم خواهد گشت لهذا موقوف نمود. حال ایادی امرالله الحمدلله مؤید به محبت عبدالبهاء هستند، این از هزار رأی بهتر است...». (۹)

در محفل روحانی و خارج آن حضرات ایادی از جمله جناب ابن ابهر مصدر خدمات عظیمه و اقدامات مهمّه بودند. عرایض محفل غالباً کما فی السابق توسط حضرات ایادی به ساحت اقدس عرض می شد و آثار مبارک که نیز به نام ایشان صادر می شد.^{۱۲}

در بدایت مکاتیب صادره از محفل نیز به امضای آقایان ایادی بود و مهر به کار نمی رفت تا اندکی بعد مهری مرکب از چهار قسمت به دست جناب صنیع السلطان

بیت العدل جامع است...» (۵). و دستورالعمل دیگری نیز از حضرات ایادی در طرز انتخاب اعضای محفل روحانی در رجب ۱۳۳۱ ه ق [جون ۱۹۱۳م] صادر شد که موجود است. (۶)

۱۲ از همان اسناد مربوط به پنجاهمین سال تأسیس محفل روحانی طهران.

(۱۰) ساخته شد. هر قسمت از آن مهر در نزد یکی از حضرات ایادی بود که در پای مکاتیب که به امضای منشی رسیده بود زده می‌شد. بعداً پس از مرسوم شدن نام خانوادگی، جناب علی اکبر محبّ السّلمان، نام روحانی (۱۱) را اختیار کرد و به نام منشی محفل روحانی نامه‌ها را امضاء می‌کرد و به مهر یک قطعه‌ای که نزد ناظم محفوظ بود مهمور می‌نمود.^{۱۳}

از وظایف دیگر حضرات ایادی نشر و ترویج امرالله، حفظ و حمایت شریعت‌الله در برابر ناقضان و دشمنان، تعلیم و تربیت و ارشاد و هدایت دوستان و نظایر آن بود. در مورد امر تبلیغ خود حضرات ایادی صاحب بیت تبلیغ بودند و بعضاً درس تبلیغ می‌دادند (جناب علی قبل اکبر، جناب ابن ابهر و جناب ابن اصدق).

در تأسیس مدرسه تربیت بنین (۱۳۱۷ هـ ق [۱۸۹۹م]) حضرات ایادی (خصوصاً حضرت ادیب) (۱۲) نقشی آشکار داشتند (۱۳). همسر جناب ابن ابهر، سرکار منیره خانم به تشویق و پشتیبانی حضرت ایادی یکی از نخستین مدارس دختران در طهران را بنیاد نهاد (مدرسه تأییدیه دوشیزگان وطن - ۱۳۲۹ هـ ق [۱۹۱۱م]). (۱۴) مقاومت در برابر پیمان‌شکنان و دیگران و محافظت امر یزدان داستانی است مفصّل که در اینجا به غیر تلویحی مجمل به آن نمی‌توان کرد.

از وظائف مهمّ دیگر حضرات ایادی ایجاد الفت و اتحاد در میان یاران رحمن و رفع اختلاف و کدورت از بین ایشان بود. حضرات ایادی در پایه گذاری و تشیید مؤسّسات بهائی من جمله مشارق الاذکار و محافل روحانی نقش اساسی داشتند، غالباً در سیر و سفر بودند و چنان که اوراق عدیده و الواح متعدّده حکایت می‌کند در شهرهای مختلف به اقتضای آن زمان مؤسّسات مزبور را بنیان می‌گذاشتند.^{۱۴} جمال قدم جلّ ذکره الاعظم در وصف حضرات ایادی که به چنین خدماتی قائم بودند چنین فرمودند:

«... ایشانند نفوسی که حضرت رحمن در فرقان می‌فرماید رجال لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکرالله. عیش این نفوس ذکر حقّ تعالی شأنه بوده و خواهد بود فرح و

۱۳ از همان اسناد مربوط به پنجاهمین سال تأسیس محفل روحانی طهران.

۱۴ از جمله تأسیس محفل روحانی در شیشوان و بناب، بنیان گذاری مشرق‌الاذکار در یزد، قم و کاشان. تأسیس شرکت خیریه در طهران و بسیار موارد دیگر.

سرور عالم ایشان را از فرح حقیقی مشغول ننماید به یاد دوست از صهبای روحانی که از قلم عنایت جاری است بیاشامند و در ظلّ سدره توکل بیاسایند، در جمیع احیان همشان بر ارتفاع امر و ارتقای عباد بوده و خواهد بود. طوبی از برای نفوسی که رایات امر الهی را به جنود مشورت حفظ نمایند و احکامش را به حکمت انتشار دهند و طوبی از برای رجالی که به عساکر نصائح و مواعظ و علم و بیان سلطان اتحاد را بر عرش نشانند تا به نور اتفاق عالم و امام منور و مستریح مشاهده گردند. حبذا نفسی که به این مقام خدمت نماید و او را از شیاطین اختلاف حفظ فرماید. سبب و علت تأخیر و تعویق و ضعف و فقر و سستی، اختلاف بوده و هست...» (۱۵)

از وقایع شایان ذکر آن ایام وصلت فرخنده جناب ابن ابهر و صبیّه مکرمه حضرت علی قبل اکبر بود. سرکار منیره خانم ایادی به نگارنده این سطور چنین نقل کرده‌اند که جناب ابن ابهر از دوران حبس خود با جمال مبارک عهد کرده بودند که پیوسته به خدمت امر مشغول باشند و به امر دیگری نپردازند. وقتی سرکار فائزه خانم (۱۶) به حضور مبارک حضرت مولی الوری عرض کرد که اگر جناب ابن ابهر صبیّه جناب علی قبل اکبر را بگیرند خوب است. حضرت مولی الوری نیز مکرراً به توسط احبّاء و دامادهای مبارک پیغام دادند که ابن ابهر باید عیال اختیار کند ولی ایشان هر بار می‌گفتند من موقعی که در زندان بودم و صعود جمال اقدس ابهی اتفاق افتاد با محبوب عالمیان عهد کردم که همه اوقات خود را در خدمت امر مبارکش حصر کنم و اگر گرفتار عیال شوم از عهده این پیمان بر نخواهم آمد.

آخر بعد از سه چهار ماه حضرت عبدالبهاء ابن ابهر را که در آن مدت در جوار عتاب مقدسه متوقف بودند احضار و حضوراً تأکید فرمودند که شما باید به طهران بروید و دختر علی قبل اکبر را بگیرید و پشت به پشت هم بدهید و امر را پیش ببرید. جناب ابن ابهر همان جواب سابق را در محضر اطهر تکرار کردند. هیکل مبارک شانه به شانه ایشان زده فرمودند: مرد حسابی من مرکز عهد الهی هستم شما عهدتان را نمی‌شکنید، این من هستم که چنین می‌گویم.

پس از چندی جناب ابن ابهر به طهران آمدند. قبلاً هیکل مبارک به علی قبل

اکبر پیام داده بودند که فائزه رجای عظیمی دارد هر چه می گویم حیا مانع است به خرجش نمی رود و دست بر نمی دارد می خواهد که جناب ابن ابهر با دختر شما وصلت کند. چون جناب ابن ابهر به طهران رسیدند لوحی از ساحت اقدس خطاب به جناب حاج میرزا محمد افغان واصل شد که به رسیدن این مکتوب باید وصلت جناب ابن ابهر قبل از نه روز صورت گیرد (۱۷). به جناب ادیب نیز امر مبارک چنین صادر شد که:

«... زفاف جناب ابن ابهر را به صبیۀ حضرت علی قبل اکبر امة الله ورقة مؤمنه مجری نمائید و اسباب الفت و یگانگی احباء فراهم آرید...» (۱۸)

شب اوّل چله بود و برف می آمد که بساط عروسی گسترده شد. حضرت مولی الوری به عنایت بی منتهی شخصاً دوست تومان مرحمت فرمودند که از قبل حضرتش جشن عظیم برپا شود. حضرت ورقة علیا نیز یک دست رخت برای منیره خانم صبیۀ جناب علی قبل اکبر مرحمت نمودند. خطبه عروسی را جناب صدرالصدور قرائت کردند. (۱۹) دوران زناشویی حدود بیست سال طول کشید. شاعر شیرین سخن جناب نیر سدهی اصفهانی^{۱۵} در توصیف و تجلیل این پیوند فرخنده قصیده‌ای شیوا پرداخته‌اند که بیتی چند از آن در این مقام نقل می شود:

بخت میمون در دو عالم یار ابن ابهر است چشم گردون خیره اندر کار ابن ابهر است
 چید چون رعنا گلی را از گلستان مراد هر گلی در باغ گیتی خار ابن ابهر است
 این همایون جشن و این فرخنده فرعیش عظیم در جزای خوبی اطوار ابن ابهر است
 این چنین فیروز شادی کار عمر وزید نیست این عطا از جانب دلدار ابن ابهر است
 از لسان غصن اعظم حضرت عبدالبهاء این عنایت در حق سرکار ابن ابهر است
 چون که این بزم طرب فرموده مولی الوری است زهره در خنیاگری مزمار ابن ابهر است
 نیر شیرین سخن با صد هزاران جذب و شور بلبل خوش نغمه گنزار ابن ابهر است (۲۰)

پس از این ازدواج پر ابتهاج به شهادت سرکار منیره خانم، جناب ابن ابهر

۱۵ برای شرح احوال رجوع شود به مصابیح هدایت تألیف جناب سلیمانی اردکانی، جلد اوّل و تذکرة شعرای قرن اوّل بهائی تألیف جناب ذکائی بیضائی، جلد سوّم.

چندی در جستجوی منزل بودند و احباب نیز می‌گشتند و بالاخره در منزل جناب علی قیل اکبر در پامنار سه اطاق در طبقه بالا برای عروس و داماد مهیا شد. از همان زمان جناب ابن ابهر در هفته دو سه شب را در منزل می‌گذراند و بقیه اوقات را در خارج به خدمت و تبلیغ امر مشغول بودند. مادر بزرگ منیره خانم غالباً به شوخی می‌گفتند این چه شوهری است که بیشتر شب‌های هفته را از خانه بیرون است.

چنان که جمال قدم جلّ ذکره الاعظم در حقّ جناب ابن ابهر فرمودند: «... انّه خلق لذكر الله و ثنائه و تبلیغ امره و القيام علی خدمته» (۲۱). حضرتش به فرموده مولای یکتا: «... به جهت تبلیغ امر بسیار خوبند... و به طراز تبلیغ مزینند...» (۲۲)

نه فقط در طهران و ولایات مختلفه ایران بلکه در ممالک دیگر نیز جناب ابن ابهر به نشر نفعات الله مؤید و مشتهر بودند. از جمله به اتفاق چند نفس دیگر^{۱۶} به فرموده حضرت عبدالبهاء به هندوستان سفر کردند (۱۹۰۷ - ۱۳۲۵ ه ق) و به الواح عنایت آمیز بسیار از جمله در رنگون بدین مضمون مفتخر گردیدند:

«ای بندهٔ صادق جمال مبارک و مبشر میثاق و منادی حقّ در آن اطراف، الحمدلله در این سفر با مستر هریس [Mr. Harris] و مستر اوپر [Mr. Ober] و جناب میرزا محمود موفق به اعلاء کلمهٔ الله گردیدید. حضرات را از قبل من تحیت مشتاقانه برسان و باید در هر دمی صد هزار شکرانه نمایند که چنین تاجی بر سر نهادند و چنین حمایلی بر هیکل انداختند و چنین نشانه در خشنده‌ای بر سینه گذاشتند که پرتو نورانش بر قرون و اعصار بتابد...»^{۱۷} (۲۳)

از خدمات مهمّه دیگر جناب ابن ابهر کمک به تعلیم و تربیت نسوان و پیشرفت و موفقیت آنان در خدمات امری و مشارکت آنان در مجامع روحانی بود. در سال ۱۹۰۹ جمعیت حرّیت نسوان که لجنه‌ای خاصّ برای ترقی اماء الرحمن بود با شرکت جناب ابن ابهر و سرکار منیره خانم و جمعی دیگر تأسیس شد و در سال ۱۹۱۰ دایره

۱۶ به اتفاق مستر هریس و مستر اوپر از آمریکا و آقا میرزا محمود و اخویشان از ایران.

۱۷ در دوران حضرت عبدالبهاء نفوس عدیده برای تبلیغ امرالله در هندوستان از قبل اعزام شده بودند از جمله میرزا یوسف خان وجدانی، حاجی میرزا محمدتقی طیبی، میرزا محرم، میرزا محمود زرقانی، مستر اسپرآگ، مستر دریفوس، جناب ابن اسم الله الاصدق. در زمان جمال قدم نیز نفوسی چون سلیمان خان تنکابنی معروف به جمال افندی به آن صفحات فرستاده شده بودند.

اعضای آن وسعت گرفت. مقارن همین ایام محفل روحانی نسوان به موازات محفل روحانی آقایان به وجود آمد که از جمله اعضای آن ضلع علی قبل اکبر و همسر جناب ابن ابهر بودند. حضرت مولی الوری در هنگام تأسیس محفل مذکور چنین فرمودند:

«... الحمد لله اما رحمن انجمنی آراستند که درس تبلیغ بخوانند و به نشر نفحات الله پردازند و در فکر تربیت اطفال باشند اما این محفل باید روحانی محض باشد...» الی آخر بیانہ الاحلی (۲۴).

محفل روحانی نسوان قریب هفت سال ادامه یافت و موفق به خدمات باهره شد و در مواقع لزوم جهت کسب دستورات لازمه و اطلاع به اصول و موازین امریه به محفل طهران یا بعضی از اعضاء آن مراجعه می کرد^{۱۸}. جناب علی قبل اکبر کلاس درس تبلیغی خاص برای نسوان تشکیل دادند که الواحی چند از ساحت قدس در تقویت و هدایت آن مجلس درس عزّ نزول ارزانی داشته است^{۱۹}. به پشت گرمی جناب ابن ابهر سرکار منیره خانم چنان که اشارت رفت مدرسه تأییدیه دوشیزگان وطن را بنیاد نهاد. خود جناب ابن ابهر نیز مجمع درس تبلیغ داشتند و در یادداشت‌های پراکنده ایشان صورت بعضی از نطق‌های هفتگی ایشان در مواضع مختلف عقلی و روحانی موجود است.

ظاهراً جناب ابن ابهر یازده بار به زیارت ارض مقصود و تشرّف به ساحت اقدس متباهی گردیدند. آخرین سفر به کوی دوست در سنه ۱۳۳۲ ه ق [۱۹۱۴م] حصول یافت. در این دفعه همسر و فرزندان مکرم نیز ملترم رکاب حضرت ابن ابهر بودند. حدود هفتاد و پنج روز در محضر اطهر گذراندند و همه روزه مشرف می شدند و مشمول عنایات بی حدّ و لایوصف می گردیدند. به هنگام رجوع از درگه محبوب در نقاط مختلف من جمله در بادکوبه و رشت توقّف نمودند و در همه جا به تشویق دوستان و تبلیغ امر یزدان پرداختند.

از وقایع سال‌های واپسین زندگی حضرت ابن ابهر یکی این بود که در سنه

۱۸ نقل از همان اسناد پنجاهمین سال تأسیس محفل روحانی طهران.

۱۹ جناب ابن اصدق نیز چنین مجلس درسی دایر فرمودند.

۱۳۳۶ هجری قمری [۱۹۱۸م] جناب ابن ابهر دختر نیک اختر خود باهره خانم را به حباله نکاح جناب دکتر مسیح ارجمند در آوردند. (۲۵)

در اوقات دیگر هر چند سلامت جسم مختل می شد و اثر ضرباتی که در زندان طهران بر سر ایشان وارد شده بود قوه بصر را معطل می نمود معذک به خدمات روحانیّه کمافی السّابق مقدّم و قائم بودند. ابن ابهر مردی بس ملایم و رئوف و پر عاطفه و رحیم و معتدل و فروتن بود. غالباً می فرمودند که وقتی من بمیرم برایم قبری مسازید تا بی نشان بمانم. صعود روح پاکش به ملکوت ربّ الافلاک در پنجشنبه ۲۷ ربیع الثانی سنه ۱۳۳۷ هجری قمری [۳۰ ژانویه ۱۹۱۹م] روی داد.

در مناجات طلب مغفرتی که از یراعه پر مکرم حضرت عبدالبهاء به واسطه حضرت امین صدور یافته است از جمله چنین فرموده اند:

«... و بهذا الاثناء طرق مسامعی نعی من کان ایادی امرک فی ارض الطاء الرجل الجلیل و الحبر النبیل و السالک فی سواء السبیل الهادی الی الصراط المستقیم الناشر لنفحاتک بین المخلصین و الصابر علی بلائک بین المضطهدین ربّ انه قضی ایامه ثابت القلب جازم العزم مطمئن النفس مستبشر الروح طلیق اللسان بدیع البیان قوی البرهان بالروح و الریحان و کم من لیال یا الهی قضاهما تحت السلاسل و الاغلال و کم من ایام تکبّد الاحزان و الآلام فی بطون السّجون الشدیده الظلام و هو شاکر لالطافک و صابر علی بلائک و مطمئن بذکرک و ناشر لنفحاتک...». (۲۶)

قبر جناب ابن ابهر مانند مضجع بسیاری از اولیاء امر (چون جناب صدرالصدور - حضرت علی قبل اکبر - جناب ادیب...) در امامزاده معصوم (۲۷) طهران و بی نشان است معذک این کلمات عالیّه از قلم مرکز میثاق ربّ البریه برای نقش سنگ مزار ابن ابهر نازل شده است:

«... انّ المنجذب الی الجلیل الاکبر سمی ابن ابهر قد طار من الصقع الاغیر الی مقعد صدق عند ملیک مقتدر و خاض بحار الرحمة و الغفران، علیه التّحیة و الثّناء من ربّه الرّحمن...». (۲۸)

از حضرت ابن ابهر سه فرزند عالی قدر به یادگار مانده اند که هر یک مصدر خدمات مهمّه بوده و هستند (۲۹). سرکار منیره خانم همسر والاگهر جناب ابن ابهر

خود سال‌های دراز به خدمات مختلفه امری و احسان به خلق و نگهداری ضعفا و فقرا موفق بود که خود داستان جداگانه است و این مختصر را حوصله شرح و بسط آن نیست (۳۰). بین این دو همسر عالی‌مقام نامه‌های بسیار مبادله شده است که حکایت از محبت بی‌نهایت و احترام فوق‌العاده آنان به یکدیگر می‌کند.

از جمله عبارتی چند از دو نامه آنان در این جا نقل می‌شود.

سرکار منیره خانم هنگامی که جناب ابن ابهر در صفحات یزد به خدمات یزدان مشغول و مألوف بودند بدیشان چنین نوشته‌اند:

ای قبله روی تو سجودم قربان وجود تو وجودم

تصدقت شوم:

چنان ز آمدن نامهات شدم خشنود تصوّر ار بنمائی به مرده جان آمد
خداوند الهی که وجود مبارک را به سلامت بدارد تا همه خلقش در شوق و ولوله
باشند.

دردت به جانم:

خرّم صبا آن که تو در وی نظر کنی پیروز روز آن که تو بر وی گذر کنی
آزاد بنده‌ای که بود در رکاب تو خرّم ولایتی که تو آن جا سفر کنی
باری، مستدعی هستم که در هر مجالس و محافل یک دعای خیری در حقّ همه ما
بفرمائیید و دیگر هر چه بتوانید زودتر تشریف بیاورید...».

جناب ابن ابهر از پونه هندوستان به سرکار منیره خانم در طهران چنین

نوشته‌اند:

«جان شیرین و روح و روان نازنینم:

آن مخدره زحمت کش و عزیزه غم و فراق کش با این عالم غموم و گرفتاری‌ها
که می‌دانم از محبتی که به فانی دارید از دریا دریا غموم و گرفتاری یک قطره و
از عالم عالم دل شکستگی و احزان ذره‌ای در مکاتیب بیشتر نمی‌نویسد که مبادا
من بیشتر مکدر و محزون گردم... بعد از برصات ان شاءالله امیدوارم شرفیاب شده
دیگر به وصال فائز آیم و شما را از زحمت و مشقت که دارید و مبتلائیید مستخلص
نمایم.».

صعود سرکار منیره خانم در تیرماه سال ۱۳۳۶ هـ ش [جون ۱۹۵۷م] روی داد و

روح پاکش در فضای جانفزای ملکوت به روان مقدّس حضرت ابن ابهر پیوست، هم چنان که سال‌ها قبل حضرت عبدالبهاء در تسلیت و تعزیت منیره خانم پس از صعود همسر محترم وعده فرموده بودند:

«... آن طیر وفا به گلشن بقا پرواز نمود و آن پروانه تهافت بر شمع رحمانی نمود و آن مشتاق به محفل نیر آفاق شتافت و آن ماهی به دریای نامتناهی راه یافت. لهذا محزون مباشید و دلخون مگردید زیرا تو به فرقت ابدی مبتلا نشدی و این جدائی در اندک زمانی است. عاقبت در خلوتگاه حقّ روی او را روشن یابی و مانند عندلیب با نغمه و آواز در آن گلشن بینی...» (۳۱)

یادداشت‌ها

- ۱- متن این لوح در بخش اول از فصل دوم این کتاب نیز به طبع رسیده است.
 - ۲- مطلب مندرج در حاشیه لوح مبارک که به آن اشاره شده است در حاشیه نسخه‌ای از لوح مزبور که به نظر حقیر رسیده ملاحظه نمی‌گردد.
 - ۳- متن تمام این لوح با مطلع «یا خادم البهاء آنچه به جناب میرزا اسدالله مرقوم نموده بودید...» در بخش اول از فصل دوم این کتاب به طبع رسیده است.
 - ۴- مشخصات مجموعه «اسنادی که محفل روحانی طهران به مناسبت جشن پنجاهمین سال تأسیس خود منتشر کرده است» بر حقیر معلوم نیست اما آلبومی به قطع تقریبی ۱۵×۲۰ سانتیمتر به نظر حقیر رسیده است که در روی جلد آن چنین مرقوم شده است:
- «۵۳- ۱۰۳ یادگار جشن پنجاهمین سال تأسیس محفل مقدّس روحانی بهائیان طهران». این آلبوم شامل مقدمه‌ای در شانزده صفحه است و سپس تصاویری از حضرت عبدالبهاء، حضرت ولی امرالله و حضرت ورقه مبارکه علیا در آن انتشار یافته و بقیه صفحات آن حاوی تصاویری نظیر تصویر «محفل مرتّب طهران در سال ۱۳۳۰ ه ق»، «کلاس درس تبلیغ حضرت صدرالصدور ۱۳۲۴»، «لجنه مرکزی تبلیغ سال ۱۳۱۴ شمسی - ۹۲ بدیع» و از این قبیل است. آلبوم مزبور فقط محتوی تصاویر متعدّد است و فاقد شماره صفحه می‌باشد.

۵- متن کامل لوحی که فقره‌ای از آن نقل شده به شرح ذیل است:

هو الله

ای یاران و یاوران عبدالبهاء الحمد لله به فضل و موهبت جمال قدم محافل روحانی تأسیس و تشکیل شده است تا در امور روحانی بکوشند و سبب ترقی اخلاق و ترویج وحدت عالم انسانی گردند، تعالیم جمال مبارک منتشر نمایند و وصایا و نصائح جمال مبارک مجری کنند و در هر ماه لائحه مجلس را ارسال نزد این عبد نمایند تا از همت و اجرائات محفل و مذاکرات و نشر نفحات عبدالبهاء روح و ریحان یابد و حضرات ایادی امرالله در این محفل روحانی حال باید عضویت دائمی داشته باشند زیرا محفل روحانی است نه سیاسی اما بیت العدل هر وقت تشکیل شود جمیع اعضاء به انتخاب عمومی است زیرا بیت العدل جامع است. باری این انتخاب جدید امید چنین است که به نهایت سرور و جبور و روح و ریحان گردد و علیکم البهاء ع.

۶- دستورالعمل صادره از حضرات ایادی امرالله در طرز انتخاب اعضاء محفل روحانی به نظر حقیر نرسیده است.

۷- متن کامل مکتوب جناب سیاوش سفیدوش به نظر حقیر نرسیده است. برای ملاحظه شرحی درباره تأسیس مجالس شور و تحولات آن به قرن انوار (ص ۴۸) مراجعه فرمائید.

و نیز نگاه کنید به ص ۵۳-۵۶ کتاب یار دیرین اثر جناب سیاوش سفیدوش.

و نیز نگاه کنید به فصل نوزدهم کتاب نفحات ظهور حضرت بهاءالله، جلد چهارم. شرحی از احوال و خدمات جناب میرزا سیاوش سفیدوش در دوستان راستان (ص ۸۰-۹۵) مندرج است. و نیز نگاه کنید به کتاب یار دیرین.

۸- درباره «نظامنامه انجمن مشورت اهالی امر...» در کتاب مآخذ اشعار (ج ۳، ص ۵۵) چنین مذکور است:

«نظامنامه مبارکه انجمن مشورت اهالی امر در طهران و سایر بلاد ایران» نیز که به تاریخ ۱۹ ذی حجه سنه ۱۳۲۴ ه ق/۳ فوریه ۱۹۰۷ م مورخ است در پنجاه و یک فصل (یا ماده) تهیه شده و به امضاء حضرات ایادی امرالله مقیم طهران یعنی جناب

حاج ملا علی اکبر ایادی و آقا میرزا حسن ادیب العلماء طالقانی رسیده است. در این نظامنامه حدود و وظائف و مسؤولیت‌های اعضاء و کیفیت انعقاد جلسات و مسائل واپسته به نحوهٔ اداره انجمن مشورت احباء به تفصیل شرح و بسط یافته است.»

۹- مطلع لوح حضرت عبدالبهاء که خطاب به «حضرات ایادی امرالله» عزّ صدور یافته چنین است: «آیتها النفوس المبارکه نامهٔ شما به دقت تمام ملاحظه گردید...».

فقراتی از این لوح در کتاب منتخباتی از مکاتیب (ج ۲، ص ۱۶۴-۱۶۶) به طبع رسیده و تمام آن در مجموعه مکاتیب (شماره ۱۶، ص ۱۳۰-۱۳۳) انتشار یافته است.

۱۰- شرحی از احوال و خدمات جناب صنیع السلطان در خوشه‌ها (ج ۵، ص ۵۲-۵۳) به طبع رسیده است.

۱۱- برای ملاحظه شرحی از احوال جناب میرزا علی اکبر محبّ السلطان به ظهورالحق (ج ۸، ص ۴۸۱-۴۸۳) مراجعه فرمائید.

۱۲- شرح احوال حضرت ایادی امرالله که نام برده شده‌اند در کتاب مؤسسهٔ ایادی امرالله به تفصیل آمده است.

شرح احوال جناب ابن اصدق و آثار مبارکه خطاب به ایشان در بیک راستان به طبع رسیده است.

۱۳- برای ملاحظهٔ مشروح مطالب دربارهٔ مدرسهٔ تربیت به تاریخچهٔ مدرسه تربیت بنین و کتاب مدارس فراموش شده مراجعه فرمائید.

خانم روزیتا واثقی نیز پایان نامه تحصیلات خود را در مؤسسهٔ معارف عالی امر به «تاریخچه مدارس بهائی در ایران» اختصاص داده‌اند که در سال ۱۳۷۴ هـ ش به رشته تحریر در آمده و حاوی فصلی دربارهٔ مدارس تربیت است.

۱۴- دربارهٔ مدرسهٔ تأییدیه در دایرةالمعارف فارسی (ج ۲، بخش ۲، ص ۲۷۱۶) چنین آمده است:

«مدرسهٔ تأییدیهٔ دوشیزگان و وطن. دوّمین مدرسهٔ دخترانه در تهران که پس از مدرسهٔ ناموس، به وسیلهٔ خانم منیرهٔ ایادی تأسیس شد (۱۳۲۹ هـ ق) و مدّت ۹ سال دایر بود. چند روز پس از تأسیس مدرسهٔ تأییدیه، سوّمین مدرسهٔ دخترانه در تهران به نام مدرسهٔ تربیت بنات دایر شد.»

و نیز نگاه کنید به پایان نامه تحصیلی خانم واثقی، مذکور در فوق، ص ۲۲۲-۲۲۴.
 ۱۵- مطلع لوح مبارکی که فقراتی از آن نقل شده چنین است: «الحمد لله آفتاب
 حکمت الهی در تربیت اهل عالم مشغول...». متن تمام این لوح در بخش اول از
 فصل اول این کتاب مندرج است.

۱۶- شرحی از احوال فائزه خانم در اختران تابان (ص ۲۷۵-۲۸۵) و کتاب ظهور الحق
 (ج ۸، ص ۴۸۶-۴۹۰) مندرج است.

۱۷- متن لوح حضرت عبدالبهاء خطاب به جناب حاجی میرزا محمد افنان با مطلع
 «ایها الفرع البدیع من السدره المبارکه...» در بخش دوم از فصل دوم این کتاب
 مندرج است. لوح جناب حاجی میرزا محمد افنان که از آن یاد شده و حاوی
 عبارت «... وصلت جناب ابن ابهر قبل از نه روز...» می باشد محتملاً لوح دیگری
 است که به نظر حقیر نرسیده است.

۱۸- لوح جناب ادیب که فقره‌ای از آن نقل شده به نظر این عبد نرسیده و مطابقه آن
 با نسخه‌ای دیگر میسر نشده است.

۱۹- شرح احوال جناب صدر الصدور در مصایح هدایت (ج ۵، ص ۳-۳۹) مندرج
 است.

و نیز نگاه کنید به مقاله «میراث صدر الصدور» در خوشه‌ها (ج ۱۷، ص ۱۹۱-۲۱۵)
 و ظهور الحق (ج ۸، ص ۴۸۰-۴۸۱).

۲۰- قصیده کامل جناب نیر در صفحات ۴۷۸-۴۸۰ مصایح هدایت، جلد دهم انتشار
 یافته است.

۲۱- فقره منقول از لوح مبارک مأخوذ از لوح نازله خطاب به اسم الله مهدی است که
 با این عبارت آغاز می گردد: «حبّذا یدالله مساعد که بعد از قرون و اعصار...».

فقراتی از این لوح در بخش دوم در فصل اول این کتاب به طبع رسیده است.

۲۲- فقره منقول مأخوذ از لوح اسم الله مهدی است که با این عبارت آغاز می شود:
 «شهدالله انه لا اله الا هو و الذی ظهر بین الامم انه هو مولینا...».

فقراتی از این لوح در بخش دوم در فصل اول این کتاب مندرج است.

۲۳- متن تمام این لوح در بخش اول از مندرجات فصل دوم این کتاب مندرج

است.

۲۴- مطلع لوحی که فقره‌ای از آن نقل شده چنین است: «ای کنیزان جمال ابهی نامه شما رسید و از قرائت آن سطور سرور موفور حاصل گشت...».

متن تمام این لوح در مکاتیب عبدالبهاء (ج ۷، ص ۱۰۴-۱۰۵) انتشار یافته است.

۲۵- شرحی از احوال جناب دکتر مسیح ارجمند در بخش پنجم کتاب چراغ پر فروغ (ص ۱۸۵-۱۸۹) به طبع رسیده است.

۲۶- متن کامل این مناجات طلب مغفرت در انتهای بخش اول در فصل دوم این کتاب مندرج است.

۲۷- برای ملاحظه شرحی درباره امامزاده معصوم به دایرةالمعارف تشیع (ج ۲، ص ۴۷۳) مراجعه فرمائید.

۲۸- برای ملاحظه لوح مبارکی که حاوی این بیانات می‌باشد به لوح مصدر به عبارت: «ای کنیز عزیز جمال مبارک نامه مفصل با وجود عدم فرصت به دقت مطالعه گردید...»، در بخش سوم از فصل دوم این کتاب مراجعه فرمائید.

۲۹- فرزندان جناب ابن ابهر عبارت بوده‌اند از: عبدالکریم، عبدالرحیم و باهره خانم ایادی (ارجمند).

شرحی از احوال جناب عبدالکریم ایادی در پیام بهائی (شماره ۳۹۶، نوامبر ۲۰۱۲م، ص ۳۸-۴۰) به طبع رسیده است.

۳۰- منابع شرح احوال منیره خانم در ذیل یادداشت شماره ۱۸ در انتهای مطالب بخش سوم در شرح حال جناب ابن ابهر عرضه گردیده است.

۳۱- مطلع این لوح چنین است: «ای کنیز عزیز جمال مبارک نامه مفصل با وجود عدم فرصت به دقت مطالعه گردید...».

برای مطالعه متن کامل این لوح به مندرجات بخش سوم از فصل دوم این یادنامه مراجعه فرمائید.

فصل چهارم

جناب ابن ابهر در آثار مؤلفین بهائی

توضیحات

در فصل سوّم، یعنی فصل قبلی این کتاب، شمه‌ای از شرح احوال و خدمات جناب ابهر که به قلم جناب دکتر شاپور راسخ به رشته تحریر در آمده در چهار بخش به نظر خوانندگان گرامی رسید. آنچه در این فصل از یادنامه ابن ابهر مدّ نظر خواهد بود ارائه مطالبی است که در بعضی از کتب مؤلفین بهائی درباره جناب ابن ابهر و خدمات ایشان مرقوم شده و می‌تواند به منزله شرح و توضیحی بیشتر درباره مندرجات فصل قبل محسوب گردد.

بنابراین آنچه در این فصل به نظر خوانندگان گرامی می‌رسد شامل مستخرجاتی از چند کتاب معتبر و موثقی است که درباره تاریخ دیانت بهائی به رشته تحریر در آمده است. بدیهی است که نقل همه مطالبی که در دیگر کتب مؤلفین بهائی آمده است در این مقام مقدور نبوده و لذا خوانندگان علاقمند می‌توانند به مراجع شرح احوال جناب ابن ابهر که در توضیحات مندرج در ابتدای فصل سوّم این کتاب عرضه گشته مراجعه فرمایند.

مندرجات این فصل که شامل چند بخش می‌باشد با نقل مطالب جناب فاضل مازندرانی از مجلد ششم کتاب تاریخ ظهورالحق (ص ۳۲۹-۳۳۸) آغاز می‌گردد که متن تمام این مجلد حال به صورت خطی در اینترنت در دسترس علاقمندان است. آنچه جناب فاضل درباره جناب ابن ابهر در این مجلد مرقوم داشته‌اند در

ابتداء شامل شرح احوال عائله جناب ابن ابهر و سپس شرح حال و اسفار و خدمات ایشان است. مطالب جناب فاضل دربارهٔ حیات جناب ابن ابهر با اختلاف جزئی در بعضی از الفاظ در مجلد هشتم کتاب تاریخ ظهورالحق (قسمت اول، ص ۳۲۱-۳۲۷) نیز تکرار شده است. با توجه به این نکات بخش اول این فصل را به نقل مستخرجاتی از کتاب تاریخ ظهورالحق جلد ششم اختصاص می‌دهد و توضیحات مربوط به متن این مستخرجات را تحت عنوان یادداشت‌ها در آخر بخش عرضه می‌دارد.

فصل چهارم

بخش اول

مستخرجاتی از کتاب ظهور الحق، جلد ششم

از مشاهیر علماء مؤمنین میرزا عبدالرحیم مجتهد شهیر ابهری از خاندان فقهاء و علماء بود که تحصیلات علمیّه اش در قزوین و طهران و سپس در عراق عرب صورت گرفت و به وطنش ابهر عودت کرده به مسند قضا و اجتهاد و افتاب بنشست و جامع منقول و معقول و مقتدای انام در فروع و اصول و صاحب ریاست مهمّه دینیّه گردید و رسالات رشیکه علمیّه تصنیف و تألیف کرد و جمعیت کثیره حول منبرش از اطراف و اکناف گرد آمده استماع معارف و مطالبش نمودند تا چون ملاّ محمّد علی حجّت با غلامان دولتی به امر محمّدشاه حسب سعایت ملاّهای زنجان رهسپار طهران گشته، در ابهر بر یکی از علماء متنفّذ که از اقرباء و خویشاوندان وی بود وارد شده شبی اقامت جسته و از میزبان خواست که با عالمی ممتاز ملاقات کند و لذا وی را دعوت کردند و با حجّت مقابله و مکالمه و مفاوضه نمود و بعد از آن باری دیگر با شدّت اشتیاق به عراق عرب رفته بعد از چندی مراجعت به وطن کرد و نوبتی نیز به مشهد خراسان رفته از کتابخانه رضویّه استفاده علمیّه داشت و بالجمله در قصبه ابهر بر مسند علمیّه مکین و مستقر بود تا تقریباً در سال ۱۲۸۱ [ه ق/۱۸۶۴م] به واسطه آقا جمال بروجرودی ازین امر مطلع شد و به واسطه ملاّ عبدالرزاق برادر شیخ ابوتراب اشتهاردی کمال یافته فائز به ایمان بدیع گردید و درین هنگام پسر

ارشدش میرزا عبدالعطوف که به سال ۱۲۶۰ [ه ق/۱۸۴۴م] در ابهر متولد شد و پس از رشد و تحصیلات علمیّه در قزوین برای تکمیل به عراق رفت، در کربلا و نجف مشغول تحصیل بود و پسر کهنترش میرزا محمد تقی که به سال ۱۲۷۰ [ه ق/۱۸۵۴م] در آن قصبه ولادت یافت این هنگام پانزده ساله بود و مطالب بدیعه را شنیده و قوه ایمان و عرفان و انجذاب وجدان در وی نبغان و شدت نمود و با مادر و برخی از خویشاوندان صحبت کرده آنان را به ایمان فائز ساخت ولی بعضی از خویشان بعید و ملاهای عنید همین که دعوت بدیعه بشنیدند به استکبار و تعصب و استهزاء برخاسته میرزا عبدالرحیم و خاندانش را به نام بابی تشهیر کردند و اعمام او در قصبه سمت امامت جمعه و شیخیت اسلامیّه داشتند و به علت عظمت مقام علمی و قدرت و نفوذش به درجه دایه افتاده از استفادات مادیّه و تصرف املاک موقوفه و موروثه پس افتادند بهانه به دست آورده به توهین و ایذا کوشیدند و تنی از بستگان را نیمه شب به خانه اش فرستادند تا صندوق کتب و آثار و الواحش را سرقت کرده به زنجان و قزوین و طهران نزد حکام و وزراء و مجتهدین ارسال داشتند و برای موقوفات و املاک معارضه کردند تا قسمت بیشتر را از دستش در آوردند و از عزت و اعتبارش کاستند چندان که ناچار به خانه نشسته به محصول باقی املاک اکتفا جست و متدرّجاً زیست دشوار و با عائله به قزوین کوچیده اقامت گزید و با متقدمین مؤمنین معاشر گردید و امام جمعه مذکور در اثناء معارضات در گذشت.

و در آن ایام میرزا عبدالعطوف از عراق عرب مراجعت کرده و پدر و مادر و برادر را در قزوین ملاقات نموده به ابهر رفت و مسجد و منبر گرفته بر مسند ملائی نشست و گفتگوهای مردم راجع به پدر به سمعش رسیده بر وی ناگوار آمد و به مادر شکایت کرد و مادر مؤمنه به او چنین گفت که پدرت در علم و دانش مسلم کلّ است و هرگز فریب نمی خورد، اولی آن که این مطالب را از خودش جویا شوی تا آنچه را که معتقد شده بر تو مدلل و مبرهن سازد. لاجرم میرزا عبدالعطوف با پدر و برادر گفتگو نمود و در آن اثناء لوحی صادر از قلم ابهی خطاب به میرزا محمد تقی در جواب شرحی که راجع به حال برادر معروض داشت رسید و این جمله در آن مسطور بود: «... طوبی لک بما اتّبعت اباک فی امر مولاک و شربت

رحیقی المختوم. سوف يشرب من انكره اليوم غداً تراه آخذاً كأس البیان باسمی
الرَّحْمَنُ انَّ رَبَّكَ لَهُو الْحَقُّ عَلَامُ الْغُيُوبِ...» (۱)

لاجرم امیدوار به حسن مآل و سعادت استقبال برادر شد و دانست که بالمآل
تغییر حال خواهد یافت و بالجمله میرزا عبدالرحیم قریب به یک سال و نیم در
قزوین به خانه میرزا ابوتراب حکیم از احبّاء اقامت کرد و ملاّهای قزوین به تعرّض
برخاسته تحقیر و توهین و تذمیم همی کردند تا آن که میرزا ابوتراب مذکور به
علّت تعرّض خاص و عام به لطائف الکلام از نگاهداری وی در خانه خویش عذر
آورد و او بیمار شد و در آن اثناء تعرّضات اهالی ابهر تخفیف یافت و لاجرم با
عائله به وطن عودت کرد و به مقرّش بنشست و با کلّ ماجری اهالی از جهت حسن
اخلاق و دیانت و تقوی و مقامات علمیّه اش وی را دوست می داشتند تا در حدود
سال ۱۲۹۰ [ه ق/ ۱۸۷۳م] در سنّ قریب شصت به جهان باقی شتافت و او را دختر و
پسر متعدّد بود و خانواده وسیع بر جای گذاشت.

و میرزا عبدالعطوف به مسند فقاہت و اجتهاد در ابهر مستقرّ گردید و آقا میرزا
محمدتقی مستغرق در خدمات امر بدیع شد و الواح متعدّده از قلم ابهی در حقّش
صادر گشت (۲) و مأموریت زنجان یافت تا بایان راهدایت کند و بهائیان را که پس
از شهادت ابا بصیر و سید اشرف و تضحیقات شدیدہ افسرده و دلشکسته شدند تسلّی
دهد، لذا بدانجا رفت و چندی به تبلیغ و تشویق پرداخته مراجعت نمود و به نوعی
که در بخش سابق نگاهشتیم نار عداوت و بغضای ملاّهای زنجان برافروخته به هیچان
آمدند و محمدتقی میرزا رکن الدّوله حکمران را بر آن داشتند که جمعی از بهائیان
را محبوس نمود و خویشاوندان عنود میرزا محمدتقی در ابهر و دیگران دسیسه
کردند تا مأمورین حکومت زنجان به ابهر ریختند و او را با عمّش حاجی میرزا
عبدالعظیم و کربلایی مهدی نام از احباب دستگیر ساختند و خواستند او را دست
از پشت بسته از خانه بیرون کشند و میرزا عبدالعطوف ممانعت نمود و به رئیس
مأمورین گفت که این مخالف شأن عزّت و احترام من است. لاجرم بازوانش را
نوعی بستند که توانست با انگشتان دو دست سبّحه نگهداشت و عبا را نوعی بر روی
بازوان انداخت که بسته بودن دستها را مردم ندیدند و آنان را از مابین جمعیت

تماشائیان گذرانده به زنجان بردند و در دارالحکومه مکالمه و استنطاق کردند و چون از تبرّی و اعراضش نومید شدند به محبس انداخته مدّت چهل روز بداشتند و آقا میرزا عبدالعطوف با خویشاوندان عنود مذکور درباره‌ی وی گفتگو کرد و ایشان بالاتفاق گفتند چون تبرّی کند از حکومت خلاصی طلبند و آقا میرزا عبدالعطوف به زنجان رفته با وی خلوت کرده صحبت از لزوم تقیّه و تبرّی نمود و او به حال شدّت تجافی و تحاشی اظهار داشت که در راه ایمان و عقیدت برای شهادت مهیا و آماده‌ام و جان در طبق اخلاص حاضر کردم و لوح مذکور سابق را به برادر نشان داد و او منجذب گردیده چندان با علماء زنجان مراوده و صرف اموال نمود که برادر و عمّ را مستخلص ساخت و کربلائی مهدی نیز به صرف مال خلاص شده و بالجمله آقا میرزا عبدالعطوف چندی در زنجان بماند و ملاها را ساکت و ساکن کرد آنگاه به ابهر برگشتند و در مقرّ ریاستش قرار گرفت.

و میرزا محمدتقی اوقات خویش را وقف در خدمات این امر کرد و از قلم ابهی به لقب ابن ابهر ملقب و معروف گردید و برای نشر نفحات الهیه سفر به اصفهان و یزد و کرمان نمود و باری دیگر (۱۲۹۶) [ه ق/۱۸۷۹م] در زنجان و ابهر به تبلیغ سرگرم گشت و به موجب اذن صادر از محضر ابهی سفر به عراق عرب و بغداد و مکه نمود (۱۳۰۲) [ه ق/۱۸۸۵م] و به عکا رهسپار گشته چندی در محضر مبارک طائف شد آنگاه از طریق اسلامبول برگشت و چندی در آن مدینه اقامت جسته به صوب ایران مراجعت نمود و به قزوین و ابهر آمده مدّتی در وطن بماند و در قضیه جمهوریّت طلبی که حاجی ملاّ علی اکبر و حاجی ابوالحسن امین را نیز به صرف جهل و غرض رانی گرفتار و محبوس کردند در طهران بود و چند روزی احتیاط نموده خود را محفوظ و مکتوم داشت ولی طولی نکشید وی را نیز در بازار گرفتند و نزد کامران میرزا نائب السلطنه بردند و محبوس ساختند و مدّت حبسش در انبار سه سال و پنج ماه شد.

در آن طول مدّت بیگوم آغا حرم میرزا مؤمن کاشی و نیز مادر آقا محمد کریم عطار به عنوان خواهری و مادری شام و نهار در انبار به او می‌رساندند و لباسش را شستشو می‌کردند و برخی از محبوسین انبار را به این امر تبلیغ و هدایت کرد. (۳)

و هنوز در حبس بود که غیاب شمس جمال ابهی واقع شد و از انبار عریضه به محضر حضرت غصن اعظم عبدالبهاء فرستاده استدعا کرد که مجلس سوگواری به نام وی به وکالت میرزا اسدالله اصفهانی برای غیبت شمس جمال ابهی برقرار دارند و حسب الاجازه در قصر چنان مجلسی به نام وی انعقاد یافت که حضرت عبدالبهاء و اغصان و اهل حرم و منتسبین و احباء حاضر بودند و نیل زرنندی منظومه مثنوی در این خصوص خطاب به ابن ابهر به طهران فرستاد و الواح کریمه در جواب صادر شد. (۴)

و چون مستخلص گشت تقریباً چهار ماه در طهران ماند و حسب الامر به عکا شتافت (۱۳۱۳) [ه ق/۱۸۹۵م] و ایامی چند در جوار فضل و عنایت زیست و به انجذاب تمام به انوار عهد و میثاق عودت کرده حسب الامر به قفقاز وارد شده به ثبوت به عهد جمال ابهی دعوت و هدایت همی کرد و به عشق آباد رفته بعد از توقّف ایامی به آذربایجان وارد شد (۱۳۱۳) [ه ق/۱۸۹۵م] و در میاندوآب جشنی به نام جلوس غصن اعظم بر مرکز عهد و پیمان ابهی بر پا کرد و اسفار پی در پی نموده به یزد شتافت و با حکمران جلال الدوله ملاقات و مذاکرات راجع به این امر داشته وی را منجذب ساخت و سپس به سال ۱۳۱۵ [ه ق/۱۸۹۷م] نیز تمامت آذربایجان را گشته تبلیغ و تشویق نمود و حسب الامر حضرت عبدالبهاء باز سفر به عکا کرده بعد از ایامی چند عودت یافته (۱۳۱۶) [ه ق/۱۸۹۸م] دستوری صادر شد که حاجی ملا علی اکبر شه میرزادی بنت خود را به ازدواج وی در آورد. لذا در سال ۱۳۱۶ [ه ق/۱۸۹۸م] با محترمه منیره خانم قرین شد و به عنوان ایادی امرالله مفتخر گشت و به نام این امر نزد خاص و عام مشتهر و در طهران متوقّف و ساکن و عضو عامل محفل روحانی و مرجع امور احباب گردید و گاه گاهی مسافرت به اطراف نیز می نمود.

و میرزا عبدالعطوف چنان که نگاشتیم مستقرّ بر مسند ریاست در ابهر بود و به نام این امر چندان شهرت نداشت تا آن که نوبتی الواحی چند صادر از قلم حضرت عبدالبهاء در شأن وی و در حقّ عدّه‌ای از رجال و نسون این خانواده رسید و در حالی که میرزا فخرالدین ابن ارشد میرزا عبدالعطوف به ابهر برای پدر و خویشان می برد اعداء خبر یافته در بین طریق سرقت کردند و از وجد و طرب کف زدند که

برای ضربه به میرزا عبدالعطوف و خانواده‌اش وسیله قویّه بدست آوردند و الواح اصل و عکس حضرت عبدالبهاء را بر منبر به دست گرفته به مردم نشان دادند و برخی از آنها را به طهران و زنجان فرستادند ولی حاجی میرزا محمدتقی کراراً در زنجان و طهران کوشید و فرمانی از دولت راجع به اختصاص مقام شیخ الاسلامی کلّ نواحی خمسه به خود گرفت و املاک موقوفه را تصرف کرده بر رقبا غالب آمدند و در طهران قائم در خدمات این امر شد. و آقا میرزا عبدالعطوف همچنان به مقام ظاهری و ایمان باطنی خود قرار داشت تا به سال ۱۳۲۰ [ه ق/ ۱۹۰۲م] به جهان باقی شتافت و خاندان وسیعی در این امر بر جای گذاشت و خصوصاً خلف ارشدش میرزا فخرالدین ملکی در علم و فضل و خدمت به امر ابهی مکین گشت. و پسر دیگر دختر کهنتر حاجی ملاعلی اکبر را به ازدواج آورده منادی این امر گردید و خاندانی بر جای گذاشت.

و حاجی میرزا محمدتقی ایادی در همین سال ۱۳۲۰ [ه ق/ ۱۹۰۲م] به موجب میل و دعوت جلال‌الدوله حکمران یزد که حتی مصاریف سفر و کالسکه را بذل نمود با تصویب محفل روحانی طهران به یزد شتافت و میرزا حاجی آقا سنگسری نیز ملازمش شد که الواح و آیات را به صوتی رفیع و لحنی ملیح بخواند و در آنجا به تبلیغ بی‌خبران و تشویق محبان و مؤمنان و تأسیس مشرق‌الاذکار و اجتماع احباب در اسحار و توالی مجامع پرانجذاب برای تلاوت الواح و آثار و نیز تأسیس محفل روحانی پرداخت و با جلال‌الدوله در قلعه ارک حکومتی پی در پی ملاقات کرده اطلاعات از این امر داد و شاهزاده از وی تجلیل و توقیر نمود و بالاخره کالسکه مخصوص خود و مستخدمش را همراه کرده تا به رفسنجان رفته ایّامی چند اقامت نمود و احباب به فیض ملاقاتش رسیدند.

پس به شهر کرمان رفت و بعد از توقّف ایّامی چند به رفسنجان برگشت و در خانه آقا محمدرضا متوقّف و مجلس عمومی احباب منعقد شد و چون آقا محمدرضای مذکور محلّ توجه و تعرض اعداء بود و چند بار برای وی شورش عمومی برانگیخت و ابن ابهر در آن ایّام مشرق‌الاذکار بر پا کرده احباء در اسحار مجتمع شده مناجات و اذکار همی خواندند. حاجی شیخ محمدتقی مجتهد به قصد

تخریب مشرق‌الاذکار و بعضی خانه‌ها و قتل و غارت احباب به قراء اطراف امر داد تا انبوه مردم قوی پنجه با بیل و کلنگ صبح روز بعد به شهر آمده مجتمع شدند ولی به دستور ابن ابهر جمعی از معاریف مظلومین در همان شب به سوئی متفرق شدند و اعداء علی‌الصباح خانه آقا محمدرضا را احاطه کرده به تهیه آتش زدن بر آمدند لاجرم بعضی از احباء برای مدافعه مسلح شدند و اشرار اطلاع یافته متفرق گشتند و حاکم بلد با جمعیت نزد ابن ابهر رفته معذرت پیش آورد و ضمناً به عنوان رفع آشوب خواهش کرد که از توقف در رفسنجان منصرف شود و او نیز پذیرفت و در حالی که حاکم و همراهان به نوع تجلیل با وی بودند به کالسکه جلال‌الدوله سوار شد و بعضی اشرار سنگ انداختند ولی به ملاحظه حاکم و همراهان خاضع شده شرط ادب بجای آوردند و ابن ابهر به یزد رسید و تقریباً چهار ماه مدت اقامتش در یزد شد و موجب هدایت جمعی گردید و اشتیاق و اشتعالی عجیب در جمع اهل بهاء ایجاد گشت و در نهم ربیع‌الاول ۱۳۲۱ [ه ق/ ۶ جون ۱۹۰۳ م] به طهران عودت نمود. (۵)

سپس در سال ۱۳۲۴ [ه ق/ ۱۹۰۶ م] حسب الامر سفر به هند کرد و چندی در آن مملکت به تبلیغ بیگانگان و تشویق یاران پرداخت، آنگاه مراجعت به حیفا کرده بعد از ایامی چند که در جوار عطوفت و عنایت مولای مهربان بسر برد در سنه (۱۳۲۶) [ه ق/ ۱۹۰۸ م] از طریق اسلامبول و باطوم و باکو وارد ایران گردید و کماکان محلّ توجه و اخلاص اهل بهاء و مرجع امور و عضو محفل روحانی در طهران بود و با زوجة محترمه‌اش راجع به حریت نسوان و کشف حجاب و اختلاط رجال و نساء اقدامات مؤثره به عمل آوردند.

و در سال ۱۳۳۱ [ه ق/ ۱۹۱۳ م] چون حضرت عبداله‌بهاء از سفر اروپ و امریک عودت به حیفا فرمودند با عائله‌اش از طریق باکو و اسلامبول به محضر انور شتافت و ایامی چند در جوار الطاف بسر بردند و از همان طریق به طهران برگشت و در اواخر ایام یک چشمش از اثر صدمات و مشقات که در طول مدت حبس در انبار طهران متحمل شد مأوف گردید و بر جای آن چشم مصنوع نهاد و عینک به کار می‌برد و با محاسن سفید و چهره نورانی و اخلاق روحانی و عمامه و عبا در مجامع احباء جلوه

نمایان داشت و متدرجاً نقاهت و ضعف استیلا یافت تا در سال ۱۳۳۶ [ه ق/ ۱۹۱۸م] در طهران به جهان جاودان شتافت و به جنب مدفن حاجی ملا علی اکبر در امامزاده معصوم مدفون گشت و الواح کثیره صادره از قلم عزّ ابهی و نیز از حضرت غصن اعظم عبدالبهاء خطاب به وی موجود است (۶) و دختر و پسرانی از او بر جای مانده نام ایادی را معروف و مشهور دارند.

و در مناجاتی که از قلم غصن اعظم عبدالبهاء در حَقّش صدور یافت چنین مسطور است:

«... و بهذا الاتناء طرق مسامعی نعی من کان ایادی امرک فی ارض الطّاء الرّجل الجلیل و الحبر النّییل و السّالک فی سواء السّییل الهادی الی الصّراط المستقیم النّاشر لنفحاتک بین المخلصین و الصّابر علی بلائک بین المضطّهدین. ربّ انه قضی ایامه ثابت القلب جازم العزم مطمئنّ النّفس مستبشر الرّوح طلیق اللّسان بدیع البیان قوی البرهان بالرّوح و الرّیحان و کم من لیال یا الهی قضاها تحت السّلاسل و الاغلال و کم من ایام تکبّد الاحزان و الآلام فی بطون السّجون الشّدیة الظّلام و هو شاکر لألطفک و صابر علی بلائک و مطمئنّ بذکرک و ناشر لنفحاتک. ربّ انه لم یفتر فی تبلیغ کلامک البلیغ و لم تأخذّه لومة لائم لئیم و هو تحت وثاق شدید و کبول من الحدید و یناجیک و هو تحت السّیف و السّنان و یقول: یا ربّی الرّحمن فدیتهک بروحی و نفسی و الجنان انّ هذا البلاء اعدّه موهبة کبریّ لآنه فی سبیل محبّتهک...»
الی آخر البیان.

۲۷ رجب ۱۳۳۷ [ه ق/ ۲۸ اپریل ۱۹۱۹م] (۷)

یادداشت‌ها

۱- متن کامل لوحی که فقره‌ای از آن نقل شده به شرح ذیل است:

الأقدس الأعظم

ذکر من لدنا لمن اقبل الی بحر العرفان و شرب منه باسمی الرّحمن لیجذبه ذکر المعبود الی المقام المحمود. ان اشهد یا عبد بما شهد الله قبل السّجن و بعد السّجن و حین استقرار عرشه فی السّجن انه لا اله الاّ انا المهیمن القیوم. تفکر فی قدره الله و سلطانه انا

اذا دخلنا الحبس دعونا الملوك بسطان احاط من فى السموات و الأرض و امرناهم ان يدعوا ما عندهم مقبلين الى الله المقتدر العزيز الودود. ما منعنا البلاء عما اردناه فى ملكوت الانشاء اظهرنا الحجّة بقدره من عندنا و ارسلنا البديع بسطان غلب من فى الوجود و معه ما سمّيناه بالصّحیة اذا ظهر اضطربت الأفئدة و العقول. هل يمنعنا كَرّ الفراعة او فرّ القیاصرة؟ لا و مالک البریة انه اظهر امره و يظهر كيف يشاء لا تحجّبه الألوف و لا تمنعه السیوف. طوبى لك بما اتّبتعت اباك فى امر موليك و شربت ریحى المختوم سوف يشرب من انكره اليوم غداً تراه آخذاً كأس البیان باسمى الرحمن ان ربك لهو الحقّ علام الغیوب. ليس لأحد مفراً و لا لنفس مستقرّ قد ظهر يوم الله و يحكم فيه من احاط كل الوجود. ان اشكر الله بما سمعت و اقبلت و عرفت موليك المظلوم. قم على خدمة ابيك انه من افضل الأعمال فى كتاب مسطور، ان له شأنًا عندالله تكبّر على وجهه من هذا المقام الممنوع.

۲- الواح نازله از قلم جمال اقدس ابهى خطاب به جناب ابن ابهر در بخش اول از فصل اول این کتاب مندرج است.

۳- درباره خدمات نسوان بهائی طهران به مسجونین بهائی از جمله جناب ابهر، جناب فاضل مازندرانی در کتاب تاریخ ظهورالحقّ (ج ۸، قسمت اول، ص ۴۴۶-۴۴۹) شرحی مرقوم داشته‌اند که در یادداشت‌های بخش سوم شرح حال جناب ابن ابهر در فصل سوم این کتاب مندرج است.

۴- متن مثنوی نبیل زرنندی خطاب به جناب ابن ابهر را جناب فاضل مازندرانی در مجلد پنجم کتاب تاریخ ظهورالحقّ (نسخه خطی، ص ۴۴۰-۴۴۱) چنین نقل فرموده‌اند:

ابن ابهر ای سراج المتّقین	هر دمت باد از بهاء‌العاشقین
صد هزار الله ابهای بهی	تا که روز و شب به عزّ و فرهی
مشعل سازی ازین فرخنده نار	جمله اشجار و اوراق دیار
نامه نامیت کز یمن یمین	گشت تاج فخر این عبد کمین
اندر آغاز مصیبت در رسید	روح تو بر جسم بی‌جانم دمید
سوی غضن الله روان شد با شتاب	تا مگر امرم نماید در جواب
چون که غضن اعظم شاه بهاء	هست شغل لازمش بی‌انتها

زان سبب نامد جسارت در سؤال
 تا که در این جمعه کز ربّ ودود
 غصن اعظم نیر ملک هدی
 خواند این پیر پریشان را بیر
 بعد از آن فرمود کان نور تقی
 نامهٔ بنوشته از بهر اسد
 رو بخوان و زود هر چه اندر اوست
 دست برچشمان نهادم از ادب
 شد تلاوت بهر مشتاقان همه
 بارجا گفتیم یکدل یک به یک
 تا که از نعمای آن اعلیٰ مقام
 با دوصد جان کامیاب آئیم کل
 الغرض در منظر اعلای یار
 هم برای آن إما زاکیات
 کآمده ثابت بمانند جبال
 از لسانت از لسانشان عرض‌ها
 اشکباران بعد از آن گشته خموش
 کابن ابهر را بگو کز لطف حقّ
 هم مکان و هم غذای من شدی
 چون که دایم غرق در یاد منی
 ای خوش آن کو طائف حولت شود
 خالصاً لله از خدامت شود
 اجر آن نیکو نهادان با من است
 نزد من باشد دعاشان مستجاب
 ای تقی ای بندهٔ شاه جهان
 غصن اعظم با همه اغصان یار
 هم همه احباب ربّ العالمین
 هر یکی را مرتفع در لیل تار

لاجرم آمد معوّق تا به حال
 یوم سبعین است از یوم الصّعود
 جملهٔ من فی البهء او را فدا
 غرق انوارم نمود از یک نظر
 ابن ابهر عبد سرباز بهاء
 که شود زآن مشتعل جان و جسد
 عامل آر از بهر آن جانباز دوست
 وز اسد آن نامه را کردم طلب
 باحلاوت زابتدا تا خاتمه
 یا تقی یالیتنا کنا معک
 که بود مأوای محبوب الانام
 زآن عنایت مستطاب آئیم کل
 شد زیارت بهر تو ای نخل نار
 که بهاء نوشاندشان آب حیات
 بالله آنانند ز اختیار رجال
 کردم اندر منظر شاه بهاء
 تا که آمد سمع جانم را به گوش
 بردی از بسیاری از یاران سبق
 کز منیت وز خطر ایمن شدی
 یار و غمخوارت منم تو ایمنی
 بهر جانان سامع قولت شود
 حامل مکتوب و پیغامت شود
 دستشان دائم مرا بر دامن است
 هر دم از من بهرشان صد فتح باب
 نیست حالت در بساط الله نهان
 عزّت سائل ز فضل کردگار
 از برایت اشکباران و غمین
 دست دعوت سوی عرش کردگار

ابن ابهر را با آن دو وجود	کی بهاء‌العالمین از لطف زود
شیرسان شاکرز بند و سلسله	که به ارض قاف چون وی بی‌گله
جمله یاران خود را شادکن	هر سه را از بند و قید آزاد کن
که کنید از دل سلاطین را دعا	در کتاب عهد فرمودی شها
یار باش و در امانش از ملال	ناصرالدین شاه را ای ذوالجلال
کن به شاه و بارعیت خیرخواه	طائفانش را به جودت ای إله
هیچ لشکر بی‌شه و سرور مباد	بار الها هیچ تن بی‌سر مباد
حقّ اشک چشم مهجوران خویش	حقّ سوز قلب منظوران خویش
بر گرفتارانت فرما فتح باب	حفظ کن اغنام خود را از ذناب
جمله را بر خیر کلّ مفتاح کن	امر اهل الله را اصلاح کن

۵- حضرت عبدالبهاء در اشاره به شمه‌ای از موقّیّت‌های جناب ابن ابهر در صفحات کرمان و رفسنجان در یکی از الواح مبارکه که در مائده آسمانی (ج ۵، ص ۱۸-۱۹) به طبع رسیده چنین می‌فرمایند:

«در ایام مبارک مرحوم آقاخان تابع میرزا یحیی به عکّا آمد و به نهایت عجز و ابتهال استدعا نمود که من می‌خواهم به ساحت اقدس مشرف شوم و سؤال نمایم و رفع شبهات کنم. جمال مبارک فرمودند این شخص را مقصدی دیگر و مرادش چیز دیگر است خواهید شنید. باری با وجود آن که شبهاتی بیان نداشت و سؤال نکرد چون مراجعت نمود رساله تألیف کرد و سؤالاتی و جواباتی تشکیل نمود که ابداً تحقّق نداشت و نوشت که جواب مطابق سؤال نبود و لکن چنین و چنان گفتند پس رفتم به قبرس سؤالاتی نمودم جمیع را جواب شافی کافی شنیدم. چنین سؤال کردم و چنین جواب فرمودند قانع شدم و مؤمن گشتم و آن رساله آقاخان الی الان در کرمان در دست امت مرحومه میرزا یحیی حاضر و به آن متمسک بودند تا آن که جناب ابن ابهر نظر به خواهش و رجای جلال‌الدوله به یزد رفت و بعد از اعلای کلمه‌الله در یزد جلال‌الدوله مصلحت سفر به کرمان دید. چون به کرمان و رفسنجان رفتند امت مرحومه اکثرشان به شریعه الهیه وارد شدند و دانستند که آن روایات از اصل بی‌اساس و اصل بود» انتهى.

در لوح فوق مقصود از «ایام مبارک» ایام حیات حضرت بهاء‌الله و مقصود از «مرحوم آقاخان» آقاخان کرمانی داماد میرزا یحیی ازل است.

۶- مجموعهٔ آثار مبارکهٔ حضرت بهاء‌الله و حضرت عبدالبهاء که به اعزاز جناب ابن ابهر عزّ‌صدور یافته در بخش اوّل از فصول اوّل و دوّم این کتاب به طبع رسیده است.

۷- متن کامل این مناجات در انتهای بخش اوّل در فصل دوّم این کتاب به طبع رسیده است.

فصل چهارم

بخش دوّم

مستخرجاتی از کتاب تاریخ امری یزد

جناب حاج محمد طاهر مالمیری بخشی از کتاب خود را که به تاریخ امری یزد موسوم است (ص ۱۷۲-۱۷۳ و ۳۸۷) به درج وقایع سفر جناب ابن ابهر به یزد و کرمان و منشاد اختصاص داده‌اند. ذیلاً مطالبی را که به قلم ایشان مرقوم شده است نقل می‌نماید:

«... شاهزاده جلال‌الدوله در سفر اخیر که به یزد آمده حال ایشان نسبت به سابق خیلی بهتر شده بود و تا یک درجه همراهی داشتند با حزب بهائی (۱). چون علماء ملتفت شدند شاهزاده در این سفر به خلاف سفر سابق با طایفه بهائی سلوک می‌نمایند خود را جمع کردند و قدری خودداری نمودند. و حکومت شاهزاده در یزد در این سفر چند سنه طول کشید. خرد خرد بهائیان بنای گفتگوی امری گذاشتند و مجالس بسیار بزرگ ششصد هفتصد نفری در مزرعه مهدی آباد و شهر تشکیل می‌گشت. گمان بعضی از احبّاء این بود که شاهزاده بهائی شده و در این سفر حالش خیلی فرق کرده. کم کم احبّای یزد امر را علنی کردند. تا این که در شهر رجب سنه ۶۱ [بدیع/۱۳۲۱ ه ق/۱۹۰۳م]، حضرت ایادی امرالله آقای ابن ابهر از طهران به امر محفل مقدّس روحانی آنجا به یزد تشریف آوردند و چندی در یزد توقّف فرمودند و مجالس عدیده فراهم می‌آمد و وقت بود که هفتصد هشتصد نفر احباب از اسلامی

و زردشتی و کلیمی در مجلس داخل هم مخلوط نشسته و از طایفهٔ مسلمین هم ممکن بود که هر مجلس چهل پنجاه نفر حاضر باشند و خود را نسبت به این امر بدهند و اظهار تصدیق نمایند. و حضرت ایادی سفری به کرمان تشریف بردند. پس از چندی مراجعت فرمودند و تقریباً آن وجود مبارک چهار ماهی در یزد تشریف داشتند. اما در این مدّت قلیله نفوس کثیری تصدیق به امرالله نمودند و مجالس و محافل ملاقاتی در کلّ ایام و لیالی تشکیل می‌گشت. و مجالس جمعیتی به اختلاط ملل اخری یعنی احبّای زردشتی و کلیمی فراهم می‌آمد و با کمال روح و ریحان و سرور و فرح لایحصى مجتمع می‌شدند. و حضرت ایادی به بیانات و تعالیم الهیه و نصایح مشفقانه کلّ را دلالت و نصیحت می‌فرمودند و چنان جذّابیت و هیمنه‌ای در بیانات و فرمایشات ایشان بود که کلّ مبهور و حیران بودند. فی الحقیقه روحی جدید و حیاتی تازه به احبّای الهی بخشیدند. آن ایام یک شور و انجذابی در یاران الهی و اماءالرّحمن حاصل گشته بود که فوق ذکر و بیان است. حضرت آقای میرزا حاجی آقا از اهل سنگسر از طهران محض خدمتگزاری حضرت ایادی همراه ایشان بودند. و آیات و مناجات و اشعار را بسیار خوب می‌خواندند به لحن و صوتی ملیح تلاوت آیات الله می‌فرمودند که کلّ مستمعین از این صهبای الهی چنان مخمور و سرمست می‌شدند که گویا منقطع از دنیا و مافیها می‌گشتند. والله الذی لا اله الا هو چنان شور و انجذابی و محویّت و فنائی از برای احبّاء الهی پیش آمده بود که کلّ تمنّای جانفشانی و فداکاری می‌نمودند.

پس از حرکت ایشان از یزد چند روزی گذشت که جمعی از احبّای الهی در زیر تیغ و شمشیر نعرهٔ یا بهاءالابهی را به عنان آسمان رساندند و هر یک به خون خود شهادت بر عظمت این ظهور اعظم دادند و حجّت را بر عالم و عالمیان کامل و بالغ فرمودند...

باری ایّامی که حضرت ایادی امرالله جناب ابن ابهر در شهر یزد تشریف داشتند احبّای منشاء مکرّر استدعا نمودند که سفری برای امر تبلیغ و ملاقات احبّاء اناثاً و ذکوراً تشریف فرمای منشاء گردند. لهذا حضرت ایشان در ایام عید سعید رضوان با حضرت حاجی آقای سنگسری که همه جا در خدمت حضرت ایادی بودند به

منشاد تشریف بردند. و شور و انجذابی جدید در بین احبای الهی حاصل گشت و نار محبت الله در قلوب یاران چنان مشتعل گردید که باعث بروز عداوت و بغض اعداء گشت. چهار یوم در منشاد توقّف فرموده روز پنجم از راه تفت روانه شهر شدند و پس از چند روز دیگر روانه طهران شدند...».

یادداشت‌ها

۱- جلال‌الدوله که به کرات به اعمال و رفتار و نحوه معامله او با اهل بهاء در این فصل اشاره شده سلطان حسین میرزا پسر سلطان مسعود میرزای ظل‌السلطان است. جناب فاضل مازندرانی در تاریخ ظهورالحق خود (ج ۸، قسمت اول، ص ۱۷۲-۱۷۴) درباره جلال‌الدوله چنین نوشته‌اند که:

«... دو سال پس از نوبت اول حکومتش در یزد که چنان هنگامه و مذبحة اهل بهاء برقرار کرد در سال ۱۳۱۰ [۱۸۹۳م] باز به حکومت آنجا منصوب شد و با اهل بهاء معامله به عکس کرده کمال محافظت و رعایت بنمود و معاندین ترسیدند و دست از تعرض و بدگویی به این امر کشیدند و بار سوم در سال ۱۳۲۰ [۱۹۰۲م] به حکومت یزد رفت و چون در طهران با حاجی محمدتقی ابن ابهر... دوستی یافته اظهار ایمان کرده او را به یزد برای تبلیغ اهالی همراه برد و احترام تام به جای آورد و به آحاد اهل بهاء ملاطفت و مساعدت نمود ولی پس از چندی با مشیرالممالک مستوفی یزدی متفق شد که به تحریک مآها فتنه برانگیزند و اموال و نقود گرد آورند... و فتنه شروع گردید... قریب چهار ماه نیران فساد مشتعل بود و هشتاد تن به اشد عذاب مقتول و چهل تن متواری و هلاک گردیدند و یا به دست ظالمان افتاده مقتول گشتند و تقریباً یکصد و بیست خانمان تاراج شدند و جلال‌الدوله به حکم مظفرالدین شاه معزول شده به طهران رفت و متظلمان و طلبکاران بر وی جوشیدند و صدارت با شاهزاده عین‌الدوله بود و حسین قلی خان نظام‌السلطنه مساعدت در اقدامات کرد... و در خلال احوال مذکوره جلال‌الدوله عرایض توبه و انابه به محضر حضرت عبدالبهاء فرستاده به واسطه مسافرین زائرین التجا و اصرار کرده درخواست عفو و غفران نموده و نوبتی به سال ۱۳۳۰ [۱۹۱۲م] چون املاکش در

مقابل استقراض مبالغ کثیره نزد میرزا عزیزالله خان بن ورقا بیع شرطی رفت و به هیچ نوعی از اقدام نتوانست املاک بازستاند و بالاخره به رهنمائی حاجی میرزا محمدتقی ابن ابهر عریضه فرستاد و لوحی رسید که آقا میرزا عزیزالله خان املاک را مسترد کرد و بالجمله جلال‌الدوله ابراز ایمان و اخلاص نمود و در ایام مسافرت حضرت عبدالبهاء در ممالک اروپا تشرّف حاصل یافته توبه و انابه کرده مورد عفو و ملاحظت گردید، به خلاف پدرش که چون به سعی و جدّ تشرّف حضور حاصل نمود مورد ملاحظت و قبول نشد...».

اشاره جناب فاضل در صدر مطالب فوق به «مذبحه اهل بهاء» راجع به شهادت شهدای سبعة یزد در سنه ۱۳۰۸ ه ق/ ۱۸۹۱ م است که جمال قدم درباره آن در یکی از الواح مبارکه چنین می‌فرماید:

«ان الظالم فی ارض الیاء (جلال‌الدوله در یزد) قد ارتکب ما احترقت به افئدة الاصفیاء و ذابت اکباد المخلصین». (امر و خلق، ج ۴، ص ۴۳۹)

درباره این ضوضاء جمال قدم در لوحی دیگر چنین می‌فرماید:

«یا علی قبل اکبر ظالم ارض یاء قصد اطفای نور نمود و عمل کرد آنچه را که از اوّل دنیا الی حین احدی مرتکب نشده...». (تقویم تاریخ امر، ص ۲۸۱)

و در لوح دیگر می‌فرماید:

«یا محمد قبل حسین ظالم ارض یاء آتشی بر افروخته که خاموشی نپذیرد عنقریب جزای اعمال اخذش نماید...». (تقویم تاریخ امر، ص ۲۸۲)

و در اثر دیگری چنین نازل:

«یا عباس ملیک ناس امروز با کمال فرح و نشاط ذکر اهل بساط می‌نماید ایشان هفت نفرند که در ارض یاء از ظلم ظالم بی‌همتا عروج نمودند و به انفاق اکبر فائز شدند...».

و جناب فاضل مازندرانی در اسرار الآثار (ج ۵، ص ۳۰۵) بیانی از جمال قدم را

با توضیحی کوتاه که درباره آن نوشته‌اند چنین آورده‌اند که:

«از ظالم ارض یاء ظاهر شد آنچه که عیون ملاء اعلی خون گریست». الخ که مراد جلال‌الدوله بن مسعود میرزا ظلّ السلطان بن ناصرالدین شاه است که حکمران یزد از

جناب پدرش بود و به سال ۱۳۰۸ ه ق [۱۸۹۱م] فتنه برانگیخت و هشت نفر از بهائیان را با قسی و اشنع وجه به قتل رساند».

دربارهٔ واقعه فوق مهدی بامداد در تاریخ رجال ایران (ج ۲، ص ۷۸) چنین می‌نویسد:

«... جلال‌الدوله در کشتن مردم برای استفاده شخصی خود به پدر بزرگوارش بی‌شبهت نبوده مثلاً در حکومت یزد خود در سال ۱۳۰۸ ه ق [۱۸۹۱م] جمعی از هموطنان خود را به تهمت بابی‌گری به وضع فجیعی کشت و نعش آنان را برای ترساندن مردم و استفاده شخصی در کوچه‌های شهر یزد گرداند...».

در خاطرات و کیل التولیه (ج ۱، ص ۱۸۷) آمده است که:

«... حکومت جلال‌الدوله از اوّل سنه ۱۳۰۸ (ه ق) [۱۸۹۱م] بود و دو سال حکومتشان طول کشید. در این مدّت دو سال حکومت نداشتند، سلطنت چنگیزی داشتند. احدی خود را مالک شیء نمی‌دانست. هر کس هر چه داشت مال ایشان بود...».

و نیز نگاه کنید به مندرجات فصل هفدهم کتاب فوق تحت عنوان «حکومت مجدّد جلال‌الدوله و ماجرای بابی‌کشی در یزد» و «پیوست ۲: پی‌گیری حوادث یزد» در مجلد دوم کتاب خاطرات و کیل التولیه.

شرحی از احوال جلال‌الدوله در فرهنگ رجال قاجار (ص ۷۱) و نیز در تاریخ رجال ایران (ج ۲، ص ۷۷-۸۰) مندرج است.

و نیز نگاه کنید به یادداشت‌های مندرج در ذیل بخش سوم در صفحات بعد.

بیانات شفاهی حضرت عبدالبهاء دربارهٔ جلال‌الدوله در یادداشت‌های مربوط به لوح حضرت عبدالبهاء خطاب به جناب ابن ابهر مصدر به عبارت: «ای منادی میثاق، مکتوب اخیر شما ملاحظه گردید...» در بخش اوّل از فصل دوم این کتاب نقل گردیده است.

فصل چهارم

بخش سوم

مستخرجاتی از کتاب خاطرات مالگیری

جناب حاج محمد طاهر مالگیری بخشی از خاطرات خود را که به نام خاطرات مالگیری (ص ۱۳۵-۱۳۶) انتشار یافته تحت عنوان «ورود ایادی امرالله جناب ابن ابهر و وقوع ضوضاء در یزد» به رشته تحریر در آورده و مشابه شرحی که در تاریخ امری یزد نوشته‌اند، و در بخش دوم این فصل نقل شد، به شرح ماجرای سفر جناب ابن ابهر به آن دیار پرداخته‌اند. ذیلاً عین نوشته جناب مالگیری را از کتاب خاطرات ایشان نیز نقل می‌نماید:

«... قبل از وقوع ضوضاء در سنه ۱۳۲۱ هجری قمری [۱۹۰۳م]، در شهر رجب همان سنه حضرت ایادی امرالله آقای ابن ابهر از طهران به امر محفل مقدس روحانی آنجا به یزد تشریف آوردند و چندی در یزد توقف فرمودند و مجالس عدیده فراهم می‌آمد و وقت بود که هفتصد هشتصد نفر احباب از اسلامی و زردشتی و کلیمی در مجلس داخل هم مخلوط نشسته و از طایفه مسلمین هم ممکن بود که هر مجلس چهل پنجاه نفر حاضر باشند و خود را نسبت به این امر بدهند و اظهار تصدیق نمایند. حضرت ایادی سفری به کرمان تشریف بردند پس از چندی مراجعت فرمودند و تقریباً آن وجود مبارک چهار ماهی در یزد تشریف داشتند. اما در این مدت قلیله نفوس کثیری تصدیق به امرالله نمودند و مجالس و محافل ملاقاتی در کل ایام

و لیالی تشکیل می‌گشت و مجالس جمعیتی به اختلاط ملل اخری یعنی احبای زردشتی و کلیمی فراهم می‌آمد و با کمال روح و ریحان و سرور و فرح لایحصبی مجتمع می‌شدند و حضرت ایادی به بیانات و تعالیم الهیه و نصایح مشفقانه کل را دلالت و نصیحت می‌فرمودند و چنان جذابیّت و هیمنه‌ای در بیانات و فرمایشات ایشان بود که کلّ مبهوت و حیران بودند.

فی الحقیقه روحی جدید و حیاتی تازه به احبای الهی بخشیدند. آن ایام یک شور و انجذابی در یاران الهی و اماء الرّحمن حاصل گشته بود که فوق ذکر و بیان است. جناب آقای حاجی میرزا آقا، از اهل سنگسر محض خدمتگزاری حضرت ایادی از طهران همراه ایشان بودند، و آیات و مناجات و اشعار را بسیار خوب می‌خواندند. به لحن و صوتی ملیح تلاوت آیات الله می‌فرمودند که کلّ مستمعین از این صهبای الهی چنان مخمور و سرمست می‌شدند که گویا منقطع از دنیا و مافیها می‌گشتند. والله الذی لا اله الا هو چنان شور و انجذابی و محویّت و فنائی از برای احبای الهی پیش آمده بود که کلّ تمنای جانفشانی و فداکاری می‌نمودند. پس از حرکت ایشان از یزد چند روزی گذشت که ضوضاء واقع شد و جمعی از احبای الهی در زیر تیغ و شمشیر نعره یا بهاء‌الابهی را به عنان آسمان رساندند و هر یک به خون خود شهادت بر عظمت این ظهور اعظم دادند و حجّت را بر عالم و عالمیان کامل و بالغ فرمودند.»

یادداشت‌ها

چنانچه از متن فوق استنباط می‌شود ورود جناب ابن ابهر به یزد در اوائل رجب سنه ۱۳۲۱ ه ق/ سپتامبر ۱۹۰۳ م بوده و پس از آن که چهار ماهی در یزد تشریف داشته‌اند در اوائل شوّال سنه ۱۳۲۱ ه ق/ دسامبر ۱۹۰۳ م آن مدینه را به صوب طهران ترک نموده‌اند.

بنا بر شرح فوق «چند روزی گذشت که ضوضاء واقع شد» و بنا بر نوشته دیگری از ایشان که متن آن تحت عنوان «ضمیمه دوازدهم» در کتاب تقویم تاریخ امر (ص ۲۶۵-۲۹۸) به طبع رسیده آغاز ضوضاء یزد «در روز نهم شهر شوّال سنه ۴۸» بدیع

مطابق ۲۹ دسامبر سنه ۱۹۰۳م بوده و منجر به شهادت شهدای یزد گردیده است.
در باره جلال الدوله و وقایع مربوط به شهدای یزد به مندرجات بخش دوّم و
یادداشت‌های مربوط به آن در صفحات قبل نیز مراجعه فرمائید.

فصل چهارم

بخش چهارم

مستخرجاتی از رساله نوید جاوید

رساله نوید جاوید که حاوی شرحی مختصر درباره سفر جناب ابن ابهر به هندوستان می باشد به قلم جناب خسرو بمان به رشته تحریر در آمده و در سنه ۱۳۳۶ ه ق/ ۱۹۱۸ م در ۱۲۸ صفحه با دست کتابت شده و در بمبئی با طبع سنگی انتشار یافته است. درباره حیات جناب خسرو بمان جناب فاضل مازندرانی در تاریخ ظهورالحق (ج ۸ قسمت دوم، ص ۱۱۶۹) چنین نوشته اند که:

«... دیگر از بهائیان معروف پارسی آقا خسرو بمان در وطنش کسنویه یزد زراعت پیشه بود مشاهده اخلاق و احوال بهائیان و خصوصاً از تعریف و تمجید دستور تیرانداز طالب و محب گشت و در حدود سال هزار و سیصد و اندی به بمبئی رفته به دکانداری پرداخت و به اخلاق و صحبت حاجی سید میرزا افنان و تبلیغ عندلیب در حدود سال ۱۳۱۰ [ه ق/ ۱۸۹۳ م] فائز به ایمان گردید و به تبلیغ پرداخت و مورد تعرض زردشتیان شد و سفری به سال ۱۳۲۰ [ه ق/ ۱۹۰۲ م] و باری دیگر به سال ۱۳۳۹ [ه ق/ ۱۹۲۱ م] به حضور حضرت عبدالبهاء مشرف شد و از آثار یادگارش فوگراف صوت مبارک حضرت عبدالبهاء به فارسی گرفت و کتاب بهجة الصدور، شرح احوال حاجی میرزا حیدرعلی اصفهانی را او باعث شد و خاندانی مؤمن از خود به یادگار گذاشت.»

شرح حال مفصل تر جناب خسرو بمان در کتاب تنی چند از پیشگامان پارسی نژاد در عهد رسولی (ص ۱۵۷-۱۷۰) و در ابتدای مصاییح هدایت جلد دهم نیز آمده است.

جناب بمان در صفحات ۱۰۳-۱۰۶ رساله نوید جاوید به شرح سفر مستر هریس (Mr. Hooper Harris)، مستر اوپر (Mr. Harlan Ober)، جناب ابن ابهر و جناب میرزا محمود زرقانی به هند پرداخته‌اند که ذیلاً به درج آن می‌پردازد:

«... دیگر از جمله بهائیان غرب که به هندوستان تشریف آوردند مستر هریس (Mr. Harris) و مستر اوپر (Mr. Ober) از دوستان آمریکا بودند که اول به ارض مقدسه حضور مبارک مشرف شدند و از ارض اقدس با حضرت ابن ابهر و میرزا محمود زرقانی حسب الامر مأمور مسافرت هندوستان گردیدند و در هر بلدی به اعلاء کلمه الله و اثبات امر بهائی و نطق عمومی مشغول بودند. (۱)

تا آن که به پونه تشریف آوردند و صوری عظیم بین اهالی دیدند و در بعض مدارس و انجمن‌های آریه و تیاسفی و برهمه نیز نطق کردند و در هر نطقی از جمله مطالبی که مکرر و مشروح می‌فرمودند و زیاده‌تر سبب جلب قلوب می‌شد این بود که اصول ادیان الهی یکی بوده و حقیقت شرایع الهیه حقیقت واحده. اما فروع مختلفه راجع به اختلافات ازمان بوده پس امروز باید نظر به اصول و حقایق نمائیم و کل متحد و متفق شویم و نظر به مقتضیات این عصر جدید و قرن مجید کنیم و از رسومات و تقالید قدیمه چشم پوشیم چه که رسومات مایه تعصب است و تقالید علت جدال و تنفر. از این قبیل از تعالیم بدیعه و مسائل مهمه بسیار بیان می‌فرمودند و سبب جذب و شور حضار می‌شدند. ولی چون ایام مسافرتشان محدود بود و اقامت طولانی غیر ممکن لهذا زیاده از دو روز در پونه توقف نفرمودند و واقعاً ملاقاتشان بسیار مؤثر بود و به یادگار عکس ایشان هم در این رساله طبع و درج می‌شود تا نمونه‌ای از قدرت و نفوذ سلطان ظهور باشد که به صرف غلبه کلمه الله چگونه نفوس غربی و ملل اجنبی محض ترویج امرالله آواره بلاد شرق شده‌اند و آسایش خویش را در سبیل الهی ترک نموده‌اند و دیگر از جمله نفوس محترمه‌ای که مدتی در پونه تشریف داشتند جناب ابن ابهر بودند که با نفوس کثیره ملاقات

فرمودند و از مذاهب مختلفه به ملاقاتشان رسیدند مخصوص بعضی از اسرائیلیان که صاحب فهم و فراستی شایسته بودند و دارای سعی و طلبی بایسته اظهار اقبال نمودند و رنگ ملال از دل زدودند کذلک یکی از خانم‌های انگریز با بعضی از خویشان خود خدمت ایشان رسیده پس از گفتگوی بسیار پرسیدند که چرا علماء و کشیش‌های ما قبول این امر را نمی‌کنند. در جواب گفتند مثل این که علماء و حاخام‌های یهود هنوز حضرت عیسی را منکرند زیرا حقیقت شریعت موسوی را فراموش نموده‌اند اگر پیغمبر خود را در سابق شناخته بودند البتّه موعود آینده را هم به آسانی می‌شناختند. همین طور است حال رؤسای دین مسیح و ادیان سائره. باز آن خانم محترمه پرسید که پس چه وقت این مردم حقّ را خواهند شناخت. جواب دادند که وقتش خواهد آمد مثل این است که الآن در باطن این درخت‌ها ثمر و میوه موجود است ولی هنوز چون وقت بروز نرسیده از آن ثمرها اثری دیده نمی‌شود اما چون وقتش آید هر یک از این اشجار اثمار آبدار بیار آرد این است که در ایّام ظهور مظاهر حقّ هر چند مردم غافل و جاهل بودند و از حقیقت امر بی‌خبر ولی چیزی نگذشت که امرشان عالمگیر شد و در هر اقلیمی علم قدرتشان بلند گردید با آن که در بدایت امر، احدی به آنها اعتناء نمی‌نمود بلکه جمیع مردم زبان به طعن و لعن می‌گشودند و مسخره می‌کردند و این از سنن الهیّه است و هم عادت دیرینه ملل محتجبه و نفوس غافله...».

یادداشت‌ها

- ۱- برای ملاحظه مکاتیب حضرت عبدالبهاء درباره سفر این نفوس به هندوستان به الواح مصدرّ به عبارات ذیل مراجعه فرمائید.
- «ای بنده صادق جمال مبارک...» در بخش اوّل از فصل دوّم.
- «ای منادی ملکوت...» در یادداشت‌های مربوط به لوح فوق.
- «ای منادی پیمان نامه شش شعبان...» در بخش اوّل از فصل دوّم. و نیز نگاه کنید به یادداشت‌های مربوط به بخش اوّل در فصل پنجم این یادنامه.

فصل چهارم

بخش پنجم

مستخرجاتی از آثار جناب علاقه‌بند

جناب حاجی آقا محمد علاقه‌بند یزدی فرزند حاجی عبدالرحیم یکی از احبای سرشناس، خدوم و فعال جامعه بهائی طهران بوده و در مدت حیات خود به دریافت الواح عدیده از اقلام جمال قدم و حضرت عبدالبهاء مفتخر گردیده و به تقدیم خدمات ارزندهٔ مختلفه به امر الهی موفق گشته است.

جناب علاقه‌بند در سال ۱۲۹۲ هـ ق/ ۱۸۷۵ م به زیارت جمال قدم فائز شده و در سال ۱۳۱۶ هـ ق/ ۱۸۹۸ م به زیارت اعتاب مقدسه و ملاقات با حضرت عبدالبهاء نائل گردیده است. جناب علاقه‌بند علاقه‌ای وفیر به جمع‌آوری آثار مقدسه و اشعار شعراء و کتب و رسالات بهائی داشته و خود نیز در ثبت و تحریر وقایع تاریخی امر مبارک همتی موفور مبذول فرموده و آثار تاریخی متعددی به صورت خطی از خود به جا گذاشته است. از جمله آثار قلمی ایشان کتابی موسوم به تحفة الاحباء است که آن را در شرح احوال تعدادی از مشاهیر بهائیان ایران مرقوم داشته و شرح مظالم و عاقبت احوال عدّه‌ای از مخالفین و معاندین امرالله را نیز در آن آورده است. جناب علاقه‌بند فصولی از این کتاب را که اختصاص به شرح حال شهداء و مبلغین و خدام امر الهی دارد به «حقّه» تسمیه نموده که در لغت به معنی ظرفی است که جواهرات و اشیاء گرانبهای دیگر در آن حفظ و نگهداری می‌گردد. در حقّه بیست

و نهم کتاب تحفة الاحیاء جناب علاقه‌بند شمه‌ای از شرح احوال جناب ابن ابهر را در سنین مسجوبیت در سجن انبار طهران به رشته تحریر کشیده که متن آن ذیلاً تحت عنوان: «قسمت اوّل: مستخرجاتی از کتاب تحفة الاحیاء» به نظر خوانندگان گرامی خواهد رسید.

جناب علاقه‌بند در مجلد دیگری از آثار خود که آن هم به شرح احوال تعدادی از احبّاء اختصاص یافته شرح مختصر دیگری دربارهٔ جناب ابن ابهر پس از صعود ایشان مرقوم داشته‌اند که متن آن را نیز ذیلاً مندرج می‌سازد. این اثر خطی ظاهراً تذکره‌ای دربارهٔ متصاعدین الی الله است که از آن با عنوان «مدافن الاجساد» یاد شده و مستخرجاتی از آن تحت عنوان: «قسمت دوّم: مستخرجاتی از کتاب مدافن الاجساد» ذیلاً به نظر خوانندگان گرامی خواهد رسید. دربارهٔ بعضی از نکات و مطالب مندرج در این دو شرح توضیحاتی به اختصار مرقوم شده که تحت عنوان «یادداشت‌ها» به ذیل مطالب ایشان اضافه گردیده است. لازم به یادآوری است که متن مستخرجات ذیل نقطه گذاری شده، زلّات املائی و انشائی آن مرتفع گشته، املاء کلمات به صورت متداول امروزی تغییر یافته، نکات اضافی در کروشه [] ارائه گردیده و در تسوید مطالب در حدّ استطاعت و توانائی دقّت و امانت لازم رعایت شده است.

باری، جناب علاقه‌بند در سنهٔ ۱۳۴۷ هـ ق/ ۱۹۲۸ م در طهران به ملکوت ابهی صعود نموده و عائله «فائز» از بازماندگان ایشانند. حال متن نوشتهٔ جناب علاقه‌بند را به نقل از کتاب «تحفة الاحیاء» مندرج می‌سازد:

قسمت اول - مستخرجاتی از کتاب تحفة الاحباء

حقه بیست و نهم - شرح احوالات جناب ابن ابهر علیه بهاء الله
 المالك القدر از وضع ایشان و گرفتاریشان در طهران و مدت
 حبسشان و خلاصی ایشان و خدمات بعد از خلاصی ایشان نسبت
 به امر الله

شرح حالات ایشان از این قرار است که اسم مبارکشان حاجی میرزا محمد تقی و وطن ایشان ابهر، که از محالات قزوین است، و ایشان از جمله علماء اعلام و از اعلیحضرت سلطان ملقب به شیخ الاسلام، دارای ریاست عامه آن بلد و از جمله متمولین آن مکان، بعد از فوز به رتبه بلند ایمان و مقام ارجمند ایقان شغل خود را حصر در تبلیغ امر الله فرموده، به اندازه‌ای که جمعی کثیر از آن بلد را تبلیغ نمودند. رفته رفته مسجد و محراب و قضاوت متروک شد و ایشان به اسم مکه روانه ارض مقصود شدند و در زمان اشراق شمس اسم اعظم و جمال قدم روحی لأحبائه الفداء و بعد از فوز به لقا به امر مبارک روانه مکه شدند. در مراجعت دیدند در ابهر کاری پیش نمی‌رود، آمدند در طهران و مشغول خدمت امر الله بودند تا مقدمه حضرات جمهوری طلبان پیش آمد و به واسطه برائت ذمه خود ظل السلطان در یزد آن قضیه هائله شهدای ثمانیه را به پا کرد و در طهران چند نفر از جمهوری طلبان را گرفتند و جناب حاجی امین یزدی و جناب حاجی ملا علی اکبر شه میرزادی را نیز گرفتند و با آنها حبس کردند و بعد روانه قزوین کردند و جناب ابن ابهر چند روزی خود را حفظ نمودند و خود را نشان ندادند که بلکه آن بلیه به خیر بگذرد.

از آنجائی که در تقدیرات الهی تدبیر چاره‌پذیر نه، به مقتضی «التقدیر یضحک علی التّدبیر» آخر الامر، بعد از قلیل مدتی، ایشان را در بازار گرفتند و بردند نزد

نایب‌السلطنه و نایب‌السلطنه ایشان را به انبار دولت فرستاد و ایشان در انبار بودند تا حضرات را از حبس قزوین، بعد از دو سال، مرخص کردند و بعد از ورود طهران جناب حاجی امین را به انبار بردند و حاجی آخوند را وجه گرفتند و مرخص کردند.

خلاصه، جناب ایشان در انبار بودند که حاجی امین را بردند انبار. طولی نکشید بعد از دو ماه یا سه ماه، به سعی و کوشش جناب مستطاب آقا میرزا ایوب حکیم، که از نفوسات زکیّه قدسیّه بود و مرّه بعد مرّه به شرف لقاءالله مشرف شده بود و به واسطه روشنائی و ضوء وجود مسعود او جمعی از یهودی‌های طهران چشم باز کردند و خدای خود را شناختند من جمله دو برادر ایشان که یکی میرزا افلاطون بود و یکی آقا میرزا آقاخان، پسرهای نورمحمود، هر دو مؤمن شدند و هر دو به ارض مقصود به زیارت جمال معبود مشرف شدند (۱)، خلاصه مراتب حبّ و محبت و علم و حکمت و تبلیغ و رشادت ایشان را این کتاب گنجایش ندارد، باید قدر و مقدار جناب ایشان را از الواح مبارکه ایشان فهمید و درک نمود. ایشان جناب جلالت مآب عرب صاحب که از اول رجال دستگاه سفارت روس بود و اظهار حبّ و همراهی به امر هم می نمود، او را دیدند و واسطه نمودند. نایب‌السلطنه هر روز وعده مرخصی می دادند، ولی از آن طرف می فرستادند نزد جناب حاجی امین که تو چند هزار تومانی تا از پول‌های بهاءالله به من ندهی محال است که خلاص شوی.

خلاصه، جناب عرب صاحب از نایب‌السلطنه رنجیدند و به نفس سلطنت و اعلیحضرت ناصرالدین شاه متمنی گردیدند که اعلیحضرت دستخط فرمودند: نایب‌السلطنه، ما حاجی امین بایی یزدی را به عرب صاحب بخشیدیم. ایشان دستخط را دادند به یکی از غلام‌های سفارت، برد. جواب داده بود که چشم، فردا می فرستم. برگشته بود، عرب صاحب مجدداً فرستادند که الآن باید بدهی بیاورند یا می روم نزد اعلیحضرت. نایب‌السلطنه فرستاد حاجی امین را از انبار آوردند و تسلیم فرستاده عرب صاحب کرده، آوردند و عرب صاحب فوراً آدم فرستاد در بازار حراج وار عمّامه تا کفش ساغری و شال ترمه و عبای ماهوت جهت جناب حاجی امین خریدند

و به حاجی امین پوشانید و ایشان را به کمال احترام فرستاد نزد آقا میرزا ایوب و شب را در منزل جناب حاجی آخوند سابق الذکر با جمعی از احباب جمع بودیم، جناب آقا میرزا ایوب با جناب حاجی امین وارد شدند.

خلاصه، مراد احوالات جناب ابن ابهر بود. ایشان در انبار بودند که حاجی امین مرخص شدند و جناب ایشان سه سال و پنج ماه در انبار بودند و در این ظرف مدت حبس ایشان، تمام خدمت ایشان از غذا بردن و رخت شستن و پیغام و خط بردن و آوردن و از برای استخلاص ایشان عریضه به شاه دادن و سر راه‌های شاه با بیست نفر از زن نشستن و غیر ذلک آنچه لازمه محبت و خدمت بود تمام را جناب آقا میرزا مؤمن کاشی و عیال ایشان که صبیّه جناب حاجی محمدرضای اصفهانی شهید بودند و در انبار دولت ایشان تلف شده بودند و ایشان به حاجی محمدرضای شهید معروف بود که اسم [دختر] ایشان آقا بیگم بود، متحمل بودند. اگرچه تمام احباب طهران، بلکه جای‌های دیگر ایشان را به پول معاونت و همراهی می‌کردند به اندازه‌ای که جمعی از قبیل آقا جمال بروجردی و ضعیفه‌ای که فائزه در الواح خطابش می‌فرمایند و اسم او گل سرخ بیگم بود، مدّعی بودند که آقا میرزا مؤمن و عیال او در این معامله فایده‌ها بردند. (۲)

خلاصه، مراد اینها نبود و مقصود خدمتگزاری آن زن و شوهر بود که در ظرف مدت سه سال و نیم همه روزه بدون یک روز ملاحظه اگر روزی دو دفعه نمی‌رفت روزی یک دفعه را از دروازه دولاب، که خانه آنها بود، تا انبارشاهی با آذوقه می‌رفت که جناب ابن ابهر در این ظرف مدت از علو همت و سمو فطرت و ازدیاد خدمتی که در امرالله به احباب نموده بودند و احباب بی‌اختیار تعارف و هدیه برای ایشان می‌بردند و ایشان هم اهل انبار را ضیافت می‌نمودند و تمام اهل انبار فریفته و شیفته حرکات و اطوار ایشان شده بودند و در انبار مدت توقف چند نفسی را تبلیغ نمودند، من جمله آقا حسین و کیلی بود از اهل ممقان که پیوسته مستحفظ انبار بودند، از معاشرت ایشان تصدیق نمودند و از آن به بعد جناب حسین و کیلی لسان تبلیغ گشودند و جمعی را ایشان تبلیغ نمودند تا سرّ آیه وافی هدایه «... مثل حبه انبت سبع سنابل فی کلّ سنبله مائة حبه...» (۳) ظاهر و باهر گردید.

خلاصه، در اواخر ایّام حبس ایشان چند روزی آن ضعیفه سابق الذکر فائزه نام در انبار نزد ایشان می‌رفت و می‌آمد. روزی اظهار نمود که اگر یک نفس پیدا شود و صد تومان بدهد، مشیر خلوت که فرّاش‌باشی نایب‌السّلطنه هست، تعهد نمود که ایشان را خلاص کند. حقیر با جمعی از احباب در این باب شور نمودیم، پاره‌ای امضاء نمودند که خوب است و نزد حقّ مطلوب و پاره‌ای برخلاف، من جمله آقا جمال بروجردی صحّه نگذارد به این عذر متعذّر شد که تا به حال که این قدر از احباب انبار رفتند و خلاص شدند دندان نایب‌السّلطنه به دیناری بند نشده و ذائقه او به مداخلی شیرین نگشته و اینقدر اذیت می‌کند، اگر دیناری از احباب عایدش شود، دیگر پناه به خدا باید برد.

خلاصه، حقیر با آقا جمال در این باب مدّعی شدم و جناب حاجی میرزا حیدرعلی و جناب حاجی آخوند و جناب آقا سید مصطفی اصفهانی و جناب آقا میرزا مؤمن و جناب آقا محمد جواد اصفهانی و جناب آقا میرزا نبی خان حاضر بودند و تمام میلشان بر خلاف رأی و میل آقا جمال بود ولی جرأت این که بر خلاف میل او نطقی بکنند نداشتند. حقیر هم طبع او را خالی از غرض به جانیاورده بودم، با او طرف شدم و به اندازه‌ای سخت به هم برآمدم که آخر الامر در حضور حضرات گفت محمد چشم‌های تو شهادت می‌دهد که تو از حقّ اعراض داری.

خلاصه، از مراد دور نشویم. حقیر با آن ضعیفه گفتم که اگر تو دست جناب ابن ابهر را در دست من بگذاری من صد تومان می‌دهم. ضعیفه رفت و مراجعت کرد و گفت مشیر خلوت می‌گوید من می‌خواهم ضامن تو را ببینم. حضرات قدری خوف نمودند و از آن مجلس متفرّق شدند. ایّام رمضان بود و بارندگی زیادی هم شده بود و مسافتی هم بود. معذک هم بود. همراه او رفتم منزل مشیر خلوت. آن ضعیفه قدری با مشیر خلوت به طریق نجوی صحبت کردند و آن زن هم حرکات و افعال او قدری محلّ اطمینان نبود. حقیر را هم خیال پیش آمد.

خلاصه، آخر کار توکل بر ذات پاک پروردگار نموده قبض دادم و رفتم. چهار ماه دیگر هم از این مقدمه گذشت و هر روز امروز و فردا نمود و آقا جمال خنده‌ها کرد تا ایّام عاشورا شد و روز تاسوعا مشیر خلوت جناب ابن ابهر را با دو نایب و

آن زن با قبض حقیر فرستاد در حجره و یک صد تومان را گرفت و رفت. بعد از آن، آن زن نزد جناب ابن ابهر اظهار کرده بود که صد تومان هم من خودم وعده به آقا بالاخان که وکیل الدوله لقب داشت دادم و باید بدهم. جناب شما خانه مرا نزد محمد یا غیر او بگذارید و صد تومان بگیرید که من به آنها وعده دادم.

جناب ابن ابهر به جهات چند قبول کرده بودند. اول از بس در ظرف سه سال و پنج ماه در انبار زحمت کشیده بودند و خسته شده بودند، دوم از بس صادق و خالی از خدعه بودند. سیم از بس به مال دنیا بی اعتناء بودند. خلاصه نزد حقیر اظهار نمودند، جناب حاجی سید محمد افنان هم حاضر بودند و بر حسب امر مبرم حضرت مولی العالم ماهی چهار تومان شهریه انبار جناب ابن ابهر را ایشان می دادند. حقیر ابا کردم که این مطلب صدق نیست و بنده با مشیر خلوت به اندازه‌ای قطع معامله نمودم که وجه خدمتانه دستاق بان (۴) با فراشی که شما را آورد با خود او باشد. دیگر صد تومان وجه دادن یعنی چه؟ جناب ایشان فرمودند می دانم صدق نیست، ولی این زن زحمت کشیده و دو سه ماه است که در انبار آمد و شد کرده و برای من به قدر شش، هفت تومان لباس تهیه کرده. می خواهم به او چیزی برسانم. جناب افنان گفتند من می دهم و وثیقه هم نمی خواهم بلکه مجاناً می دهم. آن را هم ایشان دادند.

باری، چند روز نگذشت اجتماع احباب گرد جناب حاجی زیاد شد و هر روز و شب در محفل احباب مجالس‌ها مرتب می شد و ابن ابهر صدرنشین آن مجالس بود. بر حسد و بغض آقا جمال افزود، به آقا میرزا نعیم گفته بود که از بیرون آمدن ابن ابهر از حبس عرش خدا لرزید و به دیگری گفته بود که هر کس ابن ابهر را به خانه خود راه بدهد بی غیرت و دیوث است. جایی دیگر گفته بود که چرا ابن ابهر در محافل و مجالس آیات جمال مبارک را نمی خواند و نوشته جات آقا (۵) را می خواند.

خلاصه، کلام مطوّل شد. جناب ابن ابهر مرخص شدند و بعد از مرخصی به قدر چهار ماه طهران بودند و اذن شرفیابی برای ایشان عنایت شد. رفتند به شرف حضور مشرف شدند. عنایت فوق العاده در حق ایشان و ایشان را مأمور به طرف قفقازیه

فرمودند برای تبلیغ و ایشان رفتند به قفقازیه و خدمت‌ها نمودند و نشر نفعات را به اندازه‌ای نمودند که در عشق آباد و میان‌دوآب تبریز از جهت جلوس حضرت من اراده‌الله جشنی گرفتند که شرح آن در جریده‌ها [ی] روس و ایران ثبت شد و بعد از خدمت‌ها مجدداً حضرت من اراده‌الله تفضلاً ایشان را اذن حضور فرمودند و حقیر مشرف بودم.

در سنه ۱۳۱۶ [ه ق ۱۸۹۸ م] که با جناب آقا میرزا علی اکبر میلانی به حضور مشرف شدند و مورد عنایت و الطاف لاتحصی گردیدند و مشرف بودند که حقیر را مرخص فرمودند و روانه شدم. ورود حبس ایشان در سنه [؟] بود و خروج ایشان در سنه [؟] (۶) و شرح و وصف ایشان و خدمات ایشان مقدس از شرح و بسط حقیر است. همین افتخار ایشان را کفایت که در الواح مبارک حضرت من اراده‌الله ایشان را خادم البهاء (۷) خطاب می‌فرمایند. زیاده از این حقیر را خبر نبود والسلام. (انتهی)

در اینجا متن نوشته جناب علاقه‌بند درباره جناب ابن ابهر به نقل از کتاب تحفة الاحباء ایشان به پایان می‌رسد. مطلبی که قابل توجه است اشاره جناب علاقه‌بند در اواخر شرح فوق به برگزاری جشنی به مناسبت جلوس حضرت عبدالبهاء بر اریکه میثاق در میان‌دوآب است که به همت و مدیریت جناب ابن ابهر برگزار شده است. در توصیف این جشن و نقش جناب ابن ابهر، جناب میرزا علی اکبر روحانی میلانی (محبّ السلطان) شرحی به تاریخ ۲۸ شهر جمادی الاول سنه ۱۳۱۵ ه ق ۲۶ اکتبر ۱۸۹۷ م به رشته تحریر در آورده‌اند که ذیلاً به نقل آن می‌پردازد:

صورت مجلس عيد و جشن اعظم در جلوس

حضرت من اراده الله به سرير عبوديت كبرى در مياندواب

الحمد لله الذي خلق الخلق الجديد بامرہ العزيز الحميد و نفخ في الصور ذلك رجع غير بعيد و انشأ كينونات صافية و قلوب منيرة في هذا العصر المجيد و الدور الحميد لينطبع فيها آياته و آثاره و يتجلّى عليها شمس بيناته و اسراره و اعطاهم بفضله العميم و فيضه الجسيم بصرًا من الحديد لينظروا بعين الانصاف في آياته و كلماته و بيناته و يتفكروا في ظهوراته و تجلياته ثم ظهر فيهم باسمه الاعظم في هيكل الانسان الذي هو احسن الهياكل في الامكان بقوله الرحمن: انا خلقنا الانسان في احسن تقويم. (٨)

و تجلّى من هذا الهيكل الاحسن الاقوم على اهل العالم ليتّم فضله على الامم و هذا من فضله الذي احاط العالمين و رحمته التي سبقت من في السموات و الارضين و علمهم شئون الانسان و آداب الرحمانية و شيمه الذي هو سجيته الانسانية و طرازه الربانية و خلقه الروحانية و قن لهم قانوناً و شرع لهم شريعة و انزل لهم اوامراً و احكاماً و بين لهم صراطاً مستقيماً، بقوله المقدس في كتابه الاقدس:

«اذا غيض بحر الوصال و قضى كتاب المبدأ في المأل توجّهوا الي من اراده الله الذي انشعب من هذا الاصل القديم» (٩). ليكونوا بهذه التوجه ممتازاً بين الامم و نجومًا زاهرة في آفاق العالم و اقماراً منيرة في سماء القدم و شمساً مضيئة لتربية الامم. فلما تمّت الميقات و دنت الساعات و انتهت الاوقات و تدورت كأس الحيات و اقتربت الغروب من مغرب الناسوت و الطلوع من افق اللاهوت بلمعات ساطعات كتب كتاب العهد و الوصية لنجات الخلق و البرية و فيه اخذ العهد من اهل العالم من الاعالي و الاداني لسره الاقدم و رمزه المنمنم و وليه المعظم و فرعه المنشعب من اصل القدم، اعنى مولى العالم و ملجأ الامم و مرجع العرب و العجم الحاكي عن جماله القدم المشرق الفضل على الامم و سحاب الكرم على العالم الطالع من برج العبودية في هذا العصر المكرّم و الساطع من افق الرقية لتربية الامم و الهايج من مهبّ الموهبة لايقاظ اهل العالم سيدي و سندی و مولائي الحضرة غصن الله الاعظم روحى و ارواح العالم لتراب قدم احبائه الفداء بصريح عبارته الاقوم الاتم في كتاب عهده المحكم المبرم و اوضح سبيله الاعظم و ابين دليله الافخم و تعين ولي عهده المعظم لئلا تزل

اقدام الضعفاء عند اهتزاز ارياح القضاء و لا یرتعش فرائص اهل الامكان عند ظهور الامتحان و لا يضطرب القلوب عند هبوب قواصف الافتتان، بقوله الاعزّ الاحلی: «وصیّت الله آن که باید اغصان و افنان و منتسبین طراً به غصن اعظم ناظر باشند» (۱۰). بذلك بشرت الذرات كلّ الممكنات و فرحت الموجودات بهذه البشارات و اشرقت آفاق الكائنات من هذه الانوار الساطعات و تهيجت افئدة الثابتين بهذه العلامات و اهتزّت قلوب الراسخين بهذه الروائح التي تهبّ من مهبّ موهبة منزل الآيات و مظهر البيّنات. عند ذلك نطقت السن اهل الكائنات و تغرّدت حمامة الموجودات و غنّ ورقاء الحيات و ترنّم عندليب النّجاة في ايكة شجرة المخلوقات بالتهليل و التسبيح و التمجيد و الثناء و المناجاة و رفعوا رايات الآيات و انتشروا اشرة البيّنات و اخذوا كأس الحياة التي هي العهد القديم و الميثاق العظيم مخاطباً باحسن الالحن و منادياً بابدع البيان: يا احبّاء الرّحمن و اولياء المئان أ رأيتم ان اصبح مأواكم غوراً فمن يأتيكم بماء معين و اذا غاب عنكم الهكم فمن يأتيكم بماء جديد فسروا و افرحوا هذا الفرح العظيم و السرور القديم و قرّت عيونكم في هذا الجشن المبين بما ظهر مركز الميثاق و ضرب سراق العظمة و الاقتدار في قطب الآفاق و وضع فيها كراسي مرصّعة و سرائر مجلّلة و مدّد فيها مائدة قدسيّة سماويّة التي لم يخطر بقلب احد من البريّة و دعا الكلّ عليها و اذن الجميع للدخول فيها الا فاسرعوا اليها الا فتعجّلوا اللوفود عليها فانّ هذا الفضل لم يسبقه قرون الاولين و الآخرين هنيئاً لمن سرع و يفوز و نعيماً لمن ورد و يلوذ و يقول: «الحمد لله الذي هدانا لهذا و ما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله» (۱۱) و «ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء والله ذو الفضل العظيم». (۱۲)

روز پنجشنبه بیست و پنجم شهر ربیع الثانی سنه ۱۳۱۵ [ه ق/ ۲۳ سپتامبر ۱۸۹۷ م] به شکر این موهبت عظمی و به تشکر این عطیّه کبری در قصبه میاندوآب جشن عظیمی گرفته شد و عید عزیزی بر پا گشت که از اوّل عالم الی یومنا هذا در آذربایجان و ایران همچه جشنی به این وضوح گرفته نشده و تاکنون همچو مجلس عیش و سروری در امرالله مترتب نگشته و به سمع احدی نرسیده و به قلب نفسی خطور نکرده بود. اوّل محلّ و مقام و معان و مکانی که در آنجا این جشن عظیم و فرح مبین بر پا شده بود باغ جناب آقا کربلائی محمدعلی میاندوآبی بود. آن باغی بود

وسیع الفضاء که انواع و اقسام درخت‌ها و شجرها در وی مغروس و میوه‌های لذیذ و لطیف در شاخه‌ها آویزان و فواکه شیرین در افنان و اغصان که مذاق آکلان از طعمشان شیرین و ملذذ و چشم ناظران از مشاهده ایشان روشن و منور بود و گل‌های رنگارنگ در آن باغ که غبطه باغ جنان بود موجود و مشام و خواطر اهل سجود از روایح مقدسه معطره نسرين و نسترن و گل‌های داود معطر و خوشنود. عندلیبان الهی در شاخ‌های ورد معنوی نعمة داودی می‌سرودند و هزار دستنان حقیقی در فنون اشجار ربّانی با ترانه‌ای بی‌فتور می‌غوندند. نهرهای زلال از تحت نهال‌های بی‌همال در جریان و آب‌های خوشگوار از جویبار آن حدیقه پرازهار در سریان. فی الحقیقه آن باغ قطعه‌ای از بهشت برین بود و گوشه‌ای از روضه علیین:

روضه ماء نهرها سلسال دوحه سجع طیرها موزون
آن پر از لاله‌های رنگارنگ و این پر از میوه‌های گوناگون (۱۳)

در وسط این باغ عمارتی است دو مرتبه که در نهایت خوبی و خوش وضعی ساخته شده. یک اطاق خیلی بزرگ در میان واقع و یک اطاق کوچک در این سر و یکی در آن سر و جلو این اطاق‌ها بولقونی [balcony] معتبری درست شده که از آن بولقون دو فرسخ راه نمایان است که همه‌اش اشجار و ازهار و چمنستان است. و این باغ مرتب است به چهار خیابان و این خیابان‌ها به وضع خوشی زینت داده شده بود و اطاق‌ها و دیوارها و بولقون با شال‌های ترمه و فرش‌های پر قیمت و با پارچه‌های ابریشمی مزین شده بود که ناظران واله و حیران می‌شدند و احباب از سه منزلی آمده و جمع شده بودند. در یک طرف ساقیان سیمین عذار با باده‌های گلنار و با شربت‌های خوشگوار مذاق مخموران صهبای ربّ مختار را شیرین می‌نمودند و جام‌های سرشار از شراب ظهور حضرت مولی‌الابرار در آن محفل اختیار و مجلس ابرار در گردش و دوّار و شاریان آن شربت‌های خوشگوار سرمست و هشیار و به محامد و نعوت حضرت مختار مشغول و ناطق و از یک طرف شیرینی‌های رنگارنگ و حلویات گوناگون در آن مجمع روحانی گسترده و گل‌های خوشبو و لاله‌های خوشرو در ظرف‌های نیکو در آن محفل ربّانی گذارده و دور اطاق‌ها با کراسی و سرائر منظم و مرتب و اولیای حقّ و دوستان خدای مطلق بعضی به رتق

و فتق و برخی به ترتیب و تنظیم و بعضی به خدمت و تحذیم و برخی به زینت و تفریح و بعضی به تصویر و ترسیم آن مجلس جشن عظیم و منظر کریم مشغول و حمامات ایکه وفا و عندلیبان گلشن صفا و بلبلان جنت ابهی در آن جشن اعظم اعلیٰ به تغنی و ترنّی آیات و مناجات و آثار و به خواندن محامد و قصائد و اشعار در نهایت نظم و وقار مشغول و صدای آیات و اشعار در اطراف و اکناف و اقطار منتشر و آشکار و در خانه‌ها و کوچه‌ها به گوش اهل آن دیار متواصل و اثر این آثار در آنها ظاهر و آشکار به شأنی که جمعی در آن محضر ابرار و منظر اخیار بدون دعوت و استحضار حاضر و نظار و از وضع آن محفل انوار خوشوقت و خوشحال شدند و در میان حضار که عبارت باشد از احباب و اغیار حضرت ابن ابهر علیه بهاء الله مالک القدر که ملقب از جانب حضرت مولی الوری به خادم البهاء (۱۴) هستند کتاب عهد محبوب آفاق و لوح محفوظ میثاق را در نهایت فصاحت و بلاغت و هیمنت تلاوت و قرائت فرمودند و ترجمه و معنا نمودند و باب سرور از آن کلمات پر نور در قلوب احباب پر شور گشودند و صحبت‌های واضح و مشهور با اغیار فرمودند. بعد غذا و طعام صرف شد. هرگاه وضع نهار تفصیل داده شود موجب تطویل خواهد گشت. از صبح آن روز فیروز تا غروب آفتاب جهان افروز احباب آن چنان به عیش و نشاط و بهجت و انبساط و شوق و اشتیاق و محبت و وفاق در آن جشن مبارک مرکز میثاق مشغول و شهره آفاق شدند که قلم از عهده تحریر و لسان از قوه تقریر بر آید.

باری، تفصیل شب خیلی نقل داشت، باغ به کلی چراغان شده بود، از دور که نگاه می کردی مثل آسمان نمودار بود که با ستاره‌ها مزین و روشن است و بولقون و اطاق‌ها و دیوارها با لاله‌ها و لامپه‌ها و دیوار کوب‌های خیلی پر قیمت و اعلاء زینت داده شده بود. باغ و اطاق مثل روز روشن و منور بود که خیلی صفا داشت به دیده‌ها جلا می بخشید.

خلاصه، بعد از تلاوت کتاب عهدی اشعاری که از دُرر افکار حضرت ورقا شهید در سیل ربّ مجید بود در نهایت شوق و اشتیاق به صوت بلند و غرّا تلاوت گردید که مطلعشان این است:

«بشری که دگر باره رخ یار عیان شد، چشم همه روشن
از فجر لقا طلعت دیدار عیان شد، چشم همه روشن» (۱۵)

و ایضاً:

«در بقعه بیضاست عجب بزم وصالی جای همه خالی» (۱۶)،

به صدای جلی خوانده شد و صدا به صدا داده گشت و صدای تحسین از افق ابهی به سمع وجدان می‌رسید. در این وقت جمعی از دانشمندان طایفه اسلام و جمعی از بزرگان و تجار ملت حضرت مسیح و جمعی از عقلای امت حضرت کلیم در آن جشن عظیم حاضر شدند، بعد از صرف چای و شیرینی علت این جشن اعظم را سؤال نمودند، به تفصیل جواب داده شد که امروز روز جلوس حضرت مولی الوری در سریر عبودیت کبری است. مختصراً احباب و اغیار در این عشق و شور و بهجت و سرور و شادی و حبور مشغول خواندن اشعار و آیات و آثار تا نصف شب بودند. در آن وقت مائده‌های لطیف و غذاهای لذیذ و طعام‌های رنگارنگ که ما لا رأی عین و لا سمعت اذن و لا خطر علی قلب بشر (۱۷) نسبت به اهل آن کشور، آماده و حاضر شد و صرف طعام گردید، بعد شیرینی‌ها قسمت شد.

خلاصه، همچه عید و جشنی از اوّل ابداع در اوّل ظهور مظاهر حضرت مالک اختراع گرفته نشده و نشان نداده‌اند. این از عظمت امر الهی است و از حسن توجهات و عدالت و فرط محبت و مرحمت و کثرت عطوفت و مهربانی اعلی حضرت شهنشاهی است. خلد الله ملکه و دولته و ابدالله شوکته و اقباله و ائده الله فی جمیع شئونه و احواله و نصر وزرائه و امرائه و عساکره و وفقهم علی طاعته که در قطب آذربایجان همچه جشنی در این وضوح و آشکاری گرفته شود و احدی جرأت و قدرت تنفس نداشته باشد.

باری، همه این وقوعات و فتوحات و مراتب و مطالب و تفصیل و جمیع این جذب و شور و عشق و سرور و بهجت و حبور و شادی و نشور و شوق و اشتیاق و محبت و مودت و یگانگی و اتحاد و اتفاق و اشتعال و التهاب و انجذاب احباب از حسن کفایت و تدابیر و تحریر و ترغیب و تشویق حضرت مستطاب فائد جنود الحیات و قدوة جیوش النجات المخاطب من منزل الآیات بخادم البهاء روحی

لخادم امره الفداء بوده و هست که به امر مبرم مالک الایجاد در بلاد الله سائر و به نشر نفعات الله و اعلاء کلمه الله و به ارتفاع ریایات آیات در جمیع صفحات ساعی و جاهدند.

خلاصه، این عبد ذلیل با این زبان کلیل از عهده تفصیل این جشن اعظم و عید عظیم و جلیل چنانچه باید و شاید بر نخواهد آمد. لهذا خدمت دوستان رحمانی و اولیای یزدانی و حبیبان ربّانی به کمال خلوص و ارادت و نهایت خضوع و خشوع و عبودیت عرض تکبیر می‌رساند و به خدمت کلّ مبارک بادی در این جشن اعظم را عرض می‌کند. فی الحقیقه چشم همه روشن و جای همه خالی. الحمدلله از فضل و عنایت حضرت مولی الوری جل اسمہ العلی الاعلی احبّای آذربایجان کلیّه در عهد و پیمان حضرت یزدان چنان ثابت و راسخند و به امرالله قائم و در نشر نفعات الله و اعلاء کلمه الله چنان ساعی و جاهد شدند که گوی سبقت و پیشی را از پیشینیان ربودند و چشم به افق ابهی و ملکوت اعلی گشودند. از حقّ متعال سائل و آمل که کلّ را به این موهبت کبری و عطیه عظمی نائل فرماید. انّه علی کلّ شیء قدیر. من الاقل الفانی خاکپای دوستان ثابتین در عهد الهی، علی اکبر ابن محمّد رضای میلانی فی ۲۸ شهر جمادی الاولی سنه ۱۳۱۵ [ه ق/ ۲۶ اکتبر ۱۸۹۷ م].

یادداشت‌ها

- ۱- شرحی از احوال آقا میرزا ایوب حکیم و منسوبین ایشان در کتاب بهائیان کاشان (مادرید: نحل، ۲۰۱۲ م، ص ۳۸۹-۳۹۱)، اثر جناب موسی امانت مندرج است.
- ۲- شرح مساعدت نسوان بهائی طهران به مسجونین انبار در بخش سوّم از فصل سوّم این کتاب نیز مندرج است.
- ۳- فقره‌ای از آیه شماره ۲۶۱ در سوره بقره قرآن است.
- ۴- دستاق بان و یا دوستاق بان به معنی نگهبان زندان است.
- ۵- مقصود از «آقا»، حضرت عبدالبهاء است.
- ۶- تواریخ ورود و خروج جناب ابن ابهر به حبس انبار را جناب علاقه‌بند ارائه نداده‌اند اما بنا بر مندرجات فصل سوّم این کتاب حبس جناب ابهر در سنه ۱۳۰۸ ه

ق/۱۸۹۰-۱۸۹۱ م آغاز شده و در اواسط سنه ۱۳۱۲ ه ق/اوائل سنه ۱۸۹۵ م به پایان رسیده است.

برای ملاحظه شرح مطالب دربارهٔ مسجوتیت جناب ابن ابهر به مندرجات فصل سوّم این کتاب مراجعه فرمائید.

۷- اشارهٔ جناب علاقه‌بند به لوح مصدرّ به عبارت «یا خادم البهاء...» است که در بخش اوّل در فصل دوّم این کتاب به طبع رسیده است.

۸- آیه قرآنیّه است که در سورهٔ تین، آیه ۴ می‌فرماید: «لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم».

۹- فقره شماره ۱۲۱ در کتاب اقدس است.

۱۰- مجموعه‌ای از الواح، ص ۱۳۶.

۱۱- آیه ۴۳ سوره اعراف -۷.

۱۲- آیه ۲۱ سوره حدید -۵۷.

۱۳- ابیات از سعدی است و در دیباچه گلستان (ص ۵۴) آمده است.

۱۴- نگاه کنید به لوح مصدرّ به عبارت «یا خادم البهاء...» در مندرجات بخش اوّل در فصل دوّم این کتاب.

۱۵- نگاه کنید به دیوان اشعار جناب ورقاء موسوم به نغمه‌های ورقاء، ص ۳۱۰-۳۱۲.

۱۶- نگاه کنید به نغمه‌های ورقاء، ص ۳۰۹.

۱۷- فقره‌ای از احادیث اسلامی است که در بحار الانوار، ج ۸، ص ۱۹۱ چنین آمده است:

«اعددت لعبادی ما لا عین رأّت، ولا اذن سمعت، ولا خطر بقلب بشر».

قسمت دوم - مستخرجاتی از کتاب مدافن الاجساد

قسمت اول آثار قلمی جناب علاقه‌بند درباره جناب ابن ابهر به نقل از کتاب تحفة الاحباء ایشان در صفحات قبلی این بخش نقل گردید. آنچه در سطور ذیل به نظر خوانندگان گرامی می‌رسد شرحی است که جناب علاقه‌بند پس از صعود جناب ابن ابهر در کتاب خطی مدافن الاجساد مرقوم فرموده‌اند. برای ملاحظه شرح مطالب درباره این کتاب و کیفیت تسوید و نقل مستخرجاتی از آن به مقدمه مندرجات بخش پنجم در فصل چهارم این کتاب در صفحات قبل مراجعه فرمائید. متن نوشته جناب علاقه‌بند در کتاب مدافن الاجساد به شرح ذیل است:

شمه‌ای از حالات و گزارشات ایام حیات جناب مستطاب
 حاجی میرزا محمدتقی ابن ابهر علیه و علی محبیه بهاءالله
 مالک‌القدر روحی له الفداء و طوبی لمن زار رمسه الاطهر

اگرچه حقیر ذکر جناب ایشان را به قدر معرفت خود در تحفة الاحباء (۱) کرده‌ام و حال جهت محل مدفن ایشان است باز عرض می‌کنم که خدای من شاهد است که این تحریر من نه از روی حب اختصاصی است و نه از مسموعات و نه از استماعات، بلکه آنچه دیدم به چشم خود برای احباءالله مرقوم می‌دارم که بدانند و بفهمند که در یوم ظهور چگونه مردمانی بودند و به چه خلوص خدمت به امرالله می‌نمودند و فی سبیل الله متحمل چه صدمات و مشقات می‌شدند با آن که خدا می‌داند که مدح من در حق ایشان قدح است و وصف حقیر در شأن و رتبه آن حضرت عین ذم است.

باری، اگر از وضع زندگانی ایشان کسی اطلاع بخواید اهل ابهر و از خانواده علم ابا، اُمّ، جدّاً، چه جدّشان و چه پدر بزرگوارشان و چه خودشان و چه اخویشان

تماماً صاحب محراب و منبر با نهایت عزّت و احترام در آن بلده روزگاریها به سر بردند و چون نیت خالص بود در حین تحصیل علم به سوی حضرت معلوم راه بردند و تصدیق به امرالله نمودند و دیگر معلوم است که در اوایل امر به حضرات مصدّقین و مؤمنین چه می گذشته سیما ایشان که تمام مدعیان یا به واسطه رشک و حسد مقاماتشان یا به واسطه تصرف مسجد و محرابشان تمام علما بودند و کلمه «اکثر اعدائه العلماء» (۲) در حق ایشان مشهود گشت.

خلاصه ناچار از خانه و لانه و آشیانه و مسجد و محراب از جهت اقبال به ربّ الارباب چشم پوشیده حرکت به طهران نمودند و اول ورود به طهران احرام حرم دوست حقیقی و محبوب واقعی بستند و با نهایت عزّت و احترام با نوکر و خادم رفتند و مشرف شدند خدمت جمال قدم جلّ ذکره الاعظم و دیدند که آنچه از دست رفته هزار هزار مقابل پیش آمده. خیلی عنایت در حق ایشان می فرمایند و امر به رجوع طهران و تبلیغ خلق می فرمایند و بعد از ورود به طهران باز هم با نوکر و خادم بودند و به قدر مصارف و مخارج از ابهر جهت ایشان می فرستادند و ایشان با نهایت سرور و بشارت به احباب می دادند و خود هم صرف می فرمودند، در نهایت عزّت و احترام.

و اگر از بساطت ید و استغنای طبع ایشان عرض کنم خدا شاهد است که حاتم (۳) نزد ایشان زانو می زد و اعظم دلیل این است که احباب طعامی که در حبس جهت ایشان می بردند ایشان به نوبت هر روز دو نفر را یکی در ظهر و یک را در وقت صرف غذا [در شب] با خود شریک و سهیم می نمودند. مکرّر در مکرّر به رسم قرض وجه از احباب می گرفتند و در انبار به محبوسین بخشش می کردند. چنین بسیط الیدی دیده نشده. و اما از محبت به نوع و محبت به احباب و خدمت به اصحاب چه عرض بنمایم که امکان نداشت که نفسی از احباب تکسری پیدا کند و ایشان او را عیادت نمایند، اگر غنی بود با آوردن دکترهای متعدّد برای معالجه و اگر فقیر بود به دادن وجه و مهیا کردن دوا و غذا، چنانچه آقا محمّد حسین قزوینی که اب الزّوجه حقیر بود، ولد مرحوم آقا لطفعلی ندّاف، صحبت می کرد که مکرّر ایشان به من می گفتند امشب را بگو قدری شوربا جهت من بپزند و مرا

گمان می‌رفت که خود ایشان را عارضه‌ای پیش آمده، وقتی می‌آمدند با بانگ بلندی [می‌گفتند] که آن شوربا کو؟ می‌گفتم حاضر است بفرمائید بنشینید چای بخورید بعد شوربا را میل نمائید. می‌گفتند دور [دیر] می‌شود، حاضر که می‌کردیم می‌ریختند در [کلمه‌ای ناخوانا است] و می‌رفتند. بعد معلوم می‌شد یکی از اماء الله که پرستاری نداشت و ناخوش بود، برای او می‌بردند و از این کارهای نیک نه صد، هزارها هزارها.

و اما از جهت خلق و خوی و چرب زبانی و ترتیب گفتار کسی دیده نشد که با ایشان صحبت بکنند و او تصدیق نکند، از بس خلیق و خوشخو و [کلمه‌ای ناخوانا است] زبان بودند. با آن که ترک بودند و تندی جزء فطرت و طینت اتراک است ایشان را در طرز معاشرت بیست سال بنده متغیر ندیدم حتی به عیال و اطفال. و اگر از حیا و حجب ایشان بگویم خداوند شاهد است که ثانی و تالی ندانست، چنانچه بنده می‌دانستم که صد و پنجاه تومان وجه موجودی نزد یکی از احباب گذارده بودند که وجهی از ابهر برسد و سفری به ارض مقصود نمایند در این بین گرفتار شدند و به آن شخص می‌گفتند که از آن وجه بردار و تدارک مخارج کن و او جواب می‌گفت که معاذالله به آن وجه دست نمی‌زنم و آن خرجی سفر شماسست و مصارف و مخارج شما را احباء الله به جان و دل می‌کنند و متحمل می‌شوند. بعد از فراغت از انبار جویای آن وجه می‌شوند می‌گویند تمام خرج شده. از شدت حیا و بابت تحمل آمد و رفت و شرط وفا به او نگفتند که آن حرف تو با این حرف امروز تفاوت دارد و منافات. به قسمی این کار مسکوت ماند که خود خورنده آن وجه تعجب از آن حلم و آن حوصله و آن شرم و آن حیا داشت.

و اما از نظافت و لطافت و پاکی و پاکیزگی به اندازه‌ای [بودند] که به وصف نمی‌گنجد و از اسباب و اثار زندگانی ایشان از حیث خوش سلیقه‌گی ممتاز بود، به تعریف در نمی‌آید اگرچه خداوند از فضل و کرم و جود و نعم همسری و ضلعی قسمت ایشان فرمود که موجب میل و سلیقه ایشان من جمیع الجهات بود (۴): عالمه، عامله، فاضله، کامله، رشیده، حرّاف، نطّاق [کلمه‌ای ناخوانا است] دان، مآل بین و مآل دان و می‌توان تصوّر نمود که نصف این لطافت و ظرافت از آن مخدّره بود که

صیبه بزرگ مرحوم حاجی آخوند بود و من جمیع الشئون از حسن ظاهر و باطن سرآمد تمام نساء بود و از شدت وفا و صفا و عفت و حیا و سلیقه لازمه مثل و شبه نداشت و گذشته از الفت و محبت بین زن و شوهری پرستش از ابن ابهر می نمود و جناب ابن ابهر نهایت رضامندی و در اواخر عمر اظهار خجالت و شرمندگی از آن مخدّره می فرمود.

وقتی در بین مزاح و شوخی از خوبی طعام و طبخی که آن مخدّره کرده بود و سلیقه ای که شبه آن در منزل احباب کم دیده شده بود، گفتم: جناب ابن ابهر اگر چه شما در راه خدا خیلی زحمت کشیدید و خیلی مشقات متحمّل شدید ولی خداوند جزای خیر به شما داده و حقّ شما را ادا نموده. فرمودند: از چه جهت است؟ گفتم: اگر در نشئه بعد هم از برای شما مقام و مرتبه عطا نفرماید و به شما نگوید جناب ابن ابهر آنچه در راه من زحمت کشیدی من حقّ تو را دادم و همین همسری که به تو قسمت نمودم تو را کفایت، الحقّ و الانصاف صدق است. در وقت مزاح بود، تبسمی نمودند ولی چندان پسند طبع ایشان نبود، تا آن که یک چشم ایشان آب آورد و از نعمت بینائی محروم شد. دکترهای احباب جمیعاً تجویز به میل زدن نمودند و جمیعاً جمع شدند، مثل دکتر محمدخان و دکتر عطاءالله خان و دکتر یونس و دکتر ارسطو خان، و از برای ایشان در مریض خانه صحّت که متعلّق به دکتر ارسطو خان بود اطاقی مخصوص خالی کردند و آستانی مهیا و همین صیبه مرحوم حاجی آخوند مایلزم زندگانی ده بیست روزه، مثل چراغ و سماور و رختخواب برای خود و اطفال آوردند در مریض خانه جهت پرستاری ایشان و به کلی منزل را مریض خانه قرار دادند و چشم ایشان را عمل کردند به قسمی که برای هیچ امیر و وزیری این گونه تدارکات ممکن نبود ولی افسوس که مشیت [الله] چنین تعلق نگرفته عاقبت آن چشم خوب نشد و خرده خرده خشک شد و ایشان محتاج به چشم مصنوعی گشتند و چهار پنج سال به همین قسم گذشت. و از صبر و تسلیم ایشان همین قدر عرض می کنم به ذات حقّ یک کلمه از گله در حقّ دکترها یا یک مرتبه اظهار اکراه از این قضا بنده از زبان ایشان نشنیدم و در نهایت سرور و شادمانی باز مشغول خدمت و مراوده با احباب و تبلیغ بودند و به قسمی در حفظ امرالله سعی

و جاهد بودند که در منزل مرحوم حاجی آخوند منزلی داشتند بسیار بسیار پسندیده و پیوسته احباب طالب و مبتدی پیدا می کردند و به منزل ایشان می بردند و ایشان صحبت می کردند.

اخوی زاده‌ای داشتند ایشان، آقا میرزا ضیاء الدین خان که در بانگ شاهنشاهی دفتردار بودند و صاحب مواجب، ماهی شصت تومان مواجب. و صبیّه اوسط مرحوم حاجی آخوند که فروغیّه خانم نام داشت جهت برادرزاده گرفتند و آن جوان هم مؤمن و متقی و پرهیزکار بود ولی تقاضای سنّ و جوانی چنین اقتضاء نمود که ایشان مایل به تحصیل تار زدن شدند و وقتی که حاجی آخوند مرحوم شدند و عیال ایشان هم مرحومه [شد] خانه آنها بر حسب ارث تعلق به این سه صبیّه گرفت. جناب ایشان نه ممکن بود که به صاحب ملک بگویند که تو در خانه خود تار مزن، اگر چه به قدری آن جوان احترام از عمّ کرام می داشت که اگر می گفتند اطاعت می کرد، ولی ایشان از وفور حیا و ازدیاد دیانت به او نهی نکردند که عیال او صاحب است چرا من خلاف قانون دیانت حرفی بزnm و نه با مبتدی می شد که بگویند که در شریعت بهاء الله این عمل حرام نیست. رفتند خانه‌ای در هفت یا هشت [خانه آن طرف تر] اجاره کردند و منزل را تغییر دادند که مبدا مبتدی در نزد من باشد و صدای تار بلند شود و باعث تعویق ورود او در شریعت الله شود.

خلاصه آنچه از اوصاف حمیده و افعال پسندیده و وفا و صفای ایشان عرض کنم از هزار یکی و از بسیار اندکی گفته‌ام. شمه‌ای از بلایای وارده بر ایشان و صبر و تحمل ایشان هم عرض کنم: گذشته از جلای وطن و ملامت‌ها شنیدن و شماتت‌ها دیدن و خسارت‌ها کشیدن و مسافرت‌ها کردن سه مرتبه ایشان به انبار شاهی رفتند که یک مرتبه آن حقیر در طهران بودم که یک مرتبه آن سه سال و پنج ماه طول کشید و سه مرتبه به زیارت ارض اقدس مشرف شدند. در این اواخر عمر به موجب کلمه «البلاء للولاء» (۵) ایشان به علل عدیده مبتلا شدند، من جمله آن چشم صحیح هم علیل شد و خرد خرد نابینا شدند و مدّت دو سال ایشان بی چشم در خانه سکنی کردند که جز حمّام به حمّام آن هم در نهایت مشقّت بیرون نرفتند و این عیال مثل پروانه دور ایشان و یک مرتبه اظهار خستگی یا دل‌تنگی از خدمت کردن از ایشان

دیده و شنیده نشد تا یک روزی جناب ابن ابهر اظهار شرمندگی از آن محترمه می نمودند و آخر کلام گفتند: محمّد، روزی چنین کلمه‌ای گفتی که خدا اجر تو را به میزان عدالت سنجیده و این عیال را حقوق تو قرار داده، نظرت هست؟ گفتم بلی. قسم‌ها یاد کردند که راست گفتی و به حقّ گفتی. و از صبر ایشان خدای ایشان شاهد است که در ظرف این مدّت چهار، پنج سال ناخوشی‌ها و از چشم محروم بودن جز حمد و شکر و تسلیم و رضا از ایشان دیده نشد، مگر یک مرتبه که فرمودند: محمّد، امروز یکی از اعیان طهران را یکی از احباب آورد که طالب فهم این مطلب [درباره امر بهائی] شده بود و با او صحبت کردم و اذعان نمود، ملاحظه کردم، معلوم شد یک استعداد تازه در خلق طهران پیدا شده و امروز غصّه بی چشمی خوردم که چرا چشم ندارم که با این گونه نفوس مراود باشم و تبلیغ کنم. این یک مرتبه را شکایت از بی چشمی شنیدم. خلاصه،

گرنویسم وصف او بی حدّ شود مثنوی هفتاد من کاغذ شود (۶)

میقات صعود آن مرحوم رسید و بشارت «ارجعی الی ربّک راضیة مرضیة» (۷) را به گوش هوش شنید و مهیا برای زیارت لقای محبوب گردید و روح شریف خفیفشان از قفس جسم پرید و به شاخسار قرب رسید و وفای حضرت بی چون به چشم باطن دید که حقّ سبحانه و تعالی چه عزّتی در حمل جسدش به او بخشید. خلاصه، چون آمد و شد حقیر نزد آن مرحوم زیادتر از سایرین بود و عیال ایشان هم اظهار محبّتی می نمود با تلفون خبر کردند که بیا. حقیر وقتی رسیدم که در خانه چادری نصب کرده بودند و مشغول تغسیل بودند. بعد از فراغت با پارچه قیمتی کفن کردند و با چند پارچه متبرّکه چشم ایشان را بستند و گلاب را دانی به روی ایشان پاشید، انگشتر متبرّکه دست ایشان کردند، جناب فاضل شیرازی (۸) نماز خواند. از اّمّت زردشتی و اّمّت کلیم جمعیت زیادی جمع بودند که در خانه راه عبور و مرور نبود. بارندگی زیاد هم شده بود و هم در بارندگی با اجازه عیال ایشان حقیر از احباب عذر خواستم که راه دور است و هوا مساعد نیست، روزها هم خیلی کوتاه و شماها هم همه خیلی زحمت کشیدید و محبّت نمودید از تمام ممنون و شرمنده هستم استدعا می کنم که از همین جا مراجعت نمائید، ممنون و

مشکرم. از زردشتی و کلیمی و پاره‌ای هم از امت فرقان رفتند معذلک هشتاد و چهار درشکه و کالسکه حاضر بود، چه شخصی و چه کرایه‌ای، که هر کدام کمتر از سه نفر و زیادتر از چهار نفر نبود، به این عزت و به این احترام که در واقع هنوز چنین احترام و اعزازی برای هیچ یک از احباب که سهل است گمان می‌کنم برای علماء و وزراء و امراء هم دیده نشده بود. از قضا وقتی می‌رفتم یک نفر قزاق مرده بود، دو نفر قزاق پارچه‌ای به دو دانه چوب مثل نثنی اطفال یا گل کش بناها که یکی از جلو دو سرچوب را گرفته و یکی هم از عقب و آن مرده را به این ذلت به قبرستان می‌بردند. یکی از کسبه خیابان بنا کرد به اسلام بد گفتن که نه غیرت داریم نه همت، نه تعصب و نه مروّت. فلان شده‌ها کورند، نمی‌بینند یک نفر بهائی مرده با آن که آنها را مرتد و نجس و کافر می‌دانند ببینید چه خبر است. دو خیابان درشکه و کالسکه آنها را پر کرده، این هم مسلمان و امت پیغمبر و شیعه علی. کاش اسم اسلام از دنیا بر می‌افتاد و این ننگ را نمی‌کشید.

خلاصه، با نهایت احترام صندوقی حاضر کردند و قبل از ورود، خداوند توفیق به همه احباء الله بدهد، سیما آقا میرزا علی محمدخان موافق (۹) که زمینی را خریده بود و قبر را مثل سرداب با آجر ساخته بود. نعش را در صندوق گذاردند و صندوق را در آن سرداب و قبر را تصفیه نموده مراجعت نمودند. دیگر چه بنویسم که در این سه روزه مجلس ختم چه مقدار آمد و شد از احباب شد و چه ناهار و چه شام‌های مفصل به زنانه و مردانه داده شد و روز نهم که سر خاک آن مرحوم رفتیم خدا می‌داند که این مخدره حرم ایشان از شیرینی و میوه و چای و قهوه چه کردند. صحن امامزاده مملو از احباب و اطفال مدرسه تربیت و با آن که زمستان بود و فصل گل نبود از گل خانه‌ها به قیمت گزاف به قدر پانصد طفل با دسته‌های گل آمدند و نطق‌ها نمودند و مناجات‌ها خواندند.

خلاصه، در طهران چنین احترامی پس از مرگ برای احدی دیده نشده بود و حضرت آقا [حضرت عبدالبهاء] طلب مغفرتی جهت ایشان فرمودند که عزت آن مرحوم در عوالم باقیه الهیه معلوم می‌شود (۱۰) و چند سطری به جهت روی سنگ [مقبره] آن مرحوم مرقوم فرمودند (۱۱) و به جناب حاجی امین امر فرمودند که آن

مقبره را بسازند (۱۲) و این واقعه در یوم [؟] و تاریخ [؟] اتفاق افتاد، روحی لمقامه الفداء. (۱۳)

یادداشت‌ها

- ۱- برای ملاحظه شرحی که جناب علاقه‌بند در کتاب تحفة الاحباء دربارهٔ جناب ابن ابهر مرقوم داشته‌اند به صفحات قبلی این بخش مراجعه فرمائید.
 - ۲- عبارت «اکثر اعدائه...» مأخوذ از احادیث اسلامی است.
 - دربارهٔ حدیثی که حاوی عبارت فوق می‌باشد شرحی در کتاب قاموس ایقان، ج ۴، ص ۱۸۶۲-۱۸۶۴ مندرج است.
 - ۳- مقصود از «حاتم» حاتم طائی است که در بذل و بخشش به او مثل می‌زنند. در امثال و حکم (ج ۳، ص ۱۴۲۴) چنین آمده است: «مثل حاتم طائی. یا مثل حاتم طی. با دستی گشاده».
 - ۴- مقصود منیره خانم صبیّه ایادی امرالله جناب ملا علی اکبر شه میرزادی معروف به حاجی آخوند است. شرح احوال منیره خانم در کتاب اختران تابان، ج ۱، ص ۳۹۲-۳۹۸ به طبع رسیده است.
 - برای ملاحظه آثار حضرت عبدالبهاء خطاب به منیره خانم به بخش سوّم در فصل دوّم این کتاب مراجعه فرمائید.
 - و نیز نگاه کنید به یادداشت شماره ۱۸ در انتهای بخش سوّم در فصل سوّم این کتاب.
 - ۵- عبارت «البلاء للولاء» از ضرائب الامثال معروف عربی است.
 - نگاه کنید به امثال و حکم، ج ۱، ص ۲۳۷.
 - ۶- بیت از مولوی است که در مثنوی (دفتر سوّم، بیت شماره ۴۴۴۱) چنین می‌فرماید:
- گر بگویم شرح این بی حدّ شود مثنوی هشتاد تا کاغذ شود
- ۷- عبارت «ارجعی...» آیه ۲۸ در سورهٔ فجر - ۸۹ در قرآن مجید است.
 - ۸- شرح حال جناب شیخ محمد ابراهیم فاضل شیرازی در مصابیح هدایت، ج ۱،

ص ۳۶۸-۴۲۴ به طبع رسیده است.

۹- میرزا علی محمدخان موافق یکی از احبّای سرشناس طهران بوده و ذکر ایشان در تاریخ ظهورالحق، ج ۸، ص ۵۰۴ آمده است.

۱۰- برای ملاحظه مناجات طلب مغفرتی که از قلم حضرت عبدالبهاء به اعزاز جناب ابن ابهر صادر شده به انتهای بخش اول در فصل دوّم این کتاب مراجعه فرمائید.

۱۱- عبارات صادره از قلم حضرت عبدالبهاء برای درج بر روی سنگ مقبره جناب ابن ابهر در بخش سوّم از فصل دوّم این کتاب مذکور است.

نگاه کنید به لوح صادره به اعزاز منیره خانم حرم جناب ابن ابهر با مطلع «ای کنیز عزیز جمال مبارک...» در آن بخش.

۱۲- ظاهراً اشاره جناب علاقه‌بند به الواح حضرت عبدالبهاء درباره تأمین مخارج بنای مرقد جناب ابن ابهر به وسیله جناب امین اردکانی است که در ابتدای مطالب بخش سوّم در فصل دوّم این کتاب مندرج گشته و به اعزاز حرم جناب ابن ابهر عزّ صدور یافته است.

۱۳- جناب علاقه‌بند تاریخ صعود جناب ابن ابهر را ارائه نفرموده و محلّ آن را در کتاب خود خالی گذاشته‌اند. صعود جناب ابن ابهر در ۲۷ ربیع الثانی سنه ۱۳۳۷ هـ ق/ ۳۰ ژانویه ۱۹۱۹ م اتفاق افتاده است.

فصل پنجم

آثار قلمی جناب ابن ابهر

مطالبی که در این فصل از کتاب یادنامهٔ ابن ابهر به نظر خوانندگان گرامی می‌رسد عبارت از منتخباتی از آثار قلمی جناب ابن ابهر است. صورت کامل مکاتبات، مراسلات و رسائلی که به قلم جناب ابن ابهر به رشته تحریر در آمده البته در دست نیست اما شواهد و قرائن موجود حاکی از آن است که آن جناب مستمراً عریضی به حضور حضرت عبدالبهاء ارسال داشته، با نفوس بسیاری مکاتبه نموده و در زمینه استدلال به حقایق امر بهائی و تثبیت عهد و میثاق الهی و ردّ شبهات و اعتراضات اهل نقض و فتور رسالاتی به رشته تحریر کشیده است. لذا باید امیدوار بود که این آثار در آینده ایام از گوشه و کنار به دست آید، جمع‌آوری و تنظیم گردد و به دست طبع و انتشار سپرده شود.

مطالبی که در این فصل مورد مطالعه خوانندگان گرامی قرار خواهد گرفت شامل دو مکتوب از جناب ابن ابهر، یکی خطاب به جناب آقا سید محمدتقی منشادی و دیگری خطاب به جناب حاجی آقا محمد علاقه‌بند یزدی، در بخش‌های اول و دوم، و رساله‌ای است که جناب ابن ابهر آن را در اثبات عهد و میثاق حضرت عبدالبهاء مرقوم داشته‌اند و متن آن رساله مندرجات بخش سوم را به خود اختصاص داده است. دسترسی به این آثار به لطف و مرحمت معهد اعلی و به همت اداره محفظه آثار امری در ارض اقدس بوده که باعث نهایت امتنان و سپاسگزاری قلبی است. چون در ابتدای هر بخش توضیحات لازم دربارهٔ مندرجات آن بخش ارائه گردیده

در این مقام به همین مقدار اکتفاء نموده و چند نکته ذیل را معروض می‌دارد:

۱- در نقل و تسوید این مواد رعایت امانت معمول گشته، امّا زلات املائی تصحیح گردیده، متن نوشته‌ها نقطه‌گذاری شده و هر جا تزئیدی به مطالب جناب ابن ابهر ضروری بوده کلمات و اضافات مورد نظر در کروشه [] عرضه گردیده است.

۲- رسم الخطّ متداول امروزی در زبان فارسی و جدانویسی کلماتی نظیر «این‌عبد» به صورت «این عبد» مدّ نظر قرار گرفته است.

۳- توضیحات مختصری که در شرح بعضی از نکات و اشارات مندرج در این آثار ضروری به نظر رسیده تحت عنوان «یادداشت‌ها» به انتهای هر بخش علاوه گردیده است.

با توجّه به این نکات مندرجات این فصل را در معرض مطالعه خوانندگان گرامی قرار می‌دهد.

فصل پنجم

بخش اوّل

مکتوب جناب ابن ابهر خطاب به جناب آقا سیّد محمد تقی منشادی

مکتوب کوتاهی که متن آن ذیلًا به نظر خوانندگان عزیز خواهد رسید در سفر جناب ابن ابهر به هند از لاهور خطاب به جناب آقا سیّد محمد تقی منشادی مرقوم شده و نسخه خطی اصلی آن که شامل هفده سطر است و به خط شکسته تحریر گردیده در اداره محفظه آثار بهائی در حیفانگهداری می شود. متن مکتوب مزبور به شرح ذیل است:

هو الله

نمره ۸

فی ۱۱ محرم الحرام ۱۳۲۵ [۲۴ فوریه ۱۹۰۷ م]

از لاهور خدمت موفور السّور حضرت مستطاب منشادی (۱) روحی فداه مشرف باد. قربان وجود مسعودت شوم، تعلیقه مبارکه نمره پنج آن حضرت که در چهاردهم ذی الحجّة (۲) با قلم مرحمت نگاشته، این عبد خاکسار را به بشارت فضل بی حدّ و شمار حضرت مولی الابرار مستبشر داشته بودند الحمدلله به سلامتی واصل و از زیارت و تلاوتش فرح و انبساط کامل حاصل نمود. این سفر بحمدالله آیه یختص برحمته من یشاء (۳) و مایه فیض و رحمت و فضل و عنایت لاتحصی است. در لاهور اشتهار امرالله و انتشار نفعات قدس مرکز عهدالله در این مدّت قلیله بیش از

بمبئی شده است و اظهار اقتدار که بنفسه خودمان تشکیل محفل نموده در محلّ دولتی اجهاراً جناب مستر هریس [Mr. Harris] (۴) در کمال قوّت به بیان ادله امری پرداخته خیلی کیفیت بهم رسانده اغلب نفوس را متوجّه فهم مطلب نموده است. ان شاء الله عنقریب ثمراتش ظاهر و به تمام امم فیضش شامل خواهد گشت. تفصیل را خدمت حضرت مستطاب افنان آقا میرزا محمّد هادی (۵) روحی فداه مبسوطاً عرض کرده مطلع خواهید شد. حال چون از برای خرید باید به شهر رفت و عصر هم چندین مبتدی خواهد آمد زیاده بر این مصدّع نمی شوم تا از گجرانوالا [Gujranwala] ان شاء الله مفصّل عریضه نگار شوم.

خدمت عموم دوستان و اولیاء از قبل این عبد عرض فنا برسانید و تفصیل آنجا را مشروح و مبسوط قلمی فرمائید و عریضه را که در لفّ است تلقاء حضور مشرف دارید. (۶) رفقا طراً خدمت حضرت عالی و عموم اولیاء و احبّاء عرض تکبیر و ثنا دارند. احقر افقر ابن ابهر و السّلام.

یادداشت‌ها

- ۱- مقصود از "حضرت مستطاب منشادی"، جناب آقا سید محمّد تقی منشادی است که شرح حال ایشان در تذکرة الوفاء، ص ۵۴-۵۶ به طبع رسیده است.
 - ۲- چهاردهم ذی الحجّه به ظنّ قوی اشاره به ۱۴ ذی الحجّه سنه ۱۳۲۴ ه ق است که مطابق با ۲۹ ژانویه ۱۹۰۷ م می باشد.
 - ۳- عبارت "یختص برحمته..." فقره‌ای از آیه شماره ۱۰۵ در سوره بقره در قرآن مجید است.
 - ۴- برای ملاحظه شرح سفر جناب ابن ابهر به هند در معیت مستر هریس به مندرجات بخش چهارم در فصل سوّم و بخش چهارم در فصل چهارم این کتاب مراجعه فرمائید.
- و نیز نگاه کنید به صفحات ۲۶۶-۲۷۱ کتاب ذیل:
- Robert H. Stockman, *The Baha'i Faith in America*, vol. 2.
- ۵- مقصود جناب آقا میرزا هادی افنان است که شرحی از احوال ایشان در کتاب

منسوبان آستان طلعت اعلیٰ، ص ۲۵۸-۲۵۹ مندرج است.
۶- اشاره به عریضه‌ای از جناب ابن ابهر خطاب به حضرت عبدالبهاء است.

فصل پنجم

بخش دوّم

مکتوب جناب ابن ابهر خطاب به جناب حاجی آقا محمد علاقه‌بند یزدی

مکتوب جناب ابن ابهر خطاب به جناب حاجی آقا محمد علاقه‌بند تاجر یزدی که در این بخش از کتاب یادنامه ابن ابهر به نظر خوانندگان گرامی می‌رسد مکتوب جامع پر مطلبی است که در ایام زیارت جناب ابن ابهر از ارض اقدس برای جناب علاقه‌بند به طهران ارسال گشته و حاوی شمه‌ای از بیانات شفاهیّه حضرت عبدالبهاء و شرح امور جاری در محضر آن حضرت و نیز آینه حوادث و وقایع مربوط به جامعه بهائی عکّا در اواخر سنه ۱۸۹۸ میلادی است. این مکتوب که نسخه اصلی خطی آن در چهار صفحه به رشته تحریر در آمده شامل حدود نوزده سطر در هر صفحه می‌باشد و به خط شکسته نستعلیق نوشته شده است. مکتوب جناب ابن ابهر حاوی احساسات و عواطف رشیقه آن جناب نسبت به جناب علاقه‌بند و حاکی از روابط ودیّه متقابله‌ای است که در آثار قلمی جناب علاقه‌بند درباره جناب ابن ابهر نیز به خوبی احساس می‌گردد. متن آثار جناب علاقه‌بند درباره محامد و نعوت و مناقب جناب ابن ابهر در بخش پنجم از فصل چهارم این کتاب مندرج است. متن مکتوب جناب ابن ابهر خطاب به جناب علاقه‌بند به شرح ذیل است:

غرّه شهر رجب سنه ۱۳۱۶ [ه ق/ ۱۶ نوامبر ۱۸۹۸ م]

از عکاء الی طهران

خدمت جناب مستطاب نجم الاحباب و الثابت فی عهدالله مالک الرقاب محبوی
جناب حاجی آقا محمد صاحب تاجر یزدی
هو الله

روحي و کینونتی لثبوتکم و رسوخکم و قیامکم علی امرالله فداء.

بعد از حمد و ثنای محبوب آفاق و مرکز میثاق و شاهد انجمن اهل وفاق مولی الوری، عبدالبهاء روحی و ارواح العالمین لتراب اقدام احبته الفداء معروض خدمت با سعادت می دارد از آن روزی که از این ارض مقدس تشریف برده اید و چشم مشتاقان را از مشاهده روی دلجویتان محروم و سمع عاشقان را از اصغاء بیانات روح افزایتان ممنوع فرموده اید به هیچوجه من الوجوه از سلامتی وجود مسعود و از وقوعات آن حدود مرقوم نفرموده اید و از حالات خود اطلاع نداده اید که سبب سرور قلب شود و علت حبور فؤاد گردد. این عبد که آنی آن جناب را فراموش نکرده و دقیقه ای از یاد نبرده، همواره قلب به ذکر آن جناب گلشن است و فؤاد به یاد آن جوهر و داد گلزار و چمن. اسمتان چراغ انجمن ابرار است و نامتان ضیاء محفل اخیار. قطع نظر از اینها لسان مبارک مرکز میثاق به ذکر تان مشغول است و نظر عنایت مرجع معلوم در کلّ حال مضمول. بعد از تشریف بردن آن جناب تا چند روز دیگر هر وقت و هر زمانی که این عبد و یا سایر دوستان به حضور مبارک مرکز عهد و پیمان ارواح من فی الامکان لوحده الفداء مشرف می شد لسان مبارکشان به ذکر آن جناب مشغول بود و آثار بشاشت بی پایان از وجهه مبارکشان ظاهر و عیان و اظهار عنایت درباره آن محبوی خارج از قوه تقریر و تحریر و بیان. خوشا به حال شما که مورد همچه عنایتید و خوشا به حال شما که مستحق همچه لطف و رعایتید.

الحمد لله وجود مسعود و هیکل محمود سلطان وجود و ملیک من فی الغیب و الشهود در کمال صحّت و عافیت است و چشم راسخین از زیارت جمال بی مثالشان روشن و قلبشان پر وجد و مسرت. حمد خدا را که رایت قدرتشان بلند است و آیت

عظمتشان نافذ در ارکان هر مدهوش و هوشمند، صیت بزرگواریشان محیط است و فیض عنایتشان عام و بسیط. حقیقهٔ چه قدر جای شریف آن جناب در این ایام خالی است. آرزو می‌کنم که کاش این ایام را هم تشریف داشتید و این قدرت و عظمت مرکز میثاق ارواح العالمین لقدرته الفداء را مشاهده می‌فرمودید و حظّ می‌کردید. بشارات بسیار و اشارات بی‌شمار. تا به حال باید خبر به جهت آن جناب رسیده باشد، این عبد مختصراً عرض می‌کند و این مختصر هم به واسطهٔ این است که می‌گوید:

اعد ذکر نعمان لنا انّ ذکره هوالمسک ماکرّته يتضوّع (۱)

اولاً فوت میرزا ضیاء است که در حیفاً ناخوش بود. (۲) حضرت مولی الوری به عبادت تشریف بردند، حضرات ناقضین مانع شده بودند که حضرت عبدالبهاء ارواح العالمین لمظلومیته الفداء میرزا ضیاءالله را ببینند. بدیع الله (۳) گفته بود که هر گاه شما را میرزا ضیاءالله ببیند حالش تغییر می‌کند و می‌میرد.

باری، بعد از مردنش حضرت مولی الوری از حیفاً تلغراف فرمودند که احباب کلاً در بهجی حاضر شوند. احباب حسب الامر مبارک جمعاً در بهجی حاضر شدند حضرات جنازه را از حیفاً حمل به قصر نمودند و از حکومت ضبطیه آوردند و به در روضه مبارکه گذاشتند که مانع شوند که احباب و حضرت مولی الوری داخل روضه مبارکه نشوند. باری، حضرت مولی الوری از حیفاً مراجعت به قصر فرمودند و مشاهده فرمودند که حضرات ضبطیه آورده‌اند، این فقره خیلی مؤثر واقع شد. احباب را فرمودند که امروز از مسافرخانه زیارت بکنید و به روضه مبارکه نروید زیرا که حضرات خیالشان فساد است.

خلاصه، میرزا ضیاءالله را در اطاقی که جنب روضه مبارکه و مال سرکار آقا ارواح العالمین فداه بود دفن کردند. بعد از دو روز از این فقره شب در اطاق بیرونی مبارک احباب جمع بودند و حضرت مولی الوری هم جالس بودند. بیاناتی می‌فرمودند که همه بشارات و اشارات بود. از جمله بیانات مبارکه‌شان این بود که فرمودند، قوله جلّ جلاله:

یک سال و نیم پیش از این گفتم که در امر مبارک چه فتوحاتی ظاهر می‌شود الان

هم می گویم، همه در پشت کتابها تان بنویسید، عنقریب میثاق الهی قدرتی در آفاق ظاهر کند که پشت امکان به حرکت آید و اشراقی بکند که اثر نقض در عالم نماند و هذا وعد غیر مکذوب. انتهى

و یک روز پیش از این فرمودند که من [ما] تا یک درجه مأمور به صبریم، وقتی که دیدیم ضرّ فاحش به امر مبارک وارد می آید آن وقت صبر نمی کنیم. ضرّ هائی که راجع به ماست هر قدر باشد صبر و تحمل می کنیم، ولی در امر صبر نمی کنیم. باری، بعدش روزی رفتیم به جهت زیارت و حضرت مولی الوری هم تشریف آوردند و در اطاق پائین جالس شدند و احباب را اذن حضور فرمودند و بیاناتی فرمودند که مدّل بر علوّ و سموّ و قدرت و عظمت و اعتلاء و استیلاء امر مبارک بود. بعد چائی صرف شد. بعد فرمودند از آن اطاق فرش ها را بردارید، فرش ها را به دوش کشیده در محضر مبارک عازم روضه مبارکه شدیم. تشریف آوردند در روضه مبارکه را باز فرمودند و به توی روضه مبارکه تشریف بردند و احباب هم کلاً از عقب مبارک داخل روضه مبارکه شدند و بعد امر فرمودند که فرش ها را پهن کنید.

باری، فرش هائی که حضرت افنان سدره مبارکه آقائی، حاجی میرزا محمّد تقی افنان صاحب تاجر شیرازی (۴) روحی فداه به جهت روضه مبارکه فرستاده بودند فرش شد، بعد زیارت نامه را تلاوت فرمودند. آن روز به نیابت کلّ زیارت شد. بعد بیرون تشریف آوردند و به سقایه مشغول شدیم و ناقصین در گوشه و کنار مثل مرده ها خشک شده بودند زیرا که همچو خیال کرده بودند که دیگر احباب به روضه [مبارکه] داخل نخواهند شد.

باری، تا به حال که اول احباب جمعاً به روضه مبارکه داخل می شوند و زیارت می کنند و بعد به سقایه روضه مبارکه مشغول می شوند. فی الحقیقه روز هائی است که تاکنون دیده نشده و استماع نگشته است.

باری، از جمله اخبارات یکی هم این است که میرزا یحیی نامی داماد جناب حاجی ملا حسین لاری (۵) در جدّه اول احباب بود بعد با میرزا حسین خرطومی (۶) راه مکاتبه پیدا می کند، کم کم ناقض می شود و بعضی حرف های نالایق در

حقّ حضرت من اراده الله ارواح العالمین [له الفداء] نوشته برای میرزا محمدعلی (۷) فرستاده بوده، لوحی به جهت جناب حاجی ملاّ حسین علیه بهاء الله الابهی نازل و خطابات به یحیی می فرمایند و بعد می فرمایند که هر گاه توبه و انابه نمودی شاید بحر غفران به هیجان آید و کتابت را زایل کند و الاّ منتظر نعمت ابدیه باش و مترصد روسیاهی دارین. (۸)

خلاصه، لوح مبارک را جناب حاجی ملاّ حسین علیه بهاء الله برایش می خوانند، اثری نمی کند، دو روز بعدش خبر می آورند که یحیی تمام شد. جناب حاجی ملاّ حسین تشریف می برند می بینند که یحیی خون قی می کند، مثل گاو [ی که سر بریده اند] و خون مثل آب از روی فرش ها جاری است. حکیم می آورند، نگاه می کند، می گوید رگ ریه اش قطع شده، هر چه مداوا می کند علاج پذیر نمی شود و بالاخره به درک اسفل واصل می شود. هر گاه ممکن شد سواد لوح مبارک را هم می نویسم و می فرستم.

باری، جمال (۹) بی کمال آمده و یک سر رفته به قصر، چند روز پیش کاغذی به جمال افندی (۱۰) فرستاده بود، جمال افندی هم کاغذ را باز نکرده تقدیم حضور مبارک نمود. ملاحظه فرمودند، فرمودند این در صورتی اقتضاء می کرد که از طهران یک سر به عکا می آمد، نه این که سر به جمیع سوراخ ها ببرد و در نقض عهد بکوشد، حالا حرف سر اینها نیست. شما بنویسید که با وجود مشهود و معلوم بودن مرجع امر و مرکز میثاق کاغذ نوشتن شما به من درست نیست. شما باید در اینجا رجوع به مرجع معلوم و مقرّ مشهود کنید.

خلاصه، بیچاره جمال افندی وقت ظهر بود که از حضور مبارک مرخص شد و رفت به خانه اش نهار خورد، بعد از فاصله ده دقیقه به درد قولنج مبتلا شد. همان ساعت حضرت مولی الوری به عیادت تشریف آوردند، فرمودند حکیم بیاورید. حکیم آوردند و معالجه شد، اثری نبخشید. خلاصه سه دفعه تشریف آوردند به عیادت و خیلی جالس شدند، تا این که بعد از بیست و چهار ساعت روح پرفتحش در حالتی که زبانش ناطق به اسم اعظم و عبدالبهاء بود به ملکوت الهی صعود فرمود.

حضرت مولی الوری تشریف آوردند و احباب جمع شدند و امر به تغسیل فرمودند. بعد از غسل و کفن به قوطی گذاشته به قبرستان حمل شد، در حالتی که جمیع احباب حاضر بودند و حضرت مولی الوری هم حاضر بودند و تشریف آوردند تا قبرستان، بعد دفنش کردند. روز بعدش روز زیارت بود، فرمودند امروز باید ختم جمال افندی را در روضه مبارکه بگیریم. احباب کلاً در بهجی حاضر شدند. بعد در محضر مبارک به روضه مبارکه تشریف بردند. جمیع احباب را گلاب عنایت فرمودند و کل را اذن جلوس دادند، بعد امر به تلاوت مصیبات عالیات (۱۱) فرمودند. شش فصل از مصیبات عالیات تلاوت شد و بعد مناجاتی در ذکر جمال افندی از قلم مبارک مرکز میثاق نازل شده بود او را خواندند. بعد مسافری را اذن دخول در روضه مبارکه دادند، به کمال خضوع و خشوع داخل شده و زیارت کردیم و بعد بیرون آمده مثل سابق به سقاییه مشغول شدیم و میرزا علی اکبر (۱۲) هم به خواندن مشغول گشت.

باری، فی الحقیقه روز خوشی بود، خوشا به حالش که به این عنایت فائز شد و به رضای مبارک نائل آمد. خیلی در حقش عنایت می فرمایند. یک روز فرمودند که جمال افندی آنچه لازمه وجود بود به او فائز شد و کار خودش را دید و از این عالم رفت، خوشا به حال، خوشا به حال.

همچنین ختم جناب شیخ سلمان علیه بهاء الله الابهی (۱۳) را در روضه مبارکه گرفتند. فی الحقیقه جای شما خیلی خالی است. این عبد که آنی فراموش نکرده ام و نخواهم کرد. همواره در حضور مبارک و روضه مبارکه به یاد آن جناب مشغولم، خاطر جمع باشید و مطمئن گردید. خدمت جمیع دوستان آن ارض فرداً از قبل این عبد عرض خلوص برسائید و کل را به ابداع اذکار متذکر گردید. در آستان مبارک به یاد کل زائرم و در حضور مبارک به نیابت کل زائر. خدمت با عزت سرکار مستطاب آقای نور محمدخان و آقا میرزا علی محمدخان روحی فداهما (۱۴) به کمال اشتیاق و خلوص عرض عبودیت می رسانم و از عدم فرصت و بهانه عذر عریضه علیحده را می طلبم، امید عفو است. و دیگر آن که چون که اتحاد و اتفاق شما با همدیگر واضح و آشکار و یقینی بوده و عالم عالم دوستی و یگانگی، لذا در

حقیقت اولیّه این عریضه هم به خدمت شما و هم به خدمت ایشان عرض شده معلوم است که ملاحظه خواهند فرمود، زیاده قابل عرض ندارم. مسافر بسیار شده یمن هفته آینده جناب فائز با چند نفر مرخص شوند. کلاً به خدمت آن جناب سلام می‌رسانند، علی‌الخصوص حضرت مستطاب آقای حاجی میرزا حیدر علی روحی فداه و محبوبی میرزا علی اکبر عرض خلوص می‌رسانند. در روضه مبارکه و حضور مبارک به یاد شریفان مشغول بوده و هشتم و منتظر ارجاع خدمات لایقه‌ام. احوالات آن صفحات را به تفصیل مرقوم فرموده ارسال فرمائید تا اطلاعی حاصل شود. من الاقل الاحقر خادم البهاء ابن ابهر

یادداشت‌ها

۱- بیت منقول در آثاری نظیر تاج العروس (ج ۲۱، ص ۴۲۹) عیناً مندرج گشته و از قصیده مهیار ابن مرزویه دیلمی شاعر توانای اواخر قرن چهارم و اوائل قرن پنجم هجری است. بیت مزبور در دیوان مهیار دیلمی (ج ۲، ص ۱۸۴) چنین ثبت شده است:

اعد ذکر نعمان اعد ان ذکره
من الطیب ما کزرته يتضوع

۲- مقصود از میرزا ضیاء، پسر جمال قدم از بطن فاطمه مهد علیا است که پس از صعود جمال قدم به ناقصین پیوست. برای ملاحظه شرحی از احوال او به قاموس تویح صدوهشت، ص ۱۵۴ مراجعه فرمائید.

۳- مقصود از بدیع الله، پسر حضرت بهاء الله از بطن فاطمه مهد علیا است. برای ملاحظه شرحی درباره احوال و امیال و اقدامات او به قاموس تویح صدوهشت، ص ۱۴۸-۱۵۰ و ص ۲۰۵ مراجعه فرمائید.

۴- شرح حال جناب حاجی میرزا محمد تقی افغان مشهور به وکیل الدوله و وکیل الحق در تذکره الوفاء، ص ۱۲۶-۱۲۸ مندرج گشته و در کتاب خانندان افغان، ص ۱۰۰-۱۲۵ نیز به طبع رسیده است.

۵- شرحی از احوال حاجی ملا حسین لاری در تاریخ ظهور الحق، ج ۸، ص ۱۱۵۲-۱۱۵۷ مندرج است.

۶- برای ملاحظه شرحی درباره احوال و امیال میرزا حسین خرطومی به مصایح هدایت، ج ۲، ص ۹۰-۱۰۰ مراجعه فرمائید.

۷- مقصود از "میرزا محمدعلی" میرزا محمدعلی ناقض اکبر است. برای ملاحظه آثار مبارکه و شرح احوال و اقدامات او به صفحات ۱۴۳-۱۴۷ و ص ۲۱۸ کتاب قاموس تویح صدوهشت مراجعه فرمائید.

۸- برای ملاحظه لوح حضرت عبدالبهاء خطاب به جناب ملا حسین لاری به مکاتیب عبدالبهاء، ج ۱، ص ۲۶۷-۲۷۲ مراجعه فرمائید. در این لوح خطاب به یحیی، داماد ملا حسین لاری چنین می‌فرماید:

«... ای یحیی حیائی چگونه این نور مبین را انکار نمودی و این منصوص عظیم را چنین بهتان شدید روا داشتی چه اذیتی از او دیدی که چنین ذلتی برای او خواستی و چه مشقتی از او یافتی که چنین بغضاء عظیم آشکار کردی آیا چه جواب خواهی گفت؟ باری، تازود است پشیمانی پیش گیر و توبه و انابه کن و سر برهنه در کوه و صحرا فریاد لامساس بر آور و چون جیحون اشک و خون از چشم روان کن و با حنین و ندم همدم گرد شاید نسیم غفران بوزد و کثافت عصیان زائل گردد و بحر رحمت به جوش آید و سحاب عفو بیارد و این اوساخ نقض زائل گردد و الا منتظر نعمت الهیه باش و مترصد روسیاهی دارین...».

۹- مقصود جمال بروجردی است. برای ملاحظه شرحی از احوال و افکار او به ذیل "پیر کفتار" در رحیق مختوم جلد اول مراجعه فرمائید.

۱۰- مقصود از جمال افندی، سلیمان خان تنکابنی است که شرح احوال و خدماتش در تذکره الوفاء، ص ۱۳۴-۱۳۷ مندرج است.

و نیز نگاه کنید به مصایح هدایت، ج ۸، ص ۱۲۵-۱۴۶.

۱۱- مصیبات عالیات همان کلمات عالیات یا مصیبت حروفات عالین است که در کتاب ادعیه حضرت محبوب، ص ۲۱۷-۲۸۵ به طبع رسیده است.

۱۲- به ظن قوی مقصود از میرزا علی اکبر، جناب میرزا علی اکبر روحانی (محب السلطان) است.

۱۳- شرح احوال جناب شیخ سلمان در تذکره الوفاء، ص ۱۳-۱۵ مذکور است.

۱۴- مقصود نورمحمدخان نیر همایون و میرزا علی محمدخان موافق است که از احبای سرشناس طهران بوده و ذکر آنان در تاریخ ظهورالحق، ج ۸، ص ۴۴۳-۴۴۴ و ۵۰۴ به عمل آمده است.

بسم الله الرحمن الرحيم
 نسیم آفرین علی بن موسیٰ کاظم علیه السلام
 صدقش از امانت این عهد است و است
 تمام نعمت از امانت این عهد است
 در ایام و در این عهد است
 و از آن عهد و امانت گرفته است
 زود ما طاعت است از اوق کلمات
 و راه بد است در راه این زمین
 و صبح و شام خود معذرت
 و است بر آن عهد است
 حلافتیست چشم آفرین
 و معلول عهد است در روز
 از نزل نوسر و کلامش از آن
 نف نیز خوشتر است
 سالی و در او است
 در عهد آفرین است
 بود و بنده زنده
 با هر کس که
 شیطانی و در اوقات

و بهترین و بدترین و بهترین و بدترین
 از هر بدترین بر صفاست
 من نیک نگردد و خطیست
 بنفس هم است
 همان من نیک است
 این فرشته است
 عین نعتیست
 این تعین است
 عی و ذلک
 و بعد از این
 الا همین

گزاره صفحات اول و آخر نسخه خطی رساله جناب ابن ابهر در تثبیت عهد و میثاق الهی

فصل پنجم

بخش سوم

رساله جناب ابن ابهر در تثبیت عهد و میثاق الهی

آنچه در این بخش از کتاب یادنامه ابن ابهر به نظر خوانندگان گرامی می‌رسد متن رساله‌ای است که جناب ابن ابهر در زمینه مقام و موقعیت حضرت عبدالبهاء در امر بهائی و تثبیت عهد و پیمان آن حضرت به رشته تحریر در آورده‌اند. در این رساله اهمیت حیاتی عهد و میثاق الهی و لزوم حصر توجه به مقام منصوص حضرت عبدالبهاء به عنوان جانشین حضرت بهاء‌الله و مبین آیات الله مورد شرح و بسط جناب ابن ابهر قرار گرفته است. ایشان در این رساله در نقش ایادی امرالله به توضیح و تشریح این مطالب پرداخته‌اند تا امر الهی را در حد وظایف محوله از انشقاق و اختلاف حفظ نموده و توجه اهل بهاء را به مرکزیت و قیادت حضرت عبدالبهاء جلب نمایند.

رساله جناب ابن ابهر که نسخه اصلی خطی آن در اداره محفظه آثار بهائی در حیفانگهداری می‌گردد و به لطف آن اداره به دست طبع سپرده می‌شود فاقد عنوان، تاریخ کتابت، نام کاتب و نام نویسنده است اما در پشت صفحه اول آن عبارت «سواد تحریرات جناب ابن ابهر» به چشم می‌خورد که حاکی از انتساب آن به آن نفس نفیس است. این رساله در سی صفحه و نیم به خط دست به رشته تحریر در آمده و در هر صفحه آن بیست و دو سطر ملاحظه می‌گردد. سواد عکسی صفحه

اوّل و صفحه آخر این رساله در این مقام گراور شده و متن کامل رساله که به آن عنوان «تثبیت عهد و میثاق الهی» داده شده در صفحات بعدی این یادنامه به طبع رسیده است.

رساله جناب ابن ابهر در پاسخ به «اوراق ظنون و شبهاتی» است که میرزا محمدعلی غصن اکبر، که به علت نقض عهد و میثاق الهی به محمدعلی ناقص اکبر موسوم شده است، برای ایشان ارسال نموده بوده است. قضایای مربوط به عهد و میثاق الهی و شرح افکار و امیال و مقاصد میرزا محمدعلی و اعوان او به تفصیل به وسیله حضرت عبدالبهاء در دهها مکتوب صادره از قلم هیکل اطهر مورد شرح و بسط قرار گرفته و تعدادی از آن مکاتیب در مجلد چهارم کتاب منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء به طبع رسیده است. مکاتیب شماره ۱۸۸ و ۱۸۹ که در اواخر مجلد فوق انتشار یافته و موسوم به الواح هزار بیتی حضرت عبدالبهاء است مخصوصاً از جمله مهم ترین منابع مطالعه قضایای عهد و میثاق و مسئله جانشینی حضرت بهاء الله در آثار حضرت عبدالبهاء محسوب می گردد.

حضرت ولی امرالله نیز فصول چهاردهم و پانزدهم کتاب قرن بدیع را به «عهد و میثاق حضرت بهاء الله» و «عصیان و مخالفت میرزا محمدعلی» اختصاص داده اند و در دیگر توابع خود از جمله در توفیق قرن احبای شرق به تشریح و توضیح این مطالب پرداخته اند که شرح و بسط مفصل قضایا را می توان در ذیل عناوین «آیات الهی را تحریف نمود»، «امانة الله را بدزدیدند» و «سالار نقض» در مجلد اوّل کتاب رحیق مختوم و در ذیل عنوان «فریاد بر آورد که مدعی ظهور جدیدی پیدا شده» در مجلد دوم آن کتاب مورد مطالعه قرار داد. رحیق مختوم قاموسی در شرح مندرجات توفیق منبع قرن است.

باری، رساله جناب ابن ابهر مملوّ از نقل آثار مبارکه بهائی و استشهاد به آیات قرآنی و احادیث اسلامی و تلمیحات و اشارات دیگری است که در ارائه مآخذ و توضیح و تشریح آنها بخش «یادداشتها» به رشته تحریر در آمده و در پایان رساله به طبع رسیده است. مراجعه به این یادداشتها اطلاعات اضافی لازم را درباره مندرجات رساله جناب ابن ابهر در اختیار خوانندگان گرامی قرار خواهد داد.

اشاره به این نکات نیز ضروری است که رساله خطی جناب ابن ابهر در حدّ توانائی با رعایت امانت و به دقت تسوید گشته، متن آن نقطه گذاری، و املاء کلمات آن به رسم الخطّ متداول امروزی تبدیل شده و هر جا تزئید مرجع و مطلبی به متن رساله ایشان لازم آمده آن مطالب در کروشه [] عرضه گردیده است. مضافاً آن که گاهی در طرز انشاء جناب ابن ابهر تصرّفاتی مختصر ضرورت یافته تا قرائت متن را سهل تر سازد و مخصوصاً جملات بلند را کوتاه تر نماید.

با توجه به این نکات متن رساله جناب ابن ابهر را مندرج می سازد:

هوالبهی

بسم الّذی تجلّی علی قلوب الصّافیة النّورانیة باسراق شمس عهده من افق الميثاق. حمد و ثنای مقدّس از ادراکات اهل ارضین و السّموات ذات اقدس ممتنعی را لایق و سزااست که برای اتمام نعمت و اکمال عنایت در هیکل شهود خود را مشهود فرمود و سالهای دراز شدائد و رزایا، بل اشدّ آلام و بلایا را تحمّل نمود تا از جواهر خلق و مخلصین عباد جمعی را به ابصار حدیده و آذان واعیه و مدارک عرفانیّه و مشاعر وجدانیّه و عقول زکیّه و صدور صافیّه آراسته گرداند و به الطّف اشارات و ارق کنایات و اوضح عبارات صراط قویم و طریق مستقیم و راه هدایت و رشاد را برای ثابتین و راسخین از عباد، بل کلّ من فی الارضین و السّموات واضح و آشکار نمود.

معدّلک بعضی از نفوس که به امراض اغراض از فیض عوالم ذکریه محروم و از مشاهده آثار الهیه ممنوع و از ادراک معانی و نکات کلمات رحمانیه بی بهره و بی حظّ، نصیب چشم توجه را به درد خودپسندی کور و قلب فؤاد را به علت هوی پرستی سقیم و معلول نموده اند. در زاویهٔ خمول نشسته به انواع خداع بر تفریق کلمه الله و تشبیه شمل احباء الله و تزلزل نفوس و تخدیش اذهان مشغولند و می خواهند به این وساوس خناسیه علل و جروح نفسانیّه خویش را که بی دوا و مرهم است به القاء شیّهات و اوراق ظنونات و نشر مفتریات معالجه و مداوا نمایند و به قلوب ضعیفه تزلزل و اضطراب اندازند.

چنانچه در بدو ورود به مرکز قاف [قزوین] اوراق ظنون و شبهاتی که به میرزا محمدعلی متزلزل علیل مستند بود این عبد ذلیل به عنوان یکی از اعزّه احباب ربّ جلیل ملاحظه نمود و هر چه به او نگریست تا مطلبی بیابد یا امری مهمّ و قابل ذکر بوده باشد نیافت، مگر اینکه فهمید آن بیچاره خواسته است به تسویلات شیطانیه و مؤتفکات نفسانیه در افتدۀ منیره شعشانیه و صدور صاقیه مضیئه مؤمنین بالله خدشه و تزلزلی احداث نماید و اهل ثبوت و رسوخ را از شور و وله و جذب و انجذاب باز دارد.

لذا مختصری در مقام جواب لازم دید نگاشته با اوراق مرسوله نزدش مرجوع دارد که اگر در نفس الامر اشتباه نموده و در این مدّت مدیده در بیانات مبارکه تفکر و تعقلی نکرده و از نصوص و تصریحات آیات چیزی نفهمیده متذکر شود و از خواب غفلت انتباه بیابد و اگر عرضی به هم رسانیده که بی‌معالجه و مداوا است لامحاله از عقاید و نیات بندگان طلعت ظهور جلّ ظهوره آگاهی یافته از اغوا و تسویلات مایوس شود، کاغذپرانی را کنار گذارد و زحمت بیهوده بر خود روا ندارد.

این عباد بحمدالله مالک المبدأ و المعاد از ثدی عنایت لبین مصفّای معرفت نوشیده‌اند و در ظلّ عطف و مکرمت حضرت ربّ الارباب نشو و نما نموده‌اند و در یوم ظهور به نصوص صریحه به عزّ عنایت و قبول مالک یوم نشور فائز گردیده‌اند. چگونه می‌شود به این تشکیکات و ترهات شبهات قدم ثبوت و رسوخ را در عهد ملیک اسماء و صفات بلغزانند و حبال و عصای شبهات و افکیات اهل غرض و غرور را با ثعبان یقین نبلعاند. هیهات هیهات بس ما توهّم یا ایّها المتوهّم المتزلزل المرتاب.

از مطالبی که به نظرت بسیار سخت آمده ذکر الوهیّت و ربوبیتی است که ثابتین در امر مبین و عهد متین برای محبوب راسخین و ربّ العالمین، حضرت من اراده الله جلّ عهده العظیم مخصوص دانسته و می‌دانند و در عبادت و انقیاد نظر و توجه را به آن سلطان ایجاد ناظر و متوجه داشته و می‌دارند. (۱)

یا سبحان الله این مطلب را تا به حال نفهمیده‌ای که جمال کبریاء جلّ سلطانه

حجبات ظنون و اوهام را چنان در امکان خرق فرمودند که اطفال اهل ایمان فهمیده و دانسته‌اند که مظهر ظهور خالق اسماء و صفات و معطی آن بر ممکناتند چگونه ممکن که ثابتین در پیمان و راسخین در ایمان رحمان این ملیک وجود و سرّ معبود و ربّ الغیب و الشّهود را که لسان عظمت درباره‌شان «... توجّهوا الی من اراده الله الذی انشعب من هذا الاصل القديم...» [مجموعه‌ای از الواح، ص ۱۳۶] نطق فرموده ملیک و مالک چنین مقام ممتنع رفیع و مرتبه لمیعه ندانسته و ندانند. لوح مبارک را نخوانده‌ای: «حمداً لمن تشرف ارض الباء بقدم من طاف حوله الاسماء...» [مجموعه‌ای از الواح، ص ۱۳۸]، یا «ربّ» و «اله» را از جمیع اسماء و صفات خارج تصوّر فرموده‌ای؟ قصیده مبارکه و رقائیه را زیارت نموده‌ای یا بر مطلب درست بر نخورده‌ای؟ از «کلّ الالوه» مقصود کیانند و از «کلّ الرّبوب» منظور چه کسان؟ (۲) اگر از این مدعا کفر یا شرک لازم آید اوّل مشرکین العیاذ بالله باید نقطه بیان روح الامکان له الفداء بوده باشند که فرموده‌اند ذرات تراب این حجره خراب به تمام تراب‌های ارض انی انا الله می گوید. (۳) اوّل کافرین حضرت قدّوس علیه من کلّ بهاء ابهی است که صلاهی انا اللهیش در شرح سوره توحید به فضای سماء بلند است و مردوده اولی جناب طاهره ارواحنا فداها است که در بدشت کوس الوهیّت را کوفتند و به تربیت اصحاب پرداختند. (۴)

ای بیچاره ما اهل بهاء این طلعت متبّهی جلّ کبریانه را ملکوت ابهی و ملیک ممالک بقاء و خالق اسماء و صفات می دانیم و جمیع مظاهر و مطالع اسماء و صفات را طائف حول و عاکف حضور او می گوئیم، «ایاماتدعوا فله الاسماء الحسنی» [آیه ۱۱۰، سوره اسراء - ۱۷]. اینست ذکر مبارک من اراده الله و سرّ الله الاقوم و غصن الله الاعظم و مطلع الامر و مشرق الوحی و فرع المنشعب و عهد القديم و نبأ العظیم و عبدالبهاء و عروة الوثقی و ملکوت ابهی و جمال الله بین ملاً الانشاء و شمس الميثاق و آفات النعاق و اله الانفس و الآفاق و ربّ العالمین و محبوب الراسخین و هیکل پیمان و نیر ایمان و جان جانان و جوهر ایمان که همه در مذاق یکسان است. یعنی از اسم گذشته به مسمی متمسکیم و از علم رسته به معلوم معتصم.

ما احلی بیانه فی لوح من الالواح: «... بیننا و بین العباد سلّم و له ثلثة درجات

الاولی تذکر بالدنیا و زخرفها و الثانیة تذکر بالاخرة و ما قدر فیها و الثالثة تذکر بالاسماء و ملکوتها و من جاز عن هذه المقامات یصل الی ملیک الاسماء و الصفات اقرب من حین...» (۵)

این قبیل بیانات در کلمات مقدسه رحمانیه زیادتر از حد احصاء محصین است ولی شرطش پاک کردن رمد غرور است از چشم و بیرون آوردن پنبه غرض است از گوش. در اول کتاب اقدس می فرماید: «انّ اول ما کتب الله علی العباد عرفان مشرق وحیه و مطلع امره الذی کان مقام نفسه فی عالم الامر و الخلق...».

و در کتاب مقدس عهد که بر کل کتب و صحائف فائق است مشرق وحی و مطلع امر را هم به فضل محض معلوم و مشهود فرموده اند که فقط همین وجود بی مثل و نظیرند. اینست که فرموده اند: «... من فاز به قد فاز بكلّ الخیر و الذی منع انه من اهل الضلال ولو یأتی بكلّ الاعمال...». [کتاب اقدس، فقره اول].

پس هر که به عرفان این حقّ منبع که در مقام جمال قدم جلّ جلاله قائمند فائز شد اوست اهل ایمان و عرفان و شارب سلسبیل عهد و پیمان، و آن که معرض و متزلزل شد اوست خناس و ابلیس و شیطان بلکه جبت و طاغوت و لات و عزّی و ابو جهل و خوار و ناعق و ناهق و طیور لیل و ساذج ازل. خاک بر سر کسی که به قهقری برگردد و محتجبین و ازلیین را بین قبائل رو سفید نماید. (۶)

حضرت من اراده الله جلّ کبریائه لم یزل و لایزال بلا شبیه و شریک و امثال، حقّ بوده و ما سواه خلقه و عباد. اگر به عهدالله و میثاقه الغلیظ وفا نمودند و بر عبودیت صرفه در تلقاء و جهش قائم شدند از مؤمنین و مصطفین اند و الاضال و مضل و دجال و اهل ضلال بوده و خواهند بود، چه که عذری برای نفسی باقی و گریزی جهت کسی نیست.

لفظ «من اراده الله» را اگر نفهمیدید و در آن تدبّر و تعمّق نمودید درباره این کلام مقدسه که حاوی جمیع مراتب و مقامات است چه می گوئید که هزار گونه کوثر و سلسبیل در جداول و سواقی هر یک از انهار آن جاری است. آن لفظ را به مؤتفکات و شبهات توجیه و تأویل کردید، در این بیانات متقنه محکمه چه سخنی خواهید داشت: «... البهاء علیک و علی من یخدمک و یطوف حولک و الویل و

العذاب لمن يخالفك و يؤذيك طوبى لمن والاك و السقر لمن عاداك». (۷)
 یا: «... انا جعلناك حرزاً للعالمين و حفظاً لمن فى السموات و الارضين و حصناً
 لمن آمن بالله الفرد الخبير. نسأل الله بان يحفظهم بك و يغنيهم بك و يرزقهم بك و
 يلمهمك ما يكون مطلع الغنى لاهل الانشاء و بحر الكرم لمن فى العالم و مشرق الفضل
 على الامم. انه لهو المقتدر العليم الحكيم و نسأله بان يسقى بك الارض و ما عليها
 لتنبت منها كلاً الحكمة و البيان و سنبلات العلم و العرفان انه ولى من والاه و معين
 من ناجاه لا اله الا هو العزيز الحميد». (۸)

یا: «... انت تعلم يا الهى انى ما اريده الا بما اردته و ما اخترته الا بما اصطفيته فانصره
 بجنود ارضك و سمائتك و انصر يا الهى من نصره ثم اختر من اختاره و ايد من اقبل
 اليه ثم اخذل من انكره و لم يردده...». (۹)

یا: «... و خرج من باب السجن و افقه شمس جمال غصن الله الاعظم العظيم و سرالله
 الاقوم القديم متوجهاً الى مقام آخر...». الى قوله تعالى: «... طوبى ثم طوبى لارض
 فازت بقدمه و لعين قرّت بجماله و لسمع تشرف باصغاء ندائه و لقلب ذاق حلوة حبه
 و لصدر رحب بذكره و لقلم تحرك على ثنائه و للوح حمل آثاره...» [مجموعه اى
 از الواح، ص ۱۳۸].

این بیانات صریحه منصوصه را نظر به حجاب بصر و وساوس نفس و غلبه جهل
 هر گاه نخواندى درباره کتاب مبارک عهد چه می گوئى؟ می فرماید: «... وصية الله
 آن که باید اغصان و افنان و منتسبین طراً به غصن اعظم ناظر باشند انظروا ما انزلناه
 فى كتابى الاقدس اذا غيض بحر الوصال و قضى كتاب المبدأ فى المال توجهوا الى
 من اراده الله الذى انشعب من هذا الاصل القديم. مقصود از این آیه مبارکه غصن
 اعظم بوده كذلك اظهرنا الامر فضلاً من عندنا و انا الفضل الكريم...» [مجموعه اى
 از الواح، ص ۱۳۶].

به این کتاب مقدس هم العیاذ بالله اعتناء نکردى و گفتى چندان اهمیتی ندارد
 پس آنچه که در حق خودت فرموده اند لا محاله به آن ناظر باش، قوله تعالى: «... قل
 انه عبد من عبادى قد خلقناه بقدرتى و انطقناه لثناء نفسى بين العالمين و اگر آنى از
 ظل امر منحرف شود معدوم صرف خواهد بود...». (۱۰) شاید متنبه شوى و از دام

غفلت و خودبینی برهی و به مفتریاتی تازه هر روز تمسک نجوئی و به متشابهات و زخرف بیاناتی بی سر و ته خوش دل نباشی و ملتفت شوی به این که حقّ جلّ ثنائه در آیات منیعہ صد هزار باب حکمت و معرفت برای اهل بصر و ناظرین به منظر اکبر گشوده و آیه عرفان و محبتش را در سریره هر انسانی مستودع فرموده و او را به تفکر و تدبّر و درایات و بیّنات مأمور گردانیده‌اند شاید از شرور نفس نجات یابی و به مقصود و جوهر مقصود فیض یاب شوی.

در ایام سیادت و جلالت و بزرگواری حضرت مولی العالم جلّ جلاله [مقام حضرت عبدالبهاء] را که مشهود کلّ بود فراموش فرموده‌اید و یا از لسان عظمت که «آقا» در صقع خلق نیست مگر نشیده‌اید؟ (۱۱) انه تبارک و تعالی، وحید فی ذاته و وحید فی فعله و فرید فی الملک و الملکوت قبل ان یقترن الکاف برکنه النون.

جمال قدم جلّ جلاله در اوقاتی که نظر به مصالح و حکم امر خویش را در صد هزار پرده نور مستور و پنهان فرموده بودند این ملیک منان را سرالله و غصن ظهور خواندند، «الانسان سرّی و انا سرّه» (۱۲) شاهد این مقام. اینست که می‌فرماید: «... کلمه مبارکه آنی انا الانسان نزد مظلوم اعظم است از جمیع آنچه ادراک نموده‌اند...» (۱۳) و مصداق آن امروز در این وجود مبارک مشهود شده که سوای شئون انسانیّت امری را در ظاهر از لسان جاری نمی‌فرمایند با وجود آنکه کلّ به عنایات رحمانیّه و تعلیمات ربّانیّه دانسته و می‌دانیم که ایشانند سرالله المکنون و رمزالله المصون منه بدئت الممکنات و الیه یرجع حساب الخلاق اجمعین.

باری، این هیکل پیمان و سدره رحمان بدانید جز این که اثمار وفا و اوراد بخشش و عطا عطا فرمایند مقصودی ندارند و سوای ترقّی و ارتقاء اهل انشاء به معارج عزّت و رفعت و ملکوت علم و عرفان چیزی نمی‌طلبند، به جز بلایا و رزایا و متاعب و مشاق که احدی از مظاهر الهیّه آن را به دوش نکشیده برای خود امری را اختیار نفرموده‌اند و به هیچوجه راحت و بهجتی در هیچ وقت جهت خود نخواسته‌اند، شب و روز قائم به امرالله و ناشر نفحات الله و راعی اغنام الله‌اند.

در این صورت چه ایرادی بر ایرادی امر ربّ العالمین دارید که آنها را به واسطه تبلیغ امر عهد و پیمان از ظالمین خوانده‌اید و به القاب ناپسند ملقبشان نموده‌اید و

اینقدر ملتفت نشده‌اید که هوشمندان اهل ایمان می‌دانند که این سخن از روی غرض است که در کینونات معرضین قبل هم به ظهور می‌رسید چه که در حق آن موقنین می‌گفتند آنچه را که در حق این مظلومین شما گفته و می‌گوئید. خوب است در ریاض خوش فرقان که بین حق و دون آن فارق است قدری سیر فرمائید و از قصص پیشینیان پند و عبرت گیرید و بعضی نسبت‌های غیر مرضیه به مؤمنین بالله و ثابتین در عهدالله ندهید و بر مطلع جمال و مشرق امر حضرت ذوالجلال متوجه و مطیع گردید و بدانید که ذکر عهد و میثاق در کتاب الهی عهد موهوم نبوده و عهد همین عهد است. "الم اعهد الیکم یا بنی آدم..." [آیه ۶۰، سوره یس - ۳۶]، که کتاب عهد مصدق اوست "... الاّ تعبدوا الشّیطان..."، ناقضان عهدند، "و ان اعدوننی" همین نیر عهد و پیمان.

یا: "و الذّین ینقضون عهدالله من بعد میثاقه..." و طغیان قیام نموده‌اند "و یقطعون ما امرالله به ان یوصل" که صریح حکم وصیت است "و یفسدون فی الارض"، که به اطراف اوراق شبهات می‌فرستند "اولئک لهم اللعنة و لهم سوء الدار" [آیه ۲۵، سوره رعد - ۱۳].

یا: "ان شرّ الدّواب عندالله الذّین کفروا فهم لا یؤمنون. الذّین عاهدت منهم..." [آیه ۵۶ و ۵۷، سوره انفال - ۸].

حضرت عبدالبهاء می‌نویسند که کتاب عهد الهی به قوتی نازل که از عظمتش ارکان عالم متزلزل و به وضوح و تصریحی مرقوم که هر کس معانیش را ادراک می‌کند. و بدانید که این عهد غلیظ و میثاق شدید قسمی اخذ شده است که جهت نفسی عذری باقی نمانده تا تزلزل حاصل شود و از نیر عهد بدون علت رمد یا به علل اخری نظرش برگردد، (۱۴) "و لقد کانوا عاهدوا الله من قبل لایؤلّون الاّ دبار". زیرا که حجّت بالغ و برهان قاطع شده، "و کان عهدالله مستولاً" [آیه ۱۵، سوره احزاب - ۳۳] و "لا تشتروا بعهد الله ثمناً قليلاً" [آیه ۹۵، سوره نحل - ۱۶].

دنیای فانیّه و ریاسات زائله او آن قدرها لیاقت ندارد، "انما عندالله هو خیر لکم ان کنتم تعلمون" [آیه ۹۵، سوره نحل - ۱۶]، جهت این که "ان الذّین یشترون بعهدالله و ایمانهم ثمناً قليلاً" [آیه ۷۷، سوره ال عمران - ۳]، لاجل ریاست و جلالت ظاهره

و جلب منافع و سیادت فانیّه به نفسانیت قیام نموده که به نقض و نفی میثاق شدید اقدام می کند و از امرالله سبحانه و تعالی که فرموده است "... متابعت نفس ننمائید و عهدالله را مشکنید و نقض میثاق مکنید به استقامت تمام به دل و قلب و زبان به او توجه نمائید..." [مجموعه الواح، ص ۳۲۸]، اطاعت نمی نمایند، "... اولئك لاخلاق لهم فی الآخرة..." الی قوله تعالی: "و لهم عذاب الیم" [آیه ۷۷، سوره ال عمران -۳]، و: "اذکروا نعمة الله علیکم و میثاقه الذی واثقکم به اذ قلتم سمعنا و اطعنا و اتقوا الله انّ الله علیم بذات الصدور" [آیه ۷، سوره مائده -۵].

همچنین در تمام اشارات و مرموزات فرقان خصوصاً در نکات مخصوصه سوره یوسف و مرسلات و حم و المطففین و اعراف و قلم و بقره و نکته های مشهوده در این سوره مبارکه در ذکر آدم و ملائکه و ابلیس و جنت و تفصیل حوا و طاوس قدری تأمل نمائید (۱۵) بلکه اگر پذیرید به مذاقه تامّ به مدلول و یل لمن قرء آیات الله لایرعونه شیء منه یا شرّ الناس من قرء آیات الله و لم یتفکر فیها یک مرتبه قرآن را از ابتداء تا انتها بخوانید و بر بّ الناس از شرّ و سواس پناه برید "انّ النفس لامارة بالسوء" [آیه ۵۳، سوره یوسف -۱۲]. بر اغصانیت نباید این قدرها مطمئن شد. (۱۶)

قوله تبارک و تعالی: "... یا اغصانی و افنانی و ذوی قرابتی نوصیکم بتقوی الله و بمعروف و بما ینبغی و بما ترتفع به مقاماتکم به راستی می گویم تقوی سردار اعظم است از برای نصرت امر الهی و جنودی که لایق این سردار است اخلاق و اعمال طیبه طاهره مرضیه بوده و هست..." [مجموعه ای از الواح، ص ۱۳۶]، لانه سبحانه و تعالی یظهر النور من جیب الظلمة و یرج الظلمة من حصن النور. چنانچه مشهود است از نور ظلمت خلق می فرماید و از ظلمت نور پدید آورد و ماء را به نار مبدل گرداند و نار را به ماء و تأییدات اغصان از فرع منشعب بوده اگر فصل نشوند و مقطوع نگردند، "... الاّ ما رحم ربّی..." [آیه ۵۳، سوره یوسف -۱۲]، و الاّ البتّه از طراوت و نضارت و فواکه و ثمر افتد و خشک بگردد و حطب یابس هم بقوله تعالی: "... لایق نار بوده و خواهد بود" [مجموعه الواح، ص ۳۹۷].

"یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی الّتی انعمت علیکم و انّی فضلتمکم علی العالمین." و او فوا بعهدی اوف بعهدکم" [آیه ۴۰ و ۴۷، سوره بقره -۲]. "یا اغصانی در وجود

قوت عظیمه و قدرت کامله مکنون و مستور به او و جهت اتحاد او ناظر باشید نه به اختلافات ظاهره از او... [مجموعه‌ای از الواح، ص ۱۳۶]، چه که "او کَلِّمًا عاهدوا عهداً نبذه فریق منهم بل اکثرهم لا یؤمنون" [آیه ۱۰۰، سوره بقره -۲] نه امثال آن نفوس که "... یقطعون ما امرالله به ان یوصل و یفسدون فی الارض اولئک هم الخاسرون" [آیه ۲۷، سوره بقره -۲] و "ینقضون عهدالله من بعد ميثاقه" [آیه ۲۷، سوره بقره -۲]. چنانچه فرموده‌اند: "وصیة الله آن که"، یعنی به عهدالله، اوفوا ذلکم وصیتکم که باید اغصان و افنان و منتسبین طراً که "فابین ان یحملنها" [آیه ۷۲، سوره احزاب -۳۳] شدند به غصن اعظم ناظر باشند و "حملها الانسان" [آیه ۷۲، سوره احزاب -۳۳] که ثابتین در عهد بوده "... و الموفون بعهدهم اذا عاهدوا و الصابرين فی الباساء والضراء و حین البأس اولئک الذین صدقوا و اولئک هم المتقون" [آیه ۱۷۷، سوره بقره -۲].

یا: «و من اوفی بما عاهد علیه الله فسیؤتیه اجرًا عظیمًا» [آیه ۱۰، سوره فتح -۴۸].
یا: "الذین یوفون بعهدالله و لا ینقضون الميثاق و الذین یصلون ما امرالله به ان یوصل و یخشون ربهم و یخافون سوء الحساب" [آیه ۲۰ و ۲۱، سوره رعد -۱۳]. الی قوله: "... اولئک لهم عقبی الدار" [آیه ۲۲، سوره رعد -۱۳]. "... انه کان ظلومًا جهولًا" [آیه ۷۲، سوره احزاب -۳۳].

چنانچه در اوراق آنها را متوهم و غافل و بی‌خبر و مفسد گفته و جاهل و ظالمشان خوانده‌اید و بیان رحمن را که می‌فرماید: "ای عباد اسباب نظم را سبب پریشانی نمائید و علت اتحاد را علت اختلاف مسازید" [مجموعه‌ای از الواح، ص ۱۳۶] از خاطر محو کرده‌اید. با این همه وصایای مبرمه حق و بیان صریح الهی در فرقان، "انا عرضنا الامانة علی السموات و الارض و الجبال..." [آیه ۷۲، سوره احزاب -۳۳] که اغصان و افنان و منتسبین را مخاطب فرموده و به امر باهر "انظروا ما انزلناه فی کتابی الاقدس اذا غیض بحر الوصال..." الی آخر [مجموعه‌ای از الواح، ص ۱۳۶] بر توجه و نظر مأمور گردانید و به نص صریح مبارک جناب میرزا ضیاءالله و میرزا بدیع الله را توصیه فرمودند به حفظ مقام "امانة الله"، بقوله جل و عز: "... و الامانة التی كانت و دیعة الله بین خلقه..." الی قوله تعالی: "... فاسئل الله ان یحفظک من حرارة

الحقد و صِبارة البرد...". (۱۷) یا: "کن ... فی الحقّ موقناً... و عن الهوی معرضاً و الی الحقّ راکضاً... و فی العهد قائماً و علی الامر مستقیماً..." (۱۸) و در آخر فقرات منیعہ: "... ثمّ یوصیک بالامانة و الصّدق علیک بها ثمّ علیک بها..." (۱۹) چگونہ غفلت نموده‌اند کہ خضوع را بقوله عزّ و جلّ: "... کن... للانسان خاضعاً..." (۲۰) فراموش فرموده و خشوع را متروک داشته‌اید و عهد الهی را به این محکمی کأن لم یکن انگاشته‌اید؟ "فمن نکث فانما ینکث علی نفسه" [آیه ۱۰، سوره فتح - ۴۸].

قدری به هوش آئید و به دسائس نفسانیّه و وسوس خناسیّه از فیوضات اصلیه و عنایات کلّیه خویش را محروم نگذارید، "و اذکروا نعمه الله علیکم و میثاقه الّذی واثقکم به اذ قلتم سمعنا و اطعنا و اتقوا الله انّ الله علیم بذات الصدور" [آیه ۷، سوره مائده - ۵]، به شطر دوست که از اول امر با وجود اشراق نیر ظهور جلّ برهانه ناصر و حافظ ناموس الله بودند، به امر الله ناظر و متوجّه شوید و به مؤتفکات نالایقه و مفتریات عفته عرض خویش بیش از این مبرید و بر نکته "فیما نقضهم میثاقهم لعنّاهم و جعلنا قلوبهم قاسیة" [آیه ۱۳، سوره مائده - ۵] متذکر باشید و علّت و باعث لعن و نفرین نشوید. آیات متشابهاتی را که در خصوص حزب شیعه نازل در غیر محلّ ذکر ننمائید، "یحرفون الکلم عن مواضعه و نسوا حظاً ممّا ذکرُوا به" [آیه ۱۳، سوره مائده - ۵] را به نظر آورید. چگونہ می‌پسندید که اهل بهاء با دعوی جوهریت بعد از سی سال ارتقاء و ترقّی وهم پرست شوند و در عقبه ملل قبل راه پویند و از کلّ ملل و نحل و قبائل ارض اضل و اخسر مشاهده شوند.

قوله عزّ و جلّ: «... مقام انسان بزرگ است اگر به حقّ و راستی تمسّک نماید و بر امر ثابت و راسخ باشد...» [مجموعه‌ای از الواح، ص ۱۳۵]. آیا چه قدرت و قوّت و هیمنه و سلطنت و نفوذ و خلاقیّت و بیان و تبیان و شهود و عیان و فیوضات و عنایات و تصرف و تسخیر و آیات و بیّنات از جمال قدم جلّ جلاله دیده‌اید که از این قیوم مهیمن که ملکوت ابهی و جبروت اعلی است اطهر و اعلی و احسن و ابهای آن را مشاهده نمی‌نمائید؟ "انّ الّذین ینابعونک انما ینابعون الله یدالله فوق ایدیهم فمن نکث فانما ینکث علی نفسه..." [آیه ۱۰، سوره فتح - ۴۸]. زیرا که این عهد معهود همان میثاق معقود است که در کور تورات از اسرائیلیان و در زمان

انجیل از مسیحیان اخذ گردید و قبل و بعد از ایشان از جمیع اهل امکان، چنانچه در کتاب مقدس خبر داده و می‌فرماید: "... اینک ایامی می‌آید که با خاندان اسرائیل و خاندان یهودا عهد تازه خواهم بست" [ارمیا، باب ۳۱، آیه ۳۱]، که همین عهد جدید یوم مجید بوده باشد. این است که بعد از این آیه می‌فرماید: "نه مثل آن عهدی که با پدران ایشان بستم در روزی که ایشان را دستگیری نمودم تا از زمین مصر بیرون آورم زیرا که ایشان عهد مرا شکستند..." [ارمیا، باب ۳۱، آیه ۳۲]، یعنی آن یوم قیوم که این روز بوده باشد با آنکه محلّ برای عذر نمی‌گذارم که نفسی اعتذار جوید و به لم او بم زبان گشاید بر آن بی‌وفایان پیمان جدید یزدان را مثل ناقضین قبل نقض کنند و عهدالله را بشکنند و به خلاف دانش خویش رفتار نمایند چه که آن علم علمی است رحمانی و آن عرفان عرفانی است وجدانی. "العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء" (۲۱)، چنانچه بعد از این فقرات برای آن که مطلب را واضح فرموده باشند می‌فرماید: "... و بار دیگر کسی به همسایه‌اش و شخصی به برادرش تعلیم نخواهد داد و نخواهد گفت خداوند را بشناس..." [ارمیا، باب ۳۱، آیه ۳۴]، به این معنی که ناقضین و ناکثین معدوم و فانی می‌گردند و هالک و زائل می‌شوند، "و یبقی وجه ربّک ذوالجلال و الاکرام" [آیه ۲۷، سوره رحمن - ۵۵]، زیرا خداوند می‌فرماید: "... جمیع ایشان از خورد و بزرگ مرا خواهند شناخت..." [ارمیا، باب ۳۱، آیه ۳۴]، چنانچه مشاهده شد سلطان وجود در این یوم موعود هنوز امری اظهار نفرموده و جز عبودیت بحتّه ذکر می‌نفرموده‌اند، بقوله تعالی:

هو الأبهی

مدینه

جناب ملا علی علیه بهاء الله الأبهی ملاحظه نمایند

هو الأبهی

یا علی اعلم حقّ الیقین انّ اسمی عبدالبهاء و سمتی عبدالبهاء و صفتی عبدالبهاء و لقبی عبدالبهاء و شهرتی عبدالبهاء و حقیقتی عبدالبهاء و کینوتی عبدالبهاء و ذاتیتی عبدالبهاء و سرّی عبدالبهاء و علانیتی عبدالبهاء و ظاهری عبدالبهاء و باطنی عبدالبهاء

و اوّلی عبدالبهاء و آخری عبدالبهاء و قلبی عبدالبهاء و روحی عبدالبهاء و فؤادی عبدالبهاء و جسدی عبدالبهاء و بصری عبدالبهاء و سمعی عبدالبهاء و نظقی عبدالبهاء و فکری عبدالبهاء و ذکری عبدالبهاء و حفظی عبدالبهاء و ادراکی عبدالبهاء و مخیلتی عبدالبهاء و ملکوتی عبدالبهاء و جبروتی عبدالبهاء و ناسوتی عبدالبهاء و لاهوتی عبدالبهاء و هاهوتی عبدالبهاء و کعبتی عبدالبهاء و حلّی عبدالبهاء و حرمی عبدالبهاء و قبلتی عبدالبهاء و مشعری عبدالبهاء و منائی عبدالبهاء و عرفاتی عبدالبهاء و مسجدی الحرام عبدالبهاء و مسجدی الأقصى عبدالبهاء و غایتی القصوی عبدالبهاء و سدرتی المنتهی عبدالبهاء و ملاذی عبدالبهاء و ملجئی عبدالبهاء و کھفی عبدالبهاء و حصنی عبدالبهاء و منیتی تسمیتی عبد عبدالبهاء و بغیتی شهرتی رِقّ رِقّ البهّاء هذا مذهبی و دینی و مشربی و مخبری و اقراری و اعترافی کما قال القائل اصمّ اذا نودیت [فی الحی] باسمی و انّی اذا قیل لی یا عبده لسمیع. عبدالبهاء عبّاس. (۲۲)

و از این قبیل بیانات از حضرت عبدالبهاء بسیار است که ذرّه‌ای از عبودیت جمال ابھی در نزد من اعظم است از الوهیات و ربویات و یا این مطلب که اگر به نشر نفعات ابھی و عبودیتی که در نظر دارم موفق گشتم و بر خدمتی که خیال بسته‌ام مؤید شدم بگذارید مرا عباسک گویند. و یا به این بیان که احبّ اسماء نزد من عبّاس است مکرّر فرمایش کرده و جمیع عباد و اهل انقیاد را از ذکر الوهیت و ربویّت در خلاء و ملاء کراراً منع نموده چنانچه خود شما هم در اوراق ثبت فرموده‌اید، باز نظر به وعده الهی و امره المبرم المتعالی: "... وصیة الله آن که..." الی قوله "... کذلک اظهرنا الامر فضلاً من عندنا..." [مجموعه‌ای از الواح، ص ۱۳۶]. (۲۳)

بندگان جمال قدم آن سرّ افخم اقوم را ربّ الرّبوب خوانده و می‌خوانند و بر اله و الاهیّتش اقرار و اعتراف نموده و می‌نمائیم و در اوقات صلوة بامرہ المستعان که: "... عند غروب شمس الحقیقة و التّبیان المقرّ الذی قدرناه لکم..." [کتاب اقدس، فقره ۶] فرموده به آن مطلع بیان و قمیص رحمن که فرموده‌اند: "... انّ الذی وجد عرف الرّحمن و عرف مطلع هذا البیان..." [کتاب اقدس، فقره ۷]، متوجّه بوده و هستیم چه که برای سطوع و طلوع این علم و عرفان بعد از آن بیان که ذکر شد وقت و زمانی

هم معین نموده‌اند. هنگامی که عصیان ایشان را عفو نموده همچنان که در کتاب عهد به "عفا الله عما سلف..." [مجموعه‌ای از الواح، ص ۱۳۵]، نطق فرمودند و اهل عالم را به قبول فقره کتاب قبل مستبشر داشتند.

به علاوه برای انکشاف و توضیح این امر مصمّم که علم و عرفان در این یوم اکرم افخم وجدانی خواهد شد بعد از آن بیان می‌فرماید: "اما خداوند می‌گوید این است عهدی که بعد از این ایام با خاندان اسرائیل خواهم بست. شریعت خود را در باطن ایشان خواهم نهاد و آن را بر دل ایشان خواهم نوشت و من خدای ایشان خواهم بود و ایشان قوم من خواهند بود" [ارمیاء، باب ۳۱، آیه ۳۱-۳۳]، و من "یؤمن بالله فقد استمسک بالعروة الوثقی" [آیه ۲۵۶، سوره بقره ۲-].

مثل آن که حضرت ارمیاء می‌فرماید به این فقره تصریح فرموده که خدا می‌فرماید با خاندان اسرائیل عهد تازه خواهم بست و شریعت خود را به درون ایشان خواهم نهاد. چنانچه این اوان مشهود افتاده است که معرفت این سلطان پیمان و انقیاد در تیمار به اوامر اقدسشان که اصل شریعت و جوهر آن بوده باشد برای این حزب مقدّس که اسماعیلیان و اسرائیلیان واقعی و مسیحیان و محمدیان حقیقی هستیم بدون تعلیم و تعالیم ظاهره به علم وجدانی حاصل گردیده تا در یوم ثمر به ثمره وجود که مقام "اعرفوا بالله" است، چنانچه حضرت اشعیاء از این اخبار داده "فی ذلک الیوم یکون غصن الرّب بهاءً و مجداً و ثمر الارض فخرأ و زینةً للناجین من اسرائیل" [اشعیاء، باب ۴، آیه ۱] فیض یاب شویم چه که یوم یوم ظهور فاکهه و ثمر و بروز فائده و اثر است. چنانچه نقطه ظهور هم در بیان فرموده‌اند: "... هیچ ظهوری واقع نمی‌شود مگر آن که مظهر آن ظهور کمال نصح را به امت خود می‌کند لعل یوم ثمره که ظهور بعد باشد فانی نگردند" [بیان فارسی، ص ۱۴۰]. همچنین می‌فرماید: "... در من یظهره الله نبیند الانقطة بیان را، آن وقت ثمره این علم در او ظاهر شده و الاّ چه ثمر که اطلاق عباریر نموده و از ثمره آن محتجب ماند و کافی است نزد اولو الالباب همین ذکر و بیان، اگر تعقل نمایند والله یبدء کلّ شیء ثمّ یعیده و ان الی الله کلّ یرجعون..." [بیان فارسی، ص ۱۲۷].

در همین بیان که می‌فرماید: "... کافی است نزد اولوالالباب" الی آخر، بحور

معانی و عرفان مَوَاج و متلاطم است لکن کو چشمی که مشاهده نماید و کو گوشی که به اصغایش هوش بیاید.

نصّ صریح است، قال و قوله الاحلی: "... نصائح مشفقہ ام را به گوش مقدّس از کبر و هوی بشنوید و به چشم سر و سرّ در بدایع امرم ملاحظه نمایند..." [مجموعه الواح، ص ۳۲۲].

نمی‌دانم العیاذ باللّٰه با خدا خود را شریک و سهیم می‌دانید که حین ظهور امرش به چون و چرا مشغولید یا آن که می‌خواستید هنگام تنزیل کتاب عهد و هابّ بی چون در امر میثاق با شما مشاوره فرموده باشند و به رضای شما قلم فضل و عطا را در صفحه نورا جریان داده باشند. فآه آه من غفلتکم و عن قلة شعورکم اما تخافون عن الله ام لاتشعرون و اما ترتعون عن سخطه و اما تفقهون؟ چه می‌گوئید و چه می‌خواهید. بیان مبارک را که نقطه اولی روح ما سواه فداه فرموده: "... اگر کلّ ما علی الارض شهادت بر امری دهند و او شهادت دهد بدون آن که آنها شهادت داده شهادت او مثل شمس است و شهادت آنها مثل شبح شمس است که در تقابل واقع نشده و الا مطابق با شهادت او می‌گردید..." [بیان فارسی، ص ۹۱]، مگر ندیده‌اید که در این باب زیاده از حدّ و عدّ و احصاء است، آیا نفرموده:

هوالممتنع السلطان الفرد الغالب المقتدر القدير

سبحان الذی خلق الخلق بأمره و ابداع خلق کلّ شیء اقرب من ان یحصی ان انتم تعلمون...

هذا کتاب من جمال قدس منیر الی الله العزیز المقتدر القدير و هذا لوح من الله العزیز القدير الی جمال قدس منیر الذی یظهر من بعد کیف یشاء و اراد. و هذا ما سطر من قلم الامر علی الواح عزّ حفیظ و لامردّ لذلك و لا مانع لهذا الحکم المتعالی المشرق الکریم.

هل یقدر احد ان یردّه من سلطانه او یمنعه عن امره لا فوربّی ولو یقوم علیه کلّ العالمین. سیظهر بالحقّ و ینطق بکلمة الله و یتضیء وجهه بین السموات و الارضین.

ان یا ساذج الرّوح فاطهر بسلطانک و لا تلتفت الی احد من الشّیاطین. ان یا کلمة

الأعظم فألق على العباد مالقى الله فى قلبك و لا تخف من احد ان ربك يحرسك عن ضرّ المشركين. ان يا سماء القدس فارفع فى نفسك الى مقام الذى انقطعت عنه ايدى الكافرين. ان يا شمس الأحديّة فاطلع على الممكنات باسراق انوار قدسك ثم ابدل على الكائنات ما اعطاك الله بجوده و لا تمنع احداً عن فضلك لأنك انت الفضال المعطى الكريم الرّحيم. ثم اسق العباد من خمر التّى جرت عن يمينك لأنهم عطشان فى السرّ و ظمآن من الأمر و أنك انت الغفور الرّحيم.

ان يا بحر الأعظم تموج فى ذاتك من امواج قدس منير بما تموجت ابحر الرّوح فى قلبك الطاهر البديع المنيع. ان يا شجرة الله فأنتقى على المقرّبين من اهل البقاء من اثمار الجنّة البديعة المنبوعة القدسيّة الطاهرة التّى وهبك الله قبل خلق السّموات و الأرضين، لأنّ منك مبدأ الممكنات و اليك منتهى الموجودات و منك ظهر الفضل قبل خلق الأوّلين و الآخريين و لو ينقطع فضلك فى اقلّ من الآن لن يبقى شىء لافى السّموات و لافى الأرض و انا نشهد بذلك بلسان صدق مبین.

ان يا كنز الله فأظهر من كنوز الدائمة الباقيّة الأزليّة الأحديّة لتظهر لآلئ العلم و الحكمة و هذا كلّ الفضل من عندك على الخلائق اجمعين. لا تمنع يدك عن الجود و لا ترتدّ البصر عن النّظر الى العالمين لأنك انت بنفسك تكون كتاب مبین و حجة على من فى السّموات و الأرض و هدى و ذكرى لمن فى ملكوت الأمر و الخلق اجمعين. و أنك انت برهان الله فى خلقه و حجّته لعباده و دليله لبريّه و كلمته بين السّموات و الأرضين و بيدك الأمر كلّه تفعل بقدرتك ما تشاء و تحكم بسلطانك ما تريد.

من شرف بلقائك فقد شرف بلقاء الله العزيز العليم و من يمشى بين يديك فقد يمشى على صراط عزّ قويم. فمن نظر الى وجهك فقد نظر الى وجه الله، فمن اعرض فقد اعرض عن الله فى ابد الأبدین. فطوبى ثمّ طوبى لمن حضر بين يديك و يلتقى منك كلمات عزّ عزيز و ينظر جمالك و يسمع نغمات الله عن شفتاك و تهبّ عليه نسيمات جعدك المسلسل اللطيف المنير.

فطوبى لأرض التّى جعلها الله موطاً قدميك و للمقام الذى يستقرّ عليه عرش جمالك و تستوى عليه بسلطان مبین. فطوبى للبيت التّى تدخل فيها و فيها يرفع

ذكر ك الرّحمن الرّحيم و فيها يضيء نورك و منها يعلو برهانك القويم. فطوبى للحدائق التي تمرّ عليها و تلتفت اليها بلحظات الطافك و تنظر الي ازهارها و اورادها و اشجارها ببصر ك الحديد، فوالله ينبغى لتراب الذي يقع رجلك عليه بأن يفتخر على عرش عظيم. فطوبى للذين يطوفون في حولك و يستيقون في خدمتك و لا يمنعمهم السّماتة و البلاء عن الدّخول في لجة بحر امر ك المقتدر القدير.

ان يا اهل السّموات و الأرضين ثمّ يا ملأ البيان لا تضيّعوا اعمالكم في ذلك اليوم و لا تجزعوا في هذا الفرع الاكبر العظيم. فادخلوا في هذا الباب ولو تنزل عليكم الأحجار من كلّ الجهات و أنّ هذا لخير لكم ان انتم من العارفين. لا تحرموا انفسكم عن هذا الفضل و لا تفعلوا بمثل ما فعلتم في تلك الأيام. خافوا عن الله الذي خلقكم و لا تكوننّ من المعرضين. اتقوا الله يا ملأ البيان و لا تتبعوا اليوم احداً ثمّ اتبعوا امر الله في انفسكم ثمّ الى شطر الله بعينكم فاسرعون و لا تمسكوا بعذر و لا توقّفوا بشيء من الزّخارف و الى هذه البقعة المباركة في وادي القدس برجل الانقطاع فاركضون و لا تحتجبوا عن جمال الله و تمسكوا بعروة الله المهيمن القيوم و ان كان في السبيل برد الشّتا اذاً بهذه النّار في انفسكم فاصطلون و ان تجدوا حرّ الصّيف اذاً عن كأس الحيوان فاستبردون.

فاعلموا بأن الله يؤيد الذين هم توجّهوا اليه و يحرسهم بجنود السّموات و الأرض ان انتم من العارفين. تالله توجّهكم الى هذا الشّطر في هذا اليوم لخير عن عبادة الثّقلين و هذا يوم فيه تهبّ نسائم الحيوان على عظام رميم و فيه يبرأ كلّ مريض عن دائه و يشفى كلّ عليل و سقيم و فيه يصل العاشقون الى جمال المحبوب و يرد كلّ الظّمّانين على ساحل سلسبيل عظيم و فيه يكسو كلّ عريان من رداء قدس كريم. فوالله حينئذ تبكي عيون سرّى في بعدى عن لقائه و بما يرد عليه من جنود الشّياطين. فيا ليت كنت حاضراً بين يديه و نذكر له كلّ ما ورد علينا من هؤلاء الظّالمين و أنّه يعلم بالحقّ لما يرد عليه و عنده غيب السّموات و الأرض و أنّه لهو العلام المتعالى العليم. لو يريد ان يفصل من النّقطة علم ما كان و ما يكون ليقدّر و هذا عنده اسهل من كلّ شيء لو انتم من العالمين.

ان يا ساذج البقاء لا تحزن في ذلك اليوم عن شيء و لو لن يستهدى بهداك احد

من العالمين و ان ذكرك نفسك خير عن ملك الأولين و الآخرين و ان لحظاتك الى جمالك لأعلى عما قدر في ملا العالمين. ان يسجدك خلق السموات و الأرض هذا خير لأنفسهم و ان يعترضوا عليك فانك بنفسك الحق لغنى عن العالمين و في قبضتك ملكوت ملك السموات و الأرض و عن يمينك جبروت كل من في العمآات و الخلق و أنك انت العزيز المقتدر القدير. اذا فاعف عن جريراتى و خطيئاتى بما اكتسبت بين يديك فى هذه الكلمات لأن هذا لم يكن الألبى نفسك و ذكرى بين يديك و أنك انت على ذلك لعليم خبير. قد جئتكم ببضاعة احقر من ان يذكر بمزجاة ان تقبلها أنك انت خير الرّاحمين و ان تردّها و تطردها فانك انت خير العادلين و الأمر بيدك و السلطان فى قبضتك لا تسأل فيما تؤمر و كل لدى باب فضلك لمن السائلين.

ان يا اسم الله ان اشهد فى نفسك بأنه لا اله الا هو قد خلق الممكنات بحرف من كلمته و أنه لهو السلطان الفرد العزيز الجميل. ان يا اسمى ان اشهد فى ذاتك بأنه لا اله الا هو يخلق الموجودات بكلمة من امره و أنه لهو الغالب المقتدر العزيز.

ان يا حرف البقاء ان اشهد فى روحك بأنه هو الله لا اله الا هو قد بعث النبیین بالحق و ارسلهم على خلق السموات و الأرض و أنه لهو العلى العظيم. ان يا نسيم العز فاشهد فى كينونتك بأنه لا اله الا هو قد يبعث النبیین بالحق كيف يشاء و أنه لهو المبدع الحى الرفيع.

ان يا رضوان الحب فاشهد فى سرّك بأنه لا اله الا هو قد اظهر القيامة بأمره و حشر كل من فى السموات و الأرض اقرب من ان يرتد الى نفسه بصر البصير. ان يا نعمة العماء فاشهد فى قلبك بأنه هو الله لا اله الا هو سيظهر القيامة كيف يشاء و يحشر الخلايق كيف يريد فى يوم الذى يأتى بالحق و هذا ما رقم فى الواح قدس حفيظ لا يمنعه شىء و لا يرده امر ولو يعترض عليه كل من فى الملك اجمعين.

ثم اعلم بأننا وردنا فى سجن عظيم بما قدر من قلم قدس منير و اشتد علينا الأمر من كل الجهات و هذه من سنة الله المهيمن العزيز الحميد. و فى ذلك لحكمة لن يبلغها افئدة احد الأ من شاء ربك و سيظهر اذا شاء بين العالمين. لن يظهر فى الأرض من شىء الا و قد قدر فيه مقادير القدر من حكيم عليم. و لن يحرك من ذرة الا و

قد قدر فيها حكمة بالغة و كيف هذا النبأ الأعظم القويم و ورد علينا ما ورد على عليّ في الأرض. اذاً فاعرفوا سرّ الأمر يا ملأ العالمين و قد جرى علينا كلّ ما جرى عليه و هذا تقدير من ربّ العالمين.

قل انه حبس في مقام الذي ما سمع اسمه احد من المحييين كما حبسونا في تلك الايام في مقام الذي ما ذكر اسمه من قبل ان اتم من العالمين. كذلك جرى بمثل ما جرى و قدر بمثل ما قدر و في ذلك لايات للعارفين. قل قد ظهر جمال الاولى في هيكل الاخرى فبارك الله ابداع الابدعين و يظهر جمال الاخرى في هيكل الاولى فتعالى الله اقدر الاقدرين. كذلك نذكر لك اشارات قدس خفي لتكون من الموقنين و نفصل لك ممّا كنز في خزائن علم الله في ابد الابدین...". (۲۴)

یا: "... و الذي منهم يظهر بالفطرة و يجرى الله من لسانه آيات قدرته و هو ممن اختصه الله على امره انه ما من اله الا هو له الخلق و الامر و انا كلّ بامرہ آمرون و نسأل الله بان يوفقهم على طاعته...". (۲۵) که شماها باشید به حکم وصیة الله که بر نظر و توجه داشتن به آن وجه انور و هيكل منور محکوم و مأمور هستید چه که در رسائل حضرت خلیل جلیل من قاف [قزوين] عليه بهاء الله الجمیل (۲۶) است که از حال شما سؤال نموده اند از مطلع بیان رحمن. در جواب این است: "... و اما ما سئلت عن ابني فاعلم بان ابنائي ان يتبعون احكام الله و لا يتجاوزون عما حدّد في البيان كتاب الله المهيم القیوم...". (۲۷)

در بیان هم فرموده است: "... هیچ ظهوری نمی شود الا آن که از مؤمنین به آن ظهور از برای ایمان به ظهور بعد عهد گرفته می شود که اگر وفا کنند احدی در نار نمی ماند...". [بیان فارسی، ص ۹۹]. آن بود که جمال مبین به کتاب عهدهی از جمیع ذرات وجود این عهد معقود و میثاق موعود را به نهایت قدرت و قوت گرفتند، بعد به امر محکم، "... انظروا ما انزلناه فی کتابی الاقدس...". [مجموعه ای از الواح، ص ۱۳۶]، امر توجه و نظر را به آن منظر و منظور که مالک یوم نشورند مستحکم گردانید تا این که تشکیکی نشود و سخنی برای کسی پیش نیاید. من شاء فلیتوجه الی وجهه الباقي الکریم و من لم یشاء فلیترزلزل فی حکمه المبین و ینقض عهد المتین و انه تبارک و تعالی لغنی عن التوجه و عرفان من فی السموات و الارضین.

و همچنین: "... تمسک بغصن من هذه الشجرة التي ارتفعت بالحق لئلا تسقط من قواصف الايام و كن على امر ربك على الحق مستقيماً..." (۲۸) و غصن را هم محض ازاله اریاب در کتاب مستطاب معین فرمودند که "... الذي انشعب من هذا الاصل القديم..." [مجموعه‌ای از الواح، ص ۱۳۶] است.

همچنین: "... ای ورقه بغصن شجر محکم متمسک شو که مبادا به اریاح کدره فاتیبه متحرک شوی و از شجره عزّ احدیه منقطع گردی. در مرور ایام در ظلّ ربیع الهی ساکن باش تا همیشه ایام با طراوت و نضارت و خرمی باقی مانی به شأنی که اسم فنا ترا اخذ نماید. این است وصیّت مظهر الهی مرّه آخری...". (۲۹)

این قبیل شهادتات و وصایا در اکثر الواح نورآء مذکور و مسطور، از جمله در لوح فتنه که جهت تذکر یک فقره آن عرض می‌شود:

"... تالله انّ الفتنه هو یفتن و المحکک یمحک و التمیحص یمحص و الغریال یغریل و الاشعار ینشق کلّ واحد بالف شقّة ثمّ یمتحن الشقوق. کلّ ذلک من ظهور هذه الفتنه الاعظم التي يظهر عن هذا الشطر المهمین الاقدم. و قد هبت اریاحها حینئذ فسیأتی من قریب فی سنة الشداد و یأخذ کلّ البلاد و کلّ فیہ یستغیثون. تالله و مظهر هذا الجمال القديم بذاته لذاته فی ذاته لو یکشف الله حجاباً عمّا هو المستور لیقع اذا زلزلة فی قوائم الاعراش و یضطربون حوامل العرش و کاد ذواتهم یتفرّقون. و انّی لو اذکر هذا النبأ الاعظم و ظهورات فتنته و امتحاناته الاقوم من یومئذ الی ابد الآباد فی سرمدالدهور تالله لن ینفد ذکرها و لن یبید وصفها و لو یجری من بعد ما خلق الله کلّ البحور سبعین الف الف بمثل کلّ ذلک فتعالی الله هذا لقلیل محدود...". (۳۰)

چگونه ممکن و متصور که به اعتراض توانید حقّ جلّ شأنه العزیز را ادحاض کنید و به نفی و اعراض در اقدام ثابتین تزلزل اندازید؟ یا قوت و قدرتی یافته با شمس وجود و طلعت معبود تعالی کبریائه تقابل نمائید؟ گرفتیم این همه بیانات متقنه مقدّسه را تکذیب و یا به افکار ضعیفه و خیالات سخیفه آنها را تأویل و تفسیر نمودید و مانند ملل قبل در غمرات اشارات ظنویّه و طبقات افکیات نفسانیّه مهجور و محجوب ماندید و سخنانی که در احیان ظهور طلعات قدسیّه مغلین و مکذبین آن دوره نظر به احتجاجات و عدم عرفان و ادراکشان در حقیقت امر و حقایق

آنان از لسان جاری کردند شما هم ذکر کردید یا با بار بغض و حسد و غلّ و حقد و حسادت دل بر خر لنگ خودینی سوار شده لسان خاسر به اعتراض مفتوح و ید مقطوعه را به انتشار اوراق مبسوط کردید، چه خواهد شد و چه نقصی به امر حقّ وارد خواهد آمد؟ منتهی عقلای عالم می گویند اتم تنکصون علی معاقلهم و تکرعون عن مناهلهم و لا تشعرون.

از اعراض و اغماض شما و امثال شما بدانید بر حقّ و اهل حقّ ضرّ و ضرری وارد نخواهد آمد، چه کلّ می دانیم متزلزلین از نفس مبارک و عین آن جمال مبین و حقیقت ابهائی جلّ جلاله اعراض نموده اند و در ظاهر ظاهر به مخالفت قیام کرده اند زیرا که کلام مقدّس او در مقامی عین و حقیقت او و نفس او تعالی است، یعنی اثر و خاصیت و جلوه و بروز آن ذات مقدّس است. هر نحوی که هیکل مشهود را در یوم موعود اطاعت لازم کلام مقدّسش را نیز بعد از صعود انقیاد و [؟] فرض و واجب است.

همچنین به یقین مبین چنان که ذات اقدسش به کلّ شیء قادر و غالب و سلطان و مهیمن است کلام مقدّسش نیز مقتدر و غالب و نافذ است، امرش را محیط و حکمش را غالب و نافذ خواهد فرمود. چنانچه در الواح کثیره و بیانات متقنه اخبار فرموده اند. پس اهل خرد نباید به عدم ادراک و عرفان مطلب از بیان رحمانی اعراض کرده به اعتراض زبان گشایند و از مقام معلوم و مشهود که مصداق کلمه مقدّسه "... اوفوا بالعقود..." [آیه ۱، سوره مائده - ۵] است غمض بصر کنند. آیا حقّ جلّ جلاله در کتاب اقدس نفرموده: "یا اهل الانشاء اذا طارت الورقاء عن ایک الثناء و قصدت المقصد الاقصی الاخفی ارجعوا ما لا عرفتموه من الكتاب الی الفرع المنشعب من هذا الاصل القویم" [کتاب اقدس، فقره ۱۷۴]؟

اگر ابصار و عیون را از رمد اغضاء و اغماض پاک گردانید و قلوب و صدور را از کدورات و شوائب اغراض و امراض مقدّس و طاهر، البتّه جمیع مطالب را اقرب من لمح البصر ادراک خواهید نمود و ملتفت خواهید شد که حقّ سبحانه و تعالی بر ما برید غالب و قاهر است و بما یشاء علیم و مدبّر. اگر ترقّی خلق و تربیت عالم و تألیف و تهذیب و تصفیه و تذکره و انتشار کلمه الله و ارتفاع امرالله و غلبه دین الله

و حفظ عبادالله و هیمنه قدرت الله و احاطه انوارالله را در این امر مبارک ملاحظه نمی فرمود البتّه به چنین حکم محکم و امر مبرمی تفوّه نمی فرمودند که باید اغصان و افنان و منتسبین طراً به این وجه باقی و ملکوت ابهائی ناظر و متوجّه شوند. "فلا و ربّک لا یؤمنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم ثمّ لا یجدوا فی انفسهم حرجاً ممّا قضیت و یسلموا تسلیماً..." [آیه ۶۵، سوره نساء - ۴].

چه که بدون تمسّک و اعتصام به ذیل عنایت این ملیک علام و ترضیه در حکمیّت ایشان که مقام یفعل مایشاء است ایمان و عمل از نفسی مقبول نه. چنانچه در اوّل کتاب فرموده است: "اذا فرتم بهذا المقام الاسنی و الافق الاعلیٰ ینبغی لکلّ نفس ان یتبع ما امر به من لدی المقصود..." [کتاب اقدس، فقره ۱]، "ثمّ لا یجدوا فی انفسهم حرجاً ممّا قضیت و یسلموا تسلیماً" [آیه ۶۵، سوره نساء - ۴].

اگر به کتاب عهد موقنید و به جمال قدم مؤمن این شبهات چیست و این تسویلات چه؟ در اوراق نوشته‌اید ای عجب کلّ العجب که در این مدّت مسافران مدینه مقصود و قاصدان حرم محمود به هیچوجه از بنده استفساری ننموده‌اند و در این مطالب ذکر نکرده‌اند.

اولاً شما کجا بودید و ورآء حجاب از برای چه نشستید که حال به گله‌گزاری پرداخته شکوه و شکایت آغازید؟ با آن که از مسافران مدینه مختار جمعی به دربار آمدند و پس از استیذان آیساً به محلّ خویش عودت نمودند و ابدأ شکوه و شکایتی هم ندارند. شما که در حقیقت محلّ ایرادید گویا پیش افتاده تا به قول نحوین جواب از سؤال مقدرّ داده باشید. ثانیاً مطلبی نبوده است تا از شما استفسار شود، می‌فرمایند: "... اذا اختلفتم فی امر فارجعوه الی الله مادامت الشمس مشرقه من افق هذه السماء و اذا غربت ارجعوا الی ما نزل من عنده..." [کتاب اقدس، فقره ۵۳]، که کتاب عهد باشد، "انه لیکفی العالمین". زیرا که آفتاب افقش تابان و نور نمایانش درخشان است. شما و بندگان طراً در ساحت اقدسش ضعیف و ناتوان بل مرده و بی‌جانیم. غرض و مرضی اگر نبوده منفرداً دوستان را از برای چه می‌خواستاید که نوشته‌اید ساعتی بالانفراد با ایشان ملاقاتی نشد. این قدر بدانید نفوسی هم که به مقام طلب و لقا برآمدند نظر به حفظ مراسم حقوق و وفائی بود که جمال قدم جلّ جلاله

آن را مخصوص مصطفین و مخلصین معین فرموده‌اند و الاً با تحقق منظر و منظور چه حاجتی به حضور شما داشتند که آنقدرها تضرع و رجا نمایند.

همان قسم جمال مبارک جلّ جلاله بقوله تعالی که می فرماید: "اگر افاق اعلی از زخرف دنیا خالی است..." [مجموعه‌ای از الواح، ص ۱۳۶] برای شما حقّی و مالی نگذاشته‌اند و در آخر همان کتاب مستطاب عهدی به بیان مبارک خویش می فرماید "... ولکن ما قدر الله لهم حقاً فی اموال الناس..." [مجموعه‌ای از الواح، ص ۱۳۶] و اجتناب و احتراز اهل عالم را از شما تلویحاً خبر داده‌اند. یعنی از امر مبارکش اعراض خواهند نمود و از نفس مقدّسش که در جمیع اوقات به تألیف و تحیب و تصفیه و آداب و شئون و صفح و عفو از جهلاء و تفویض امور بالله سبحانه و تعالی و به موجبات عمار عالم و ترقیّات امم و انقیاد در اوامر و احکام سلطنت و اطاعت حکومت مشغولند برخوردارند گشت. به این واسطه و علت امم عالم از شما متنفر و تقرّبی دیگر با شما نخواهند جست چه که کلّ به حلی و زیور هوش مزینند و سروس رحمانی را به گوش ظاهر و باطن می شنوند که می فرماید: "... احترام و ملاحظه اغصان بر کلّ لازم لاعزاز امر و ارتفاع کلمه..." [مجموعه‌ای از الواح، ص ۱۳۷]. و در مقامی دیگر می فرماید: "... لن یختلفوا فی امر الله و لن یتعدّوا عن شرعه المقدّر المسطور..." (۳۱)

پس ملاحظه و احترام شما لاجل امر بوده و هست. اگر اطاعت فرمودید و به امثال امر مبارک که می فرماید: "... وصیة الله آن که باید اغصان و افنان و منتسبین طراً به غصن اعظم ناظر باشند..."، الی آخر "... کذلک اظهرنا الامر..." [مجموعه‌ای از الواح، ص ۱۳۶]، قیام نمودید و از این شریعة مقدّسه مبروره‌اش که قبل از کتاب مبارک عهد مقدّر و در صحیفه مکنون مسطور بوده پیروی کردید البتّه بزرگ و بزرگوار بوده و خواهید بود و الاً اوّل من کفر و اوّل من اعرض و اوّل من ادبر عن ربّ البشر بوده و با معرضین و مشرکین قبل در اسفل درکات سقر همسر بلکه اضل و اخسر از جمیع آنها مشاهده خواهید شد. من آمن احسن و من کفر و اساء فعلیها. اهل جنّت و علیین بحمدالله در نوشانوش و از باده توحید مخمور و مدهوش‌اند و اهل نار و سعیر نیز در سقر و سجین من غسلین الحقد و الحسد یشربون و من زقوم

الغُل و البغض يطعمون. کمی به خود آئید و لمحهای تفکر شعار کنید که کیستید و چیستید؟ آیا بیدارید؟ در بیداری این گونه سخنان بر زبان می‌رانید یا هذیانی است مانند اضغاث و احلام که نوشته‌اید: بارها بی‌خبران را از این مقالات نالایقه منع فرموده‌اند و در منتهی درجه عبودیت و فنا خود را ذکر می‌نمایند. و برای اثبات این مدعا هم شاهد و بیّنه اقامه کرده مطلب را خیلی طول داده‌اید که ماحصلش این می‌شود: بیانات جمال قدم در ترفیع مقام و تشیید مرتبهٔ ایشان [حضرت عبدالبهاء] بی‌محلّ و مقرّ است. استغفرالله ثمّ استغفرالله عن هذا الذکر و الظنّ الباطل. ذکر عبودیت و اظهار بندگی مولی العالمین اگر برای شما اثبات دعوی نماید و شاهد شما باشد با عبودیت و فنای آن سماء پیمان سایر مقاماتشان را سالب. پس در عبودیت و فنای سلطان احدیت جلّ و عزّ که در تقدیس ذات مقدّسش به قصد اهانت و توهین هیکل رحمن و تخدیش بعضی از اذهان در ورقات شبهات به این آیهٔ مبارکه، "لیس لمطلع الامر شریک فی العصمة الکبریٰ انه لمظهر یفعل ما یشاء فی ملکوت الانشاء..." [کتاب اقدس، فقره ۴۷] استدلال جسته‌اید چه جوابی خواهید داشت؟ موتوا بحسبانکم و احترقوا بنار عدوانکم و لمثلکم ان یختنفی فی زوايا السقوف و الوقوف عند اشراق شمس ظهورالله الرثوف العطوف.

در مقام دیگر لسان قدم به این بیان مقدّس ناطق، قوله تعاضم علمه و حکمه و تدابیره: "... این عبد فانی دانی قسم به خدا که خائف و متزلزلم که چگونه از شرایط عبودیت برآیم و علم خدمت برافرازم در کلّ آن بر کلّ ارض ساجدم طلعت مبارکشان را و به کلّ لسان سائل و آملم، رحمتشان را...". (۳۲)

و در مقام آخر: "... چه قدر متحیر است این ذرهٔ لاشیء از تعمق در غمرات لجهٔ قدس عرفان تو و چه مقدار عاجز است از تفکر در قدرت مستودعهٔ در ظهورات صنع تو. اگر بگویم به بصر در آئی بصر خود را نبیند چگونه تو را ببند و اگر گویم به قلب ادراک شوی قلب عارف به مقامات تجلی در خود نشده چگونه تو را عارف شود، اگر گویم معروفی تو مقدّس از عرفان موجودات بوده‌ای و اگر بگویم غیر معروفی تو مشهودتر از آنی که مستور و غیر معروف مانی..." [مجموعه الواح،

و در مقام دیگر که از این یوم اکبر انور به اشاره اخبار می فرمایند فرموده راضیم به تمام این بلایا و رزایا، "... حین الذی اسمعتنی اختلاف عبادک فی شأنی بعد الذی ما قدرت لی من شأن دون العبودیة لنفسک..." (۳۳).

و در مناجاتی می فرمایند: "... ای ربّ لا تحرمنی عن نفحات قدس عنایتک و لا تجمعنی مع الذین لن یهب منهم الا روائح النفاق فی الآفاق ثم انزع عن قلبی حبهم و حبّ من یحبهم و حبّ ما ینطق به السنتهم و انک انت القادر المقنن العزیز العظیم. ای ربّ لا تدعنی بنفسی و لا باحد سواک ثم قربنی فی کلّ حین الیک ثم اجعل لی قدم صدق عندک ثم الحقنی بعبادک المقربین الذین لن یحزنهم شیء فی حبک و رضاک و لن یمنعهم امر عن الورد فی شاطی اسمک الاعظم العظیم الذی جعلته مقام نفسک فی کلّ ما یرجع الیک و جعلته طاهراً مطهراً عن کلّ ما لا یرجع الیک و یحکی عن جمالك القديم فی مرآت اسمک السلطان المقنن العظیم الحکیم.

ای ربّ فانقطعنی عن نفسی و عن کلّ من خرج عن ظلك ثم ادخلنی فی ظلك العزیز المنیع ثم شرفنی بلقائک فی ایامک البدیع التي فيها تدلع دیک العرش و تغن الورقاء و تکف حمامة القدس و تبدع مشیتک الاولی بقمیص جدید و فیها تحشر کلّ نفس و تبرء کلّ داء و تعزّ کلّ ذلیل و تستغنی کلّ بائس فقیر. ای ربّ فارزقنی ما سئلت و ما لا سئلت و انک انت اعلم بی منی و بما هو خیر لی و انک انت لعبادک لغفور رحیم." (۳۴)

و همچنین می فرمایند: "... و اما ما اردت خدمتی انی عبد من عبادالله و احبّ ان اخدم الذین هم آمنوا بالله و آیاته بنفسی و جسدی و کان الله علی ما اقول شهید. و من یكون خادماً كيف يأخذ خادماً لنفسه و هذا ذنب لا یقاس بذنب ان انت من العارفين و احبّ ان اکون خادماً لاجباء الله و اصفیائه و اخفض جناحی للذینهم ارادوا وجهه بقوله تعالی فاخفض جناحک للمؤمنین و السلام علیک من هذا المسجون الوحید الغریب." (۳۵)

و امثال این قبیل بیانات عالیات که خود را ذرّه دکاء و نمله مهجور و ذرّه مفقود و معدوم بحث خوانده اند بسیار است. پس محقق و واضح و روشن و لائح شد که آن سلطان وجود ملیک معبود و موجد اسماء و معطی صفات و مقاماتند. الوهیت

و ربوبیت در آن ساحت قدس با فنا و عبودیت صرفه مساوات داشته و دارد و لکن رعایای رعاع را چون از حکم بالغه و مصالح کامله آن جوهر امتناع و ساذج ارتفاع علم و اطلاعی نیست یقولون ما یشتهون و یکتبون ما لا یعقلون. چنانچه رب متعال در کتاب مبارک [عهدی] اخبار داده می‌فرماید: "... جهّال ارض چون مرّای نفس و هوسند از حکمت‌های بالغهٔ حکیم حقیقی غافلند و به ظنون و اوهام ناطق و عامل..." [مجموعه‌ای از الواح، ص ۱۳۵].

از این بیانات عالیه صرف نظر و غمض بصر کردید، در این باره چه می‌گوئید: در محفلی که جمعی از جهّال و قلیلی از عقال آنجا حاضر باشند حکیم دانا و عارف بینا به مقدار فهم و فرهنگ عقلا [نطق] می‌کند که فوراً جهّال تکذیبش نمایند و یک دفعه شوریده بنیانش را از بیخ کنند نه به اندازه ذوق و فرهنگ جهلاء و موافق میول و مدارک آنها، زیرا می‌داند که ایشان به مجرد استماع سخنی که تحت اندازه و ظرفیت آنان باشد منقلب نمی‌شوند بلکه به رداء حکمت و معرفت مزین می‌گردند و از آن کلام شریف هر یک معانی اخذ و استنباط می‌نماید. به خلاف جهلاء که به محض اصغاء کلمه ای که فوق طاقت است یک دفعه علم فساد افراخته امثال و اقران خود را به ولوله و بلوا می‌آورند. (۳۶) "ادع الی سبیل ربّک بالحکمة و الموعظة الحسنة" [آیه ۱۲۵، سوره نحل - ۱۶].

حضرت بهاء الله می‌فرماید: "... من قام لخدمة الامر له ان یصدع بالحکمة و یسعی فی ازالة الجهل عن بین البریة..." [مجموعه‌ای از الواح، ص ۸۱].

چنانچه دیدیم و شنیدیم و حال مشاهده می‌نمائیم که طلعات قدسیه و مظاهر نفس احدیه در هر عصری از اعصار در بادی ظهور موقنین عصر خود را درجه به درجه به فضای بافرای علم و عرفان عروج داده و می‌دهند و نجماً بعد نجم به مراتب و مقامات مکاشفه و شهود که معراجشان بوده باشد رسانیده و می‌رسانند چنان که از کلمات مقدسه و آیات باهرات جمال قدم عزّ برهانه هم این رمز منمنم واضح و مکشوف است که مکامن عقول فیض آن حکمت ربّانیه بوده و هستند ولی مزکوم از استنشاق عرف اوراد و ریاحین گلشن جلال محروم و ضریر از مشاهده انوار شمس جمال ممنوع و مهجور است.

حَقَّ جَلِّ جلاله المتعال در کلمه منیعهِ فرع منشعب از اصل قدیم که کلامی است تام و تمام مراتب و مقامات این ملیک اسماء و صفات را به وجه اتم و اوفی بیان فرموده و آنچه که به صاحبان بصر و اهل منظر اکبر باید بفهمانند فهمانیدند چه که این فرع اعظم کریم در مقام تجلی عین و شهود همان اصل قدیم است یعنی روز ظهور و بروز چهره و جلوه و صورت و معنی سیما حقیقت اوست من دون فصل و وصل و ذکر و اشاره. مثل این که امروز عیاناً مشهود و نمایان است که اگر این ساق اعظم نبودند، قدرت و قوّت و عظمت و جلال و احاطه و استیلاء و مجد و بهاء و هیئت و ترکیب و گل و میوه و عطر و طعم و اثر و لون آن اصل قدیم به هیچوجه مشهود نمی شد، "... اصلها ثابت فی الارض و فرعها فی السماء تؤتی اکلها کلّ حین..." [آیه ۲۴-۲۵، سوره ابراهیم -۱۴]. الحمد ربّی و ربّ الانبیاء و المرسلین و اله الخلائق اجمعین.

اما آنکه نوشته‌اید مقالات اکثر مخالف کتاب الهی و مکالمات بیشتر منافی با بیانات حَقَّ جَلِّ جلاله است و این نفوس متوهّمه غافله معلوم نیست به چه امری هستند و به چه برهانی مستدلند و نتیجه بعد از طول مقالات که کلّ تطویلات لا طایل است حکم نظر و "توجّه" را که امر محکم ربّانی است در امورات ملکیه، که در هیچ عصری از اعصار محلّ نظر و توجّه حضرت حَقَّ جَلِّ جلاله نبوده و لایزال در معرض تلوین و تغییر است، نگریستن به آن طلعت گرفته‌اید. بسیار این گفتار سست بنیان و منافی و مخالف است با حجّت و برهان که صحف و کتب و زبر حضرت منان بوده باشد. چه "توجّه" در جمیع صحائف و الواح صمدانی به حضرت کبریا محصور گردیده و آن بی شبه و بی همتا و منظر و منظور کلّ ماسواه بوده.

فقره مبارکه "... وجهت وجهی الیک. نوره بانوار وجهک..." [کتاب اقدس، ص ۳۸]، شاهد این مقال و "انّی وجهت وجهی للذی فطر السموات و الارض..." [آیه ۷۹، سوره انعام -۶]، حاکی از حال و احوال اهل اقبال. پس در این امور چه شده و از این عدلین [حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء] چه گناهی سر زده و به چه خطا و جرمی دچار و مبتلا گشته‌اند که شما همّت فرموده چنین خلعت کریمی را از قامت قدیمشان نهب و سلب فرموده و به شئونات فانیّه و امور دنیای دنیّه آنها را

مشغول داشته‌اید؟ مگر نمی‌دانید جوهر مراد و اصل احکام مالک ایجاد مودت و وداد و محبت و اتحاد، عدل و انصاف و مروّت و ایتلاف است نه اذکار و اوراد. انسان از صدق و صفا و عفت و وفا و امانت و تقوی و سلوک و مماشاة مسؤول می‌شود نه از صوم و صلوة یا شکّیات و سهویات تا از رشحات بحر فیض بی‌منتهی و از اشراقات شمس جود و عطا اهل پیمان و صاحبان ایمان به منتهای مهربانی با همدیگر معاشر باشند و به خدمات جمیع اهل امکان به روح و ریحان مشغول. در ظلّ هر دولتی از دول در هر مکانی هستند قیام و اقدامات داشته در اطاعت و انقیاد اوامر و احکام سلاطین‌شان ساعی و جاهد شوند. "العلم نقطة کثرها الجاهلون"، (۳۷) نه مثل جهله قدماء و حدّثاء باز به تفسیر و تأویل کلمات پرداخته از برای توجّه و نظر و جوهری ترتیب دهند و بیت او هن و همی بسازند و جهت آن دام‌های ظنونی تهیه کنند. عنقریب به صواعق قهر و نواثر غضب حضرت ربّ مبتلا خواهید شد و معدوم لاشیء خواهید بود. از مجزی بطّاش شدید بترسید و از جزای اعمال در اندیشه باشید. کلام مقدّس الهی را که "... خیمه نظم عالم به دو ستون قائم و بر پا، مجازات و مکافات..." [مجموعه‌ای از الواح، ص ۹۸] مدّ نظر آرید و به توجّه و نظر اقدس که از لسان مقدّس الهی در عبارات "... وصیة الله آن که باید اغصان و افنان و منتسبین طراً به غصن اعظم ناظر..." و "... اذا غیض بحر الوصال و قضی کتاب المبدء فی المآل توجّهوا..." [مجموعه‌ای از الواح، ص ۱۳۶] نازل شده ترحم کنید و این قدر تعدّی و ظلم به این دو مظلوم روا مدارید و ظهر خود را به ثقل غل و نار حسد خمیده نمائید. به خدا قسم و به جمال قدم اینجا شخوص و رفعت و صفوف جماعتی نیست، ذکر و ثنا و تسبیح و تقدیس توحید و تمجید و تکبیر و تهلیل ربّنا الاقدس الاعظم البهی الابهی الابهی است تا از بهترین عباد و مظاهر نفس ایجاد شویم و در فضای ارض به رضای اقدسش فیض بیابیم و به جز اراده مستطیله (۳۸) او اراده نداشته و به غیر از مشیّت مهیمنش مشیّتی از برای خود قرار ندهیم، "لا یسبقونه بالقول و هم بامرہ یعملون" [آیه ۲۷، سوره انبیاء - ۲۱].

و بر فرض تسلیم که قول شما صحیح شد و این مظلومان با نصّ منصوص که به منظر اعلی و به ملکوت ابهی مخصوص گردیده‌اند از معنی اصلیه و حقیقت اولیه

مسلوب شدند و مقصود اطاعت و انقیاد شما و افنان و منتسبین در امور ملکیت به حضرتشان انحصار یافت، بگوئید بینیم کدام کارهای شما با اجازه و امضای ایشان شده است و در چه مقام اعمال و افعال و حرکات و سکانات تان به رضای مقدّس مخلع گشته؟ آیا این اوراق شبهات که به اطراف می فرستید به رضای مبارک مقرون است؟ یا به امضای مبارکشان رسیده؟ تالله قد نبذتم امرالله و رانکم و اخذتم ما امرتکم اهوائکم و لکم حجاب غلیظ.

این لوح مبارک را آیا نخوانده اید که می فرماید: "... طوبی از برای نفسی که مراتب و مقامات را تمیز دهد اوست اهل بصر در منظر اکبر...".

و پس از این بیان می فرماید: "... در این بیان منزل بیان تفکر نما که می فرماید اگر نفس ظهور بفرماید این شجر حجّت است حجّت است نفس ظهور مقدّس است از شئونات دوش...". (۳۹)

ملاحظه کنید این شجر که نقطه اولی جلّ ثنائه فرموده و حقّ جلّ ذکره العزیز ذکرش را می فرماید غیر از این سدره توحید که المنشعب من هذا الاصل القدیم است، شجر دیگری خواهد بود؟

قوله تبارک و تعالی فی آخر هذا اللوح: "... انّه لو یحکم علی الارض حکم السماء و علی السماء حکم الارض لیس لاحد ان یقول لم او بم و من قال انّه کفر بالله ربّ العالمین...". (۴۰)

و دیگر تعرّض کرده اید که بیانات مبارک را دوستان الهی "لوح" می گویند. ای فقیر مسکین اعراب عربا در همه جا الواح را بر اوراق اطلاق کرده اند و بعضی گفته اند اللوح الذی یکتب فیه، چه تخته، چه استخوان و چه سنگ بوده باشد. (۴۱) و لکن جمال قدم جلّ کبریائه آن را استعمال فرمودند در صفحاتی که کلمات منزله رحمانی بر او ثبت می شود و در وصف بیانات این ملیک اسماء و صفات [یعنی حضرت عبدالبهاء، جمال قدم] فرمودند: "... طوبی ثمّ طوبی... للوح حمل آثاره...". [مجموعه ای از الواح، ص ۱۲۸].

این آثار، آثار که بوده و از این لوح چه لوحی مقصود شده است؟ تعترضون علی الله و تکفرون به عند نزول کتابه و شروق خطابه بنس ما سوّلت لکم انفسکم و

لکم هو ان شدید.

مقام ممتنعی که ذات غیب احدیت در تشرّف به حضور انورش به بیان مقدّس: "... نسأل الله تبارک و تعالی بان یشرفنا بلقائه قریباً..." [مجموعه‌ای از الواح، ص ۱۳۸]، [تصریح] فرموده شما استهزاء می‌نمائید و متوجّهین ساحت عزّش را اغوی می‌کنید. مانند جهلای غافل و غفلای جاهل هنگامی اظهار لحنیه کرده سری جنبانید و در پس پرده دعاوی باطله می‌کنید و زمانی باز انکار و اعتراض را به هیئت اوراق به بازار می‌آورید. غافل از این که اهل بهاء علیهم سلام الله متاع غرور شما را ملاحظه و اعتناء نمی‌نمایند و با اهل فساد و غرور و شرور ابدآ آشنائی نمی‌کنند. آخر به این درجه عناد و لداد و اعراض و اغماض برای چه؟ قدری به هوش آئید و تعقلّ نمائید.

آری، آیا بدتر از این می‌شود، عبادی که در رتبهٔ ثانویه از شما می‌باید فیوضات و افاضات طلب کنند برای شما در توضیح و اوضحات استدلالیه نویسند و به نصوص متقنات کتب رحمانی، خطیئات شما را یک یک برسانند. به امر مبارک اگر عمل می‌کردید و به عبودیت جمال ابهی جلّ جلاله اگر انقیاد می‌ورزیدید البتّه بر کلّ من فی الامکان تفاخر داشتید و بین یدی الله با وجهی منیر و روحی مستبشر حاضر می‌شدید. ولی چه چاره که خود را اسیر نفس کردید و خائب و خاسر شدید و از کفر و اعراض هم از قضا بهره و حظّ نبردید چه که اهل ایمان و اصحاب رحمن که در بیان الهی ثابتان و در میثاق محبوب آفاق راسخاند اتباعاً لامرالله که فرموده‌اند: "... قل خذوا کتاب الله بقوة من عنده و ضعوا ما یمنعکم عنه هذا امرالله علیکم لو انتم من العارفین ان تخالفکم فی ذلک عینکم فاقلعوها حبّاً لامر ربکم المشفق الکریم..."، (۴۲) و امثال این آیات کثیره به تخریب بنیان متزلزلین و تغییر مقام انانی که به ردّ کتاب ناطقند مشغول و مألوفند.

رسم‌های شما به قصد ایقاظ در قرآن مذکور، شاید متنبّه شوید و بر تدارک مافات قیام فرمائید و برای تشویه به مدلول "یشوی الوجوه" [آیه ۲۹، سوره کهف ۱۸-]، "و تغشی وجوه النار" [آیه ۵۰، سوره ابراهیم ۱۴-] ظالمین را از قرار مذکور به حکم "... انا اعتدنا للظالمین ناراً احاط بهم سرادقها..." [آیه ۲۹، سوره کهف ۱۸-]

صورت سیاه کرده و آلت مضحکه نموده است.

باری، این امر منع امری است که در سبیلش جان‌های اصفیاء رفته و سرهای اولیاء بریده شده و تن‌های اهل ولا محروق گردیده و مال و منال‌های کثیره منهوب و مغضوب گشته و آمال و آرزوهای ظهور نیافته زیر خاک مستور مانده، چگونه ناقضش را تشیع نکنم و به تضييع مخربش نپردازم، مگر حقّ جلّ کبریائه نفرموده: "... قد ضلّ سعی الدّین کفروا سوف یرون انفسهم فی عذاب الیم... " (۴۳) چه که این مظاهر تقدیس نفوسی هستند که برای خدا از تمام دنیا و مافیها گذشته‌اند و از هوی و هوس به کلی رسته‌اند و بلایا و رزایائی در مهالک و مخاوف تحمّل نموده‌اند که انبیاء و اولیای طیبین هیچ یک حمل آن ننموده‌اند. نظرشان به نور ایمان منور و به نفحات میثاق و پیمان مشامشان معطر است مدارکشان رحمانی است و مشاعرشان وجدانی، بر نکات و دقایق کتاب مطلعند و در ظلّ امر ربّ العالمین مستظل.

قوله جلّ کبریائه: "... خذوا ما امرتم به ولا تتبعوا الدّین نقضوا عهدالله و میثاقه الاّ انهم من اهل الضلال... " (۴۴) یا: "... ان الدّین نکثوا عهدالله فی اوامره و نکصوا علی اعقابهم اولئک من اهل الضلال لدی الغنی المتعال " [کتاب اقدس، فقره ۲]. یا: "... ان الدّی تزین برداء الوفاء بین الارض و السّماء یصلّی علیه الملائ الأعلی و الدّی نقض العهد یلعنه الملک و الملکوت... " (۴۵)

انصاف دهید جز این عهد جمیل چه عهدی جمال جمیل جلّ جلاله داشتند که از اهل ایجاد آن را اخذ فرمایند و این همه تأکیدات را در آن مبذول دارند؟ از شما این گونه اعتساف چگونه روا بود که مشهود افتاد؟ خاتم رسل و عقل کلّ صلوات الله علیه سنگ سیاهی را مطاف فرمودند، کلّ در حول او طائف شدند و نقباء و نجباء و اولیاء و اصفیاء حتّی طلعت کبریاء حضرت نقطه اولی روح ماسواه فدا هم در اوّل امر او را اطاعت و امتثال فرمودند. چه شده است در این دوره که دوره رشد و کمال است با وجود این همه نصوص متقنه حضرت مقصود تعالی شأنه و فضله شما مقدار حجر الاسودی هم از برای این وجهه معبود و جمال محمود شأن و قدر قرار ندادید و بر انکار و استکبار در امرش به این قوّت و اقتدار قیام و اقدام نموده‌اید؟ هر گاه متلقی شوید که امرش را مطیع و بر حضرتش منقادید ولی ایادی

امر باری جلّ کبریائه را که مشید بنیان پیمان و رافع ریایات اعلام عهد و ایمانند ظالم و گمراه و ملقی شبهات می‌دانید، چنانچه در اوراق مرقومه مثبت نموده‌اید، این ایراد و اعتراض را در نفس الامر به جمال مبین جلّ جلاله که حضرت مقصود عالمین اند وارد آورده‌اید که با علم محیط چگونه این نفوس غیر صالحه را از اول امر ایادی خواندند و علوم و حکم امریه را در آنها مستودع داشتند و "... اولئک عباد جاهدوا فی الله حقّ الجهاد و انفقوا مالهم فی سبیلہ المستقیم..." (۴۶) در شأن‌شان بیان فرمودند. در این کور هم که کور جلوۀ ملکوت ابهی و جبروت اعلی و اسم اعظم و رمز منمنم است نفس مقدّسشان که موجد مفتاح الفلاح و مصباح النجاح است امر به: "... ارجعوا مالا عرفتموه من الکتاب الی الفرع المنشعب..." [کتاب اقدس، فقره ۱۷۴]، یا: "... توّجّوها الی من اراده الله..." [کتاب اقدس، فقره ۱۲۱]، یا امثالها من شئوناته الربانیّه و مقاماته الصمدانیّه فرموده و می‌فرماید: "ذکری الاعظم ینادی من فی الامکان الی الله مالک الادیان. انا بعثناه علی هیکل الانسان تعالی الرّحمن الذی انزل کلّ امر فی الکتاب..." (۴۷) که منظور همین کتاب عهد باشد.

به این نفوس چرا این همه الطاف و عنایات اظهار می‌فرمایند و به انتشار نفعات ربّ العالمین مأمورشان می‌دارند و در جمیع احوال مواظبشان هستند که عیب و ربیی نیابند و مرض و غرضی به هم نرسانند؟ خافوا عن الله و لا تقولوا ما قاله الاولون، "... و سيعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون" [آیه ۲۲۷، سوره شعراء - ۲۶]. انظروا علی ما قاله المختار عظم اقتداره: "... خذ ما نزل لک بقوّة تعجز عنها ایادی الکفّار الذین نقضوا میثاق الله و عهده و اعرضوا عن الوجه اذ اتی من سماء البیان بالحکمة و البرهان..." (۴۸). یا: "... تالله یاقوم یمیکی عیونی و عیون علیّ علی رفیق الأعلی و یضج قلبی و قلب محمّد فی سرادق الابهی و یصح فؤادی و افئدة المرسلین عند سدرة المنتهی ان انتم من الناظرین. و لم یکن حزنی من نفسی بل علی الذی یأتی علی ظلل من الامر بسطان لائح مبین..." (۴۹)

چنان که در کتاب عهد فرموده‌اند: "... کذلک اظهرنا الامر..." [مجموعه‌ای از الواح، ص ۱۳۶]، و: "... لآن هولاء لن یرضوا بظهوره و ینکرون آیاته و یحجدون سلطانه و یحاربون بنفسه و یخادعون فی امره کما فعلوا بنفسه هذا فی تلک الايام و

کتتم من الشاهدين...". (۵۰) یا: "... اسئلك يا مالک الاسماء و فاطر السماء باسمک الذی به سخرت الاسماء و بقدرتک الّتی احاطت الاشیاء و بلئالی بحر علمک و انجم سماء حکمتک بان تحفظنی من ظلم اعدائک الذین نقضوا عهدک و میثاقک و کفروا بآیاتک و جادلوا ببرهانک و انکروا ما انزلته من سماء مشیتک...". (۵۱)

و از امثال این بیانات تأمّات و آیات بیّنات که در حقیقت حجج و براهینی است اوفی و اتمّ از برای اهل عالم عبرت گیرید و عرف قمیص را بقوله الاقدس: "... هر مقبلی الیوم عرف قمیص را یافت و به قلب طاهر به افق اعلیّ توّجه نمود او از اهل بهاء در صحیفه حمرا مذکور... [مجموعه‌ای از الواح، ص ۱۳۵]، و بر تلویح بیان مبارک بعد از این فقره که: "... خذ قدح عنایتی باسمی ثمّ اشرب منه بذکری العزیز البدیع... [مجموعه‌ای از الواح، ص ۱۳۵] بوده ملتفت باشید و از تصریح کلام شریف، "... مقام انسان بزرگ است اگر به حقّ و راستی تمسّک نماید و بر امر ثابت و راسخ باشد... [مجموعه‌ای از الواح، ص ۱۳۵]، به جوهر مرام پی برید و لسان را به کلام شریف "لقد آثرک الله علینا" [آیه ۹۱، سوره یوسف - ۱۲] بگشائید.

به خود و احبّای الهی و شجره امر ترحم کنید و به جبران مافات پردازید شاید به مقام قرب و قدس فائز شوید و از اهل بهاء در صحیفه حمراء مذکور آئید و نزد دوستان الهی که در عهد و میثاق الله ثابت و راسخ‌اند عزیز و مکرم شوید. اگرچه نظر به بیان منبع: "... هل یمکن بعد اشراق شمس و صیّتک من افق اکبر الواحک أن تزل قدم احد عن صراطک المستقیم، قلنا یا قلمی الاعلیٰ ینبغی لک ان تشتغل بما امرت من لدی الله العلیٰ العظیم، لا تسئل عمّا یدوب به قلبک و قلوب اهل الفردوس الذین طافوا حول امری البدیع، لا ینبغی لک بان تطّلع علی ما سترناه عنک ان ربّک لهو السّتار العلیم...". (۵۲) تنبّه بسیار مشکل به نظر می آید.

بیانات مقدّسه در لوح فتنه نیز چنین است:

"ان یا فتنه البقاء فانتظری فتنه الله المهیمن القیوم بأنّها سیأتیکم بالحقّ فها قد اتاکم حیئنذ بالحقّ فاشهدون و أنّها لفتنة یفصل بین الکاف والنّون و یمیز بین الكلّ من یومئذ الی یوم الذی ینظر مرّة اخری فی ایّام بدع موعود بظهور غیب ذاته و کنه بقائه فی سنة المستغاث و انّ هذا لحقّ محتوم. و انّ ذلک من فتنه یاخذ کلّ الممکنات من

كلّ غيب و شهود. قل أنّ ذلك من فتنة تضطرب فيها النفوس و تذهل فيها العقول و تنفطر الاسرار ثمّ تنصعق بها ارواح المخلصون. قل أنّ ذلك من فتنة تنفطر بها سموات العلم و الحكمة و تنشق اراضى العزّ و القدرة ثمّ تندكّ بها جبال المجد و النور. قل أنّ ذلك من فتنة يزلزل بها اعراش العظمة و ينقلب بها اهل سرادق الرّفعة ثمّ يتحير بها فى قدس البقاء ملاً الرّوح. قل أنّ ذلك لمن فتنة تظلم بها شمس الضياء و تخسف اقمار العماء ثمّ تسقط بها فى سموات الأمر انجم العلوم. قل أنّ ذلك من فتنة يمتحن الله بها كلّ الذرّات ثمّ كلّ الموجودات ثمّ كلّ من فى الارضين و السّموات ثمّ كلّ العالمون و أنّ ذلك من فتنة يفتن بها عباد مكرمون ثمّ عباد مخلصون ثمّ ملائكة المقربون ثمّ اهل ملاً العالون. قل أنّ ذلك من فتنة يمحص فيها كلّ من يدعى المحبّة و الايمان بالله المهيمن العلىّ المحبوب بهذا الجمال المنيع البهىّ المحبوب. و أنّ ذلك من فتنة ينحمد بها نار القدس ثمّ ينجمد ماء الحقيقة ثمّ يهتزّ سدرات النور و يموتن الطوريّون. قل أنّ ذلك من فتنة يأخذ كلّ عارف سليم و كلّ بالغ حكيم و كلّ مدبّر عليم و كلّ ملك امين ثمّ كلّ نبىّ مرسل.

قل ان ذلك من فتنة تضطرب بها كلّ الآفاق و يمحص بها الناس كلّهم اجمعون و يفرق بعض عن بعض كفرق الارض و السّماء بل اشدّ من ذلك فتعالى الله مظهر هذه الفتنة المحتوم و بذلك فرق ما فرق فى زمن كلّ النيّون و المرسلون و من قبلهم فى زمن التّى لن يحيط بها علم البالغون و سيفرق بذلك كلّما يفرق فى زمن الآخرون و أنّ هذا لسرّ غيب مكنون قد ستر فى كنانز قدس محفوظ و لا يعرف ذلك الاّ من آتاه الله بصراً كان عن ابصار الحديد لمستور و أنّ ذلك من بصر لو تبصرون بها اهل عوالم الحقيقة ثمّ اهل مكامن الامر فى سرائر العزّة ليشهقون فى انفسهم و يقشعرون فى ذواتهم و لن يستطيعن ان يشهدون تالله الحقّ أنّ من هذه الفتنة تخطف ابصار قلوب الغيوب و تبرق انظار القدس و الرّوح ثمّ تخسف بها فى سماء الامر اقمير الرّبوب. قل تالله فى هذه الفتنة تزلّ اقدام العارفين الذينهم يعرفون الله بالله و هم فى اسرار الامر و الحقّ فى كلّ حين ببصر الحديد ينظرون. قل أنّ ذلك لفتنة تهتك فيها استار المسترّات و تنكشف اسرار المسرّرات ثمّ تظهر بها كنانز الصّدور.

قل تالله سيفتنون فى هذه الفتنة و يلقون فى النار عباد الذين ما خطرت ببالهم بأقلّ

من ذرّة أنّهم غير الله يعبدون. قل تالله يفتن في هذه الفتنة حقايق الذين لن يغفلون عن الله و امره في طرفة عين و هم كانوا في كلّ حين ان يتذكّرون فكيف عباد الذينهم ما عرفوا من هذا الامر الذي ينصعق فيه كلّ المظاهر على قدر ما يعرف النملة من ذنابته و اولئك هم من جوهر الغفلة عند الله لمشهود. قل تالله الحقّ يزل في هذه الفتنة اقدام كلّ العارفين من اهل ملأ العالين من قبل ان يلتفتون انفسهم او يفقه قلوبهم او يميّزون في ساذج عرفانهم بأعلى جواهر العقول فبعد ما يكشف لهم عمّا هم فيه يفرطون اذاً يصيحون في انفسهم و يتعرّون في ذواتهم ثمّ يبكون و يضجّون ثمّ يصرخون ولو يكون لهم ملأ السموات و الارض من الرّوح و البقاء يريدون ان يفدون و بأقلّ من آن عن هذا الجمال المنيع لا يحتجبون.

تالله انّ الرّوح القدس تضطرب في تلك الايام و نور الانس يرتعب و سرّ السرّ تقشعر ثمّ في لاهوت العزّ ملائكة العرش يشفقون. قل تالله في هذه الفتنة تفتن الارياح حين هبوبها بنفس هبوبها ثمّ تمتحن المياه حين شربها و جريانها ثمّ النار حين الذي تشتعل و تفور تالله يفتن كلّ الاراضي و السموات ثمّ الشّموس و الانجم ثمّ الاقمار ثمّ الابحار بكلّ سفائنها و امواجها و قطراتها و ما قدر فيها من عجائب صنع الله المهيمن القيوم. تالله تفتن كلّ شيء في كلّ شيء من كلّ شيء الى كلّ شيء بنفس شيء و لن يخرج منه ذرّات الهواء و ذلك سرّ ما نزل من قبل على حبيب الاول من جبروت الله العليّ العالم المعلوم و هو ذلك الآية حين ما وصّى اللقمان لابنه ان يا بنى أنّها ان تك مثقال ذرّة من خردل فتكن في صخرة او في السموات او في الارض يأت بها الله و الله يشهد بما هم كانوا ان يعملون تالله لو تنظرون تشهدون بأن سراج الذي توقد في الليالي تلقائكم يفتن في حين ما يشتعل ثمّ طير الذي يطوف حوله ثمّ انوار التي تجلّي منه و احاطت اطرافه و القت على جهات مشهود...". (٥٣)

و لوح مقدّس مختوم كه به عزّ و افتخار حضرت عزيز جليل من ابناء الخليل [عزّ نزول يافته چنين است:] "... اذا تلقى عليهم آيات ربّهم ينكصون على اعقابهم الا أنّهم لا يشعرون. قد نبذوا الههم و اخذوا اوهامهم الا أنّهم لا يعلمون. يرون آيات الله و ينكرونها و يسمعون ندائه و يعرضون عنه الا أنّهم من الذين انكروا حجّة الله و برهانه و قالوا ما قاله الاولون..." الى قوله: "... قل يا ملأ البهائم... اياكم ان تحجبكم شبهات

الناعقین عن الله مولى الملوک و المملوک...". (۵۴)

بنابر مندرجات این آثار و الواح مبارکه، تنبّه و تیقّظ، انابه و تصرّع بسیار به نظر مشکل می آید ولی بنا به احاطه فضل ربّ منّان و استبصار و دعای دوستان در لوحی که از حال شما سؤال شده، چنانچه عرض شد، می فرماید: "... و اما ما سئلت عن ابني فاعلم بان ابنائى ان يتبعون احكام الله و لا يتجاوزون عما حدّد فى البيان..."، الی قوله: "... و الذى منهم يظهر بالفطرة و يجرى الله من لسانه آیات قدرته و هو ممن اختصه الله على امره انه ما من اله الا هو له الخلق و الامر و انا كل بامرہ آمرون و نسلل الله بان يوقّهم على طاعته و يرزقهم ما يرضى به فؤادهم و افئدة الذين هم الی شطرالله هم فى كل حين يتوجّهون و يتجاوز عن جريراتهم و يجعلهم من الذين هم يتوارثون جنة الفردوس من لدى الله العزيز المهيمن القيوم...". (۵۵)

بنابراین نصوص ممکن است متنبّه شوید و به انوار وجه باقى بعد فناء الاشياء ظاهر و باطن را منور سازید و به رضاء الله که می فرماید: "... تالله الحقّ لو يغسل احد ارجل العالم و يعبدالله على الاذعال و الشواجن و الجبال و القنان و الشناخيب و عند كل حجر و شجر و مدر و لا يتضوّع منه عرف رضائى لن يقبل ابدأ هذا ما حکم به مولى الانام" [کتاب اقدس، فقره ۳۶] خويشتن را فائز گردانید.

البته آن وقت باز شما مولى و ماها عبد ذليل خواهيم بود. شئون حقیقیّه و مقامات اصليّه کليه به ردّ و قبول سلطان احدیّه معلق بوده و هست، "افتعبدون من دون الله ما لا ينفعکم شيئاً و لا يضرّکم اف لکم و لما تعبدون من دون الله فلا تعقلون" [آیه ۶۶، سوره انبياء - ۲۱]. شخص اشتباه می کند و جناب عالی نیز بعضی مطالب به خیال خويش صحيح دانسته ثبت می فرماید. "قل هل ننبئکم بالاخسرین اعمالاً الذين ضل سعيهم فى الحيوۃ الدنيا و هم يحسبون أنّهم يحسنون صنعاً" [آیه ۱۰۳-۱۰۴، سوره کهف - ۱۸]. یا این که به قصد للهيّت امری که غير محبوب است عامل می شود، "و يحسبون أنّهم مهتدون". [آیه ۳۰، سوره اعراف - ۷]

چنانچه نوشته اید تشييت خوب نيست، اسباب اجتماع شويده و تفرقه را در دين الله روا نداريد و الفت و اتحاد به ميان آريد. و حال آن که چنين نيست به جان دوست [قسم] که ملکوت قوت و قدرت غلبه و هيمنه و ترقی و تسخير و نفوذ و ارتفاع و

احاطه و استیلاء و تربیت و تحلیه و تهذیب و تجلیه و تصفیّه و تزکیه و وفا و صفا و امانت و تقوی و عفت و عصمت و استعلاء و تکمیل و ترویج و رضا و تحیب و تألیف و تکریم و اشتعال و انجذاب و تعظیم و شور و نشور و جوش و خروش و لوله و هلهله و تشیید و داد و الفت و اجتماع و اتحاد کلاً و طراً در ید قیومیت و عطای اوست. چنانچه شور و غلغله و شعله و مشعله و نار و نوری و وجد و سروری و نعمت و حیوری و نشاط و انبساطی و بهجت و ابتهاجی و عشرت و ابشاری و روح و ریحانی و فتوح و افتتاحی و صلاح و اصلاحی و جذب و انجذابی و جمعیت و اجتماعی و تمسک و اعتصامی و تثبّت و استقامتی و رسوخ و ثبوتی و قیام و اقدامی و تبلیغ و ترویجی و نطق و بیانی [هم نیست مگر به امر و اراده او].

در این ایام که شمس عهد و میثاق در عالم درخشان و نمایان گشته، به نحوی که تاکنون چشم امکان شبه آن را ندیده و گوش اکوان مانندش نشنیده خلوص و ولا و مهر و وفا، صدق و صفا، الفت و تقوی مرکز غیرا را قسمی مصفاً فرموده که گلشن اصفی و بهراء و اجلی شده است. محبت و مودت و یکرنگی و خصوصیت و اتحاد و عطوفت و اتحاب و رثوفت و وداد و اتحاد، وفاق و اشفاقی در حیّز آفاق اشراق کرده است که عالم ایجاد را زینت بخش عوالم مبدأ و معاد نموده، اختلاف و نفاقی کجا بوده و انقلاب و شقاقی چه، مگر آنجا آن هم نزد شما، شما با چند نفر از ضعفاء و عجزا و بلها و جهلاء و حمقا. (۵۶) به یقین و ثبوت بنا به بشارت کبری و مژده عظمای حضرت کبریا و محبوب ابهی تعالی فضل و عطائه در الواح نورآء در این ظهور حرف نفی از اول اثبات برداشته شده چنانچه در لوح سلمان علیه بهاء الرحمن صریح است که می فرمایند:

«باسمی المحزون»

ای سلمان از شهر جان به نسائم قدس رحمن بر اهل اکوان و امکان مرور نما و به قدم استقامت و جناحین انقطاع و قلب مشتعل به نار محبت الله سائر شو تا برد شتا در تو اثر نکند و تو را از سیر در وادی احدیّه منع ننماید. ای سلمان این ایام مظهر کلمه محکمه ثابته لا اله الا هو است چه که حرف نفی به اسم اثبات بر جوهر اثبات و مظهر آن مقدم شده و سبقت گرفته... ای سلمان قلم رحمن می فرماید در این

ظهور حرف نفی را از اول اثبات برداشتم... [مجموعه الواح، ص ۱۲۸-۱۳۰]، یعنی آنها همه نیست و ناپود، لاشیء و مفقود خواهند شد و از شجره نقض و نفی بار و بری و نتیجه و ثمری نخواهند چید، زیرا که بیان رحمن صریحاً ناطق است... حرف نفی را... که در تکوین اهریمنشان باشد "از اول اثبات" که یزدان مهربان است،... برداشتم و حکم آن لو شاء الله از سماء مشیت نازل خواهد شد و بعد ارسال خواهیم داشت... [مجموعه الواح، ص ۱۳۰-۱۳۱]، که همین کتاب عهد است که از سماء مشیت نازل و به این تشدید و تحکیم در اینجا هم جهت تعیین مقام "انما اعظمک بواحدة" [آیه ۴۶، سوره سبا - ۳۴] ذکر مقدس "... قد قدر الله مقام الغصن الاکبر بعد مقامه انه هو الامر الحکیم. قد اصطفینا الاکبر بعد الاعظم امرأ من لدن علیم خبیر..." [مجموعه‌ای از الواح، ص ۱۳۶] به امر مبرم و بیان محکم مکرر فرمودند تا در روزی که اریاح امتحان به اشد طغیان متحرک و عواصف صرصر عقیم افتتان محبوب و اجنحه آزمایش و محک من فی الامکان را مستولی و محیط و کتاب سجین در ادنی درکات اسفل السافلین مرقوم و وسایس و دسائس مشتهر و ابالیس تبالیس منتشر گشت و مظهر نفی و "لا" که مدعی "الا الله" است در ظل اشراق صمدانی و شمس نورانی رحمانی به وجود ظلی فانی و هستی ترابی سرابی در عالم عنصری موجود و وصیت الله را که می‌فرماید: "... یا اغصانی و افنانی و ذوی قرابتی نوصیکم بتقوی الله و بمعروف و بما ترتفع به مقاماتکم... [مجموعه‌ای از الواح، ص ۱۳۶] منسی نمود و در مقابل شمس قدم و نیر اعظم که ظهور هویت بحته در قمیص مشیت اولیه - که بنا به نص صریح نقطه اولی، روح ما سواه فداه، که در هر ظهوری بهاء الله بوده و هست. (۵۷) - با حضرت بهاء الله تقابل جست و از عالم احدیت صرفه ظلمت نفاق را در یوم وفاق و اتفاق ظاهر گردانید و از بوارق انوار تلاق و تجلیات شعشه اشراق عزلت گرفت و در امر الله که می‌فرماید: "... مقصود این مظلوم از حمل شداید و بلایا و انزال آیات و اظهار بینات اخمد نار ضغینه و بغضاء بوده که شاید آفاق افئدة اهل عالم به نور اتفاق منور گردد و به آسایش حقیقی فائز... [مجموعه‌ای از الواح، ص ۱۳۴]، مخالفت و اختلاف اظهار کرد و آذان سلیمه اهل الفت و ایتلاف را به سخنان واهی که از گفتارش خود آگاه نیست مغشوش و مشوش و به تفریق شمل وجدانین

و قدسانین و سبحانین پرداخت و جمع را متفرّق و سامان را پریشان خواست. ثابتین در عهد مبین در نهایت تمکین به منظر و منظور خویش ناظر و متوجّه بوده و سلسله ناقصین را به دو سلسله محکمه که ذرع هر یک خمس مائة الف ذراع است در مقام خود که ما بعد الحقّ الاضلال است مغلول و مقید و مضبوط و مؤبّد بینند. و به مقتضای رتبه ممکنیت که لازمال در صقع خطا و زلل بوده آن ممکن بی تمکین را خاطی و عاصی، ناقص و ناکص مشاهده کرده به مظهر اثبات که لاشریک له و لاشبیه له بوده باشد وحده وحده متمسک و معتصم گردند و بدانند که حقّ جلّ جلاله را با موجودات و ممکنات انتساب و ارتباطی نیست چنانچه مؤمنین را هم با غیر مؤمنین در عالم حقیقت نسبت و ربطی نبوده و نیست. نسبت همان نسبت روحانی و جدانی و بستگی همان بستگی ایمانی رحمانی است. چنانچه در احیان ظهور طلعات الهیه دیده و شنیده شده تفصیل لازم ندارد. (۵۸)

مجمّل آن که ناقصین و ملحدین، مشرکین و ناکثین، منکرین و ناقصین، مارقین و نابذین، مغرورین و متکبرین، ناعقین و متزلزلین، معاندین و مکذبین هر چه کنند نمی‌توانند در افنده صافیّه روحانین و رحمانین تزلزلی اندازند و قلوب منیره مضمیّه وجدانین و ثابتین را از توجّه و نظر باز دارند، و چنین سدّ سدید را که ربّ مجید از زبر حدید کشیده بشکنند.

باید به فرق بین اعظم و اکبر تعلق اسم اولی را به روحانی و ثانی را به جسمانی ملتفت شد. و در اشاره یا عظیم الکبریاء که مصطلح انوار فرقان بوده (۵۹) به بشارت اعظمیت مقام اسم اعظم پی برد و به "... وصیّه الله آن که باید اغصان و افنان و منتسبین طراً به غصن اعظم ناظر باشند..." [مجموعه‌ای از الواح، ص ۱۳۶]، عمل نموده و در مقام خویشتن که در ظلّ سلطان آفرینش حقّ جلّ جلاله تعیین فرموده مقرر گرفته به اطاعت و انقیاد قیام نمایند تا از ایشان محسوب گشته در آن سدره مبارکه لاشرقیه و لاغریه ثابت و نابت مانید و بار و ثمر آبدار جنیّه به بار آرید و به گل و ریحان مشام عالمیان را معطر و معنبر و عیون من فی الامکان را از طراوت و نضارت و حلاوت و بصارت روشن و منور فرمائید و به جلالت دور که دورالله است و عظمت کور که کورالله است پی برید. غیر از دخول در ظلّ ظلال فضلش و توجّه بر وجه انور

اجملش در هیچ جا برای هیچ نفسی استقرار و استعلائی ممکن نیست. هر مرتفع به ورود در صرح عهد مشیدش رفعت و ارتفاع یافته و هر ممتنعی به متابعت احکام و اوامر سدیدش عزت و امتناع پیدا کرده است.

نفوس نادان اگر به سبب غلبه و طغیان امراض اغراض از درک عظمت امر عظیمش و بناء قویمش و میثاق شدید و عهد قدیمش محروم و بی نصیب مشاهده شوند، قومی کثیر و جماعتی غفیر به لسان و روان به بیان لا اله الا هو، و لا رب الا هو، و لا سلطان الا هو، و لا رحمن الا هو، و لا مالک الا هو، و لا مطاع الا هو، و لا ملاذ الا هو، و لا مناص الا هو، و لا غنی الا هو، و لا قدیر الا هو، و لا معطى الا هو، و لا آخذ الا هو، و لا محیی الا هو، و لا ممیت الا هو، و لا واهب الا هو، و لا مانع الا هو، و لا غفور الا هو، و لا منتقم الا هو، و لا مقر الا هو، و لا مقر الا ظل اوامرہ المطاعة و لا ملجاء و لا منجی الا تلقاء ملیک رافته و احسانه ناطق و گویا بوده و می باشند. معه حقّ و عطائه فضل يفعل مايشاء و يحکم ما يريد، لا اله الا هو الربّ الحقّ الحمید المجید.

فحمدك اللهم و لك الشكر و الذکر و المجد و الثناء يا من بيدك ملكوت العزّة و القدرة و الغناء بمولاته و اتمام نعمته علينا بالذی جدّد عهدہ و میثاقه و ذکرنا ذلك بكلامه المقدّس و جعلنا من اهل الاخلاص و التصديق بميثاقه و من اهل الوفاء بذلك و لم تجعلنا من اتباع الناعقين و المقتريين و النابذيين و الناكثين و المكذبين و الظالمين.

اللهم فلك الحمد على انعامك علينا بالهدى الذي هديتنا به و جعلتنا من اهل الاجابة و القبول و الاطاعة و لم نسينا ذكرك و عهدك فانك قلت في كتابك الحميد و خطابك المجيد من قبل: "... و اذا اخذ ربك من بني آدم من ظهورهم ذريتهم و اشهدهم على انفسهم الست بربكم قالوا بلى شهدنا..." [آیه ۱۷۲، سوره اعراف -۷]، ربنا بمنك و لطفك بانك انت الله لا اله الا انت و كما كان من شأنك انعمت علينا بالهداية الى معرفتك فليكون من شأنك ان تبارك لنا في يومنا هذا الذي اكرمنا به و ذكرتنا فيه عهدك و میثاقك و اكملت لنا ديننا و اتممت علينا نعمتك و جعلتنا من اهل البرائة من اعدائك و من المؤمنين بعهدك و لا تلحقنا

بالمکذبین الناقضین الناکثین و اجعل لنا قدم صدق مع المتّقین الثابتین و الرّاسخین و احینا علی ذلك ما احینا یا ربّنا و ربّ الرّحمانین و الروحانیین و محبوبنا و محبوب الوحدانین و القدسانین و مقصودنا و مقصود النّورانین و الرّبّانیین و معبودنا و معبود الالهین الثابتین و الحمد لک یا معین الضعفاء و المساکین.

یادداشت‌ها

۱- برای ملاحظه شرحی مبسوط دربارهٔ مقام و موقعیت حضرت عبدالبهاء در امر بهائی به فصل "حضرت عبدالبهاء" در کتاب دور بهائی که به قلم حضرت ولیّ امرالله به رشته تحریر در آمده است مراجعه فرمائید. در فقره‌ای از این فصل حضرت ولیّ امرالله چنین می‌فرمایند: «... با آن که مقام حضرت عبدالبهاء رفیع و اوصاف و نعوتی که حضرت بهاءالله در آثار و الواح مقدّسه فرزند ارجمند خود را بدان ستوده‌اند و فیر و کثیر است معدّلك هرگز نباید تصوّر شود که دارنده چنین موهبت خاصّ و بی نظیری مقامی مطابق یا مماثل با مقام اب جلیش که نفس مظهر ظهور است دارا می‌باشد...». (دور بهائی، ص ۶۲).

۲- قصیده عزّ و ورقانیه در آثار قلم اعلی (ج ۲، ص ۳۲۱-۳۳۹) به طبع رسیده که در بیتی از آن می‌فرمایند:

کلّ الالوه من رشح امری تألّثت وکلّ الربوب عن طفح حکمی تزّبت

۳- بیان حضرت نقطه اولی که مضمون آن نقل شده ناظر به مندرجات باب شانزدهم در واحد دوّم کتاب بیان فارسی (ص ۶۴) است که می‌فرمایند: «... این حجره که بلا ابواب است و بلا حدود معروفه امروز اعلی عرف رضوان است که شجره حقیقت در او مستقرّ است که گویا ذرات آن همه به ندای ذکر اننی انا الله لا اله الا ربّ کلّ شیء می‌خوانند بر کلّ حجرات...».

۴- حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح مبارکه می‌فرمایند: «ای خلیل، مکتوب آن جناب واصل و از نفعات ریاض معانیش چنان مفهوم شد که بعضی مستفسرند که این عبد چه مقامی را طالب و مدّعی. قسم به جمال قدم که این عبد از رائجة که بوی ادعا نماید متنفر. و در جمیع مراتب ذرّه از عبودیت را به بحور الوهیت و

ربوبیت تبدیل نمایم چه که اظهار الوهیت و ربوبیت بسیاری نموده حضرت قدّوس روحی له الفداء یک کتاب در تفسیر صمد نازل فرمودند از عنوان کتاب تا نهایتش انی أنا الله است. و جناب طاهره انی أنا الله را در بدشت تا عنان آسمان بأعلى النداء بلند نموده و همچنین بعضی احباء در بدشت و جمال مبارک در قصیده و رقائیه می فرماید:

كَلَّ الْاَلُوهُ مِنْ رَشْحِ امْرِى تَأَلَّهَتْ وَ كَلَّ الرُّبُوبُ عَنْ طَفْحِ حَكْمِى تَرَبَّتْ
ولی یک نفسی را فرمودند که به عبودیت کما هی حَقَّهَا قِیَامِ نمود و اگر چنانچه مقامی را بخوادم خدا نکرده از برای خویش چه مقامی اعظم از فرع منشعب از اصل قدیم است. تالله الحقّ ذل رقاب کلّ مقام و خضع اعناق کلّ مقام و رتبة لهذا المقام العظیم. ع.ع»

(مکاتیب عبدالبهاء، ج ۲، ص ۲۵۴-۲۵۵)

۵- پیک راستان، ص ۱۹.

۶- برای ملاحظه شرح مطالب درباره اصطلاحاتی نظیر ابلیس، جبت، طاغوت و لات... به دانشنامه قرآن و قرآن پژوهی که در دو جلد تألیف و انتشار یافته مراجعه فرمائید.

۷- ادعیه حضرت محبوب، ص ۱۰۶-۱۰۷.

۸- ادعیه حضرت محبوب، ص ۱۰۵-۱۰۶.

۹- ادعیه حضرت محبوب، ص ۱۰۹.

۱۰- این لوح در مانده آسمانی، ج ۴، ص ۳۶۱-۳۶۲ به طبع رسیده است.

۱۱- در کواکب الدرّیه، ج ۲، ص ۱۶ چنین آمده است: «... [حضرت بهاءالله] در حضور احباب و اصحاب حضرتش [حضرت عبدالبهاء] را (آقا) خطاب می کرد و می فرمود آقا یکی است و آن غصن اعظم است...».

۱۲- عبارت «الانسان سرّی...» از احادیث قدسی اسلامی است. مولوی در مثنوی (دفتر دوم، بیت ۲۲۴۵) می فرماید:

خلقت من نیز خانه سِرّ اوست

کعبه هر چندی که خانه برّ اوست

در شرح جامع (ج ۲، ص ۵۵۷) در شرح بیت فوق چنین آمده است: «اگرچه کعبه،

خانه نیکوئی و احسان خداوند است، ولی خلقت من نیز سرای اسرار الهی است. اشارت است به حدیث قدسی: الانسان سرّی و انا سرّه. «انسان، سرّ من است و من، سرّ او».

۱۳- اشراقات، ص ۴۰.

۱۴- درباره اهمیت و عظمت کتاب عهدی حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح مبارکه (منتخباتی از مکاتیب، ج ۴، ص ۱۶۲-۱۶۳) چنین می‌فرمایند: «... حال این کتاب عهد است نه روایت و به اثر قلم اعلی است نه حکایت و صریح می‌فرماید که بعد از من توجّه به مرکز عهد کنید و آنچه سوء تفاهم در کتاب واقع می‌شود او مبین است و آنچه او بگوید صحیح است و حصر فرمودند و این لوح اخیر است که از اثر قلم اعلی پیش از صعود ظاهر شده است. جمیع الواح سابقه در ظل کتاب عهد است چون کتاب عهد مؤخر است و جمیع الواح سابقه مقدّم و اسمش را کتاب عهد مرقوم نموده است دیگر ملاحظه کنید اگر احباء بر عهد و میثاق ثابت بمانند آیا ممکن است میانه ایشان سوء تفاهم حاصل شود؟ لا والله، مگر نفوسی که غرض و مرض خصوصی داشته باشند و در فکر ریاست بیفتند که یک حزبی تشکیل کنند آن نفوس با وجود آن که با قلم خود رسائل نوشته‌اند و ناقضین عهد را لعنت کرده‌اند که ناقضین هادم بنیان حضرت بهاء الله هستند و حضرت بهاء الله این عهد را به قلم اعلی مرقوم نموده است هر کس ذره‌ای از مرکز میثاق انحراف کند از اهل نفاق است و سزاوار غضب الهی، حال همان نفوس از ارکان نقضند این از روی غرض است زیرا آن نفوس خواستند که ریاستی حاصل نمایند و ثروتی به دست آرند چون ملاحظه نمودند که در ثبوت بر میثاق هوای نفس آنها میسر نشود لهذا منحرف از میثاق شدند. این نفوس یا اوّل صادق بودند حال کاذب و یا اوّل کاذب بودند حال صادق، در هر صورت کذب آنها ثابت با وجود این بعضی نفوس که خبر ندارند از القای شبهات آنها متزلزل گردند شما همه را بیدار کنید...».

۱۵- برای ملاحظه مطالب مربوط به سوری از قرآن که در این فقره مذکور شده و شرح مطالب مربوط به آدم و ملائکه و ابلیس و ... به دانشنامه قرآن و قرآن پژوهی مراجعه فرمائید. در مجلد دوم کتاب مزبور در ذیل واژه «سوره» همه سور قرآنی به

ترتیب شماره سور معرفی شده است.

۱۶- عبارات «ویل لمن قرء...» و «شرّ الناس من قرء...» که در این فقره آمده است به ظنّ قوی ناظر به روایات اسلامی است که از جمله می گوید: «... الا لا خیر فی قراءه لیس فیها تدبر، الا لا خیر فی عبادۀ لیس فیها تفقه». (بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۲۱۱). عبارت «... بر اغصانیت نباید این قدرها مطمئن شد» می تواند ناظر به مندرجات لوح حضرت عبدالبهاء باشد که می فرمایند: «... اما غصنیت به صریح بیان مبارک مشروط به توجّه و اطاعت مرکز میثاق و نقطه عهد است در صورت عدم توجّه غصنیت به کلی ساقط، چنان که به صراحت در حقّ میرزا محمدعلی می فرمایند اگر آنی از ظلّ امر منحرف شود ساقط است و این نصّ به صریح اسم و رسم بیان مبارک است و خود میرزا محمدعلی مقررّ و معترف به این نصّ قاطع، دیگر چه انحرافی اعظم از نقض میثاق است بلی غصنیت موهبت الهی است اما به شرط ثبوت بر میثاق و نقض میثاق سبب سقوط است...».

(منتخباتی از مکاتیب، ج ۴، ص ۱۵۹)

۱۷- آثار قلم اعلی، ج ۲، ص ۱۵-۱۶.

۱۸- آثار قلم اعلی، ج ۲، ص ۲۱.

۱۹- آثار قلم اعلی، ج ۲، ص ۲۲.

۲۰- آثار قلم اعلی، ج ۲، ص ۱۵.

۲۱- عبارت «العلم نور...» از احادیث اسلامی است و شرحی مبسوط درباره آن در قاموس ایقان، ج ۲، ص ۱۱۱۸-۱۱۱۹ به طبع رسیده است.

۲۲- برای ملاحظه شرحی درباره بیت «اصم اذا نودیت...» به مآخذ اشعار، ج ۱، ص ۲۰-۲۲ مراجعه فرمائید.

۲۳- مطالبی که جناب ابن ابهر در این فقره مرقوم داشته اند احتمالاً نقل به مضمون و مأخوذ از بیانات شفاهی حضرت عبدالبهاء است. اما در مکاتیب آن حضرت نیز این مضامین به وفور آمده است که می فرمایند: «... اما مقام این عبد عبودیت محضه صرفه حقیقیّه ثابتۀ راسخه واضحه من دون تأویل و تفسیر و تلویح و تشریح... من مبین آیاتم این است بیان من...». (دور بهائی، ص ۵۶)

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین می‌فرماید: «الهی الهی استغفرک عن کلّ الشئون الا العبودیة لعبتک السامیة... ای منادی به ذکر حق، مبین منصوص مفسر کلمات است این عبد از جمیع محامد و نعوت و اسماء و صفات و فضائل و خصائل و مدائح و فواضل در کنار و اسم و رسم و حقیقت و هویت من عبودیت جمال ابهی و حتی از ظلّ و اشراق هر دو در فرار، چنانچه می‌فرماید:

این نهالت غرس کن در ارض دل
پس مقدّس دارش از اشراق و ظلّ

ع ع». (مآخذ اشعار، ج ۲، ص ۱۵۲)

و نیز حضرت عبدالبهاء در اثری دیگر چنین می‌فرماید: «... این نفس [میرزا محمدعلی غصن اکبر] اعتراض بر نفسی که خویش را عبد عبد بهاء خواند می‌نماید که تو دعوی الوهیت نمودی و خود را صاحب آیات و وحی دانستی و شریک جمال قدم روحی له الفداء شمردی. ای منصفین انصاف دهید، ای بی‌بصران قدری تبصّر در امور نمائید. کسی که طینتش و فطرتش به ماء حیات عبودیت جمال قدم مخمّر متهموم به ادعاست و نفسی که واضحاً مشهوداً در ایام مبارک ادعا نموده و در حقش نازل شد که اگر آنی از ظلّ امر منحرف شود معدوم خواهد بود، این شخص حال مثبت توحید شده و قولش میزان گشته و مرکز میثاق که کلّ مأمورند حتی این شخص به اطاعتش مهان و مضطهد و مبغوض، فاعتبروا یا اولی الابصار. برهان از این واضح تر و دلیل از این لائح تر؟ لا والله ولكن لا تغنی الآیات و التدر ولو تأتیهم بکلّ آية لن يؤمنوا بها. ملاحظه نمائید که امر چگونه بر اشتباه است و افتراء به چه درجه است. قسم به آن روی و خوی مبارک جمال ابهی روحی لعباده الفداء که جمیع متزلزلین عکّا به حقّ الیقین می‌دانند که این عبد در عالم روح و قلب و فؤاد و کینونت هیچ آرزویی جز عبودیت جمال ابهی نداشته و ندارد یعرفون نعمة الله ثمّ ینکرونها ولی متزلزلین هر یک در هوایی پرواز می‌نماید و هر یک را هوس اوج و سمائی...». (منتخباتی از مکاتیب، ج ۴، ص ۲۹۲-۲۹۳)

۲۴- جناب ابن ابهر فقرات عدیده‌ای از این لوح را به طور پراکنده در رساله خود نقل فرموده‌اند. برای حفظ توالی مطالب آنچه از لوح مبارک که شامل فقرات مزبور می‌باشد در این مقام نقل گردید. تمام این اثر منبع در مجموعه آثار قلم اعلی، شماره

- ۸۱، ص ۱۰۸-۱۳۸ به طبع رسیده است.
- ۲۵- فقره منقول در این موضع قسمتی از لوح جمال قدم با مطلع «تلک لآیات الله المهیمن القیوم...» می باشد که به اعزاز جناب حاجی محمد ابراهیم خلیل قزوینی عزّ نزول یافته و به لوح فطرت و لوح ابناء نیز اشتها دارد. تمام این لوح در مجموعه آثار قلم اعلی، شماره ۳۵، ص ۶۳-۶۹ به طبع رسیده و فقره‌ای از آن تحت شماره ۷۷ در منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله نیز انتشار یافته است.
- و نیز نگاه کنید به مآئده آسمانی، ج ۱، ص ۶۵-۶۸.
- ۲۶- مقصود از «خلیل جلیل من قاف» حاجی محمد ابراهیم خلیل قزوینی است.
- ۲۷- بیان مبارک منقول است از لوح جناب حاجی محمد ابراهیم خلیل قزوینی مذکور در سطور فوق.
- ۲۸- لئالی الحکمة، ج ۲، ص ۲۳۵.
- ۲۹- این فقره مأخوذ از لوح مبارکی است که با این عبارت آغاز می گردد: «نوشته عالیّه که مشعر بر جذبات شوق جمال رحمن و مدّل بر ظهورات حبّ طلعت سبحان بود به این عبد فانی واصل شد...».
- ۳۰- لوح فتنه در مآئده آسمانی، ج ۴، ص ۲۶۱-۲۶۵ به طبع رسیده است.
- ۳۱- مآئده آسمانی، ج ۱، ص ۶۷.
- ۳۲- عبارت منقول مأخوذ از لوحی است که به عبارت «جوهر تسیح و ساذج تقدیس...» مصدر می باشد و در مجموعه آثار قلم اعلی، شماره ۳۶، ص ۳۶۸ به طبع رسیده است.
- ۳۳- این بیان مبارک مأخوذ از لوحی است با مطلع «قد اخذت القلم حینئذ یا الهی من عندک...». فقراتی از این لوح را حضرت عبدالبهاء در لوح مشهور به لوح هزار بیتی نقل فرموده اند. نگاه کنید به رحیق مختوم، ج ۲، ص ۲۶۴.
- ۳۴- مجموعه آثار قلم اعلی، شماره ۸۱، ص ۱۰۳-۱۰۴.
- ۳۵- مجموعه آثار قلم اعلی، شماره ۸۱، ص ۱۰۷. آیه «فاخفض جناحک للمؤمنین» به صورت «واخفض جناحک...» آیه ۸۸ در سوره حجر - ۱۵ قرآن است.
- ۳۶- مندرجات این فقره مبهم و احتمالاً مغشوش و دستخوش افتادگی است اما چون

مطابقه و تصحیح آن با نسخه‌ای دیگر میسر نبود با تصرفاتی مختصر به تسوید و نقل مطالب از نسخه خطی موجود اکتفاء گردید.

مقصود از این فقره را شاید بتوان به صورت عبارات زیر عرضه نمود:

از این بیانات عالیه صرف نظر و غمض بصر کردید، درباره این قضیه چه می گوئید؟ اگر در محفلی جمعی از جهّال و قلیلی از عقّال حاضر باشند و حکیم دانا و عارف بینا به مقدار فهم و فرهنگ عقلاً نطق کند فوراً جهّال تکذیبش نمایند و یک دفعه شوریده بنیانش را از بیخ برکنند. اما اگر به اندازه ذوق و فرهنگ جهلاء و موافق میول و مدارک آنها صحبت کند می‌داند که علماء به مجرد استماع سخنی که تحت اندازه و ظرفیت آنان باشد منقلب نمی‌شوند بلکه به رداء حکمت و معرفت مزین می‌گردند و از آن کلام شریف هر یک معانی مطلوب را اخذ و استنباط می‌نمایند. بر خلاف جهلاء که به محض اصغاء کلمه‌ای که فوق طاقت آنان باشد یک دفعه علم فساد افراخته، امثال و اقران خود را به ولوله و بلوا می‌آورند. نظر به این قضیه است که خداوند در قرآن می‌فرماید: «ادع الی سبیل...» و حضرت بهاء‌الله می‌فرماید: «... من قام لخدمة الامر...».

۳۷- عبارت «العلم نقطة...» از احادیث اسلامی است که از جمله در عوالی اللثالی، ج ۴، ص ۱۲۹ نقل شده و به حضرت علی امیرالمؤمنین منسوب گشته است.

۳۸- اراده مستطیله اصطلاحی است که در روایات و ادعیه اسلامی آمده است. از جمله در دعای سحر است که «... انی اسئلك من قدرتك بالقدرة الی استطلت بها علی کل شیء و کل قدرتك مستطیلة اللهم انی اسئلك بقدرتك کلها...». (مفاتیح الجنان، ص ۳۵۹)

مستطیله به معنی فراگیر، شامل و غالب است.

۳۹- بیان منقول مأخوذ از لوحی است با این مطلع: «یا احمد اسمع النداء من شطر الکبریاء من سدرة المنتهی...». نگاه کنید به مجموعه آثار قلم اعلی، شماره ۲۷، ص ۹۶.

۴۰- مجموعه آثار قلم اعلی، شماره ۲۷، ص ۹۷.

۴۱- درباره معانی و مفاهیم «لوح» در لغت نامه دهخدا از جمله چنین آمده است: «...».

هر چه پهن باشد از استخوان و کتف و تخته و جز آن و بر آن نویسند...».

۴۲- آثار قلم اعلیٰ، ج ۲، ص ۱۰۵.

۴۳- آثار قلم اعلیٰ، ج ۲، ص ۱۸۳.

۴۴- آثار قلم اعلیٰ، ج ۲، ص ۱۰۰.

۴۵- آثار قلم اعلیٰ، ج ۲، ص ۲۰۴.

۴۶- بیان منقول مأخوذ از لوح مبارک ذیل است:

مدینه کبیره

جناب حاجی علی عسکر علیه سلام الله

بسم الله الابدی بلا زوال

حمد مقدّس از عرفان و ادراک بساط انس قدس حضرت معبودی را لایق و سزا که افق بطحا را به نور ظهور منور فرمود و از آن نور عالم ابدان و عالم ارواح و عالم دانش و عالم ادراک و عالم بیان و عالم معانی را روشنی کامل بخشید. او است فیاضی که شرک و کفر عالم عطایش را منع نماید و نعمتش را باز ندارد.

و الصلوة و السلام علی نقطة الوجود و غایة المقصود و صاحب المقام المحمود الذی به اظهر الله اسمائه و صفاته و انزل اصوله و احکامه و رفع مقام اولیائه. هو الذی به ظهر السرّ المستور و الامر المخزون و به ختمت العنایات و انتهت الیّنات و انقطعت نفحات الوحی و البیان و علی آله و اصحابه الذین قاموا علی خدمة الامر باستقامة ارتعدت بها فرائض الامم، اولئک عباد جاهدوا فی الله حقّ الجهاد و انفقوا ما لهم فی سبيله المستقیم و اعلاء امره العظیم.

یا علی عسکر نزد مظلوم مذکور بوده و هستی از حقّ می طلبیم تو را تأیید فرماید بر استقامت کبری و در جمیع احوال به جنود غیب و شهاده مدد فرماید اوست مقتدری که شئون عالم او را منع نماید و از اراده اش باز ندارد، قل:

الهی اسئلك بانبیائک و اصفیائک و سفرائک و اولیائک الذین ما منعتهم شبهات العالم و اشارات الامم عن التوجه الیک و التمسک بحبلک. ای ربّ قد اقبلت الیک و اسئلك ببحر بیانک و امطار رحمتک بأن تؤبدنی علی ما بقی به ذکرى بین عبادک و اسمی فی بلادک. ثمّ اکتب لی من قلمک الاعلیٰ خیر الآخرة و الأولى.

انّك ربّ العرش العظيم و الكرسى الرفيع لا اله الا انت العزيز الحكيم.
حضرت بهاء الله درباره مقام و موقعیت ایادی امرالله در ابتدای لوح مبارک دنیا (مجموعه‌ای از الواح، ص ۴۶) نیز چنین می‌فرمایند: «... النور و البهاء و التّكبير و الثّناء علی ایادی امره اللّذين بهم اشرق نور الاضطبار و ثبت حکم الاختیار لله المقتدر العزيز المختار و بهم ماج بحر العطاء و هاج عرف عناية الله مولى الوری نسلته تعالی ان یحفظهم بجنوده و یحرسهم بسلطانه و ینصرهم بقدرته الّتی غلبت الاشیاء الملك لله فاطر السّماء و مالک ملکوت الاسماء...».

۴۷- آثار قلم اعلی، ج ۲، ص ۲۰۹.

۴۸- آثار قلم اعلی، ج ۲، ص ۱۶۹.

۴۹- آثار قلم اعلی، ج ۲، ص ۵۰۵.

۵۰- آثار قلم اعلی، ج ۲، ص ۵۰۵.

۵۱- مجموعه آثار مبارکه، شماره ۶۶، ص ۸۶.

۵۲- لثالی الحکمة، ج ۱، ص ۱۱۴.

۵۳- لوح مبارک فتنه همان طور که در یادداشت‌های قبلی نیز مذکور شد در کتاب مائده آسمانی، ج ۴، ص ۲۶۱-۲۶۵ به طبع رسیده است. فقرات عدیده‌ای از این لوح را جناب ابن ابهر به صورت پراکنده در رساله خود نقل فرموده‌اند اما برای آن که توالی مطالب محفوظ ماند در این مقام به درج فقرات بیشتری از لوح مزبور پرداخت. آیه «یا بنی انها ان تک...» که در آخر فقره منقول از لوح فتنه نقل شده، آیه شماره ۱۶ در سوره لقمان -۳۱ در قرآن مجید است.

۵۴- لوح «عزیز جلیل من ابناء الخلیل» که فقراتی از آن را جناب ابن ابهر نقل فرموده‌اند به شرح ذیل است. این لوح به ظنّ قوی خطاب به جناب عزیزالله جذّاب عزّ نزول یافته است.

جناب عزیزالله الذی هاجر و فاز

بسمی الذی به ماج بحرالبیان فی الامکان

کتاب نزل بالحقّ من لدی الله المهیمن القیوم انه ما من اله الا هو له الخلق و الامر و کلّ الیه یرجعون. سبحان الذی اظهر امره و انجز وعده و انزل آیاته و اظهر بیناته و

لکن القوم اکثرهم لا یفقهون، اقبلوا الی الاصنام معرضین عن الله العزیز الودود اذا تلقی علیهم آیات ربهم ینکصون علی اعقابهم الا انهم لا یشعرون. قد نبذوا الههم و اخذوا اوهامهم الا انهم لا یعلمون. یرون آیات الله و ینکرونها و یسمعون ندائه و یرضون عنه، الا انهم من الذین انکروا حجّة الله و برهانه و قالوا ما لا قاله الا ولون.

یا عزیز اسمع النداء من شطر عکاء یمین البقعة النّوراء انه لا اله الا هو العزیز المحبوب. قد ظهر و اظهر امره و دعا الكلّ الی الله ربّ ما کان و ما یرکون. هو الذی نصر رسل الله و انبیائه و هدی الكلّ الی صراطه الممدود اسمع النداء مرّة اخرى کن کهبوب الرّحمن فی الامکان او کنسائم الرّبع لتزین الارض باوراد المعانی و البیان. تعالی الله الذی اظهر سلطانه و انزل آیاته انه هو الفرد الواحد المهیمن القیوم.

کبر من قبلی علی وجوه اولیائی و ذکرهم بما سمعت باذنک ما نطق به المظلوم. کن متمسکاً فی کلّ الاحوال بالحکمة و البیان کذلک نطق الرّحمن من قبل و من بعد طوبی لقوم یعرفون. قل یا ملاء البهاء ایاکم ان تتبعوا اهواء الذین انکروا ظهور الله و سلطانه اذ اتی بالحقّ بامر لا تقوم معه الجنود. قل هذا یوم النّصر لو انتم تعلمون و هذا یوم الاستقامة امرأ من لدى الله مالک الوجود. ایاکم ان تحجبکم شبّهات الناعقین عن الله مولی الملوک و المملوک. خذوا سنن الله و امره و لا تتبعوا کلّ غافل محجوب. قل یا قوم اتقوا الله ثمّ انصروه بما قدر فی لوحه المحفوظ انه منعکم عن الفساد و النزاع و امرکم بالبرّ و المعروف نشهد فی هذا المقام بانک یا عزیز ترکت ملّة قوم ما آمنوا بالله مالک الغیب و الشّهود و اخذت ما امرت به فی لوح مسطور.

اشکر الله بما ایدک و احضرتک و اسمعک ندائه فی مقامه المحمود و اراک مشرق و حیه و مطلع آیاته و ما کان مسطوراً فی ازل الآزال عن الادراک و العیون. نسئله تعالی ان یؤیدک علی خدمة امره و یمدک بجنود الوحی و الالهام و یقدر لک ما یرتفع به امره بین العباد انه هو الحقّ علام الغیوب.

۵۵- این فقرات از لوح مشهور به لوح فطرت یا ابناء نقل شده است. برای ملاحظه شرحی درباره این لوح به یادداشت‌های قبلی مراجعه فرمائید.

۵۶- از مندرجات حاشیه این صفحه در نسخه اصل خطی این رساله چنین پیدا است که نوشته جناب ابن ابهر به دست یکی از اهل نقض و فتور افتاده و در عباراتی

رکیک به مندرجات این فقره از رساله جناب ابن ابهر اعتراض نموده است. ۵۷- بیان مبارک حضرت نقطه اولی در باب پانزدهم از واحد سوّم کتاب بیان فارسی است که می فرماید: «... ظهورالله در هر ظهور که مراد از مشیت اولیه باشد بهاءالله بوده و هست که کلّ شیء نزد بهاء اولاشیء بوده و هستند...».

۵۸- مفاهیم عباراتی که جناب ابن ابهر در این قسمت از رساله خود مرقوم داشته اند و مبنی بر «... سلسله ناقضین را به دو سلسله محکمه که ذرع هر یک خمس مائة الف ذراع است...» می باشد کاملاً روشن نیست. مطالب ایشان محتملاً اشاره ای به قدرت و نفوذ میثاق الهی در مدّت کور بهائی است که بنا به فرموده حضرت بهاءالله امتداد آن پانصد هزار سال خواهد بود. بیان جمال قدم چنین است که می فرماید:

«... قد تمّت الحجّة بهذه الحجّة التي ظهرت بالحقّ و انتهت الانوار الى هذا الافق الذي منه اشرفت شمس العظمة و الاقتدار، طوبى لنفس تربي العباد بحدود الله التي نزلت في الزبر و اللواح، قل لو يظهر في كل يوم احد لا يستقرّ امرالله في المّدن و البلاد، هذا لظهور يظهر نفسه في كلّ خمسمائة ألف سنة مرّة واحدة، كذلك كشفنا القناع و ارفعنا الاحجاب طوبى لمن عرف مرادالله، من عرفه يفرح قلبه و يستقيم على الامر على شأن لا يزلّه من في الابداع، قد كشفنا في هذا اللوح سرّاً من اسرار هذا الظهور و سترنا ما هو المكنون لئلا ترتفع ضوضاء الفجّار، تالله ما عرفه احد الا على قدره، لو تجدد نفس نفحات هذا القميص لتنجذب على شأن تطير فوق الامكان، لو نفصل ما نزلناه في هذا اللوح لا تنتهي بالاقلام و لا تكفيه بحور من المداد، مع هذا الشأن الذي لا يخطر بالبال تسمع ما يقولون في حقّي اهل الضلال، انا كشفنا لك سرّاً من الاسرار فضلاً من عندنا عليك لتشكر ربك العزيز العلام، ان يا اسمي انا نزلنا في اكثر اللواح ان الامر عظيم عظيم، مع ذلك ما تفكر احد في عظمته الا من شاء ربك العزيز الوهاب، انا تركنا اهل الاوهام في تيه النفس و الهوى ليشتغلوا بما عندهم من الظنون ان ربك لهو الغنى المتعال، قد ارتفعت راية انه لا اله الا هو وهم يتكلمون بما سمعوا من كل همج رعا، كذلك بشرناك بالكلمة التي ظهرت بقميص البدع بين الارضين و السموات...». (ثالثی الحکمة، ج ۱، ص ۶۵-۶۶)

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب وحید کشفی چنین می فرماید:

«... و اما کلمه اصطفی در قرآن البتّه قرائت فرموده‌اید که می‌فرماید ثمّ اورثنا الكتاب الذین اصطفینا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بالخیرات، یعنی نفوسی که اصطفایا شده‌اند بر سه قسم‌اند از جمله یک قسم ظالم لنفسه است و همچنین بعد الاعظم را ملاحظه فرما که می‌فرماید و ما بعد الحقّ الا الضلال المبین...»
 (مائده آسمانی، ج ۲، ص ۷۶-۷۷)

۵۹- اشاره به "عظیم الکبریاء" به عنوان "مصطلح انوار فرقان" ناظر به روایت مروی از حضرت امیرالمؤمنین است که می‌فرماید: «الحمد لله الذی انزل علی عبده الكتاب... عظیم الفضل، عظیم العزّة، عظیم الکبریاء، عظیم الجبروت، عظیم الشان، عظیم الامر...».

(بحار الانوار، ج ۹۷، ص ۱۸۸)

فصل تصاویر



جناب ابن ابهر در زنجیر

لوح مبارک مندرج در بالای تصویر با مطلع: «ای ثابت بر پیمان
چند روز پیش نظر به عکس های یاران می نمودم...» در بخش
اوّل از فصل دوم این یادنامه به طبع رسیده است.



جناب ابن ابهر و میرزا محمد تقی خان کُر



جناب ابن ابهر در کالسکه در پونه، هند



جناب ابن ابهر و جناب میرزا علی اکبر روحانی (محبّ السلطان)



جناب ابن ابهر در بمبئی در سال ۱۹۰۷ میلادی

از راست به چپ: جناب هوپر هریس (Hooper Harris)، جناب میرزا محمود زرقانی، جناب ابن ابهر و جناب هارلن اویر (Harlan Ober)



جناب ابن ابهر

کتاب شناسی

حضرت بهاءالله، آثار قلم اعلی (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۲۰-۱۳۴ ب)، ۷ ج. تجدید طبع در (دانداس: مؤسسه معارف بهائی، ۱۹۹۶-۲۰۰۰ م)، ۲ ج.
شیخ محمد کاظم سمندر، آثار قلمی جناب شیخ محمد کاظم سمندر (هوفهایم: لجنه ملی نشر آثار، ۲۰۱۱ م).

آثار قلم اعلی

آثار قلمی جناب سمندر

الف

تورج امینی، ابوالفضائل گلپایگانی در آینه اسناد (مادرید: نحل، ۲۰۱۵ م).

ابوالفضائل گلپایگانی

بدیع الزمان فروزانفر، احادیث مثنوی (طهران: امیرکبیر، ۱۳۴۷ هـ ش).

احادیث مثنوی

حضرت بهاءالله، ادعیه حضرت محبوب (قاهره: فرجالله زکی الکردی، ۱۳۳۹ هـ ق).

ادعیه حضرت محبوب

اسدالله فاضل مازندرانی، اسرار الآثار (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۲۴-۱۲۹ ب)، ۵ ج.

اسرار الآثار

محمدباقر محقق، اسماء و صفات الهی فقط در قرآن (طهران: اسلامی، ۱۳۷۲ هـ ش)، ۲ ج.

اسماء و صفات الهی

حضرت بهاءالله، اشراقات (بی ناشر، بی تاریخ)، ۲۹۵ ص.

اشراقات

- الاعلام
خیرالدین الزرکلی، الاعلام (تاریخ و محلّ نشر و نام ناشر ندارد)، طبع سوّم
امثال و حکم
علی اکبر دهخدا، امثال و حکم (طهران: امیر کبیر، ۱۳۶۳ هـ ش)، ۴ ج.
امربهائی در اردکان
صدری نوّاب زاده اردکانی، امربهائی در اردکان (هوفهایم: لجنه ملیّ نشر آثار، ۲۰۰۹ م).

ب

- بحار الانوار
محمدباقر مجلسی، بحار الانوار (طهران: دارالکتب الاسلامیة ۱۳۷۷ هـ ق)، ج ۸
بهاءالله شمس
حسن موقر بالیوزی، بهاءالله شمس حقیقت (آکسفورد: جورج رونالد، ۱۹۸۹ م)، ترجمه مینو درخشان (ثابت راسخ).
حقیقت

پ

- پیام بهائی
مجلّه پیام بهائی، نشریه محفل روحانی ملیّ بهائیان فرانسه، ۱۹۷۹ -
پیک راستان
وحید رأفتی، پیک راستان (دارمشتات: عصر جدید، ۲۰۰۵ م).

ت

- تاج العروس
محمد مرتضیٰ الحسینی الزبیدی، تاج العروس (کویت: وزارة الاعلام، ۱۹۸۴ م)، جزء ۲۱.
تاریخ امر بهائی در
فتح الله مدرّس، تاریخ امر بهائی در نجف آباد (دارمشتات: عصر جدید، ۲۰۰۴ م).
تاریخ امری همدان
عبدالحمید اشراق خاوری، تاریخ امری همدان (هوفهایم: لجنه ملیّ نشر آثار، ۲۰۰۴ م).
تاریخ امری یزد
حاج محمدطاهر مالمیری، تاریخ امری یزد (استرالیا: سنچوری پرس، ۲۰۱۳ م).

- تاریخ جراید و مجلات
محمّدصدر هاشمی، تاریخ جراید و مجلات ایران (اصفهان: کمال، ۱۳۶۴ هـ ش)، ۴ ج.
- تاریخچه مدارس بهائی
روزیتا واثقی، تاریخچه مدارس بهائی در ایران (طهران: پایان نامه مؤسسه معارف عالی امر، ۱۳۷۴ هـ ش).
- تاریخچه مدرسه تربیت
عبّاس ثابت، تاریخچه مدرسه تربیت بنین (نیودهلّی: مرآت، ۱۹۹۷ م).
- تاریخ رجال ایران
مهدی بامداد، تاریخ رجال ایران (طهران: زوآر، ۱۳۴۷-۱۳۵۱ هـ ش)، ۶ ج.
- تاریخ سمندر
شیخ کاظم سمندر، تاریخ سمندر و ملحقات (طهران: مؤسسه ملّی مطبوعات، ۱۳۱ ب).
- تاریخ شهداء یزد
حاجی محمّد طاهر المیری، تاریخ شهداء یزد (قاهره: فرج الله زکی الکردی، ۱۳۴۲ هـ ق).
- تذکرة الوفاء
حضرت عبدالبهاء، تذکرة الوفاء (لانگنهاین: لجنه ملّی نشر آثار)، ۲۰۰۲ م.
- تذکرة شعراء
نعمت الله ذکائی بیضائی، تذکرة شعراء قرن اوّل بهائی (طهران: مؤسسه ملّی مطبوعات، ۱۲۴-۱۲۹ ب)، ۴ ج.
- تعبیرات عرفانی عطار عبدالکریم جربزه دار، تعبیرات عرفانی از زبان عطار نیشابوری (طهران: اساطیر، ۱۳۷۴ هـ ش).
- تقویم تاریخ امر
عبدالحمید اشراق خاوری، تقویم تاریخ امر (طهران: مؤسسه ملّی مطبوعات، ۱۲۶ ب).
- تنی چند از پیشگامان
تنی چند از پیشگامان عینیت خدا سفیدوش، تنی چند از پیشگامان پارسی نژاد در پارسی (دانداس: مؤسسه معارف بهائی، ۱۹۹۹ م).

ج

چراغ پر فروغ
امیر ارجمند، چراغ پر فروغ (تورنتو: بدون نام ناشر، ۲۰۰۲ م).

چهل سال تاریخ ایران
 محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، چهل سال تاریخ ایران -
 المآثر والآثار (طهران: اساطیر، ۱۳۶۳ هـ ش)، ج ۱، به
 کوشش ایرج افشار.

ح

حضرت باب
 حضرت الله محمد حسینی، حضرت باب (دانداس: مؤسسه
 معارف بهائی، ۱۹۹۵ م).
 حواریون حضرت بهاء الله
 هوشنگ گهرریز، حواریون حضرت بهاء الله (نیودهللی:
 مرآت، ۲۰۰۱ م).

خ

خاطرات المامیری
 حاج محمدطاهر المامیری، خاطرات المامیری (لانگنهاین:
 لجنه ملی نشر آثار، ۱۹۹۲ م).
 خاطرات مهاجری از عزت الله نور، خاطرات مهاجری از اصفهان در زمان
 اصفهان شهادت سلطان الشهداء و محبوب الشهداء (طهران: مؤسسه
 ملی مطبوعات، ۱۲۸ ب).
 خاطرات میرزا حبیب الله افنان
 میرزا حبیب الله افنان، خاطرات میرزا حبیب الله افنان
 (لانگنهاین: لجنه ملی نشر آثار، ۲۰۱۱ م)، به کوشش مریم
 افنان (ربّانی).
 خوشه‌ها
 خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر، دارمشتات: عصر جدید،
 ۲۰۱۳ م)، شماره ۱۷.

د

دائرةالمعارف بزرگ
 دائرةالمعارف بزرگ اسلامی (طهران: مرکز دائرةالمعارف
 اسلامی، ۱۳۶۷-۱۳۹۲ هـ ش)، ج ۲۱.
 دانشنامه قرآن
 بهاءالدین خرّمشاهی، دانشنامه قرآن و قرآن پژوهی (طهران:
 دوستان - ناهید، ۱۳۷۷ هـ ش)، ج ۲.

- دائرة المعارف تشیع دائرة المعارف تشیع (طهران: سازمان دائرة المعارف تشیع، ۱۳۶۶-۱۳۹۴ هـ ش)، ۱۵ ج.
- دائرة المعارف فارسی غلامحسین مصاحب، دائرة المعارف فارسی (طهران: شرکت سهامی کتاب های جیبی، ۱۳۴۵-۱۳۷۴ هـ ش)، ۳ ج.
- دور بهائی حضرت ولی امرالله، دور بهائی (لانگنهاین: لجنة ملی نشر آثار، ۱۹۸۸ م).
- دوستان راستان سهراب فریدانی، دوستان راستان (لانگنهاین: لجنة ملی نشر آثار، ۲۰۰۲ م).
- دیوان مهیار دیلمی دیوان مهیارالديلمی (قاهره: دارالکتب المصرية، ۱۹۲۶ م)، ۲ ج.
- ر**
- رحیق مختوم عبدالحمید اشراق خاوری، رحیق مختوم (لانگنهاین: لجنة ملی نشر آثار، ۲۰۰۷ م)، ۲ ج.
- رجال دورة قاجار حسین سعادت نوری، رجال دورة قاجار (طهران: وحید، ۱۳۶۴ هـ ش).
- رسائل جامع خواجه عبدالله انصاری، رسائل جامع (طهران: فروغی، ۱۳۴۹ هـ ش).
- ز**
- زندگانی میرزا ابوالفضل روح الله مهرباخانی، زندگانی میرزا ابوالفضل گلپایگانی (لانگنهاین: لجنة ملی نشر آثار، ۱۹۸۸ م).
- ش**
- شرح جامع کریم زمانی، شرح جامع مثنوی معنوی (طهران: اطلاعات، ۱۳۳۷-۱۳۸۱ هـ ش)، ۷ ج.
- شناسنامه مطبوعات ایران مسعود برزین، شناسنامه مطبوعات ایران (طهران: بهجت، ۱۳۷۱ هـ ش).

ع

- عبدالبهاء عباس
سهیل بدیع بشری، عبدالبهاء عباس (محلّ طبع نامعلوم: یاران، ۲۰۱۲م)، ترجمه ناهید اختری روحانی.
- عوالی اللثالی
محمد ابن علی الاحسانی (ابن ابی جمهور)، عوالی اللثالی العزیزیه (قم: مطبعة سید الشهداء، ۱۹۸۳ - ۱۹۸۵م)، ۴ج.

ف

- فاران حبّ
وحید رأفتی، فاران حبّ (هوفهایم: لجنه ملی نشر آثار، ۲۰۱۲م).
- فرهنگ رجال قاجار
جورج چرچیل، فرهنگ رجال قاجار (طهران: زرین، ۱۳۶۹ هـ ش)، ترجمه و تألیف غلامحسین میرزا صالح.
- فرهنگ اصطلاحات
سید جعفر سجّادی، فرهنگ اصطلاحات و تعبیّرات عرفانی و تعبیّرات عرفانی (طهران: طهوری، ۱۹۹۱م).

ق

- قاموس ایقان
عبدالحمید اشراق خاوری، قاموس ایقان (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۲۷ - ۱۲۸ بدیع)، ۴ج.
- قاموس توقیع سنه ۱۰۵
عبدالحمید اشراق خاوری، قاموس توقیع سنه ۱۰۵ بدیع - اسرار ربّانی (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۱۸ ب)، ۲ج.
- قاموس توقیع صد وهشت
عبدالحمید اشراق خاوری، قاموس توقیع صد وهشت بدیع (دارمشتات: عصر جدید، ۲۰۰۱م).
- قرن انوار
قرن انوار (حیفا: مرکز جهانی بهائی، ۲۰۰۲م).

ک

- کتاب قرن بدیع
حضرت ولیّ امرالله، کتاب قرن بدیع (دانداس: مؤسسه معارف بهائی، ۱۹۹۲م).
- کشف الغطاء
ابوالفضل گلپایگانی و سید مهدی گلپایگانی، کشف الغطاء

- (تاشکند: بدون نام ناشر، ۱۳۳۴ هـ ق).
- کلیات سعدی سعدی شیرازی، کلیات سعدی (طهران: جاویدان، ۱۳۶۱ هـ ش).
- کلیات شیخ بهائی شیخ بهاء‌الدین محمد عاملی، کلیات شیخ بهائی (طهران: محمودی، بی تاریخ)، به کوشش غلامحسین جواهری.
- گ**
- گلستان سعدی شیرازی، گلستان سعدی (طهران: خوارزمی، ۱۳۶۸ هـ ش)، تصحیح غلامحسین یوسفی.
- گنجینه حدود و احکام عبدالحمید اشراق خاوری، گنجینه حدود و احکام (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۲۸ ب).
- ل**
- لثالی الحکمة حضرت بهاء‌الله، لثالی الحکمة (ریو دو ژانیرو: دارالنشر البهائیه، ۱۹۸۶ - ۱۹۹۱ م)، ۳ ج.
- لثالی درخشان محمدعلی فیضی، لثالی درخشان (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۲۳ ب).
- لوح شیخ حضرت بهاء‌الله، لوح مبارک خطاب به شیخ محمدتقی مجتهد اصفهانی معروف به نجفی (قاهره: سعادت، ۱۹۲۰ م).
- م**
- مآخذ اشعار وحید رافتی، مآخذ اشعار در آثار بهائی (دانداس: مؤسسه معارف بهائی، ۱۹۹۰ - ۲۰۰۹ م)، ۵ ج.
- مثنوی جلال‌الدین محمد مولوی، مثنوی مولوی (طهران: امیر کبیر، ۱۳۶۳ هـ ش)، به تصحیح نیکلسون.
- مجموعه آثار قلم اعلی حضرت بهاء‌الله، مجموعه آثار قلم اعلی (طهران: لجنة ملی محفظه آثار، ۱۳۳ ب)، شماره ۲۲.

- مجموعه الواح خطّ حضرت بهاء الله، مجموعه الواح مبارکه حضرت بهاء الله عندلیب
عکسبرداری شده از روی خط اشرف لاهیجانی (عندلیب)
(طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۳۲ ب).
- مجموعه‌ای از الواح حضرت بهاء الله، مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی که بعد از کتاب اقدس نازل شده (لانگنهاین: لجنه ملی نشر آثار، ۲۰۰۰ م).
- مجموعه مکاتیب حضرت عبدالبهاء، مجموعه مکاتیب (طهران: لجنه ملی محفظه آثار، ۱۳۳ ب)، شماره ۱۶ و ۸۵
- مجموعه مناجات‌ها حضرت عبدالبهاء، مجموعه مناجات‌های حضرت عبدالبهاء (لانگنهاین: لجنه ملی نشر آثار، ۱۹۹۲ م).
- محاضرات عبدالحمید اشراق خاوری، محاضرات (لانگنهاین: لجنه ملی نشر آثار، ۲۰۰۹ م)، ج ۳.
- مدارس فراموش شده سلی شاهور، مدارس فراموش شده (سوئد: باران، ۲۰۱۳ م)، ترجمه حوریوش رحمانی.
- مصابیح هدایت عزیزالله سلیمانی، مصابیح هدایت (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۱۸ ب).
- معارف و معاریف سید مصطفی حسینی دشتی، معارف و معاریف (قم: اسماعیلیان، ۱۳۶۹ هـ ش)، ۵ ج. تجدید طبع در (قم: دارالفکر، ۱۳۹۳ هـ ش)، ۸ ج.
- معجم کنوز کمال خلایلی، معجم کنوز الامثال والحکم العربیة (بیروت: مکتبه لبنان، ۱۹۹۸ م).
- مفاتیح الجنان شیخ عباس قمی، کلیات مفاتیح الجنان (طهران: طبع کتاب، ۱۳۸۸ هـ ق).
- مفردات راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن (طهران؟: المکتبه المرتضویة، ۱۹۷۲ م)، تحقیق ندیم مرعشلی.

- مکاتیب عبدالبهاء حضرت عبدالبهاء، مکاتیب عبدالبهاء (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۲۱ و ۱۳۴ ب)، ج ۴ و ۷.
- منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله (لانگنهاین: لجنه ملی نشر آثار، ۲۰۰۶ م).
- منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء (حیفا: مرکز جهانی بهائی، ۱۹۸۴ م)، ج ۲ و (هوفهایم: لجنه ملی نشر آثار، ۲۰۰۰ م)، ج ۴.

ن

- نار و نور حضرت بهاءالله، حضرت عبدالبهاء، حضرت ولی امرالله، نار و نور (لانگنهاین: لجنه ملی نشر آثار، ۱۳۹ ب).
- نغمه‌های ورقا علی محمد ورقا، نغمه‌های ورقا (دانداس: مؤسسه معارف بهائی، ۱۹۹۸ م).
- نفحات ظهور ادیب طاهرزاده، نفحات ظهور حضرت بهاءالله (دانداس: مؤسسه معارف بهائی، ۱۹۹۸ م)، ج ۱ و (استرالیا: سنچوری پرس، ۲۰۱۰-۲۰۱۲ م)، ج ۲-۳، ترجمه باهر فرقانی.
- نورین نیرین عبدالحمید اشراق خاوری، نورین نیرین (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۲۳ ب).
- نوید جاوید خسرو بمان، نوید جاوید (بمبئی: ۱۳۳۶ هـ ق).
- نهج البلاغه علی ابن ابی طالب، امیرالمؤمنین، نهج البلاغه (طهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۰ هـ ش)، ترجمه دکتر سیدجعفر شهیدی.

ی

- یادنامه اشراق خاوری و حیدرآفتی، یادنامه اشراق خاوری (مادرید: نحل، ۲۰۱۴ م).
- یادنامه بیضاء وحیدرآفتی، یادنامه بیضاء نورا (هوفهایم: لجنه ملی نشر آثار، ۲۰۱۱ م).

یادنامه مصباح منیر و حیدرآفتی، یادنامه مصباح منیر (هوفهایم: لجنه ملی
 نشر آثار، ۲۰۰۶م).
 یار دیرین سیاوش سفیدوش، یار دیرین (طهران: مؤسسه ملی
 مطبوعات، ۱۳۲ب).

فهرست اعلام و اہم مطالب

فہرست الفبائی زیر شامل اسامی عمدہ اشخاص و گزیدہ‌ای از عناوین مطالب اصلی مندرج در کتاب بہ علاوہ نام کتب و مجلات، بلاد و اماکن جغرافیائی و نام اقوام و ملل و مذاہب مختلفہ است.

اسامی و القاب طلعات مقدّسہ بھائی و اسماء علمی نظیر ابن ابھر و محمدتقی ابن ابھر و کتبی نظیر قرآن و نام سور مندرج در آن و کتاب یادنامہ ابن ابھر کہ در بسیاری از صفحات کتاب مکرراً مذکور شدہ در فہرست زیر نیامدہ است. در درج اسامی نفوس نیز نام اشخاص ملاک قرار گرفتہ و القاب و عناوینی نظیر سید، جناب، کربلائی، میرزا، ملا، حاجی و از این قبیل در ترتیب الفبائی اسامی مد نظر واقع نشدہ است

آقا خان کرمانی ۳۶۴-۳۶۹، ۳۶۷-۳۶۹، ۳۷۲،

۴۸۳-۴۸۴

آوارہ تفتی، عبدالحسین ۲۹۹-۳۰۰، ۳۶۰

آہنگ بدیع، مجلہ ۴۲۵-۴۲۷

الف

ابا بصیر ۱۹۳، ۲۰۲، ۴۷۵

ابراہیم خلیل ۳۶

ابن - ابناء ۵۷۰، ۵۸۰، ۵۸۴

ابن اصدق ۲۴۱، ۳۸۵، ۳۸۷، ۴۴۶، ۴۵۹، ۴۶۲،

۴۶۸

ابوالبشر ۵۷

ابوالحسن امین اردکانی، حاجی امین ۱۸۱،

آ

آتریت ارمنی ۳۴۴

آثار قلم اعلیٰ، کتاب ۱۵۴، ۵۷۵، ۵۷۸، ۵۸۲-

۵۸۳

آثار قلمی جناب سمندر، کتاب ۲۱۳، ۳۴۶،

۴۲۵، ۴۳۵، ۴۴۲، ۴۵۲، ۴۵۵

آذربایجان ۳۵۰، ۳۵۴، ۳۸۰، ۳۸۲، ۴۲۹، ۴۵۷،

۴۷۷، ۵۰۵، ۵۰۹

آسیہ ۴۱۵، ۴۲۳

آقا بیگم، آغا بیگم، بیگوم آغا ۱۰۰، ۳۵۸،

۴۴۷، ۴۵۲، ۴۷۶، ۵۰۰

آقا جان خادم اللہ ۱۸

- ۱۹۷، ۲۰۰، ۲۴۸، ۳۴۶، ۳۵۲، ۳۶۱، ۳۷۹- ارسطو خان، دکتر ۳۹۹
 ۳۸۰، ۳۸۷، ۴۰۷، ۴۴۷، ۴۵۲، ۴۷۶، ۴۹۸- ارض الف و بان کک به ابهر
 ۴۹۹، ۵۱۷، ۵۱۹ ارض بان کک به بیروت
 ابوالفضائل گلپایگانی ۱۵۹، ۲۰۳، ۳۸۶-۳۸۷، ارض تان کک به تبریز
 ۳۹۳ ارض خضراء ۴۱
 ابوالفضائل گلپایگانی در آینه اسناد، کتاب ارض راوشین ن کک به رشت
 ۲۰۳ ارض زان کک به زنجان
 ابوالقاسم قمصری ۳۴۱ ارض سر ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۸، ۱۹۷
 ابوتراب اشتهاردی ۴۳۵، ۴۷۳، ۴۷۵ ارض صاد ن کک به اصفهان
 ابوتراب شهید، ملا ۴۳۰ ارض طان کک به طهران
 ابوطالب ۷۲ ارض طف ۱۴۹، ۱۵۴
 ابهر ۷۸، ۴۳۱-۴۳۴، ۴۳۷، ۴۴۵، ۴۷۴، ۴۹۸، ارض میمن ن کک به مازندران
 ۵۱۲-۵۱۱ ارض یان ن کک به یزد
 ارمیاء ۵۴۶، ۵۴۸ اتحاد و اتفاق ۲۴، ۳۲، ۳۶، ۳۸، ۴۰، ۴۷، ۱۲۲،
 ۱۳۰، ۱۵۱-۱۵۲، ۱۶۸، ۱۹۱، ۳۰۰، ۳۸۲، ۴۵۹-۴۶۰، ۵۶۲، ۵۷۰
 احمد، رسول الله ۱۶۱-۱۶۲ احمد سهراب اصفهانی ۳۴۲
 احمد قانتی ۳۳۲ اروپ- اروپا ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۲۴، ۳۲۸، ۳۷۹
 ازلی- ازلیه ۲۶۹، ۲۷۳، ۲۹۹-۳۰۰، ۳۰۴، ۴۵۹-۴۶۰، ۵۶۲، ۵۷۰
 ۳۳۰-۳۳۱، ۳۷۱، ۴۰۴ اسپراگ ۳۸۵
 استقامت در امرالله ۳۸، ۵۳، ۶۵، ۸۵، ۸۷ استقامت در امرالله ۳۸، ۵۳، ۶۵، ۸۵، ۸۷
 ۱۱۱، ۱۲۲، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۷۱، ۱۹۱، ۱۹۷، ۱۹۷، ۱۹۷، ۱۹۷، ۱۹۷، ۱۹۷
 ۲۰۶، ۲۶۵، ۳۹۶، ۵۸۲ اسدالله، آقا میرزا ۹۲، ۹۵
 اسدالله اصفهانی ۴۷۷ اسدالله فاضل مازندرانی ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۸،
 ۲۸۰-۲۸۱، ۲۸۵، ۲۹۵-۲۹۶، ۳۰۶-۳۰۷، ۳۰۷-۳۰۶، ۳۰۷-۳۰۶
 ۴۷۱، ۴۸۱، ۴۸۷-۴۸۸، ۴۹۳ اسدالله قمی، سید ۳۹۰-۳۹۱
 اسرارالآثار، کتاب ۴۵، ۱۲۸، ۲۵۸، ۲۸۵ اسرارالآثار، کتاب ۴۵، ۱۲۸، ۲۵۸، ۲۸۵
 ۳۲۵، ۳۷۱، ۴۱۹، ۴۸۸ اسرافیل ۱۶۱
 اسرائیلیان ۴۹۵، ۵۴۵، ۵۴۸ اسرائیلیان ۴۹۵، ۵۴۵، ۵۴۸
 اسکندرون- اسکندرونه ۲۸۲، ۳۰۲-۳۰۳، ۳۰۳-۳۰۲ اسکندرون- اسکندرونه ۲۸۲، ۳۰۲-۳۰۳، ۳۰۳-۳۰۲
 ۳۸۳، ۳۹۱ اسکندریه ۲۶۸
 اسلام ۳۲، ۳۰۴ اسلام ۳۲، ۳۰۴
 اسلامبول- استانبول ۱۰۱، ۳۶۴-۳۶۶، ۳۶۹ اسلامبول- استانبول ۱۰۱، ۳۶۴-۳۶۶، ۳۶۹

امامزاده معصوم ۴۶۴، ۴۷۰، ۴۸۰	۳۷۲-۳۷۹، ۴۷۹
امانت الله ۵۴۴	اسم اعظم ۴۶، ۱۳۹، ۱۹۷-۱۹۸، ۲۰۱، ۲۰۳
امانت و دیانت ۶۶، ۸۰، ۱۳۲، ۱۹۱، ۲۷۲	۳۵۴، ۳۵۰
۳۶۱	اسماعیلیان ۵۴۸
امانت و صدق ۳۹، ۳۱۳، ۳۶۱	اسم الله الاصدق ۷۶، ۱۰۰
امة الاعلیٰ ۲۹۸، ۳۹۹، ۴۰۶	اسم الله مهدي ن ک به مهدي دهجي
امتحان- امتحانات الهیه ۲۴۴، ۲۴۷، ۳۱۵	اسماء و صفات الهی، کتاب ۳۵۹
۳۶۲-۳۶۳، ۳۸۴	اشراقات، کتاب ۵۷۷
امثال و حکم، کتاب ۳۵۷، ۳۷۲، ۳۹۳، ۴۲۱	اشراقات، لوح ۲۵۱-۲۵۲
۵۱۸	اشرف آیاده ای ۱۶۹
امر بهائی در اردکان، کتاب ۲۵۸، ۲۶۵، ۲۷۵	اشرف شهید زنجانی ۶۰، ۱۴۸، ۱۹۳، ۲۰۲
۳۱۹، ۳۶۰، ۴۵۲	۴۷۵
امر و خلق، کتاب ۲۰۴، ۲۴۱، ۲۴۶، ۲۴۹	اشعیاء ۵۴۸
۲۸۱، ۳۲۰، ۳۲۵، ۴۸۸	اصفهان- ارض صاد ۵۸، ۵۹، ۷۹، ۱۱۶، ۱۵۸-
امریک- امریکا ۲۵۲، ۲۷۰، ۲۸۴-۲۸۵، ۲۹۳	۱۵۹، ۱۶۴، ۱۷۲، ۲۰۳، ۲۶۷، ۴۷۶
۲۹۸، ۳۰۴، ۳۱۲، ۳۲۴، ۳۲۸، ۳۳۵، ۳۴۲	اصلاح عالم ۱۰۳
۴۰۳	اطاعت از حکومت ۲۵۱، ۲۵۸، ۳۲۳
امیرالمؤمنین، حضرت علی ۲۱۴	۳۶۲، ۳۶۱
امیرخان، دکتر ۳۹۹	اطفال ۳۰۸، ۳۳۳، ۳۹۷، ۴۰۶
امین الدوله ن ک به علی خان امین الدوله	اعانه خیریه ۳۰۸-۳۰۹
انجیل ۳۲، ۱۵۷، ۱۶۱-۱۶۲، ۱۶۲، ۲۱۲، ۴۴۰، ۵۴۶	اعتدال ۶۶، ۹۹
انقطاع ۸۳، ۱۶۵، ۱۹۱، ۱۹۷-۱۹۸، ۲۱۳	اعتماد السلطنه ۲۹۵
۲۲۷، ۲۷۹، ۳۵۰	اعمال و اخلاق ۲۳، ۳۵، ۵۰، ۶۴، ۸۱، ۸۳
اوبر، مستر ۲۳۴-۲۳۵، ۳۸۵، ۴۶۲، ۴۹۴، ۵۹۲	۸۹، ۱۲۳، ۱۴۸، ۱۹۶، ۲۴۶، ۲۷۹، ۳۰۲، ۳۲۳
اهل بیان- بایه- بابیان ۲۸، ۳۱، ۵۰	اغصان و افغان ۸۰، ۲۶۴، ۵۴۳-۵۴۴، ۵۵۶-
اهل سنت و جماعت ۹۳	۵۵۷، ۵۶۲، ۵۷۸
ایادی امرالله ۱۷۴، ۲۲۰، ۲۲۴، ۲۶۴، ۲۶۶	افشار، جناب ۲۴۴
۲۷۰، ۳۳۵، ۳۴۳، ۳۶۱، ۳۶۴، ۳۶۹، ۴۴۶، ۴۵۱	اکبر و اعظم ۵۷۲-۵۷۳
۴۵۹، ۴۶۷، ۵۳۴، ۵۴۱، ۵۶۵-۵۶۶، ۵۸۳	الاعلام، کتاب ۴۱۸
ایام تسعه، کتاب ۱۲۸	الف سنه - هزار سال ۳۷۰
ایران ۹۶، ۹۷، ۱۰۲، ۱۱۰، ۱۳۶، ۱۸۶، ۲۵۶	الواح هزار بیتی ۵۳۵
۲۷۹، ۲۸۴-۲۸۵، ۲۹۳، ۳۰۰، ۳۱۳، ۳۲۶	اماء- اماء الرحمن ۷۰، ۸۹، ۱۷۵، ۱۸۷، ۲۱۰،
۳۳۵، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۸۸، ۳۹۲، ۴۱۴-۴۱۸	۲۸۹، ۳۲۹، ۳۵۸، ۳۹۶، ۴۰۳، ۴۱۶، ۴۶۲-
۴۲۷، ۴۵۶، ۴۶۷	۴۶۳، ۴۹۱
ایران، جریده ۲۹۵	ام اشرف ۱۴۷-۱۴۸
ایران شناسی، مجله ۲۶۰	امام جعفر صادق ۲۷۳-۲۷۴

ایوب حکیم ۴۹۹-۵۰۰، ۵۰۹

پ

پرورش، روزنامه ۳۲۴

پروین نجمی ۱۲

پونه ۴۶۵، ۴۹۴، ۴۹۰

پیام بر باختر، مجله ۳۲۹

پیام بهائی، مجله ۳۹۳، ۴۵۱، ۴۵۴-۴۵۵، ۴۷۰

پیک بدیع، قریه ۲۵۲

پیک راستان، کتاب ۱۰۰، ۲۴۱، ۴۵۱، ۴۶۸،

۵۷۶

ت

تاج العروس، کتاب ۵۳۱

تاج وهاج، کتاب ۲۳۹، ۲۸۸

تاریخ امربهائی در نجف آباد، کتاب ۱۷۲،

۳۰۱

تاریخ امری یزد، کتاب ۴۸۵، ۴۹۰

تاریخ جراید و مجلات ایران، کتاب ۲۵۶،

۲۹۵، ۳۷۲

تاریخ رجال ایران، کتاب ۶۰، ۴۳۶، ۴۴۲،

۴۸۹

تاریخ سمندر، کتاب ۱۰۱

تاریخ شهداء یزد، کتاب ۱۵۵، ۲۶۵

تاریخچه مدارس بهائی در ایران، رساله ۴۶۸

تاریخچه مدرسه تربیت بنین، کتاب ۴۶۸

تبریز ۲۰۳، ۲۷۲، ۴۳۲

تبلیغ امرالله ۳۲، ۵۰، ۵۳، ۶۴، ۱۴۴، ۱۷۴،

۱۸۷، ۱۹۶، ۲۰۶، ۲۳۷، ۲۴۶، ۲۵۱، ۲۵۴،

۲۸۹-۲۹۰، ۳۱۸، ۳۴۰، ۳۴۳، ۳۸۵، ۳۹۶،

۴۰۰، ۴۱۴، ۴۴۴، ۴۶۲-۴۶۳، ۵۱۶

تثبیت عهد و میثاق الهی، رساله ۵۳۴-۵۳۵

تحفة الاحیاء، کتاب ۴۹۶-۴۹۸، ۵۰۳، ۵۱۱،

۵۱۸

تحویلدار نجف آبادی ۳۰۰-۳۰۱

تذکره الوفاء، کتاب ۳۲۲، ۵۲۳، ۵۳۱

تذکره شعراء، کتاب ۳۰۱، ۳۴۴، ۴۲۳، ۴۶۱

ترجمه آثار مبارکه ۲۵۲

ب

باباخان- فتح علی خان ۹۰-۹۱

بابا کلیمی، حاجی ۳۹۹

بایان و بهائیان، کتاب ۳۴۴

باطوم ۴۷۹

بادکوبه ۴۶۳

باغ رضوان ۱۲۲، ۱۲۸

باقر اصفهانی، صدرالعلماء ۱۴۹-۱۵۰

باقر اف، سید نصرالله ۲۵۴-۲۵۵

باکو ۴۷۹

باهره ایادی، ارجمند ۳۹۸، ۴۰۵، ۴۶۴، ۴۷۰

بحار الانوار، کتاب ۵۱۰، ۵۷۸، ۵۸۶

بدا ۲۷۲-۲۷۴

بدشت ۵۳۸، ۵۷۶

بدیع خراسانی ۴۹، ۲۵۲، ۴۴۶، ۴۸۱

بدیع الله، میرزا ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۶، ۵۲۷، ۵۳۱، ۵۴۴

بزرگ نوری، میرزا ۳۹۳

بطحاء ۱۶۳، ۱۶۹، ۲۰۹، ۵۸۲

بغداد ۱۲۸، ۱۷۳، ۲۴۵، ۴۷۶

بلايا و رزایا ۳۲، ۴۷، ۸۹، ۱۵۲، ۱۵۹، ۱۶۳،

۲۲۷، ۲۴۴، ۲۷۸، ۳۱۵، ۳۵۲، ۳۵۶، ۳۵۷،

۳۶۲، ۳۸۱، ۴۰۸، ۵۱۵، ۵۵۹

بمبای- بمبئی ۲۹۹، ۴۹۳، ۵۲۳، ۵۹۲

بهاء ۴۶، ۵۱-۵۲

بهاء الله شمس حقیقت، کتاب ۳۷۱-۳۷۲

بهائیان کاشان، کتاب ۵۰۹

بهجت الصدور، کتاب ۴۹۳

بهجی ۳۳، ۵۲۷

بهرام اخترخاوری ۲۴۴-۲۴۵

برکت الله هندی ۳۲۸-۳۲۹

بیت عدل ۳۰۹، ۴۰۳، ۴۵۷، ۴۶۷

بیروت ۲۸۲، ۳۹۱، ۵۳۸

بیضاء، ابوالقاسم ۲۳۴-۲۳۵

بینش، جناب ۲۹۳-۲۹۴

- ۴۹۲، ۴۸۸-۴۸۷، ۴۸۵، ۴۸۳، ۴۷۹-۴۷۷
 جلال الدین حسینی کاشانی ۲۶۰، ۴۳۰، ۴۳۵
 جلیل، آقا میرزا ۱۱۵
 جلیل خوئی ۱۲۰
 جمال افندی ن ک به سلیمان خان تنکابنی
 جمال الدین افغانی ۳۶۴-۳۶۵، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۱
 جمال بروجردی، اسم الله ۴۲، ۴۳۲، ۴۳۵، ۴۷۳
 ۵۰۰-۵۰۲، ۵۲۹، ۵۳۲
 جواد قزوینی ۱۷۶
 جوانان ۲۴۶
 جهاد ۱۲۳، ۱۲۹
 جهانگیر، جناب ۳۰
 جهرم ۲۹۹
- ج**
 چراغ پر فروغ، کتاب ۴۷۰
 چهره نما، جریده ۲۹۱-۲۹۲، ۳۰۴-۳۰۵
 چهل سال تاریخ ایران، کتاب ۴۳۶
- ح**
 حاتم طائی ۵۱۸
 حاجی آخوند ن ک به علی اکبر
 شهمیرزادی
 حاجی آقا رحمانیان سنگسری ۲۵۴-۲۵۵، ۲۸۷-۲۸۸، ۳۰۰، ۳۲۱-۳۲۲، ۳۳۲، ۳۹۰، ۴۷۸، ۴۸۶، ۴۹۱
 حبشه ۱۶۳
 حبل المتین، جریده ۲۵۹-۲۶۰، ۲۹۹-۳۰۱، ۳۲۴
 حبیب، رسول الله ۸۹، ۲۱۳
 حبیب الله ذبیح ۲۸
 حدباء ۷۲
 حرف حی- حروف حی ۳۰-۳۱، ۴۴، ۳۳۱
 حرف نفی و اثبات ۵۷۲
 حزب الله ۸۱، ۸۳، ۸۶، ۹۳، ۹۷، ۹۹، ۱۳۱-۳۱۹
- ترکستان ۳۸۸، ۴۴۷
 ترکمنستان ۲۲۰
 ترک و تاجیک ۳۱۲
 تعلیم و تربیت ۳۰۸، ۳۳۳، ۳۹۷، ۴۰۳، ۴۰۶، ۴۲۴، ۴۵۹، ۴۶۳
 تفسیر صمد ۵۷۶
 تفسیر کل الطعام ۱۱۹
 تفلیس ۳۴۴
 تقوی- تقوی و تقدیس- تنزیه و تقدیس ۲۳، ۲۸، ۳۵، ۶۸، ۸۳، ۱۱۱، ۱۴۱، ۱۴۸، ۱۵۹، ۱۷۰، ۱۹۱، ۲۵۰، ۲۷۹، ۲۸۱، ۲۸۹، ۳۰۲، ۳۹۶، ۵۴۳
 تقویم تاریخ امر، کتاب ۴۸۸، ۴۹۱
 تقی زاده، حسن ۲۷۲، ۲۷۵
 تقی خان قاجار بهین آئین ۳۴۵-۳۴۶
 تمدن ۹۹
 تنی چند از پیشگامان پارسی نژاد، کتاب ۴۹۴
 تورات ۱۵۷، ۱۸۳، ۲۱۲، ۳۵۳، ۴۰۹، ۴۴۰، ۵۴۵
 توکل و تفویض ۱۵۲
 توکیو- طوکیو ۳۲۸-۳۲۹
 تولستوی ۱۲۰-۱۲۱
- ث**
 ثبات و استقامت ن ک به ذیل استقامت
 ثریا، روزنامه ۳۲۴
- ج**
 جابلقا و جابلصا ۱۴۹، ۱۵۴
 جاسب ۳۴۰
 جبت ۱۸۰، ۵۳۹
 جبل فاران ۴۰۹-۴۱۰، ۴۲۲
 جعفر طیار ۱۶۳، ۱۶۸-۱۶۹
 جلال ابن سینا ۲۵۴، ۲۸۷-۲۸۸
 جلال الدوله، سلطان حسین میرزا ۲۵۸، ۳۱۹

خانندان سادات خمس، کتاب ۳۴۶	۱۳۲، ۱۵۲، ۱۷۷-۱۷۸، ۱۸۱، ۱۹۱، ۱۹۳،
خدمت امرالله ۳۷، ۵۳، ۵۷، ۷۳، ۱۴۴، ۱۹۱-	۱۹۸
۱۹۲، ۲۰۶، ۲۱۳، ۳۵۰، ۵۶۰	حسن ادیب ایادی ۲۲۹، ۳۸۶، ۴۰۴، ۴۱۸،
خسرو بمان ۴۹۳-۴۹۴	۴۶۹-۴۶۸، ۴۶۴، ۴۶۱، ۴۲۱
خشیت الله ۶۶	حسن مجتهد تبریزی ۳۳۰، ۳۳۲، ۳۸۰
خلاصه البیان، کتاب ۳۶۵-۳۶۶، ۳۷۲	حسن خان شیرازی ۳۷۲
خلیج فارس ۲۹۴	حسن رشدیه ۲۲۸
خلیل، حضرت ابراهیم ۸۹	حسین خرطومی ۵۲۸، ۵۳۱
خمسه ۵۲، ۴۳۴، ۴۳۶، ۴۴۰، ۴۷۸	حسین لاری ۵۲۸-۵۲۹، ۵۳۱-۵۳۲
خوشه‌ها، نشریه ۱۵۵، ۲۳۸، ۲۶۳، ۲۸۱، ۴۴۲،	حسین سیدالشهداء ۷۸
۴۶۸-۴۶۹	حسین کاشی ابن ملاً جعفر ۳۶۵، ۳۷۲
خیرالقری ۲۹۹	حسین کوه کمری ۴۳۴، ۴۳۶
	حسین وکیل ۵۰۰

۵

دارالسلام- بغداد ۲۴۵	حضرت باب، کتاب ۴۴۲
دانشنامه قرآن و قرآن پژوهی، کتاب ۱۸۰،	حقوق الله ۷۳
۲۰۳، ۲۱۳، ۲۶۴، ۵۷۶-۵۷۷	حکمت، حکمت و بیان ۲۳، ۴۷، ۴۹-۵۰،
داهیه ۳۵-۳۶، ۴۵	۶۴، ۶۸، ۸۳، ۱۰۲-۱۰۳، ۱۲۲، ۱۴۳، ۱۴۸،
دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، کتاب ۱۲۹،	۱۵۳، ۱۵۶، ۱۷۸، ۱۹۱-۱۹۲، ۲۰۰-۲۰۱،
۲۷۱، ۲۷۵، ۴۲۳	۳۱۸، ۳۲۱، ۴۰۴، ۴۱۲، ۴۴۴، ۴۶۰
دایرةالمعارف تشیع، کتاب ۴۵، ۵۲، ۱۶۸،	حکومت- دولت ۲۲۱، ۲۶۵، ۲۷۹، ۳۲۳،
۲۷۰، ۳۴۹، ۴۳۵-۴۳۶، ۴۷۰	۳۲۶، ۳۳۰، ۳۳۷، ۳۸۶، ۳۹۲-۳۹۳
دایرةالمعارف فارسی، کتاب ۲۲۸، ۲۵۲،	حکیم آقاجان ۱۶۲
۲۷۵، ۳۰۱، ۳۱۴، ۳۳۲	حمزه، سید ۱۴۷
دریغوس ۳۸۵، ۴۶۲	حواریون ۲۳۷، ۲۴۰، ۴۱۵
دعای عهد ۴۳۵	حواریون حضرت بهاءالله، کتاب ۴۲۵، ۴۵۲
دعای غریق ۴۳۵	حیدر علی اصفهانی ۲۶، ۳۸۰، ۴۹۳
دور بهائی، رساله ۵۷۵، ۵۷۸	حیدر علی بیگ ۳۷
دوستان راستان، کتاب ۲۴۵، ۴۶۷	حیفا ۱۴، ۲۶۸، ۳۴۰، ۴۷۹، ۵۲۷

خ

ذنب، شیخ محمد باقر نجفی اصفهانی ۱۷۲ و	خاطرات مالمیری، کتاب ۴۹۰
نیزن ک به محمد باقر نجفی	خاطرات مهاجری از اصفهان، کتاب ۱۶۰،
ذبیح ۲۷-۲۸، ۴۴، ۱۲۷، ۱۳۷	۱۷۲
ذکائی بیضانی ۳۴۴	خاطرات میرزا حبیب الله افغان، کتاب ۳۱۹
	خاطرات وکیل التولیه، کتاب ۴۸۹
	خانندان افغان، کتاب ۳۲۲، ۵۳۱

- زکریا، میرزا ۳۹۹
 زمان و مکان ۴۰۹
 زنجان ۳۱-۳۳، ۴۸، ۵۰، ۵۲، ۹۶-۹۷، ۱۵۲،
 ۱۷۲، ۲۰۴، ۲۱۲، ۲۹۹، ۳۸۲، ۴۲۹، ۴۳۱-
 ۴۳۲، ۴۴۵، ۴۷۴، ۴۷۶، ۴۷۸
 زندگانی میرزا ابوالفضل گلپایگانی، کتاب
 ۳۹۳
 زوارہ ۲۳۰
 زوراء ۷۴، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۸، ۱۹۷
 زیارت نامہ سیدالشہداء ۲۸۰
 زین العابدین، آقا میرزا ۱۶۶-۱۶۷
 زین العابدین، امام ۳۴۹
 زین المقرنین ۱۹۰-۱۹۱، ۲۰۱
- ژ**
 ژاپون ۳۲۸-۳۲۹
 ژنا گھرریز ۱۲
- س**
 سادات خمس ۳۴۵-۳۴۶
 ساعیر ۴۱۰
 سبزعلی، جناب ۱۴۱
 سجن اعظم ۴۹، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۹۲، ۱۹۷، ۲۱۴،
 ۴۱۵
 سروش ہادی کرمانشاہی ۱۲
 سعدی ۴۵۵، ۵۱۰
 سلطان الشہداء ۶۰، ۱۱۶، ۱۵۹-۱۶۰، ۱۶۹
 سلمان، شیخ ۵۳۰
 سلیمان خان تنکابنی ۴۶۲، ۵۲۹-۵۳۰، ۵۳۲
 سلیمان خان شہد ۳۴۳-۳۴۴
 سمرقند ۳۸۲، ۳۹۰
 سمندر، شیخ محمد کاظم ۳۷۹، ۳۸۷، ۴۴۰،
 ۴۴۷-۴۴۸، ۴۵۰، ۴۵۲
 سنان ابن اتس نخعی ۲۹۱-۲۹۲
 سن سن ۱۷۲
 سنگسر ۲۹۰، ۳۳۰-۳۳۱، ۳۸۰، ۴۸۶
- راغب اصفہانی ۳۶۲
 راہنمای کتاب، مجلہ ۳۷۲
 ربہ کانیکول رید ۱۲
 رجال دورہ قاجار، کتاب ۴۴۲
 رجعت حسینی ۴۳۲
 رجعت و معاد ۴۱۰
 رحیق مختوم، کتاب ۲۰۲، ۲۶۳، ۳۶۰، ۳۷۱،
 ۳۷۴، ۵۳۲، ۵۳۵، ۵۸۰
 رسالہ مدنیہ ۲۹۵
 رسول اللہ، محمد ۱۰۹، ۱۲۳
 رسول قتاد ۱۳۸
 رشت ۱۰۰، ۳۸۰، ۴۶۳
 رضا الزّوج- رضی الزّوج ۲۴۸، ۲۹۳
 رضا پاشا ۳۶۴، ۳۶۷-۳۶۸
 رضا، حضرت امام ۴۲۹
 رضاقلی خان ۲۶
 رفسنجان ۳۳۹، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۳
 رکن الدولہ، محمدتقی میرزا ۴۳۹، ۴۴۲،
 ۴۷۵
 رنگون ۲۹۹، ۴۶۲
 روح اللہ مہرابخانی ۳۴۶، ۳۹۳
 روح، حضرت مسیح ۳۶، ۶۶، ۷۷، ۱۰۹، ۱۲۶،
 ۳۵۳، ۳۸۵، ۴۱۵
 روزنامہ- جراید ۲۵۶، ۳۲۴، ۳۲۸، ۳۴۲
 روزیتا واتقی ۴۶۸-۴۶۹
 روس، روسیہ ۴۹۹، ۵۰۳
 روم ۲۹۱
 رؤیا ۲۵۷، ۲۸۵-۲۸۶
- ز**
 زبان‌های خارجی ۴۰۶-۴۰۷، ۴۱۱، ۴۱۸-
 ۴۱۹، ۴۲۱
 زبور ۱۸۳، ۲۱۲
 زردشتی، زردشتیان ۴۸۶، ۴۹۰، ۴۹۳، ۵۱۶
 زرکلی ۴۱۸

صحیفه حمراء ۲۸، ۵۳، ۸۴، ۹۹، ۱۴۷، ۱۵۲، ۵۶۷	سنه تسع ۱۱۲ سودان ۹۳
صحیفه سجّاد ۳۴۸-۳۴۹، ۴۵۵	سوره هیکل ۵۲
صدر الصدور ۲۳۷، ۲۵۵، ۲۶۲-۲۶۳، ۲۸۰، ۴۶۱، ۴۶۴، ۴۶۶	سوزان مودی ۲۸۵
صدرالعلماء ۱۴۹، ۱۵۴، ۲۶۹	سوسن یاجی ۱۰۰
صدری نواب زاده ۲۶۵	سیاوش سفیدوش ۴۵۸، ۴۶۷
صنیع السلطان ۲۹۷، ۴۵۸، ۴۶۸	سیدالشهداء، حسین ابن علی ۲۹۲
	سید میرزا افان ۲۶۴، ۴۹۳
	سیمرغان بلند آشیانه، کتاب ۴۲۵
	سینا ۱۱۳، ۴۱۰

ض

ضیاءالله، میرزا ۵۲۷، ۵۳۱، ۵۴۴

ط

طاغوت ۱۸۰
طالقان ۲۴۰
طاهر، آقا ۳۶۷
طاهره قره‌العین ۳۹۶، ۴۰۳، ۵۳۸، ۵۷۶
طائره ۴۰۶، ۴۱۹-۴۲۰
طبع آثار ۲۵۱
طرابوزان ۳۶۹
طرازالله سمندری ۲۳۷-۲۳۸
طرق و تار ۲۳۴
طور ۱۶۴، ۱۸۳
طهران ۷۲، ۷۶، ۹۸-۹۹، ۱۰۹، ۱۵۱، ۱۷۲، ۱۹۰، ۱۹۹، ۲۰۳، ۲۶۴، ۲۸۲، ۲۹۳، ۳۰۴، ۳۲۲، ۳۲۴، ۳۲۸، ۳۳۷، ۳۴۰، ۳۴۳، ۳۵۰، ۳۸۰-۳۸۲، ۳۸۶، ۳۸۸، ۴۰۰، ۴۱۲، ۴۲۵، ۴۴۰، ۴۴۵، ۴۴۷-۴۴۸، ۴۵۶-۴۵۷، ۴۶۴، ۴۶۷-۴۷۳، ۴۷۷-۴۷۸، ۴۸۰، ۴۹۶، ۵۱۲، ۵۱۶-۵۱۷، ۵۲۶-۵۲۷
طهماسب، جناب ۷۶

ش

شاپور راسخ ۱۱، ۴۲۵-۴۲۷، ۴۷۱
شجره انبیا ۲۲۶، ۳۱۲، ۴۰۹، ۴۲۲
شجره طور ۴۰۹
شرح جامع مثنوی، کتاب ۵۷۶
شرح حال عباس میرزا ملک آرا، کتاب ۴۴۳
شرکت خیریّه ۲۳۷، ۲۹۰، ۲۹۹، ۴۵۹
شریعتمدار استرآبادی ن ک به علی ابن محمد شریعتمدار
شعاع السلطنه ۲۷۳، ۲۷۵، ۳۳۱
شناسنامه مطبوعات ایران، کتاب ۳۷۲
شهادت- شهید ۴۹-۵۰، ۱۴۹، ۲۴۴، ۴۴۴
شهدای یزد ۱۵۰، ۱۵۵، ۲۶۵
شهمیرزاد ۲۸۴
شیخ بهائی عاملی ۵۰، ۵۲
شیراز ۲۹۴، ۲۹۹
شیرعلی، آقا ۴۰
شیطان ۳۵، ۱۴۱، ۱۶۱، ۲۰۷، ۲۱۱، ۵۳۹، ۵۵۱
شیعه ۹۳، ۱۳۲، ۲۶۹، ۵۱۷، ۵۴۵

ص

صالح ۱۶۹
صبر و اصطبار و تحمّل ۸۳، ۱۸۹، ۲۲۲، ۳۱۵، ۲۴۴
ظل السلطان، مسعود میرزا ۳۰۰-۳۰۱، ۳۸۷
ظنون و اوهام ۴۳
ظهورالحق، کتاب ۴۴، ۴۵، ۶۰، ۳۷۱، ۳۷۳

- ۳۹۲، ۴۲۵، ۴۵۲، ۴۶۸-۴۶۹، ۴۷۱-۴۷۳، عزیزالله جذّاب ۵۶۹، ۵۸۳
 ۴۸۱، ۴۸۷، ۴۹۳، ۵۱۹، ۵۳۱ عزیزالله خِیاط عزیززی ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۸۷-۲۸۸،
 ۳۹۹
 عزیزالله سلیمانی ۴۲۶، ۴۶۱
 عزیزالله مصباح ۲۸۷-۲۸۸
 عزیزالله ورقا ۴۸۸
 عشق آباد ۲۴۴-۲۴۵، ۳۵۰، ۴۵۶-۴۵۷، ۴۷۷،
 ۵۰۳
 عصمت - عصمت کبری ۵۵۸
 عطار، عانله ۱۰۰، ۱۱۶
 غنّو و غفران ۱۷۸، ۲۳۸، ۳۱۱
 عکا ۵۸، ۱۰۵، ۱۰۸-۱۰۹، ۱۱۸، ۱۷۳، ۱۸۴،
 ۱۸۷، ۲۶۸، ۳۶۵-۳۶۶، ۳۶۸، ۴۰۴، ۴۴۷،
 ۴۷۶-۴۷۷، ۴۸۳، ۵۲۵-۵۲۶، ۵۷۹، ۵۸۴
 علما و فقها ۳۲، ۳۸، ۴۹، ۶۲، ۶۹، ۱۱۴، ۱۱۹،
 ۱۲۳، ۱۳۱، ۱۴۴، ۱۵۳، ۱۷۷-۱۷۸، ۱۸۲-
 ۱۸۳، ۱۹۳، ۱۹۸، ۳۰۶، ۳۰۸، ۳۱۸، ۴۷۳
 علم - علوم ۱۷۷، ۲۰۹، ۴۰۶
 علوم غریبه ۴۲۹، ۴۳۵
 علی ابن محمّد شریعتمدار استرآبادی ۲۶۹-
 ۲۷۰، ۳۲۸-۳۲۹
 علی اصغر خان امین السّلطان ۲۶۰، ۳۹۰
 علی اکبر ایادی شه میرزادی، حاجی آخوند
 ۲۶، ۶۹، ۲۶۳، ۳۵۷، ۳۸۴-۳۸۶، ۳۹۶، ۴۱۸،
 ۴۲۳، ۴۴۷، ۴۵۲، ۴۶۴، ۴۶۸، ۴۷۶، ۴۸۰،
 ۴۹۸-۴۹۹، ۵۱۴-۵۱۵
 علی اکبر محبّ السّلطان میلانی ۳۷۱، ۳۷۳-
 ۳۷۴، ۳۹۹، ۴۲۰، ۴۶۸، ۵۰۳، ۵۰۹، ۵۳۰-
 ۵۳۲، ۵۹۱
 علی پاشا خان ۴۰
 علی حائری ۳۱۸، ۳۱۹-
 علی خان امین الدّوله ۲۶۹، ۲۷۱
 علی قلی خان نبیل الدّوله ن ک به نبیل
 الدّوله
 علی مجتهد قزوینی ۴۳۱
 علی محمّد ابن استاد مهدی بنا ۸۷-۸۸
- عبدالبهاء، سیّد یحیی ۱۱۶، ۱۲۰
 عبدالبهاء عباس، کتاب ۱۲۱
 عبدالحسین افغان ۲۶۴، ۴۰۱
 عبدالحسین رفیعی اردستانی ۲۸۷-۲۸۸
 عبدالحسین نوائی ۴۴۳
 عبدالحمید عثمانی ۲۵۹، ۲۹۱
 عبدالرحیم ابهری ۲۰۷-۲۰۸، ۲۱۳، ۴۲۹،
 ۴۳۵، ۴۷۳، ۴۷۵
 عبدالرحیم اصفهانی ۴۲۸
 عبدالرحیم ایادی ۳۹۹، ۴۰۱، ۴۷۰
 عبدالرزاق، مشهدی ۳۲۰-۳۲۲
 عبدالرزاق، ملا ۴۳۰، ۴۷۳
 عبدالعطوف ابهری ۴۲۲، ۴۲۸، ۴۳۰، ۴۳۷،
 ۴۷۴-۴۷۶، ۴۷۴
 عبدالعلی علانی ۴۲۵
 عبدالکریم ایادی ۴۰۱، ۴۷۰
 عبدالله اصفهانی ۲۸۹
 عبدالله انصاری ۳۴، ۴۴
 عبدالله صحیح فروش ۲۵۴، ۳۳۷-۳۳۸
 عبدالمهدی، آقا ۲۸۲
 عبدالواسع ۱۸۳
 عبدالهادی، سیّد ۳۴-۳۷، ۴۰، ۴۵
 عبده بن الطّیب ۴۱۸
 عبودیت ۵۴۷، ۵۵۸، ۵۶۰، ۵۷۵، ۵۷۸-۵۷۹
 عتبات عالیات ۲۹۵
 عدل و انصاف ۱۳۶، ۱۵۱
 عدل و عدالت ۳۶، ۷۹، ۳۸۰
 عدم مداخله در امور سیاسیّه ۲۷۲، ۲۷۴،
 ۳۲۳-۳۲۴، ۳۳۷
 عراق ۱۰۲، ۱۴۹، ۱۸۱، ۴۳۰، ۴۷۳-۴۷۴،
 ۴۷۶
 عزرائیل ۱۶۱

- ۴۸۹ علی محمدخان، دکتر ۳۸۳
 فطرت ۵۵۳، ۵۷۰، ۵۸۰، ۵۸۴
 فقر و عسرت ۵۱، ۱۴۳، ۱۶۴، ۱۸۱، ۲۴۰، ۳۴۱
 عهد و میثاق ۱۴۰، ۲۲۶، ۲۴۴، ۲۹۹، ۳۱۲، ۳۴۱، ۳۵۳، ۳۶۲، ۳۸۱، ۵۰۴-۵۰۵، ۵۰۹، ۵۲۰، ۵۲۸، ۵۳۴-۵۳۵، ۵۴۱، ۵۶۵، ۵۶۷، ۵۷۱، ۵۷۷
 عیسی ابن مریم ۱۶۲، ۱۶۹
- ق**
 قاف ن ک به قزوین
 قاف و میم ن ک به قمصر
 قاموس ایقان، کتاب ۵۱۸، ۵۷۸
 قاموس توفیق صدوینج، کتاب ۲۶۳، ۳۴۲، ۳۷۱
 قاموس توفیق صدوهشت، کتاب ۱۷۶، ۵۳۱-۵۳۲
 قانون، جریده ۳۶۹، ۳۷۲
 قائم مقام فراهانی ۳۸۹، ۳۹۳
 قائم موعود ۱۴۹، ۲۷۳
 قبرس ۱۴۵، ۴۸۳
 قبه بیضاء ۱۸۴
 قدوس ۳۳۱، ۵۳۸، ۵۷۶
 قرن انوار، رساله ۴۶۷
 قزوین ۱۷۲، ۲۰۳، ۳۸۲، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۳-۴۳۴، ۴۴۵، ۴۷۳-۴۷۴، ۴۹۸-۴۹۹، ۵۳۷
 قس بن ساعده ۲۳۳
 قصیده ورقائیه ۵۲۸، ۵۷۵
 قضای محتوم و موقت ۳۹۸، ۴۱۸
 قفقاز- قفقازیه ۲۰۰، ۲۲۰، ۲۲۲، ۳۲۴، ۳۵۰، ۴۴۷، ۴۵۷، ۴۷۷، ۵۰۲
 قم ۳۲۰، ۳۲۲
 قمصر ۱۷۰-۱۷۲، ۲۰۳، ۳۴۰
 قناعت ۸۳
 قیامت ۱۳۵
- ک**
 کاشان ۱۷۰، ۱۷۲، ۲۰۳، ۲۵۰
 کاظم، حاجی سید ۲۴۴
 کاظم طالبخونچه‌ای ۱۶۹
- غ**
 غدیر خم ۳۵۴
 غلامحسین، درویش ۲۵
 غلامرضا امین امین ۳۰۴-۳۰۵، ۴۰۱، ۴۰۴، ۴۱۸
 غلامعلی ابن ذبیح ۲۷، ۴۴، ۸۸
 غلامعلی جاسبی ۳۰۸، ۳۱۱
 غلامعلی دوا فروش ۳۰۵
- ف**
 فاران ن ک به ذیل جبل فاران
 فاضل شیرازی، محمد ابراهیم ۵۱۶، ۵۱۸
 فاضل مازندرانی ن ک به ذیل اسدالله فاضل مازندرانی
 فائزه خانم ۱۰۰، ۴۶۹، ۵۰۰-۵۰۱
 فاطمه زهرا ۳۹۶
 فاطمه مهد علیا ۱۷۶
 فخرالدین ۱۱۴، ۱۷۴، ۲۱۱-۲۱۲، ۴۱۱-۴۱۲، ۴۱۵، ۴۲۲، ۴۲۵، ۴۲۸، ۴۳۷، ۴۷۷
 فدا و انفاق ۸۲
 فرج الله، حاجی ۳۸
 فردوسی ۳۷۳
 فرعون ۷۷
 فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، کتاب ۲۰۴
 فرهنگ رجال قاجار، کتاب ۳۳۱، ۴۳۶، ۴۴۲،

- کاف ن کک به کاشان
 کامران میرزا نائب السلطنہ ۴۷۶
 کتاب اقدس ۱۷۳، ۲۵۲، ۲۹۱-۲۹۲، ۳۲۶-
 ۳۲۷، ۳۷۳، ۳۸۷، ۵۰۴، ۵۱۰، ۵۳۹، ۵۴۷،
 ۵۵۵-۵۵۶، ۵۶۱، ۵۶۵-۵۶۶، ۵۷۰
 کتاب ایقان ۸۲، ۱۰۱
 کتاب بیان ۵۸، ۳۳۱، ۳۶۶، ۵۴۸-۵۴۹، ۵۵۳،
 ۵۷۵، ۵۷۵
 کتاب عہدی ۳۸۷، ۴۸۳، ۵۰۷، ۵۳۹-۵۴۰،
 ۵۴۲، ۵۴۸، ۵۵۳، ۵۵۶-۵۵۷، ۵۶۰، ۵۶۶،
 ۵۷۷
 کتاب قرن بدیع ۱۲۸، ۵۳۷
 کریلا ۲۸۱، ۲۹۲، ۴۳۰، ۴۳۳، ۴۷۴
 کرمان ۲۶۸، ۴۷۶، ۴۸۳، ۴۸۵-۴۸۶، ۴۹۰
 کشف الغطاء، کتاب ۳۷۱-۳۷۲
 کلاک، دکتر ۲۸۴-۲۸۵، ۲۹۸، ۴۰۶
 کلکتہ ۲۶۰
 کلمات عالیات - مصیبات عالیات ۵۳۰، ۵۳۲
 کلمۃ اللہ - کلمہ الہیہ ۴۴، ۱۰۳، ۱۳۷، ۱۶۷،
 ۲۰۸، ۴۱۲
 کلیات سعدی ۴۵۵
 کلیات شیخ بہانی ۵۲
 کلیم، موسیٰ ۶۹، ۷۷، ۱۳۸
 کلیمی، کلیمیان ۴۸۶، ۴۹۰، ۵۱۷
 کمال الدین نراقی ۱۱۲، ۱۱۹
 کواکب الدرّیہ، کتاب ۵۷۶
 کوثر ۴۷، ۱۶۵، ۲۰۸، ۲۱۱
- گ**
 گلزار نعیم، کتاب ۳۴۴
 گلستان سعدی، کتاب ۵۱۰
 گنجینہ حدود و احکام، کتاب ۱۲۹
 گیلان ۳۸۸
- ل**
 لاهور ۵۲۲
- لاہیجان ۲۵۴
 لغت نامہ دہخدا ۴۲۲، ۴۵۵
 لقانی، ماشاء اللہ ۲۹۹، ۳۰۱
 لندن ۳۲۹
 لوح - الواح ۵۶۳، ۵۸۱-۵۸۲
 لوح بشارات ۱۲۹
 لوح تجلیات ۲۵۱-۲۵۲
 لوح دنیا ۱۵۱، ۱۵۵، ۵۸۳
 لوح سلمان ۳۳، ۵۷۱
 لوح شیخ (ابن ذئب) ۱۵۵
 لوح فتنہ ۵۵۴، ۵۶۷، ۵۸۰، ۵۸۳
 لثالی الحکمۃ، کتاب ۵۴، ۶۰، ۲۰۴، ۵۸۰،
 ۵۸۳، ۵۸۵
 لثالی درخشان، کتاب ۶۰، ۱۰۰، ۱۶۹، ۲۰۲،
 ۳۷۱-۳۷۲
 لیلیان کپس ۲۹۸
- م**
 ماخذ اشعار، کتاب ۱۵۵، ۲۳۳، ۲۴۵، ۲۶۷،
 ۲۹۲، ۳۰۵، ۳۴۸-۳۴۹، ۳۵۱، ۳۷۱، ۳۹۰-
 ۳۹۱، ۴۱۸، ۴۶۷، ۵۷۸-۵۷۹
 مازگان ۱۷۲، ۲۰۳، ۳۴۰
 مازندران ۷۸
 مائده آسمانی، کتاب ۶۰، ۱۱۹، ۱۵۴، ۳۳۲،
 ۳۷۴، ۴۲۲، ۴۸۳، ۵۷۶، ۵۸۰، ۵۸۳، ۵۸۶
 مثنوی مولوی ۳۵۹، ۵۱۸، ۵۷۶
 مجد الاسلام کرمانی ۲۵۶
 مجدالدولہ، امیر اصلان خان ۴۳۴، ۴۳۶
 مجدالدولہ، محمدتقی خان ۴۳۸-۴۳۹
 مجموعہ آثار قلم اعلیٰ، کتاب ۴۴، ۵۵، ۶۱،
 ۶۵، ۱۰۲، ۲۰۴، ۵۷۹، ۵۸۱
 مجموعہ الواح خط عندلیب، کتاب ۲۰۴
 مجموعہ الواح مبارکہ، کتاب ۱۴۸، ۵۴۹،
 ۵۵۸، ۵۷۲
 مجموعہ ای از الواح، کتاب ۹۹، ۱۵۵، ۲۵۲،
 ۵۱۰، ۵۳۸، ۵۴۰، ۵۴۳-۵۴۵، ۵۴۸-۵۴۷

محمد سلمانی ۳۷	۵۵۴-۵۵۳، ۵۵۷، ۵۶۰، ۵۶۲-۵۶۴، ۵۶۶-
محمد طاهر المامیری ۲۶۵، ۴۸۵، ۴۹۰	۵۶۷-۵۷۲، ۵۷۳، ۵۸۳
محمد علاقه‌بند یزدی، حاجی آقا ۳۸۰، ۳۹۰	مجموعه مکاتیب، کتاب ۲۲۲، ۲۲۸، ۲۴۱،
۳۹۹، ۴۹۶-۴۹۷، ۵۱۰-۵۱۱، ۵۱۸-۵۲۰، ۵۲۵	۲۵۴، ۲۵۶، ۲۹۲، ۲۹۷، ۳۲۵-۳۲۶، ۳۳۴،
محمد علی آباده‌ای ۲۹۴-۲۹۳	۳۳۷، ۳۵۴، ۳۷۴، ۳۹۲، ۴۶۸
محمد علی ابن محمد هاشم ۸۷	مجموعه مناجات‌ها، کتاب ۲۲۳
محمد علی حجت زنجانی ۴۳۱، ۴۷۳	محاضرات، کتاب ۱۱۹، ۱۵۴، ۴۴۲
محمد علی شاه قاجار ۲۶۱	محافل روحانی ۲۵۱، ۳۴۳، ۴۵۷-۴۵۹، ۴۶۳،
محمد علی قانلی ۳۸۷	۴۶۷، ۴۷۹
محمد علی میان‌دوآبی ۵۰۵	محسن معلم - دبیر مؤید ۲۴۰-۲۴۱
محمد علی ناقص اکبر - غصن اکبر ۵۲۹، ۵۳۲، ۵۳۵، ۵۷۹	محرم، میرزا ۳۸۵
محمد علی نه‌ری ۱۲۰	محبوب الشهداء ۱۵۹-۱۶۰، ۱۶۹
محمد قلی خیاط ۲۶	محمد ابراهیم ۸۵-۸۶
محمد کاظم ۲۶	محمد ابراهیم خلیل قزوینی ۵۵۳، ۵۸۰
محمد کاظم خراسانی - آخوند خراسانی	محمد اصفهانی، سید ۱۵۴
۳۰۷-۳۰۶، ۲۸۱، ۲۷۰، ۲۴۸	محمد افغان، سید ۳۸۷-۳۸۸، ۴۶۹، ۵۰۲
محمد کریم خان کرمانی ۲۱۵	محمد باقر حرف حی ۴۴
محمد کریم عطار ۳۰، ۱۸۸، ۴۷۶	محمد باقر خان ۱۳۳
محمد لیب ۴۲۶	محمد باقر خان ادیب الممالک ۲۹۵
محمد مهاجر ۳۴	محمد باقر نجفی - ذنب ۵۸، ۶۰، ۱۷۲
محمد مهدی خان زعیم الدوله ۳۷۱	محمد تقی نجفی - ابن ذنب ۵۹
محمد هاشم ۹۳	محمد تقی افغان وکیل الدوله ۳۲۲، ۵۲۸، ۵۳۱
محمد هاشم مشکلی باف ۸۷	محمد تقی خان لر ۵۸۹
محمدیان، مسلمانان ۵۴۸	محمد تقی طبسی ۴۶۲
محمود زرقانی ۲۳۴-۲۳۵، ۳۸۵، ۴۶۲، ۴۹۴، ۵۹۲	محمد تقی مجتهد، شیخ ۴۷۸
مدارس فراموش شده، کتاب ۴۶۸	محمد تقی منشادی ۵۲۰، ۵۲۲-۵۲۳
مدافن الاجساد، کتاب ۳۹۰، ۴۹۷، ۵۱۱	محمد حسن بلور فروش ۴۱۲-۴۱۳
مدرسه بنات ۲۸۰، ۳۲۹، ۳۹۷	محمد حسن خان اعتماد السلطنه ۲۹۵
مدرسه تأییدیه ۲۹۸، ۴۰۵، ۴۵۹، ۴۶۳، ۴۶۸	محمد حسن سبزواری ۳۰۸، ۳۱۰
مدرسه تربیت ۲۸۱، ۲۸۵، ۲۸۷، ۲۹۷، ۳۶۹	محمد حسین قزوینی ۵۱۲
۳۹۹، ۴۵۹، ۴۶۸، ۵۱۷	محمد درباغی ۱۸۸
مدرکات انسان ۴۰۹	محمد رحیم عطار ۱۰۷
مدینه کبیره ۸۰، ۹۸	محمد رسول الله ۵۶، ۷۷
	محمد رضا اصفهانی ۵۰۰
	محمد رضا ذبیح ۲۷

- ۳۳۶، ۳۳۸، ۳۹۱، ۳۹۳، ۴۲۴، ۴۷۰، ۵۳۲،
 ۵۷۶
 مکرّم طور ۵۷، ۱۱۰، ۱۴۹، ۱۹۲، ۲۱۲
 مکہ ۴۰۹، ۴۴۷، ۴۷۶
 ملک آرا ۲۸۸
 ملک آرا، عباس میرزا ۴۴۱-۴۴۳
 ملکم خان ناظم الدولہ ۳۷۲
 ملوک و سلاطین ۶۶
 مناجات ۳۷-۴۰، ۶۳، ۶۶، ۶۹، ۷۹، ۸۴-۸۵،
 ۸۷، ۹۲، ۱۰۴، ۱۰۸، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۸، ۱۲۵،
 ۱۳۴-۱۳۵، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۴، ۱۷۵، ۱۸۰،
 ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۲۳، ۲۴۷، ۳۳۴، ۳۵۶، ۳۷۵،
 ۴۲۰، ۴۶۴، ۴۸۰، ۵۵۹
 منتخباتی از آثار، کتاب ۱۴۸، ۵۸۰
 منتخباتی از مکاتیب، کتاب ۲۲۵، ۲۲۷، ۳۹۱،
 ۴۶۸، ۵۳۵، ۵۷۷-۵۷۹
 منسوبان آستان طلعت اعلیٰ، کتاب ۵۲۴
 مشآت قائم مقام، کتاب ۳۹۳
 مشاد ۴۸۵-۴۸۷
 منیرہ ایادی، حرم ابن ابهر ۳۹۳، ۳۹۸، ۴۰۰،
 ۴۰۴-۴۰۵، ۴۱۸، ۴۵۵-۴۵۶، ۴۶۲-۴۶۹
 ۴۶۴-۴۶۵، ۴۷۰، ۵۱۸-۵۱۹
 من ینظہرہ اللہ ۳۳۱، ۴۳۲، ۵۴۸
 مودی، دکتر ۳۹۷
 مؤسسہ ایادی امراللہ، کتاب ۲۶۳، ۳۵۷، ۴۲۱،
 ۴۲۵، ۴۵۲، ۴۶۸
 موسی امانت ۵۰۹
 موسی ابن عمران ۲۰۸، ۲۵۷
 مولوی ۳۵۷، ۳۷۲، ۴۲۲، ۵۱۸، ۵۷۶
 مؤمن، میرزا ۳۷، ۳۵۷-۳۵۸، ۴۱۵، ۴۲۳،
 ۵۰۰-۵۰۱
 مهاجرین ارض صاد ن ک بہ مهاجرین
 اصفہان
 مهاجرین اصفہان ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۷۲
 مہدی، کربلائی ۳۹
 مہدی آباد ۴۸۵
- ۳۹۶
 مریم، مادر مسیح
 مریم مجدلیہ ۴۱۵، ۴۲۳
 مسلمان - مسلمین ۴۸۶، ۴۹۰، ۵۴۸
 مسیح، حضرت ۲۴۰، ۴۲۳
 مسیح ارجمند ۳۹۸، ۴۶۴، ۴۷۰
 مسیحیان ۴۲۳، ۵۴۶، ۵۴۸
 مشرق الاذکار ۲۵۰-۲۵۱، ۲۸۲، ۲۹۹، ۳۲۰-
 ۳۲۱، ۳۴۰، ۴۷۸
 مشروطیت، مشروطہ ۲۶۰، ۳۰۰، ۳۱۴، ۳۳۰،
 ۳۳۲، ۴۵۸
 مشورت ۲۳، ۳۲، ۳۵، ۷۳، ۸۱، ۱۶۷، ۳۳۳،
 ۴۴۶-۴۴۷، ۴۶۰
 مشہد ۴۲۹، ۴۷۳
 مشہدی آقا ۸۴
 مشیت اوّلیہ ۵۸۵
 مشیرالممالک ۴۸۷
 مشیر خلوت ۵۰۱-۵۰۲
 مصابیح ہدایت، کتاب ۱۱۹، ۲۴۹، ۲۵۵،
 ۲۶۳، ۲۷۴، ۳۰۰، ۳۲۲، ۳۳۲، ۳۴۴، ۳۹۰،
 ۴۲۳، ۴۲۶، ۴۶۱، ۴۶۹، ۴۹۴، ۵۱۸، ۵۳۱
 مصر ۳۰۴
 مصطفیٰ خان نوری ۴۲۰
 مصوّر رحمانی ۳۰، ۳۰۸
 مظفرالدین شاہ ۲۶۱، ۲۷۱، ۳۱۳-۳۱۴، ۴۸۷
 مظلوم - مظلومیّت ۶۸
 مطلب، کربلائی ۳۱، ۴۳-۴۴
 معاد و رجعت ۴۱۰
 معارف و معاریف، کتاب ۳۵۵
 معجم کنوز، کتاب ۲۷۴، ۳۹۳
 معراج ۲۰۸، ۲۱۳
 معزی ۱۶۱-۱۶۲
 معقولات و محسوسات ۴۰۹
 مفاتیح الجنان، کتاب ۵۸۱
 مفردات، کتاب ۳۶۲
 مقام انسان ۲۴، ۵۴۵
 مکاتیب عبدالہباء، کتاب ۲۵۴، ۲۷۱، ۲۸۱

- مهدی اخوان صفا ۲۳۷-۲۳۸، ۲۴۰، ۲۵۴
 مهدی بامداد ۴۸۹
 مهدی، حضرت ۴۳۳
 مهدی موعود، حضرت ۴۳۳
 مهدی دهجی، اسم الله ۴۱، ۹۵، ۱۹۲، ۱۹۶، ۲۰۲، ۴۶۹
 مهدی گلبایگانی ۳۸۷
 مهر حضرت عبدالبهاء ۳۷۰، ۳۷۳
 مهار دلمی ۵۳۱
 میاندوآب ۴۷۷، ۵۰۳-۵۰۵
 میرزا آقا افغان ۲۰۲
 میرزا آقا قائم مقامی ۳۷۹
 میرزا نظام ۳۲۷
- ن**
- نار و نور، کتاب ۳۹۰
 ناصرالدین شاه ۲۶۰-۲۶۱، ۳۶۹، ۴۲۹، ۴۹۹
 ناظم الحکماء ۳۳۲
 ناعق- نعیق- نعاق ۳۲، ۶۲، ۱۴۱، ۱۷۳، ۱۷۸-
 ۱۷۹، ۱۸۹، ۱۹۷
 نایب السلطنه ۲۶۲، ۴۵۲-۴۵۳، ۴۹۹، ۵۰۱
 نبأ عظیم ۱۳۵، ۱۳۹، ۱۴۵، ۱۷۱، ۱۷۳
 نبیل اکبر قاننی ۱۵۰، ۱۵۵
 نبیل الدوله، علی قلی خان ۲۷۵
 نبیل زرنندی ۴۷۷، ۴۸۱
 نجاشی ۱۶۹
 نجف ۲۶۸، ۲۸۱، ۲۸۹، ۳۲۸، ۴۲۹، ۴۳۳،
 ۴۷۴
 نجم باختر، مجله ۲۳۶، ۴۲۵
 ندای وطن، جریده ۲۵۶
 نساء- نسوان ن کت به اماء- اماء الرحمن
 نستعلیق، خط ۲۵۲-۲۵۳
 نصیر، جناب حاجی ۷۷، ۱۰۰
 نظام السلطنه، حسین قلی خان ۴۸۷
 نعمت الله فلاح ۲۸۳، ۳۸۳
 نعمت- نعیم ۱۹۵، ۲۰۳، ۳۱۰
- نعیم سدهی ۳۴۳-۳۴۴، ۳۷۹، ۳۸۷، ۵۰۲
 نغمه‌های ورقا، کتاب ۵۱۰
 نفحات ظهور حضرت بهاءالله، کتاب ۱۲۸،
 ۴۶۷
 نقد علی ۱۴۱
 نکاح ۲۴۸، ۲۹۰
 نمرود ۳۶، ۷۷
 نوح ۱۶۹
 نور محمد خان نیر همایون ۵۳۲
 نوروز علی ۱۸۳
 نورین نیرین ن کت به سلطان الشهداء و
 محبوب الشهداء
 نورین نیرین، کتاب ۵۹-۶۰، ۱۲۰، ۱۶۹
 نوشیروان عادل ۳۱۳
 نوید جاوید، رساله ۴۹۳-۴۹۴
 نهج البلاغه، کتاب ۲۱۴-۲۱۵
 نیر سدهی اصفهانی ۱۱۳، ۴۶۱
 نیره ابرار ۱۰۰
 نیریز ۲۳۷، ۳۳۷
 نیکلا، مسیو ۴۳۸، ۴۴۲
- و**
- وبا، مرض ۳۱۶، ۳۱۷
 وحدت عالم انسانی ۳۰۲، ۴۶۷
 وحید کشفی ۵۸۵
 ورقا شهید ۲۱۳، ۴۴۸، ۵۰۷
 وصایت- مهدویت ۹۳
 وفا- وفای به عهد ۱۵۶
- هـ**
- هاء بین الباء و الالف ۲۵۷-۲۵۸
 هادی افغان، میرزا ۵۲۳
 هادی دولت آبادی ۵۹-۶۰، ۱۳۲، ۱۵۴، ۳۷۱
 هریس، مستر ۲۳۴-۲۳۵، ۳۸۵، ۴۶۲، ۴۹۴
 ۵۲۳، ۵۹۲
 هند- هندوستان ۲۲۰، ۲۷۶، ۳۲۴، ۳۲۶، ۳۶۱

۳۷۹، ۳۸۵، ۳۹۰، ۳۹۲، ۴۱۳-۴۱۴، ۴۲۳، ۴۴۷، ۴۶۲، ۴۷۹، ۴۹۳، ۴۹۵، ۵۲۲-۵۲۳
 ہود ۱۶۹
 ہیدج ۴۲۹
 ہیئت تفتیشیہ ۲۶۲-۲۶۳

ی

یادنامہ اشراق خاوری، کتاب ۲۶۰، ۲۷۵، ۲۹۲، ۳۰۱، ۳۰۵، ۳۲۵، ۳۹۱، ۴۱۸
 یادنامہ بیضاء نوراء، کتاب ۲۳۵، ۲۶۴
 یادنامہ مصباح منیر، کتاب ۴۴، ۶۰، ۱۲۰، ۱۵۴، ۲۱۳، ۴۲۲
 یار دیرین، کتاب ۴۶۷
 یثرب ۱۶۹
 یحیائی ن ک بہ ازلی - ازلیہ
 یحیی ازل ۱۴۵، ۲۶۸، ۴۸۳
 یحیی، داماد ملا حسین لاری ۵۲۸، ۵۳۲
 یحیی دولت آبادی ۲۶۸
 یحیی سیرجانی ۳۳۰-۳۳۱، ۳۸۰، ۳۹۰
 یزد ۱۵۰-۱۵۱، ۲۳۰، ۲۴۴-۲۴۵، ۲۴۸، ۳۱۵
 ۳۱۸، ۳۳۹، ۴۶۵، ۴۷۶-۴۷۹، ۴۸۵، ۴۹۰
 یزید ابن معاویہ ۲۹۱-۲۹۲
 یمن ۱۶۱
 یوسف، آقا میرزا ۲۴۴
 یوسف، حضرت ۴۱۵
 یوسف خان ثابت وجدانی ۲۸۸، ۴۶۲
 یهود ۳۲، ۳۶، ۹۷، ۱۵۰، ۳۶۹، ۴۹۵
 یهودا ۵۴۶
 یہوہ ۱۶۲